محمد اخسان / خطی
۸۷۶۳

کتابخانهٔ
مجلس شورای
اسلامی
خطی
۱۹۰۹۵

از بلندی حادث شود و علامت او آنست که جلد آن با بعضی از اندامها
در عقب آن پست شود و از کار باز ماند اگر آن سستی کم شود هر آینه علاج
نه پذیرد و اگر نقصان شود و اثر حرکت از اندام سست شده پدید آید
و علاج وی ضمادها و مرهمها و روغنها گرم است بر آن موضع که زخم
رسیده باشد چنانکه روغن نفط و زیت و پیدا انجیر و ستاور و قسط و
روغن ستور نیز و از بستنیها بوک پیدا انجیر و برگ دفلی و توره و سیسنبر
و سرسه و سنبهالو و آنچه مثل این باشد تا به گردد و اصل این نوع آنکه
اگر روی بنقصان نهد اگرچه علاج نکنند هم در میان چند روز به گردد
معالجت سه نوع فالج که سبب آن از خلط بلغم و سرد است که در تیه
دماغ فرود رود باید که او را در ابتدا از جهت از شیر و ماش و ماهی
و گوشت بادکاو و بیضه مرغ و آب سرد و انواع ترشی باز دارد و غذا
گوشت گوسفند و کبوتر بچه و دراج و گنجشک با فلفل کرده در آخر دهد و آچار
ادرک و شبر و نونیز و فلفلین و استرخار و بیخ سنجه و نار چوب و مانند
آن دهد و جلغوزه پاک کرده باشد که این هر دو را خاصیت است پاک کردن
دماغ و دفع کردن فالج و از میوه پاسته و جلغوزه و جوز هندی و هندوانه
و بستر و جامه از پوست گرگ و یا روباه زند و یا از سنقلاط جامه سازند
و هر جامه گرم باشند بپوشانند و از مجامعت باز دارند و هر چه سرد
و تر بود از نزدیک نکنند و باید که تخت او را خفته کنند چنانکه
در باب سکته گفته شده است و یا پیاز و سکبینه سه درم با یکدیگر سایند
با شهد خلط کنند بعده با آب یار کند و سه روز متواتر خفته کند فالج بود
از دوا در آب سرد هفت روز خوردن ندهد و بجای آب سرد با عسل
هفت روز دهد و بعد از سه روز روز چهارم شربت ماء الاصول
دهد سه روز صفت ماء الاصول آنست پیاز و پوست بیخ بادیان و پوست
بیخ کرفس و پوست بیخ کبر و بیخ اذخر هر یک دو مثقال در یک سیر آب جوشانند
بیخ سیر سنده سرد کرده ده مثقال عسل شیرین یار کرده اضافت نماند صفت

۱۹۰۹۵
۲۱۰۲۶۰

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
خطی
۱۹۰۹۵

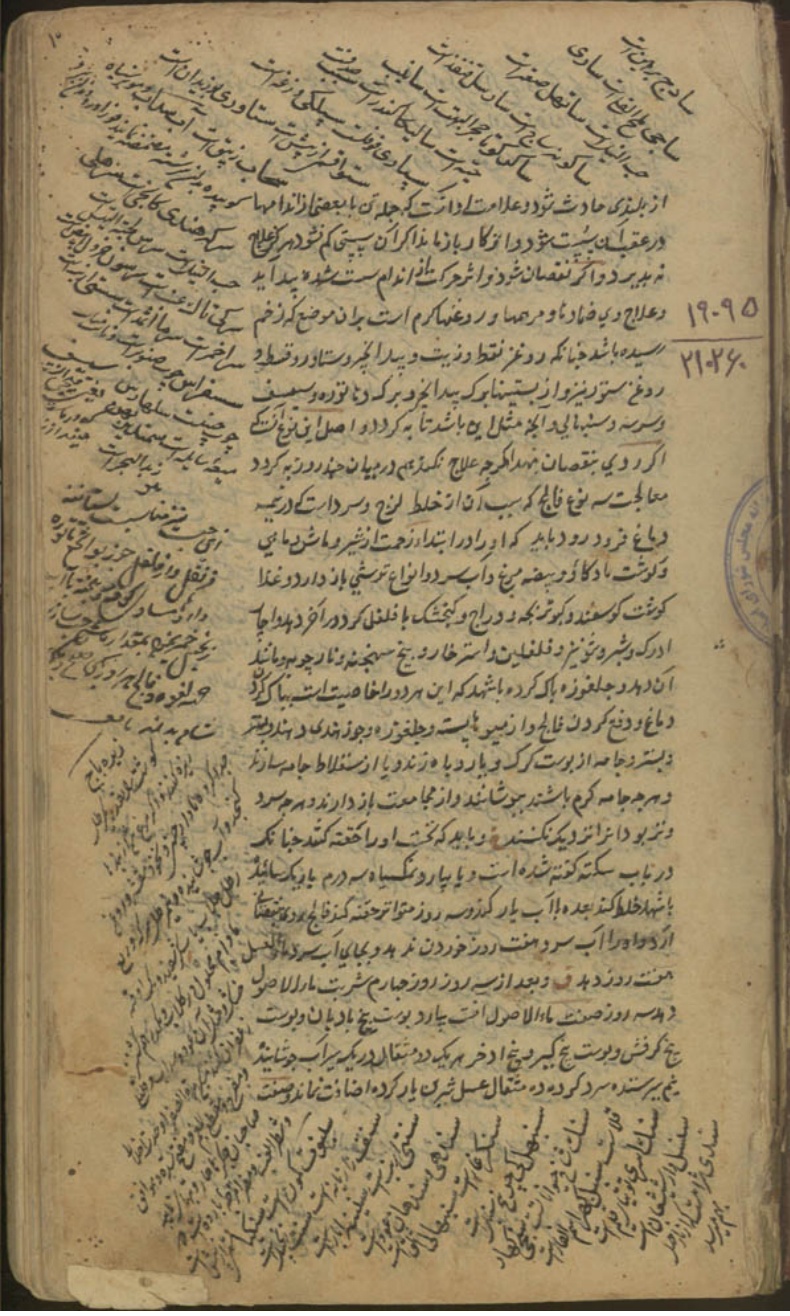

از بلندی حادث شود و علامت او آنست که جمله آن با بعضی از اندامها
در عقب آن پست شود و آنگاه باز ماند اگر آن پستی کم شود هر کی علاج
نه پذیرد و اگر نقصان شود و اثر حرکت باز اندام سست شده پیدا آید
و علاج وی ضمادها و مرهمها و روغنها گرم است بر آن موضع که زخم
رسیده باشد چنانکه روغن نفط و زیت و پیدا انجیر و ستاور و قسط و
روغن ستور و نیز و از بستنها بوک پیدا انجیر و برگ دفلی تره و سیسنبر
و سرسه و سنبالی و انجه مثل این باشد تا به کردد و اصل این نوع آنست که
اگر روی بنقصان نهد اگرچه علاج نکنند در بیان چند روز به کردد
معالجت سه نوع فالج که سبب آن از خلط بلغم و سرد است که در سینه
دماغ فرود رود باید که او را در ابتدا از حقنه از شیر و ماش و ماهی
و گوشت بادکاو و بیضه مرغ و آب سرد و انواع ترشی باز دارد و غذا
گوشت گوسفند و کبوتر بچه و دراج و کنجشک با فلفل کرده در آخر دهد و اجاج
ادرک و شیر و نیز و فلفلین و استخار و بیخ سنجبه و نار چو بهر و مانند
آن دهد و جلغوزه پاک کرده باشد که این هر دو را خاصیت است بپاک کردن
دماغ و دفع کردن فالج و از میوه پاسته و جلغوزه و جوز هندی و هندوستر
و بستر و جامه از پوست گرگ و یا روباه زند و یا از سنجاب جامه سازند
و هر چه جامه گرم باشند بپوشانند و از مجامعت باز دارند و هر چه سرد
و تر بود از آن دیگر نکنند و باید که تخت او را خفته کنند چنانکه
در تاب سکته گفته شده است و یا پیاز و نمک سیاه سه درم با یک سائیده
با شهد خلط کند بعده آب یار کند و سه روز متواتر حقنه کند فالج بود که بعضی
از دو او را آب سرد و هفت روز خوردن ندهد و بجای آب سرد ماء العسل
هفت روز دهد ف و بعد از سه روز روز چهارم شربت ماء الاصول
دهد سه روز صفت ماء الاصول آنست پیاز و پوست بیخ بادیان و پوست
بیخ کرفس و پوست بیخ کبر و بیخ اذخر هر یک دو مثقال در یک سیر آب جوشانند
بیخ بر سنده سرد کرده ده مثقال عسل شیرین یار کرده اضافت نماند و صفت

۱۹۰۹۵
۲۱۰۲۶۰

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
خطی
۱۹۰۹۵

سوس مکی و شرونامند هر کس تخم سوس با خود دارد شیر از او بگریزد اگر تخم او در آب بجوشانند و آب آنرا
بر غله ریزند و بکارند آن حاصل را آفت نرسد و اگر تخم او از گرد آورند که خون از او رود نوحون باز دارد

سوسن زهر است سونامولی با بیخ است سوندهی از خرات سوی شبت است سوی خنزیر است

سورجلی و لفین است

سهاکه نکار است سهکن

بهزاهر است سهرین و از آن

سهنجه فلفل سفید است

سینه و مرنج است

سیورت مرغشت است

سیالی شقاقل است سیسا

اسرب است سیلخ اشنان است

سیهم کدر است شارف

پنجیت بشیه بر و طعم شیرین است

شاطل و ساطل روشکاست

اذا طرح الشبت تحت الوساده

اذهب الفزع والوسواس والغلیظ

الکابوس النوم شکاعی

باد آورد است شبل بارد است

هندی و سفرجل هندی گویند

شعلت حلبه است شحاطر

اسم ملح هندیست شیل الخشیه

شیطرج هندیست صاقر

نوع حوکرست صاد از هندیست

صبتی عصاره کاه است

صحناة ماهیکه نامند

صابه خطلیت کرامیزدی

یک هیره اسکندر کلوی بلبل در از بیخ کسکت بیخ کنتایی خورد بزرگ

شیه بیخ صق الوبد

هر یکده درم کوفته دارد و هر روز ده درم را در چهار سیر آب کاه سازد

وصیت که از زیر آرند مقدار یکدر داشته تیز کرم خورد و سه هفته ملازمت کند به شود و اگر صرع هم

و قاطع اسهال و حقی النفس

و امراض بارده و جهت اندمال

طالیقون نمس رست طفشیل عدس مقشر است عطارد روح تو تیاست

بواحات جمیع حیوانات

و قطع سیلان خون و تحلیل

او رام و حمول و جهت قطع حمل نیز و طول مکث او بر بدن مقوی جلد و مصلحش روغن گل است

یاد باشد

یاد باشد یکدرم و زرک سائیده با کاده یار کرده بخورد به کرد دیگر سرکین کبوتر
خشک سائیده یکدرم با شکر یکدرم آمیخته با آب گرم خورد و دو هفته ملازمت
نماید فالج دفع کرد دیگر وزرک ده سیر کوفته و جامه پر کرده بر سر سنگین
کند بر داشته خلط کند و هر روز دو درم کوزد فالج و لقوه و صداع دفع کرد
و بیشتر علل بلغمی را سود دارد و این را معجون وزرک گویند دیگر وزرک
پنجاه درم و بخیل و زیره سیاه هر یک پنج درم کوفته و بیخته با سه جلد
شهد سرشته هر روز وزن دو درم خورد فالج و لقوه و علل سردی را دفع
سازد و این را مبدلة المزاج گویند دیگر وزرک زنجبیل فلفل کوفته
برابر سائیده با هم وزن شهد جمع کند و هر روز دو درم شربت با آب
آمیخته خورد فالج و لقوه و صرع و نسیان و همه علل سردی را ببرد ماتیوکه
بعضی جا آنست که خشک شدن دست و پای هم نوعی از فالج است و درین
نوع در اندام مذکور حس و حرکت نبود و خشک شود و بیکار گردد و روز
بروز سست تر شود و این نوع لاعلاج است اگر علاج آغاز کند شاید که بگشاید
علاج بدیرد بیار دسرکین کبوتر تازه و با عسل بیامیزد و بر دست و پای
خشک شده طلا کند بعده بگرمابه نشیند تا اندام عرق کند و نرم گردد
بعده اندام را با آب گرم بشوید و دو هفته ملازمت کند البته از وی
بهبی یابد باب ششم در دفع لقوه باید دانست که لقوه سه نوعست
یکی از رطوبت و خلط غلیظ و لزج است و دویم از تشنج افتد و سیوم
از بس علت برسام افتد اما سبب حدوث آنکه از رطوبت لزج باشد
آنست که رطوبت مذکوره در دماغ جمع شود و نفس طبیعت علم کند و در نیمه
سر روی بریزد و ماده این لقوه و فالج هر دو یکی است چون کیموس سرد و
غلیظ در مجاری عصب دماغ بیکباری افتد که با هیئتی و تدریج بر آید
بود و بسبب غلاظت در مجاری شده افتد لقوه بدید آید و نیمه روی
کژ گردد و یکچشم فراخ شود و باید دانست که علت لقوه از جانب بود
که چشم فراخ شده و میل کرده باشد بلکه علت بسوی طرف درست است و آن

خطی
۵

کنیا عصفرات ککری قثاست ککر یکه نیوفرات ککریان وجاوراست کلاو بجی شونیزاست
کلنده بطیخ زنوات کلی اسداست کلچری جنازیت کلیجا کندراست کلیجن خولنجان است کلهتی حب الفقداست
کمون هندی شونیزاست کجاین نوعی از بشاست کهاوه تخم انجره است کمنابد دمومیائیست کمانی عنب الثعلب است
کنیزبول است کندود کندراست وبان است که چون دهانه پیش بجانب دست افتد تعالی و تحصلات وی بدید آرد
کنبیل قندیل است کندست دیدن ثقل آذوکه اوتاد کهار اجانب خود کند و بکشیدن تاد عضله
کبرت است وکند کهاوکند کهاو کند کهاو بطرف دیگر است سری وی میل کند و روی را کو کرداند و بیغوله دهن را که بدان
نیز نامند کبر خرزهره است کفی است یا چشم بهم بست کرداند چنانکه چشم پیشه نتواند کرد خ داو کمر اختن
کنده بشکر است کندهیکه نتواند کرد خ وتا چهار روز خطر ناک است کناکه در جواب مرگ خاتمات
فتاح او فرات کندمنع آرد و بعد چهار روز بیم ترس نباشد علاج لقوه بجو علاج فالج است بعینه
کنجوه خراطین است کنوالی بیان باید کرد زیرا که چون ماده هر دو یکی باشد علاج هر یکی بود مگر آنکه لقوه در
عنب الثعلب است کنا غرغره بسیار فرماید و اردو در سینی هم چنانکه صاحب لقوه در خانه تاریک
بصل الفارست کنداشیر دارند و صاحب فالج را غرغره نکنانند و در دو در سینی و اکنند و در خانه
ساذج است کنجهال الطبات تاریک ندارند و ادویه جذبه حکایتی مخصوص ترکیب اند و بعمل پیوسته اند است
کندماجند قوقوات بیارد نوشاد و تاریک سایده در سنگین افکند و غرغره کند و جوز بویه
کشول شبانت کنکوتی دهلیه سیاه در دهن دارد و در خانه تاریک بماند و جامه شسته رو بیا میخته دارد
مخش است کنوار صبرات بعون تنقیه افتاده باشد از روغن بادام و مشک و عنبر غالیه سازند و بر رخسار
کنول نیوفرات کوبه چرب کنند بر شود و اگر تنقیه نیفتد بر کسبنهالی با آب سائیده بر رخساره
فلفلات کوکل مقل است او ضماد کند و چند گاه نوا تو کند و روغن جوز هندی قلیی کوبره آثر و یا روغن
کوکر ثعلب است کوده فرات دهانیور بر رخساره چرب کند و روغن جوز مغز یعنی کوبره از طرفی که رخت
کوشت وسط است کوچوبه اورده است در سینی اندازد م و یا شیر و انگزه هر دو را آب سائیده
حب النیل است کوکری جاج است در سینی سعوط کند نیک نافع آید خ بیارد عفرقرحا و سعیر یعنی مرده و دار فلفل
کوکنده کافیطوس است و قسط و مصطکی و خردل هر یکی پنج درم سائیده و بخته و حل کند و بدان
کوکامندی خصیة الثعلب است غرغره کند خ شونیز نه از فلفلین و سه از زنجبیل ماسه از قسط کبیر و دو از تخم نیلی
کوند منع است کوکه خراقاشش از جوب تازه ده کیرا ده از شطرنج ده از هو بیرا
کهوا فرفوت کهری کبابه سه کیر و شش عاقرقرحا شش از دار فلفل نه از بهنکره
فرو رفته کوشت است ارزنیا دشش کیر و تخم سنبی بوزن همه کوکل خوردنی
کهرکیت جرابت کهتا غلوله بوزن سیاری کنند بس آنرا با صاحب لقوه دهند
ترش است کهجوله آنرا یکی وقت خفتن یکی صبحگاه خورد صاحب لقوه کز چهار ماه
کهولکی بیخ تخم فرفوت کهیته ثقل چیزهاست کهرا بهم جافر حیوانات است کهونکو خشک است
کهبلا سیلوخ است کهوبن سوماست کهونلی حب المحلب است کیلم مورت بدارد
کیره اترج است کیهون حنظل است کیر و منوه است کیر زعفران است کیتی خشکریه است

دوم از بسیاری خون که تن از وی مستکی شده باشد و نوع سیوم در عقب
کردم کزیدن و زهرها سرد خوردن بدید آید و نوع چهارم از بلندی افتادن
پدید آید سبب حدوث آنکه از خلط خام و سرد و تر بود خوردن طعامها
غلیظ و خوردن اشیاء بسیار خلط غلیظ فاسد حاصل شده باشد در
تن بماند در اصل اعصاب و مسلکها روح نفسانی سده افکند و
قوت را از رفتن بدان اعضا باز دارد بدان سبب اندامها گران
ذخیره کردد و حس از ایشان بردود و حرکت باطل کردد و علامتش
سردی عضو و رطوبت دهن و کاهلی و فراموشی است علاجش آنکه او را
استفراغ کنانند بجوشانی و نمک سوده با آب گرم بعده بیارد شحم
حنظل و دالان خرد و شمالیت پیکان مشت در چهار سیر آب بجوشانند
نیمه بستانند و نه درم روغن بید انجیر در خلط کنند و خفته کنند تا بلغم لزج
و خام تحلیل پذیرد و فرود آید دیگر بیخ بیل سوده هر روز نهار
دو درم با آب گرم خورد و شش ماه ملازمت نماید و از همه تر شها
احتراز کند کری اعضا دفع کردد دیگر بیخ بنگ باریک سوده تا شش ماه
دو درم هر روز با آب گرم خورد کی و خنکی اعضا برود اگر آن اعضا
قابل کلک زدن بود بوی کلک بسیار زنند و توتیا بر و نوشادر با آب
نمون سوده بر وی کنند و خون بیرون آورده کردد و اگر بیکبار کلک زدن
نیکو نکردد دوم بار کلک زنند و همین منوال ادویه مذکوره بالا تحقیق
به شود انشاء الله تعالی علامت آنکه از بسیاری خون افتد لون او سرخ
بود که بسیاری زند علاج دیگر کک زدن است و خون بسیار بیرون
آوردن است و طعامها اندک خوردن است تا زود شفا یابد نوع
سیوم آنکه از سبب کزیدن کژدم و از خوردن زهرها سرد حادث کردد
هر علاجی که در باب زهرها سرد کفته شده است بعینه همان باید کرد
تا به شود نوع چهارم آنکه از سبب افتادن از بلندی حادث شده باشد
علاج او آنکه مومیا را با روغن موست و یا پیه ماکیان کداز کند و بمالد

برشود باب دهم در دفع کابوس ز دان علتی است که آنرا عبد الجنه گویند
و آن سه نوعست دموی و بلغمی و سوداوی ع و سبب حدوث او از اخلاط
سوداوی و بلغمی است که غالب شود و تن را گران کند در خواب بغایت
چو حرارت غریزی یعنی حرارت اصلی در عمق تن رود و فرود کشیده
شود این علت پیدا شود و بعضی حکما گفته اند که علت مذکور از بری خون
بود ظ علامتش آنست شعر شو تا ز کابوس گویم نشان که او تمار و خوانند مردمان
بدانند در خواب بعضی کسان که باری فتادست بر وی گران
نفس بسته گردد نخیزد زبان دمی چند دشوار گردد بر آن
ز مرگ مفاجات ترسند از آن نفس زیر گردد بر آید روان
ولی آنک گویند دیوست آن ضعیف است این قول نیکو بدان
علاجش بگویم ترا ای رفیق کشانید دارک با سلنیق
پس آنگه نکسکر با جوزیق بده تا کشد خلط از صدر وی
پس آنگاه از بهر خلط شکم بده نرتب نایزه سه درم
چو بیرون شود خلطهای شکم بهر روز ده مصطکی یکدرم
دو هفته اگر او مداومت کند ازین رنج از فصل باری دهد
ع دیگر کلنکر یکدرم و مصطکی و هلیله و بلیله و آمله و سوسن هر یک
نیم درم نرتب نایزه دو درم و زنجبیل چهار درم و دارچینی یکدرم
همه سوده و بیخته در روغن سوسن چرب کند و در نیم سیر شهد خالص کند
و هر روز نهار قدر شش درم بخورد کابوس دفع گردد و باقی آنچه علاج
صرع است صاحب کابوس را همان باید داد و بعینه و اما از میوه
پیاز و کندنا و باقلا و لوبیا و نخود و از غذاها نجاز انگیز هر پرهیز باید کرد
باب یازدهم در دفع صرع ع بدانک صرع سده بود که در
مجاری روح نفسانی افتد اندرون دماغ یا بلغمی لزج مجاری روح را
بسته باشد یا سودایی که آمیخته بود یا بلغم و سبب حدوث او خوردن
طعامها بلغم انگیز بود و تری افزاینده باشد چون شیر و شیرینی و چرب و امثال

این

این و سرما سخت و جماع بسیار ترک کردن و گوشه نشستن و کثرت گذاشتن
این چیزها موجب ازدیاد بلغم و تری اند علامتش آنکه آن باشد که کف از
دهن برآید و بی آرام و مضطرب گردد و بر زمین افتد و روی و دست
و پای کژ کند و بول در جامه کند و پیوسته سرش گران باشد ض شعر
چنین کرد دانا پیشین خبر که مسکون بود صرع در مغز سر
از آنجا خرامد بسوی عظام بیرد همه هوش و عقل و کلام
رود چند ساعت بصحت بدن قرارش بود باز اندر وطن
دو نوع است ازین صرع ای ذوفنون یکی هست از باد و دیگر ز خون
باغاز این رنج دارو روا است چو دیرینه گردد یقین لاد است
بخون دو اقصد قیفال دان بزن گر بپایی علامات آن
کارت ز قدرای که بصرع الجامید رگ زن چو علامات مرگش دید
واز گشت یقین خلط دیگر بست خور مهال آن که صحت ذات رست
ع علامت خونی آنست که وقت صرع آن روی سرخ شود که بیاد
زند و روی او مانند آن گردد که او را حقنه کرده باشند و چشم او هم
لعل گردد و رگها برخاسته باشد اگر این علامات موجود شود رگ
قیفال که برابر نر انگشت دست است آنرا بگشاید ع و بر ساقها هر دو
پای حجامت کنانند و رگ صافنت هم بگشاید بعده بهلیله مطبوخ بعد
سه روز طبع را نرم گرداند ف و اگر سبب خلطی دیگر بود ادویه مسهل
موافق او تصور کرده دید تا آن خلط بیرون شود و ادویه قبول کند
و نیز باید که دماغ مصروع را بعد اسهال تنقیه کند تا ماده بلغم و باد که
در مغز سر گرفته باشد بیرون آید و صرع نیاید ض شعر
دوا چیست مصرع را با صواب اگر عاقلی یاد گیر از شهاب
روان آب باری گشایی شتاب بغلطان خداوند علت ستان
سه قطره سوراخ بینی چکان نه بینی تو از صرع نام و نشان
دوازده سبق چهار گیرت گیر ز سم و ز تنکار و بیخ کنیر

خطی
١٥

دوکان گیر پاره زنی هر سه سندی یکی دو از فلفلین شکر اندکی
کبابه یکی و دو عاقرقرحا لکن اسرو در شیره بهنگرد هم وزن جغلوله کنند
بمصرع شام و سحر کوبند مداومت کنند تا یک سال اگر قرار آورد صرع و اگر
بپرهیز و از دهن سمسم و کره با انواع ترشی و لحم بقر یعنی دهن سمسم هلاک آورد
باشد این ادویه کر خورد اگر اکه تقنا علت صرع انکه دباید کز میوه ترش
از لحم خورد لحم نرقطع نظر و از کرد و خوده عود صلیب آویزد ع و علاج
صرع در باب السکته بایت شیراک کدشته آن نیک نافع است دیگر
از شب دراز کوشل انکشتری ساخته در انکشت کنند نافع آید دیگر بنده
درخت پیله با یکی آدمی سوده وقتی که صرع آمده باشد در بینی سعوط
کنند به کرد و مجربست دیگر عاقرقرحا یکی سوده با شهد خالص جهاب
سیر آمیخته بدارد و هر دو تقدر یک درم خورد و ملازمت نماید صرع
دفع کردد و این را معجون صرع کویند و این علاج در علت کاوس
و درد دندان که از سردی باشد نافع بود دم دیگر بدل مسکل تازه
با آب سوده وقت صرع ناس دهد بغز مانه باری تم دو کرم از راه
بینی مرده بیرون افتد و لیکن تاب او رون مشکل بود دیگر انکه
ورزک و سرشق سفید و بوست مارا که انرا کاجلی کویند هم برابر بسوزد
و دود او صاحب صرع در بینی کیرد صرع دفع کردد و غذا درین
باب بیخ نستیی با منک و نمک کند و قدری روغن مادکاو دهند دیگر
سندی فلفلین کبابه جو بوره مصطکی چترک عاقرقرحا بجهنا ک
برابر سوده و بخته در شیره و تا توره حب سازد و هر روز یکی نهار
خورد و پرهیز کند اگر صرع آغاز بود به شود دیگر بوست درخت ارلو
خشک سوده ده درم و میده دو پاره و دو درم هر دو را تان بزد و با
روغن سوتر و شهد و هر ملازمت کند صرع دفع کردد اما جون کودکانا
را صرع آید و بعلاج دفع نکردد باید که ادویه نکشند و همچنان بکذارند
جون روزکاری بر آید دست ایشان بدوازده سال رسد حارت در تن

ایشان قوی شود و علت مذکور دفع کردد و این را عوام ام صبیان کویند
و این خطا است با شیر و هنده این کودک را طعامها بلغم انکیز و تریاک فراخ
دهد چنانک شهد و شیرینی و جرب و حرارت آفتاب و آتش و سرما تخت
و جماع کردن و شراب خوردن و دود در بینی ستدن این جمله درین علت
مضر باشد و کوشت دراج و آنچه کوشت دراج و آنچه کوشت او خشک باشد
نافع بود و روغن براهمین برای دفع صرع و زیادت شدن عقل و دفع
کرم کوش و بیهوشی بیاذ براهمی بیست درم و زرک هفت درم
ربع کم و سنکهاولی و کنجه هر یک هفت درم ربع کم هر چهار ادویه
چهل درم ربع زیادت شده است همه ادویه کوفته در سی در سیر آب
بنز بجوشاند و شش سیر آب جامه بنز کرده بدارد بعده این آب و دو سیر
شیر مادکاو و دو سیر روغن مادکاو همه بکجا کرده بجندان بجوشاند که روغن
خالص ماند بعده هر روز قدری دو سه درم نهار بخورد و اکر بخواهد با شکر
خلط کرده بخورد این روغن منقول از جندرست است خ و اکر صرع بشارت
معده بود این ضماد راست کرده بر معده وی ضماد کنند بیارد سنبک
و کل سرخ و مصطکی و کوکندر و سوده با آب بر معده طلا کنند و قی نیز کنند
تا معده پاک شود دیگر خ اک زردوام که در اکر می شنید یکعدد و همان
وزن سیر پاک کرده هر دو را در سایه خشک کرده و سوده بدارد و همان
زمان که صرع آید با آب ناس دهد صرع در حال دفع کردد مجربست
دیگر اکر بسد در کردن مصروع و فوق بند از بلا صرع و دق لین
کردد انشاء الله و فیروزه همین خاصیت دارد دیگر بغز تخم میوه که
آنرا بولسری خوانند با آب سوده وقت صرع در بینی چکاند میکویند که
کرم از وی بیرون شود و صرع دفع کردد باب دوازدهم در دفع
ماخولیا یعنی دیوانکی و بدانکه این علتی است سودائی که حضرت رسالت
و فکر را بیکار کرداند از کهانکه دارنده سخن و غیر آنرا سبب و آن سوی
مزاجی است که غالب شود در دماغ و معده و جکر و بیزر و قوت متفکره را

بسد بهروایی کیهن

از تباهی خود تباه کرد و اندماغم و فزع بهیچ وقتی از وی جدا نگردد و اخلاط
سوداوی در تراجع شود و تجارات آن بدماغ برشود و بسیار مرادتر
خشکی بر دماغ پیدا آید شعر بگویم علامات ماخولیا ٭ دو نوعست این رنج گویم ترا
غم و ترس نگرش فراوان شود ٭ بسی بیهوده بر زبانش رود
زمانی ز گفتن نماند زبان ٭ برهنه شود بجود دیوانگان
ح و از حرکت بسیار تیره و خیالات سرخ و زرد و سبز و سیاه پیش نظر
وی مدام آید و جدایی و تاریکی خواهد و در دماغ بسیار گوید و دیوانگی کند
و گاهی بخندد و گاهی بگرید و سخن تا هنگام گوید و او را خواب نیاید
پس باید که دانست که اگر گونه او سرخ بود و رگهای روی او برخاسته
باشد و عیون او لعلی زند و کیز او بر نگ آتش بود و نبض او سریع رود
و علاج او آنست که برگ باشلیق که بر اثر آنکشت خضرات بکشند بعده
پوست پلیله سوده در جلاب قند بزنند و او را بخورانند تا طبیعت او
نرم گردد بعده شربت خشخاش که در علت دوران سر گفته شده است
بعینه بدهند نافع آید دیگر بسیار در روغن بابونه و بر سر او بمالد و هم با آب
بابونه سر او را بشویند و روغن بنفشه و یا روغن نیلوفر در بینی چکانند که از
دماغ را تری پیدا آرد و خشکی را ببرد دیگر تخم خیار و آرد جو در روغن
بادام خمیر کرده بر سر وی ضماد کنند سخت نافع آید و غذا مرغ بخته در روغن
بادام و کمون تر که فربه و گوارا باشد جرب و حلوا با جرب و حریره نشاسته
و آنچه خشکی تن را و دماغ را کم کند باید داد و شوربا سر گوسفند با روغن
بریان کرده یا شکر زمان میده و سدر نافع آید ح فزع دویم آنست که از
سببها سوداوی خیزد و علامتش آنکه خاموش و همیشه ترسان بود
و از طعام سیری نیابد و روز بیرون نیارد و خشک و لاغر گردد و قبض
شکم باشد چنانکه چهارم پنجم روز صحرا شیند و حشمها او در مغاک رود
بعون باری سخن گویند جواب ندهد پیوسته ساکت و ترسان بود
و دم سرد کشد و نبض سخت رود و اختلاف در حرکت نبض باشد و بول

تخم خیار
بعضی تخم کدو

صافی بود ح علاجش آنکه رگ قیفال او بکشایند اگر خون سیاه رود رفتن
دهند و اگر سرخ رود زود بندند و بپارند پوست پلیله زرد ده درم
و سنا یکی هفت درم و تربد سفید که هندوی آنرا دانت گویند دو درم
و مویز طایفی یعنی بی دانه دو درم همه را در چهار سیر آب بجوشانند و بگذارند
و سرد کنند و بادست بمالند بعده یک درم جبر شقوطری و نیم درم بهندی
بر آن زیاد کنند و در هفت روز سه بار ازین مطبوخ خورد تا تن پاک گردد
و دیوانگی دفع گردد و غذا شوربا گوشت بزد یا بزغله و مرغ و مغز گوسفند
و زرده خایه مرغ با روغن گاو و شکر بخورد و جو هندی ازین چیزها
دایم خورد و بویها خوش نهادن و جامها رنگین و نرم پوشیدن و سرود
گفتن پیش او با آواز خوش باید و سخن عشاقی و چیز مرده بروی نباید
گفت و پوست خشخاش و برگ نیلوفر جوشانیده بر سر او ریزند و غذا
جرب و شربت جو کرده پیه گوسفند و گرد آب و شیر با دکاو جوشانیده
در وی جو هندی و بادام و شکر تری خلط کرده بدهند صحیح گشت
رباعی در ورطه دیوانگی آنکس که فتاد ٭ اول باید مسهل سودا ایش داد
ور آنکه معده تان باید دانا چیزی که کرد غم زدل ساز دشاد ٭ معده آنکه
مغز سرد مزاج را امثال عود و عنبر است و گرم مزاج را نظایر صندل
صندل و کافور است رباعی چون در تن تو خلط سودا افزود ٭ که دیوانگیت
از آن سبب روی نمود ٭ باید که مدام تخم کنی بر می لعل ٭ که از وی رود این
مرض جو راتش دود ٭ اما نوع سیم از زیاد خالص و صفرا بود علامتش
آن بود که ترسناک باشد و اگر بیرون نشیند از سهم خلقان ترسد و درون
خانه خیزد و سرود بسیار گوید و گاهی گاهی برهنه شود و پای بکوبد و جامه
از خود دور کند و بیرون اندازد و اگر بندش کنند بگسلد و غذا اندک
خورد علاجش بپارد پلپل دراز بر گ رازیانه بیخ کشنیز هر دو پوست
سیون پوست بادل و اوبی و بیتهونی و پوست درخت بیل و گوگرد و کوکنار
و مستاو و بیخ بکر دشتی یعنی ستهری هر یک چهار کان درم کوفته در هشت سیر آب

تربد
نسوت

بپوشانند تا مادام که دو سه ماه بعده چهار سر روغن ستور با وی یار
کند باز چندان بپوشانند که روغن صرف بماند پیالا باید بستاند و هر روز برابر
طعام بخورد اما اگر بجای روغن ستور روغن بادام و یا کدو باشد بهتر بود در
گوش او نیز اندازد و اندام را هم چرب کند و در سینه هم بمالند دیوانگی
سودایی با صفرا دفع گردد دیگر ناس شیر گوسفند و روغن مادگاو را
دهد و اندام را نیز بدان چرب کند و مدام ناس شیر و زنجبیل و شهد دهد و
سندهی و شهد خوردن دهد زحمت سودا همه دفع گردد دیگر بیخ سنهالی یا
سرکه هندی سوده بر اندام او طلا کند و قدری ناس دهد به گردد ف
و اگر این نوع از غم و ترس و فکر خیزد علامتش آنکه کلام بیهوده بر زبان
راند و زبان از گفتن یک زمان نماند و برهنه جود بیوانگان در راه رود
و در رقص کند و سرود گوید و گاهی گریه کند و چون دیوانه چشمها خود
را بگرداند و تمام دیوان و پریان گوید در پلیدی دست اندازد و هیچ
باک نکند و باید که این چنین مریض را لت و شدت نکنند و در جای گرم
دارند و باد خوردن ندهند و در خوابگاه او بیخ سیر انجوانی فراز کنند
و بالای آن غلطانند و در سرداب شنگونیز و فلفل گرد دو گاو درم سوده
اندازند و ادویه کیال هوری که بالا نبشته است در سر اندازد و غلوله اجود
راست کرده بخورانند ماخولیا و بیزده سبنات و سرفه و دمه و خون و درد
استخوان و سستی اندام و عرق شدن جان و جمله بادها دفع گردد غلوله
اینست بیارد اجود بلبل کرد [illegible] جوب ناز و لاله خورد نمکپنک
فلفل هون جرایته تراهمان بانسه بهاونگی بلبل دراز هونس شیلاج
بدهاپره هر یک دو درم هلیله ده درم سندهی بیست درم همه سوده غلوله با عسل
قدر دو درم بندد و هر دو وقت خورد و از ترشی و سردی پرهیزد و کاده آب
بیارد بهارنگ جرایته بوستم اتیس بانسه حنظل راسنا کشتا سلیه
بتول مشکه بوست کره و زرک جوب ناز هر دو رزجوبه بادل تیتو برنجی
گلوی طریقه فلفلین کشتایی خالنجه کاکراسنگی کجور بابرنگ پهکهرمول

کدو پاتهه تراهمان کاد کرده هر دو وقت دهد ن اما نوع چهارم از تلخ خورده
شوریده باشد جامه پاره کند و با مردم بدی پیدا کند و ایذا دهد و
دخت زند و غذا نا سرد طلبد و مقام خنک گیرد و سردی خوش آید
و دهن او پیوسته تلخ بود و بول او زرد باشد درین علت تیر دهد جزیره
خشخاش و شکر که در باب دوران سر گفته است بدهد و ناس روغن بادام
و روغن کدو و شیر عورت دهد و شیر میش بر سر او ریزد نافع آید و زحمت
صفرا دفع گردد اما نوع پنجم آنست که ماخولیا از سبب قوت شدن تری
و یا مایی پیدا شده باشد علامتش آنکه خاک بر سر کند و متفکر بود و خوابها
شوریده بیند و روی و چشمها سرخ گردد و سر او گران شود و پیوسته بخسبد
و در گهر او بجهد درین علت باید که بیخ دکهاد بکشاید یکی از بیخانی و دو
از هر دو دست و دو از هر دو پای بعده ادویه مقوی دماغ بموافق طبع او
دهد به شود اما نوع ششم ماخولیا از عشق خیزد و سببش آنست که هرگاه
که از عشق غم و بیداری شبها بر مردم افتد و تن او نزار شود باید ترسد
که ناگاه دیوانه گردد ن و عشق مرضی است و سواسی که شبه با خولیا دارد
مردم لوند بیکار را بواسطه کثرت اختلاط بجوانان عارض شوند علامتش
آنکه روی زرد بود و خشک و بی خوابی و گریه را باشد و اختلاف
نبض خاصه وقتی که معشوق را بیند و یا نام او بشنود ح علاجش تا مادام
که هنوز دیوانه نشده است آنست که ترتیب دماغ او حاصل کند بغذاهای
نرم و چرب چنانکه گوشت کبوتر بچه و ماکیان و مغز سر گوسفند بریان
کرده در روغن بادام و روغن بابچه و روغن ستور و یا روغن نیلوفر و یا
روغن بنفشه و شکر تری و شوربا گوسفند و مثل این چیزها دهند و پیوسته
در حمام برند و روغن بنفشه در گوش و سینی جکانند و اگر قابل بود معشوق
او را بوی رسانند زیرا که نفس عشق از امراض باطن است خداوند
عشق را باید که اول مهمل نگذارند که چون دیوانگی اثر کند بعده بهیچ نوع
باز نیاید او را باید که بوغطها نیکو خوش کردانند و بکاری و شغلی مشغول کنند

خطی
۱۵

تا اول تدریج مشغولی اندیشه عشق کم گردد ف دیگر او را بسبب سازد که بسیار
مجامعت کند و مجامعت عشق را زایل کننده است و یا کسانرا بکار زند تا
از معشوق سخنان زشت که عاشق از آن متغیر گردد روایت کنند تا
عشق کم گردد ه اما نوع هفتم زنانرا ماخولیا پیدا شود و بیش آنست که
زن را بعد زادن فرزند خون بمراد تردد ران سبب جنون
ظاهر گردد علاجش آنست که زن را اول استمال بدهد و حکم او را بدانند
بعد بیارد بیخ خربا سیاه و بیخ سرو اله هر یک چهار درم هر دو را بکوبند
و در هشت شرابه آب بخوشانند یکی بستانند بخورد و سه روز متواتر کنند
این ادویه کند به گردد اما نوع هشتم آن سبب دیوانگی و بریا باشد علاجش
آنست که هر که پیش آید آنرا بزند و غذا بسیار طبیب فقط علاجش آنست
بیارد انگزه ارزجوبه برگ نیم بوست بیاز بوست بیه و زرک خردل
سرشف چنبه دانه بوست مازو تراشه شاخ گاو میش بقبل کرده برابر کوفته
بلاند و در یک بوا تش ملایم زده بالا دیو گرفته چادر بنواستوار اندازد
در هر چهار جانب چهار کس با قوت گیرد بعده در آتش ادویه اندازد بسیار
تا دود در بینی دیو گرفته رود چنانچه بی تاب گردد و بیرا و شفقت نکند
تا آنکه بکلی دفع گردد و اگر چیزی طلب کند جز کمیز و خاک ندهد دیگر آب بزر
تلخ در بینی او ناس دهند دیو دفع گردد دیگر فلفلین و نمک سنگ هر سه برابر
سوده در تلخه ماو گاو برده کند بعده چهار بند و تنت حاجت یکچه
باشد سوده در چشم او کشد دیو دفع گردد دیگر دهونی ماخولیا
و دفع دیوانگی و نظر همه چیز و همه نوع سیات بیارد میل یعنی
جوز قی یکعدد کره نی نیزه سه عدد بانه ۴ درم بوست جوزی یعنی کوکنه
چهار درم وزرک ۳ درم موی سر آدمی ۳ درم گل مرزد به ۴ درم کاکنجار
دو درم موجرس یکدرم همه ادویه کوفته با روغن کهنه مالیده بر سر اوجاز
کشیده دو بینی دهد گل بالا دفع گردد و باقی آنچه تعویذ بطور دافع جن
و دیو باشد در کار بندد ادویه دافع انواع خلل دماغ ه بیارد هر چیز کسیکی

کجور یکان سیر مو بر کسیله هر یک دو کان سیر عقرقرحا جاتیری جوز بویه تر فلفل
مصطکی خالنجه بیش کبابه بابزنگ الاجی میده مهامیده بوست خشخاش
سبار ۴ زنگ تربی جوک چنگ باله جاوین اجود هر یک بنجدرم گل دانگی
چهار سیر همه کوفته در پنج من آب بجوشانند نیمه فرود آرد بعده آب بند کرد
با جمله ادویه در آن نوی بزرگ دارد و هشت باسر دست از دی باز دارد
چون سرد شود یک من قند مندو بستانی نزده سیر مویز طایفی دیا سالکی در روی
انداز و در زبد الفرس دفن کند بعد بیست روز بیرون آرد و بدست بسیار
بمالد و جامه بنرکند و در آن دهد چرب دارد و هر روز هر دو وقت قدر یک قدح
خورد و بر هنر گرد به شود ف و غذا چرب و نرم خورد و در روز خواب نکند
و بیرون نیاید و نزدیک او انبوهی نکند و هر روز شش بشویند جامه نازی
بوشانند و بموار بند کرده دارند دیگر دفع خلل دماغ و انواع جنون
بیارد جگر را سور جگر خرگوش در روغن ماو گاو بریان کنند و بیوسته
بخورد انواع ماخولیا دفع گردد دیگر خار تیش کزدم و ناخن سک سیاه
و ناخن باخه همه را در باره جرم استر بدوزد و بر مجنون و مصروع
بندد به شود دیگر بخود بریان کرده پاک کند محکم بساید و یا در از ده
درم روغن ماو گاو بریان کند بعده نه درم نشاسته و نه درم خشخاش
با آب سوده این جمله را حریره سازد بعده نه درم روغن ماو گاو و یک حبه
زعفران و دو درم سنتری سوده جمله خلط کند بخورد نافع آید دیگر
بیارد وزرک زیر زیره ادرک هر یک یکدرم باریک سوده در بینی سعوط کند
به گردد والله اعلم باب سیزدهم در تشنج ه و آن در هم کشیدن عضو
است درین علت رگ بی حرکت چون کمان می کشد گاهی بنراحی و
گاهی بدراری تشنج دو نوع است ای نامور ا بود هر دو را جاه در منفعه
یکی هست ماده دگر هست نر ه یقین ماده خشکی است و تر است نر
به پیچیدن آدمی چون کمان ه دهنگ باد خوانند هندوستان
تر و خشک نزد یکدمن لاد دولت ه چو کس را ندیدم ازین رنج خاست

ولیکن تبری چنین گفته اند: دوای فالج بود سود مند
وفی آنکه خشک است ماده بذات: سه روزش دهد مصلحی در حیات
ز تخت کسی مهلتش بگذرد: روانرا سلامت ز دشمن برد
نراست آنکه تری است او را خطا: چو فالج کند جذب کم در عذاب
ع علامت تشنج خشکی آنست که پشت و گردن و موضعهای دیگر خالی افتد و راه
گذر طعام و شراب و راه گذر نفس نگردد اندوخ کند تا طعام و شراب
بدشواری فرو شود و باشد ره گذر ماء مذکور بسکلی بسته گردد چنانکه طعام
و شراب بهیچ وجه فرو نشود و او را نفس کشیدن آوازی آید از جهت
آنکه برآمدن کشیدن نفس خشکی افتد و تنگ گردد از آن سبب آواز خیزد
و نبض او باریک و زود زیرا چه سردی و خشکی بر من اجزای غالب شده
است وقت بود که چون بخندد دندانهای او همچنان برهنه بماند چنانکه
مردم پندارد که او هنوز در خنده است و چشمهای او سرخ و آماسیده
باشد زیرا چه چون نفس تمام بیرون نیاید لاجرم خفه شود از آن سبب سستی
در چشمها و آماس پدید آید و باشد که بول او هم بسته گردد بسبب ضعیفی
که در مثانه افتد و باشد که بولش بسیار آید چنانکه خویشتن را نگاه نتواند
داشت بسبب سستی قوت مثانه پس اگر صاحب آن بر روز چهارم بمنشود این
علت قابل علاج بود و بعد چهارم روز حکما علاج نگفته اند اما پیش از
چهار روز هر علاجی در علت دق کنند درین زحمت نیز همان باید کرد
و شیر خر دادن او را نافع بود چنین گویند که اگر او را در روغن کنجد تا خلف
بشانند و بکرد دیگر مغز ساق بادکاو و روغن ماکیان و مرم سفید
یکجا کرده پخته بر اندام او بمالد و ملازمت نماید و غذا دهند او را بایخه
نیمرو و بزغاله با سفاناخ یعنی بسره با لک و روغن بادام و بارزده
بیضه مرغ نیم جوشانیده با اشام ساخته از آرد میده و شکر تری و
روغن بادام و پرهیز از چیزهای خشک کننده چون نمک و عدس و سرکه
و علامت تشنج که از رطوبت و تری افتد آنست که یکبارگی ناگهان

زبیاره

افتد

افتد رطوبتی در مزاج مردم مستولی یعنی غالب گشته باشد و آن رطوبت بیشتر
از طعامها غلیظ و ناگوار در حاصل آمده بود که اندامها را سست میکند
علامتش گرانی اعضا و فراموشی و بیخودی بود است رباعی چون عضو
ترا تشنج از بلغم شد: افزود بدان محنت و راحت کم شد: در هفته گوش زد که
زانکه علاج مشکل گردد مرض چو سستی کم شد: و درین نوع هر علاجی که در علت
فالج دهند بعینه همان باید کرد و اگر تشنج سخت بود دیا دویه نرود
پس تفتا و داغ کنند در پهلو و پای نشستن داغ گوزه کنند تا حد کمر هر دو
جانب و در هر دو پنا گوش یکان گوزه داغ کنند و در زیر بر و یک گوزه
داغ کنند به شود و غذا جو بریان کرده خورد و بچیزهای سرد و مقدار و باد
شکن میل کند و از گرم و تر احتراز کند نافع باید باب چهاردهم در
تمدد ف یعنی راست ماندن عضو چون از ماده سرد و تر بود علامتش
سردی ملمس و گرانی اعضا و نرمی نبض است رباعی
مهر کس گرفتار تمدد گردید: و با کسر رحبوب مسلمه فایده دید
اندر بدنش روغن بید گفتار: یا روغن بید فروس باید مالید
باب پانزدهم در دفع اختلاج: ذاک بریدن و جستن اندام
بود و گویند که بی خواست مردم فرو شدن و بلند شدن گوشت اندام بود
و اگر اندام موضع معین بود و آن حرکت معروف است بسبب ضعیفی عضو
لرزنده اختلاج چون دایم بود اگر در روی بود مقدمه لقوه باشد و اگر
در شکم بود مقدمه صرع بود و اگر در پهلو باشد مقدمه اماس برده
بود که در نواحی سینه است و اگر در جمیع بدن بود مقدمه سکته باشد رباعی
چون عضو کسی گردد پریدن بنیاد: باید نمک گرم بران عضو نهاد
در دفع نگردد بطریقی مذکور: حبه که بدن پاک کند باید داد
و آنچه در باب رعشه مسطور است: و تن او را بوسته با روغن قسط
چرب دارند و هر علاجی که در علت رعشه دهند در اختلاج نیز همان
دهند و در معالجت او اهمال نکنند که حکما گفته اند و معاینه که اختلاج

خطی
۱۵

بسیار مقدمه رعشه است اما اختلاج چون اندک بود و گاه از گاهی در عضوی پیدا
آید چنانک بغتة گاه چشم و یا ابرو و یا رخساره و یا لب و مانند
این محل بجدا از آن باک نباید داشت و حکما بنده میگویند که جنبیدن
اعضا نادره خبر میدهد مردم را از خیر و شر و تاثیر عظیم می بندارند و آن
وظیفه طب نیست از آن سبب بثبت نمیتاد **باب شانزدهم در دفع
رعشه** و آن لرزیدن را گویند که اعضا را بی ارادت بتعمد میلرزاند
و این علت بر چهار نوع است یا از قدر سیتی تری بود و یا از خشکی یا
و یا از کثرت شراب خوردن و یا از بسیاری جماع کردن پیدا شود و سبب
حدوث او آنست که یبوست سرد و لزج اعضا شده افکنده باشد
مادهٔ نفسانی قوت نفسانی را بدان عضو برد و آنرا حرکات تمام
دهد آن زمان علت رعشه پدید آید م و اغلب دستها را بود و یا سر
باشد اگر این علت را آغاز دریابند دوا کنند در حال دفع گردد و بعد
کهنه شدن اگر صاحب او جوان بود و بچهل سال نرسیده باشد تداوی
بسیار باز گردد و اگر پیر باشد بهنشود اما در علاج کردن علت زیادت
نشود و بر حال خود ماند ف و رعشه چون ماده سرد تر بود علامتش نسیان
و گرانی اعضا و عدم تشنگی است ر یا بی از کثرت بلغم آنکه در رعشه افتاد
سهل که لایق بود باید داد و از شرب شراب و یا جماعش بسیار است
یا بذری و یا شرت باز استاد ف ح علاج نوع اول که از تری باشد
آنکه ناگاه یکبار رعشه پدید آید هر علاجی که در علت فالج کنند درین
نوع نیز همان باید کرد بعینه جنة الرعشه از گفتار محمد ذکریا بارد
صبر سقوطری ده درم شیح فنطل سه درم خند ستر یعنی مست کند بنجدرم
مقل ازرق یکدرم چنانکه رسم است حبه سازد و هر روز نهار قدر دو درم
در آب حل کند و بدهد رعشه و سکته و فالج را نافع آید دیگر گیاه رودی
یکسیر و بوست هلیله و بلیله و آمله هر یک نیم سیر و فلفلین هر یک ربع سیر
سوده بقدر سه ادویه شکر تری یار کند و هر روز سه کف نهار بخورد و بعد

خوردن ادویه متصل یک کاسه شیر با دکاؤ خورد نافع آید دیگر قسط شیرین مرزنجوش
بر کفه ثبت هر یک ده درم سوده هر روز یک کوچنار خورد و از
جمیع گوشت و گندم و ترشی احتراز کند به گردد علامت نوع دوم آنکه
از خشکی اندک دماغ حاصل آمده باشد آنست که بر روزگار دراز اندک اندک
حادث شود و بسر از مرد و یا یام لرزه تام در وجود پدید آرد و هلاک گرداند
این نوع هرگز علاج پذیرد و دوا این علت همچو دوا دقات بعینه
همان باید کرد ت و نوعی از کثرت جماع خیزد آن رعشه هم در نوع گذشته
و بسیار افتد بیش آنست که بخارات گرم بدماغ برد و دوا از مشابهاء
دماغ یکدر دو بیرون نتواند شد با صل اعصاب باز گردد و جمع شود
و سده افکند علت رعشه پدید آید علاجش آنکه اول دست از شراب
باز دارد و خداوند او را دماغ خرگوش بریان کرده دهد و رعشه گاو
و سر گیر پوسته بر تار کشاد دهند و اگر روغن گاو و سر که او نهند اگر روغن
مورد و یا روغن پیدا آنچه بر کشند هم به گردد و از غذاها او را عدس بهتر
باشد و نیز بعضی را رعشه از ضعف قوت حیوانی می افتد و آن حالت
که در حاله غم زاید و قدری لرزه در تن حاصل آید علاج او تقویت
نفس کردن است بغذاهای لطیف جرب و نرم **باب هفدهم در دفع
نسیان و غفلت** ح بدانکه سبب حدوث این علت از برودت
و رطوبت پدید می آید یعنی از سردی و تری که در دماغ جمع شود و بر
قوت مذکوره غالب گشته باشد و قوت حافظه را باطل گرداند علامتش
آنکه خواب بسیار آرد و آنچه بشنود در مجلس واحد فراموش کند ن
و گرانی سر و رطوبت بینی و آب رفتن از دهن باشد ح علاجش باید
کند و بغدادی و شکر سفید هر یک یکدرم کوفته و بیخته با آب نهار خورد
و ملازمت نماید قوت حافظه بیفزاید دیگر کندر و بلبل و زرک هر یک
سه درم بکوبند و بیزند و بدو چندان شهد خالص خلط کنند و بسرشند
و قدر یک مثقال هر روز نهار بخورند نافع آید اما چون نسیان قوی بود

بود خفته نیز کنند چنانکه در علت فالج و سکته گفته شده است بعده با ادویه
مشغول شوند تا موافق آید و اگر نسیان قوی بود بگفته حاجت بود با دویه
دفع کردد دیگر مشک سنبل هر یک سه نیم درم سعد هر یک دو درم همه
سوده در پخته عسل خالص آمیزند و در خمره چرب کنند و در غله جو نهاده
کنند و اگر جو نباشد در زیر الموس دفن کنند و بعد چهل روز بیرون
آرند و هر روز قدری نهار خورد نسیان و غفلت دفع کردد و قوت
حافظ حاصل آید دیگر پارد مال کنکنی نیم سیر بکوبد بعده دیگی را نیمه آب
بر کنند و بر دهن او جامه بندد و مال کنکنی در آن جامه نهد و بنهاد فی الا
او نهد تا دیگ بوشید و کرد دودم و بخار بیرون نزند بعده زیر دیگ آتش
کنند تا مال کنکنی بخار آب بخته کردد و نرم شود و روغن را کنند بعده
آن جامه را بر دارد و کرم کرم بشیلد و روغن بستاند بعده وقت
کسوف آفتاب در حوض در آید و آن روغن را قدر نه درم بخورد اگر در شکم
بماند و قرار کیرد و بقی بیرون با نیاز اتفاق حکما هند است که هر چه یکبار
بشود یا دماند و قوت حافظ بیفزاید و تاثیر این علاج بدین محل است
که اگر تمام کل الله یکبار بشود یا دماند اما روغن مذکور نه درم در شکم کشتی
قرار کیرد این دوا کو نیز دو سه کرت روغن مذکور بهمین نهجی که گفته شد خورد
اما در شکم ثابت ایستاد و بقی بیرون آمد و هوا تابستان بود حرارت قوی
حاصل آمد چنانکه در معرض هلاکی افتاد و چون سرد دانها بسیار خورده
شد بعد چندگاه تن این ضعیف بر قرار آمد هر که این ادویه بخورد باید که
محروری نبود و کسوف آفتاب در هوا زمستان بود تا اگر دارو در شکم
نماند باری علت دیگر حادث نکند دیگر یک حبه سیماب بر برگ تنبول
نهند و قدری روغن مال کنکنی بر وی نهند و با لد سیماب مذکور در حال
کشته کردد هم با برگ مذکور بره کند و بخورد و بره چند دیگر که بنیه دارد
مذکور با سباری و چون چنانکه رسم است هم چنان خورد و چندگاه ملازمت
کند قوت حافظ حاصل آید و نسیان و غفلت دفع کردد دیگر پارد

بهار سندان با و شونیز هر یک یکانه سیر در آب بشوید و در سایه خشک کند با اگر بوید
و خشک کند بعده بنا به بریان کند و بکوبد و به بیزد بعده هر دو یکجا کند
و در شهد خالص بیامیزد و یک چهل هر روز قدری خورد حفظ بجای رسد که
آنچه بشنود یاد کیرد ف لحفظ الذهن و لدفع النسیان پارد قرنفل
سفند خورد نی صمغ کوندر و مصری نبات هر یک بیست درم محکم سوده بدارد
و هر روز قدر یکنیم درم نهار خورد دیگر اگر بر کوشت عقعق و یا عندلیب
مواظبت کند عاقل و حافظه و هوشیار کردد دیگر تخم سوهنجه بول
شکل صمغ کوندر و زعفران برابر سوده بدارد و هر روز نهار قدر
یکدرم با آب سوده خورد ذهن او تیز کردد و اگر سه هفته خورد هر چه
فراموش شده یاد آید و حفظ افزاید آزموده است دیگر برای کشادن
علم و رد سازد اللهم اهدنی رشدی و اعذنی من شر نفسی اللهم ارزقنی
فهم النبیین و الهام الملائکة المقربین دیگر مردی پیش ابن عباس
رضی آمد و گفت من پیرم و بر حفظ علم قادر نمی شوم هیچ سبیل هست که
حافظ شوم ابن عباس فرمود اری یکیر یک مثقال قرنفل و یک مثقال
عقرقرحا و چهار مثقال شکر طبرزدی و هر یک را علاحده بسایید و همه را
خلط کن و در شهد خالص بیامیز و تا سه روز این قدر بخورد بعده هر چه
خوانی بر تو فراموش نشود و اگر تا هفت روز بخوری محتاج بکتاب
نشوی و اگر تا سه هفته بخوری عجب بینی و سحر بنداری بعده
آن مرد این ادویه سه روز خورد چهارم روز پیش ابن عباس رضی الله
عنهما آمد و گفت راست گفتی ای ابن عباس رض **باب نهم در**
دفع نشاریب ع یعنی فازه و آن از امتلا خون و یا بلغم بود بنگرند
اگر علامات دموی غالب بود خون بیرون کنند و اگر علامت بلغم
زیادت بود تن را پاک باید کرد و بچیزهایی که رطوبت را بر اندو با بدان نشک
که فازه بسیار خیزد هنده است که از بیماری و بعضی گفته اند که فازه
تشبیه است که بیمار را اندر از جهت خشکی و بیشتر این حال بر کودکان

خطی
۱۵

خود را فقد علاج وی آنست که کودک را هر روز روغن بنفشه و یا روغن سوسن
و یا روغن پاچه مالند و شیر زن در وجود او مالند به شود و باید دانست که
مقدمه زکام نیز بعضی کسانرا اتفاق بسیار افتد **باب نوزدهم در ذکر**
زکام خ چون خلط از راه بینی فرود آید آنرا زکام گویند و می باید دانست
که دماغ اعالی ابدان است و قصد بخارات طبیعی و غیر طبیعی بیشتر
بر اوست هر بخاری که او لطیف تر و طبعی بود و قوت دماغ قوی
بود و مشامها گشاده بود آن بخارات از وی بیرون شود و دماغ
را از وی ایمی نباشد و اگر بخارات مذکور غیر طبیعی بود و غلیظ
باشد چون در مشامها دماغ بگذرد خاصه که مشام بسته باشد تا بخارا
بمانجا باز و گذشتن نتواند و تباه گردد لاجرم بدماغ آید رسد
اگر در آن حال دماغ قوی بود او را دفع کند پس آن بخار را بجانب
گوش اندازد از وی کری حاصل آید و اگر بسوی زنخ اندازد از وی
ورم ملازه دندان حاصل شود و اگر بسوی حلق اندازد خناق آرد
و اگر بجانب بر و سینه اندازد سرفه حادث گردد و اگر سوی بینی
فرود اندازد آنرا زکام خوانند و اگر سوی کام اندازد آنرا نزله
گویند و اگر بشش اندازد آنرا سل یعنی ریش شش خوانند و اگر سوی
پهلو اندازد ذات الجنب از وی متولد گردد و اگر دماغ ضعیف
بود و او را از خود دفع نتواند کرد هم در وی بماند و بیماریها بد تولد
کند چون سبات و غشی و صرع و جنون و صمم و جذام و برص
باز اینم بر سر حرف اگر وقت زکام خلطی کنده از راه بینی فرود
آید و لون او سیاه بود و بوی او گریه و کنده بود و بر اعلاج نکند
و رفتن دهند زیرا چه طبیعت مایه فاسد را دفع میکند و تن
و دماغ بدو هیچ حاجت ندارد و اگر خلط زکام لون کبود و بوی
گریه ندارد باید دانست که آن مادی است که تن و دماغ بدو محتاج
نیستند بمعالجت وی باید کوشید زیرا چه مایه مقصودی چون از

دماغ

دماغ بیرون شود دماغ را تشنج آرد و بسا باشد از جهت بخارات بسیار
که از معده و جملگی تن بدماغ شود و رطوبت تا منهضم شده در دماغ
جمع شود و دماغ بر آن قبول نتواند کرد فرود آمدن گیرد و مثال آنکه در
معده طعام بسیار جمع شده باشد و قوت هاضمه بهضم آن طعام عاجز
آید بسا آن طعام نا منهضم از معده فرود آید و اسهالی آورد که او را
سوی بهضم می خوانند اینست اسباب زکام پس علت مذکور یا از بخارات
گرم بود یا از خلط و رطوبت و سردی باشد وی باید دانست که اگر در
آغاز زکام پرهیزم کند و بغیر آش و مشکه و یا موهنه چیزی دیگر نخورد
تحقیق است که در دو سه روز بخته شود نیکو گردد و اگر پرهیز نکند زحمت
دراز کشد و بعضی کسانرا از سبب غایت غذا با موافق خوردن باقی
عمر زحمت مذکور از دماغ از زایل نشود و از وی زحمتها بزرگ
تولد شود چنانکه گفته شد علامت زکام که از گرمی حادث شده باشد
آنست که هر چه از بینی فرود آید سنوران و تنک بود م و خاریدن و
سوختن مجری بینی بود ت و در نزول آن گلوی بینی بسوزد **علاج**
او کشکاب و سرکه و دوغ ماد کاو بود **دیگر** کشیراو بیخ سوسن و نشاسته
هر یک پنج درم بوده و نیم درم افیون خالص بروی یار کند و حبه سازد
و هر شب دو آنرا از وی در دهن دارد سرفه را باز نشاند و زکام
را ببرد و خواب آرد **دیگر** تخم خشخاش کوفته با جلاب شکر تری بخورد
نافع آید م و اگر درین حال پری ماده بود علاج او استفراغ و اطلاق
بود و گرفتن بوی کافور و صندل و مغیر بود خ و اگر بدارو به نشود
و درد سر آرد باید که دانست که ماده دموی غالب شده است م علامت
تیزی ماده و بر سرخی چشم و فروختگی بشره بود و گ قیقال که بر تر
انگشت است آنرا فصد کنند تا نیکو گردد ح علامت زکام که از سردی
بود آنست خلط سطبر و دشوار فرود آید و تن گران گردد و تب آرد
و وقت بیرون آوردن طعام خلط از بینی بحرکت بسیار و بدشواری بیرون

خطی
١٥

توان کرد و لرزه در اندامها پدید آید و فراموشی غالب شود و کاهلی پدید آید علاجش
آنست که نخست سر و پا را گرم کند و یا دستاری گرم کرده بر تارک او نهند و یا
نهال گرم کرده تارک سر را با آن گرم کنند و قسط و شونیز و لادن و عود
این جمله را پشمی آویزند چنانکه دود آن بدماغ برسد **دیگر** عود و مشک و
زعفران و کندر و سندروس برابر سوده در جامه باریک بندد و هر بار بیوید
و از سپنی دور نگهدارد زکام دفع گردد **دیگر** شونیز درست در کرباس باریک
بندد و هر بار بمالد و بوید زکام پاره پاره گردد و نفع بدهد **دیگر** کندر و
سوده با عسل آمیخته دارد و هر روز قدری از آن بخورد زکام سردی دفع
گردد **نوع دیگر** کندر و چند رس قسط برابر سوده جمله کشد بدارند
وقت حاجت یکی بر آتش نهند و دود آنرا در دماغ گیرد زکام پاره
پاره گردد **نوع دیگر** اگر زکام دراز کشد و به نشود باید که از بس
هفت روز این حبه دهد به کزو دیبارد تربد سفید یعنی دانه
تراشیده و صبر سقوطری خالص و گل سوسن هر یک دو درم سوده جامه پیر
کند و با آب دیه بسازد و مقدار نخود یکان در دهن دارد و با داد
نهار دو درم در آب حل کند بر شربت سازد و بخورد و دماغ را قوی کند
و آن مایه بسوی سپنی می آید آنرا باز دارد و بغایت نیک است و اگر زکام
باشد بود و آن خود لازم است تا آن زمان که مایه زکام خام بود و پخته
با آن بار بود و چون مایه پخته شود و شب زایل گردد و علامت پخته شدن
مایه آنست که خلط سطبر و آسان فرود آمده گیرد **علاجش** بیارد زنجبیل
گلوی بانه بهار نگاکرا مشکه دسماسه پهکهر مول کاده کرده شیر گرم
دهد و بغیر آش مشک چیزی دیگر نخورد و تحقیق در دویم روز زکام بخفت
و تب زایل گردد و گاه کبتهلا که در هوا بسنت مسطور است این علت
را نافع است **حم** **دیگر** نمک و بلبل دراز هر یک نیم درم سوده با آب در
سپنی چکانند و این ادویه نزدیک حکما هند دافع همه نوع زکام است
دیگر سیر دو درم و فلفلین هر یک درم چهار کان دانه با آب سوده و پخته

سعوط کند و زکام ترشکی سپنی دفع گردد و اگر زکام از سینه خلط بیرون آید
مدام سنزای در دهن دارد **دیگر** بلبل دراز بلبل کرد سندی خولنجان نمک
برابر سوده یک ازین ادویه با سه درم ترشی دسر که و یا لیمون و یا دفع ترش
یکجا کرده غرغره کند اخلاط بیرون افتد و سر سبک گردد و چشمها
روشن گردد **نوع دیگر** از زکام سرفه آید و غالب گردد باید که گلاب گل آک
ناشکفته با برگ تنبول برین جمله بخورد اول روز یکی درم دوم روز دو درم
و سیوم روز سه درم و از سه زیادت نکند تا بیست یک روز بخورد و پرهیز
از ترشی کند به شود و اگر برگ آک خورد هم به گردد و اگر درین حال از
سرفه خون اندازد سپارد پخ کسوندهی در آب بسایند و هر روز یکی
کتوره بخورد زیادتی خون دفع گردد باید که از آب بسیار پرهیز کند

باب هشتم در دفع نزله

بدانکه نزله و زکام هر دو یکی است اما فرق
آنست که چون خلط از سوی سپنی فرود آید آنرا زکام گویند و چون سوی کام
فرود آید آنرا نزله خوانند **م** علامت نزله آنست که فاصل دست و پای
دگر درد کند و تب هم بود و چون هوا سرد و یا تاریک ابر شود سخت تر
دهد و عطسه بسیار آرد **خ** علاجش همان چیزها باید کرد که در علت زکام
یاد کرده است الا دوائی چند که بوی مخصوص تر است چهار درم شاهتره
کشنیز و برگ سوسن و تخم خیار و تخم کدو و بوست بار کرده و تخم خشخاش
و تخم بادام و یا قلی خشک برابر سوده جامه پیر کرده هم وزن او شکر پاره کند
و با شیره لیمون و یا با آب ناردان سرشته چهار ساردو یکان حبه شب
در دهن دارد نزله زود رشتی برو سینه و سرفه برد این حبه را حکما حبه
سعال گیرند خوانند **دیگر** پخ درم سندی دو درم دارچینی سه درم غاز قرحا
همه سوده بدارد و سه درم ازین اشیا سوده در شوربا کوسفند یا چیزی دو
بخورد نزله و زکام بکلی دفع گردد **دیگر** سوسن ارد کندم که آنرا هندوی تهوله
گویند آنرا بشویند و جامه بیالایند و آب قدری یکی کاسه بستانند و در دیگ کنند
و نیم سیر خشخاش با آب سوده دو درم نبات در آن دیگ اندازد و با آتش

سخت نرم بجوشاند بوزن شیر گرم بخورد چند شب ملازمت کند نزله و زکام
دفع گردد **باب بیست یکم** در دفع حرارت یعنی سبوسه سرطان معروف
است و آنرا فاهم گویند سبوسه در سر و ریش سفید و رنگ بیرون
آید و خارش پیدا کند و بیشتر از بلغم حادث گردد که در سر جمع شود
و بخارات او بیرون می آید و بسبب غلظت هم در آن مقام می ماند
علاجش آنست که اگر حرارت بسیار بود اولی برجا بک کردن حجامت کنند
بعده بارد **ضع** آبی شم حنظل تا فاکهی خلط باز هره گاو نر
بخود آب و سرکه در دو درب کنی پس این جمله یکجا بر سر کنی
ایقین است اسبوسه سر برود سپیش و خارشش نیز کمتر شود
ع دیگر بارد شحم حنظل نیم سر دلیو حبه لعل دو نیم سر کنجد سیاه دو سیر
یکجا در پاتیله آبی بجوشاند چندانکه دلیوه حبه سرخ گردد و کنجد بسوزد بعده
سوده هم با آن روغن در سر اندازد سبوسه سر دفع گردد و موی سیاه شود
دیگر بلبل گرد یکجزء زعفران دو جزء یکجا آمیخته بر دو آن روغن دهاب
باریک سابید بعده با روغن کنجد سیاه دوازده جزو یکجا آمیخته بر دو آن
روغن بپالاید بلا دیر مالد سبوسه که محکم شده باشد برود
باب بیست و یکم شعفه و آن دمیدگی ریشها خورد است
که در سر پدید آید لزج از وی ریزی ظاهر شود بشکل عسل بگاه باشد که رقیق
تر بود و گاه بود که خشک باشد و قسمی را که از وی ریم رقیق ظاهر شود شعر
بیخ گویند **ض** دار ریش وی زراب جگدف **ر باعی**
از علت شعفه است چون حال بباد گر میل بصحت بود مسهل خواه
مسهل چو شود خورده زراک و آشامند با سرکه ضماد سازد بیگاه و بگاه
و این علت دیر بینه شود و چون بشود بران محل موی بر نیاید **ع** و اگر
ابتدا این علت را دوا کنند دیر نگذارد بشود و موی بر آید **ع** علاجش
آنست که اورا که پیشانی و کمار و گوش سن و موی دیده بکشاید و بعد
چند روز برجا بک کردن او حجامت کنند و دیوجه بر وی افکنند اگر شعفه

غالب

غالب باشد و اگر غالب بود و اندک باشد بفصد و حجامت و دیوجه هیچ
حاجت نباشد همین دارو بسنده باشد بیارد فنیسل بکجر و زنگار نیم جزو
در روغن سرشف خلط کند و بر سر مالد نافع آید **دیگر** فستیکفش کهنه
سوخته خاکستر او در روغن سرشف خلط کرده بمالد شعفه دفع گردد **دیگر**
فنیسل و حنا و مروارید سنگ و مازون و بوست انار و زرجوبه هر یک
سه درم باریک مثل سرمه سازد و پنج درم موم را در دو سیر روغن دیگر سرکه
گداخته کرداند و داروی مذکور در وی انداخته بمالد و بسیاید تا چون مرهم
شود بعده بر سر مالد بخشکی سر دفع گردد **دیگر** نمک را نشان که جامه بدان
شوید با آب سوده بمالد شعفه دفع گردد مجربست **ع** و اگر شعفه خشک بود
و از وی ریم زرد آب بچکد او را دو سبوسه سر کنز نافع آید **باب بیست**
سیوم در دفع داء الثعلب یعنی باد خوره **ع** و این علت بیشتر در موی
ریش افتد و سبب حدوث وی اجتماع رطوبت فاسد است که
محترق گردد و اصل موی را ضعیف گرداند و موی از خدایان ماند و
خشک شود و بریزد و آن موضع خالی و برهنه گردد و این علت را داء
الثعلب از آنخوانند که بیشتر روباه را افتد و شکل او گردد و بهین باشد
و خارش درین موی آرد و بر بینی اندر و بعضی را نادر موی سر بدید آید و آن
سبوسه جنس باشد نوع اول از خون فاسد پدید آید **علامتش** آنست که آن
موضع سرخ بود و نوع از بلغم بود **علامتش** آنکه لون او موضع سفید بود
و موی آن موضع نیز سفید برآید و بریزد نوع سیوم از صفرا باشد **علامتش**
آنکه لون آن موضع زرد و خارش و سوزش و خشکی در آن مقام بود و اگر
صفرا محترق بود و آن موضع سیاه باشد **علاجش** آنست که بخشت که قیقال
برابر نزاکت است آنرا بکشاید و حجامت بزیر زنخ کنند و کلک در آن
موضع زند که موی ریخته است و یا دیوجه افکنند و خون بیرون کند اما در یک
ماه سه کرت متواتر حجامت بزیر زنخ کنند یعنی دهم روز حجامت کنند
بعده شیر خر با آب لیمون آنجا بمالد چند گاه ملازمت کند دفع گردد و اگر

بعد کلک زدن سرکین موش با روغن مرهم کرده طلا کنند نیز دفع کردد و اگر جرب
با آب لیمو زده طلا کنند نیز دفع کردد دیگر بسل فکنده زراب و شیر زقوم
هر دو سوده بکجا طلا کنند اول بار آنجا موی سیاه دام بیرون نخواهد آمد باید
که آن موی با استره دور کنند و باز با باجک دشتی و با جامه سطبر آنجا بخارد
چنانکه خون آمدن کیرد و بعده همین ادویه طلا کنند دوم بار موی سیاه دام
بر آید و باد خوره مطلق خواهد رفت و هذا مجرب دیگر نکسیر اطلد روده
سیر آب تر کنند و مشت پاس بکذارد بعده بپالاید و روی دو سیر روغن
کنجد بار کنند بجوشانند و روغن صاف کرده بستانند بعده قصد کردن هر روز
آنجا طلا کنند بشود علاج داء الثعلب که از بلغم بود آنست که بپارد شیح
حنظل و کبر هر یک دو کان درم و با آب سوده شیر کرم کرده خورد تا بدست
کرت اسهال آرد و هر هفته یکبار این ادویه خورد تا سه هفته ملازمت
نماید بعده موضع مذکور را با جامه سطبر بمالد چنانکه سرخ شود پیاز را
دو سر کاله کنند و انوران موضع بمالد چنانکه سرخ شود پیاز را دور
براند که علاج بدیر رود و اگر بمالیدن جامه و پیاز سرخ نشود بداند که علاج
نه پذیرد و هر کز آن موضع موی نروید و چون سرخ شود بپارد فلفل کوفته
و عاقرقرحا هر دو برابر سوده با زهره کاو میش سرشته در روی موضع
طلا کنند و ملازمت کنند موی بر آید دیگر شحار و سبندان برابر سوده
با آب بپاز بشرسند و بعد سرخ کردانیدن آن موضع طلا کنند موی
بر آید دیگر رزجوب و شحار و سرشف و خردل برابر سوده بعده
کلک زدن چندان بمالد که آب از وی پدید آید باد خوره دفع کردد و موی
صالح بر آید مجربست دیگر بسل فکنده مکس و شیر زقوم درین علت نافع
تر است علاج داء الثعلب که از صفرا بود محترق یا غیر محترق علاج
هر دو نوع یکی است اول حجامت بزیر زنخ کنند و روغن آمله که پیش ازین
در نوع اول کفته است طلا کنند بهر کردد دیگر کنجد سیاه که کرم میخورد
و آنرا و باز بنوره سیاه را درست با سرها در روغن کنجد بریان کنند

چندان بسوزد بعده روغن مذکور در او ندی دارد و هر روز آن موضع
طلا کنند انواع باد خوره را دفع سازد و موی بر آید مجرب است
دیگر اول آن موضع با جامه سطبر سخت بخراشد چنانکه زراب بیرون
آید بعد آنجا با سرکه انکوری بشوید تا آنچه دردی زراب بود بسبب ترشی
بیرون آید بعده بجامه مفت کند بعده بدبیل کرده عدد بر کتبنول ۴
عدد بکس ده عدد همه محکم سود بالای آن موضع زود بمالد و چون خشک
شود با آب سرد بشوید و سه روز کند بهر شود دیگر اول با باجک چنان
خراشد که خون لعل دام بیرون آید بعده سیر سوده با قند خلط کرده
آنجا مالد بهر کردد دیگر بعد کلک زدن توتیا سیر مالد سخت کرد و اخر
موی بر آید دیگر سندی و کلوی و تخم کزر با آب سوده هر روز قدر
یک شرابه بخورد تمام علت باد خوره دفع کردد دیگر ابروی و مژکان
ریزد بوست نار موخته خاکستر او روغن زیت آنجا مالد موی ریخته
از ابرو و مژکان باز آید **باب بیست چهارم در دفع انتشار**
الثعلب و آن علتی است که تمام موی سر و ریش بریختن کیرد و سبب
حدوث این علت بیشتر از نقصان رطوبت غاذیه باشد و فراخی
شیام بکلیل یابست است علامتش آنست که خداوند مزاج خشک و نزار
بود علاجش آنست که نخست قصد رکه باید کرد تا بوست سر و ریش
و آن موضع را قوی کند بعده آن موضع را با آب آمله و یا با آب هلیله
بشوید و الوان را با روغن کنجد حل کند و موی را بدان جرب کند باقی
موی از ریختن بماند مجربست دیگر روغن آمله بر بنج در داء الثعلب
کفته شده است در موی طلا کند موی نریزد دیگر کلوی سوده و پخته در
روغن کنجد چهل روز بدارد بعده روغن مذکور در موی جرب کند نریزد
و نه افتد دیگر بیخ جوب کهر کوفته ده درم در دو سیر آب نیکسیر روغن
کنجد بجوشانند که تمام آب در خورد و روغن مذکور در او ندی بدارد
و هر شب موی را بدان روغن جرب کنند دارد موی از ریختن باز ماند دیگر

تا ماه دام کرم
بماند جوب تو کوفته کرده
بعده روغن

آمله برگ نیل بهنکره سرشکن باسرکه هندی سوده در سر اندازند و در
یکباس داشته سر بپیچند موی سیاه گردد و نشکند و نریزد **باب بیست**
پنجم در شقاق الشعر یعنی شکافتگی موی **ف** سبب حدوث او از جهت
خشکی مزاج باشد علامتش آنکه عدم رطوبت بینی و خشکی دهن است علاجش
پیاز و بیخ موسن و کنجد سیاه و گل نیلوفر و ناگ کیسر با آب سوده طلا کنند
طرقیدن و شکستن موی دفع گردد **دیگر** بهنکره آمله هلیله موش آهن
بیخ نیل زاک باسرکه هندی سوده بر سر اندازد تا قیدگی و شکستگی موی
دفع گردد **جربت ض شعر** شکافد اگر موی از ریش و سر و بریزد چون برگ بهار بخجر
باب آمله را سه تب تر کنند **ه** در روغن کنجد اندر کنند
بجوشانند این جمله را بعد از آن **ه** چو بیند در خورد آتش در آن
بماند در و آخر روغن بود **ه** بمالد بموی که پاره شود
سر موی و قیچی نکرد و شکاف **ه** بریزد نشن نیز گرد دمعاف
بمالان مو هوس گر کند **ه** همین روغن آمله سر کند
باب بیست ششم در دفع افراط جعودت یعنی پیچیدگی موی افراط
جعودت بسیار در هم رفتن موی چون زنگیان و این علت از
گرمی و خشکی بود علامتش آنکه چیزها سردتر و نفع یابد چون خرقه
و کاهو و از چیزها گرم و خشک ضرر رسد و زن او تند یکجا با آب سوده
در سر اندازد و بمالد موی را هم شده و هفته باسان بشاید **دیگر**
روغن بادام و لعاب سپرش هر دو یکجا آمیخته در سر کند موی با سانی شانه
گردد **باب بیست هفتم در انبات شعر** اگر خواهد که زود تر موی
بروید در موضعی که موی بسیار باشد چنانکه سر و ریش و ابرو و مژه
و باید دانست که روغن بادام درین باب اثری عظیم دارد و در خصیه
و ریش غلام چرب کند موی ریش زود بروید و این نیز باید دانست که
کسی که در خصیه موی اندک بود و ابرو و ریش را در خصیه موی بسیار بود
و فوق را در خصیه موی بکلی نبود و لهذا به بیند که خصی را موی ریش زود بید

ازین سبب خصیه را هر روز با روغن چرب کنند و بسیار سال ملازمت کنند حکما چنین
گویند که موی ریش از نو گردد انشاء الله تعالی و در مجموعه ابراهیم شاهی آمده
آنکه خواهد که موی در جایی بروید که موی آنجا اصلا نیامده باشد بیارد بیضه
مرغ و در آب بجوشاند و زرده او بستاند و بخناج عود تیلیه را می حکاکند
همچنان او را حکاکنده روغن او بستاند **ف** بعد عدد مکس سوخته سوده
را در آن روغن خلط کنند **ه** اگر روغن مذکور را بر ریش خواهد سر اکاشره
راند جا بالد موی برآید مولف مجموعه ابراهیم شاهی میگوید که من این
روغن را تجربه کرده ام **دیگر** میگوید که من از استاذی معتبر شنیدم که
اگر موش بچه خورد را گرفته در روغن جز ندو آنجا که موی نباشد استره
را نیده بمالند و ملازمت کنند موی برآید اگرچه بر کف دست استره را نیده
بمالند آنجا هم موی برآید **ف دیگر** اگر محلی موی نمی آید گرم که در خار خیلان
خانه ساخته باشد آنرا روز یکشنبه شده با آب بسایند آن موضع را
با باجکه دشتی خراشیده بمالد موی برآید **ف دیگر** شونیز سوده را با روغن
زیت و یا با روغن پیلانجر سرشته آنجا بنهد موی برآید و اگر مغز سر دو با
را استره را نیده برابرو بمالد موی برآید **باب بیست هشتم در طول**
شعر **ه** اگر خواهد که موی دراز گردد باید که این ادویه را ملازمت نماید که
پارد روغن کنجد دوازده سیر آب بهنکره سیاه چهار سیر سپندان سوخته
و روغن بلا و طریقه هر یک یکان سیر تراشد چوب کهیر نیم سیر همه کوفته در یکجا
آب بجوشانند تا مادام که روغن خالص بماند پیدا آید در آن روز بدارد
وقت سرشستن همین روغن در سر اندازد موی سر دراز و انبوه و سیاه
گردد و تا هنگام سفید نگردد **ف دیگر** روغن کنجد و روغن تیره هر یک شش
سیر یکجا کرده بجوشانند تا مادام که روغن صرف ماند بعده جاده پر کرده
بدارد و وقت سرشستن این روغن را در سر اندازد و این عمل را در هم
عمر خویش جاری دارد **ف دیگر** روغن کنجد سیاه دو سیر و چوب بقم و گل نیلوفر
و قسط هر یک ده درم در نیم من آب بجوشانند چندانکه روغن صرف ماند و روغن

مذکور در شب در سر اندازد و بعد از سر بشوید موی دراز گردد اگر شیاف شم
در دو فرنجیجه بریان کنند و بر موی طلا کنند سیاه و دراز گردد بعد علت
خارش بتمام برود والله اعلم **باب بیست نهم در دفع قمل** بدانکه
تولد شش از رطوبت عفن بود که طبیعت آنرا از تعریق بدن دفع میکند
بخارج بدن دفع میکند علاجش آنست کسی را که شش بسیار افتد در تن و زر
سواد را یکدرم جوز قی و نیم درم نمک بکشد شود با آب گرم خورانند و استفراغ
دهند یا عفن را از بدن اسهال کنند و پوست را پاک کنند بعده آب صبر
در حمام سر و اندام بمالند تا سه روز هر روز سر شوید و چهارم روز جامه بگردانند
و جامه را بعود و قسط دود کنند تا از شش ایمن گردد **دیگر** و اگر در روشنائی
ماهتاب خانه در سر کنند شش بمیرد **دیگر** سیماب را در خاکستر با جگر و شیر زنی
کنجد چندان مالد که سیماب ناچیز گردد بعده در سر و اندام کشد و اگر در اندام شش
بود در اندام هم بمالد شش بمیرد **دیگر** زهره ماده گاو و پیاز کوفته
در سر و اندام مالد جمله شش بمیرد **دیگر** اگر بار درخت انار و آب سوده
بجامه بیالاید در سر اندازد شش بمیرد و سوسه سر و ریش دفع گردد
دیگر برگ تنول سوده شیره او کشیده هم چندان سیماب در وی اندازد
و بمالد بعده آنرا در جامه طلا کند و چون کلاه بر سر بندد جمله شش بمیرد و خارش
اندام دفع گردد در مجموع ابراهیم شاهی آورده است که آب کدو در اندازد
شش بمیرد والله اعلم **باب سیوم در خضاب موی** بیارد پوست
هلیله و بلیله و آمله هر یک بیست درم و بیخ نیلوفر و پوست بیخ انار هر یک
هر یک سی درم همه سوده در یک آهنی کنند و در آب سهنکره سیاه غرق کنند و در کنند
کندم یکماه دارند بعده بیرون آرند و بر سر و ریش بمالند و بالا را و برگ
بله زیا برگ پیدا انجیر بندد بعده بخشند موی سیاه شود و تا یکماه سیاه ماند
دیگر برگ کودریا قدری سونش آهن در آوند آهن با سرکه بیندوی
بجوشانند چنانکه قدری برگ بگدازد بعده سود کنند و بر موی
سر و ریش مالند و برگ مذکور بالا را و بند و شب خسبد بعده آمله با سرکه

هندی بمالند و بدان شوید موی سیاه گردد و هفته سیاه ماند **دیگر** طریقه و برگ و
بیخ نیل و پوست بله و سهنکره سیاه و سونش آهن برابر سوده با کیر بکوبند
خمیر کنند و زمانی بدارند بعده بر سر و ریش طلا کنند و برگ مذکور بالا را و بند
و بشب خسبد بامداد با آب گرم شوید موی سیاه گردد و اگر بیخ خود را بدین ادویه
نیلوفر و بار ریک سوده در هفته آهن کنند و بالا آید آن شده سهنکره سیاه چاکن مقدار
اندازد که شش تا کشت بالا آید و در زر بد الفرس کلا که اسپان تیز کنند
دفن کنند و بعد یکهفته بیرون آرند و در موی بمالند و برگ مذکور بالا را و بند
خضاب سه ده ساله میکوبند اما عمر بست و بر بیشه **دیگر** سونش آهن یکسر
نوشادر دوازده درم بیراکسیر بیست درم با شیره انار رخام بکجا سوده در آفتاب
تا آنکه دارو کبجشل بعده بجنبانند و در کتوره آهن بدارند و در موی
مانند تا باقی عمر موی سیاه ماند و دندان نیز سیاه کردند والله اعلم بالصواب
باب بیکم در دور کردن موی بیارد شخار یک جزو و جوز کلی یک
نارسیده دو جزو زرنیخ زرد همین قدر همه ادویه سوده در آب ترکنند بعده
مقدار که سه انگشت آب بالا آید و سه روز ترکرده بدارند بعده آب از
بالا بستانند بار دوم دیگر ادویه همین قدر در آب ترکنند و سه روز بدارند
بعده بیرون کنند و در آب فرو برند اگر بر مذکور فی الحال بریزد بیست و چهار ربع
وزن آن آب روغن کنجد یار کنند و بجوشانند تا آنکه روغن صرف ماند
نگاه دارند وقت حاجت بر موی طلا کنند فی الحال موی فرو ریزد اگر بکوبند
و روی تر کنند و سه روز بدارند بعده پر انداز دبه بیندازد اگر بر روی تر فرو
با روغن کنجد بجوشانند **دیگر** بیضه مورچه خود که سرخ باشد در بغل او نزویند
و چنین گویند که اگر چونکه کودک بوقت تولد فی الحال بمالند بعد بلاغت صد
موی در بغل نرویند و چنین گویند که اگر پیش از بلوغ بخشند کرت بیضه مورچه
در بغل مالند نیز موی بغل نرویند **دیگر** اگر بیضه ابو منصور قرنی میگوید اگر من

تجربه کردام و موی بغل بعد از تنقیه سیه و دراج طلا کردم البته باز دیگر نرست
دیگر اگر آهک و زرنیخ هر دو سوده و پخته تا آخر که سنگ بیامیزد و بعد تنقیه موی
طلا کنند هرگز بر نیاید بعد مرواریدسنگ و عود سوده با گلاب بهم طلا کنند تا موی
زرنیخ برود دیگر چونه گل و دیهم درم زرنیخ دو درم شنجار یکجا کرده بسایند و هر جا که
خواهد قدری از آن با سرکه هندی یا با آب طلا کند و یکدیگر و بگذارد تا خشک
شود در حال موی بریزد دیگر ازجا چونا و این کیل رس تو دو تا هر یال
جی جی تنها بین لائی انگم ثر ربی بال دیگر اگر کچیله با آب بسایند و موی را
با موچینه تراش دور کنند و بجا مالد هرگز بر نیاید دیگر بیخ شتر خار و نمک و
سیر و هر سه برابر بسایند تا همو مرهم گردد بعد و وقت خفتن موی هر جا که
خواهد بموچینه دور کنند و این مرهم بطریق حبا طلا کند و وقت صبح بشوید
بیخ موی باطل گردد و پیش بر نیاید و اگر آید براکنده و تنک آید باران نیز
بموچینه دور کنند و همین ادویه دوم کرده بطریق مذکور طلا کند هم در وقت
مذکور و وقت صبح بار بشوید پیش هرگز نیاید مجربست **الکتاب الثانی**
فی دفع امراض العین و درین کتاب بیست و پنج باب است **باب اول در**
درد چشم و بیان چیزهائی که باستعمال و بخوردن آن چیز ضعیف شود و چون
در اسنان درد چشم خورده شود و درد قوی آرد و غالب گردانند گوگا و میش و
میش و گوشت بره با دکین با بند و شیر دماهی یکی و خردل و سرشف و ترب
و چیزی را که از خوردن آن چیز در طبع مخالفت تحصیل شود و دوغ و خرس
و موز و شیر بریخ پخته یکجا و شهد و سبزی بویی که مخصوص در دیدن چشم
اند افتنه پخته باشد و بسیار سرد انه و یا چیزی زفت و نمکینه چنانکه جو کهار
و شخار و یا تر شاده و یا چیزی گرم و بد هضم و تیز و آنچه بوی آن تیز بود و بسیاری
خنده و بسیاری سخن و از غصه و از اندوه و از شراب خواری و از بسیاری
مجامعت و از راندن راه و از زخم و دیگه رسیدن در سر و از بسیاری ماندن
در آب سرد و از سر فرو کردن و خسیدن و یا کسی از غایت حرارت آفتاب قوی
کرده باشد و هم بدان حالت در آب در آید و چیزی از نظر تیز از دور نگریستن و

از شب

از شب بیداری و از گریستن بسیار و یا رسیدن زخم در چشم و از گوش سوگ بندی
خوردن و کلته و باش خوردن و از داشتن باد و بول و حاجت انسانی و
تشنگی و گرسنگی و عطشه و غازه و قی و غلبه شهوت و از تفحص کردن چیزی
باریک بنظر تیز مگر و در سکندری می آرد که بسیار خوردن و خواب بسیار کردن
و در شب خوردن چیزهائی که منع است جناح سیر و پیاز و کندنا و سرکه
و والان خورد و عدس و باقله و نمک و شوراک و در آفتاب بسیار دیدن
خاصه وقت کسوف و خون فصد کشیدن و در روز بسیار بخفتن و آن روز
که گرما در وجود رسیده باشد و خط باریک خونفون و مقابل باد سرد بودن
و نزدیک آتش بسیار بودن و این اجماع اطبا است و نظر کردن در دود
و غبار و ماند و نظر بر نجاست و پلیدی این همه بصر را ضعیف کند و درد
چشم پیدا آرد پس باید دانست که در زحمت چشم این چیزها را بسیار کند و درد
چشم هفتاد و شش نوع است ده نوع از باد و ده نوع از تلخ و سیزده نوع
از بلغم و شانزده نوع از خون و بیست و پنج نوع از باد و تلخ و بلغم و دو نوع دیگر که
بیرون چشم هم می باشد و سبب حدوث او آنست که باد و تلخ و بلغم و خون
چون غلبه کنند و در رگهای که بالا سر اند بر اداء آن رگها شده این هر چهار
بالا بر می آیند و در چشمها پیدا می آرند و سبب غالب شدن ایشان
آنست که کسی از گرما آمده باشد و همان ساعت در آب سرد رود و با آب
سرد خورد و توقف نکند و یا در روز بسیار خسبد و شب بیدار ماند و یا
قوی پشانی و در روی چشم دود و یا خاک و یا دود رود و باقی نگاه دارد
و یا قی کردن افراط باید و یا گریه اندوه بسیار کند و یا باریک بسیار بر سر
کرد و یا زخم بر سر رسد و یا دایم سر را بوشیر بدارد چنانکه بخار از سر بیرون
نرود و آن حرارت بخار در چشم افتد و درد سر آرد و چون این هر چهار
در چشم آمده است علت پیدا آرند علامت آن بود که صافی چشمها را
در تاریک کرداند و لمعی پیدا آرد و چشمها در تقاطر باشند و خارش هم
کنند و کدورت بسیار بیرون آید و چشمها گران بوند و درد کنند

و باقیه نشود که گویی که خس و اکاه در چشمها بر کرده اند و تیزی نظر کم گردد و چون
این علامات علامات نعوذ بالله منها پیدا شود بیقین باید دانست که علت چهار
چیز است تبداوی آن مشغول شود و باید دانست که وقت زحمت چشم و
اوقات ادویه و سرمه در چشم کند وقتی که هم در دل یافته باشد و در حالتی
که چشم و روحی که گرسنه باشد و باقی یا اسهال کرده باشد و یا تب آمده باشد و در
حالتی که چشم عالیشده باشد و یا سر درد بود و یا شب بیدار بوده باشد و یا
بیدار مانده بود و روز بسیار خفته و یا جماع کرده و یا روزی که گرما در وجود
رسیده باشد و در حالتی که ابر باشد و یا سرشته باشد و روزی که زن را حیض
افتاده باشد و در زمانی که ماه در برج ثور باشد درین اوقات در چشم ادویه
و سرمه نباید انداخت و بدانکه علت چشم از چهار جای می خیزد از یک
و سفیدی چشم و سیاهی چشم و مردمک و از چهار چیز می خیزد از باد و تلخه و
بلغم و خون هر یک از خون بود جایی او یک است و هر چه از باد باشد محل او در
سیاهی دیده و مردمک بود و هر چه از بلغم و تلخه بود محل او در سفیدی دیده
بود ج علامت رمد آنکه از گرمی و خون بود چشم پخته نماید و سوزان باشد و
دود آلوده نماید و هر چه سرد باشد خوش آید و بجانب روشنائی نتواند
دید و آب که از چشم رود گرم باشد و درونه چشم و دیده سفید قوی
سرخ گردد و بعضی را چون تلخه بسیار خون اندک بود چشم او از زرد
زرد گردد ه و اشک برنگ نحاس ریزد و خطها سخت لعل و ام در دیده
پیدا گردند ج علاجش آنست که رگ قیفال که برابر نرانگشت است آنرا
بزنند از جانبی که چشم درد میکند و از هر دو چشم بدرد آمده باشد
قیفال هر دو جانب بزنند و بر اندازه قوت او خون فاسد را بکشد و هوا
و سن را و سینه رهم مقرر دارد و در رسم کجی الاستوا آنست که سه روز
بر هم رگ کشانیده اما در هندوستان تبهر آنست که اول روز رگ کشاید و
قیفال دوم روز نیز قدری خون بر گیرند بعده به نبد اما اگر از کشادن
قیفال مانعی پیدا شود رگ اکحل را که میان دو بازو است بزنند و یا بجا که

کردن

کردن که از مقابل چشم بود حجامت کنند تا آن مایه را باز پست کشد و اگر آن
نیز ممکن نبود در میان دو شانه حجامت کنند تا آن مایه از پیش کشد و اگر
از آنجا نیز ممکن نگردد و بیکبار یکی چشم نیک ماس کند و سرخ گردد و بخار بسیار
کند و درد سخت آرد رگ میانه پیشانی بگشاید تا از خون فاسد کم شود و در روز
نگشد و اگر صاحب درد قوی بود بعد گشادن رگ مطبوخ هلیله و یا مطبوخ
خیار چنبر دهد طبع او نرم شود و اگر قوی بود و هیچ طبع او را نرم نکنند
و بیارد گشنیز خشک و نبات هر یک یکدرم سوده با آب وقت خفتن
خورد و این را سفوف گشنیز گویند درد چشم که از حرارت و خون حادث
شده باشد انواد فع گرداند و بخار آب بازگیرد و گرمی و سوزاک چشم را کم
کند ه اما اگر چشم زود تر دوا نکنند و اهمال بگذارند درد قوی آرد و دشوار
علاج پذیرد ز دیگر بیخ بنفشه با آب سلیقه بر پشت چشم طلا کنند که گردد
دیگر آب ناردان در چشم کند نافع آید و دیگر گشنیز بیخ نرگس بیخ برابر
سوده در جام باریک گرفته دارد و با آب باران که بر زمین نرسیده
باشد و از هوا گرفته باشد گرده ند کور در آن آب تر کرده در چشم قطرات
او باید چکانید اگر غلبه خون و درد قوی بود و از ادویه تخفیف نشود
بالا چشم و پیوجها سخت باید کشانید غلبه خون فرو خواهد گشت و خفت
درد خواهد نمود دیگر نمکسنگ دارو هلد گیر و خالص هلیله هر یکدرم
با آب سائیده کرد بر گرد چشم سخت کند به گردد ح علامت درد چشم
که از بلغم بود آنست که پلکها ورم کند ه و چشم را گرمی خوش آید و بخار
دو چشمها سخت سرد باشد ح علاجش آنست که اول او را با جوزق و نمکسنگ
استفراغ دهد ه و صاحب درد را فاقه کنانند و آب مشک جوشانیده بخورانند
و وقت تشنگی آب گرم کرده سرد ساخته باشد بنوشانند تا سه روز
و بعد سه روز زمان مشک پخته بخورانند و از همه چیزها دیگر پرهیز باید نمود
دیگر حم بیارد زنجبیل و برگ نیم سوده و پخته در چشم کشد نافع آید دیگر
آب برگ نیم و لوزه و زنجبیل برابر سوده و پخته در جام نوبند و شب پاس

در آب تر کند و روز دیگر در چشم کشد در دو پنجال چشم را دفع سازد و دیگر
سندی چوب نار کوفته هر یک یکدرم با آب سائیده گرم کرده بالای چشم طلا
کند درد دفع گردد و دیگر کنگ هبل و شکوفه سعتر و گل رنگی خورد
و بزرگ و دار هلیله و نمک هر یک صندل و مثل و مرمال کوفته بیرهم
برابر سوده جامه پر کرده در آب آمیخته قدر هلیله کرده و حبها بسته دارد
وقت حاجت هم با آب سائیده در چشم کشد هم درد چشم که از بلغم حاد
شده باشد دفع گردد خ علامت و مدکه از باد بود آنست که چشم سرخ
وام نماید و درد مشابه آن باشد که گویا که چشم بکشد و خارش بود و خشک گاه
و درد سر از دوای آن چشم فرود آید و هر دارو که بر چشم نهند زود خشک
گردد خ علاجش آنکه زنجبیل نمکسنگ بیخ سوسن لودر همه یکی احکم سوده
با روغن مستور در چشم کشد درد را ببرد و دیگر هلیله بیخ سوسن زرچوبه
چوب نار هم برابر در باو شیر کوفته بار یک سائیده بدارد و بطریق
سرمه در چشم درد بادی کند بشود خ دیگر صندل سفید بر کرده چشم طلا کند درد و گرانی
چوب نار نمکسنگ با آب سوده و گرم کرده بر کرد چشم طلا کند درد و گرانی
چشم و دویدن آب بسیار و بخال غلیظ دفع گردد و دیگر روغن
بادکاو و روغن کنجد و روغن بید کوفته و مغز استخوان آن با آب
شیر گرم کردانیده در چشم باید چکانید و بوی جامه تر کرده چهار تو کرده
بالای چشم باید داشت چشمی که از باد جهیر داده باشد و روان دفع
گردد و صاحب درد چشم بادی را از همه چیزها بر حذر باید کرد و از شوربا
کوفته و گوشت ماهی روغن که مار روان آمیخته پخته باشند و ماهیات
بریخ و ماهیولی گندم و نان گندم بخورد و شیر بادکاو چهار سیر آورده
با دو سیر آب آمیخته رود و درم سندی و دو درم هلیله در آن رود و درم هلیله
کرد سیاه و ربع سیر مصری نباتات انداخته بجوشاند تا آنکه تمام آب خشک
شود بعده فرود آورده با آن شیر طعامی که مذکور است باید خورد و صاحب
درد چشم را بر نیاید کرد از جزات و دفع تر شیر و روغن و اگر روغن خورد

اندکه

اندکه خورد و آب بسیار نباید نوشید و سر شستن و شیرینی و ترشاوه و مواکه کردن
تقوت نشاید و اچار و چیزی که تیز باشد و از شراب احتراز کند و نخورد مگر
آنکه آنچه با طبع او موافق آید دفع جمیع انواع درد چشم و بسیار ذمکنگ
و دار هلیله کبود خالص هلیله هر یک یکان درم با آب سائیده گرد بر کرد چشم
طلا کند بشود و دیگر برگ کنیر سفید که نو سر از شکوفه جاورده باشد آنرا از
میان بشکسته ای کرانان بیرون آید آن آب در چشم باید کشید تا به شود و دیگر
دفع درد چشم که سخت بدرد آمده باشد بسیار دار هلیله زرچوبه جنتی مده
انگور چوب نار برابر با بول کوسفند سوده در چشم کشد به شود و دیگر دارو
بمنزله تیغ آمله سه درم کافور درجه کنگ هبل یکدرم با آب بسایند و جمله
بسته دارد و وقت حاجت با آب سائیده در چشم کشد و یا بالای چشم طلا
کند درد چشم دفع گردد و دیگر چشم که آغاز بدرد آمده باشد بسیار
شیره آمله بیخ درم شهد یکدرم نمکسنگ یکدرجه هر سه سائیده در چشم
کند سوزاک و درد دفع گردد و دیگر شیره برگ سهنجنه یکدرم شهد درم
درم آمیخته چند قطره در چشم چکاند درد دفع گردد و دیگر لیخ چشم
که از سبب رسیدن دیگر شده باشد و در آن پیدا شده باشد و بنیاد
در شیر عورت تر کرده بر چشم دارد به شود و دیگر دار هلیله با شیر عورت سائیده
در چشم بر کند و بالای چشم بنهد درد چشم که آغاز شده باشد بسوزاند
و چکیدن آب و درد زایل گردد و دیگر درد چشم که از خوردن آفتاب و یا
از سوار بر شکار و یا از دیدن طرف فلز آب بسیار و یا بدوش نزدیک آتش
پیدا شود بسیار دجنتی مده گل نیلوفر تخم انگور تخم انار صندل خایات
مصری کافور هم بوزن برابر با گلاب سائیده فتیله سازد و هم با گلاب
تر کرده در درون چشم کشد و با فتیله در آب حل کند و با آن آب جامه
تر کند و بر چشمها نهد به شود و دیگر درد که از بسیار تقوت کردن پیدا
شده باشد آنرا ادویه دافع باد و خون کند به شود و اگر درد چشم از
درد خون پیدا شود بسیار کافور صندل با آب سائیده و طلا کند به شود

منفعت اگر درد رخت شود نیز
شستن حک کلیل بیارد و در آب تمرهندی آب تر کند و با
خواب جامه دارد و در آب هم آب بیرون آید و در چشم
خواب کند

و اگر درد چشم از بیداری پیدا شده باشد همین ادویه یعنی کافور و صندل
در روغن مادکاو آمیخته در چشم کشد و یا طلا بآن روغن چشم بکند و خواب
فرماید صحت شود و اگر درد چشم از بودن دیدی در آب پیدا شود باید که
صاحب او را فاقه کنانند و بالطلا ماء آب کرم جامه تر کرده با آن چشمها گرم
سازد به شود و اگر چشم کسی بغیر علت بجنبش یکبار بسته آید این جنس
از بسیاری بلغم است باید که از ادویه مذکوره آنکه تیز و ذائقه بلغم
بود آنرا استعمال نماید و کنطا به شود و دفع درد چشم دیرینه بیارد
و دندان فیل و دندان اسپ و دندان خرسانکه مردار بر کف دریا
هر یک یکدرم با ریگ بسایند و چهار درم فلفل کرد سائیده همه یکجا بیامیزند
و در چشم کشند کل چشم و همه انواع علت و درد اگرچه دیرینه بود دفع نافع
کرد و ج دیگر دفع درد چشم بادی و بلغمی و گرمی بیارد توتیا سبز
خالص یکدرم ناخنیل یعنی دانگی درم سنبل نیم درم چاکسو با مران
خون سیاوشان کاتم چینی هر یک ربع درم مرجان سفید مرجان لعل
هر یک نیم درم کافور خام دانگی درم زعفران دانگی درم همه سوده و بیخته
با گلاب حبها سازد و نگاه دارد وقت حاجت بر سنگ یا صدف با آب
سوده در چشم کشد خارش و آب دویدن و درد و سیل و نخالهٔ نا
ناخونه همه را دفع سازد دیگر قدری شیره لیمون بر آهن دارد و آهن
دیگر بران آهن بساید و هر چند که تیره شود شیره لیمون بیشتر اندازد
و بساید چندانکه مالش سخت بلد و تیره شود و بسی آب لیمون در خود
بعد و آنرا بر هر دو یک چشم طلا کند و دو سه کرت تجربه کند جمله انواع
درد چشم دفع کرد دیگر لودر با روغن سوسن چنان بریان کند که بسوزد
و چون انگشت سیاه گردد بعده لودر مذکور هم با آن روغن سوده بر پلکها
چشم طلا کند جمله انواع درد چشم دفع کرد دیگر پوست تخم بوک یا پنبه
کدو گریانه زنجبیل گلوی صندل سرخ مشک طرفیل زرجوبه اندرجو
کادم سازد و سه هفته ملازمت نماید انواع درد چشم دفع کرد دیگر

برگ پنبه

برگ پنبه را در روغن بجوشانند و بر پشت چشم بندد دفع کرد دیگر توتیا و مثل
نمک شکر با آب سوده جمع سازد و در سایه خشک کند وقت حاجت
با آب شبانه سوده در چشم کشد انواع درد چشم دفع کرد دیگر پوست بلیله
پنج درم قسط بلیل دراز نمک شکر مغز بلیله انف سنگ هنسل هر یک دو درم
سوده با شیر گوسفند حبها سازد و در سایه خشک کند و هر شب با آب سرد بر
سنگ سوده در چشم کشد انواع درد چشم دفع کرد دیگر اگر دو سه روز
شده باشد که چشم درد کند این دارو کند و زمان به شود بیارد بلادر
سنگ بیخ شیره بهلیوی شیر لیمون شیره برگ تنبول شیر کلنجبین سهلی روغن
تلخ هر یک دو درم ترکیب دارو بدین طریق است اول در سفال ریگ
اندازد و بلادر را درون ریگ دهن کند و فرو دانش کرده بسوزد بعد
با شیره تنبول مالش دهد و بعد مالش هر بار خشک کند بعده بار روغن تلخ مالش
داده بدارد و با چوب سرمه قدری در چشم کشد همه علتها چشم درد
و کمل باد دفع کرد دیگر دفع اوتیلیه و درد چشم بیارد بلیل دراز
توتیا سبز سنگ بیخ خالص چاکسو هیرا بول برابر سوده و بیخته با آب شبانه
سه روز یکجا با آب شبانه سوده در چشم کشد درد دفع کرد در مجربات
ش دیگر طرفیل ترکیب و نمک شکر برابر سوده با آب نیم حبه سازد و در سایه
خشک کند وقت حاجت با آب شبانه بر سنگ سوده در چشم کشد انواع
درد و سوزاک و خارش و دویدن آب و خیرگی نظر و سرخی دیده و هر چه
بدو تعلق دارد همه دفع کرد و نظر روشن گردد ت دیگر دفع همه نوع
درد و پرده و تاریکی چشم و بند چشم بیارد سنگ بیخ توتیا سبز بلیله
جوز مرج مارقشیشا زاگ قرنفل هیرا بول حبه سفید گوماتیه شفاف
شیشه هر یک دو درم نمک هر یک دو درم ماء کافور جوداته قدری انداخته
سرمه سازد و اگر کحل با آب حبه بند وقت با آب حل کرده در چشم کشد
دیگر چون خون کبوتر بچه را گرم در چشم کشد درد دفع کرد دیگر جنز قطره
آب برگ تنبول تر در چشم کشد و پنبه بسته بخسپد ماء او پنبه باز کند درد دفع

کرم م

سنگ بلادر برگ پنبه برگ سیاه بول بز پشت بیکان نمک
و ماء آب شیره تنبول و ماء آب حبه بند و ماء آب حبه

کرده و دیگر زنجبیل برگ نیم بلیل دراز مشک بلیل کرده با برنگ سنبل بی نقطه
سوده با بول ماده گاو حبه بنهد نگاه دارد وقت حاجت حبه مذکور را گرد صاحب
تب با بول گوسفند تر بسته سائیده در چشم کشد انواع تب فی الحال دفع
کرده و دیوانگی هم دفع کرده و اگر با آب سائیده در چشم کشد نور چشم
دفع کرده و اگر با شهد سائیده در چشم کشد نور چشم دفع کرده و اگر با
شیر عورت سائیده در چشم کشد کل چشم را دفع سازد و اگر با شیر ماده گاو
سائیده در چشم کشد و با لایش و چرکین را ببرد ش دیگر دانه فلفل دراز
بیست ۲۰ عدد مغز خسته هلیله و مغز آمله هر یک سی عدد سنگ بصری
نوشادر کبر پهل هر یک ربع درم گل کچی گل جای هر یک سی عدد همه سوده جامه
بیز کنند درم نشک چهار حبه سرخ گاو و جوز دانه در روی یار کند بعده با آب چاه
در آوند بجا سر بسیار کاهالود بهم درون آوند بدارد روز دیگر تار
حبه بر بها سازد و در سایه خشک کند نگاه دارد وقت حاجت بدین طریق
در چشم کشد اگر درد چشم از باد کین باشد با آب سوده در چشم کشد و اگر چشم
سرخ فام بود با شهد سوده در چشم کشد و اگر در چشم خارش بود از خون
با دگاو سوده در چشم کشد و اگر از چشم آب رود با آب مازو حل کرده
در چشم کشد و اگر نظر کند شود و غبار آرد با شیر عورت حل کند در چشم
کشد در همه نوع نافع و دافع آید م و غذا در همه نوع درد چشم در چشم
آب جوشانیده سرد ساخته دهد و آب منگ و پست بریخ نشایی و جو
و گندم و بیری تودری و هلیله و بلیله و آمله و دودی شیرین و شهد و گوشت
گوسفند بود و نمک تنک بود باب دویم در دفع قرحه چشم ف
و آنرا بفارسی ریش چشم گویند و سبب حدوث این علت از تیزی خون
باشد علاجش آنست که فصد کند و آب انگور و هلیله مطبوخ در دماغ
کتان و شهد بیندازد آب تر کند و لعاب آن در چشم چکاند چون بهتر
شود زرده بیضه مرغ و زعفران سوده طلا کند چندانکه تمام به شود
م دیگر بقراط میگوید که چهل روز صاحب قرحه چشم را بسته دارد

و وقت صبح در چشم لیمون ریزد تا قرحه بخشم گردد و ریم بیرون آید و چون
معلوم شود که دانه قرحه بسته شد بعده صبح کند و سوده هر روز
بر قرحه بر اکنده و چشم را گشاده دارد به شود و باب قرحه که بود چشم تراخیده درد
اذ درد کند عارض کلکه نت زرد ف چون پاک شود زنده از روی علاج
از وبود ترتیب شیاف کندری باید کرد ف مده یکسر میم و تشدید دال بی نقطه
ریم زرد آب است صفت شیاف کندری غزر زرت که یکشبانه روز
در شیر خر گذشته باشد و در سایه خشک ساخته باشد و افیون و کشنیز هر یک
یکدرم کندر و نیم درم سفیده از زیر شت درم صمغ عربی چهار درم
همه سوده و بیخته با سفیده مرغ سرشته حبها کند وقت حاجت حبه
با آب سوده در چشم کشد و ملازمت نماید قرحه دفع کرده ف دیگر آب
صبر و زرده بیضه با کیان یکجا آمیخته بر قرحه چشم بند به کرده و دیگر شهد
خالص و آب صبر و کندر و یکجا خلط کرده بر قرحه بند کرده و دیگر تشتکه
غزر و تو و کمان درم کندر و نیم درم سوده و بیخته قدری بر قرحه بر
کند به کرده و باب سیوم در دفع پیدائش چشم ف گل ف بدانکه سبب
حدوث گل در چشم یا از بقیه ریش بود که در طبقه عینی افتاده باشد
و به شده و اثری باقی مانده است آنرا حکما پیاض خوانند م و یا از سبب درد
و از کشیدن در چشم بود و یا از غلبه خون بود م و یا از باد باشد و یا
از سبب زخم رسیدن بچشم پیدا شود و یا از سبب آبستیب باشد اگر آن
گل از سبب آبله پیدا شده باشد جای او در سیاهی چشم بود آدم کز علاج نه
پذیرد و اگر گل از سبب زخم پیدا شده باشد آنرا نیز در سیاهی چشم جای کرد
زود شناخته چشم بیرد و اگر گل مذکور بر سفیدی دیده بود از زود زایل
شود م اگر علاج زود تر کند فی الحال برود و اگر قدیم بود قابل علاج نباشد
ف و گل چشم برود که نه است که مطبوخ سطبر زود دم تنک بود و با دل انگه تنک
و باریک بود زود علاج پذیرد و آنکه سطبر بود اگر جدید بود م بر شوار
دود و چون دیرینه گردد هرگز علاج نه پذیرد و علاجش آنست اگر صاحب او را

مزاج سخت گرم بود و خون غالب باشد رگ زنند و با حجامت کنانند و
پیوسته سر بخارات گرم دارند و یا در گرمابه روند و آب در چشم خانه
او خوری کنند و چون از گرمابه بیرون آید بعد از آنکه سر بخارات گرم داشته
باشد کسی را بفرمایند که او چشم را بزبان خود بلیسد و پیش از لیسیدن
چشم باید که او رگ فورد تا بسبب تیزی او نشان کل ظاهر گردد و آن سفیدی را
زود تر گیرد و این بهترست دیگر سپند دانه را بکوبند و مغز او را بگیرند و روغن
او بیرون کنند و در گرم روغن مذکور دود آنکه سنگ کنند و با سرمه یا کحل
و یا کحل سرمه در چشم کشند چند بار کنند کل را بر گیرد اگر سطبر باشد و دیده را
پوشیده بود باز به شود از بوده است دیگر اگر کل از سیاهی دیده دور تر
بود زود تر علاج پذیرد و آنرا بنبات و یا با انگشترین نقره و یا نمک بخراشند
و اگر باریک بود بخراشند و بزبان بلیسند و کف دریا سرکین فراشتگان
بر وی پراکنند و ملازمت کنند دفع گردد دیگر سپند را بر آتش نهاده
آب سوده بر پشت چشم نهند و پی بود کل قدیم دفع گردد و اگر در چشم
اثر نکند حبه مذکور را با شیر عورت بر نحاس سوده بتیاس سر مکس بر کل مذکور
نهند و فی الحال چشم را با جامه بندند چند کرت همچنین کنند کل چشم دفع گردد
دیگر مغز گردو تلخ سوده با روغن ستور مرهم کنند و در چشم کشند کل قدیم چشم
دفع گردد دیگر اگر زهره خرگوش با شهد در چشم کشند کل قدیم چشم دفع گردد
دیگر اگر موصلی سپید با سرکه اندکی سوده در چشم کنند کل چشم دفع گردد نظم
دوا از کل چشم اگر می بیان ؛ که خوانند بهتر له بهندوستان
یکی کف دریا دگر خمیر ؛ سپیده زار زیره و با چاکسو چشم
دگر توتیا سیر و حبه سپید ؛ بوزن تساوی بیکجا کشید
بسایند با آب لیمون دو باس ؛ بچشم اندر آورد بمیل نحاس
برو گرنده آسمان و زمین ؛ درین رنج از افضل آرد کین
جکانید اگر آب زیره مدام ؛ شود دفع گر نرم باشد و خام
بخوبی کنه پرکنی چشم اگر ؛ برد بر و بیخ کل از بصر

شود دیگر

شود دیگر اگر خاکستر سم اسپ را با آب حل کرده در چشم کشند کل قدیم را ببرد دیگر
قدری نمک نکه و قدری کف دریا هر دو یکجا کنند و نیم نمک سنگ بلبل در آب یار کرده
همه باریک سوده با عسل حبه سازند و با آب سوده در چشم کشند کل قدیم را ببرد
دیگر تخم کوکنار را با شیر و کل پاسوده در چشم کشند کل قدیم و جدید و نجال چشم دفع
گردد دیگر اگر کل چشم بیرون از خانه چشم خزیده باشد که آنرا بندد و پی
تیز گیرند کجور ترسه روز سوده بطریق پندی بر چشم بندد کل چشم
فرو شیند و هموار گردد باب چهارم در دفع آمله چشم یعنی کلکره
و سبب حدوث او آنست که چشم بدرد که بدو از ترشی و گوشت بخار از نکند
و چشم را از باد نگاه ندارد آمله افتد علامتش آنکه چشم درد کند و آب
از چشم روان گردد و درد بطریقی باشد که گویا که بچیزی می زنند علاجش آنکه
پنبه را در پشت چشم بسیار بندد و محکم بندد به شود و اگر به نشود آمله مذکور
را با نبات و یا با انگشترین نقره تراشند و اگر در عین درد چشم آمله پیدا
شده باشد بعد تراشیدن چشم را بجا کسو بر کنند و اگر درد چشم فرود آمله
ظاهر گردد تراشند و جا کسو در وی نهند از دیگر بعد تراشیدن نیز آمله فرود
و بزرگ گردد و هیچ سبیل پخت نیارد استاد و آن چنین اختیار کرده اند و
تجربه پیوسته است که هوا زند چهل روز چشم بسته دارد و مریض را در خانه
تاریک که باد آنجا نگاه دارد و دوم و سوم روز شیره لعوق افکند تا پخته
شود و ریم پدید آید بعد و چون آن گیرد و چون خون آید صبح کند و با آب
سوده در چشم کشد تا بهتر گردد و بعد چهل روز پی بکشاید و آن را با روغن سوده
بریان کند چندان که بسوزد و آن روغن گرم بر گرد چشم طلا کند به گردد و اگر
در اثنا آن از گوشت و ترشی و باد کین و باد احتراز نکند قوحه گردد و در چشم
باطل نعود و بعد منا که بعوده هرگز درستی نپذیرد و هر خورده مگس را با آب حل
کرده بر پشت چشم طلا کند گوشت زیادتی دفع گردد باب پنجم در دفع
جرب چشم یعنی گرن و سبب حدوث وی آنست که چشم درد آمده باشد
و در تداوی آن درنگ و اهمال نموده باشد و با در پرهیز آن تقصیری نموده باشد

تخم کوکنار کوکنار

کجور زرشک

وبخار مادهٔ باده آن در پلکها افتاده باشد و بسبب که خون فاسد شده باشد
موی علامتش آنکه پلکها بچشم در شتی و آماس کند و بن چشم سرخ وام گردد
ن و بغصبی را موی گاه پلک ریخته گردند ح و در پلکها چشم اندرون موی در شتی
بیرون آید و بخار دوا آنرا که چشم خوانند علامتش آنکه او را رگ قیفال که برابر
ترانکشت دست است بکشایند و بر اندازه قوت و غلبه خون باشد خونش بیرون
و از بعد آنکه یکهفته بعد او را هلیله مطبوخ بدهند تا مایه غلیظ سودا
را بیرون آورد و ماده علت چرب و استعمال کرده اند و از بسیار خوردن
طعام بزرگ و خاصه طعام غلیظ سودا انگیزد و از بسیار آفتاب و
جایها روشن ایستادن و از بانگ بلند کردن و سخن بسیار گفتن برخیزد دیگر
بیارد روزک و زاک سرخ سوخته هر یک سه درم رومی سوخته دو درم مر یعنی
هیرا بول و زعفران هر یک یکدرم و از هلیله نیم درم همه سوده و بیخته با شهد سرشته
شافه سازد و وقت حاجت آب سوده در چشم کشد چرب چشم دفع
گردد و این حبه را حکما شافه احمر خوانند دیگر از پیه مار سیاه دوده
سازد و آنرا با روغن سوسن خلط کند و در چشم کشد نافع آید دیگر برگ
دماتوره را بسوزد و با مسکه بیامیزد و بر بینکان نهد و بالای یکتوره
نهاده تمام روز مسحق کند بعده بدارد و هر روز در چشم کشد نافع آید دیگر
بوره ارمنی یعنی شورشش درم سوده و بیخته سرمه کند و هر روز در چشم کشد
ریختن مژه و خارش پلک و سرخی پوست چشم را دفع سازد و این دارو را
حکما کحل هنسجی گویند دیگر طرفا و شهد هر یک هشت درم سوده خلط کرده بمرد
و هر روز تا سه درم نهار خورده و از ترشی و گوشت احتراز کند به شود ف ش
دوا بتی مجرب بگویم ترا ه که او در چرب پشک اگر دشغا
ارشا تو در وکف دریا یکی ه بگیرند ز ریخ لعل اندکی
ز توتیا مس و زقاطا رشش ه ز گیرند زنگار طاوس ششش
بسایند جمله باب سلاب ه بچشم اندر او بقول شهاب
نوشته مصنفی در عرب ه ز چشش کند دفع ریخ چرب

م دیگر بلیله دراز

م دیگر بلیله دراز نمک نیک بلیله برابر هر سه با کمیر کوسفند سوده در چشم کشد خارش
و نجال چشم و پلک دفع گردد ع و اگر پلک سرخ شده و موی او ریخته باشد
بیارد شیر دهاتوره سیاه و پنبه را در وی تر کند و خشک کند و در روغن
ماوکای را یکو سفند تر کرده و دیگر دوا آنرا در چشم کشد به خود باب ششم
در دفع سلاق چشم ع یعنی ریختن موی مژگان و خاریدن و سرخ خود از
صفرا و شدن پلک چشم ض و سطبر شدن پلک باشد ع و باید دانست که این علت
بر دو نوع است یک نوع آنست که کنارهای پلک چشم خورده شده باشد و از پشت
نگشته باشد و آن خارش و ریختن مژه باشد این نوع زود علاج پذیرد
و در نوع اول اگر علت آغاز بود دیر نیافته و هر چون دیرینه شود هرگز بلا
نشود نوع دوم اگرچه دیرینه بود بلا روم بر گردد علاجش آنست که اول
دماغ او را پاک کند با آب بارکشتهای خورده بعده سر بخارات گرم دارد
پس بگیرد مغز بادام شیرین و آنرا بکوبد و با شیر عورت خلط کند و بر پشت
چشم نهد و چند کرت ملازمت کند به گردد ش و اگر بلا رو بنشود بعده رگ
قیفال که برابر انگشت است آنرا بزند و خون بیرون آرد بعده داروی کند به شود
ع دیگر سرگین اسب تازه شپشلیده آب او شده با عسل خالص بیامیزد
بر مژه مالد و چند روز ملازمت کند از موی ریخته بر آید ش دیگر شیره
برگ دماتوره و شیره برگ بهکوه در دیگچه کند و خلوج در وی بمراد تر کند تا در سایه
خشک کند و فتیله سازد و در روغن کوسفند و یا ماوکای تر کند و در چراغ روغن
مذکور افروخته بر کند و آن فتیله بسوزد و دود او بستاند تا مدت سه هفته
در چشم کشد موی ریخته بر آید و باز نروید دیگر روز یکشنبه چراغ بافیه اگر کند
و یکی فتیله در وی تا هفت روز تر کرده دارد و چون شب یکشنبه آید چراغ از
روغن ماوکای بر کند و فتیله را بسوزد و دود او بستاند سه هفته ملام در چشم
کشد مثل گیاه موی ها از پلک بروید انشاء الله تعالی ند دیگر دفع لعلی پلک
بیارد برگ خار مغیلان بگیرد و در تغ میر آب بجوشاند و ربع سر دارد و جامه
پر کند و هر روز بر پلک سر بار طلا کند و از ترشی و گرمی و بادی بپرهیزد که دود

انشاء الله تعالی **باب هفتم در دفع حکه** یعنی خارش چشم تنها در حلاوت
دیماست که رطوبت تیز و غلیظ در بلکهای چشم گرد آمده باشد و خارش کند
علاجش آنکه رگ قیفال که برابر نرانگشت است فرا بکشاید و با برجاهک کردن
حجامت کنانند و در گرمابه بسیار رود و اگر گرمابه باشد سر بخارات گرم
دارد و آب سحاق با گلاب مخلوط کرده در چشم کشد به گردد **دیگر** توتیا سبز
توتیا سفید و نبات و کافور برابر سوده با آب حبه سازد و هر روز با آب
سرد سوده در چشم کشد به گردد **دیگر** تربغل یکدرم نبات پنج درم کافور
جو دانه یک ماشه با آب سوده حبه سازد و وقت حاجت با آب سرد
سوده در چشم کشد به گردد و خارش برود **دیگر** اگر گوشه چشم بخارد
پیاز دلیل دراز و نمک سنگ و هلیله هر یک کوسفند سوده در چشم کشد خارش
و خیال دفع گردد **باب هشتم در دفع منیل چشم** یعنی زیادتی
گوشت که در گوشه چشم سوی بینی پدید آید اگر این گوشت بتوتیا سکنار گردد
پیاز و زنگار و توتیا هر دو با آب سوده بروی نهند و چند روز ملازمت
نماید دفع گردد و اگر این علت از بن دارد نرود آن گوشت زیادتی را
بمزو و زرده بیضه مرغ بروی مالده به گردد **باب نهم در دفع شرناق و نجر**
یعنی میندکی و آن زیادتی بود از ماده پیه که در بلکهای زیرین پیدا شود
پس گران کند بلک را از آماس چنانکه گشادن چشم از گرانی بلک دشوار
گردد و آن گرانی ثابت باشد و آنرا بعضی بهندوی میندکی گویند و این
را هیچ دارو موافق نیاید و بعلاج دفع نگردد مگر بدست کاری کحال دانا که
بلک را از بالا بسوی بیرون بشکافد و آن ماده پیه را بناخن بر دارد
و بخباند و درست بیرون آرد و اگر ذره از اثر او در پوست باقی ماند از
بعد مدتی بزرگ گردد و همان حالت بود پیش آید و بعد بیرون آوردن
موضع شکاف را با ریسمان تافته بدوزد و با آب سوده چند روز
بر پشت چشم بندد بشود اما اگر در آغاز این علت دارو کند دفع گردد
و چون دیرینه گردد و بزرگ شود و گره بندد هرگز بعلاج نرود تا مادام که آن

علت عنود

عنود را بیرون نکشد و بدین دستکاری در چشم مردم هیچ مخاطره نبود و تا مادام که
خام بود این ادویه کند پیاز و نوشادر و توتیا سبز هر دو با آب سوده بروی طلا
کنند چند روز ملازمت کند نجر و شرناق یعنی مایه پیه و مایه عنود هر دو زده
گردد و اگر خام بود مایه خام بود ضرورت بکار آرد و به شود **دیگر** مازو و گزنه
را اگر شور و با شیرین را با آب سوده طلا کند و هفت روز ملازمت کند
نجر و شرناق یعنی مایه پیه و مایه عنود هر دو دفع گردند اگر خام بوند **دیگر**
جوک با آب سوده در آغاز طلا کند همین حکم دارد **باب دهم در دفع شعیره**
یعنی آنجنی و آن آماسی باشد دراز که در کرانه بلک چشم پدید آید و آن مانند
جو باشد و دراز از آن سبب او را شعیره خوانند و آن پیدا میشود نزدیک
موضع رستن جای بلک و بهندوی آنرا آنجنیائی خوانند اگر شعیره بسیار بود
بر جاهک کردن و ضماد بزیر زنخ حجامت کنند و با کرزیر کردن چشم و بیخ
آنکه شد و این بهتر است بعده تداوی کنند و اگر بتداوی نرود سر او را
با مقراض بر نداخون از دیده بردن آید بعده زاک با آب صبر سوده آنجا
بمالد تحقیق دفع گردد اما اگر ابتدا باشد و با شعیره خام بود این ادویه کند
بغیر خون کشیدن و بریدن به گردد پیاز قدری موم و گرم کند و بر وی
نهد تا بخفد چند کرت همچنین کند زود تحلیل پذیرد و اگر مگس را گرفته
سر او دور کرده تن او آنجا بمالد چنانکه تری مگس آنجا بوسد و یا مگس را
بدست مالیده بر شعیره طلا کند دفع گردد و چشم بر بخارات گرم دارد زود
تحلیل پذیرد **دیگر** پوست خرگوش با آب سوده بروی نهند زود سوزد
و بشکافد **دیگر** جوکه در سرگین اسب باشد با آب سوده طلا کند به شود **دیگر**
گلی که میان پلیل گرد یافته شود با آب سوده بر آنجنی طلا کند دفع گردد
دیگر هلیله و زرک سفید هر دو با آب سوده بر آنجنی طلا کند آنجنی دفع گردد
باب یازدهم در دفع ظفره یعنی ناخونه چشم و آن چرمی است
عصبی که از کنج چشم بیرون آید و بتدریج بر طبقه ملتحمه بر می رود تا بطبقه
ملتحمه بر می رود تا بطبقه قرنیه نرسد و دیدار چشم مانع شود و بیشتر از آنجا

خطی
۵

نزدو همان مقدار باید بس باید دانست که ناخنه چشم تا مادام که تنک و باریک
و ضعیف بود علاج پذیرد و چون درشت و قوی و سطبر گردد با هیچ آلت
آهنی باید کشید باید که کحال دانا بود و سر ناخنه را بگیرد و بر دارد و بیرون
آورد با استره و بر داما اولی آنست که ناخنه را بخسباند و از بیخ برکند اما از زیر
و اگر با استره بر دو بیخ او درون ماند بعده چندگاه باز روید اما علاج
ناخنه شرط آنست که نخست دماغ را پاک کند با آب یا رکشنای خورد بعده
با دویه مسخن تر و ناخنه زود تر فراهم آید علاج ناخنه که ضعیف و تنک
و باریک بود و در آغاز باشد بریم کوشش مردم را با شهد خالص خلط کرده
هر روز در چشم کشد تحقیق است که ناخنه مذکور دفع گردد و اگر دفع نگردد
تحقیق است که از زیادت نگردد **دیگر** سریب دو درم سیماب یکدرم بسد
هیره هر یک یک ماشه همه باریک بکوبند و قدری بر ناخنه ریزد
و پنبه بر چشم نهاده بتی محکم گردد بند و چند شب همچنان کند ناخنه
دفع گردد و آزموده است **دیگر** غزروت یعنی میرابول و گلاب و
شکر و زعفران و بیضه مرغ و نمکسنگ برابر سوده در چشم کشد ناخنه
ضعیف دفع گردد و قوی زیادت نگردد **دیگر** بصرة تنکه یکدرم
کافور جوداتر یکدرم نبات دو درم باریک سوده اول روز نهاد درون
چشم قوی انداخته بعده آن دارو در کشد ناخنه ضعیف دفع گردد **دیگر**
میل زر هر روز در چشم کشد وقت باید ناخنه که باریک بود دفع گردد
و نظر روشن و تیز گردد **دیگر** شیر زن بر پنبه بلوشند و بالای آن نمکسنگ
سوده پر کنند و بر چشم بندند هفت شب همچنین کنند ناخنه اگر ضعیف
بود دفع گردد **دیگر** ناخنه و کل چشم و پرده چشم و پلک چشم و آب مروارید
و پروانه پارد هلیله و آمله و ظفلین و مغز خسته هلیله و بلیله و سنگ
نابه و مثل برابر سوده با شیر کوسفند چه سازد و با شیر عورت سوده در چشم
کشد همه علت دفع گردد **باب دوازدهم در دفع طرفه** که هندی
آنرا این گویند ح و آن نقطه سرخ و یا کبود بود بر سفیدی چشم و آن

فوقی باشد که بر طبقه ملتحمه یعنی سفیدی چشم گرد آید و سبب حدوث دیگر از زخم بود
و یا از زیادتی خون باشد که نقطه سرخ در چشم پدید آید هر که به بیند
پندارد که قطره خون بر سفیدی چشم چکانیده اند علاجش آنست که اگر
نقطه مذکور تنک و باریک بود شه پر کبوتر اهلی برکشند و خونی از بیخ
دیده بیرون آید گرم دار در چشم کشند نقطه دفع گردد و اگر نقطه مذکور
قوی و سطبر بود بیارد زرنیخ سرخ و کندر و بغدادی و مرداسنگ یعنی یک
دانگی درم سوده بپزند و با آب جنها سازند در سایه خشک کنند و وقت حاجت
با آب کشنیز تر سوده در چشم کشند نقطه دفع گردد و اگر نقطه مذکور خیال بود
که چشم را باز آرد و درد کند رگ قیفال که هر بر نزا نگشت است از آن جانب
بگشاید و قدری خون بردارد بعده سفیده مرغ با روغن گاو یکی اکرد و بر
پشت چشم نهد و همان سفیده در چشم فرو چکاند به شود **نظم شعر**
شان ناخن پیل را یکدرم ٭ نه از سنگ بصری نه زیادت نه کم
دو از سرب گیر و ز پشت یکی ٭ بکن یار در روی بسر اندکی
بکن آسیا کجا و آنگه بر پیشت ٭ از آن حبه بر روی علت بریز
بنه پنبه دانه بر پشت چشم ٭ برو بند پتی بمنوال رسم
شبی چند دار مدامت اگر ٭ کند دفع بر درد کار بشر

باب سیزدهم در دفع سیل چشم ح هرگاه که رگهایی که بر سفیدی چشم
و سیاهی چشم است از خون غلیظ ممتلی شود و سر خیره در رگها مذکور پدید آید
بوره درم بچند اول آن رگها بنبه عنکبوت ماند بعده خون بوستی
یک لت گردد و رگها بنبه عنکبوت ماند بعده چون ماند مذکور سطبر گردد
و پهنا او زیادت گردد ح چون طبقه عینیه را پوشد و دیده سیاه
را سرخ گرداند روشنایی چشم را باز گیرد و دیدن را مانع شود اینرا
نیز اگر چه ادویه بسیار گفته اند اما موافق کمتر می آید مگر آنکه کمال بالت
آهن آنرا بر دارد و اگر ضعیف و تنک بود در آغاز علاج کند بهتر گردد
و چون قوی و سطبر شود هرگز بدارو دفع نگردد مگر بالات آهن بکشند

علاجش آنست که نخست رگ قیفال بگشایند یا بر جای حجامت کنند و اگر
رگ صافن بگشایند بهتر باشد بعده طریقه کحل سوده هر روز مقدار دو درم با روغن
خلط کرده بخورد و چهار روز بجهت نطول و از کحل نمک طریقه کف دریا با نیز که
زرنیخ سرخ بوست بیضه برابر همه خشک سوده سرمه سازد هر روز در چشم کشد امید
است که میل دفع کرد و صاحب این علت هر ماه رگ قیفال باید گشاد و خون
از آنکه باید کشید و از طعامها صفرا انگیز چنانچه بیسر و گوشت و قدید و امثال
این احتراز باید کرد و بهتر آن باشد که بر کهربا و روغن سوسن اقتصار کنند و با نان خمیر
و انجبین خورد که بغایت مفید است و بهر علاجی در باب چرب چشم گفته شده است
در سیل نیز همان باید کرد بعینه **دیگر** سنگ بصری با ریگ و هلیله سیاه بنور کبا
آب شبینه سوده در چشم کشد سرخی که آنرا باد سیل گویند تراویغ آن بر دهد

باب چهاردهم در ذکر شعر زایدة را نرا مندی بیرون آرند
و قولنجی از رطوبت عفن بود و بغایت و بوشیده بود که در چشم رطوبت چشم
گرد آمده بود علامتش آنست که چشم سست و خشک شود و آب روان گردد
و موی بدید آید و جنان شود که در دیده خلیدن گردد و دیده را بخراشد و سرخ
گرداند و درین علت حکما انواع علاج گفته اند اما آنچه آنست که موافق تر
آید بگیرند آنکه موی را بموچینه بکشند و موضع بیخ موی را بسوزن گرم کرده داغ کشند
و بیضه مرغ را بر سر داغ طلا کنند بعده موی نروید و اگر موی بسیار بود
تشمیر باید کرد و تشمیر آنرا گویند که بشت چشم را بشکافند و آن موی را بموی
بیرون کشند و نگذارند هرگاه که موی بسیار گردد بزرگ گردند سر شرباما متراضی
بر نداما علاجها که حکما درین فرموده اند بعضی را موافق آیند و بعضی را نیاید
و اگر موی زیادت را بموچینه بردارد و در زمان در بیخ او خون شب پرک
گرم وارد بدو جند کرت همچنین کند باز موی نروید و اگر بعد کندن موی
فی الحال در بیخ او خون گنه شتر و یا خون کنه سگ گرم وارد طلا کند بعده بر نیاید
و اگر نوشادر سوده در سرکه آمیخته بعد کندن موی در بیخ او رساند بعده موی
نروید و روغن کجیله و خون غوک و بیضه مرغ جهان حکم دارند و خون خارشت

و روغن معصفر همین خاصیت دارند و پشم ماهی و خون خرگوش همین فایده دارند

باب پانزدهم در رفع عشا یعنی شب کوری چه و سبب حدوث شاهی علت
رطوبت غلیظ است که چشم را فرو گیرد و تیرگی در وی پدید آید از آن سبب
بهمین که در گرمی روز آن رطوبت را تحلیل افتد روشنایی هوا و روز او را
بر دیدن یاری میدهد و چون آفتاب فرو شد آن گرمی و رطوبت مذکوره غلیظ
تر میگردد و روشنایی چشم نیز ضعیف تر میگردد و چون شب در آید بیکبارگی
بوشیده گردد و هیچ نه بیند و علاجش آنکه جگر بزغاله گرم علت امتلا و چون
بود رگ قیفال بگشایند و بر اندازه قوت مردم و قوة خون را بدوانند
و یا بر جای حجامت کنانند و بادل را که میان دو ابرو است آنرا
بگشایند و بار کها هر دو گوشه چشم را و بند بگشایند بعده اسهال دهند و
استفراغ کنانند و دماغ را تنقیه دهند بعد طبع آب یار کنتایی خورد
تا به گردد و اگر علامت امتلا و خون نبود این ادویه کند نافع آید
اما بهمه حال استفراغ کمانند تا بخار فاسد و غلیظ از وی باد استد
دیگر بلبل دراز و دار بلبل و قنبیل هم بر ابر سوده در چشم کشد شب کوری
رفع گردد و مجربست **دیگر** جگر گوسفند را بر آتش نهد تا کف از وی برآید
و قدری فلفل گرد سوده بروی افکند و کف جگر مذکور با چوب سرمه در چشم
دان جگر بریان کرده را بخورد شب کوری برود و مجربست **دیگر** زهره
فاخته را در چشم کشد به گردد **دیگر** بیخ کسونی نه پاخ بانسه را
با آب سوده در چشم کشد به شود **دیگر** لخته ماهی رو هو در چشم کشد شب کوری
هم برود **دیگر** آنچه در باب نزول آب ادویه نبشته است بر شب کوری
هم کند نافع آید و اگر زن را شب کوری شده باشد و آن زن حامله
بود او را هیچ ادویه نکند بعد وضع حمل هم خود به گردد و اگر بعد وضع
حمل شب کوری نرود بعلاج مشغول شود و چون شب کوری بهیچ ادویه رفع
نشود بلکه او را حقنه نیز کنند چنانکه در باب فالج گفته است و دماغ
را تنقیه کنند **دیگر** گل کسونی خشک سوده در چشم کشد شب کوری برود

خطی
۵

دیگر ریم گوش باشد در چشم کشد شب کوری برود دیگر خون کنه یعنی مکن
در چشم کشد شب کوری برود دیگر بیسلم و پلپل دراز هر دو سوده با شهد در
چشم کشد و یکهفته ملازمت نماید شب کوری دفع گردد دیگر بلبل کرد با آب
سرد سوده در سینی سعوط کند شب کوری دفع گردد دیگر زهر مار گوش تازه
در چشم کشد شب کوری فی الحال دفع گردد **باب شانزدهم در وقت نزول**
آب یعنی فرود آمدن آب از چشم و سبب حدوث این علت رطوبتی
است غلیظ که پیش منفذ فرو چشم بایستد و از دیدن مانع آید نعوذ بالله
منها اگر رطوبت مذکور در کمیت بسیار بود که ثقب ضیقی را تمام کرد
دیدار یکبار ناپیدا گردد نعوذ بالله منها اگر اندکی گفته باشد و بعضی تغلیظ
خالی مانده باشد بدان قدر که گشاده مانده باشد دیدار دهد و اگر در چیزی
بکمودان مقدار که مقابل گشادگی افتد آنرا به بیند و اگر مقابل شده افتد
آنرا به بیند و بجز آنکه شده پیش چشم اندک تر افتاده باشد از مبصرات آن
قدر دیده شود چنانکه اگر شده اندکی افتاده باشد و بیشتر خالی بود اجسامی بزرگ
تر باشد آنرا بیند و اگر اجسام خورد بود و در مقابل گشادگی نیفتد دیده
نشود و اگر در مقابل گشادگی افتد دیده شود و اگر میانه ثقب افتاده باشد
و هوا شیما خالی گذاشته باشد در هر چه نظر کند گرانهای دیده شود و میان
و میان وی را نتواند دید چنانکه پندارد که میان چشم چون دو رخنه است که
از روی آن بگذرند انتها در روی بگردان رطوبت روح باصره را که در مقابل
وی است می پوشد و تاریکی میگرداند و اگر خواهد که اجسام تمام بیند
نتواند دید مگر بگردانیدن دیده و بعضی حکما میگویند که هر وقت که ربع
مردمک چشم بپوشد صورت بزرگ در نظر او خورد نماید بحدی که جاهل
بزرگ در نظر او خورد نماید و مگس که می پرد چون موی نماید و آنچه دور باشد
آنرا نزدیک داند و آنچه نزدیک باشد آنرا دور داند و ما چهار پندار
دیگر آدمی از دور جنان پندارد که دیگر آدمی از دور جنان پندارد که دو
آدمی است و چون حصه مردمک پوشد روی آدمی را بصورت نتواند شناخت

تا بحدی

تا بحدی که رسد تمام پوشیده گردد نعوذ بالله منها پس باید دانست که گاه خیالات
در چشم مردم پدید آید چنانکه بعضی پندارد که موی پیش چشم او گرفته است
و بعضی پندارد که پشه گرد بر گرد چشم وی می پرد و بعضی را چنان نماید
که آنچه در نظر او آید زرد باشد و بعضی را آنچه در نظر آید سرخ بود و بعضی
را سیاه نماید و سبب خیالها مذکور آنست که بالیهات خون و صفرا و
سودا و رطوبت و آنچه در معده است و یا آنچه در دماغ است بسر زیادتی
حرارت که در وی پدید آمده باشد محترق شود و از وی بخارها دخانی بر آید
و خیالات پدید آید بر مثال آنکه دیگی قیط کردی بر هوا صافی بار شود هوا
از لون خویش بگرداند و آنچه در هوا دیده شود هم بر آن لون دیده آید سبب
مختلف نمودن خیالات آنست که اگر بخارها دخانی از جهت فساد خون باشد
و در کمیت بسیار بود رطوبت جلیدی یکبار استحالت بد و صفرا را هم از
جنس لون خویش کند اجسام همه یکبار پیش چشم او سرخ نماید و اگر آن
بخارات از صفرا محترق باشد آنچه در نظر آید همه زرد نماید و اگر رطوبت
باشد هم سفید نماید و اگر مایه سودا باشد همه چیزها در نظر او سیاه نماید سزا باید
دانست که بخارات مذکور از سبب مشارکت معده است و یا مقدمه نزول
آب است علامات خیالات بخارات معده آنست که پیوسته نباشد و
در یکحال نباشد بلکه گاهی زیادت و گاهی نقصان گردد و در عقب طعامها
فاحش پدید آید و در عقب دوا و سرداب خیالات در یک چشم بود
بلکه در هر دو چشم باشد و بعد تی کردن کمتر شود و اسهال گران تر کم گردد
و اگر در یک چشم زیادت و گاهی زیادت شود و گاهی نقصان نماید و گاهی
فرو شیند این همه خیالات از مشارکت معده بود و در وی هیچ ترس
نیست علامات خیالات که مقدم نزول آب بود آنست که خیالات در
یک چشم زیاده و نقصان نشود و فرو نه نشیند و ظاهر دو چشم نماید و بعد
فرو دن مهل و مستفرغ خیالات باز نشیند آن از جهت فرو آمدن آب
باشد نعوذ بالله منها و چون جانب چراغ و یا ماه نظر کند چراغ و ماه را بشکافته

او را بشکافته

خطی
۵

نگردد یا از یکجراغ جراغها بسیار بیند و دیگر آنکه خیالات نزول آب از سه ماه یا
چهار ماه بیش نبود که چشم تاریک شود و اگر فرو نیاید و چشم تاریک نشود اگر آن
از جهت معده بود پس باید دانست که آب در چشم فرود آید بر نگونه است یکی
از دوی لون رنگ هوا دارد دویم برنگ سفید بود سیوم را بنگ لولو یعنی
مروارید خوانند چهارم در سفیدی بنگ زند پنجم لون فیروزه دارد ششم را
ذهبی گویند یعنی مانند زر بود هفتم بلون زرد باشد هشتم لون سیاه بود
نهم گرد لون باشد اما آنچه الوین الوان گرد و سفید باشد بدستکاری کمال
دیدار و روشن دهد و رنگهای دیگر کمتر روشنایی دهد و نزول آب هرگز بعلاج
دفع نگردد مگر در آغاز زحمت چون خیالات پیش چشم پدید آید هنوز آب
نازل نشده باشد و بعلامات و دلایل کمال استدلال دریابد که مقدمه نزول است
نگاه بناگوش او را بشکافد و داغ کند تا راه آمدن آب بسته شود
تا آب از سر فرو نیاید و نیز در بناگوش او را طرف که خیالات می نماید
دیوم چند دفعه فصد کند و قدری خون بردارد بهتر بود و از بیست روز
آب و الاء و گل الکبین خوردن دیدا علت قیح یا بدور و جلدم حبه
سیاه و کسر دهد و سعوطها که در باب صداع یاد کرده است در بینی چکاند
آب را از فرود آمدن باز دارد دیگر بعد بریدن شریانها بناگوش
و بعد داغ کردن هر روز نبات و زعفران و زنجبیل و روغن سنور در بینی سعوط
گردانند بعده بسیار دسر کنجنگ فراشکسته آنرا در روغن جرش مانی
رو مو بریان کنند چنانکه بسوزد و چون انگشت سیاه گردد بعده بیاورند
و انیز در آتش اندازند تا سوخته گردد و هر دو را علی احده علاحده باریک
بجوسوده اس کنند و شیر اول پیاز سوخته سوده را در چشم کشد بعده
متصل او سرفه را شکر سوخته سوده را در چشم کشد و چند روز
این عمل متواتر کند فرود آمدن آب را مانع گردد و چنین گویند که اگر سفرود
آمده باشد و بدین ادویه بسیار شب ملازمت کند آن زایل شود و پاره
پاره گردد و روشنایی چشم حاصل آید و بدین مناسبت حکما علاج بسیار

گفته اند

گفته اند اما هیچ ادویه چنان یافته نشد که آب چشم را پاره پاره گرداند الا بدستکاری
کمال دانا و دستکاری بعد یکسال ابد کنایند بسبب آنکه درین باب هیچ ادویه
آزموده نشده است و خاطر گواهی مطلق هم نمی دهد اگر دیده بسیار تحریر فتاد
و اگر در آغاز فرود آمدن آن تنبیه و مانع کند بعده علاج گذشته کند نافع
آید و اگر علت محکم شده باشد هیچ بهتر از این نباشد که کمال دانا کمی کند
اما بعده دو کلا بیدن جناح شرط است تا چهل روز همچنان پرهیز کند و
در هفت روز چشم را بسته نگاه دارد و از نمک و گوشت و چیز ناغلیظ
و دو یا سه روز رطوبت باز ماند تا نفع پیدا شاء الله تعالی دیگر نمک
با آب سوده ناس بستاند چشم روشن شود و اشتها افزاید و تمر دفع
گردد اما باید که ملازمت کند دیگر قرنفل سوده در چشم کشد بر چشم دفع
گردد و درین علت غذا گندم و برنج بی نمک خورد و جز این چهل شبانه
یک ماه پرهیز کند باب هفدهم در دفع دمعه و این علتی است که
آب از چشم مدام بیرون آید و سبب آنست که هر گرا رطوبت بعضی در اصل
بسیار افتد و سنگ بود پیوسته آن چشم او آب در دو یا آنکه گوشت کنج
چشم یعنی پنغوله که سوی بینی پیوسته است و بر سر سوراخ که میان چشم
و سوراخ بینی است گوشت مذکور نهاده است ضعیف میشود و بالفعل آب
می بدیرد و یا در حاله برداشتن ناخنه گوشت مذکور بریده گشته باشد
و یا در علاج ناخنه و یا در علاج آرچشم دارو ها گرم کشیده باشد بدان
سبب مدام از چشم آب رود و دمعه بر دو نوع است یکی از سردی
و دوم از گرمی علامت سردی سفیدی چشم بود و علامت گرمی سرخی
چشم باشد رباعی دانا مرضا دمعه جو از گرمی دیدو دانست که بران بود سرد مفید
دارد بدکه سردی مزاجش بسبب است در دیده بغیر باسلیقون نکشد
صدف باسلیقون روی سوخته با بزوره ورم کند دریا و اقلیما زرنیخ
نیشابوری و سافج مغسول و جند بیدستر یعنی هست کند و سرمه
و سنبل هر یک دو درم و قرنفل و اشته یعنی چهر بلیه هر یک یکدرم صبر سقوطری

و یا شبها یعنی هر یک پنج درم مرتکی و نوشادر
و زرجوبه هر یک سه درم پوست هلیله زرد ۴ درم همه را سوده و بیخته بدارد و مدام
در چشم کشد دمعه را ببرد ج دیگر بیارد پیه ماکیان و سرا و بکشاید قدری
مایه از وی بیرون آرد و دو درم سنگ بصری سوده در وی کند و پیه مذکور
را با آرد گندم بگیرد و در دیگ گوشت کوسفند بپزد چون گوشت پخته شود پیه مذکور
را بیرون آرد و سرد گرداند بعده بشکند بصری غلوله شده باشد آنرا استده
آسیا کند و پیه دیگر آنکه در دیگ بپزد همین نظر تو در سه پیه بپزد
بعده سوده بطریق سرمه در چشم کشد آب دیدن باز ماند دیگر عدس مقشر
و تخم انار یکجا سوده با روغن ستور لوبیری کند و بر پشت چشم نهاده ببندد
دمعه ببرد دیگر زهره خوکوش در چشم کشد به گردد دیگر فلفل گرد و نمک
هر یک یکدرم در آب بهنکره سیاه یار کند بعده پلیته چند از پنبه سازد
پشت گوشت در آب بهنکره سیاه مذکور تر کند و خشک کند بعده در روغن
ستور سوخته و دو گیرد و هر روز چون سرمه در چشم کشد دمعه را ببرد چشم
را روشن سازد دیگر اگر دندان اسپ را با آب سوده در چشم کشد دمعه
را ببرد اما باید که صاحب دمعه از سردی احتراز کند خصوصاً در ایام
زمستان و هر روز با آب طرفیله چشمها خود را بشوید و طرفیله سوده باشد
و روغن مدام خورد تا مدام که دمعه برود باب نهم در دفع
رمد و ج و آن زاله باشد که در چشم پیدا آید و آنرا غلتان جلاج خوانند
و نزد یک عوام آنست که چیزی از بیرون چشم در آید و آن بر خطاست بلکه
زاله مذکور رطوبتی است تنک بر شان تنه عنکبوت از سر فرود آید و آن
معروف است علاجش آنست بیارد کف دریا سنگ بصری تنک دان نوشادر
توتیا بزهاکسو مقشر بلوبر سوده چون سرمه در چشم کشد دفع کرد و هر
علاجی که در باب رمد چشم گفته شده است درین باب همان باید کرد
بعینه صحت یابد انشاء الله تعالی باب نوزدهم در دفع انتشار
ج و آن علتی است که فراخ گردد بدان علت طبقه عینی یعنی مردمک چشم و نور

ازوی بیرون می آید پس چون طبقه مذکوره فراخ گردد لاجرم چرا در نظر فتاد
باید نیاید و بسا باشد که ناپیدا گردد نعوذ بالله منها و آن علت بر سه نوع
است نوع اول در عقب زخم پدید آید بعضی ضربتی بر چشم رسیده باشد
و علامت وی آنست که دیده فراخ و بار شود و این زود تر به گردد اگر زخم
اندک رسیده باشد اما اگر ضربتی سخت رسیده باشد چنانکه طبقه عینی را
جراحت رساند آن هرگز به نشود علاجش بیارد آرد با قلی با گلاب و یا
با آب کشنی خلط کرده بر پشت چشم نهد و چند روز ملازمت کند به شود
نوع دوم آنکه در عقب درد سر و یا دوران سر پدید آید علامتش آنکه طبقه
عینی چنان بار شود که در طبقه ملتحمه غالب آید علاجش آنست که رگها
پیشانی بشکافد و داغ کند و آنچه برای دفع نزول الماء آب آدویه
گفته اند درین علت نیز همان باید کرد بعینه مگر آنکه نزول آب
را دستکاری نکنند و اینجا دستکاری نکند اما علاج همان باید کرد
و ادویها که بجهت دفع نزول آب گفته اند بدان ادویه نزول
آب دفع نشود اما انتشار دفع گردد و اگر این علت ناگاه افتد هرگز
باز زود به نشود و لا علاج بود هر چه از تن علت باریک تر بود زود
علاج پذیرد و هر چه فراخ تر و سطبر بود علاج کمتر و دشوارتر پذیرد
دیگر سرمه انتشار که بعد درد سر و یا بعد دوران سر پدید آید اینست
بیارد زهره نیز دو درم بصری یکدرم نوشادر و انگ درم شحم حنظل یکدرم
همه خشک سوده و بیخته در چشم کشد از ملازمت کند انتشار را فایده کلی
دهد نوع سیوم از کثرت رطوبت بیضه بود علامتش نفخ یافتن
از جمع و ریاضت بود علاجش آنکه دماغ را منقا کند صفت و کیفیت
دماغ کند صفت سقوطرا یکدرم مثقال تمر هندی و پوست هلیله زرد هر یک یکدرم و
تخم حنظل و فلفل ازرق و مصطکی و کثیره هر یک دانگ درم و نمک هندی
یک دانگ و نیم درم همه کوفته به پنج دنیم درم علاریقون یعنی
بحریه بر گذرانیده اضافت نموده با آب یا دیان یعنی مالانی بزرگ بگیرند

وجبها ساخته فرود بر و نافع آید باب سیم در دفع غرب یعنی
ناصور چشم بدانکه این علت آماسی بود که از گوشه چشم سوی بینی پدید آید
و ریم و آروی جمع شود و سه کندر چون انگشت بروی افشارند ریم دود چون
مدتی بود بکار دارد آب دویدن گیرد علاجش آنست که اورا دیر بینه شدن
ندهند و در آغاز او داروی کنند و دماغ را پاک نخست باب بارکنتای دمانند
آن کنند بعده پارد زرجوبه یکدرم نانخواه یکدرم چون سرمه کشند و بروی
هر روز پراکنند تا آنکه خون زرد آب پیدا شده باشد دفع گردد دیگر صبر و
آب عنزروت و خون سیاوسان و سرمه عدنی و کلنار و کندر و برابر
سوده در ناصور چکانند سود دهد این را شافی غرب خوانند و در همین نوع
ناصور این علاج را موافق آید دیگر صبر کندر و عنزروت یعنی خون سیاوسان
شبیانی مردار سنگ هر یک یکدرم باریک سوده دار در از ریسمان سخت
تافته پلیته سازد چنانچه مانند سیخ سخت گردد و آدویه مذکوره بدان پلیته
الایه و در سوراخ غرب وب نهد چند کرت همچنین کند دفع گردد دیگر اگر
شهد خالص را بوالش نهد و چندان بجوشاند که تیره گردد پس پلیته مثل
زن سازد و یکانی پلیته هر روز سوراخ نهد غرب بهر موضع که باشد
دفع گردد دیگر سردم بوقلمون لاغر قدر یکانگشت که باریکلات بهر نوع
بوقلمون را بسمل کنند و سردم مذکور بخون گرم بوقلمون بیالایند و در سوراخ
غرب دارند و یکانگشت ناصور آدمی و آب بهر موضع که باشد دفع گردد
و اگر بر پشت چشم بود نیز دفع شود اما چون در گوشه چشم بود در آن موضع
پلیته نباید نهاد اما باید دانست که ناصور چون دیرینه گردد هرگز علاج نه
پذیرد و بعضی گفته اند که اگر صاحب ناصور بسینه نیک یعنی حشیش فرود
در روز و شب بدان عمل معمول باشد ناصور دیرینه نیز نافع گردد و لیکن
بسیار سال ملازمت نماید باب بیست و یکم در دفع صبا یعنی خشکی
پوست چشم و علامت او آنست که چون مردم از خواب بیدار شود
چشمها را بدشواری باز کند و بعد دشواری باز کردن نتواند و سبب حدوث آن

غزروت
صبا بول

از غایت

از غایت خشکی و سختی که بر مزاج چشم غالب شده بود علاجش آنست که هر روز در گرمابه رود و اگر گرمابه موجود نبود هر روز سر و چشم بر بخارات گرم دارد
و آب شیر گرم بر سر تارک بسیار ریزد و کشنیز تر کوفته آب او بجوزد و اگر
بعد از بیدار شدن درد بغایت آید و چون تیر بخلد رگ تیغال او بکشایند
و خون بسیار بر گیرند و شیر عورت بجود و دوشیدن از پستان در گوش
اندازد و در چشم او طلا کند و روغن گل بر سر او اندازد و کف پایها
او را و ناف او را بدان روغن چرب کند و سفیده مرغ را با روغن
گل بکار برند تا چون مسکه گردد و بر پشت چشم ضماد کند و هر شب این
علاج کند و بخسبد و از همه طعامها تیز و شور محترز باشد به گردد دیگر
روغن گل و شیر عورت و گلاب متساوی بکار کند و قدری کافور در آن
باد کند و در گوش اندازد و خیرگی بورت چشم دفع گردد باب بیست
و یکم در دفع خیرگی چشم و آن معروف است و سبب حدوث آن
آنست که آب وقت نهار خورده باشد و بول و غایط را نگاه
داشته باشد و بطرف آفتاب دیر دیدن این علت حادث شود
و چشم خیره گردد علاجش بیارد سندلی مذلول در آزدار قلفل سنگ
طرفیله کف دریا بوره کرد و سرخ مرخ بورت بیضه برابر سوده سرمه کند
خیرگی چشم و سیل را نافع آید دیگر ریم کوشه باشد در چشم کشد انواع
خیرگی و سیل و ناخنه را ببرد دیگر آب برگ اشنغار در چشم کشد
خیرگی و دمعه دفع گردد و چشم روشن شود دیگر اگر دوده پیه ماهی سیاه
در چشم کشد خیرگی چشم را ببرد و ناچشمای را در کند دیگر سرب شش
درم در کوزه آهنی گداز و فرود آرد و در دی شش درم طشیر آریزه
و خلط کند بعده دوازده درم سنگ بصری سوده با وی بار کند باز
بسایند و در جامه شفت بیخته بدارد و هر روز در چشم کشد خیرگی چشم
برود و نظر روشن شود و همه علتها چشم دفع گردد باب
سیوم در دفع ضعف بصر و این علت بسیار نوع است بدانکه

اگر ضعف از رطوبت غلیظ پدید آمده باشد در جملگی تن و یا خاص در نفس
دماغ علامتش آنکه لون تن سفید شود و بنفس او نرم چه و از کری راحت یابد
راحت یابد و زیادتی خواب و کاهل تن باندک حرکت کردن دم بدم
پدید آید و بعد طعام خوردن در عقب خواب و ناگوارد کندی چشم را زیاده
شود و همواره چشم تر باشد و آب رود و طعامها مقدم وی تر شیها
بوده باشد و سفیدی چشم با سایر علامات بلغم بود و علاجش آنکه
نخست اسهال دهند تا تخمی پاک گردد و بعده با آب بارنگشا قی و یا با آب
برگ رازیانه و یا با آب بارنجبال دماغ را تنقیه کنند بعده آب والان
جوشیده و انگبین بوزن هر دو شراب کنند شیها بخورند تا علت را
تفتیح و تحلیل دهد و معده و جگر را بر هضم طعام یاری کند و طعام
و شوربا و بریان و انگبین و نان گندم بود دارد و از چشمه ترشیها
احتراز نماید و شلغم خام و پخته خوردن نافع آید و چنین میگویند که اگر
ضعف بصر از رطوبت بدی رسیده باشد که قریب بود که نابینا گردد
بعده اگر شلغم تر و یا پخته را ملازمت کند بصر باز آید و شلغم را در
تو بت دیدار بلبل با آب موز نمکوش یعنی مرو جبه سازد و هر روز سرده
در چشم کشد غایت نافع آید دیگر زهره کلک و یا زهره کانکند یا زهره
کنجشک و یا زهره کاو سیاه از این زهرها هر کدام زهره که در چشم کشد
دیدار بصر را تیز و روشن گرداند دیگر روغن بید انجیر بغایت سود دارد
بمرت دیگر فلفلین منسل کف دریا زعفران نافه مشک زنجبیل صندل
سرخ هول مکی برکنه برابر سوده با آب سرد جبه ساز دو خشک کرده
نگاه دارد هر گاه در نظر تناوتی باشد با آب سرد سوده نفت خفقه
در چشم کشد نافع آید دیگر فلفلدراز دو سیر میدیج زیره کرمانی هفت سیر
روغن مقدار که خرج شود حلوا سازد و بوزن ربع سیر را لدو بندد
و هر روز نهار یک لدو خورد کندک بصر دون کرد و صفت کحل روشنایی
مردادید نا سفته یک مثقال مامیران حبشی یک درم مثقال مشک یک قیراط همه را

کوفته

کوفته و بیخته سرمه کند و مدام در چشم کشد نافع آید ج علامت ضعف بصر که از تخمه
حادث شده باشد آنست که بوقت گرسنگی و اندر نیم روز که آفتاب بلند شود
و بعد کردن کار گران و رنج تن رسیدن و بعد اسهال مفرط و بعد خوردن
دارو اکرم بصر ضعیف تر گردد و بعد از خواب کردن دیدار بر گردد و سوم
چشم خشک باشد که هیچ وقتی از اوقات تری در وی نبود و نیز بعضی اجتماعها
در مغاک رفته باشد و خورد تر گشته بود و اگر ادهرارت قوی بود رزدی
در لون او اثر نماید و طعم دهن مدام تلخ و خشک بود و همش گشتن گیرد
و اشتهاء طعام زایل شود و اعضا خلیدن گیرد و نبض سریع جهد شوربا
و تیزیها و ماشیرینی بسیار خورده باشد و چون این علامتها موجود شود تحقیق
داند که بصر ضعیف از سبب خشکی و حرارت شده است علاجش آنکه
آب انار ترش در شیشه کنند و هر روز در جامه پالایند و باز در شیشه کنند
تا ثفل وی از وی جدا شود و آب باقی صاف بود در قوام آید چون حل بود
بروی بگذارد ربع وی نبات و ربع وی کافور بروی یار کند در چشم کشد
نظر را تیز کند باید که چشم را از آفتاب باز دارد و از طعامها خشک و گرم
و تیز ناداختن احتراز نماید و از طعامها دسم و ترشی ماردان خوردن باید
و مانند آن نباید خورد و قلیه کدو و قلیه جنار و قلیه اسفاناخ یعنی نیز
بستان که آنرا یالک گویند یا گوشت بز نافع آید و موافق باشد و پوسته
روغن بادام در بینی چکاند دیگر کشنیز خشک نیم نبات ربع سیر هر دو بیجا
سوده هر روز سه درم با آب سرد نهار بخورد بغایت نافع آید دیگر تراشه
خیار و اسپغول کوفته با شیر زن بز مادر که سر نهد نافع آید و شیر زن مدام بر
چشم بوشند نیک نافع آید و بوست چشم را با روغن بادام چرب دارد
و قدری در درون چشم و گوشه و کنار بای ناف چکاند موافق آید و در آب
سرد غوطه خورد و نهار هم آب سرد بخورد نافع آید دیگر طریقه برابر سوده
هر روز سه درم با آب سرد نهار خورد نافع آید دیگر اگر هلیله سیاه هر روز
نهار خورد ضعف بصر به گردد و بینایی روشن گردد علامت ضعف بصر که

بدین مثابه در استه اند و دیگر بصر نوشادر و توتیا دارد

خطی
۵

از جهت بخارات معده خالص حاصل آید آنست که ضعف دایم باشد خصوصاً
در حالة تشنه خوردن زیادت گردد و در حالة گرسنگی و خالی معده و بلا بجای
باز آید علاجش آنست که اول استفراغ کنند بدین نوع بیارند و درم جوفی
و یک درم نمک سنگ هر دو یکجا سوده با آب گرم فرو برد تا معده را از
رطوبت پاک کند و از پس آن معده را قوی کند بدین ادویه طریقه
و مصطکی هر یک پنج درم و در هفت درم انگبین حلط کند و بخورد و
بسیار روز ملازمت نماید تا بخار باز نشیند و بینایی قوی گردد دیگر
الله تعالی داند که خداوند این علت چون طعام بخورد اگر بر خورد
باید که در روزی یک وقت خورد و هر سالی دو بار استفراغ بمراد کند و آن
در وقت در آمدن زمستان و بیرون آمدن وی باشد و اگر ضعف بصر از
جهت طبقات چشم افتاده باشد بدین آنکه در طبقه ملتحمه و یا در طبقه قرنیه و یا در
طبقه بیضی ریش افتاده باشد داروی آن ریش در باب ریش چشم جوید و
بکار بندد تا چشم سلامت ماند و اگر ضعف بصر از استفراغها مفرطه
افتاده باشد علاج باز آوردن قوت بصر باشد بطعامها موافق والله اعلم
معالجت که جمیع انواع ضعف بصر را نافع باشد اینست پیاره بصری شش
درم لؤلؤ آب داده ساذجه سه حبه سیماب دو درم سرب دو نیم درم نخست
سیماب و سرب را یکجا بگدازد بعده جمله ادویه آمیخته یکجا بساید و سرمه
سازد هر روز در چشم کشد جمله انواع ضعف بصر را نافع آید و نظر را روشن
سازد و این سرمه را سرمه روشنایی چشم گویند دیگر مغز چشمه پیله
و فلفلین و بوست آمله و دارچینی و سنگ بصری و مهلهی برابر سوده
با آب سرد بسازد و در سایه خشک کند نگاه دارد هر کرا در چشم تکاوتی
شده باشد با آب سرد سوده در چشم کشد نظر او روشن و تیز گردد
دیگر توتیا سفید جاکسو مقشر سنگ بصری سفیده ادرنی بوست مقشر مرغ
مهلهی برابر سوده سرمه سازد و هر روز در چشم کشد چشم را روشن گرداند
و کدورت را صیقل دهد دیگر زعفران کافور جوزه قسط الاجنی تیج

لکر ضعف بصر
دارد الیعاب
دارنافوت

ناکیسر

ناکیسر دارچینی صندل سفید سرمه عدنی برابر با آب سرد سوده در چشم کشد
همه انواع کندگی بصر را دفع گرداند دیگر هر روز در چون نبلیل دراز
جیتی مدد کنگ پهل آمله سرشف سفید برابر سوده جامه تر کند و با شهد
خالص وزن چه موتهه بری بندد و با آب سرد در چشم کشد روشنایی
نهایت شود و بینایی قوی گردد باب بیست چهارم در معالجت آنکه
هیچ وقت چشم بدرد نیاید خ پیاره توتیا سفید شش درم بصری سه درم
چهار دانه فلفل دراز همه سوده سرمه سازد و هر روز در چشم بدرد نیاید
و گفته اند که هر که در عرفه در یکبار خون کبوتر ابلق و یا خون سگ در چشم
کشد تا بقی عمر چشم او بدرد نیاید و از بنی علیه السلام روایة میکند که
او فرمود من اکتحل فی یوم عاشورا لم ترمد عیناه ابدا و در آورد او
شیخ الشیوخ آورده است هر که در شب برات سرمه در چشم کشد چشم او در آن
سال هرگز بدرد نیاید و در بعضی کتب آورده است که هر که بعد نماز دیگر
سورة عم بخواند هرگز او کور نگردد و هر که این اسما را سه بار بعد نماز
خوانده بر روی انگشتان خود بدمد و سر انگشتان را بر چشمها خود بگرداند
چشمها او را حق تعالی درمان خوشی دارد و اسما معظم اینست یا قریب یا
مجیب یا سمیع الدعاء یا لطیفا لما یشاء احفظ علی بصری یا قریب
دیگر اگر مدام دو درم والان بزرگ یا دو درم نباتات خورد از
ضعف بصر ایمن گردد و هرگز کور نشود دیگر کسی که گاه گاهی در آب سرد
غوطه خورد یا روی و چشم در آب مذکور تر کند و آب درون چشم
برساند و چشمها دیرتر دارد و روشنایی زیادت شود و بصر ضعیف نگردد
خ منقول از شیخ الاسلام قطب الاولیاء سلطان العارفین جلال الحق
والشرع والدین بخاری رح هر که بعد از نماز فجر هفتاد بار گوید یا نور
بر چشم خود بدمد چشم او هرگز بدرد نیاید و فتورت نه پذیرد دیگر هر که
روز یکشنبه نام خود بر تنه درخت گرهدار نهار بنویسد هرگز چشم او
بدرد نیاید آزموده شده است دیگر در باب میلها بعضی میلها چنانکه

هرگاه آنرا مدام در چشم کشد چشم او بدرد نیاید و تاریکی نگردد و ایضاً

در دفع یرقان عینی و سبب حدوث این علت از تلخی است
و علامتش آنست که چشمها را فرو گیرد و اگر اطفال این علت را علاج نکند
چنان شود که همه در نظر او آید زود نماید و این را کملیه میگویند علاجش آنکه
بیارد بیخ بنذال با آب برنج سود فاس بتساند یرقان عینی دفع گردد
و چشمها برنگ قدیم آید و یکی بیخ کنوار با آب سرد سوده در بینی سعوط
کند یرقان چشم بود و دیگر انگزه با آب سحق کند و در چشم کشد یرقان
چشم دفع گردد و دیگر آب بارکنتا بخورد یکماه میل در چشم کشد یرقان
زمان آب رزوا از چشم برود و استفراغ اسهال آرد و جمله مایه یرقان
را بیکبار بیرون زند و نوعی دیگر سنگها بری سوده شیره او را قدر نیم شرابه
خورد یرقان عینی دفع گردد و دیگر کلوی هشت درم در هشت شرابه آب
بجوشاند و یک شرابه سرد کرده بتساند در روی دو درم شهد یار کرده و در
و جنبور و زلاز مت کند یرقان عینی دفع گردد و دیگر آبله هر روز فرو رود یرقان
عینی دفع گردد و دیگر شیره کنگر دنده با شکر آمیخته خورد یرقان عینی دفع
گردد و دیگر تخم نزی تلخ با آب سوده در چشم کشد یرقان عینی و جمله کیفیت
کند از دی چشم جله برود و یرقان نیز دفع گردد و تخم بنذال همین حکم دارد
والله اعلم **الکتاب الثالث فی دفع امراض الاذن** و درین
کتاب نه باب است **باب اول در درد گوش** بدانکه گوش عضوی
است از عصب آفریده شده بر شان بادبان کشتی بر داشته تا هوا که آواز سخن
گوی بجنبد بجنبد و موج کند و در دی افتد و اندر سوراخ گوشت پیچیدگی
است تا گذر هوا در آن پیچیدگی مسافتی دراز تر باشد تا آواز تا قوی بیکبار
و عصب سمع نگوید و سوراخ گوش تا دماغ است چون صدا بدماغ رسد آنگاه
بشنود و آن شنوده در کلات که از دماغ آمده است در گوش و لوش سفید
است و همه کالحه این رکبا آگنده شود از نجات کثیف و یا از رطوبت
لزج گوش مردم گرد و آنکس که از مادر کر تولد شود از آن بود که رگهای

آگنده

آگنده باشد و میان او خالی نبود پس ضرورت او را آواز بدماغ نرسد و در شهها
که انور گوش بدید می آید از رطوبت مجرد نباشد مگر که ماده صفراوی و یا سودا وی
و یا دموی باری یار بود که گوش را ریش کند و شنوایی باز دارد و ایزد تعالی
مجری گوش را اگر آفرید حکمت برین بود که باد از هوا بسوی مغز دماغ راه
نیابد و مغز را تباه نکند و آب گوش که تلخ آفرید حکمت آن بود که
گنه و جنبنده بسبب تلخی در گوش قرار نیابد چنین گویند که چشم و
گوش بر همه اعضا فاضل اند و هم دو در فضل برابر اند اما بعضی
گوش را بر چشم فضل داده اند زیرا چه چشم در تاریکی نه بیند و گوش در تاریکی
بشنود و تاریکی در روشنایی نزدیک او یکی حال است **تخ** علامت درد گوش که
از خون بود آنست که روی وی سرخ بود و افروخته گردد و گاه بنا گوش
برخاسته باشد و پر بود علاجش آنست که رگ قیفال بگشایند و بر اندام
قوت مردم خون بر گیرند و بعده طبیعت با طریقه خود نرم کنند بعده
روغن گل و سرکه جوشانیده در گوش اندازد و اگر روغن گل نباشد روغن
ستور بکار برند بدین صفت روغن یکسیر و سرکه دو سیر و رطاس نقره
جوشانیده روغن صاف کرده دارد و هم روز چند قطره در گوش چکاند درد
دفع گردد دیگر بعد از کردن آب پیاز در گوش ریزد به شود مرا دیه
که در درد گوش صفراوی بیان کرده خواهد شد درد گوش و موی را بعد
قصد شیقال کند به گردد زیرا که درد گوش از رطوبت مجرد نباشد یک دیگر
یاد دهم در رطوبت مخلوط بود علامت درد گوش صفراوی آنست که بشره
زرد بود و چشم هم زرد نماید و تلخی مزه دهن و تشنگی باشد و در بازدن
و جستن بود و باب سرد راحت باید و هوا سرد خوش آید و از نشر تهیا
و طعامها سرد و خشک درد ساکن گردد و از چیزها گرم درد زیادت گردد
تخ علاجش آنست که عورت کنجه مادینه آورده باشد بگویند تا پستان خود را
بعد خون بر داشتن در گوش او بدوشند درد گوش ساکن گردد دیگر آب
سرکیش خرمازه در گوش ریزد به شود دیگر آب سلینون در گوش ریزد به شود

خطی
۵

و اگر با شیر خلط کرده بریزد بهتر بود دیگر زنجبیل دو درم و روغن سوسن نیم درم و
دوغ ماکا و جاوشیر هم یکجا کرده بجوشانند تا آنکه روغن صرف ماند سرد کنند
دو بار در دو سه روز در گوش چکانند به گردد دیگر دارو بهتر له تیغ آب کافور
در گوش در گوش ریزد به شود و اگر درد گوش در بیخ و شش رو و ساکن
نگردد و بتطویل کشد بدانند که درون گوش آماس کرده است سرخواهد کرد
علاجش آنست که بیارد شیره برگ نیل و آنرا در گوش چکاند فی الحال
بتراود و ریم بیرون آید و به شود دیگر اگر آب شلمت و یا آب تخم کتان
و مالعاب اسپغول و یا آب پیاز سفید پخته در گوش چکاند نیز زود تر سر
کند و دفع کرد و بعون تراود پلیته با انگبین آکوده در گوش بدواز
بسرکه روغن تخم کدو بجکاند به شود و اگر از تراویدن نماند تا مدت
دراز ریم باز نایستد و بوی گرفت آید تنکار خشک سوده در گوش اندازد
دارچینی آن شیر اسفنج بجکاند چند کرت همچنین کند تحقیق ریم از رفتن
باز ایستد و بوی گرفت دفع گردد دیگر عسل شش درم و سرکه هفت
درم در طاس کند و بر آتش نهد بجوشاند چندانکه سرکه در خورد و شد خالص
بماند بعده آتش دور کند چون سرد شود دو درم زنگار سوده در روی
سرشد و پلیته کند و باوی بیالاید و در گوش نهد [illegible] رفتن باز نیاید
و این دارو را مریم مصری گویند مجربست دیگر شکر و گلاب آمیخته در گوش
چکاند اگر از صفرا و خون بود در حال به شود و اگر بجکان خورد را ریم از
گوش برد و بوی گرفت از گوش آید هیچ دارو نکند بعد بلاغت ریم از
رفتن باز خواهد ماند و بوی ناخوش دفع خواهد شد و اگر بعد بلاغت نیز دفع
نشود و یا بالفعل این نوع پیدا آید پلیته از پنبه سازند در انگبین
زنند و بغزروت سوده بیالایند و در گوش نهند به شود و ریم باز ایستد
علامت درد گوش که از باد بود خارش و خلیدن باشد درد بود و آوازها
مختلف بطریق آواز طنبور و طبل و جز آن در گوش آید و درد از جای بجای
نقل کند علاجش بیارد شیره ادرک و شهد و روغن بنفشه هر یک یکدرم بکشند

درم

درم هم سوده و شیر گرم ساخته در گوش اندازد و قدری کیطاس ماند و هر درد گوش که
از باد باشد دفع شود دیگر زنجبیل قسط اسفند هر یک یکدرم با یکسوده با
آب نان سازد و باده هم درم روغن گنجد بریان کند تا آنکه نان سوخته گردد
بعده نان را بیرون اندازد و آن روغن شیر گرم در گوش کند و ساعتی توقف کند
درد بکلی دفع گردد دیگر برگ انگ تازه بیارد و قدری شیر فاژه کوفته و آن برگ
اندازد و پیچیده بهم بطریق پیه تنول کند و بر آتش نهد چون نرم شود
با آن در چیپلد و آب او در گوش چکاند درد کری از باد و بلغم بود دفع
گردد مجربست دیگر ورزک با آب سوده در جام شیلیده سه قطره در گوش
اندازد درد دفع گردد و ریم بیرون آید و اگر شیره ادرک را که در اجار باشد در
گوش چکاند به شود بسبب حدوث درد گوش که از بلغم باشد آنست که خود
علت سرد مزاج بود در غذاها یا مقدم وی از سردی و ترشی بوده باشد
علامتش آنست که درد و بختگی و آماس بسیار بود و خون گرم کند در ساکن
گردد و بوی گریه آید و خنده ها و عفن به دن آید و ریم هم کند و گرم هم افتد
و رسیدن آب سرد و هوای سرد و رو پشته گردد و در هوا سرد درد بیشتر
باشد علاجش بیارد عاقرقرحا و اسپغول و نارداین کوفته با آب سوده بغوره
کند و تخم کتان خشک سوده بجوید تا عطسه آید و آنچه در ادویه فالج گفته شده
است بغیر حقنه ها ادویه بکار برد دیگر ع زقوم کوفته در روغن گنجد
بریان کند تا مادام که بسوزد و سیاه گردد بعده روغن مذکور بستاند
و شیر گرم در گوش ریزد و قدری کیساعت وقفه کند به شود دیگر سفندر خشنی
و زنجبیل و سها که هر یک یکدرم با آب سوده نان سازد و در ربع سیر روغن تلخ
بریان کند تا مادام که سوخته بود و سیاه گردد بعده بیرون اندازد و روغن
مذکور چند روز در گوش چکاند درد دفع گردد دیگر برگ اگر و یا برگ زقوم
با روغن تلخ جوش کند و بر آتش نهد چون نرم شود مالد و چیپلد و آب گرم
اندر در گوش چکاند درد گوش برد و گوش پست بکشاید دیگر زهره بز تازه
در گوش چکاند به شود دیگر خ و برگ کنیز با شیر عورت کوفته یک دو قطره

در گوش ریزد درد برود دیگر نمک شک با کمیز بزغاله بوده شیر گرم در گوش ریزد شود
دیگر بول شتر و بول گوسفند قدر شش درم گرم کرده در گوش چکند درد دفع
گردد باب دویم در دفع کرم گوش ف اگر کرم در گوش رفته
باشد و یا کرم در گوش افتاده باشد و یا دانه و یا مانند آن چیزی در گوش
نشسته باشد و ره گوش گرفته باشد تا نقش آن اندر او گرانی آرد و درون
گوش خبری بجهد ع اگر در گوش کرمی در آمده باشد نمک سوده با سرکه هندی و یا
با آب تلخ اخلاط کرده در گوش پر کند و قدری ماندن دهد تا کرم مذکور بمیرد
بعده چلغوزیم گوش می کشاند بجان از مرین بکشاید ف دیگر آب شفتالو
و آب بودنه و سرکه کیجا خلاط کرده در گوش بریزد کرم چنانکه در گوش
افتاده باشد بمیرد دیگر مومیایی در آب حل کرده در گوش ریزد کرم بمیرد
دیگر صبر یعنی کنوار شیره او با سرکه بجوشاند و در گوش ریزد کرم بمیرد دیگر
صبر ستوطری در آب حل کرده گوش را از آن پر کند کرم بمیرد و بالا آید
دیگر حنظل در آتش انداز و چون پخته شود مغز او با لدو بشپلد بشیراد
در گوش انداز کرم بمیرد دیگر آب بلیله بشپلد در گوش ریزد کرم
بمیرد دیگر تلخه بر تازه در گوش ریزد کرم بمیرد اگر دانه در گوش کسی افتاده
باشد و ره گوش بسته باشد پیاز پاره پنبه و بر سر میل پیچیده و کندر
خشک کوفته پیالاید و در گوش کند تا آن دانه در وی سخت شود و بیرون آید
دیگر دارو که از آن دانه در وی سخت شود و بیرون آید دیگر دارو که
از آن عطسه سوی گوش آید و آن دانه را بیرون اندازد دیگر اگر ماشوره
باریک و با چوب دیگر که مانند وی باشد درون گوش نهد و از بیرون هوا
بدمد و اطراف خود کشد بعد بمکد دانه بیرون آید ان شاء الله تعالی
باب سیوم در دفع نزله و ریم که از گوش ریم مدام رود و بوی
گندش آید ف و این علت بیشتر مرکوب کلان افتد علاجش نیست بیار
تنکار سوده یکدرم خشک در گوش انداز و متصل بالا آن آب لیمون
ریز ریم دفع گردد و بمریست دیگر پوست بیخ سهجنه با آب سوده بیختر

جراحت

گوش جکانو هر حاجت که در گوش باشد فراهم آید و ریم دفع شود و کرم هم بمیرد
بمریست دیگر شیره برگ در گوش ریزد ریم دفع گردد ف پیاز و زهره
ماو کاو و جوز و عسل یکجا بهم آمیخته لته رکهنه مشتمله بر لیته کند و بر ره
بیالاید دو وقت صبح و شام در گوش نهد امید است که زهره قدیم و ریم دفع گردد
ش دیگر غندوت سفید سه درم در کند در یکدرم سوده با شهد آمیخته
متواتر دو هفته در گوش اندازد اگر ریم قدیم باشد هم دفع گردد دیگر کندر با
با سرکه آبکیزه حل کند و بدان محلوج تر کند و در گوش نهد دو هفته در گوش
دارد ریم دفع گردد دیگر قدر پاچ خشک سوده با آب در جام شپلیده
سه قطره در گوش ریزد ریم دفع گردد ش دیگر زرنک با آب سوده
در جام شپلیده سه قطره در گوش اندازد ریم دفع گردد ع دیگر اگر شهد
در گوش ریزد ریم دفع گردد باب چهارم در بیرون انکندن
آب که در گوش بسته باشد ف علامتش آنکه گوش سود بود و درد
عظیم بود علاجش آنست بیارد چوب شبت و با چوب بید موازنه یک گز
و یک طرف چوب مذکور درون گوش در آرد و سر دوم طرف چوب را بجامه
محکم بپیچد و بروغن کنجد چوب کند و آتش در زند تا نفس آن از سوی
سوراخ باریک که در طول چوب مذکور می باشد بگوش اندر رود آب مذکور
خشک گردد و کرم نیز از تفش آن بمیرد و بیرون شود ف دیگر چوب بادیان تلا
هشت انگشت در روزن گوش نهاده آب را بدم بالا بکشند بطریق
مکیدن آب بیرون آید دیگر ذا کر بدین نوع آب بیرون نیاید مگر انگشت
شهادت در سوراخ گوش نهد و بر درد سخت بخشاند و بر یک پای ایستاده
بجهد و حرکت قوی آرد و آب معطش پوید تا عطسه آید و آب که در
گوش افتاده است بیرون آید و اگر بدین نوع هم آب بیرون نیاید پنبه
خشک بر سر میل محکم بپیچد در گوش در آرد و قدری یکدار در بیرون آرد
پنبه مذکور تر شده بیرون آید باز پنبه دیگر پاره بپیچد آب از گوش
بکشد بدین طریق تمام آب بکشد دیگر شرعورت زرنیخ کمی قدری

بگداز و در بیرون آرد قدری آمیخته در گوش چکاند درد گوش که از افتادن
آب شده باشد دفع گردد و آب زیان نکند دیگر آب بلهل خیسانیده
در گوش چکاند درد گوش که از افتادن آب شده باشد دفع گردد ده

باب پنجم در دفع طنین یعنی بانگ گوش ۵ و این علت بر چهار نوع
حادث گردد یکی نوع آنست که از سبب خشکی مغز سر افتد علامتش آنکه
بر وقت سیری و گرم شدن بانگ بلند تر کند و بوقت گرسنگی بانگ پست کند علاجش
آنکه معده را بسته بطعامهای لطیف تقویت دهد و تا زمانی که سنه
نماند قدری افیون سوده با روغن تخم کدو و اگر نباید با روغن بنفشه خلط
کرده در گوش چکاند و پیوسته روغن کدو و نیز افیون در گوش و بینی چکاند
بمشک و از شوربای خوش و تیزی پرهیز کند دیگر بارد مغز چلغوزه مغز بادام
مغز جوز هندی مغز جوز مغز دانه خشخاش خرما تر مغز کدو و شیرین هر یک
دو درم بلدیکه سوده بدارد بعده بیارد دو سیر شیر مادگاو در سیر آب خلط
کند و بجوشاند چندانکه تمام آب در خورد و شیر بماند آنگاه دارو مذکور که سوده
داشته است درین شیر اندازد و دو درم زنجبیل و نیم درم زعفران سوده بدو آمیزد
کند و بوقت خفتن بخورد چند روز ملازمت کند خشکی مغز و طنین دفع
گردد دیگر دانه خشخاش ده درم جوز مغز پنج درم زنجبیل چهار درم نشاسته
ده درم کوفته در دو سیر شیر مادگاو بطریق اول جوشانیده باندازه دو وقت
خفتن بکار برد بانگ گوش که از خشکی بود دفع گردد دیگر روغن
بادام در گوش اندازد و هر روز چهار کرت طعام خورد بانگ بگوش دفع
گردد علامت نوع دوم بانگ گوش که از سبب امتلا بود که در سر پدید
آید باشد از خلطهای سرد و غلیظ و لزج آنست که در عقب طعام و سیری
فاکوار دو در عقب خوردن شراب در عقب خوابیدن بسیار و در عقب خوردن
طعامهای بادی انگیز پدید آید علاجش همچو علاج درد گوش است که از سبب
سردی و رطوبت حادث شده باشد بعینه همان باید کرد و طعام اندک
باید خورد و یک وقت خوردن و اندک خوردن عادت باید کرد و چهارم

و پنجم روز استفراغ باید کرد و دست از شراب خوردن باز باید داشت و پیشتر
با حوال معده خالی باید داشت دیگر آب را بجوشاند و بنفشه گوش را بر
بخارات آب مذکور بدارد باز آن آب را دوم کرت بجوشاند باز هم گوش
را بر بخارات آن آب بدارد و تا مادام که آب مذکور شیر گرم شود بعد و بر
سر روغن نافع آید ض دیگر و درین علت اسهال شکم نافع بودن و بنفشه
کردن دماغ ادیل بود ۵ علامت نوع سیوم که از باد غلیظ بود آنست که بانگ
مدام بود در پری معده و خالی معده و ساکن نگردد و بر خلط باشد علاجش
آنست که بیارد روغن سداب و چند بدارد یعنی هست کند در روغن سوزن
بجوشاند و در گوش چکاند و طعام نفاخ ترک گیرد و در وقت طعام قوا کنند
دارد روغن تخم ترب و یا روغن بادام تلخ در گوش چکاند نافع آید علامت
بانگ گوش نوع چهارم آنست که از ضعف پدید آید و این نوع کسانی را افتد که
بیماری دراز کشیده باشد علاجش آنکه بیارد پیاز و آب وی کشیده در گوش
اندازد و قدری وقفه کنند و آب مذکور از گوش بیرون آرند و متصل سر که
و روغن گل هر دو جوشانیده چنانکه گفته شده در گوشت چکانند و هر روز
همچنین کنند و تقویت نفس صحت باید تا کرد روغن گل هر روز تنها در گوش
چکانند نیز بانگ گوش را نافع گردانند دیگر ف صفت روغن گل برگ گل
سرخ تازه پانزده مثقال و روغن کنجد صد مثقال در شیشه کند و چهل روز
در آفتاب نهد و با گل سرخ خشک نیم مثقال مشت در یک پیاله آب بجوشاند تا
نیمه باقی ماند صاف کند و نیم پیاله روغن کنجد اضافت نمود و بجوشاند تا روغن
بماند و اگر روغن در گوش ریزد هم نافع آید و آن روغن در جامع الفوائد
در باب الصداع مذکور است والله اعلم بالصواب **باب ششم در دفع**
طرش ۵ یعنی گرانی و کری گوش و این علت بر شش نوع حادث گردد
یکی نوع آنکه مادرزاد کر باشد او را علاج نکنند اندر انواع دیگر اگر آغاز
باشند علاج پذیرند و اگر دیرینه باشد کمتر علاج پذیرند نوع دوم آنکه
خلط غلیظ در نفس دماغ جمع شده باشد چنانکه منفذ و گرانی گوش بسیار

شود و درد نباشد و سبکی او از تری خلط خالی نبود و اگر درد حواس و گرانی
سر و بسیار خواب باشد رباعی ای آنکه ترا گرانی گوش بود گویم سخنی اگر تو را موش بود
باشد سببش چو بلغم از بهر علاج کو داروی دافعش ز دریا نوش بود
صفت دارو که دافع بلغم باشد صبر سقوطری نیم مثقال تخم حنظل و تربد
و محموده و مقل ازرق هر یک یک درم هم را بکوبد و به پنج درم عاریتون
بموشین تر کرده سائیده اضافت نموده با آب گرفتن خمیر کند و حبها سازد و هر روز
فرو برد و بعد از دفع بلغم روغن تربد را صبح و شام نیم گرم در گوش چکاند
صفت روغن تربد آب تربد سیاه یا سفید هشت مثقال روغن کنجد
بیست مثقال هم آمیخته بجوشاند تا مادام که روغن ماند و آنچه تربد است بسوزد
کنجد و روغن گشته در کار بندد علاجش آنکه هر روز در گرمابه رود و در آن گوش
بر بخارات گرم دارد و بیخ حنظل تر بکوبد و آب او چکیده در گوش چکاند
بشود دیگر زهره بز با انگبین در گوش چکاند کرم دفع گردد دیگر آب سیر یعنی
لسن با زهره بز گرم کرده در گوش چکاند و چند گاه ملازمت کند کرم دفع
گردد دیگر تخم شاهسپرغم را بکوبد و روغن کشیده در گوش ریزد کرم اندک
روز برود دیگر مست دیگر کمیز نر و ترتیب و بوست هلیله کابلی هر یک یک درم
و صبر و عنزروت هر یک نیم درم و تخم حنظل و مقل ازرق هر یک دانگ نیم
درم و این همه با آب یکجا سوده و بیخته نهار بخورد چند روز ملازمت
کند و این دارو در گوش هم چکاند گرانی و کری هم دفع گردد شعر
علاجش بگویم ترا بی بها اگر بی وقر گردد طرش زن دوا ورق چند را که
بزار دانه بال آب او را بگوش اندر آن صلاحت نماید در هفت اگر
سخنهار ما بشنو گوش کر را مفید است دوا اکثر شتر مدام او کند هش گوش پر
درین ریخ اعاز دارد هند بود دیرینه شد ترک او آورند
م دیگر از تخم کرو تلخ در پتال جنتر و روغن کشد و یکجزو از این روغن و هشت
جزو از بول حمار یکجا کرده بجوشاند تا مادام که روغن صرف ماند نگاه دارد
هر روز در گوش چکاند کری دفع گردد و بلبل دراز و سندهی و نمک کرلاب یکجا

سوده

سوده در سنی سقوط کند کری دفع گردد علامت کری نوع سوم که از صدا
بود که بدماغ بر رفته باشد آنست که بشر ازرد بود و چشم دیده هم زرد باشد
و مزه دهن تلخ بود و تشنگی هم باشد علاجش سهل باشد و رب باشد
که بغیر ادویه هم دفع گردد و اگر مدت دراز گشته و دفع نگردد و آب گرم
بسیار بر سر ریزد تا دماغ را تر کاحاصل آید و آب انار شیرین و قلاری
صاف کند و هر روز یکجا سوده در گوش چکاند کری دفع گردد دیگر هم
علاجی که در درد گوش صفت او یک گفته شده است همان علاج کند کری
دفع گردد علامت نوع چهارم کری که از سیاه ریم گوش بود که در گوش
گرد آمده باشد و مستند گوش را گرفته باشد و آن را بلیله توان دانست
چون گوش او را بسوی آفتاب دارند و نظر کنند و نگه بکنند از شعاع آفتاب
روشنی از تمام ریم دیده شود و در نظر آید علاجش آنکه نخست گوش او را در تب
بروغن کنجد پر کنند و بجنبانند و وقت صبح گوش مذکور را بر بخارات گرم دارد
ریم مذکور نرم خواهد شد بعده مزین را بگوید تا بیرون کشد و نیز جهت
بیرون کشیدن ریم گوش آلت برداخته اندازه آهن هدان بکند دیگر
سوهه و شوره یکجا کرده در گوش فرو چکانند هم گردد دیگر روغن شیر پخته
شیر گرم در گوش چکاند و شب هم بدان جانب بخسبد و وقت صبح چون
برخیزد گوش بر بخارات گرم دارد و ریم مذکور نرم گردد بعده از مزین
بکشاند علامت کری گوش نوع پنجم آنکه دانه از جنس حبوب در گوش
افتاده باشد و راه گذر وی گرفته باشد علاجش آنکه پاره جامه پر سریش
محکم بچسبد چنانکه استوار گردد بعده کندر و کداخته بیالاید در گوش
فرو کند تا آن دانه با وی بخت شود و بیرون آید و اگر بدین طریق دانه
بیرون نیاید کدو حمام آغرا لو بندی گویند و یک نوع را تیکی خوانند و خواهند
بوقت حجامت خون مردم را بدان بر گیرند باید که دهن او را فراخ
کند و در گوش بچسباند و نیک بکند تا از غایت کشیدن او دانه مذکور
بیرون آید علامت کری گوش نوع ششم از باد باشد و این نوع از خلط نیز

خالی نباشد آنچه در نوع اول که از خلط غلیظ است علاج گفته اند درین نوع نیز
باید کرد و نافع آید دیگر روغن کنجد پوست در گوش اندازد کرمی دفع گردد
ش دیگر آب بیخ خرب با شیر عورت برابر سنده کرم کند و شیر کرم در گوش
ریزد بشود و کرمی دفع گردد دیگر پیه غلیواز بجوشاند و شیر کرم در گوش
ریزد کرمی را بر دهد ادویهای گا انواع کرمی گوش را ببرد و پیل خام
یکسیر با بول ماده گاو بسپلد و در دیگ چهار سیر روغن کنجد و چهار سیر شیر ماده گاو
در کدوی اندازد و نیم من آب اندازد بجوشاند تا ماده کم تمام آب و
شیر خشک شود و روغن صرف ماند آنرا فرود آرد و در آوندی دارد و هر روز
در گوش ریزد کرمی دفع سازد دیگر کرف دو کمی تیل بر هم علتها گوش
نایده دهد و آنرا در مجموعه خزانة الفواید مسطور است و دیگر روغنها
دفع انواع کرمی آنجا مسطور است باب هفتم در معنی آنکه چه زحمت در گوش
نشود خاور دو داند که سکندر رومی حکما عصر خود را جمع کرده پرسید که
هیچ حکمتی هست که بجای آوردن آن زحمت گوش نشود همه حکما باتفاق
گفتند که آری هر که خواهد بخسپد در گوش مخلوج کرده بخسپد و بی غدر
روغن در گوش نماند از دیا باب هشتم در دفع اماس بن گوش هم گویند
آنرا کنبهیر و کانول گویند و این علت از خون و بلغم خیزد و یا از باد
و بلغم خیزد اگر از خون بود علامات خونی ظاهر شود از آنجا خون بکشاید
بعکره یکحصه آمله و دو حصه زرجوب سوده با آب طلا کند اماس بن گوش
دفع گردد دیگر زیره سفید و کتمه و نیل با آب برابر سوده طلا کند
بر شود دیگر روغن گل که در باب طنین مذکور شده است هر دو یکجا کرده
بالا اماس بن گوش دفع گردد و اگر علت مذکور از باد و بلغم بود محل
اماس لعل بود یا نیلگ سفید رام بود و گرانی بود یا ریخ کوه برنه یعنی بسکهیر
با آب سائیده بالا اماس بن گوش دفع گردد دیگر بیخ پیلوانی و قدری زیره
سفید هر دو با آب سوده طلا کند اماس بن گوش دفع گردد مجربست دیگر
کمفه و زیره سفید و بیخ حبه لعل و مشک با آب متساوی سوده بر اماس

بن گوش

بن گوش طلا کند اماس دفع گردد دیگر نرب سیاه سوده بر اماس بن گوش
که از کوه آرند با آب سوده در آن محل طلا کند تمامتول دفع گردد مجربست
باب نهم در علاج دراز کردن گوش و بزرگ گردانیدن آن خش
اگر گوش کوته و یا بندی شکافته باشد و خواهد که دراز گوش شود بیارد و پیل
سیاه و نیک سائیده در مسکه گاومیش بکجا کند و در خرقه چرب کند و یکهفته
در میان گندم و شالی نهد بعده بیرون آرد و هر روز بر گوش طلا کند
گوش دراز گردد دیگر حبه لعل کبیر بسایند و در بکن شیر گاومیش بجوشاند
و جزات بند و مسکه او کشیده بدارد و هر روز متواتر بر گوش طلا کند
بزرگ گردد دیگر کبیر تخم کدو بکوبد و در هشت سیر کبیر گاومیش بجوشاند
چنانکه همه کبیر در خور دهد بعده از آن تخم روغن کشیده بدارد و بدان
روغن هر روز گوش متواتر چرب کند گوش بزرگ گردد والله اعلم بالصواب
الکتاب الرابع فی علل الانف و درین کتاب هشت باب است
باب اول در دفع رعاف یعنی خون بینی خ بدانکه یزد تعالی بحکمت
بالغه خونش بینی را بطریق ناودان آفریده تا هر مایه که در دماغ فاضل
بود در مغز سر از این راه دفع شود و بینی را آنات صاف کردن لواز
گردانید و در دو منفذ آفرید و از هر دو منفذ بکام اندر کشیده تا
آواز نیکو گرفته شود و بدین دو منفذ صاف شود و هر گاه که این دو منفذ
گرفته شود آواز نیز گرفته شود چون آواز صاحب زکام و نیز آن مجری
بینی اندر گوشه هر چشمی منفذی است بدین منفذ بوی مر به بینی
باز آید و از بینی بدان منفذ گاه او از را صاف کند طعم سر بدان بحلق
رسد و نیز بینی مجری نفس است از بیرون هوا سردی بشما ساند و بدل
می رساند هوا گرم از دل بیرون می آرد و از راه دهن نیز هوا
گرم از دل بیرون می آید تا اگر وقتی بینی و دهان گرفته شود هوا
سرد بدل نرسد و هوا گرم از دل بیرون نیاید در حال حرارت غریزی
اطفا افتد و مردم بمیرد و خدای تبارک و تعالی بینی را دراز آفرید و در دو

حکمت آن بود که تا هوای گرم و سرد بزودی یکبارگی بدماغ نرسد و دماغ را
نالش نکند و هوا گرم و سرد که بوی رسد زمانی درنگ باند و اعتدال
در طبع آن هوا در آید تا اگر سرد بود گرم شود و اگر گرم بود سرد شود پس
بدماغ و بدل رسد و حکمت دیگر آنست که هرگاه که از مایه فضول خلط از دماغ
پیرون آید مردم بضرورت در گرفتن و ستدن او محتاج گردد پس اگر
جوهر بینی مزم بودی و بادرا رنجوری گرفتی و بیرون آوردن خلط با
انگشتان دست ممکن بودی شرح بینی بر قول حکما بسیار است اما لایق
این مختصر ازین مقدار بیش نبود اکنون باز آییم بر سر مقصود بدانکه
رعاف بر سه نوعست یک نوع آنست که در تنها پنیر در عفوصتی بر سبیل
بحران پیدا آید باید که آن خون را رفتن دهد و باز ندارد که آن رعاف
موجب صحت مریض است و نشان زایل شدن تب است اما چون از حد
بگذرد و بسیار رود علاجش باید کرد و اگر نه هلاک کند و حد او نامشت
پاس نهاده اند اگر در یک مشت پاس خون مذکور از رفتن باز ماند
آنرا بحران نیک گویند و چون از مشت پاس بگذرد آن بحران مفرط است
از و باید ترسید که نگاه مریض هلاک گردد علاجش آنست اول بنگرند که
خون از جانب راست می آید و یا چپ بهر جایی که خون می آید مقابل آن
زیر پستان نزدیک شکم قیه جراح خنده و بمکند و بغرطلک زدن با نجان
بگذارند و هر دو بازوی او بزیر آرنج و هر دو ران و هر دو خصیه
را به بندند و سر بینی را راه سوراخها هر دو گوش نیز ستر دارند تا
آن ماده را باطراف کشند و خون باز ایستد و بیمار را آب سخت
سرد بدو آب کشنیز یعنی دمانه با کافور در بینی او سعوط کنند
دیگر پیاز دهبر و کوندر و خون شیاوشان بنایند و پلیته از ریسمان
تیار و با سفیده چفته مرغ بمالاید بعده بدارو مذکور بیالاید و در بینی
او نهند خون باز ایستد و اگر در علت سرسام خون از بینی رود این
خون را نیز باز ندارد زیرا که این خون هم از بحران است علت بر قتن این

خون

خون سم دفع کرد و اگر حد تجاوز کند درین علت هم تحریت که استنشاق
داشت و دوم نوع رعاف از تیزی خون افتد و علامت او آنست که خون تند
اندک اندک تب باشد و دریت نوع نیز رانها و بازوها بندند و روز نهار
بینی گوش بندند و خصیه را نیز ببندند و بر که آنجا بر سر پیشانی سوده ضماد
کنند دیگر خانه عنکبوت و خون سیاوشان و افیون بهم بسایند و پلیته
کنند و در بینی نهاده شود دیگر صندل سفید سنبل بیخ بنهی پیت پاپره
موتهه با نه کوفته در چهار سیر آب جوشانیده نیم سیر داشته سرد کرده
بخورانند آید دیگر کمان را بزره کشند و پشت کمان مذکوره را بر زمین
نهند و دو گوشه کمانرا دو نفر بگیرند تا کمان نقاط بر سر مریض راست
بغلطانند و قفا او را بزره نهند بعده دست بر سر مریض نهند
و چپ و راست سر او را بگردانند چنانکه رکهای قفا او بازه کمان
شیلیده گردند خون بینی باز ایستد دیگر دو دوا دیه کم در رعاف
بینی در بینی ریزد که او را استان برزه کمان غلطانیده تیز در حال
خون از رفتن باز ماند دیگر نه درم اهله در دو سیر آب تر کنند بعد تر
شدن آب او سده نه درم شکر تری باری یار کنند بجوزد و اهله مذکوره
سوده بر تار کهنه نهند به شود دیگر زاک بریان کرده دو درم رافیون کلدرم باریک
سوده قدری در ماشوره نهند و در بینی دمد رعاف همه نوع دفع کرد و
و از هر اندام که خون رود در آن اندام پر اکند خون دفع گردد دیگر خانه
عنکبوت نیز ازاک رافیون یار کنند پلیته از ریسمان سازد اول پلیته در
سفیده مرغ زنند بعده بدین ادویه بیالاید و پلیته را در بینی نهد و
ایستد بر تار که او بسیار ریزد به شود مجربست دیگر خیزنام خشک
بریشانی او بالند چون گل نار دان و کافور و داه و عدس و زیره اما الخیر
رعاف از تیزی خون بود و خون بهیچ سبیل باز نایستد و درد سر عظیم با آن کار
بود در کهار روی برخاسته باشد و مردی و چشم سرخ شده باشد او را
رگ قیفال بگشاید شرط آنکه خون از بینی بسوی سوراخ چپ رود قیفال الدست

مار تیزه
معنی تار که سر

راست بکشاید و اگر سوراخ راست رود قینفال از دست چپ بکشاید و اگر خون قینفال
باز نایستد داغ کنند خون باز ایستد و کج کهنه آب کرده و آب بر پیشانی ضماد کنند
نافع آید کبوتر کوچک شکم شکافته بشرط آنکه زنده بود و بر تارک نهند در
حال خون باز ایستد و اگر هم خون باز نایستد حقنه گرم باید کرد مثل آنکه
در باب فالج و سکته گفته شده است دیگر هلیله کلی معصفر انار خام بر سر
با آب سوده در بینی عطوط کنند خون بینی هر نوع که باشد دفع گردد دیگر برگ
بانسه پنج درم در چهار سیر آب جوشانیده یک سیر ستده سرد کنند و نه درم شهد
با وی یار کنند بخورد به شود دیگر سرمه خشک سوده در ماشوره نهاده در
بینی او دمد خون باز ایستد دیگر موی تارک سر او تیز استد و سر ریش کل آغشته
بر تارک او ضماد کنند خون بینی باز ایستد دیگر مازو سوده در آب حل
کنند در بینی چکانند نافع آید و خشخاش با گلاب سوده بر پیشانی ضماد کنند
نافع آید و غذا کدو و نار دان و جو زمامیذ کاو و مشک تور و گندم و
جو بریخ سازد و پرهیز از تیزی و شور و خواب و بیداری بغیر وقت کند
و دیگر شیره گل انار دو درم کافور دو حبه یکجا آمیخته با مس دهد رعاف دفع گردد
دیگر شیره دوب و مغز چشنه رنگ یکجا با ریگ سایده با مس دهد به شود
نوع سوم آنکه رعاف از خون و صفرا افتد علامتش آنکه درد سر عظیم با آن
یار بود و رگها برخاسته بود و روی و چشم سرخ گشته باشد و خداوندی
گوشت و طعامها و شرابها خون انگیز بسیار خورده باشد علاجش آنکه
رگ قینفال بکشاید و زاک دو درم و افیون یک درم با ریگ بجوشانیده سوده
در ماشوره کند و در بینی دمد و یک سر بر تارک او زند به شود و اگر
نماند پارد کهربا با ریگ سوده در ماشوره کند و در بینی دمد رعاف در حال ایستد
و به شود دیگر سرگین گاو میش گرم در پیشانی و سر مالد رعاف در حال
ایستد دیگر کنتای با پنج و برگ بشرط آنکه کنتای خورده باشد با دهن مستور
سوده بر تارک او نهند در بینی مالد در حال خون بایستد و اگر رعاف بهیچ حال
نایستد بر گرم و جوانی سوده بر تارک نهند در حال بایستد مجربست و اگر هم

نایستد

نایستد آرد ماش با آب خیر کنند و بر تارک او مالد چون خشک شود خون باز ایستد
دیگر آرد گندم بریان کنند و مهره تر کرده بسایند و در آن آرد آمیخته طریق
حلوا سازد بخورد رعاف بایستد دیگر مهره بروغن مستور بریان کنند و از
و از شکر تری جلاب کنند و با وی یار کنند بخورد رعاف در حال دفع گردد
و خون هم برود دیگر هلیله زرد و انزروت با پوست هلیله کمی از این هر دو سوده
با ریگ ساخته با آب بانسه خیر کنند و خشک کنند باز بسایند و با آب بانسه
خیر کنند خشک کنند باز ایستد و باز با آب بانسه خیر کنند و خشک کنند زرین
جلد چهارده کرت با آب بانسه تشقیه دهند هر بار خشک کنند بعد به ریگ
سوده بدارد در وقت حاجت سه درم با شهد آمیخته خورد خون بینی و دمش
و قضیه از رفتن باز ماند و اگر سرفه و دق و حیض دوام و کتاک بود
هر روز دو درم با شهد آمیخته خورد به شود دیگر تالیسپتر پنج بانسه برابر سوده
با شهد قدر سه درم هر روز خورد خون بینی و دمش و سرفه و دق بیفتد
دفع گردد دیگر صدف یعنی سنگ دکل سرخ یعنی کبر را که پر کاله سخت
باشد و دانگی نه مهلهتی تساوی با ریگ سوده با شیر مادکاو با مس بستاند
خون بینی باز ماند دیگر پیاره کند روا فیون زاک عدس کلنار قاقیا
کافور با ریگ سوده در بینی دهد و در آب کشنیز ترحل کرده در بینی چکانند
و بالته کتان کهنه را پلیته کنند و بسیده تخم مرغ تر کرده بران اکدیه
بپالاید و در سوراخ بینی نهد رعاف بکرم الله تعالی دفع گردد
باب دویم در دفع اختناق یعنی بستگی بینی و سبب حادث این علت
از بستگی استخوانها نمام باشد که در مقدمه دماغ نهاده اند شه و اخشم را
هندی پینس و ناس روک گویند و حدوث او از چهار نوع است یکی نوع
از بلغم خیز و از بخار غلیظ و لزج و سرد باشد علامتش آنکه هیچ بوی در
دماغ او نرسد شه و با بوی تباه باید و یک طرف از بینی آواز درونه بسته گردد
و بلغم آب کین و بوی ناک بود و از راه بینی افتد سر گران بود و کدورت
حواس و غلیظی بول باشد و نشانه آنکه تر اخون شم باطل شده احساس بوی که بدمشکی شد

اخلاط غلیظ که بود موجب آن ... از داروی مسهل نتوان حاصل شده
صفت مسهلی که اخلاط غلیظ را دفع کند صبر سقوطری یک درم شحم حنظل دانگ درم
و سنبل و زعفران دارچینی و اسارون و حب بلسان و مصطکی و افسنتین
و محمود و تربد و سلیخه هر یک نیم دانگ همه کوفته و بیخته با آب حب ها سازد و
فسد دبر دهد اگر در آغاز این علت علاج نکنند خون در بینی گردد کمتر علاج
بابرد علاجش بارد شونیز و زهره ماکیان و شحم حنظل نیک سایده با آب
موز نکوش یعنی مرو خلط کرده در بینی چکاند اخشم دفع گردد دیگر آب بارتنگ
خورد در بینی سعوط کند و چهار روز ملازمت کند زیاده گردد دیگر برگ لاسین
مربوک بنباله یکجا سائیده خیره او را که با کیزه ادکا سعوط کند اخشم دفع گردد
دیگر فلفل دراز و زنجبیل نمک نمک نخ موصلی سفید برابر سوده بیخته با کیزه کوسفند
در بینی سعوط کند به شود دیگر بول زماده نازاد را هر روز در بینی سعوط کند
تخنین دفع گردد شحم دیگر بکیر اله خشک سوده با به یک سیر قند کهنه چاهیر دو
سه درم علوله سازد و هر روز یکی خورد به شود و مغز خسته نخود با قند بعین
حکم دارد و نوع دویم اخشم از بادات علامت وا آنست که هر چه بوید خبر
نباشد که هیچ بوی دارد یا نه و در درون بینی خشک باشد و بخشکی بارد علاجش آنکه
بدهن سوسن تا سن بتاند به شود دیگر نمک نمک با شیر کوسفند سیاه حل کرده در
بینی سنتاند به شود دیگر بلیل دراز و زنجبیل نمک نمک حل کرده در بینی بیخ سنتاند
برابر سوده با کیزه کوسفند تا سن کیرد ترشید کی و زکام و کرفتکی شده قوی هیچ
چیز از بدان بوی نباید دفع گردد دیگر بول بارد شرع کهنه در بینی مالد به شود
دیگر نوع سیوم از تخمه خیره علامتش آنکه بوی کز فت یعنی ناخوش آید و بلغم
زرد افتد و علامت تخمه پیدا آید علاجش آنکه بارد تریخ سنتی کهنه
جغرت کاکمیش و نبات یکجا کند تا آن ساعت وی زحمت دارد
بخورد به شود دیگر پنج از آنکه با آب سوده شب بدارد و بامداد بجامه
پالاید و در بینی سعوط کند بوی بتا به برود نوع چهارم آنکه بینی از خون
بود علامتش آنکه درون بینی خشک شود و از بینی خون بسته فرود افتد

بنوع آنکه بارد

و بینی بخارد و جان بدارد که درون و بیرون بینی گرمی می جنبد و از بینی خون
افتد و هم گرفته شود و بینی کران شود و از آن باید دیگکی آرد و گرم هم افتد و
بینی از آنکه خود بیفتاد و است اگر علاج کند زود تر به شود و چون خون درم
افتد بدشواری به شود علاجش آنکه رگ پیشانی بگشاید و الا بر بینی دیوچه تند
و خون بینی بکشد دیگر شحم سقوطری موم بر آتش بنهد و دود در بینی بکیرد همه
خلطها فرود افتد و بینی هم علتها که در بینی باشد و زکام سخت و نزله دفع گردد
دیگر فلفل تخم سهنه با نمک بر برابر سوده با آب ناس بدهند بینی برود
دیگر بابرنگ نمک نمک هلیله هر سه نار برابر کوفته کاده سازد و هر روز
سرد کرده بخورد و قدری ناس کیرد و همان قدر در کلاه دیگر روغن تل یا
کرده بنداز بخوشاند که روغن صرف ماند پالاید بدارد و وقت حاجت
قدری ناس بستاند بینی و هم علتها بینی و زکام سخت و نزله قدیم شده
برود دیگر دیگر نوع بینی است که خط کند از راه در روز غیجون
نارداز باشد و دارویی نوع اول و این نوع یکی است دیگر بارد سنداری
فلفلین جترکه تابسپیت سماق اکلیل بیش چوک زیره سفید هر یکی چهار درم ناقله
تخ ریحان هر یک سه درم قند کهنه یک ربع زیادت هم باریک سوده در قند غلوله
سازد و از چهار درم خوردن شروع کند تا شش درم برساند و یک دو خواب
برود خورده شروع کند پنجم دو سه درم ایرد و اشتها طعام آرد و از
راصاف کند و این غلوله که از سرت منقول است و که منقول از سرت بارد
بارد بلد و دار بلد مهرجه بلیل دراز بیخ دانتن هر یک خشک نه درم و برگ
چنبیلی سبز نه درم اول برگ مذکور کوفته در دیگ بجوشاند و چهار سر
بستاند و در جام پالاید و در کهدانی اندازد و یک سیر روغن کنجد در وی
اندازد و دیگر که بالا مذکور است نیز در آن بنداز و با آتش نرم بپزد تا
تا دام که روغن صرف ماند بجامه بیخته بدارد هر کرا این زحمت باشد چهار درم
از این ناس کیرد و طریق ناس ستردن آنست که بر بدن خلط و سر طلب
نشب دارد اول در یک متحرز بینی دو درم بکماند بعده دو درم متحرز باقی زرد

دیگر

وهر چه روغن در بینی باشد از راه دهن بیرون آورد و هر که یک هفته بدین نوع
ملازمت نماید بینی او دفع گردد **دیگر** بیخ گشنیز خوردنج دنبق وزراوند
بیخ سهنجه تلسی شدیدی فلفلین نمک شکر ابر کونیه در شانزده سیر آب بجوشانند
چند روغن کنجد پر نوبت انگ روغن بماند و از چهار درم از آن روغن نمک
بنباند پنیر و بوی بینی دفع گردد و در سکندری می آرد که اگر از بیخ آب
دو دقدری نمک شکر در آب اندکند ربع درم کافور با وی یا رکند و در بینی
چکانند به شود **باب سیوم در دفع نتن الانف** بسیار دوشد بوی
علت بیشتر از آن است که از دماغ خلط کند و فاسد فرود آید در بینی
بماند و بوی دیرا تبدیل کرداند و بسا باشد که کندکی از ناصور بینی پدید
آید علاج وی لاریک ناصور گفته شده است **دیگر** چون از تعفن خلط بود که در
مجری بینی باشد علامتش که بکدر کرسنگی و بینی زیادت کم شود **رباعی**
از بینی تا گرفتن و زدان کیرد طبع همه کس از و رمیدن گیرد
باید که طبیعت مستبل گوفته را از وی دوا در دمید دیگر
و باید دانست که در نتن الانف بخم در بینی دمنداز شستن بینی بخمر و
یا بمول حمار باید دمید **دیگر** سنبل قرنفل بوزنه همه خشک سوده با آب
در ماشوره کند و در بینی دمد کندکی دفع گردد **دیگر** خردل سوده با آب بوزنه
در بینی چکاند به گردد **دیگر** نمک و زیانیک شکر سوخته جوکار اجمود بلبل دراز
ابرنگ انگزه جلیله برابر سوده هر روز وقت دوکان درم با آب گرم خورد
خلط کند از بینی دفع گردد **دیگر** جوز بویه دارچینی بسیار قرنفل یکان
درم سوده و بیخته در شهد خلط کند و نار بخورد اخلاط کند از بینی رفتن
باز ماند **دیگر** جوز بویه دارچینی بوست اکلیل سوده با یکسر قند غلوله بخورد
هر روز یکی از آن بخورد خلط کند از رفتن باز ماند و مغز تخم نغز که اخذ
همین خاصیت دارد **دیگر** بیخ بید انجیر تکری سوده و دوری راست انگ بیخ
جیستی بدشدیدی بهنکر طرفله و زنگ فاقه او بیجاره تخم اکنه فلفلین
قرار بلد تخم سهنجه صوف سالوفی بتولکا بهل رو همین بیخته جیند بی اول

تخم

تخم سوسن موتهه برابر کوفته کاه و ساز و تا از آن روغن بخته در بینی چکانند کرد
و غذا منک تور گندم جو برنج ظریفه سندی نبات هند گوشت بره نیز شرف
و در آب دراند و بسیار و نوشید و آب بسیار و در شب بوشیدن و در شب
خوردن و خواب و بیداری غذا دقت کردن **باب چهارم در دفع ترهه**
الانف یعنی ریشها بینی **ج** بدانکه ریش بینی بر دو نوع است یا تراشت یا
خشک اگر ریش خشک است پیه ماکیان و موم و روغن گل بهم جمع کنند و اگر روغن
گل بود و روغن ستور خلط کند و بلینه سازد در بینی نهد قرحه دفع گردد **دیگر**
کشتا با یک سوده در پیه ماکیان گداخته در بینی نهد ریش خشک دفع گردد
دیگر چیستی را بپوست بر روغن گل اگر بود بر روغن ستور چرب دارد ریش
خشک دفع گردد **دیگر** اگر کافور را با روغن ستور چرب دارد ریش خشک
دفع گردد **دیگر** اگر کافور با روغن ستور طبخ کرده بمالد به شود اگر ریش تراشت
ج اول صابون بشویند بعده سعد و زعفران و مازو و پیه ماکیان و روغن گل
کند و اگر روغن گل میلوفر نیابد بر روغن ستور خلط کند **دیگر** مردار سنگ سوده
و بیخته در پیه گاو بکوبند و بعد یکی شدن مغز گاو و روغن گل در وی افکند
بس آنرا در بینی نهند ریش ترفرا هم آید **دیگر** کرک پلنگ از مجلح تا بند
و در سرکه زند بعده نمک سوده بروی بر آکنند و در بینی نهند ریش
تر به گردد **دیگر** پوست درخت سوسن سیاه بجوشانند و بدان آب در زن بینی
بشوید ریش تر فرا هم آید **دیگر** اگر از غلبه خون و تلخه درون بینی جراحتها
خود پیدا شده باشد و بدان روان خود بیارد صندل و چوب کهنه گل نیلوفر
بهت انار برابر سوده با گلاب خلط کند و در بینی طلا کند همه علت را
دفع سازد **دیگر** بیخ کلنر کبیر سار نباتیر سپستر گل صدبرگ ریزه برابر
باب سائیده در درون بینی طلا کند و با جامه تر کرده بالای بینی و اردو یا
با آب اندو بهاء مذکور محل جراحت را بشوید به شود **باب پنجم در دفع**
ناسور بینی **ج** زان گوشت افزونی بود که در آن بینی برود و چون مرهمی برو
بگیرد و علاج نیابد زرد آب از وی بیرون آمدن گیرد و **ج** کسی که ناصور بینی شود

برابر جمع کنند تخم مردار سنگ

پیه و مغز گاو و روغن گل

پیشتر از که از بیخ دارو رود مگر آنکه جراح واثق بود و سرش را بالات آن بر
دیا آنکه نکشت آن را در درون نازنخ آورد بسوی حلقش بیرون نا ولی گر بر تعاور شوش
بنه چوک انگیند بر سرش خوز قاهم لحم آغام ابه بینی نه بینی پیشانی او
نخواست بریدن آن کحالات بی دارنگو تا آنکه خام بود بدان آلت برند
و بعد بریدن زنگار نوشادر در بلیته کنند و در بینی نهند و اگر نزد دیگر
بود بلیته چاهت بود دارو مذکور بروی طلا کند و نفع کرد دیگر زنگار درم
با یک درم زرم عسل یا مرد مر هم کند و بلیته از سمان یا جامه نیا بر تو
بر دارو پیالاید در بینی نهد و هم در زراب را بلاند در ریش یا کند
و اگر غنروت قدری یار کند بهتر بود و چون ریش پاک شوند بکوشند تا خشک
کردند و گوش برآید علاجش آنست بیاد غنروت و کندر و دم
لاخوین برابر سوده در بینی نهد ریش پاک شود و خشک کرد و گوش برآرد
دیگر نوشادر و کندر زنگار و مومیا برابر سوده با شهد طلا کند در آغاز
که نخسته نشده باشد دفع کرد و اما بدید که بسیار روز ملازمت نماید چون
ریش پاک شود بوست موش سیاه سوده در بینی کند ریش خشک کرد
و گوش برآرد اما شرط آنست که نخست روغن سوسن جرب کند بعده ادویه
انداز تا زود فراهم آید باب ششم در دفع باسور بینی و آن
نیز گوشتی افزونی بود که در بینی بود و فرق میان ناصور و باسور بینی
متعلق باشد که بی فرود آید و گاهی بالا رود و از ناسور گاه گاهی خوف
بسیار رود و باید دانست که باسور بر کاله گوش معلق بود در دماغ و
از اجبار سر باشد چون هر چهار سر زیاد شوند در چهار سوراخ
پدید آیند یعنی در دو سوراخ بینی و دو سوراخ گوش و اگر یک سر از زیاد
شود در یک سوراخ بینی پدید آید و گاهی بالا برود و گاهی فرود آید چنانکه
انگشت بدو بر سر و چون دو سر او زیاد شوند و هر دو سوراخ بینی
آیند و بسا باشد که بکار انگشت از بینی بدید آید و در گوش کمتر پدید
آید علاجش آنست که اگر نزد یکی اندک باشد و بسمان بتابد و او را خلقه چون کنند

و بخسباند بفرمان حق تعالی درست بیرون خواهد آمد و اگر نزد یکی باشد و طایل
هم نبود که دام در حلق او افتد مریض مذکور را ستان غلطانند و انگشت
مروی که با یک دو رانه بود انگشت او با روغن کنجد جرب کند و در سوراخ
بینی تا بیت دارد با قوت بسیار بر کاله گوش مذکور درست بسوراخ کام
بسوی حلق بیرون خواهد آمد و دست دیگر در زیر کام دارد چون بیرون
آید با دست بهم بستاند و اگر با دست شدن نتواند و شکم فرو رود باک
نباشد اما بعد بیرون آمدن باسور بینی مریض بختی بیهوش خواهد شد
زخون از حلق و بینی بسیار خواهد رفت از آن نمی باید ترسید بعد ساعتی
بیهوش باز آید تا اگر بدین هر دو حکمت بیرون نیاید کنند به کرد و اگر بر
بعد بیرون بیرون آمدن هیرا بول سوده باشد آمیخته بالا او طلا کند همه گوشت اندام
باسور بخورد به کرد دیگر زنگار نوشادر و شنجار یکجا سوده در شهد آمیخته
بر بلیته بیالاید در بینی نهد نافع آید دیگر نوشادر خشک سوده در زرده
گوسفند صاف کرده انداز دو هر دو سر زرده را با ریسمان به بندد و
استوار کند بعده در طغاری بر آب کرده زرده مذکوره را با هر دو دست
مالد چنانکه نوشادر درون زرده حل کرد و آب شود این را حکما حل مایی
خوانند بس آب بدگر را در آوندی گیرند و قدری زنگار در وی حل کنند
و قدری روغن کنجد در وی یار کنند و در گوش چکانند و اندکی در بینی چکانند
باسور دفع کرد و انشاء الله تعالی و بر هیز درین علت از گندم و
گوشت و شیر و شیرینی و باد نجان کند تا علت زیاد نگردد و هلاک
شود باب هفتم در آماس و بختگی بینی و درد دندان
اگر بینی آماس کرد و درد کند صبر را با آب حنظل معجون کند و زیر بینی
بمالد آماس و درد را ببرد دیگر بار بنداد و سرکین اسب تازه برآید
با روغن کنجد بجوشاند بیالاید نگاه دارد وقت حاجت هر کجا که آماس شد
جرب کند همه آماس دفع کرد و علاج بختگی و آماس بینی بار جوب کهربا
بکوبد و در آب بجوشاند و هشتم حصه او بدارد و هر بار جلیله زنگی با آن

بالا

آب سوده طلا کند بختکی دفع گردد دیگر نمک چغندر و زنگ قنبول یعنی کاتهه
با آب طرفیل سوده طلا کنند یا گردون بینی بختکی باشد بجامه بیالاید
و در بینی اندازد بختکی نیکو گردد باب هشتم در دفع درد بینی
که بغیر آماس و بختکی باشد در سکنجبین میگوید بیارد صندل و ماء الشعیر
سوده در سر و بینی طلا کند بهمت گرمت کند درد دفع گردد و اگر
درد بینی از زنانی باشد بیارد کالسری که آنرا جوکیان ناک دوده گویند
با آب سوده بمالد بگردد دیگر بیارد زیره سفید و کالسری و نیلوفر
و سرس پرده و هنس بار تنگ سوده طلا کند درد بینی دفع گردد
الکتاب الخامس فی علل الفم والاسنان والشفة
والحلق و درین کتاب چهل باب است باب اول در دفع درد
دندان که بدان که دندان را در نفس خویش درد نباشد زیرا که
او را جان نیست بدلیل آنکه اگر شکسته شود و یا نسوهان بسایند هیچ
درد نکند و دردی که پیدا می شود از سبب اماسی است که پیدا می شود از
سبب سوء المزاج عصبی است که درین دندان باشد و یا درد از سبب
آماس است که پیدا میشود در محلهای که دندان در وست طن بند که درد
دندان است و آنکه دندان کسی بجنبد و درد کند جوان دندان را بر کند
درد ساکن گردد و آن از آن سبب است که در موضع عصب و آماس بعد
کندن فراخ گردد و درد ساکن شود زیرا چون جایی آماس
بخته شود فراخی پذیرد و درد ساکن شود و چون بکراز دو با نشتر زند
و یا بشکافد فراخ گردد و درد بکلی زایل گردد و چون دندان را از
بیخ برکنند آماس مذکور را نیز همزاد نشتر بود بضرورت درد ساکن گردد
و دارو که برای دفع درد دندان میکنند از آن سبب میکنند آماس
بن او بخته شود درد ساکن گردد و خدای تع دندان را بر سی و دو آفرید
و قسمت نهاد دوازده از وی لحم جنس است که بدو طعامها میجوید
و بهشت از وی استخوان است که چیزها میشکند و دوازده دیگر نشانه

طعامها

طعامها و استخوانها و چیزها را از هم جدا کند و هر که را دندان نباشد او لذت
طعام نیابد و دیگر میگوید که او را فرزند نشود و نیز دندان بوقت سخن
گفتن معونت کند پس باید دانست که درد دندان بر دو نوع است یکی
آنکه از تری و سردی باشد دوم آنکه گرمی و خون بود و سبب حدوثش
آنکه مایه بلغمی از دماغ او فرود آمده باشد و با صول دندان ریخته بود
نوع اول آنکه از سردی و تری باشد علامت آن است که گوشت بجهت دندان
آماس کرده باشد و بعد خوردن آب سرد درد دندان بیشتر شود و درد دیر
و بیشتر در ناگوار و بعده خوردن جرشها پدید آید و بعد خورد طعام
سرد و وقت بکاه خارج وقت عادت بود علاجش آنکه اول دماغ را
بسعوط آب بارکنتایی و بهد خورد پاک کند بعده دارویی مسهل دهد و بعد سه
روز مستفرغ و بدنا معده و سینه و دماغ او پاک شود از خلط غلیظ و بلغمی
بعده بیارد سبت درشت و زرجوه کوفته شب زیر دندان نهد و بخسبد
و چند روز ملازمت کند درد دندان دفع گردد دیگر نفلی گرم و عقرقرحا انگیزه
بکوبد نمک نفط یعنی بوتجل برابر سوده و پخته با شهد غلولها سازد در سایه
خشک کند و یکان زیر دندان دارد درد دندان که از سردی باشد دفع گردد
و این دارو را تریاک الاسنان خوانند بغایت مجربست دیگر اکرنج خوزنج
تلخ زیر دندان دارد درد دندان دفع گردد و اگر چند شب قرنفل دارد هم
درد دفع گردد و اگر تیس زیر دندان دارد هم درد دفع گردد دیگر
برگ سنجابی و بنگ و نمک سوده در جام باریک بسته زیر دندان دارد
هم درد را دور کند دیگر دانه بیرکوم کرده زیر دندان دارد بشود دیگر
عقرقرحا و جزر سوده بر بن دندان مالد درد دفع گردد دیگر برگ کنتایی
شودرم و جوانیا و بابرنگ و سندیی و خلفلین هر یک سه درم هر یک را علاحده
بساید بعده هر شب بقدر سه درم از این ادویه با شیره کنتایی سیلخط کند
و بگوناید با آب خیر کند و جامه کرده بندد و آن خریطه را شب تمام زیر دندان دارد
و اندوی که بهفت مبتلا تر کند درد دفع گردد علامت درد دندان که از

کرمی و خون بود آنست که گوشت دندان آماس کرده و سرخ باشد و درد با ضربان
و روی او سرخ و افروخته بود و درد وقت آب سرد خوردن راحت یابد
و درد ساکن گردد و اگر آب گرم و لیکن گرم درد غالب گردد علاج آنک
رگ قیفال بگشایند و پاچه بکردن او جامه کردن او حجامت کنند و ماهی چهار رگ
بگشایند و گلاب و سرکه و کافور هر سه یکجا کرده بعد از خون گرفتن مضمضه
کنند و در دهن دیر دارند تا مادام که گرم شود بیرون اندازد بشود و اگر
بدین ادویه نشود بیارد و بر کالمینا شکسته و بر دندان بلان کلار زند
و چون بیرون آورد هم بدان ادویه مضمضه کنند به شود و اگر بدین نیز
به نگردد او را اسهال دهند و طبع ویرا نرم گردانند بعده بیارد بوست
بلیله و طباشیر و کافور جوانه برابر کوفته زیر دندان نهد درد دفع گردد
دیگر برگ بیخ کوفته زیر دندان نهد درد دفع گردد دیگر بلیله زرد چهار
درم طباشیر سفید دو درم عقرقرحا چهار نیم درم یکجا سوده قدری از بیخ زیر
دندان نهد و در بهنایی دندان هم بمالد درد ساکن شود و چهار براحت
رسد مجربست دیگر سفنه سیر بوست بیخ ریوند کوفته در دو منا آب
انداخته بجوشاند و چهارم حصه جامه بر کرده بستاند و در کدایی بشش
نیم سیر روغن کنجد در وی انداز بعده منخیتهم لوزیه تلخ بوست
بیخ ریوند و رای آنک بالا ذکر کرده شد و کهیر سار و گل پهلی و بوست بیخ
بدره مشکک و الاچی خورد و کافور بهودانه و عود تیلیه و قرنفل و کبابه
چینی و جوز بویه و تنکر و سونف کبر و ورزک و ناگیسر و گل و ماوری
هر یک نیم درم کوفته در مکدایی انداز و با آتش نرم کوشیب و بالا کند
باشد تا آنکه پر ند که تمام آب خشک شود و روغن صرف باند در آن تدریج
بدارد و صاحب علت بر دهن را بهر نوعی که باشد از روغن غرغره کنانند
منفعت آنست که از دندان کسی که بوست فرود آید یا گرم افتاده بود و بیخ
و بن دندان آماس گرفته باشد و خون روان بود و یا گشت کیرد و با دندان
درد کند و یا کندگی دهن دارد از روغن مذکور غرغره کند همه دفع گردد و چون

روغن

روغن از سرت بارسی کرده شده باب دویم در دفع کرم و خورده دندان
بیخ چون دندان کرم خورده باشد و خورده شود اگر در آغاز علاج کند به گردد و چون
دندان بسیار خورده شود و چندین کرد و درد کند بهتر آنست که آن دندان را
بآلت آهن بر دارند تا از دندان خلاص یابند اما چند روز پیش از آن
کبیر و با آب سوده بر بیخ دندان بمالد و باشد اگر بآلت تا بیخ دندان را بیرون
آرد و دست گردانند بعده بر دارند تا آسان بیرون آید و درد نکند
دیگر نوشادر و افیون با آب سایند و بر دندان خورده نهد و بالا آن موم
گواز نهد چند کرت همچنین کند دفع گردد مجربست و اگر درین علت دارو
کارگر نشد داغ دهد تا بیاسوده شود اما اگر شیر انجیر و انگزه را یکجا کرده در دهن نهد
دندان خورده را پاره پاره کند اما در آغاز این علت که هنوز دندان بکلی
خورده نشده باشد و بیخ دندان در جنبش چندان نیامده باشد بیارد بار
کشایی خورد که رسیده باشد و آنرا بکوبد و با روغن چرب کند بعده بیارد
نی نیزه خالی موازنه یک گز و بیارد یک نهیان در وی سوراخ کند
و یک کتوره بر آب کند و یک برکاله آهن پهن و دراز تدریج که بر هر
کنار کتوره رسد بر کتوره بنهد و چند عدد انگشت در برکاله آهن بنهد
و بار کشایی کوفته بر انگشت مذکور بخلد تا بسوزد و دود برآید بعده
منهای بار کوفته بر وی نهد و یک سوی نیزه بر سوراخ چنین نهد و سر دوم
بر دندان کرم خورده نهد تا دود بدو رسد تا آنکه که اثر تمام دود برسد
بدارد بعده نی نیزه دور کند کرم مرده در کتوره میان آب خواهد افتاد
و دندان ملازمت خواهد شد مجربست دیگر بیخ و برگ و شاخ و گل
و بار کشایی بکوبد و با آب او هر روز نهار مضمضه کند کرم خورده و کاوک
و درد دندان و کندگی دندان و بد آب شدن دندان دفع گردد دیگر شونیز
بکوبد و به بنفشه بسوزد که بسوخته در زیر دندان گیرد کرم بمیرد و کاوک و انگزه
نگردد و به شود و دندان رباعی دندان نتراشد و تشویش زدوده نوشیده بیش از شفا بخش بود
بتا هر چه بود زود ساقط گردد و به بیه بر و تخم کندنای کن دود

علاج اکمالة جنان را گوشت
بین دندان تا بیخ فرو رفته باشد و وقت
خواب دور انکه حلقیت فرو برند
و حلقیت و نمک با هم سائیده
در جا اکمالة بمالند مکرر سیم طریق
حلقیت و نمک بکار باید برد
مجرب است

باب سیوم در حرکت دندان یعنی جنبیدن دندان بیخ هر وقت که در نظر
اهل دندان عفونت افتد دندان را آزار سخت می رسد و بدان سبب
دندان جنبان میگردد علاجش بیارد شب یمانی سوده دو درم شهد چهار درم
یکجا کرده بجوشاند چندانکه تمام در خورد بعد از زیر دندان مالد بیخ دندان
محکم گردد و از جنبیدن باز ماند دیگر شب یمانی و نمک حنظل زنگ دریا
برابر با آب سوده زیر دندان مالد بیخ دندان سخت گردد و دندان سفید
گردد دیگر برگ گل جامه دریا بر نمک بجوشاند و باب آن مضمضه کند بیخ دندان
محکم گردد دیگر برگ کیاه بو هدر دهن و بخاید و آب دهن بیرون
اندازد چند دور همچنین کند بیخ دندان محکم شود و از جنبیدن دندان
باز ماند و این تمامی گل دارد دیگر مصطکی سوده نیم درم در آن اوشاخه
آمیخته با روغن ستور چرب کند و در جلاب شکر حل سازد و قشمها
بندد و بر کاله از آن در دهن کند و زیر دندان گیرد و آهسته آهسته
بگرداند تا بگدازد بعده فرو برد و هر روز ملازمت کند بیخ دندان
محکم شود و معده را گرم کند و رطوبت را دفع کند و دهن را نعمت
کند دیگر مصطکی یکدرم مشک خالص یکدرم زنگ یکدرم بلیل کرده بعدد
همه سوده گهر بی سازد و مدام خود بیخ دندان محکم کند دیگر اگر دندان
از سبب باد و بلغم افتاد نیز دانگره را با روغن ستور بر دجوز و از آب
برگ کنیر غرغره کند چنانکه یکقطره از وی در حلق فرو رود دندان
محکم گردد دیگر اگر مسواک بیخ کهور کند دندان از جای افتادن باز ماند
و محکم شود آزموده است دیگر اگر انبیخ اک و بیخ انگباره مسواک سازد
میگویند که دندان استوار گردند والله اعلم دیگر بوست ریوند
در یکمن آب انار لخته بجوشاند و چهارم حصه سوده جامه تر کند و در کدامی
اندازد و در وی دو نیم سیر روغن کنجد یار کند و دو نیم سیر آب گرم که لاکه
را در وی شسته باشد بشرط آنکه لاکه خام بود و دو نیم سیر شیر با دکاو نیز در وی
اندازد و لودر و کاسنی و پیل و دیبی و کوناک کیسر و بدمک و صندل و گل نیلوفر

سفید

سفید و بیخ سوسن هر یک نه درم کوفته در وی نیز ضم کند و بآتش نرم بپزد تا
ما دام که همه آب خشک شود و روغن صرف ماند بعده فرود آرد و بدارد و هر
روز صاحب درد دندان از آن روغن غرغره کند دندان که بیخ گداشته شده
باشد محکم شود و از طرقیدن باز ماند و از گوش علاحده نشود و بوست که از
دندان فرو دمی آید نیاید و بدین وهن برود و اشتها افزاید و دهن
بی نمک شده مزه ناک شود و این روغن را هندوی لاکهبا تیل گویند دیگر بوست
بیخ درخت ریوند دوازده نیم سیر در یکمن آب بجوشاند و یا نزده
سیر بستاند و در کدامی اندازد و چهار سیر روغن کنجد با وی یار کند و در وقت
دلو در بیخ سوسن و شکک و قاقله خورد و بوست بیخ ریوند و رای
انکه در آب جوشانیده است و کهیسا رند و قرنفل و گل دنتی و ناگکیسر
بیخ جیپال کوته و کبابه چینی و جوز بوا و بوست بیخ کرنه و لاکه نخته و
کافور جوانه و عود و پدمک و جوب بقم و کبر و لعل اول جنس و
دارچینی نه گل هر یک چهار درم کوفته در روغن مذکور اندازد
و فرو گذارد بی آتش نرم کند و با کفگیر شب و بالا کند تا ما دام که روغن
مجرد بماند و پخته گردد و از آمایش پخته شدن آنست که قدری از آن روغن
بر آتش نهد اگر آتش شراره کند بداند که نیک پخته است و اگر بطریق سوختن
آواز کند یقین داند که خام است بعد از مدت در دیگ پرورده نهد
و بدارد بعده دندان کسی که بیخ گداشته باشد و یا از میان طرقیده بود
و یا بوستها از دندان فرود آید و یا درد دندان سوراخ افتد و یا بوقت
آب سرد خوردن ترش شود و یا درد دندان گرم افتاده باشد و یا گوشت
دندان کنده شده باشد و یا از دهن بوی زشت آید و یا در دهن جراحتها
افتاده باشد بدین روغن غرغره کند و مقدار یک طاس روغن مذکور در دهن
دارد بعده باز اندازد همه علتها مذکوره دفع گردد و علاج زبان هم
دفع گردد باب چهارم در سفید و صاف کردن دندان زرد شده و
رنگ کردن آن و راست کردن میی دندان نا کرد دندان زرد بدرنگ

وریم کین شود و بسبب آنکه مسواک نکرده باشد و بیخ دندان ضعیف شده باشد
سپاری سوخته و بالودن حمام زیر کالم سفال بخته برابر خشک سوده در دندان
بمالد و دندان صاف و استوار گردد دیگر بیخ عرعصلی و تراشه کهربا و سپاری
سوخته متساوی خشک سوده در دندان مالد و ملازمت کند دندان صاف شوند
دیگر راست کردن سیاه دندان که دندان را بسبب مالیدن آن صاف و نخست
کرده اند و اگر دردی دفع کرده اند بیارد بیخ هلیله نه درم زهره ده درم آمله روغن
سه درم این همه چهار را سوخته بیارد و بعده توتیا کهربا مارقشیثا قاقله نوری سیاه
شب یمانی هر یک سه درم میر اکسیر هفت درم همه سوده بیخته بیارد و بعد مسواک
بر دندان بمالد و بعد مالیدن برگ تنبول خورد رنگ گردد دندان اگر خواهد که رنگ
لعل کند اول مسواک کند بعده دندان بالود و بشوید و یک شب تمام خورما هندی را
با آب سوده بر دندان نهاده دارد بعده و شب متواتر تنبول سوده بپندی آب
دندان نهد و یک شب و یا یک روز بپندی روغن کنجد بر دندان نهد دندان
لعل گردد دیگر اول دندان را نیک شوید بعده لودر با آب سوده بر دندان نهد
و دو پاس دارد بعده دور کند بعده خرما هندی با قشاری آب سوده بر دندان
جندانی دارد که دندان ترش گردد چنانکه دندان بر دندان نهادن
نتواند بعده تنبول با قدری کاه درین سوده یار کند و نیک بسایه و بپندی سازد
و بر دندان نهد و قدری دو پاس نهاده دارد رنگ لعل گردد دیگر اول دندان را
از ریم پاک کند بعده با شیره لیمون مضمضه کند و بعد سخت ترش شدن دندان
لودر با آب سوده سه بار بندد بعده روغن کنجد و هلیله و آمله سوده و آب
گل لعل خیز کشوده بپندی ساخته بیخ گرمت بر دندان بندد رنگ گردد اگر رنگ
سیاه بیارد سوزش آهن توتیا هر یک دو درم رنگ یک درم همه سوده با آب
و بیخ دندان را سوده سیاه شوند دیگر اول دندان را نیک شسته بعده لودر با آب
سوده بر دندان نهد و بعد دو پاس دور کند بعده خرما هندی را با آب بر دندان
نهد بعده دو پاس دور با آب سوده بر دندان آن قدر دارد که سخت ترش
گردد بعده برگ تنبول سوده با قدری سوزش آهن یار کرده بر دندان نهد رنگ سیاه

گردد

گردد دیگر اول دندان را از ریم پاک کند بعده خرما هندی با آب سوده سه بار
بر دندان نهد بموازنه نیم کان طاس دار که دندان را چنان ترش کند که
دندان بر دندان نهادن نتواند بکند هلیله زنگی آمله مویز برادهٔ
آهن سه کان درم جدا کانه سوده بیخ حصه کند و هر بار سه غلط و برادهٔ
آهن بالای دندان بر کند یک حصه از این ادویه با آب خلط کرده بالای آن
بندد و بعد یک طاس دور کند بار دوم بر آن بطریق اول نهد و حصه دیگر بندد
همچنین پنج بار مکرر کند و بعد فراغ مضمضه روغن کنجد کند و سه روز طعام
نرم و سرد خورد دندان سیاه شوند باب پنجم در صریح یعنی کند شدن
دندان بر آن بر سه نوع باشد اول آنکه در عقب چیزها ترش خوردن بدید آید
علاجش آنکه جو مغز گرم کرده بخاید کند گی دندان دفع گردد نوع دوم آنکه
بلغم ترش در فم معده جمع شده باشد اول او را گفت استفراغ کند فرتا بلغم
مذکور بیرون آید و معده را صاف گردد بعده روغن گرم کرده در دهن
دارد و پوسته دندان خویش را بر روغن سوسن و یا بر روغن نارجیل
کرده دارد و مصطکی در روغن مستور کرده مضمضه کند کند گی دندان دفع
گردد نوع سیوم آنکه دندان رفته باشد علاجش آنکه سرد و الترسرد
و یا آب گرم و یا لقم گرم بر او رسد و دور کند بسبب رسیدن هر چیز درد کند علاجش
آنکه بیضه ماکیان را بسرکه بار کاو کرده در آتش بریان کند بعده بیرون
کند و گرم گرم زیر دندان نهد و چندان دارد که آب از چشم او بیرون
آمدن گیرد از سیکرمی بیضه تا نافع آید دیگر زنجبیل تخم حنظل مشک
مصطکی قسط یبست سوده با آب غلولها سازد و در سایه خشک کند و یکدانه
زیر دندان دارد به شود دیگر قسط مصطکی با برنگ جترک هلیله سوده
با آب غلولها سازد و زیر دندان دارد به شود دیگر بیخ انگ زیر دندان دارد
نافع آید باب ششم در دفع درد دندان یکدیگر در خواب شدن برای دفع
آن بیارد پای خروس و یا شیر مادگاو بجوشانند و بدان شیر مضمضه کند و قدری بیکساعت
شیر مذکور در دهن دارد و دندان دفع گردد دیگر برسبزک بر بندد دندان تخاید

دیگر این تعویذ در گردن او بندد و دندان نزول بسم الله الرحمن الرحیم شهد الله انه
لا اله الا هو والملائکة الی عند الله الاسلام الآیة باب هفتم در دفع بستگی
دندان چون دندان کسی بسته گردد و آب طعام او خوردن نتواند و دهن او گشاده
نشود در سکندری مواردی که برای دفع این علت بیارد خرل نمکی اسکندر و آب
مرهم سازد و در سوراخ در زیر دندان سماکه دارد فی الحال دندان بگشاید
و دهن گشاده گردد بعده سر او را با آب گرم بشویند تا از خردل دفع گردد
باب هشتم در دفع ورم اللهاة خ و آن اماسی است که درین دندان
افتد و علامتش درد موی در درشیر دهن است و در صفراوی سوزش
و تیزی زدن بلغمی سفیدی و نرمی اماس و در سوداوی و محلی آن سر ماغیه
اگر اگر خون شد ورم اللهاة بدید آید گرگ نزند بسی الم خواهد دید
و آن لحظه که باشد بعیش خلط دگر خواهد و دوا سهلش نفع رسید
خ علاجش آنکه حجامت ریزونج باید کرد و چهار رگ باید گشاد بعده کافور
و صندل سفید و عدس مقشر و سماق یعنی تفتن یک برابر با آب سوده در دهن
دندان طلا کند و سرکه و آب خلط کرده بدان مضمضه کند بشود مصطکی
سوده در شیر کوسفند آمیخته مضمضه کند بشود دیگر در شیر بنگ و مازو سوده
هفت کرت تر کند و خشک کند بعده قدری از دیگر دندان بدر اماس ملازه
بهر نوع که باشد دفع گردد دیگر پوست انار ترش و سماق با آب جوشانیده
مضمضه کند اماس گرم از ملازه دندان دفع گردد دیگر اگر برگ تنبول خورد
اماس بادی و بلغمی دفع گردد دیگر نمک دریا و پودنه یکجا سوده دندان مالده شود
باب نهم در دفع فساد اللثة خ و آن علتی است که گوشت بن دندان
لاتباه کند و کنده کند و بخنگی آرد و درد کند و بوی گنده دارد علاجش آنکه نخار
سوده با انگبین بر شد و آنجا بمالد تا گوشت تباه شده را پاک گرداند و گوشت
باکیزه بیارد دیگر زریخ و شب یمانی و بوره و زعفران و مازو همه برابر
با سرکه سوده در دندان بمالد و ملازمت کند بعد مباشیه کوسفند مضمضه کند
بشود دیگر فلفل گرد نیم درم و زاک و مازو و پوست انار و هلیله زرد هر یک

دو درم سوده و پخته با سرکه آمیخته مضمضه کند بشود دیگر نمک دریا و پودنه یکجا
سوده در بن دندان مالده شود دیگر اگر گوشت بن دندان بغایت ریخته شود
دخون آید بیارد زریخ زرد و سرخ و اباک و مازو برابر سوده در هم
مالده بکرد و اگر بدین ادویه دفع نشود در قصد تشفیل کند و با چهار رگ
بگشاید و با محاجمت زیر زنخ کند و استفراغ دهد بعده انگبین مالده و مضمضه
با گلاب و آب مرو و سوکه تمر کند بهشود و اگر بعد فصد یا اسهال ایجاد ویه
گفته شده است بکار دبر و موافق تر آید باب دهم در دفع تولد
اللهاة خ و آن علتی است که ملازه دندان افتادن گیرد و خون آید و آن ساد
از عفونت بخار معده خیزد باید که بخشت او را استفراغ کنانند و شربت اسپغول و شربت
کشنیز دهد بعده بیارد گل انار و گل سرخ و پوست هلیله و عدس مقشر و طباشیر و زریخ
سرخ برابر سوده مالده شود دیگر برگ چغندر با برگ لوبیا برابر جوکوب کرده بجوشانند
و بدان آب غرغره کنانده شود و بیخ دندان محکم گردد دیگر موکر سپنهای و با برنگ
و نکنک برابر با روغن تخم کتان سوده طلا کند بهشود و جنبیدن دندان مالد
باب یازدهم در دفع تلاع و آن دمیدن دهن است بدانکه دهن زبان
را حق تعالی از گوشت خالص مفید آفریده است و منفعت زبان سخن گفتن است
و قوت ذوق قیه زبان را باشد زیرا که کسی را که زبانش بریده باشند هیچ مزه نیابد
و حق سبحانه و تعالی آب دهن را خوش آفرید تا مزه همه چیزها دریابد و آبی که در دهن
گرد آید از جگر است چون از جگر بجانب اندرون رود خون پاک بود و چون تصاعد
کند خنده بشود و اگر صفرا در جگر غالب بود جگر را تلخ گرداند چون آب دهن
از جگر است مزه دهن را نیز تلخ گرداند و اگر سوداوی در جگر غالب بود جگرش
را شور گرداند و مزه دهن نیز شور گردد و بوی دهن گنده گردد و اگر خون صافی از
جگر بماند و هیچ علتی نبود دهن خوش بوی گردد پس باید دانست که تلاع بر سه نوع
است سرخ است و سفید است و سیاه است و آن چنان است که دمیدگی درون
دهن و زبان پدید آید و بیشتر این علت اطفال را افتد اما تلاع آنکه سیاه رنگ
باشد بدتر از سرخ و سفید رنگ بود و آن از اعراقات مالیخولیا افتد اگر بعلاج به شود

در علاج تلاع و جوشش زبان و دهن
هنوز منقول که در آب لیمو
حل کرده مضمضه نماید
بهتر نگفته نه فرموده

عورت شیر ده

تمه با کله کشنده دم را هلاک گرداند و اطفال شیرخوار را بسبب بدی شیر او شود باشد
نه علامت قلاع که از گرمی بود در دهن سرخی جوشش و در صفراوی زردی آن
رباعی آن گرمی اگر قلاع گشت بدیده از راه علاج بر نیاید گردیده کلنار و گل سرخ و
سماق سوده بر رویکه و بیکا بیاید باشیده **دیگر** کشتوا طباشیر نشاسته شکر
بوزن برابر سوده جامه پنبه کوده قدری کافور با وی یار کند و بر زبان و دهن
بر اکند قلاع سرخ دفع گردد **دیگر** دوری علت آن دوغن بادکاو و ماشرا او
مضمضه کند به گردد **دیگر** با آب طرفیل جوشانیده مضمضه کند انواع قلاع
را دفع سازد **دیگر** بستن کوسفند در دهن کودک بر و شد و مید کی دفع گردد
و اگر قلاع سیاه رنگ زبان آن از سودا باشد یا از خون فاسد بود که از سودا و
گرفته علاجش چهار دنگ ده درم در دو درم سرکه تر کند و یک روز پیش آفتاب
دارد بعد آنرا هر روز ده یا ده کرت بر زبان پاشیده شود **دیگر** مازو
دنگ و هلیله زرد و زاک برابر سوده در دهن بمالد و از آب سادو به مذکوره
دهن و زبان شوید به شود **دیگر** خ سرکه کلاب سرد و آمیخته بلوه مضمضه
کند انواع آید **دیگر** سماق و گل لعل و کافور رخا با گلاب سوده در دهن و زبان
مالیده شود **دیگر** تیس سوده در دهن و زبان مالیده شود و اگر بعلاج دفع نشود
و با کله گرز نیز زخم جراحت کند و با فصد تمغال کند بعده بیارد زرنیخ سرخ و
عقرقرحا برابر سوده بعد آن بر شود و بوی مالیده شود و اگر درین ساعتی دهن
گنده شده باشد بیارد مازو و هلیله زرد و زاک و زنگ مغلظ هر یک یک مثقال از زنگار
و انگ و نیم مثقال همه سوده بر زبان مالد و از پس آن لعاب اسپغول و روغن بنفشه
یکجا کرده در دهن دارد اگر کرم قوی تعالی با شد صلاحیت بدهد و با مدکه از زنگی
بر نیز کند اما قلاع سفید از رطوبت شود بلغمی پدید آید علاجش آنکه زاک سوده
یکدرم زنگار ده درم با شهد معجون کند و در دهن و زبان مالیده شود **دیگر** مویز کهی
بر کبر دل صلیبی پوست در هفت نم ترتیب نایزه زرد و سبز برگ جای تنگ
خشک سوده با شهد آمیخته طلا کند بخشکی زدمیدگی دهن هر نوع که باشد سفید و سرخ
دفع گردد **دیگر** کافور و سماق گل لعل کثیرا کلنار یکجا بسیار ادل مرم و زرنیخ

اردهن

و روغن زبان طلا کند بعده این ادویه بر اکند قلاع دفع گردد مجربست **دیگر** مو از سنگ
باریک سوده با شهد بیالاید و بر زبان نهد قلاع دفع گردد مجربست **دیگر** کشنیز
خشک گل سرخ سماق عدس فوفل طباشیر نشاسته با گلی شکر تری صندل کافور هم
برابر سوده بر پخته بر کاه جامه کهنه بدان بیالاید و بر زبان نهد تا علت پخته گردد
و چون پخته شود سفیده از زیر هر زبان نهد صاف کرده اند بعده روغن جوشانیده
بدان مضمضه کند قلاع دفع گردد اما اگر قلاع جمله انواع از دار و نرو داد او را
فصد قیفال کند و با حجامت بر جا بک کردن کند و بار کمه زیر زبان بکشاید بعده
هر علاجی که گفته شده است بکند یکی الله دفع گردد **باب دوازدهم در**
دفع بختگی دهن و زبان و آب شن دان بر سه نوع است یکی از بلا علامتش
درد سخت با شد دندان بجنبد و بیفتد و گوشت دندان اماس کند و دم از باد و
بلغم است علامتش آنکه زیر زبان و ابها سفید و خورد پیدا شود و زبان گران
نماید و سیوم از خون بود علامتش آنکه درون دهن و زبان سوخته خشکی نماید چنانکه
از چیزی سوخته شده باشد علاج هر نوع آنست که اورا چهار رگ بگشاید بعده بار غنی
ستور مضمضه کند به گردد علاج بادی بارد و رگ انگزه بمشک هر یک یکدرم
سوده سه روز بدندان و زبان مالد و از آب سرد و نیشکر و سپاری نخورد و آنچه زبان
نامد بپرهیز دو نان بی نمک خورد به شود **دیگر** هر روز ربع سیر کنجد سیاه بجا مدفرد برد
به شود **دیگر** ده درم نارداف در چهار سیر آب جوشانیده نیم سیر بدارد بعده روغن کنجد و خل
درم و زیره سفید و نبات هر یک دو درم سوده و شهد نیز دو درم هم در وی خلط کند و
مضمضه کند بختگی دهن و زبان به شود **دیگر** اجود بلبل کوه و سیاه دانه مویز کهی نارداف
سماق نمک هر کمار هر یکسه درم زنجبیل درم شهد یکجا کند و بخورد بختگی دهن و زبان
و آماس هم نیکو شود **دیگر** اگر لب پخته باشد بیارد گوگل و جوکمار و بلبل دراز با آب
سوده بر لب طلا کند بختگی لب دفع گردد و اگر هیچ بختگی نباشد و سپید دهن و کله
دو و کند بیارد سیر صعتر لسن دو سیر با کند و با آرد میده و شکر و روغن حلوا
سازد هر روز نهار نهار خورد هم در دهن و کله و دندان و جراحات بود و داغ
تازه کند علاج بختگی باد و بلغم بیارد کهربا و برگ جای هر یکه درم خشک سوده هر

قدری انزروت در گلاب بلا و قدری هم در گلاب داشته بجوشد و بر میزان ماهی ذرشیبی بادام انگیز کند
به شود و یکی سندهی سرشت طرفه تیله مشک ستا و یکدو چهار ساب جوشانیده میپرستیده
قدری بادام زنگی در وی یار کرده مضمضه کند بخشکی دهن و زبان و آماس گلو و زبانی
که انرا پرچیبچی گویند بهم زحمت دهن را سود دارد و بوی ناخوش برود و یکی بهمان
انگزه نمکشکر برابر بود با آب غوره ساز و در شب در دهن دارد دهن و بوی تباه
برود و یکی کاشی جو بلیل کرد کشنیز برابر بوده با آب گرم بوده ناسی بستانند زحمت
دهن و سرد گوش و زبان و گلو برود و یکی برگ تنبول خشک بوده شب در دهن کرده
شبید بخشکی دهن دفع گردد علاج بخشکی دهن که از تلخه بود و هندوی اکثر اگر گویند
بادرنگ پهل و با آب بسایند و هر روز بنشش کرده در دهن طلا کند بخشکی دهن دفع گردد
مجربست و یکی کهیر بار و برگ جای هر دو برابر بوده در شب بر ریاد دهن کند و بخسبد برود
و یکی بادرنگ با آب طرفه تیله بوده بر لب طلا کند بخشکی لب دفع گردد و یکی بنشش سرخ
کهیر را در چهار من آب بجوشانند و یکمن بستانند و در وی دو سیر کهیر سیاه یار کنند
با بجوشانند تا مادام که تیره شود بعده کافور چینیه و کبابه و قرنفل و سیس هر یک
پنج درم بوده در وی افکنند و کهیر دیگر سازد و پوسته برابر تنبول بر آن بخورد
اگر قدری مشک در وی یار کند بهتر بود فایده دفع زحمت دهن و زبان و دندان
و بجان نفوذ دفع دندان استوار شود و بخشکی دهن که معلوم کرده نشود که از کدام
جنس است بهم دفع گردد علاج بخشکی دهن از خود بود چهار رگ را از هر ابله بکشاید
بعده با روغن گرم کرده مضمضه کند و یکی هر روز درم کنجد سیاه بجاید و فرو برد
به شود و یکی پوست درخت دریج گاو کرده دفع سیر داشته دو نیم درم شهد دو نیم
درم کهیر سیاه یار کرده هر روز تا هفت روز مضمضه کند به شود باب سیزدهم
در دفع سیلان آب دهن که بسبب حدوث این از رطوبت بسیار و غلیظ بود
که در معده جمع شده باشد و آن بر دو نوع است یکی نوع از گرمی باشد علامتش آنکه
وقت نهار و صبح بیشتر رود بعده خورد تطعام گرم چنانکه فتنی کرده نداند آن
نیز بیشتر رود علاجش کشتی بخشت او را آب گرم بسیار خورانند و مرغ در
حلق او فرو برند تا قی کند خلط گرم و صفراوی از معده وی بیرون آید بعده

پارد

پارد و پست گندم پنج سیر زنگ نان سه درم برهم آمیزد و هر روز قدر یک کف نیار
بخورد و خشک فرو برده شود را که بلیله پرورده و یا آمله بود و خورد نافع آید
و یکی ترشاوه تیغ را با نمک بخورند نافع آید و از کرشت اخراج کند و یکی سرکه و گلاب
شکر و شهد یکجا کرده هر روز غرغره کند آب دهن دفع گردد و یکی بلیله را کشته
برابر بجوشانند و بدان آب غرغره کند آب دیدن از دهن باز ماند و یکی پوست
بلیله و بلیله کوفته در دهن دارد و بشوید و یکی طرفه تیله سایده دایم خورد سیلان
آب دفع گردد و یکی دو درم گایه پهل سایده با شهد خورد سیلان آب دفع گردد و
بخشکی هم برود علامت آنکه از سردی و رطوبت بود بعده طعام خوردن دیر شده
آب از دهن دیدن گرد خاصه بعد طعام سر دو چون کرپی خورد کرد و یکی
فرو عدم تشنگی با سایر علامات بلغم بود و علاجش آنکه نخست او را آب
نبیت و انگبین دهند بعده بر مرغ در حلقش فرو برند تا قی کند بعده پارد
سعد زرد کنند و برابر بوده هر روز سه درم خشک فرو برد و طعام اندک خورد
آب روان از دهن دفع گردد و یکی مصطکی در دهن دارد و بجا بدا آب از دهن
دفع باز ماند و یکی نه برگ تنبول مدام خورد آب دهن برود و یکی اگر آب دهن
بسیار رود و بیارد هیاهم شنگوبر گایهل پیس و زرک زیره سفید برابر بوده
هر روز با قدر آب بخورد آب و بدبوی دهن و درد دندان هم دفع گردد و یکی اگر
دایم خورد نافع آید و یکی دهیاهم زیره گایهل سندهی پیس جو زبوم همه بوده
جامه پر کند با شهد آمیخته بلیسد آب دهن دفع گردد و یکی صفت کارش زیره
قند سفید صاف کرده صد مثقال بجوشانند تا نیک غلیظ شود بعده و یکی فرود آرد
و ده مثقال زیره که بشاد و زد در سرکه گداشته باشد در سایه خشک کرده باشد
و چهار مثقال زنجبیل و سه مثقال فلفل کرد و یکی مثقال ارمنی همه کوفته و بیخته
لطافت نماید نلت کند تا بهم سرشته شود بر روی سبکه ریزد و سود در نگاه دارد
و هر روز خورد تا مادام که علت سیلان آب دفع گردد باب چهاردهم در
دفع خواب رفتن از دهن بدانکه این علت بسیار از بخار معده حادث
گردد و باشد که مقدمه سل زدق بود و یا از کلو و حلقوم و یا از شش و گاه

انه بود و یا از رگهای سینه یا از نوی و معده و جگر بود و اسباب آن یا سر و صعب
باشد و باقی کردن بالحاح بود و یا بسبب زخمی و افتادنی بود و یا از چیزی باشد و یا از
ضجرتی بود چنانکه دیوانگان و مصروعان افتد و یا از رود یا طعامی تیز خورده باشد
و یا بر زمینی خشک بسر خفته باشد و یا رود هوای گرم مقام کرده باشد و یا بوجه
رود خلق آنچه بود و یا از طرف قیدی رگی بود بسبب قوتی که بدو رسیده باشد
و یا از تیزی خلطی بود که با خون آمیخته باشد و تیزی او رگ را به تبلد و مردن شکافد و
یا از سبب دمویی که در سینه و یا در شش و یا در معده و یا در جگر پدید آمده باشد و خون
بیرون آید و این کسی را افتد که طعامها قوی خورد و در باخت کمتر خورد کند و ممکن است که
انواعی از کسی خطا کند خون دست و پای و جراحات او بسته شود و نصیبان تمام که از
خون باشد اندر خون بماند و از آن اعتلا دموی پدید آید و یا باز ایستاد خونی که بسوی
آن عادت باشد بوجه خون حیض و بواسیر و بادی اندرون رگها تولد کند و رگ را
بطرقاند و یا سردی و خشکی بر اندامها و دم زدن غلبه کند و بر آن سبب حرکت ایشان
لیکن بطرقد یا رطوبت غلبه کند و رگها بدان سبب سست گردد و خون از آنجا تراوش
کرد و بقصبه شش اندر آید و یا پیوسته حاری یا لعاد دم زدن و سبب خون حرارت
آفتاب و آتش و گرمابه و جدال سبب خون آید علامتها هر یکانست که از خون
دمری باشد خون آب بود بی سرفه زدن تخم برآید و آنچه از شش باشد سرفه
سخت کند آید که رنگ رقیق و ناگوک بود و اگر چه این خون با سرفه سخت برآید
اما با درد نباشد و چند که این خون روزی بایستد باز برآمدن گیرد و آنچه از
رگهای شش برآید خون کمتر و بسیار تر و آنچه بود قوام تر و کف ناک تر باشد و آنچه
از رگهای سینه برآید خونی سیاه و غلیظ داند که بود و از کف خالی بود و بسرفه
سخت بیرون آید و یا درد باشد فی الجمله آنچه از شکافتن رگی باشد خون آب و بسیار
باشد و اگر سبب شکافتن رگ تیزی خون باشد و یا تیزی خلطی که با خون آمیخته باشد
ثابت باشد و تدبیر نگرشتن بر آن کوایی دهد و آنچه از ابتدا قوت و گشاده
شدن سوراخی باشد خون ثابت و بسیار بود و در برآید و از بیرون آمدن آن خون
راحتی پدید آید و آنچه از اماس شش برآید و از بیرون آمدن باید دانست که آنچه

از سینه

از سینه برآید بدان خطرناک نباشد که از قرحه شش برآید علامتها دانستن آنچه بر آن
گواهی دهد آنچه از معده برآید و یا از جگر برآید و یا از سپرز برآید یا باقی برآید
بی سرفه و اگر کسی را از شش خون برآید هم باشد که ریش گردد و اگر از شش خون بیرون
آید و باز ایستد و باز بیرون آمدن گیرد علامت آنکه باشد که ریش گشته و این دم
بار که بدمانده بیرون آمد از ریش بیرون آمد نوع منها علاج باز داشتن خون رگ
زدن است و باده را بسوی از بر فرو کشیدن و مزاج عضو را باعتدال باز آوردن
و داروها باز دارنده خون داده بود اما اگر خون از سینه و شش برآید رگ یا
سلیق باید زد اگر اندکام و ملازه و نه از خون آید از سینه رگ قیفال باید زد
و اگر از معده و جگر خون بیرون آید رگ اکحل بزند و از پی تر آنست که رگ صافن
زند تا مادام کم از سینه گرد شود و آماس نکند و خون را بتفاریق بیرون کند تا
قوت ساقط نشود و اطراف اعضا بستر و مالیدن و شیشه بر نهادن و رگ صافن
نابض کشادن و حقنه کردن و ماده را فرو کشیدن و از حرکت بسیار و کاری
سخت کردن و بسیار تکلم کردن و آواز بلند کردن و از خشم و ضجرت و از خراب
و مباشرت و از طعامها که کشاینده خون باشد چون کرنش و کنجد و خرما و انگبین
و از جمله شیرینیها پرهیز کردن و غذا اگر سعال نباشد از ساق و غوره و زرشک
و از دوانه و هاش با بیخ بره اندر وی پخته و اگر سرفه زیاده باشد غذا کشک
جو و ماش مقشر و از کدو شیرین و خیار اسفاناج سازند بمغز بادام و مسکه
و پیوسته بی ارمنی در دهان دارد و اگر گوشت نباشد آنچه و خایه مرغ نیم برشته و دوغ
بکه از دوغ ماکزو یا بیخ بزند و شوربا کنجکه و کاورس مقشر سازند و گوشت طیهوج
و دراج و کبک موافق آید اما داروها که خون را باز دارد لسان الجمل است تنها
یا با گل مختوم و با فواخ کهربا و آب برگ خرفه با کهربا سوخته و گل ارمنی و سانج عدسی
مقصود بهترین داروی است از یک درم تا دو درم در آب عصا الراعی و مغز تخم خرفه
و یا در آب همو خرفه و لسان الجمل خون را باز دارد و چرا هست افتاد کند و بر جگر را
بمیاندازد آنکه از خوردن نبیذ صمغ عربی و طباشیر و گل ارمنی و سانج عدسی
در وی انداز و تر کنند و بعد یک روز بپالایند و از آن آب خورند و بدهند خون را

خطی
۵

باذرا بدو برگ لسان الحمل و برگ خطمی و ارد جو را بجا بکوبند و بکلاب تر کنند و بر سینه نهند نافع
آید صفت دارو سودمند دیگر دطباشیر گل سرخ هر یک پنج درم و بسد و گهربا و مروارید
هر یک سه درم گل ارمنی گل مختوم سافرج علدسی هر یک پنج درم افیون دو درم تخم خشخاش
سفید سه درم تافیا عصاره لحیة التیس هر یک سه درم همه بکوبند و بنیروز ابیض آکوفته
با آن میزند و دو درم تخم لسان الحمل با آن یار کنند شربت دوم در آب باوادینی
زالال نبورک و در آب اطراف زرکوفته زنند و باد عصاره گل تر و یا دکلاب
بدهند و اگر جراحت سخت قوی نباشد سه درم کنند و با این ادویه پاره دو در کشکاب
میوه نافع یعنی جوز حب الآس و آبی دانیر و قدید و زعرور کنند شربتی
و بتابید و این کنند میوه اینکه در بعضی شهرها خراسان او را الچه گویند و اگر
سبب نزله باشد موی سر را بیاید ستره و دهادی از بیار سر کین کبوتر بر
نهادن و پیوسته سر خاویدن و بجالوات بی نشستن و اگر سبب تیزی ماده
باشد کباخون اصفیه بود از رگ کشکاب کند و رنز و سطان می باید بخت
و اگر کدر نزله معتبر کنند و کشکاب بدان به بزند صواب تو باشد و اگر
سبب طرقیدن رگی باشد سبب هر گونه سخت و مالند آن تخت کنند از کباید
و دو قانون علاج بجای باید آورد و ضماد از خاک کنند و ما زون و رادجو
و کرد اسیا و کلنار و پوست انار و برگ مورد و اطراف زرد و خرما و قیسی زند
و بکوبند و به بنفشه و جوز عصیده کنند و روغن گل و زیت و روغن مورد یا وی بیاشامند
و بر سینه نهند و اگر سبب طرقیدن لب و گرسنه سخت بود بکیرد علک شاخ سر
درم تخم کتان یکدرم سنبل ۳ درم بسد گل سرخ هر یک پنج درم و نیم جند
بیدانه یکدرم و نیم تافیا ۳ درم سبد گل یکنیم درم در هر عصاره گل تر دماند
آن را در نبیذ قابض و اگر سبب طرقیدن رگ باری غلیظ باشد سحر خیا
روضه یا و تریاق نارسیده و فلونیا سود دارد و اگر سبب کشاده شدن
سر رگها سبب اعتنکی از رطوبت باشد بخت رطوبت را کم باید کرد
و قوانین علاج بجای باید آورد و سحر خیا و مشرود و سیطوس فلونیا رومی دادن
و ضماد از کندر و زیره بریان کرده و تافیا و عصاره لحیة التیس و جند بید

استر

استر و فلقدیس باید ساخت و طعام از گوشت گنجشک و کبک و تذرو و دراج باید
داد و اگر برآمدن خون زهتی باشد که بر جگر افتد و سخت علاج کلی و توانین
متقدم باید داشت و این سفوف باید داد بکیرد بریند چینی ده درم اکی مغسول
پنج درم گل ارمنی پنج درم شرب دو درم و هلاکه مکه شقال شاذنج عدسی
مغسول در عصاره باذروج و یا در عصاره لسان الحمل بهترین دارو بکیرد
دیگر پنیر مایه فرگوش در کلاب و یا در عصاره گل و یا در عصاره هزقه
و یا در عصاره باذروج سخت نافع آید و این علت از باد و تلخه و بلغم
هم باشد اگر از باد باشد علامت آنکه خون سرخ بپایی زند و اگر بلغم باشد
علامتش آنکه خون سفیدی زند و میان او تیره باشد و گرد بر گرد او انگیزه
نماید و اگر تلخه باشد علامتش آنکه خون سیاه نماید و دست و پای و کنها و سینه
بسوزد و روی سیاه نماید و بول زرد بود و علاج هر سه نوع یکسانست بیارد
ادویه صندل سرخ و صندل سفید و سده و اندرجو و تخم کوسن برابر سوده هر روز
دو درم با شهد بلیسد و پرهیز از گرمی و تیزی کند به شود و اگر خون سیاه بود
رگ باسلیق بزند و اسهال دهد بعده طرقیله سوده هر روز با آب سرد خورد به شود
و دیگر اگر بدین ادویه به نشود بعد فصد و اسهال آدویه که ذکر ده استعمال شد
و کار بندد به شود و اگر خون سرخ بود فصد و اسهال نکند و این ادویه کند
چون خون گرشت جاری ز زخم کسی ؛ علاجش بگفته حکیمان بسی ؛
ولی آنکه من از مردم دوا ؛ ز اوزی تجارب بگویم ترا ؛
یکی تو از دانه لعل کثیر ؛ بکن خلط از انگبین دانک سیر ؛
با صحاب علت دهی گر نهار ؛ شود دفع از فصل برودکار ؛
همین نفع شیرها دارو ؛ ودیه ار بوقت سحر که خورد ؛
و بنیر کجوی خشک چیزی دگر ؛ بخورد به شود ؛ دیگر صندل سفید و او بیرو
پیت پاره دمشکی و بابله کوفته کاده سازد و سرد کرده بخورد به شود دیگر پنج
پلوی بریان سنتی سوده بخورد به شود دیگر کندر و خون سیاوشان هر یک ۳
درم کهربا پنج درم شاذنج ذکل مختوم هر یک دو درم بکوبد و به بزر دو با آب سرشته

خطی
۵

قرص بندد و هر روز یکمثقال با بیست درم آب خفرج و یا آب بادرنجبویه تریاق
و اگر خفرج و یا درونیا بلد با آب انار و یا با آب لیمون دهد هم نوع خون دهن
را دفع گرداند و اگر درین قرص دو درم سبد و دو درم صمغ عربی یار گرد بهتر باشد
اگر شیر عورت خود بغایت نافع آید دیگر اگر خون رفتن از تباهی ملازه دندان
بود متواتر بعد مسواک کردن و غیر آن خون آید علاجش بیارد گل انار گل لعل
بوست بلیله عدس طباشیر زرنیخ مص زرنیخ زرد برابر بود بمالد خوب آمدن
نکند یکی دهن دفع گردد دیگر برای دفع خون دهن اگر شیره حنا با شیر خود نافع
آید دیگر هر نوع میوه که شیرین بود چون مویز سایکی و جز آن سوده با شهد
بخورد بشود دیگر اگر علت با سود در کلو باشد هر لحظه خون بسیار اندازد آنرا
بهندوی پرس گویند بیارد تخم قویج تلخ درخ ستاره هر دو خورد بسایند و با شهد
بخورد بشود دیگر تخم سوسن صندل سرخ لوز هر سه برابر بود هر روز بقدر دو
درم با نبات خورد بشود دیگر آب بانزدهم در دفع جنس بینی بدبوی دهن
خ بدانکه سبب حدوث این علت یا از تباهی معده بود و یا از تباهی گوشت
دندان و آنکه از تباهی معده بود بر دو نوع است یکی آنست که از حرارت معده
بود که رطوبت معده را عفن کند و از خلط وی بخار فاسد بر می آید و بوی دهن
را بگرداند و این نوع بیشتر افتد بر دو نوع است که از خلط عفن و فاسد که بعد
گرداده باشد و از دبو علامت آنکه از حرارت معده افتد بوی دهن بنا بار
بیشتر آید و بعد خوردن طعام ساکن گردد و تشنگی غالب بود و سرعت نبض باشد
خ علاجش بیارد خسته زردالو و انار بکو بدو به بیزد و هر روز دو درم در آب کند
و بخورد و از میوها زردالو و شفتالو و انار و خیار و بادرنگ و خربزه با شکر بخورد
و این جمله چیزها نافع آید و خون خسته بخورد و بعد از آن از خرد و هال نهار
کند بعده در کار شد دیگر مشغول شود تا حرارت معده فرو شیند دیگر سکنجبین و
کشنیز و هلیله سود نهار بخورد نافع آید دیگر هر روز کدو شیرین پخته نهار خورد نافع
آید علامت کندگی دهن که از خلط عفن و فاسد خیزد که در معده گرد آمده باشد
آنکه در هالهٔ سیری شکم و غیر سیری بوی دهن ساکن نگردد و رطوبت بینی سفید

بوی دهن

بوی بود خ علاج او آنست که اورا اماهی شوره و خردل و آب انگبین دهد بعده آب گرم
بسیار خورانند و بر مرغ در حلق او فرو برند تا قی کند بعده یکدرم مصطکی
دیگر درم صبر هر روز نهار با آب گرم بدهند و چون سه روز ملازمت نماید بعده
بعده بیارد مصطکی و سعد و کبابه و جوز بویه و بسباسه و عود برابر سوده با آب
قدری نخود غلو بندد و در سایه خشک کند و یکان در دهن دارد کندگی دهن دفع
گردد دیگر اجمود جوانی تخم کزر تخم پیاز شبت هر یک شانزده درم فرفیون
عاقرقرحا هر یک دو درم مصطکی عود تیلیه مغز پسته هر یک یکدرم شکر سفید
یکصد یازده درم همه سوده و بیخته باشد آمیخته هر روز قدر دو درم بخورد بوی
معده دفع گردد رطوبت آب منی هم زیاد شود و اشتها صادق گردد
و بلغم و باد سعد دفع گردد و آب دهن هم دفع گردد و زرد آب زنان هم
برود و زنان را بسان گرم شود دیگر قرنفل مشک صندل بسباسه همه سوده باشد
جهسازد و در دهن داشته شب بخسپد بر بوی دهن گرم از خون بود هم دفع
گردد و اگر بدین ادویه بدبوی دفع نشود اورا باید اسهال بمراد کند بعده
بعد استفراغ کند بعده نقد با سلیخه کنا ند تحقیق کندگی دهن دفع گردد
و بعد اخراج خلط فاسد حب المسک صبح و شام در دهن دارد و آب اندر فرو
برد نافع آید صفت حب المسک بیارد کبابه و سنبل و قوت تمیم و خاکستر هر یک
یکمثقال قرنفل سعد و قوقیه یعنی دارچینی هر یک دو مثقال و زنجبیل یکنیم
مثقال و مشک ۲ دانگ همه را کوفته بیخته بهفت مثقال آب بیرنج مثقال
گلاب که دو مثقال صمغ عربی در وی حل کرده باشد بسرشند و قدری بخود حبها
سازند و در سایه خشک کنند حب المسک نزدیک باعتدال مرب مولف مصطکی
رومی پنج مثقال مشک زفر نیم مثقال نبات مصری هفتاد مثقال همه را جدا
جدا کوفته بیخته بهم آمیزند و صلابه کرده بگلاب که کثیره سیند و یا صمغ عربی
نیم مثقال شب در دو گداشته باشد و صباح حاقف کرده بر شب حبها کرده
در سایه خشک سازند خ علامت کندگی دهن که از تباهی و عفونت گوشت
دندان بود آنست که بوی بداند که بود در دندانها باشد علاجش بیارد زاک

سوخته در مصطکی و به پزد و با انگبین و یا با آب گوندر و سرشته در پنبه بندد و وقت
حاجت بوده در بن دندان مالد و ملازمت نماید بدبوی دفع گردد مجربست
دیگر سنبل معطر و بقم و نمکسفرد و سعد برابر بوده در شیر بپزد هر روز دو درم
خورد و یکدرم با آب در بیخ دندان مالد برگردد دیگر پلیله سیاه پنج درم مصطکی
یکدرم زعفران یکدرم صبر خشک ده درم تمامه قاقله خورد پنج درم سنبل یکدرم عود هندی
پنج درم گل صدبرگ خشک سه درم همه بوده و بیخته در آب سرد بنند و بخود جمع سازد
و در سایه خشک کند و یکان در دهن دارد کندی دهن که از خلط معده و تباهی
بدن و غذا انجیزد دفع گردد دیگر مشک که تا قله مهلهل بالم برابر سود جه سازد
و یکان در دهن دارد دفع گردد انشاء الله تعالی باب شانزدهم در ثقل
اللسان بشرح بدانکه ثقل زبان را از بلغم و خون و گوشت افزاید
دارو خاصیتی نهاد که چون با صحت بود مزه بهر چیزی زود دریابد و سخن درست گوید
و بستگی زبان نباشد و در راه رفتن زبان خشک نشود و زود جواب اندر دهن آب نیفتد
و دهن خشک نشود و چون علتی در زبان حادث گردد مزه هیچ چیز نیابد و سر و گردن
گران شود و دست و پای بشکند و تب آرد و هیچ چیز خوش نیاید و سبب حدوث
گرانی زبان آنست که رگها متملی شده است از بخارات غلیظ که از رودها است
و او زبان را گران گردانیده است و باشد که از کثرت خون نیز متملی شود
و از خشکی رگها نیز خشک شود ف ثقل اللسان چون از بلغم بود علامت تشنگی
و آب رفتن از دهن و سفیدی زبانست ف ثقل بگویم علامات ثقل اللسان
گفتم شرح این رنج نیست پنهان بود آنکه آماس اندر زبان درشتی پدید بگردد گران
سلامت بود دیگر اندام او بجنبد زانش ته کام او زنوشادر و حنظل و فلفلین
تساوی ستانند از جانبین بکن آمیز یکجا بمال اندر دهن فرو افتد تا لعاب بیرون
مدامش کند گر کسی روزه ف ز فضل الهی بباید شفا ف ای آنکه گرانی زبانت شد
در جهره ز بلغم چو نشانت باشد باید که کنی غراره از خردل و خلس که هند آنکه ارش
موضع توانت باشد صفت غرغره مذکوره خردل ده مثقال نیم کوفته در
یک پیاله آب جوشانند و نیم صاف بستانند و یک قاقله آب سرکه اضافت نموده زمان

زمان نیم گرم غرغره کنند و غذا شوربا گوشت کبوتر بچه با آب نخود دار جنبی و
زعفران خورانند دیگر برگ تلهل جزء عدد بالا و بر زبان و زیر زبان نهد و بنفشه
متواتر هر روز گرفته کند به شود ف دیگر سماق در دهن دارد و دیر بگردانند
و بدان ثقل دفع گردد دیگر و زرک علاقر قرحا نوشادر بلبل گرد سنبلان برابر
بوده در زبان مالد نیک نافع آید دیگر اگر مصطکی و کندر و بجا بدانند نافع آید
و اگر آماس زبان بیخ سپل نگردد قصد جبار رگ کند اما بهتر آنست که از زیر
زبان فصد کند و اگر این علت از غلبه خون پدید آمده باشد علامت آنکه نیک
گران و سرخ بود و گرمی بسیار در زبان دارد ف باید آماس زبان اگر نوشادر
سرخی زبان ز حد فزونت باشد گر و که نزنی و نشنوی قول حکیم
نزد یک حکیم خونست باشد و علاج این علت بجز علاج اخلاط شرح باشد بعینه
بدان باید کرد و اگر دور که زیر زبان دارد درین علت سیاه شود یا سبز
شود و با بن دندان سیاه شود فی الحال هر دو رگ را بدو که گرم کرده داغ کنند و باز
شود باب هفدهم در دفع عظم اللسان یعنی بزرگ شدن زبان در آن علت
زبان مردم چنان بزرگ شود که در دهن نگنجد علاج وی آنست که از هر دو طرف
رگ قیفال که برابر بنزانگشت دست است آنرا بگشاید و یا رگ زیر زبان بگشاید
و نوشادر و سرکه یکجا کرده بر زبان مالد زبان بر قرار خود باز آید دیگر
سماق و انار دست در ترشه تر بخ تر کند و در دهن دارد و هر دو لب بهم آرد
تا لعاب سیار جمع شود بعد دهن بگشاید و لعاب بریزد چند کرت بچنین
کند به شود دیگر انجیر جوشانیده در دو غستوره در یکجا کرده مضمضه کند و طراوت
نماید سختی زبان و درشتی و آماس از دفع گردد دیگر لعاب شمالیت و تخم کتان
و آب انجیر جوشانیده و روغن گاو و اگر روغن نبود روغستوره یکجا کرده مضمضه
کند به شود و اگر آماس زبان باشد دفع گردد باب هژدهم در دفع شکافتگی
زبان ف چون از ماده گرم و خشک بود علامتش خشکی دهن و تشنگی و بی رغبتی
است باید که کسی تشقق زبانش باشد تشویش زهر سخن زانش باشد
باید که کنیره در لعاب سبوسش حل کرده مدام در دهانش باشد اگر از زبان

بشکافند و با پوست زبان بر میشود و بیارد دیگر او با برگ پستان برابر کوفته در دهن ریزد
شود و اسپغول در آب ترکه و جرعه جرعه بیاشامد و غذا از چیز خشک سازد
پیفه مرغ نیم پخته خورد به شود و اگر زبان بخشکی دانه دانه آرد و بطرقه در بشکاند
و چیزی بمراد انتوانند خورد (م) اگر زبان بکشاید از جمله علتها بر هد و اگر بکشاید
لخچ کافور چینیه و قدری کهربا سار و هر که جایگاه سوده هر بار قدری از آن بر زبان
بمالد و لختی در دهن دارد و ملازمت کند به شود دیگر تخم سیر مغز بادام پاک کرده
و نه درم تخم بید انجیر یا ریک سوده بدان و هر روز قدری در مورد طریقه
زبان دفع گردد بنده نظر قد ف دیگر کشنا سیله و هر که جایگاه هر یک هفت
درم با آب سوده بیالاید آب او بستاند و شهد و کهربا سار هر یک یکدرم با
کند مضمضه کند به شود دیگر شوربت برای دفع طریقه زبان نو خشک شده
آنست و دفع آماس گلو بارد سنبل فلفلین علاقر قرحا کسیلا برگ جنبیلی تخم
کرفس والاد خرده دانه خشخاش درست پوست بیخ اسکنده رایین بابه
بابزنگ دارچینی کشته کراد نارکیس کمابچینی پوست سمیفه جوز بویه کلنجی
هر یک ربع سیر جوب کهربا یکسیر همه را بار یکسیاید در شش من شیره نیشکر
اول سه جوش داده سه بار ریم وکت او برداشته پاک کند بعده ادویه
دردیه اندازد و بجوشاند و نیمه آن بستاند و سرد کند و در بخار نرکا اندازد
و در سایه دارد و در وقت شب در آشکه دارد بعده با جامه بیالاید و در قاره
کند و قدر یک ماهه جاشیر خشک بدهد و وقت حاجت ربع سیر خورد و قدری
مضمضه کند و در دهن دیوی دارد بعده بیرون اندازد و بیرون از غذا
گوم و ترلازم گیرد و از ترشی و ماهی و نمک و آنچه باد کین باشد تا یکسر منفعه
بر نیه د به شود دیگر کهربا سار هفت درم برگه جای چهار درم کافور چینیه
دو درم بار یک سوده هر بار بر زبان طلا کند به شود دیگر روغن کنجد طلا
کند به شود دیگر نیه درم نهمت زبان و دندان و دهن و لب سرد
و سپاری و خشکی و چیزی گرم نخورد و سخن بسیار نگوید و چون نخورد دیگر
کشنا و شاشه سوطیا شیر و شکر برابر کوفته و بیخته قدری کافور یار کرده بر زبان تیرا

کند

کنند به شود باب نوزدهم در دفع ضفدع یعنی غوک زیر زبان خ
و این علتی است که چون غوکی در زیر زبان بر آید و آنرا زمانی دیگر میگیرد
و سندوی بد جیبهی خوانند اگر در آغاز این علت دوا کنند زود به گردد
و چون دیرینه گردد بغیر بریدن دفع نگردد و علاجش آنکه در آغاز حجامت
کنند و نوشادر و مازو سوده در زیر زبان مالد زبان برآمده دفع گردد
ج دیگر کره زنبور را با آتش بسوزد و با آن کره سوخته پر جیبهی را داغ
و نیلدوغ گردد مجربست دیگر سندوی فلفلین و کهربا پیله بچولی چرک
برابر کوفته کاده سازد غرغره کند و یا غلوله بسته در دهن دارد و هفت
روز ملازمت کند زبان برآینده و بسه جراحتها دیگر از زبان دفع گردد
ج دیگر جوکهار نوشادر شنگار سوده بروی مالد چند روز ملازمت کند
دفع گردد دیگر سندوی فلفلین زنجبه یکا نه درم سوده بر سفال بریان
کرده ثلث او بر زبان برآمده مالد و چند روز ملازمت نماید دفع گردد
دیگر جوکهار شنگار فلفلی کرد زنگار نوشادر برابر سوده بر زبان مالد
بریان برآمده دفع گردد و باقی آنچه در خون گوشت دندان گفته شده است
از دارو و ماجون رزنج و مانند آن درین علت بعینه همان باید کرد و اگر
بادویه دفع نشود و بزرگ گردد آنرا بشکافته بیرون کند تحقیق به شود
باب بیستم در دفع سوختگی زبان و سوزش آن ح حرقة اللسان یعنی
سوزش زبان چون از غلبه صفرا باشد علامتش تلخی دهن و درشتی زبان
و سرعت نبض باشد و باعث هر گاه که سوزش زبانت باشد آتش بدل
خسته ارانت باشد بجاید که تخم رسن پوسته باشد خرفه در دهانت باشد
ف اگر زبان از چونه سوخته باشد کهربا سار سوده در دهن دارد به شود و اگر
با روغن کنجد مضمضه کند هم به شود ف اگر بوست درخت کولر را کاه سازد
و کهربا سار و شهد هر یک دو درم بروی اندازد و مضمضه کند سوختگی زبان
دفع گردد باب بیست یکم در دفع مجروح شدن زبان یا دندان ح
اگر زبان یا دندان مجروح شود قدری بدل زنگی باشد کوسفند سوده بر زبان

مالدیه شود و آنچه آدینه در باب جراحات نوشته خواهد شد بعینه همان کند خود
باب بیست دویم در دفع خشکی زبان فصل چون از گرمی و خشکی بود علامتش
بسیاری میل باب بود و محکمی نبض و زردی بول باشد شعر
چون حال بدا از خشکی ثابت باشد ٭ گر باعث آن بی حد حرارت باشد
از مضمضه کردن بالعاب سبوس ٭ در شیره حرقه بر طرف خواهد باشد
باب بیست سیوم در دفع بطلان ذوق فصل یعنی باطل شدن حسی که
مزه چیزها را دریابد چون از ماده سرد تر بود علامتش رطوبت دهن
و نرمی نبض و بی رنگی قاروره است ٭ باب بیست چهارم در دفع گرفتگی
زبان ٭ بدانکه گرفتگی سخن مادرزاده بود قابل علاج نباشد و آنکه بسبب
فالج و لقوه و غیرآن پدید آید بعلاج دفع گردد علاجش بیارد چوبه
کتمه سندی بیخ بلبل از جر کرا جود مهلبی نمکسنگ هر یک چهار درم سوده
جامه پنبه کنند بدارو و هر روز یکدرم ازین ادویه یا دو درم روغن بادام
آمیخته بخورد و ازین وزن زیادت نخورد تا هفت هفتم مدام خورد و
از ترشی و بادی پرهیز کند گرفتگی زبان دفع گردد دیگر قرنفل کبابه چینی
عنزروت بلبلمور هر یک دو درم باریک سوده در کنار پرنیان بندد و در
دهان خشک کند و بدارد هر روز یکی از این در دهن دارد و لعاب آن فرو
برد تا آنکه این ادویه تمام شود از فضل حق سبحانه و تعالی بچیدگی
زبان که جدید بود دفع گردد و اگر حب سابی و باشش ماهی برین علت
گذشته باشد هم به شود اما قدیم را اثر نکند و لیکن زیاد تر هم نگردد
دیگر دو سیر پوست سنبهالی و آب جهار و ناگرموکه جهار سیر همه را
در بهره کنند و هر روز قدر ربع سیر خورد گرفتگی زبان دفع گردد دیگر
موصلی و ورنگ کوکرا هفت روز در روغن سوتر بخوراند گویا گردد
و سخن درست گوید باب بیست پنجم در شقاق الشفه فصل یعنی ترقیدگی

لب از صفرا و خشکی بود علامتش تلخی دهن و خشکی لب و درشتی زبانست و یا سیه
ای آنکه شقاق بر لبش ظاهر شده ٭ باید بعلاج آن ترا حاضر شده
گر ماده صفرا بود از مسهل آن ٭ در دفع چنین مرض توان تا در شده
فصل بعده بیارد نشاسته و کثیرا و سنیده از زیر یکجا بسایند و پیه ماکیان
و قدری موم یکجا بگدازند و بعد گداختن ادویه مذکوره در وی خلط کنند
و مرهم سازند و بر ترقیدگی لب بمالند به شود ٭ دیگر قدری تیر بسایند و با
روغن کنجد در تیغی مرهم سازند و بر لب و یا هر عضوی که ترقیده باشد
طلا کنند به گردد ٭ شعر سفیدست دیت رنج تخم جمال ٭ و گر مغز تخم تیر جمال
که دارد از خاکستر سرما و باد ٭ که از این هر سه چیز است در وی فساد ٭ خدر تن
ز تیزی و ترشی تمام ٭ کزین هر دو بدتر شود لاکلام ٭ فصل دیگر مازو بسایند
و با شهد سرشند و بر لب طلا کنند ترقیدگی فراهم آید دیگر سیر مرغ را در
روغن گل گداخته کنند بعده بیارد نشاسته و کثیرا و سنیده از زیر و مازو
همه برابر سوده و بیخته با پیه مذکور خلط کنند و در هاون بکوبند تا جمله
یکذات گردد بعده بر لب طلا کنند ترقیدگی لب و ریش پستی را بغایت
نافع آید مجربست و باقی هر علاجی که در ریش پستی که از خشکی خبر داده شده
است درین علت نیز همان کند به شود و چون ترقیدن لب از تری بود
فصل علامتش آنکه بعد ترقیدن خون آید ٭ شعر بخونی نگریم که دارد و کنند
بهر جا رگ نیش نشتر زنند ٭ و یا باید که کلک زنند از مینا
شکسته و بالا آن جو کهار و بلبل کرده سوده طلا کنند و نان بی نمک خورد
ترقیدگی دفع گردد ٭ دیگر کوکل و جو کهار و بلبل دراز با آب سوده
طلا کنند به شود ٭ دیگر هلال زنگی با آب سطر تعله سوده بر لب بعد خون کشیدن
طلا کنند به شود ٭ باب بیست ششم در دفع ورم الشفه فصل یعنی آماس
لب چون از خون باشد علامتش خلط بازه و شیرین دهن و بوی رکها
شعر هر کسی کز خون لبش ورم خواهد کرد ٭ صد گونه شکایت زالم خواهد کرد
گر کم نکند خون و بلغم نخورد ٭ بر خویش درین مرض ستم خواهد کرد

صفت ملیتی که جمیع امراض مری و صفراوی را نافع بود تمر هندی پنجاه
عدد شب در آب تر کنند و در وقت صباح صاف کنند و بتند سفید شربتی کرده
مقدار نان بخورند میل فرمایند و غذا ماش مقشور و کشنیز و آب تمر هندی
سازند ۵ دیگر هلیله بلیله تنبول هندل زنجبیل سوده طلا کنند به شود دیگر
مازو سوده باشهد سرشته بر آب طلا کنند ناف و موقع را با روغن بنفشه
چرب کنند به شود باب بیست و هفتم در دفع خناق یعنی آماس بن حلق
ضد این علت از باد و بلغم و یا از تلخه و خون نیز و علامت خناق مری
تلخه آنست ۵ که درد و درد سخت بود و دست برو نتوان نهاد و آماس
بحدی بود که راه گذر نفس را باز گیرد و خوی را فرو نتواند برد و تب و درد آن
و بیهوشی آرد و رنگ او سرخ بود و سرخی چشم و بیرون رکها است اگر این
علت زود به نشود مردم هلاک گردد علاجش آنست که او را بهر دو رگ
فصد قیفال کنند و یا دیوجه هم بر وی تحت کنند و یا او را بر جا که کردن
حجامت کنند اگر بعد خون کشیدن از این توضیح نیکو نگردد رگ زیر زبان
بکشایند ۵ و تاخیر نکنند و خون را بدفعات بگیرند تا مود ضعیف
نباشد و پیش از فصد از تعرغوه کردن حذر کنند که غرغره در ابتدا الم
است و الم جذب ماده را زیادت کند ۵ و طبیخ او را با مطبوخ هلیله
و یا خیار چنبر جوشانیده نرم کنند بعده با آب انجیر غرغره کنانند
و آب انجیر از بیرون بر دو در حلق طلا کنند چندانکه حلق را و گلو را هم
بدان آب سرد دارند و ترمیزی از جامه سازند و اگر از آب اندر هلیله
ترمیز سازند هم نافع آید دیگر گلاب و سرکه و آب انار ترش و آب کشنیز
تر و آب خیار چنبر همه را آمیخته کرده نهار و غیر نهار غرغره کنند و بیرون
گلوی نیز طلا کنند و آماس گلو دفع گردد دیگر اگر روغن مازو گرم کرده غرغره
کنند نیز نافع آید ۵ دیگر تخم سرو تخم سهمنه تخم شبتی تخم کنار تخم ترب
همه را بآب مازو و ترش سائیده لیس کند آماس گلو و گلو سوده و بیرون
و خنزیر و الال دفع گردد ۵ و غذا ماش مقشور و شوربا آب نخود نیم کوفته

و آب

و آب مرغ جوان خورد ۵ دیگر اگر بیچه اندر نشاید بسل انداخته آدمی را بلغم خفته
سگ سفید هر روز یکجا کرده از سوی بیرون بر حلق بندد امید است که آماس حلق
دفع گردد علامت آنکه خناق از باد و بلغم بذیرد آنست که جمیع علامات خناق
گرم در یافته نشود و درد اندک بود و تب یا از دهن بسیار بیرون آید و آماس
در آماس نبود و آماس سست باشد و چون دست بر وی نهند سرد بود
علاجش آنکه با آب سپندان غرغره کنند به گردد و چون تشنه شود آنچه بشاید
آب ادجاه آب دهند دیگر فلفل دراز چون چوکهار برابر سوده و بیخته
با شهد بخورد و چند روز ملازمت نماید آماس فرو نشیند دیگر زنجبیل اکثره
فلفلین کهبیل باده هلیله تخم کرفس اجوان سماق نارواله بهکهبول
کدو کشنیز مکون دیگر ورزک سنگار نمک شکر نمکسار همه برابر سوده در آب
تمیز خیر کنند و خشک کرده اندر هر روز دو درم با آب گرم بخورد آماس گلو
فرو نشیند دیگر سرکین فراشک نوشادر خلفل دراز برابر سوده با آب
غرغره کنند و از بیرون طلا کنند آماس دفع گردد مجربست دیگر
بلیله دراز سندهی جتر کسط زیره سفید بترح قرنفل برابر سوده هر روز دو
درم با شهد بخورد آماس حلق و درد گلو و سینه و بلغم همه دفع شود و آواز بگشاید
۵ دیگر دار و بنفشه تیغ سیار دکیه سار دودی شیرین کشکی ورزک هوفی کهار
سماق سندهی فلفلین چوک جتر کسط بلیله و نمک شکر نمک سوبخل آمله شونتیخ
هلیله بچوبی بوست درخت کچنال قاقله قرنفل اسبغول جنبی کبابه مشک کافور
انگزه زیره عود بلیله ادرکه مجموع ادویه سوده عرق سازگو یا کاده ساخته
غرغره کنند و با آب سائیده نیز طلا کنند علت آماس گلو و گلو سوده و کره
خورد که زیر گلو باشد و بدیبیی و جراحتها دهن و علتها دهن و حنجره
بر گلو افتاده و خشک حلق همه دفع گردد ۵ اگر گلو را آماس کند در حال
و بچه زنده تمام خون ناسده بیرون آید و چون خواهد که دیوجه در کند سرکه
اندری گرم کرده بر ایشان ریزد در حال دیوجه بیفتد بعد چون قی و پوست
درخت سیمل و ترنجبین سوده با آب سرد طلا کنند به شود و اگر همل گزندگی دیوجه

و یا آب گرم خورد و یا غرغره
بنفشه و یا شیره تمر هندی بخورد

درد کند بیارد مهاجتی در آب بسایند و قدری روغن سوسن در وی اندازد
و بر آتش گرم کند و شیر گرم بر شیشها دیوجه بندد درد دفع گردد
باب سی و ششم در درد گلو که بغیر اماس باشد اگر گلو درد کند و با
قفا و گوش درد کند ماذون را نیک بگوید به پزد و با آب جوش
کند و غرغره کند همه دردها را سود دارد دیگر شیر گوسفند
گرم کند و قدری سندهی یا دیبی یا رکند بخورد درد حلق دفع گردد
دیگر تافله برگ گل صد برگ هر یک سه درم زعفران یک درم
مسکه گاو یکدرم کافور دانگ درم با شهد یا شکر سرخ یا رکند بخورد
و ملازمت کند درد حلق دفع گردد باب سی و نهم در دفع
خفه شدن حلق ن اگر در حلق اماس نباشد و خفه شود و از
بدشواری آید علاجش آنست که رگ زند و یا حجامت کنانند و از
کشکاب و آب اسپغول و پنبه فرو یا روغن بادام غرغره کند
نیکو شود باب سی و ام در دفع سرطان اماس گلو ن اگر گلو اماس
کند و اماس اندک بود همتک تر و اگر تر نباشد خشک در آب بطریق
سبزی بغایت پز و بعده گلها از آن بهتک سکه تاب کند تا قوی
بسیار کند بعده شیر گرم بندد اماس فرو نشیند و اگر اماس بسیار
بود دیوجه زند بعده لوبیری بندد روز دوم بهترین طریق که بالا
نبشته است بهتک بخته شیر گرم بندد اماس فرو نشیند و اگر اماس
بسیار بود دیوجه زند بعده لی رباعیه باب سی و یکم در دفع
سستی دو کرده دهان ن رباعیه چون سستی لوزتین حادث گردد
احوال تو از حدوث آن گردد دید که غرغره سازی از گلاب و ماذون
ظاهر شود ت فایده بی حد و عد صفت غرغره مذکور ماذون ده
عدد نیم کوب ساخته در یک پیاله آب جوشاند و نیم بستاند قدری
گلاب اضافت نموده نیم گرم غرغره کند سستی هر دو گلو دفع گردد
باب سی و دوم در دفع قرحه الحلق یعنی ریش گلو علامتش درد

نحد نعد

و بیرون

و بیرون آمدن ریم در تنحنح است رباعی چون شد گلوی تو ریش ای نیک بخت
گوئم سخنی از سخنم در مکدر ده تخم گل و غزروت میکوب از آن
اندک اندک بموم و زعفران میخور مراد از موم روغن است که موم
کافوری و روغن گل ساخته باشد و طریق ترتیبش آنکه یکنیم درم موم کافوری
را در سه نیم درم روغن گل که صفتش در قرحه الاذن گذشت حل کرده
غزروت دو درم و تخم گل یکدرم کوفته و بیخته اصافت باید خلط
کرده یک یک را برزده مرغ آلوده سازند و فرو برند و غذا تخم
مرغ نیم خوردش کنند خ دیگر مال کنکی نیم سیر روغن ماده گاو یکنیم سیر
شیر ماده گاو یک سیر همه را بجوشانند و روغن صرف دارد و هر روز
در بینی سعوط کند قرحه الحلق دفع گردد دیگر سرگین کبوتر و فاتله
برابر سوده نیم درم هر روز با آب سرد خورد قرحه دفع گردد و اگر حلق
بخته باشد فلفلین هر یک یکدرم جوکهار ناردان در کان درم سوده
با آب حبه سازد و در دهن دارد بختگی حلق دفع گردد باب سی و سوم
در دفع خنزیر و گره و کلسنده کردن مولی خ و خنزیر را بهندوی
کنته ماله گویند و این اماسی بود که بشکل ماغرود پیدا شود در گردن
نرم بیشتر در گردن گاه و کمتر بموضع دیگر و بعضی را در بغل و گردن
و بهتیگاه پیدا آید و این علت از سبب غذا غلیظ و ناگوارد
متواتر و بلغم متولد شود و طبیعت بلغم را در جایها نرم اندازد همانگه
در گردن و زیر بغل و فرق میان سلع و خنزیر آنست که سلع از جای
بجای حرکت کند و خنزیر بر جای خود ثابت ماند خ علامت
خنزیر آنست که چون دست بر آن نهند بغلطد و از زیر انگشت
نرود و بای هم باشد و بسیار هم بود و اثر آن تلخ نیز خوانند علاجش
آنکه طعام کم کند و فاقه کناند یک روز و یا دو روز و یا پنج روز
بسیار نخورد بلغم انگیز بود بر نیزد و ترشیها و شیر و ماهی بقدر
امکان بر نیز کند بعده قی کناند و بر آب گرم باید نوشانید و غذا

بوشت

خطی
٥

آب منکر و سکنه وجود آب نخود باید داد زیرا که این علت از بلغم و خون
پیدا می شود م و غذا کباب ترقلیه و بزبان ذبان تنک است ج و هر روز
این ادویه بخورد بسیار طرقیله سندی فلفلین کچیل و زرک و قاقله زنج
سماق هر دو زیره با برنک جنتره باده تراهات دهماه تخم بلاندر جو
جوب نان نمک تنک بدلون نمک در یا تخم کرفش نان خواد والا
بزرک بهار رنکی زرجوبه دار چینی سارون سوده کشنیز مکهر و اجوکهار
شمار خرما هندی نرشاوه انبیله تیسر و هر یک دو درم کوکل نره دو درم
هم سوده در شهد بسرشد و غلولها سازد و هر روز هر دو وقت خنازیر کرفتکی
کلو و اماس زیر کوش هم دفع کردد دیکر کندم با جیه شب در دهن دارد
و بجسپد و وقت صبح هم بالعاب خایده باریک کرده یا لاخنزیر مالد چند
روز ملام اکر آغاز باشد و نرم بود دفع کردد دیکر باده جوب نارنجله
بجرکهار زرجوبه نمک کنج سوسن زیره بیخ میدی انول برابر سوده هر
روز سه کرت با کیز ماد کاو طلا کند میان هم روز اماس خنازیر عام
فرو شیند دیکر دلیده جیسرخ ماکیز ماد کاو سوده بر خنازیر طلا کند تا دو هفته
بشود دیکر بیخ زقوم تخم حنظل کیجند سیاه با آب سوده طلا کند خنازیر
دفع کردد دیکر بر خنازیر چند کلک باریک و سبک زند و زنکار نیز فرو شار
با آب لیمون سوده بر روی کلک مالد چند کره کند دفع کردد دیکر اکر خنازیر
بعلاج دفع نشود و بعد دیکر یا بسیار بود قدری سر او را بشکافد و دار
موش با آب سوده بالای آن طلا کند چون دهن آویخته کردد و نرم
تو شود با دست بهم شیلد غدود مذکور در دست بیرون فولاد اند بعد
بر روی خون سیاوشان سوده با روغن ستور چرب کند و هر روز نیم
بخته بندد تا فراهم آید جربت شر دیکر اخشاد جوبه خشک جوکهار سهاکه
شنکرف زوای توتیا بنر بلادر شیر اکر خنازیر قوتیا خشک کرده برابر
سوده بلادر دیکر روز موضع خنازیر ملسه کرت طلا کند با روغن ستور
و روز ها دیکر این معجون با آب حل کرده بالای آن مالد تا یک هفته

ناپیدا شود

ناپیدا شود دیکر شیره برک نم شش درم سودرم شد یکجا خلط کنند و یک هفته
هر روز بر بین جله خورد و خنازیر و ناروه دفع کردد دیکر طریقه سندی
فلفلین هر یک یکدرم کوکل فوزدی هفت درم سوده با روغن ستور
خلط سازد دیکر مدام خورد همه نوع خنازیر و بر میوه و جسیدن دفع
کردد و اکر خنازیر سخت شده باشد و نکذارد باید که بدین ادویه بخت
کند بسار و نشر جنتره شیر اکر شیر قوتیا بنمال کنو بر برابر سوده با قند یکجا کند
بر خنازیر بر بندد بخته کردد به شود و اکر بخته باشد این علاج کند بسار
لانکدی بجنساک جوک تسط سندی جوکهار شور هر یک یکدرم روغن تلخ
نیم سیر شیر ماد کاو نیم سیر بول شتر یکسیر بول پیل یکسیر همه دیه سوده در روغن
خنازیر و بولها خلط کرده بجوشاند تا مادام که روغن صرف ماند سرد کرده
بلاود هر روز بر خنازیر بخته و کردن و رک و بازو و بر سینه و لاسه باطلا کند
بحمد الله نفع هر سه دفع کردد دیکر شاخ و سم ماد کاو و فلفلین کهنه پخته
خاکستر او را با سام ابر ج در دهن سمه بسوزد بعده این روغن خنازیر بخته
را که بخته باشد تا سینه رسیده باشد و ناصور را بالد به شود شر دیکر
قیر و آب برک نم و شنکرف زوابی دسهاکه و دهن سمه در اوند بر بی بر دو
بالد و مرهم کند و بر خنازیر مالد دفع کردد شر دیکر قیر چهار درم روغن
کنجد و قدری یکی کند در کتوره آهن بجوشاند و مرهم سازد و بر خنازیر بخته
و جراحت مالد به شود باب سی چهارم در افتادن کام من شعر
بکویم فرو افتد کام چون در کلو ٭ بکویم علامات ای خوب رو
کند درد کوش و سر و هم قفا ٭ بکویم پی دفع علت دوا
بکویند ماذون باش برند ٭ از آن آب هر دم عزا رو کند
بدان آدمی فضل آرد خدا ٭ شود کام افتاده از سر بپا
چو بر جای ناید فرو دارو یقین ٭ ببرند بالت آهنین
ج وی باید دانست که بریدن کام مخاطره بزرکست تا اکی زمانکه از
بشدن عاجز شود نمیباید برید اما چو هیچ دارو اثر نکند و به نکردد بضرورت

سر او را بمقراض می باید برید تا بشود و میگویند که این درد بارد هاک بسیار
میشود و حکما آن دریا را اول او را بعد بزرگ شدن داغ میکنند و چون
بلاغ به نشود بمقراض می برند و طریق داغ کردن او آنست که دو کرباس آتش
گرم کنند و در بن نیزه یا در یکدیگر یا در شاخ بید انجم درد من داشته و دو کرباس
در آیند و انجا داغ کنند دفع کردد ح و علاج او آنست که بگیرد نوشادر
و نمک سنگ هر دو سوده بر انگشت شهادت نهد و انگشت را بر کام دارد و
کام را بجان آرد دو سه بار هم چنین کند بجای آید و هم کرد دیگر سرکه
و آب هر دو یکجا کرده غرغره کند کام مرجای آرد دیگر تخم نارد ان ترش
کوفته با آب غرغره کند به کردد باب سیم در دفع کردن دیوهم از حلق
ف چون دیوهم در حلق فرود آید علامتش اندوه و پیر آمدن خود و تنگی
از حلق باشد ر باعیه ای خون کلو بیت ز ز لو دار خیز خون ایکه زهر هم ز کلو تو باز
کرمغرغره سازی ابسعر دل نمک چربی بخود تو از ان نافع تر
صفت غرغره مذکور هر دل نیم کوفته ده مثقال نمک هندی نیم مثقال و آب
حل کرده غرغره کند ح ز اگر دیوهم در حلق کسی سخت شود یا در مبتدا
کرد و شور هر یک دو درم سوده در کلو دمند و هم از وی غراره کند نافع آید
دیگر دو سیر سیر کوفته با سرکه بخورد دیوهم که در حلق و یا معده او بخته باشد
فرود آید و اگر فرود نیاید قی باید داد چون قی کند در حال به شود باب
ششم در خلق حلق ح یعنی فرود آمدن چیزی در کلو اگر چیزی در کلو فرود
رود علامتش آن باشد که سرفه و تنفا و گوش درد کند علاجش بگیرد ماذو
و بکو بلد به پزد و با آب معجون کند و بلا نغزاره کند و اگر سخت چیزی
خون استخوان و یا خسته چیزی و یا لقمه و آنچه بدین ماند در حلق بگیرد
باید که فی الحال بر قفا او مشتی محکم زنند در حال فرود رود یا بیرون
آید و اگر خاری در حلق مانده باشد بیارد بر کاله گوشت و آنرا در رشته
بگیرد و گوشت مذکور فرو برد بخار مذکور در وی خواهد چسبید چون
رسیمان بکشد و آب بر کاله گوشت را از حلق بیرون آرد خار مذکور در

خار مذکور بیرون آید

گوشت

گوشت چسبیده بیرون خواهد و اگر اول کرمه بیرون نیاید بیخ شش کرمه بچنین
باید کرد تا بیرون آید و اگر هم بیرون نیاید باید که کمره پوست دور کرده در آب
فرو برد و بالقه چند بزرگ درست ناخایده فرو برد تا خار مذکور در وی
چسبد فرو رود و اگر خار ماهی در حلق کسی بماند بی بهسیل بیرون
نشود بعد چندگاه حلق او بخته شود و بسا باشد که مردم بدان هلاک گردد پس
مردم را باید که در خوردن ماهی احتیاط کند تا خار خوردن نشود و سبب
الفظم اول الشرکه فی الحلق یعنی بلند شدن استخوان یا خار در کلو چون
ریزه استخوان باند یا خار در جوف کلو کسی با مر قهار بر لقمه پیچیده بود
از فرو بردن آن تشویش رسد مفید باشد بسیار ربلع الابرة یعنی
فرو بردن سوزن علاج این مرض خاصه نظم است ب باع سوزن چون فرو
بری و کردی ریخوز تا بیرون باشد از حکمت دور ش باید دری بود متناطیس
فرو دن زیبو و آب انگور ح طریق اختیار کرده متناطیس آنست که
سنگ آهن ربا بلا یکدرم بکوبد و به پنج دو چک فائق شراب انگوری بیامیزد
و نهار میل کند و چون نیم ساعت بخوبی بگردد سنا مکی ج مثقال گل سرخ
دنیفت هر یک دو مثقال بستان سی عدد همه را در یک پیاله آب بجوشاند و نیم
داشته صاف کند و شیرخشت طبرزد با نزده مثقال در آب حل کرده
مصاف کرده نیم درم با شاهتره مجلس طبیعت اجابت کند و سوزن
که متناطیس بوده او را بخورد جذب کرده باشد و اطراف او را فرو گرفته
باشد باذن حق تعالی بیرون آرد و بعد از خروج سوزن شربت قند یا
گلاب و تخم ریحان رغبت نماید و غذا نخود آب فرموده کرد باب
هفتم در دفع اماس معدی ح یعنی مجری طعام از حلق بمعده علامتش در
جمیع اقسام در میان دو شانه بود و درد معدی تب نیز بروی رکها و نبض نبض
باشد و در صفراوی تب و سرعت نبض و زردی قاروره است و در بلغمی
سفید بول و رطوبت بینی باشد و در سوداوی خشکی و تیرگی و رنگ روی
بود مجری غذا بجا بسته معده اگر اماس کند موجب اماس نگردیدن خوب

فتحه کرده تدبیر مناسبش کن ای دانشور باب سی هشتم در خشکی
آواز چون باد و بلغم در رگ حلق که آنرا شرک گویند افتد آواز بسته
شود و سبب حدوث او آنست که موی و یا خورد موش و یا پشک او خورده
باشد و چه ما قاله شود و یا قاقله بسیار کشیده باشد و یا بعد مباشرت
با فراط خون و یا بانگ بسیار کرده باشد و این علت از باد و بلغم
نتلخه خیزد و بیشتر از بلغم بود و چون این علت از بلغم بود علامتش
عدم تشنگی و تری بینی بود علاجش سپارد و زرک بابچی بر بیخ بلبل
دراز نمکسنگ قسط هر یک نیم درم سود پخته در نه درم شهد و نه درم شیرا در
یکجا کرده در هوای زمستان جوشانیده جوشانیده آید بخورد هم بریت
منوال تمام جمله زمستان بخورد آواز کشاده و صاف گردد دیگر بلبل دراز
جترک زنجبیل قسط زیره سفید تخم قرنفل برابر سوده و پخته با شهد
غلوله سازد هر روز نهار با آب گرم بخورد گرفتگی گلو بکشاید دیگر
قدری نمکسنگ زنجبیل بلبل دراز برابر سوده هر روز با سرکه بملاعق بخورد
تا آواز کشاده گردد مجربست دیگر دو درم بلبل دراز سوده با شهد خورد
آواز بسته بکشاید غرغره بیخ گول کند چاروجوک سندی جترک بلبل دراز
فلفلمورد هم کوفته کاوه سازد و غرغره کند دهن صاف شود و سینه
بکشاید و بلغم را ببرد و آواز صاف شود دیگر اگر گرفتگی آواز از صفرا
بود علامتش بسیاری سیل باب و خشکی دهن و درشتی زبانست و بابچی
آواز تو چون گرفته بدم نه بدیر جزوی نباتست جز از مسکه یکسیر
آمیزه یک درمیش فرمان کو دشمن اقبال تو از غصه بمیرا
تا دیگر از خیرمیش و یا شرکو سفند مضمضه کند و غرغره سازد بعد چند گاه بکشاید
ضد رباعی گرفته خود گلوی کسی که آواز او بر نیاید بسی زیادت این رنج تحقیق
که کهنه زدارو نیاید عنان ورا غاز باشد کند ایزد از فضل الهی بیابد خفا
یکی قسط و نمکسنگ بابچه و بابچی بر بیخ بلبل دراز درک و فلفلین اندر آر
بکن سوده زرنباد بدار با نانو که قوت او میبرد زود کی چند با انگبین

یقین است که فضل آرد خدا گشاده شود حلق او بخطا بگوید قوت بابچه بر
زایش غراره کنا ندا کو علامت نماید گر چند گاه گشاده کند حلق بسته الله
و اگر تشنگی آواز هیچ دارد نگشاید باید که رگ از دست راست بکشایند یا بزیر
تخم حجامت کشند و بروغن بنفشه و روغن بادام یکجا کرده غرغره کنند
و یا این روغنها رخته نرم هم کند شفا تمام یابد انشاء الله تعالی باب سی
نهم در خوش شدن الحان پارد برگ جای بلبل دراز الاجی برگ یعنی
مر مر برگ تخم قاقله هر برابر سوده با شهد آمیخته هر روز خورد آواز او نیکو از
جنبه شود و این بهر درس انجیدن منقول است دیگر سندی فلفلین اندر جو
برگ جای الاجی بانه کهیرا و گ برابر سوده با شهد آمیخته کوند صبح و شام
بادی و بد هضمی اشتها ضعیف شده دفع گردد و آواز اندر افتاده باشد
برگردد و هر دو هر دوس را اند هر دوس میگویند باب چهل در دفع
تشنگی اگر تشنگی در حاله تب بود آنهمه در علاج تب دفع گردد تشنگی
که از بسیار راه بسیار پیاده یا سوار یا از خوردن گوشت خورش یا از
ضعیف تن یا از غایت خشکی یا از مباشرت بسیار بود علاجش بسیار موز کهی
مهلبی قاقله هر یک سوده با آب خورد دیگر روغن بادام مادگاو در هر دو
میزه بینی طلا کند و ناف را هم مالد نافع آید دیگر آمله در دهن دارد نافع
آید دیگر قدری نبات مصری و دو دانه مویز منقا کرده در آب تر کند و در دهن
تشنگی دهن و خشکی حلق و زبان خشونت زبان هم دفع گردد و باید دانست که
تشنگی بسیار نوعست و از آن هشت نوع تخصیص یاد کرده است یک نوع
آنست که از گرمی و خشکی معده افتد علامتش آنکه اندر دفع او در زمانی بود و
تشنگی بسیار آرد و آنچه تا سرد راحت یابد و در سرکاهی کابی یا آوار
بود علاج آن در باب گرمی معده بیان کرده باشد همان باید کرد و بعد سینه
فلفلی دراز و نرمه درخت بلو گل نیلوفر دانه الاجی و نبات زنانگیس سوده
پخته هر روز دو درم با آب سرد فرزنافع آید دیگر بلبل دراز نرمه درخت
گل نیلوفر قاقله هم برابر سوده با شهد خورد نافع آید نوع دویم از آماس معده

خیز و علامتش آنکه او را تب گیرد و خون اندر معده پدید آید و باشد که قی کند
و خون بانو و اشتها طعام بکلی ببرد و تشنگی غالب گردد و سرعت امتلا
در نبض بود و در هنگام سرخ شود و در معده درد باشد چه پیش از طعام و چه
از پس طعام علاجش آنکه کخت رگ باسلیق بگشاید و روز دیگر جز آب جند
جنبه مقداری و قاری زعفران در وی بار کرده خورد و آرد جو از پس برود
معده طلا کند و آب انار ترش خورد دادن نافع آید نوع سیوم از آماس جگر
خیزد و علامتش آنکه جگر گرم گشته باشد و دلیل سرخ و یا کف بود و باشد که یرقان
پدید آمده باشد و دیگر چون تشنگی از گرمی جگر باشد هوای سرد را خنک زیاده
از آب سرد گیرد و علاجش آنکه رگ باسلیق بگشایند و از پس جگر حجامت کنند
و بوجه بسیار بر جگر افکنند و او را آب میوه ترش دهند و دیگر طباشیر
و درز بیل هر یک یکدرم سوده با مغز دو درم نبات یار کنند و دو درم هر روز
با سرکه فرو برد و اگر با سنگین فرو برد بهتر باشد و دیگر طرتله
سوده با آب بر جگر طلا کند و تر دارد و خشک شدن نارهد به شود و اگر جگر
کمال گرم نگشته باشد و گرمی جگر متوسط قصد و حجامت نکشد پیدا روی خود
و اگر طبع او سخت بود خیار چنبر جوشانیده دهد به گردد و اگر حرارة
قوی تر بود چنانکه یرقان پدید آرد بعد قصد و حجامت بارد صندل سفید
و اوسیر و بیت پاپره و مشک و بابله کوفته کاده سرد کرده دهد تشنگی
دفع گردد نوع چهارم از گرمی مزاج دل و شش پدید آید علاجش آنکه پرسیاوشان
در هوا خشک باشد جامه نرم را در گلاب و یا در آب سرد کرده بر وی بنهند
و یک ساعت بر وی بنهند و از ترکشتن فرصت ندهد و قرص کافوریا
خوردن دهد و آن مشهور است و دیگر طباشیر مهلبی هر یکده درم مروارید
ناسفته دو درم سوده و بیخته هر روز دو درم با آب سرد خورد و دیگر
صندل سفید کشنیز بوستم قاقله نایکسر مشک گل هر یک یکدرم در
چهار سیر آب جوشانیده نیم سیر سرد کرده خورد تشنگی را بر دفع و نوع از گرمی
معده بود علاجش معده افروخته بود و میخلا و طعم دهان تلخ بود و دهن و

حلق

حلق زکر و طعام هم خشک بود و دانه باب سر در آخت زیادت از هوا سرد
یا بمرح و علاج او از آب میوه ترش باشد چون انار و آب آلو و آبخوره
ماند و سکنگبین دیگر نبات و نانکسیر و فلفل دراز و زیره سفید و نار دان
و قرنفل باریک کرده باشد خورد نافع آید دیگر نرمه درخت بر گل نیلوفر
گل سرخ طباشیر قسط برابر سوده و بیخته جه سازد و خشک کند و یکدانه در دهن
دارد نافع آید نوع ششم گرمی از خشکی معده خیزد علامت آنکه تشنگی با موش
و تلخی دهن باشد علاجش آنکه آب انار ترش و آب هندوانه یعنی تیره
و لعاب اسپغول را آب کدو و آب خیار بادرنگ یعنی نرخ یکی گلاب قدری
روغن بادام در وی یار کند و بخورد و غذا گوشت حلوان شیر بکنده و خوش
شیر بکنده خاصه که در وی کدو و بخته باشد و ماهی تازه موافق باشد و آرد جو
با روغن بادام از سوی پیرون معده طلا کند به شود نوع هفتم از گرمی رودده
بود علامتش آنکه پیوسته در آن موضع گرمی باشد خاصه بزیر قطن و قطن از تشنگی
است که در زیر مهره ها بر طبیعت گرمی در آن موضع یافته شود و طبع پیوسته تنگ
باشد و شکم قبض و آنچه از شکم جدا شود خشک باشد زیرا که چون رودده کم شود
رطوبت را شعار خشک ماند و خون را در تن گرم کند و خارش اندام دگر پدید
آید از گرمی وجود علامتش آنکه رگ باسلیق بگشاید از دست چپ بعد از اسهال
دهد و اگر او قوی اسهال سخت دهد بعد شیر شتر یکسیر و روغن مادکاو
نیم درم یکجا کرده هر روز نهار خورد و بسیار روز ملازمت نماید و آرد
و خیز و روغن مادام آمیخته بر شکم ضماد کند به شود نوع هشتم تشنگی از
که کیموس عفن مالح در معده جمع شده باشد پیدا گردد علامتش آنکه
پیوسته طعم دهن شور بود علاجش آنکه او را اسهال استفراغ دهند
بمراد بعد یکهفته هر روز شیر گوسفند و یا شیر مادکاو و طعام نیمبرشانیده
دهند تا نقیت رطوبت سودا را بکلی از تشنگی کلی برود و دفع تشنگی که
از گرمی افتاب باشد یکسیر آب و ربع سیر آملهٔ تر کرده جسد آنرا بر گیرد و دو
درم پالیه سفید و یک درم گلاب و چهار حبه لاجی و یکحبه کافور سوزه اندازد

پیاپی زود یکقطره بیاورد و قطره در حلق او بریزد تشنگی دفع شود دیگر کهربا
کاپیل یکان درم کافور چهار حبه هر سه با آب سائیده غلوله بسته نگاه دارد
وقت حاجت در دهن دارد به شود الکتاب السادس علل
الصدر والمقلة والکبد والطحال و بالهام بهاء دین تمامت چهل باب
است باب اول در دفع سعال یعنی سرفه خداوند علیات محفوظ
بشش و انواع اذی بسیارست بدانکه ایزد تعالی شش را مرکب آفرید
متخلخل و بی حس و لاغر و اجسام زهره و دل داشت و خام دل کردانید
از آنکه پیوسته هوا سرد را بدل اندر رساند و هوا گرم دخانی را از دل او
باز میستاند بحرکت انقباض و انبساط و شش را مراحم دل کردانید چرا که
آن فعل از شش حاصل نیاید حرارت غریزی استحاله پذیرد و حمل حرارت
ناری و بخار دخانی و بلا منتفی کردانند و مردم بهر دارد برای این معنی
جرم ویرا متخلخل و سست آفرید تا هوا را بخود کشد و در حرکت مانده نشود
و اگر از کاه و خرما تدهر حرارت غریزی استحاله پذیرد چنان حال که گفته شد واست پدید آید
و مردم هلاک گردد و فعل شش در حرکات مر حرارت غریزی را مانند فعل
آهن گراست که هوا را بخود میکشد و آتش میدهد و آتش از آن قوی میگردد
م سبب حدوث آن است که رطوبتی از دماغ بشش فرود آید و یا در
هوای شش و شش از محل نیست که رطوبت مذکور در وی قرار گیرد و بضرورت
شش اضطراب میکند تا رطوبت مذکور را بیرون اندازد سرفه پیدا میشود
و عرب سعال خوانند و این علت از باد و بلغم و صفرا و خون و دق
پیدا میشود و از مرکب نیز بود شود از دهام و گرد هم پیدا شود علامت سرفه
بادی آنست که در سینه و پشت و پهلو خلد بود و هم تن داغ باشد و در دماغ
سرخل آید و حلق افتد و سرفه بسیار خالی آید و یا زرد بود و این سرفه
از خشکی شش خیزد و دل حلق بسوزد و بعضا تراوش بود تشنگی بسیار بود
خود بر نجی نهد و با عصه کند و یا کاری بکسی مشغول شود آنگاه زمان سرفه
بیشتر گردد و گاه گاهی با سرفه خون بیرون آید و نبض ضعیف و سریع چهند م

وقتی

وقتی الحالی آید و در دسینه دل باشد و تحمر و صداع و نقصان اشتها و تشنگی و خشکی
بلغم و میل بخیزد اگر کریم بود و سرفه خشک از سبب ضعف دل و یا از خشکی خود
نیز بخیزد و در علت آدمی کمتر زیاد گردد آغاز معالجت در بهار کند امید است
که حق تعالی صحت بخشد علاجش بیارد زبو به دو درم فلفل از یکدرم سوده
هر روز نهار با آب بخورد و بغیر کهربی در روغن سوزند دیگر بخورد و اگر تب
این سرفه یار بود کهربی خشک بغیر روغن خورد در سه هفته ملازمت نماید
سرفه خشک دفع گردد انشاء الله تعالی دیگر مغز بادام ده درم انیسون چهار
عربی هر یک ربع درم یکجا سوده دارد و هر روز وقت خفتن یکدرم خورد و عورت
حامله و کودک را ندهد به شود دیگر شکر سرخ ده درم خرما شکر شش سیر زنجبیل
یکنیم سوده دارد و هر روز وقت نهار آن قدر خوشی یکخورد سرفه خشک دفع
گردد دیگر اگر سرفه کهنه بود و چیزی بیرون نیاید مشک بلبل گرد تیز برابر
کوفته قدری بر آتش نهند و در وی خالی از طرف دهن دود بستانند تا سه روز
بعده قدری بلغ یا روغن برابر کرده خورده شود دیگر مغز بادام با شیر کوبند
بسایند و شکر سرخ در وی اندازد بخورد سرفه خشک دفع گردد دیگر نشاسته
سه درم با شیر ماده گاو سه بار حل کند و یا ده درم روغن ماده گاو گاهی کند بعده
یکدرم کثیرا سوده و سه درم نبات یکجا کرده هر روز خورد سرفه خشک دفع گردد
دیگر از جوکیان منقول است که ربع سیر موم زرد با حریره بهم بجوشانند و وقت
روز کرده خورد سرفه خشک دفع گردد دیگر شیره با شیر ده سیر و اگر نیابد پنج سیر
روغن ماده گاو اندازد و با آتش نرم بپزد و روغن صرف دارد هر روز ده درم
از آن روغن زود و درم نبات سه درم با شیر یکجا کرده خورده شود دیگر
خرما تر موز بلبل دراز مصری نبات هر یک پنج درم و روغن یکحصه شهد
دو حصه یکجا کرده و همه ادویه در وی خلط کند و بیست پنج غلوله کند
و هر روز هر وقت با آب سرد خورد سرفه خشک دفع گردد و اگر در سرفه
خون آید و روز بروز رجعت شود و گرسنگی هم برود هر روز او را شیر خر ماده
یکسیر بدهد شود و اگر در سرفه پنج تری و بلغم بیرون نیاید آنرا میان دو شانه

حجامت کنند در جای حجامت فلفل را از وزن چوبه بوده نهد اگر دیرینه نبود
بهتر و سرفه خشک را بعمق دق گویند اورا دوای دق کند علامت سرفه
تلخه آنست که سوزش سینه باشد و دوران سر و درد سر بود و بلغم آرد
و تخت ماند که آید شش و دل و حلق بسوزد و تشنگی بسیار بود و شب گشتن
از هوا سرد راحت یابد و طعامها متقدم وی گرم باشد زیرا هوا گرم بر سرد
بسیار و رطوبت باشد و دهن و بینی خشک شود و سرعت نبض با سختی بود و دلیل
در رقیق باشد و دهن تلخ بود و بشره زرد باشد علاجش بیارد م اسبغول
دو درم هر روز نهار با آب سود و خورد به شود دیگر هلیله آمله گل بانسه
کچیل سندیی افیون هر یک سه درم سوده با شهد آمیخته دارو هر روز بخورد
به شود دیگر پوست هلیله مویز منقا بانسه بلیل دراز همه سوده باشد قدر
دو درم را حلوا سازد هر روز هر دو وقت با آب سرد خورد سرفه که از تلخه
باشد دفع گردد دیگر پوست خشخاش و تخم ادهر یکدو نیم درم در کاسه آب
بجوشاند و نیمه بستاند یا سی مثقال قند سفید صاف کرده آمیزد و بجوشاند
تا بقوام آید و هر روز هفت مثقال تا ده مثقال بلیسد و غذا مرغ جوان عمل
مقشر کنند و آب منک و کلنه و برنج و چیای گندم و جو و ادرکه و شیر و
قوریا سازند و بر مثل از جغرات و شیر و شیرینی و آب سرد و خواب روز و
سردانه کنند و دیگر کشنیز هر دو شش درم هلیله بجوی پنجاه عدد در یکمن
آب بجوشانده سه ربع بستاند و صاف کند بعده از هلیله تخم بیرون آرد و در آن
ده سیر کاده اندازد و باز بجوشاند تا مادام که دوال دار شود بعده جوکار نه درم
و شهد نیم سیر بعد سرد شدن باندازد و سندیی و فلفلین هر یکنه درم و قاقله
و دارچینی و تیج و قرنفل هر یک چهار درم سوده با شهد آمیخته در کاده مذکور
که دوال دار شده است باندازد و هر روز بقدر سه درم استعمال نماید و تیج
تلخ درم برساند سرفه که از تلخه و باد و خون پیدا شده باشد و درد سینه همه
نوع و در گلو و سرفه و دیرینه و تهکتهکی و کودکی و سرفه دق همه را دفع گرداند
علامت سرفه بلغمی آنست که بستگی سینه و خارش گلو بود و بر مضمی طعام باشد

و آزار طعام نبود و موی اندام ایستاده گردد و آواز گران شود و بلغم بسیار از
دهن افتد و مزه دهن شور ناک گردد و لعاب سیلان بود و تشنگی اندک
شود و سرفه در شب بسیار آید و نبض سست و پر رود و دلیل سفید و تیره باشد
سبح با خلاط سرا و به سطبر صور بخته بیرون آید و بسیار اندازد و خاصه
در هوای سرد و بیشتر در عقب خواب بود و این علت اگر تمر بر انداد و طوبیان
را افتد علاجش بیارد پوست خشخاش زنجبیل هر یک دو درم گل دهکی
یک درم کوفته در چهار سیر آب بجوشاند نیم سیر جام پر کرده بستاند بوقت خفتن
بخورد به شود مجربست دیگر زنجبیل گلو بانسه کشنیز خرد و هاصه
پهکهر مول بوزن برابر کوفته در چهار سیر آب کاده سازد و نیم سیر آشته
شیر گرم داشته شیر گرم دهد و یک هفته ملازمت کند به شود دیگر زنجبیل
هلیله دراز بهار نگی بیخ بانسه هر یک دو درم در چهار سیر آب جوشانیده نیم سیر
مستده شیر گرم دهد سرفه که بشب زحمت دهد علی الخصوص دفع گردد
دیگر تخم کتان بریان کرده با شهد خورد سرفه که بشب زحمت دهد دفع گردد
دیگر فلفل کرد و بیخ درخت اک برابر سوده در آب بانسه جبه سازد و هر شب
بوقت خفتن یکی در دهن دارد به شود دیگر صمغ کهیر نه درم شکر تریانه درم
میده سه درم با روغن ستور بخورد سرفه از بیماری قوی حاصل شده باشد دفع
گردد دیگر نمکنک قدر سه درم در کلی گیرد و در آتش اندازد چون سرخ شود
بیرون آرد و بساید با آب فرو برد بعده بریخ پخته با روغن خورد سرفه
دفع گردد دیگر هر روز یکدرم دیا دو درم خاکستر چرخته با آب بخورد سرفه
دفع گردد دیگر تخم کسوندی بریان کرده بخورد سرفه مذکور دفع گردد دیگر
بار کشنیز چند عدد را در بر کاله کند و در آفتاب خشک کند و بر روغن تلخ
بریان کند و با بیخ بخورد سرفه بخورد دفع گردد دیگر هلیله دراز نمکنک
برابر سوده بستاند سرفه مذکور دفع گردد دیگر برگ درخت کنار یکسیر در
پنج کوزه آب بجوشاند و یک کوزه دارد و هر روز قدر شش درم هر دو وقت
خورد سرفه مذکوره و بلغم قوی دفع گردد علامت سرفه که از لذت خوردن

خطی
۵

وازخون رفتن از راه دهن پیدا شود و آنرا بهندی کهتکماس گویند آب
که اندام را خشک کند و دم را در گیرد و درون شکم غلوله شود و اگر در سینه بود دلالت
است تا اگر آغاز بود علاجش بیارد کاپچهل بهار نک مشک کاکراسنگی
پیت پاپر سندهی بجه هلیله دیوار روهنس بانسه کاوه کرده بدهد
سرفه دفع کرد و دیگر فلفلین کاکراسنگ و زرک کاپچهل کل روهنس
مشک کشنیز هلیله بهار نک چوب ناز سندهی انگزه برابر سوده هر روز
با آب گرم خورد انواع سرفه دفع کرد و دیگر منقول از مادهوی چکچهیا
بیارد سندهی فلفلین طرفله بدمک راسنا بلیچ چوب ناز با برنگ برابر
سوده هم وزن او نبات آمیزد و با آب گرم خورد انواع سرفه دفع کرد
دیگر منقول است از کتاب جوک بیارد چیونتی یعنی دودی ریخ سوسن و
بادیه زنگبیر طرفله و سده و مشک دهه و قاقله و بدمک و مویز هر دو
زنگنی و کشنیز و سار وار بهکهرمول و کاکراسنگ و رس انجن و موصلی
و آهن حقول و تراهمان و جوانی و بهار نگی و آملی ارضی و زده و پرده
و بابرنگ زد همیاهه و جوکهار و هرکه و املتیس و سندهی و فلفلین
و چوب ناز برابر سوده هر روز قدر یکنیم درم سنوف او با روغن تر و شهد
آمیخته خورد انواع سرفه دفع کرد و دیگر ادرک با کنجد دفع هر نوع
سرفه و باد و بلغم و یرقان و خون کهنه و دمه و آماس و ادرار باد
و بواسیر و قی و خلط و گرانی شکم و زحمت کلو و باد کردن و شکنج شدن
اندام و دانه گهی و پیچه و موتیکرج و موتیرکه و صرع و همه بادها دفع کرد
و قوقیاه ارد بیارد و سمول دو سیر و زرک فلفل دراز کشنیز فلفلوره
روهنی چال بهکهرمول بیت پاپر مشک تراهمان جوک کاپچهل
کاکراسنگ بهار نک کلوی روهنس بانسه سندهی چوب ناز موصلی
جیره پشت سده کچیل طرفله هر یک نه درم در یکمن آب بجوشانند هشت سیر
بستانند و سه سیر شیره ادرک در وی اندازند و قند کهنه چهار نیم سیر پاک کرده
در وی خلط کنند و بجوشانند و قوام آرند بعده رعشه ماده کاو نیم سیر اندازند

وسندهی و فلفلین و جنرک و قرنفل و بسار و خاشخاش هر یک از درم و کهیسار نیم
سیر هم سوده بعد از سرد شدن اندازند بعده یکسیر شهد خالص آمیخته در خمره
کنند و هر روز وقت خوردن علامت سرفه که از دق باشد هم علامات او
همچو علامات دق باشد رخ و روز بروز ضعیف شود اگرچه طعام بسیار
خورد و سرفه خشک آرد و تنگی نفس بود و دم برهم زند و تب گرم با دو
بار بود و از غایت حرارت رنگ اندام او بزرد زند و سینه و دل در کند
علاجش آنکه در آغاز این زحمت بکنی از جو ساخته ملازمت نماید نافع
آید و اگر از برنج ساخته باشد هم نافع آید دیگر طباشیر پنج درم بلبل دراز
چهار درم زنجبیل سه درم بلبلکرد طالیسپتر قاقله برنج نایکسیر هر یک دو درم
و وزن همه اشیا نبات آمیزد و هر روز سه درم خورد نافع آید دیگر نبات
و شهد و مسکه هر سه یکجا کرده هر روز بلیسد نافع آید دیگر اگر شیر خری ادرا
کشنیز بخورانند در آغاز این علت دهند و ملازمت نمایند دفع کرد دیگر
دیگر زنگنی پاک برای دفع سرفه دق و دمه و زردی اندام و غلوله شکم
بیارد شیره زنگنی و شیره بانسه هر یک پنج سیر در کدایی اندازند و دو سیر هلیله
در وی اندازند و بجوشانند تا مادام که شیره پنج سیر ماند بعده هلیله بیرون
آرند و خسته بیرون کنند باز در کدایی اندازند و بجوشانند تا مادام که دو سیر
شیره ماند بعده قند دو سیر جلاب کنند و در میان شیره اندازند و قدری بجوش
دهند و فرود آرند و سرد کنند بعده بیارد آمله هلیله سنبلی فلفلین قاقله
دارچینی برج نایکسیر بهار نک قسط و زرک بهکهرمول کاکراسنگ برهمی
پاپچی خالنجه هر یک دو درم مس کشته آهن کشته طلق کشته هر یک سه درم همه
سوده جامه بیز کرده در شیره مذکور اندازند و بپاینند و بعده نیم سیر شهد
و ربع سیر روغن تر اندازند و در خمره دارند و هر روز دو
وقت قدر دو درم خورد بغایت نافع آید باید که از ترشی و سردی پرهیز کند
روغن کنجد بنهد

باب دویم در دفع دق

نخست سبب حدوث او
آنکه اندیشه بسیار و غصه و اندوه کرده باشد و بعضی عورات را بکثرت سقاط

نیم سیر کهنه زنگنی
پاک نافع است

برسرفه کهنه زنگنی
نافع آید

حمل بدید آید ش و یا از سبب غم باشد یا از دواهای گرم و ترشیها بسیار بکار برد
و یا آنکه مردم پیش از بلاغت در محاربت افتد و یا عورت بوقت حیض ترشی
و آب بسیار خورد و یا بوقت زادن فرزند اسقاط حمل معالجت نکند
و یا بسیار راه رفته و در حال آب خورده باشد و یا از درخت و آسیب
دیوار افتاده باشد و در دنه اوعایی گسسته باشد و یا آنکه دیواری و
خندقی جسته باشد جگر از درونه او افکار شده باشد یا افراط و یا شرب
کرده باشد و یا از ضعف دل خوردن خشکی بسیار و یا از باد بود و یا از ظلم
نگاه داشتن بول و غایط بود و یا طعام کاه و سکا خورده باشد و
و باید دانست که درین مردم سه نوع رطوبت طبیعیست هرگاه که یک نوع ازین
رطوبتها خرج شود تب دق تولد کند نخستین رطوبتیست که در رگها و همه
اندامها اصلی را گنده است بر طریق شبنم که در فصل خریف پدید می
افتد و آفریدگار تعالی حکمت در طبیعت حیوان قوی نهاده است که چون
مردم طعام و شراب دیر تر خورد طبیعت بطبیعت قوی او بدان قوت که
دارد دردی بدان رطوبت آرد و آنرا که تمام پخته باشد و تمام پذیرا رند
و مضغم کند و در هم رطوبتی است که همه اندامها آمیخته و سرشته شده است
هرگاه که حرارتی قوی تر و بار یاضتی یا فراط بدو رسد و آن رطوبت
گداخته گردد و بتحلیل خرج شود و سیوم رطوبتیست که اندامها اصلی بدان
سرشته شده است و پیوستگی اجزا بدو است هرگاه که این رطوبت
نماند پیوستگی اجزا اندامها باطل شود اما رطوبت اول همچو روغنی است که
پلیته را در گرفته است و رطوبت سیوم همچو روغنی است که اجزا پلیته آنرا
فرو گرفته خاصه از حوالی دل بجنان باشد که روغن چراغ کم شود و خرج گردد
دم و چراغ گسسته گردد و کار بدان رسد که روغنی که پلیته آنرا فرو خورده
است خرج خواهد شد و چون خلل این رطوبت خرج شدن گیرد تب دق
تولد کند و این درجه نخستین باشد از دق و زود تر علاج پذیرد و این
درجه نخستین را بدشواری توان دانست و تا نیک تامل نکند طبیب بران

واقف

واقف نگردد و چون رطوبت دومین خرج شود جنان باشد که رغن پلیته خرج
میشود و این درجه دوم از دق باشد و آنرا بول گویند و این ذبول را سه
درجه است اول و میانه و آخر آنچه بدرجه آخر رسد علاج پذیر نباشد و هرگاه که
رطوبت سیوم خرج شود جنان باشد که روغنی که اجزا پلیته بدان می ماند
نیست شود و هیچ حال این نوع را علاج نباشد و باید دانست که مبدا دق دل
و گاه باشد که حرارت جگر و معده و شش بدق ادا کند زیرا که حرارت این
اندامها بدل باز دهد و همچنین گاه باشد که تب یک روزه و تبهای عفونی و دردی
بدق افتد طبیب بضرورت ماء اللحم و یا خمر و یا دواء المسک بدو دل بدان
سبب گرم شود و بیماری بدق باز گردد و تب دق را بخت و خوار توان
دانست و چون دانسته شود علاج دق زود پذیرد و آخر علاج دشوار
پذیرد علامتها تب دق از سه وجه باید دانست یکی از نبض دوم از
دلیل سیوم از جگونگی حرارت تب اما آنچه از نبض معلوم شود آنست که
نبض صاحب دق صلب و ضعیف و رقیق و متواتر باشد و بر یک حال
مانده باشد و آنچه از دلیل معلوم شود آنست که در بول روغنی پدید آید و هرگاه
که بمجد بول رسد روغن ظاهر تر گردد و سبوی همچو صلح سبوس پدید آید
و آنچه از جگونگی حرارت تب معلوم گردد از سه وجه معلوم توان کرد
یکی آنکه تب دق آهسته باشد و بیمار را از تب خود سخت گاه نباشد
زیرا که حرارت تب او را همچو مزاج گشته باشد دوم آنکه هرگاه که دست
بروی نهند سخت گرم نباشد و هر چند که دست بروی می دارند حرارت
بیشتر می نماید و گاه سر و پا گرم تر می باشد سیوم آنکه همچو روغن که
در چراغ دان کنند چراغ بهتر افروزد بس هرگاه که در تب دق طعام خورند
تب تیز تر ظاهر تر و نبض قوی تر شود و اندکی بعضی را بدو درست ترین
نشان درین تب آنست و طبیب جاهل از بهر آنکه تب از بس طعام ظاهر
میشود از طعام خورده شود احوال تب بگردد اما احوال دق بر خلاف احوال
این تبها دیگر باشد زیرا که طعام خوردن در تبهای دیگر نواشا در ازی تب

و این لام

خطی
۵

تکمیر و گرانی اندامها دیگر و سردی دست و پا بدید اختلاف نبض زیادت کند
و در تب دق جز ظاهر کردن تب نباشد علامتها علامت آنکه حمی یوم بدق
باز گردد آنست که تب فزون از سه شبانروز دارد و علامت کساریدن
ظاهر نشود و گرم تر از آنکه تخت بوده باشد نگردد و تن خشک تر از آن
شود که از آن تب واجب کند و رنگ روی زرد شود و چون این نشانها
بدید آید باید دانست که حمی یوم بدق باز گشت اما علامت مرگ شدید تب
دق یا تب عفونی آنست که هر گاه که مدت نوبت تب عفونی بگذرد و عرق
کند اندر تن هزار تبی و خشکی مانده باشد و تن لاغر تر از آن شود که از
تب واجب کند و در بول و بران چرکی پدید آید و سراسخوان ظاهر شود
و صدغها اندر نشیند و پوست پیشانی کشیده شود و رنگ زنانگی رنگ
پوست بشود و بدان ماند که غبار بر نشسته است و ابروها میل بگرانی
دارد و چشمها بچشم خواب آلوده نماید و سر بینی باز بشود و موی دراز
نماید و سپس دری پدید آید و کفها برافزاید و هر گاه که در بول بدرم
آخر سر موی زیر بدن گرد و ناخنها کبود شود و هر چه فرو نباشد فرو شود
چنانک پوست تنگ شود و بر استخوان سخت شود و چشم در غایی افتد
و پوست او مانند پوست کسی شود که او را طلاق بسیار افتاده باشد
و افراط نموده باشد و سپس وی روی او باریک شود و گوش زود تنگ گردد
و استخوان سینه و پشت درین بیرون آید چنانک توان شمرد و آواز او
باریک گردد و تن او ضعیف و نزار شود و نبض باریک و محکم گردد
و دلیل او مانند روغن زیت گردد و اسهال سیاه افتد این علت علاج
نپذیرد اما در آغاز و میانه علاج پذیرد و زود بر دو نوع است یکی از گرمی
و خشکی و دوم از سردی و تری علامت گرم و خشک آنست که بلغم با خون
آمیخته افتد و علامت سردی و تری آنست که بلغم سفید اندر آید و آغاز
هر دو نوع از بخار افتد شود که سرفه آغاز شود و تب نرم دایم باشد
و بر یک حال بود و در وی فتوری و نوبتی نبود و گرمی ملازم باشد بی قلق

واضطراب و تب دق از گرمی حاصل شود و بعد فرو رفتن طعام تب بر نیست
اول تیز گردد و گاه گاهی در آخر شب فرو آید تا برآمدن آفتاب بلند روز
بر روز خیره گردد و بهلو و آخر گاه و بالای سینه درد کند و اشتها کم شود تا
آنکه کلی برود و تدبیر دفع حمی دق باید دانست که تدبیرهای تب دق بر پنج
وجه است یکی تدبیر هوا خانه و مسکن و خورش دوم تدبیر گرمابه و آنچه
سیوم تدبیر شیر چهارم تدبیر شربتها و داروها پنجم تدبیر غذا اما تدبیر هوا
خانه و مسکن و خورش آنست که اگر فصل تابستان باشد در خانه خنک نشیند
و خانه که شمالی بود و پیش و فرودش آب روان باشد و یا بجنبه باشد
که زیر او آب روان باشد و اگر نه طغارها پر آب کرده پیش او دارند و
گلها تر چون نیلوفر و نیز بهای تر و سرد در صندل و گلاب و کافور
و برف پیش او نهند و باکن آب باد بیز تر کرده با هستگی باد کنند و بستر
از جامهای کتان نرم باید ساخت و کسوت از کتان و تو ز بصندل و کافور
و گلاب خشبو کرده سازند و پیش از خوردن طعام و بعد آنکه خورده باشد
و از دهن معده فرو گذرد بر سینه و کتف او پارچه جامه تر کرده بصندل
و گلاب و آب کشنیز دارند و آب برگ خرفه و آب حی العالم و روغن
گل و روغن نیلوفر و اندام مالند زیرا چون خرفه گرم شود بر دارند و دیگری
بر نهند باید که در شبانروزی از دو بار و یا سه بار بیش نهند زیرا که اگر
ضمادها سرد بر اندامها دم زدن بسیار بر نهند و بسیار بر وی بگذارند
خطر باشد که ضیق النفس تولد کند و اگر از غایت سردی لرزه پدید آید
که جامه نیم گرم کرده نهند و شب روغن مغز گردو در ناف و کف پای و سینه
و گوش و مقعد تر کنند و اگر فصل زمستان باشد هوا خانه معتدل باید
و بستر از کرباس که پشم بسیار انداخته باشد باید ساخت و اما تدبیر گرمابه
و آنچه و تمریخ چنان باید که گرمابه و آنچه خوش و نرم و نیم گرم باشد و حرارت
گرمابه نیز چنان نباید که دل را گرم کند و نفس را بتکرد آید و عرق آرد و گرمی
آب نیز چنان باید که او را خوش آید و اگر در آب بنفشه و نیلوفر فرو برکند و

در حمام سرد

پرند سخت نیک باشد و اگر کدو تر تراشند و باندکی کشک چونم کوفته در آب زن
بپزند صحت سود مند بود کوبوست از آن نرم شود ترتیب بذیرد و بجری رفتن
در کریاه و نشستن در آب زن نشاید که برنج بدو رسد و چون در آب زن
خواهد نشست تخت ازاری یا چادری باز کشد و بیمار را در بی نهند و دو کس
کرانها او بر گیرند و او را در آب زن فرو گذارند و سه بار بر می آرند
و فرو می گذارند و زود بیرون آرند تا ضعیف نشود و اگر تنگی مرد باشد
نشاید که در آب سرد بنشیند و آب علاجی نیک است و آنرا که لحمی کوشت
بر جای بود صواب تر آن بود که در آب نیم گرم نشاند و از آنجا بیرون
آرند و در آبی فاتر نشاند و تدریج از آب تاب می آرند تا آب سرد
باز آرند و سردی آب بیش از آن نباید که چون آب تابستانی باشد و زنان
در آب زن سود بیش از آن نباید که او را یکبارگی آب فرو برند در حال
بر آرند چنانکه در آب زن هیچ توقف نکند و چون از آب زن فارغ شود
اندام او را بروغن بنفشه و یا بروغن نیلوفر و یا بروغن تخم کدو و یا بروغن
بادام چرب کنند و باید که با روغن قدری آب بیامیزد پس اندام را
بوی چرب کنند و بحمامه و بستر باز آرند و چون در کریاه خواهد رفت و یا
در آب زن خواهد نشست تخت یک شربت کشکاب بخورد و دو ساعت صبر
کند پس تدبیر کریاه و آب زن کند و چون از کریاه بیرون آید و بیاساید و دو
چیزی نرم بیاشامد چون آشامی که از کشکاب بسازند و یا شربتی که از دوغ
تازه باشد یا از زرده بیضه نیم برشت و اگر آن بسی آنکه غذا خورده باشد
بعد از چهار ساعت یکبار دیگر در آب زن بنشیند و یا در کریاه رود صواب
باشد اما تدبیر شرب دوغ چنان باید که شرط نگاه دارد جا که از آن
غافل باشد وبال گردد و آن شرط اینست که هیچ چیز دیگر با آن مرکب
نباشد در تن ماده نبود که عفونت بذیرد و جز از آب دوغ هیچ عارضه
دیگر بنشاید و بهتر یا شیر شتر نامی است و شیر خر و شیر بز از بهر آنکه
این شیرها رقیق تر باشد زود تر در رگها رود و رود رگها را نرم کند

وفود و گوارد و تن را بهره تری دهد از این سبب هیچ چیز بجای شیر نیست خلاصه
از این شیر ناگریاد کرده شد چون شیر نمی یابد یا شیر خر را بکار دارند باید که
تن درست و جوان باشد و بشیر شکم اولین نباشد و از وقت زادن
چهار ماه گذشته باشد و علف او جو و کوک و کشنیز تر و اسفاناخ
و برگ خرفه و لسان الحمل و خیار بود و شیر او را در قدحی چینی و یا آبگینه
و یا مس و یا قلعی با آب گرم شسته بلو شند و بوقت دوشیدن قدح
را در آب گرم نهند و خر را نزدیک بستر بیمار دارند و بدوشند تا در حال
شیر او را بخورد پیش از آنکه از حال خود بگردد و ترتیب مقدار شیر چنان
باید کرد که روز اول نیم قدح بخورد و روز دوم یک قدح خورد و هر روز
نیم قدح زیادت کند تا روز چنانکه روز هفتم سه قدح و نیم قدح خورده
باشد و همین مقدار هفت روز دیگر بخورد و زیادت و نقصان نکند
بعد از آن هر روز نیم قدح نقصان کند تا هفت روز چنانکه در روز
نیم قدح خورده شود و اگر با آب دق سرفه باشد یک درم کشتیرا با شیر
شکر دهد اما تدبیر دوغ چنان باید کرد که دوغ که سفید بیالایند تا مسکه
از وی بیرون آید و نیم روز بنهند تا مزه او فرو شکرد و بعده بجنبانند تا
آب که بر سر وی پدید آمده باشد باز دیگر بیامیزد پس نان پاکیزه و بریاد کرده
بسایند مقدار ده درم و دو سی درم دوغ اندازند چندان صبر کنند که نان
در دوغ گداخته شود بعده بخورد و روز دوم پنج درم دوغ زیادت کنند
و یک درم نان کم کنند هر روز بچنین پنج درم دوغ زیادت کنند و یک درم
نان کم کنند تا نان بسی شود بعده هر روز پنج درم دوغ کم کنند و یک درم نان
بیفزایند تا دوغ بسی درم باز آید و نان ده درم رسد چنانکه اول روز خورده
بود اما تدبیر شربتها دارو تا چنان سازند که بوقت بامداد قرص کافور
بخورد در شراب خشخاش و یا در آب انار شیرین و یا در آب خوربزه
هندی یعنی کلنگره و یا در آب کدو و یا در آب خیار و دست بر آمدن
آفتاب کشکاب سرطانی خورد با آب انار شیرین یا با جلاب و از پس کشکاب

بعد چهار ساعت بیست درم شراب غلاب یا شراب غشنی اش خورد یا آب
سرد آمیخته و وقت خواب لعاب اسپغول و جلاب خورد و یا شراب
غلاب آب تخم خرفه و روغن بادام خورد ساختن کشکاب سرطانی
بگیرد سرطانی را که در آب شیرین باشد و با بهار او را دور کند و با نمک و خاکستر
بمالد و بعد بار بشوید پس در کشکاب افکنده بپزند چنانکه رسم است
و سرطان ماده بهتر باشد و نشان ماده آنست که سوزنی بدو فرو برند
اگر رطوبتی همچو خیار از وی برآید نشان ماده باشد و اگر سرطان نیابند غلاف
و خشکاش و کاهو بر تند و روغن بادام چکانیده و بدهند صفت کشکاب که
در اول زبول سود مند بود بگیرد و کشکاب چو بر سرطان دریابند
و با روغن بادام و بدهند و با روغن تخم کدو و بدهند نافع آید ساختن قرص
کافوری که درین علت هیچ ادویه بهتر از وی نیست بیارد تخم خرفه و مغز
کدو شیرین و مغز تخم خیار بادرنگ و مغز دانه انار هر یک پنج درم گل سرخ
سه درم در هر صبح عرق صندل سفید نشاسته گیاه هر یک دو درم رب
السوس و طباشیر هر یک سه درم تخم کوکنار یک درم کافور نیم درم همه را بکوبند
و لعاب اسپغول سرشته قرص کنند و در درم بخورند نافع آید و دیگر تخم خیار
سبز بستانند و نگاه دارند و هر روز قدری با نبات سوده بخورند بکلی صحت
شود علامات دق تلخی و خوی دست و پای و سینه و شانها سوزان باشد و
اسهال شود و از دهن بوی برآید و اول در اندام گرمی پیدا گردد و هم از
گرمی بیت شروع کند و تشنگی بسیار باشد و اگر غلبه خون زیادت بود
پس در دق هم خون افتد و در اسهال هم خون افتد و دبلها پیدا شوند
و دق که از تلخه خون از غایت گرمی تلخ و خون کیلوس و خون و پیه و مغز
استخوان و آب منی و مغز سر جمله سوخته گردند و تنقیص پذیرد علاج خون
هفت چیز مذکور کم کردند ضعف غالب گردد علامات و اسباب حدوث
دق بلغمی و بادی آنست که از خوردن شیرینی بسیار و از سرفه دائم بسیار
و دیر ماندن در آب دارند بعضی و از شیر و حبوبات و غلبه نور آب نو

ضعف قبض کافوری

واز ثلوث و سیاتی و کنجد و نمک و خواب روز با افراط و غیر وقت طعام خوردن
هر روز و بغیر هضم شدن طعام اول طعام دیگر خوردن این همه اسباب حدوث
دق بلغمی و بادی است و چون دق از بلغم باشد بلغم در رگها در آید و بعده
افکند و بدان سبب کیلوس و خون در رگها در آمدن نتواند تا آنکه رگش
و خون در رگها در نیاید کوشت از چه افزاید و قوت از کجا پیدا شود تا
چار ضعف و لاغری پدید گردد و علامتش آنکه فربه آید و دم باشد
و زکام پیدا گردد و بوقت سرفیدن بلغم بیرون افتد و تب لرزه باشد
و اشتها کم گردد و تلخ افتد و بی رغبتی طعام بود و قی آید و سر و شانها
و سینه گران گردد و بینی و چشم بخارد و متورم گردد و تنگنفسی و کاهلی
باشد و چشم سفید نماید و در اندام خارها بخیزد و تن گران گردد و بندها
بشکند و زبان و دهن شیرین باشد و اندام بخارد و پوست اندام سفید
نماید و جای آماس پدید آید و وقت صبح و شام غلبه بلغم پیدا شود و
چشمها گران باشد و سر درد بود و رغبت بر گرمی و تیزی باشد و سرگین
خوش نیاید و اندام چنان باشد که گویا که بسته اند و خواب بسیار آید
و آروغ نیاید و اگر باد زیادت خلط از بغل خیزد و دست و پای بشکند
و چون علامات هر دو نوع دق در کسی پیدا شود اطبا را بدان ترا لاد و ا
گفته اند زیرا که چون آب و آتش هر دو یکجا شوند محافظت یکی از دیگر
مشکل شود نعوذ بالله منها علاج و ادویه دفع دق تلخه و خوی بیارد
نحاس مقتول دو حبه و بلبل دراز نیم درم سوده با یک درم شکر آمیخته نهار بخورند
دق دفع گردد و این دارو بمنزله تیغ است دیگر دارو بمنزله تیغ بیارد
رنگی خرد بزر دوازده سیر کوفته در یکمن آب اندازد و صد هلیله نیز در
وی اندازد بجوشانند تا ما دام که دو سیر آب بماند بعده فرود آرد و آب
او جامه تر کرده بستانند و هم در اوند کلین آب مذکور اندازد و هلیله
مذکور نیز در وی اندازد و جوشانند تا ما دام که آب قدر پنج سیر بماند بعده
فرود آرد و هلیله مذکور را بر کاله کند و تخم او بیرون اندازد و هم در آب مذکور

کم قدر بیخ بیرماغوه است دردی املا از دو با تشش نرم مقدار دق بیرم بزند
تا آنکه دوا الدار شود بعده نه درم جوکهار و بیخ دمهاریه والاجی و سنبل و فلفلین
شش کاندرم سایده انداز دو بعد سرد شدن یکسر شهد اندازد و مقدار آن درم
بتدریج تا شش درم بخورد یازده نوع دق را دفع کند ع دیگر طباشیر بیخ
درم بلبل دراز جبار درم زنجبیل سه درم بلبل گرد طالیسپته قاقله بیخ شانکیر
هر یک دو درم سوده وزن همه ادویه نبات سوده انداز در هر روز سه درم
با آب خورده شود دیگر نبات و سکر و شهد یکجا کرده هر روز بلیسد نافع آید
دیگر جزغ کرده کوسفند و میده و شکر تری یکجا کرده پالوده کند و بمراد خورد ملازمت
نماید نافع آید آب کشکاب برای دفع دق بدین طریق راسن کند پارد جوکوته
بیخ بیرکل نیلوفر بیخ درم تخم کوکنج درم بارسکستان پست علاد و مویز
بیخ درم جلاب چهار درم کشنیز دو درم تخم نیلوفر سه درم همه یکجا کرده در پانزده
سیر آب بجوشانند تم بستانند پالایند و در او نوکند و این قدر یک روز
خورد و سه روز هم چنان راست کرده خورده شود دیگر بیخ درم آبنوس
شب دران ترکند بامداد تمام لقمه کرده فرو برد و چند روز ملازمت کند
به شود و غذا بریهت و کهری موته و بنری جولای کند روغن اندک خورد
و نان خمیری و یا تنوری خورد ع و طعام ماش مقشر با آب کدو و مغز
بادام موافق باشد و قلیه چنار و نان پاکیزه در آب گرم برند کدو و آب
ازدی بر بزد بس با آب بیخ تر کند و غذا سازد بغایت نیک باشد و حرارت
بت را باطل کند و اگر وقتی صفرا غلبه کند گوشت دراج و تیهو و جوزه مرغ
فانکی و گوشت بزغاله و ماهی تازه خورد نافع آید و بیضه مرغ نیم بوشت
سخت موافق باشد و غذا از میوه جنابخ انار شیرین و سیب شیرین و عناب
انگور بخورد و از شیرینی و حلوا ها از شکر تری و روغن بادام و خشخاش نافع
آید و بر مزاز نان خمیر و میده و آب سرد بسیار و از گوشت کوسفند و گوشت
دستنبوی و فلفل کرده و انگزه و سیر و از همه تیزی و حرارت کند ع دیگر [illegible]
پاک کرده پست دو درم ارش مقشر موته درم خشخاش هفت درم با قلابو [illegible]

ده درم مغز بادام شیرین پنج درم جلاب دیه را در یک نیم من آب کدو بپزند
تا نیک پخته شود و پالایند و پست درم آب انار شیرین و چهار درم روغن
بادام این مجموع با چهل درم کشکاب ترکیب کنند و مغز تان دو درم
لادی آمیخته مقدار ده درم بخورانند و آنچه باقی ماند باشامند ع علاج
دق بلغمی و بادی بیاردکا پهل بهکر مول بهارنگی کاکراسنگی بلبل دراز برابر
بساید و هر روز قدر یکدرم با یکدرم شهد و با آب گرم بخورانند به شود دیگر
باید که اورا اول قی کنانند بعده مغز مرغ از شربه ترنج و ادرک و نمک کرده
بلبل دراز و سندهی و انگزه بکنانند و فاقه کنانند و آب گرم بنوشانند
و دیگر گرم کرده اندام او را گرم کنند و ناس بزند دیگر کاکراسنگی
سندهی فلفلین طرفیله کنتای خرد بهارنگی نمک سنگ نمک سانبهر
نمک سیاه برابر سوده بدارد و هر شب یکدرم با آب گرم بخورانند بلغم و بلکیه
و سرفه و دم و درد سینه و ترشح و صداع و بی رغبتی طعام همه دفع گردد
دیگر بلبل دراز سوده دو درم با شیر گاو یا گوسفند خورد دق و سرفه و
نزله دفع گردد دیگر طریقه بلبل دراز برابر سوده بدارد و دو وقت
طعام با لقمه اول قدر دو درم آمیخته بخورد تب و دق دفع گردد دیگر
بلبل دراز هر روز قدر دو درم با سه درم شهد خورد دق دفع گردد دیگر
دار هلد با شیر گوسفند خورد تب دق دفع گردد دیگر جوب نار با آب
سوده خورد تب دق دفع گردد دیگر اگر دق از سردی و تری بود
و بلغم سفید انداز دیا رد پوست اگر دو نیم درم تخم دتاتوره سیاه دو
درم فلفل گرد یکدرم اگر دو یکدرم همه یکجا سوده بدارد و هر روز دو گرم
حبه خوردن دهد اگر طاقت ندارد دو سه گرد زیره سفید و مغز
بیخ دانه سوده با آب خورد و اگر طاقت دارد قدر یک قلاری هر روز
زیادت کند و بر بیخ و کیمند بخورد و از جزبی و ترشی و چیز و چرها
مخالف بر پرهیز کند دق مذکور دفع شود دیگر بیخ کسوندی را کاده
سازد و بخورد ملازمت نماید به شود دیگر دفع دق بلغمی و سرفه بهیه و

وسرفه زرد و شکی بزرگ شده و زردی بشره و تیزه رنگ و مستی بیارد نمک سنگ
نمک سیاه بدلون نمک دریا چوکهار کاجلون و اکرناک خردل سیاه که شیراک شیر قوم
شیره صبر شیره او انکه هر یک نه درم سوده در دیکی اندازد و هر نمک کرفاکسته
کند و بالای دیکدان در پاس آتش سخت کند بعد سرد کند و بسایند و هر روز
یکدرم خورد و اکر نتواند زیاد تر هم خورد دق دفع کردد و این ادویه را
بجر کهار کو بند معتدل و پیکار است و یکی سبب برای دفع دق و رطوبت
و سرفه و اشتها شدن طعام و روشن و سرخ و تازه شدن بشره بیارد
بلبل کرده درم زهر یکدرم تنکار سه درم بار یک سوده جامه بیز کرده با آب
کشنای هفت بت دهد و حبه بندد و هر روز یکحبه و با دو حبه بخورد نافع اید
و یکی تخم رنکنی خشک سوده و دو حصه یکحصه شکر یکجا کرده هر روز تا دو هفته
خورد به شود و یکی اکر خواهد که معدن دق را قی کند بیارد تخم اوانکه دو نیم
درم سود و دو نیم سیر شیر ماد کاو شیر کرم بیامیزد و سه روز نهار بخورد معده
دق بجو خریط برون خواهد افتاد و یکی یک پیره بزرک برک تنبول استاد
و بیرو شیراک کرد بیخ او سوراخ نباشد در برک طلا کند بطریق جوز و چله
برک همچنین بخورد همان زمان علت دق مانند صورت آدمی از دروشکم
از راه دهن قی خواهد کرد و یکی برک اکشخور و بیارد قدری قند بروی
مالد و بخورد و از شیراک جوش کند و خشک کند و بریان کند بعده آن هم
بخورد قی خواهد کرد و بلغم بیرون خواهد انداخت به شود و یکی هفت عدد
تربی تلخ بیارد و تخم او بکشد و دهن او کشاده کند و با آب بر کند و در صحن
خانه که آنجا سقف نباشد خاکستر اکرن بعضی آهنی کرفش کند و تربی نذرد
ایستاده کند و تمام شب آنجا ماند و بعده وقت صباح خورن دو نیم
درم آن آب صاحب دق را خوردن دهد خریطه دق از راه حلق
قی خواهد کرد بجرت اکر صاحب دق هر دو وقت نیم سیر طعام هضم کردن
نتواند آنکه این ادویه میکند و الا نکند زیرا که او طاقت قی ندارد
و هلاک کردد باب سیوم در دفع سل و آن رشی و جراحت بود که در شش

بدید آید

بدید آید سبب حدوث او آنست که مادتها تیز و غلیظ که در دماغ جمع شده باشد
بشش فرود آید و تیزی آن ماده شش را ریش کند و یا شش بدان
خویش آماس کرده باشد بسبب مزاج خارج که در وی بدید آمده باشد و از
و از اندامها دیکر مایه تیزی بوی ریخته باشد و بدان سبب ریش شود و کفته
اند که سل کمتر علاج پذیرد او عظیم دشوار است زیرا که در سل سرفه لازم
است چون دارو بجهت سرفه دهند در ریش شش رنج افزاید و چون دارو
برای دفع علت ریش دهند عین آن دارو بدو نرسد بلکه فایده
بسیار است و آن چنانست که هر ادویه که او را میدهند اول در دهن می رسد
پس بحلق می رسد پس بمعده جمع شود و از آنجا بروده ها سرایت تا بجکر
و از دل و از جکر بشش رسد پس چون ادویه را چندین جای کذر شود از کاه بشش
رسد و قوت و عمل او ضعیف کشته باشد و فساد عیش فساد تراب
و در جوهری کوشتی پس اندک است بدان سبب که تن وی عصر وی آب
و چون مایه کرم و تیز در وی جمع شود هر آینه آن مایه را ریم کند و چون
ریم کند سرفه فزاید تا رنج مایه را دفع کند و چون سرفه حرکت قوی
کند در شش که ریش بود او را فراخ تر کرداند و چون ریش فراخ
تر شود ریم هم زیادت تر کردد و سرفه نیز قوی تر شود و از این سبب
علاج سل دشوار تر باشد خاصه که باب بود نعوذ بالله منها و من غیرها
زیرا که بمعالجت ریش سل بت زیادت کردد و بمعالجت تب ریش
زیادت کردد و حذاقت طبیب بمعالجت چنین علتها بدید آید و
علامت سل آنست که پیوسته بیمار می سرفد و با سرفه خون و ریم بیرون
آید و هر روز اندک اندک و کوشت از تن وی کم کردد و در زمانها
او مغاکی و غنج بدید آید از آن که رطوبت وی کداخته شده باشد و خون
کاری بدان درجه رسد که سینی و ریش باریک کردد و ریم سخت و سطبر
آمدن کیرد و موی ریش ریختن کیرد و خون و ریم که از وی بیرون آید دانکه بر
انکشت سوزان نهند بوی استخوان سوخته از وی آید بعده علاج کمتر پذیرد

ضعیف تر شده بود و رسد زیرا که مسافت میان شش و داروه

دو ریش

ف وصاحب سل را بتسرم ملایم بود و بیرون آمدن ریم در سرفه بود و فرق
میان ریم و بلغم آنست که چون ریم را بر آتش افکنند بوی ظاهر شود و چون
بر روی آب اندازند بته نشیند ف و بعض او سطبر و سخت غلیظ چهد
و سینه او گرم بود خ و بعضی اطبا ثانی چنین گفته اند که تا مادام که بیمار
را قوت آن باشد که بلغم و صدید و ریم را بسرفه بیرون تواند آورد و علاج
پذیرد و چون بیرون نتواند آورد و نفس وی تنگ گردد بعده علاج پذیرد
و بیمار هلاک گردد اما این اقوال ضعیف می نماید والله اعلم علاجش آنست که
طبیب باید که در آغاز این علت تا مادام که هنوز ریش فراخ نگشته است
که در معالجت بت مشغول گردد چون بت را بعلاج از این مرض بکلی زایل
کرد اند بعده بعلاج ریش مشغول گردد زیرا که ریش را و بت را علاج یکجا کردن
ممکن نباشد و اگر وقتی باشد که طبیب را معالجت کردن بت و ریش در یکحال
بضرورت افتاده باشد در آن حال مزاج هر دو را نگاه باید داشت و ترکیب
دارو چنان باید کرد که منفعت آن بمرور علت و سدهم روز زیادتی بیشتر
نماید زیرا که اگر بت را علاج کند و دست از ریش باز دارد بسا باشد که اکله
در ریش بدید آید و جوهر شش باطل گردد و چون جوهر شش تباه شود آفت نفس
کشیدن باطل گردد و مردم بمیرد و اگر ریش را معالجت کند و دست از بت باز
دارد رطوبت حرارت غریزی محترق گردد و چون رطوبت محترق شود
حرارت غذا باز ماند و منطفی شود و مردم بمیرد و طریق علاج سل آنست که
اول باید که او را از کار و کسب و شغلی که دارد از وی باز دارد و سکونت کلی در
اعضا او موجود گرداند و وطن او در هوا معتدل مستطیر دارد و هیچ حرکتی
نکند و خود را آسوده دارد و بر عورت گذر نکند و باز ندارد اگر چه مقدار
دو میر باشد از مبرات داروها قابض باید داد و دوا که در باب سرفه
گفته شده است همان باید کرد تا سرفه دفع گردد و رگ او بگشاید و اگر
قوت مریض و سن و فصل سال مساعدت نکند و از گشادن رگ عاجز آید
رگ باسلیق بگشایند از دست چپ و اگر آن نیز ممکن نبود فرود کردن پشت

وشانه حجامت کنند و اگر در آن حال معده و دل ضعیف بود حجامت را مانع شود
بر ساقها بهر دو پا بحجامت آن زمان باید کرد زیرا که خاصیت وی آنست که
مایه را از بالا بر کشد و اگر مایه بسیار ریخته باشد علاجش آنست بیارد تربد
و صبر و برگ سوسن برابر سود بنا آب باران جمع سازد و یک مثقال از دوا در
آب حل کرده نهار دهند تا اگر قوت مریض بیشتر باشد دو مثقال دهند و چند روز
ملازمت نماید تا مایه که بشش ریخته است آنرا سه تنقیت بخشد و مایه را از وی
باز ستاند ریش که بشش افتاده است سلامت شود و فراهم آید دیگر اسجو
و خشخاش کوبیده و بیز در بعد هذا نافع آید دیگر برگ بانه جوشانیده شیره
او با شهد بدهد سرفه نافع آید دیگر شیر بز نشاسته شکر تری روغن بادام بجا
کرده بدهد نافع آید دیگر باقلا خشک بانزده درم نشاسته کشیر اصمغ عربی مغز تخم
خیار مغز تخم کدو و مغز تخم خربزه هر یک پنج درم عصاره یعنی کتیرا سوس بیست
درم تخم خشخاش سفید مغز بادام سفید شیرین دانه ای هر یک ده درم باریک سوده
هر روز قدری کشکاب اندازد و بخورند بر و سینه را از مایه که ریخته است
پاک کند و سرفه را فرو نشاند این علت اگرچه قوی است اما مهلت دراز
دهد چنانکه از جوانی به پیری رساند شیخ الرئیس ابی علی سینا میگوید که پیری
را دیدم که بیست و سه سال درین علت بماند شیخ مذکور میگوید از چیزهایی که
من بر بسیار کس آزموده ام و سودمند افتاده ام گل شکر تازه است که در آن
سال کرده باشند هر روز چندان که تواند بخورد و اگر با آن گلشکر بخورد بر صواب
بود و میگوید زنی را دیدم که این علت بر وی دراز گشته بود و دل از خویشتن
برداشته بود و مرگ را ساخته بود برادر او بگلشکر علاج کرد شفا یافت و
گوشت بدو باز آمد و فربه گشت و میگوید خواهم گفت که چه مبلغ گلشکر بدو
داده اند ترسم که استوار ندارند و اگر حاجت بآشامیدن باشد ماء العسل
خورد و طریق وی آنست که شهد خالص دو حصه و یک حصه آب باران هر دو را
با آتش نرم بپزد تا آنکه سیوم حصه برود بعده فرود آرد و صاف کند و نگاه
دارد و اگر در سرفه برابر او بلغم خون آید صندل و کهربا برابر با آب سوده

سوسن بلغوا

بخورانند نافع آید دیگر بصل اسپیض یکسیر نرگندم ربع سیر کوفته یکجا کرده در
ده هشت شوایه آب بجوشانند و یک شوایه بستانند و هر روز بخورانند سرفه
دفع شود و قوت افزاید مجربست و اگر در آغاز این علت بکنی جو دارچ
ساخته بخورانند و ملازمت نمایند نافع آید علاج تب پیاز دیج سیر کوچه
جو پاکیزه کرده و شسته در هاون کنند و آب در وی افکنند و بکوبند و آب
وی بستانند و باز آب دیگر در وی افکنند و باز بکوبند و باز آب بستانند
برین جمله تا مادام که تمام گفته شود و تمام آب ستده شود بکوبند و بستانند
و در آن وقت دو عدد بیخ پایم که تازه گرفته باشد پاهای وی بدور کنند
و بشربت از شکم جدا کنند و کاکنج زنگ و سیر برسر بکنند و قرابه را بر روی
نهند و آتش نرم و آهسته کنند تا از بخارات آن کشکاب در قرابه پخته
شود و شربت از وی با شیر خر و یا با شیر بز دهند تا بر دو دسل را سود
دارد و غذا از کچری سازند محبب و یا مرغ جوان فربه در مسکه نیک پخته
باشد و یا حریره از آرد کوچه جو و آرد باقلا سازند و شکر تری
در روغن بادام دهند و گوشت بزغاله پخته و گوشت دراج و جوره و کاش
و بالجه و زرده بیضه مرغ و انگور تر و انار شیرین و بادام تر و خورنز و مغز
خیار و خیار و بادرنگ و کشمش این همه نافع بود و بر پرهیز از تیزی و شوری
کند دارند تا که شکم را نرم کند و براند خاصه که چار ضعیف بود اگر شکم
نیک نرم شود باید که در حال با دویه قابض بندند زیرا که اگر این تحت
اسهال آرد و در آن وقت موت او میاند و سه روز باشد اما دویه که نرمی
شکم مسلول را باز دارد اینست پیاز خوب یعنی کوکه و دانه مورد خشته
دور کرده و تخم خشخاش سفید و طباشیر و گل ارمنی خالص و صمغ عربی و نشاسته
هر یک دو درم بسایند و به پنج شربت از این دو درم با یکسیر شراب خشخاش
بدهند و اگر شراب خشخاش موجود نبود با آب باران دهند شکم مسلول
بسته گردد و نقل کوچه جو و باقلا خشک بریان کرده بخته و بادام و مغز کاو نیز
دهند نافع آید دیگر زنجبیل کشنیز بالا موتهه پیل خورد یکان درم کوفته در چهار

سیراب کاده سازد و نیم بیدا شته تیز گرم دهند بستگی در شکم پدید آید دیگر
پوست خشخاش و شکر تری هر یک یکدرم سوده با آب سرد نهار بخورد
شکم مسلول بسته گردد و سرفه کم شود **باب چهارم در دفع ضیق النفس**
هندی اگر استسقی و ایرسا نیز گویند سبب حدوث این علت آنست که
چون بلغم غلیظ تازه شش را بگیرد و نفس فرو گرفته شود و دم بسته گردد
و بیشتر تنگی نفس در هوای سرد و تر غالب گردد و در ایام شکل و زکام
که ابر باشد بیشتر گردد و کشیدن نفس مانند کسی بود که بسیار دویده باشد
و یا کلوی سخت کرده باشد و چون او بر تنفس خسید نفس بیشتر زند و خشن
و تنگی نفس و دمه و هفقه از باد و بلغم و صفرا بود علامت آنکه از باد
بود آنست که گرفتگی دم و تنگی نفس و هفقه بود و بوقت حرکت دم
بیشتر شود و سرفه خشک و خله آرد و مزاج ناخوش شود علاجش بیارد
سندی و هماه کاکراسنگی مویز کبی کجور بهار نکی نبات کافور
برابر سوده با روغن ستور خورد نافع آید دیگر برگ راسنا اسکندر و هماه
جوب نارتیج پیدا انجیر تاقله کاکراسنگی بهار نکی برابر سوده هر روز دو
درم با روغن ستور خورد و یا با آب گرم خورد شود دیگر سندهی و
فلفلین انگزه نگسیاه مقل اجمود چشته برابر سوده با آب گرم
خورد تنگی نفس از باد و بلغم باشد دفع گردد دیگر اگر صاحب این علت
را آروغ نیاید بجهت آمدن آروغ بیارد برگ بود نه والان تر کنبات
یکجا بلیسد آروغ آید و درد نه کشاده گردد دیگر تنگی نفس دفع اندوه
را شربت سکنجبین اختیارات دیگر اجمود فلفلین پوست بقره هر
دو سنال بریان کند بعده نمک سنگ با ادیار کند و با ترشه ترنج بخورد
تمام زحمتها دل را ببرد علامت تنگی نفس که از بلغم بود آنست که بلغم
در سر دل بسته شود و دل را فرو گیرد و از دهن و بینی آب رود و مزه
دهن شیرین شود و اشتها کم گردد و گلو گرفته شود و عدم تشنگی و متنفر
شدن از هوای سرد و نفع یافتن از هوای گرم بود **فصل** علاجش

پیاز و مشک طرتیله قاقله دراز زنجبیل بهار نکی برابر بود با شهد بخورد به شود
دیگر آهن مقتول سندهی و فلفلین کدو برابر سوده بدارد و هر روز
شش درم طرتیله را در دو سیر آب جوشانیده در ربع سیر داشته سیر و
کرده یکنیم درم ازین ادویه با وی یا رکند و تا یک هفته بر منوال بخورد
به شود دیگر جرایته سندهی گل سرخ یعنی کبر و برابر با آب سوده بر سینه
و کلو طلا کند و قند دارو رک خورد به شود و اگر تنگی نفس و هفهفه
سخت بود و دم پیچی هم بتنگی رود بیار و جهاده سیر کشمایی خورد
و صد عدد هلیله بزرگ در دو من و سی سیر آب جاه بجوشاند و هشتم حصه
بدارد بجامه بیالاید بستاند بعده هفت سیر قند کهنه و همان هلیله مذکوره
که در آب جوشانیده بود درین کاوه اندازد باز چندان بجوشاند که تیره
شود بعده فرود آرد و سرد کند و این ادویه سوده در وی اندازد
قاقله دار چینی تیرج نایکسر هر یک دو نیم درم فلفلین هر یک هشت درم
جوکهار چهار درم شهد خالص چهل هشت درم همه سوده در وی اندازد
نگاه دارد بعده هر روز دو عدد هلیله و قدری از آب جلاب نهار
و هر وقت که خوش آید بخورد تنگی نفس و هفهفه برود و دل قوی گردد
و اشتها غالب شود و هر چه بخورد هضم گردد و قوت یابد این را
بهندی پاکری هر شبی کوشیر دیگر قسط سوده یک دو درم با دو درم
شهد هر روز بخورد بالا آن یک سکوره آب خورد تا آنکه که بکلی دفع
گردد دیگر نیم درم سهاگه نانا رفرو برد نافع آید دیگر یکدرم موسیانی
هر روز با شهد بخورد نافع آید دیگر هویر سیری فلفلین با برنگ قیر
و مشک کیور هر یک دو درم ریم حدید کهنه مقتول نیم سیر هر روز دو درم
ازین ادویه با شهد بخورد تنگی نفس و هفهفه تمام برود بورن برابر
ستره کاو بسازد و یا نوقه کند و یا غلوله بندد و هر روز بخورد به شود
دیگر و هوم یان تیله هم بمنزله تیغ است دیگر بسیاری دم که از خاستن
و دوان شدن و نشستن و دویدن آید برای دفع آن سندهی و بهار نکی

جرایته سرخ

هر یک یکدرم سوده وقت شب با آب گرم بدهد و ادویه که در وی انگزه افتد
آن هم بدهد و در طعام شیره بخوراند و کشایی و هلیله که هر یکی اگر هر دو یکجا
بخته باشد آن هم بخوراند به گردد و غذا کلته و مسک و چیاتی دار گلگل
خ دیگر بیز از خوردن گوشت و چربی و طعامها غلیظ کند و از بوی
بلغم و دود و غبار و آب خنک و امثلا و نوم نهار بپرهیز کند ذ و علاج
وی علاج سرفه باشد بعینه و کاکوز و ادرک زهد ذ علامت تنگی نفس
که از تلخ بود و دم گرفته شود و اندوه و خفقان باشد و رنگ روی
زرد گردد و بلغم زرد بیرون افتد و دوران آرد و تشنگی بسیار بود
سستی آرد شلن علاجش بیارد بسل ادرک با شیر مهلتی بسل بر سوده بدهد
و هر روز قدری دو درم با نبات و شیر خورد تنگی نفس و هفهفه برود
ل و اگر همین ادویه سوده وقت خفتن با آب گرم خورد تنگی نفس
و هفهفه و زردی و سرفه و تلخه با بلغم مخلوط دفع گردد ن دیگر هویر
سوده و پخته نان یکعدد و سطیر بیز بعده آن مذکور در آوندی کند
و سی سیر آب در وی اندازد و در آفتاب بیست و یک روز نهد و بعده
قدر قدر ده سیر آهن در آتش گرم کند تا مادام که همچو آتش لعل گردد
بعده در این آوند اندازد و سرش بپوشد و باز تا یک هفته در آفتاب
بدارد بعده یکان شراب از آن هر روز بخورد و هر چند که این شراب دیرتر
ترکرد بهتر شود و هفهفه و دمه و زردی بکلی دفع گردد مجربست دیگر
سنوق سده حاد منقول از چرک برای دفع نکسواس بیارد سده
و وودی یعنی جیونی کلوی او ندر کنی بهکر موتی لیجهی املی زمین یعنی
بهوا ملی فلفل کرد اگر خام فلفل دراز صندل سفید نابه سیاه برابر
بساید و سنوق سازد و هشت جند آو به اندازد و سوده جامه
پر کند و هر روز بخورد نکسواس دفع گردد انشاء الله تعالی در باب
السنوق منقول از زت سرلوکی برای دفع نکسواس سنوق لونکاد
جوزن است دیگر دفع هفهفه چون سردی بسیار خورده شود باد

خطی
۵

وبلغم هر دو یکجا شود ضعف غالب شود مفصل پیدا کرد دیسار بهار نیکی و
سندیس هر یک یک تولد درم باریک سوده بدانند و هر روز با آب گرم
فورد ملطف دفع کرد و اشتها غالب شود **دیگر** برگ انگ تازه از
تهال خورد بقدر چهار سیر بیارد و بکوبد و آب او بستاند و دیر جو در وی
ترکند و خشک کند و هفت نهاوند مجنان ادهم بعد سوده بشت
کنند و با شهد بخورد و ملازمت کند هفته و سرفه دفع کرد **دیگر** کار آنکه
طرنجبین سندیس فلفلین بهار نیکی بوست بیخ پیدا الجر هر یک دو درم نمک کند
سو بخل نمک بر نمک سیندهر جو کبار هر یک یک درم باریک بسایند هر روز قدر
دو درم با آب گرم خورد و از ترشی پرهیز کند و غذا کبری و روغن ستور
سازد و هفته دو هفته دفع کرد **باب پنجم در دفع وبوغ** و این
علتی است که سرفه دایم باشد و در سینه و حلق و گرده پیدا کرد
و این علت را بهندوی او تا بتیه گویند پیشتر این علت مر جوان را
افتد و اگر این علت بر ضعیف را افتد از غایت سر قیدرند قوت
کردن فتق پدید آید علاج علت مذکوره بجو علاج دق است بعینه علاج
دق باید کرد و بعضی حکما گفته اند که صاحب این علت را شش
داغ باید داد بدین تفصیل چهار بر سینه و یکی بر شش و یکی بر جگر اگر
علت مذکوره آغاز بود تحقیق است که نیکو گردد و مجربست **باب ششم**
در دفع ذات الریه و آن اسامی بود که در شش پدید آید و یکی
جب ن و سبب حدوث آب علت جنبیدی از غلبه تلخ و خون باشد
خ علامتش آنست که تنگی نفس آرد و تنگی نفس بدان مشابه بود گویا
که او را کسی خفه کرده است و بدان سبب سرخی در رخساره او پدید
آید و چنان نماید که کسی روی ویرا رنگ کرده است و نبض عظیم
جهد و تند و گرانی در روی و بر سینه وی پدید آمده باشد و سرفه
قوی بود و آنچه از سبب سرفه بیرون آید مانند جو باشد و بعضی
را در مقدم آن سرفه اندک باشد و بت محرقه بودن و تب نرم دایم بود

و سرفه

در دفع سرفه و بحرکت قوی کردن و بعد از آن عمل کردن

وعدم قدرت بر تکیه کردن باشد اما بر پشت خ و فرق میان ذات الریه
و ذات الجنب آنست که ذات الجنب نخست درد اشکیزد و ذات الریه
درد نکند **شعر** یقین است ذات الریه نشان که از سوی چپ است باران
و گر درد در روی نباشد یقین بگویم علاجی بی او متین
روان با سلیق از بید راست ژن درین ریخ ذاروی دیگر مکن
خ و اگر قوت فصد نباشد حجامت کنند و اگر این علت در عقب بیماری
افتاده باشد بیماری ضعیف بود حاجت نبود که خون بیرون کنند بلکه
بمعالجت دفع باید کرد و بعد فصد و با حجامت کردن او را آب جو باید
داد و این ادویه بر شش ضماد باید کرد بیارد صندل سفید دارچینی
جو بیخ دارجو با آب و رائین بسرشد و بر شش ضماد کند صحت یابد
و هذا و هذا این علت را سفاتاج و کدو مانند آن خوردن دهد
نیک نافع آید و غذا پشتری حریره از آرد میده و شکر و روغن بادام
سازند و چون این علت بدار و دفع نگردد او را حقنه باید کرد بدین
صفت بیارد کوجه جو و خیر و عناب و بنفشه خشک هر یک درم
در هشت سیر آب جوشانیده دو بهر داشته جامه تر کرده در شکر
سرخ سوده و ده درم روغن بنفشه روی یار کند و حقنه کند به شود
دیگر بیخ سیر بیخ سوسن تراشیده و نیم کوفته کرده و مغز خیار چنبر و
مویز طایفی دانه بیرون کرده از هر یک ده درم در یک من آب بجوشاند
چون بسه دیه باد آید در آب وی مغز خیار چنبر گداخته کند و بیالاید
بخورد به شود **باب هفتم در دفع ذات الجنب** و آن آماسی
بود ن سوی راست خ و سبب این علت شدن آب باشد که خون و اصفرا
و یا بلغم غلبه کرده باشد ن و در حجامت اضلاع در عروق جگر آمیخته
باشد و بسبب تیزی خود آماس کند خ بدان اسعد الله تعالی ایزد
برا آفرید مرکب از چهل و چهار پاره استخوان که آنرا اضلاع خوانند
و بیرون اضلاع بوشش آفرید باشد پرده و او را حجاب گویند چون

سینه را حرکت انبساط افتد نخست آن حجاب با بر بار شود و بقوت خود آن اجزا را
سوی خود کشد آنگاه هر باز شود و هوا را بخود کشد و دیگر منفعت او آنکه میان
اضلاع و دل و جگر و معده و روده حجاب است اگر او نبودی حرکتی
که مردم بکردی ریحی از اضلاع بدان اندامها یعنی دل و جگر و معده و
روده رسیدی و باید دانست که چون این حجاب آماس کند او را
ذات الجنب صحیح گویند و ذات الجنب صحیح از پنج چیز است یکی تنگی نفس
دوم ورم با ضربات و خلیدن و خلد سیوم تب پیوسته چهارم سرفه
دایم و بیرون آمدن خلط پنجم آنکه نبض وی متساوی بود از جهت آنکه
سر درد و آماس کند تنگی نفس آرد و از جهت آنکه حجاب عصبانی است
چون ورم کند ضربات و جستن آرد خاصه که آماس و موی و صفراوی بود
و تب پیوسته زوایی بدان سبب بود که آماس بدل نزدیک است مزاج دل را
گرم تر کند و سرفه دایم از آن سبب بود که آماس در آلت نفس افتاده
است خلط و آن آماس یعنی آماس ذات الجنب سوی راست پهلوی
زیرین باشد و صاحبش بترشی هوس کند ش و علامت ذات الجنب
غیر صحیح آنست که درد او دیگر موضع بود میان اضلاع و دیگر آنکه نفس او
مستوی بود و سرفه او خشک بود و چون انگشت بر آماس نهد حس درد
نیاید زیرا که آماس او بیرون اضلاع است و حکما گفته که هر که ذات
الجنب افتد اگر بیرون از او خلط دیگر بیرون آمدن گیرد در روز
دوم و سیوم همچنان بر آید بحران وی برزند مختم افتد و در چهارم
روز پاک شود و اگر خلط بسته از آن آمدن گیرد و بیرون آید روز چهارم
پاک نشود و آنینه بر هم کشد و تا چهل روز پاک شود و اگر در چهل روز پاک
نشود بسل کشد و تب او از عنبی تیز تر گردد و نیز گفته اند که هر که طبع
نرم باشد او را ذات الریه و ذات الجنب و تبها نیز نباشد و از این
علامتها او را نشود علامت ذات الجنب دمویانست سرخی لون و
امتلا نبض و تنگی نفس و تب نیز باشد علاجش آنست که رگ باسلیق از دست

چپ

چپ او بگشاید خاصه در اول حال پیش از آنکه خون بران موضع قرار گیرد
و ورم قوی کند و بعضی حکما گفته اند که صواب آن بود که روز سیوم
خون بردارند و اگر رگ گشادن ممکن نبود حجامت کنند در گرده
گاه با تن برده و نیم پهلو و آن موضع معروف است و بعد از فصد
رگ اگر تیمار با قوت بود طبع او را بخیار جیز جوشانیده نرم کند بعد
بیارد تخم کتان هفت درم پرسیاوشان دو درم بیخ سوسن دو درم
مویز منقی بیست درم انجیر دوازده عدد جلد را کوفته در دوازده رطل آب
بجوشاند و سه سیر بستاند و سوازنده روز نهار بخورد و آب و همه نوع
میوه ترش بعد از گشادن خورد ندهند نافع آید هنانکه آب
لیمون و حب بهی و آب ترشاوها دیگر و آنچه بدین ماند هر کدام که از این
آب ترشاوها که بعد فصد رگ دهند نافع آید اگرچه اتفاق حکما است
که بعد خون گشادن ترشی زیانکار باشد اما در ذات الجنب سرخ
باد و علتها دیگر که یاد کرده خواهد شد نافع آید بدین روا التفات
نکنند بلکه موجب صحت باشد دیگر لحالق قسط مشکک کلوی صندل
بالبیخ سوسن بورت کره پنیس جوشانیده آب او سنده دو درم نبات
جیبی در وی یار کند و بخورد به خود و اگر تب بهیچ نوع زایل نشود این
حقنه بکار بندد بیارد مغز خیار خیر خشک را بخیر هر یک ده درم در هشت
سیر آب بجوشاند هنانکه بسه بر باز آید بعده سالایه ده درم نبات
مصری یار کند و حقنه سازد تا آن مایه را بزیر کشد و بعد گردد و اگر از بیرون
پهلو آماس سرخ پدید آید چیزها برانیده بر وی نهند چون خردل و سنبلا
و بیخ سوسن گنگیر و بیخ موصلی سنبید و خشخاش و شلیت و
مثل این چیزها بر وی نهند تا زود ترسر کند و ریش کند و آن مایه را
بر و اندوچون ریش گردد شهد در وی کند تا مایه تمام بیرون آرد
او را از طعامها آنچه دفع بنزا نند دهند و آنچه بر بیرون آوردن
مایه اعانت کند آن بدهند چون خوزیزه بادام و شکر و شنامای و سرکه

و باقلی و آنچه بدین ماند هیچ آب بر سر وی بریز تا نه آب گرم و نه آب سرد که
او را زیان کلی آرد علامت آنکه از صفرا بود آنست که تب و درد وی
زیادت بود و نبض وی صلب تر و ضغیر تر باشد و تب تیز تر بود و بلغمی
که بدید آید بلون زرد بود و درد او زیر پهلو باشد و بول او زرد بود و
علاجش آنکه رگ ادیم از آن جانب که درد میکند بگشایند و طبع او را
نرم کردانند بحقنه نرم بدین صفت کوچه جو و بنفشه و خطمی و روغن بنفشه
و شکر سفید همه سوده و پخته مهیا کند بعده بیارد سر طاس و قدری
روغن تخم کدو و قدری روغن بنفشه در دیگر آب بجوشاند چون بلیم
بماند پیالا بدواد و به ندکوره در وی انداز و خوشه کند تا مایه را بزیر آرد
بر سینه و پهلو و ابهوم سفید و روغن نیلوفر و روغن بنفشه بدام
جرب دارد و آب خربزه هندوی یعنی کلنکره و با آب خیار و با آب
کدو و مانند آن خوردن و هندوطعام آنچه در وی سنا تباه کرده و باقلی
و کشنیز کرده باشد همان خوردن و بد علامت ذات الجنب که از بلغم
افتد آنست که درد وی در دو سهل تر باشد و تب نیز با وی یار بود و آنچه بسرفه
بیارد لون وی سفید بود و درد وی بزیر پهلو باشد علاجش آنست
که او را حقنه نیز کنند بدین صفت ح حسک ده درم برگ کرنب سه درم
شاهتره بیست درم کوفته در یکمن آب بجوشانند و بیسیر بدارد
و به نیم بعد همه درم مقل و دو سه ابکامه و اگر ابکامه نباشد سرکه هندی
انداز و دو سیر انگبین با وی یار کنند و بکار برد و هر روز آنچه رمو بنی
طایفی و تخم والان خورد خورد هر یک چهار درم در شیر سیراب بجوشاند
چون یکسیر بماند شیر گرم بخورد به شود و اگر ابجای آب انگبین و آب
جوشانیده سرد کرده دهد بهتر اگر درد پهلو کرده و خلط بود بسیار
انداز چو سندی جنبر که برابر سوده چند روز با آب گرم خورد در پهلو
که از ورای ذات الجنب بود دفع کرد ح علامت ذات الجنب که
از خون کوفته خیزد آنست که درد وی قوی تر از انواع دیگر بود و پیوسته

دهن وی خشک باشد و تب وی قوی و تیز باشد و زبانش در شب بود و خلط
از بر و سینه وی دیرتر آید و لون او سیاه بود و بر درد او زیر پهلوی
رود و این نوع از جمله انواع بدتر دارند و درین نوع نیز فصد باید کرد
زاد را دارد و غذا آنچه در نوع صفراوی فرموده شده است همان
باید کرد و درین نوع بعد فصد رگ اگر داغ کنند تحقیق نیکو کرد د

باب هشتم در دفع ورم شش و نیز شش بدانکه سبب حدوث

ورم شش از باد و بلغم و خون بود که در شکم گره بندد و ماس بنیرو شش
کرکتر افتد و آنچه افتد نموی باشد صفراوی کمتر باشد و ماس او بیشتر
اندر فرو سوی بود و بنیر در پهلوی چپ مردم است زیرا خرین پهلو او
محل ماده سودا است ح و علامت ورم شش آنست که گرانی و سختی در
شش باشد و کاهلی و سستی آرد و راه کاهی تب آید ش و درد کند و
بسکون و منفعه تا شیر خاصه بوقت حرکت و تنفس کم گردد و هر چه بخورد زود
هضم نشود و لون را ناسد کند خشل علاجش بیارد چوب کهار شخار شیطرج
سندی نلفلین تخم سرعل نمک سیاه نمک کره نمک بدره نمک دریا برابر سوده
و بیخته هر روز سه درم با روغن ستور آمیخته بخورد ح ورم شش یعنی بیهده دفع
کرد د ش و علوله و گرم شکم و بر میه هم بود و ند دیگر اگر در بر نیه بود فصد
رگ دست کند و اگر نبود هم فصد رگ اولی بود ح و با حجامت کنند
جانب چپ بر دو دیم پهلو یا لاتر از گردگاه و اگر بدین نشود در بالا چپ
آن را و از زیر سر بان تا سر زانو ریسمان سطبر و نرم محکم بر هم پیچد
چنانکه بند ریسمان توبر نوشیند و چنانکه کمانرا شکنجه میکنند چنان
کند چون بر سر زانو رسد آنچه گره دهد و بر ساق پای او کلک بسیار
زند و مبلغی خون بردارد چون خون ملکور سرخ آمدن گیرد بعده ریسمان
را بگشاید و او را بغیر کجوی چیزی خوردن ندهد در هر یک شبانه تا هفت شبه
بدین منوال خون بر گیرد به خود و ماس شش و بنیر دفع گردد و بهبود و چون
بادیه و فصد و حجامت دفع نگردد بر دیالیع می باید کرد و اگر بدان نیز نشود

موت او نزدیک است والله اعلم دیگر نمک شور را در قرع انبیق اندازند و بر آتش ملایم تدریج
نرم کنند تا جسدی بچگلاب مکور در شیشه نگاه دارد و آنرا قدری قدری بخورند
بخورد درم شش یعنی بچه دو درم بسرد جگر و غلوله شکم و بهلاسکی در شکم بود
دفع کرد و مجربست **منافع دیگر** بورم خردل سوده در دو سیر کنجد تر خیس بیامیزد
و هر روز نهار برین طریق بخورد اما سه شش و جگر دفع کرد **دیگر** برای نمک
کره سنبلی با برنگ چوب سنا و زنجبیل که هر یک برابر سوده با کنجد ماده گاو بر موضع
بچه طلا کنند بشود **دیگر** صندل سفید و سهدیوی با سرکه هندی سوده بر
بچه طلا کنند بشود **دیگر** برای دفع بچه میان دو انگشت خنصر و بنصر رشته
داغ سر دوک گزر دهند چنانکه میان دو انگشت داغ شود به کردد **دیگر** هر روز
چهار درم روغن بید انجیر و شش درم کنجد ماده گاو بیجا کرده خورد و تا یکماه ناغه
نکند بشود و غذا بجت بریخ سبج و شیر ماده گاو خورد بشود علامت ورم
پسر آنست که چون غلیظ بزرگ شود صاحب را لاغر کند و باگرانی بود و یا
باد در بود که از سوی چپ بجای بود تا بشانه دست و جنبه گردن برآید و باشد
که دم زدن مضاعف شود و بجوم زدن بجگان در گریستن از بهر آنکه چاب
بسبب مزاحمت اماس یکحرکت بدو بار تمام کند نگاه بود که زانو و پای
مطحول کرده بود زیرا که ریگی از وی بنم معده پیوسته است و بسیار
سودا مزاج او سرد شود و حرارت از وی باطراف باز گردد هر آن سبب
بالا گرم شود علاجش بیارد صد عدد برگ اگر ریخته و نمک کرد و شخار و بهاکه
و زرجوب و رواد و ملد و تمکره و نکسیا و وجکهار هر یک بیست درم و انگره
خالص ده درم با یک سوده در صد درم روغن تلخ سوده درم شیراک خلط کنند
و بر کماله هر دو جانب طلا کنند و در دیگ بزرگ تو بر تو نهند و سرد یکرا باختیار
بوشند تا دم او بیرون نیاید و دیگ را حکمت گیرد و خشک کنند و بجبت هر بعده
سود شدن بیرون آرند و مقداری که بسه انگشت برآید با آب شبانه خورد
و از ترشی و چربی و مایحتاج پرهیز کنند تا آن زمان خورد که علت بر
بگلی رود و هم علت شکم بجگر از این دارو دفع کرد و از سود **دیگر** مغز

دویه در دیگ کنند و نیم نمک شکسته سوده بروی بر آکنند و بالای آن روغن سوسن
قدر که آدویه غرق شود اندازند و تا یک هفته دهن بسته دارند بعده تا هفته هر
روز با ماء خورد بسر دهد زحمتی که در شکم بود بعون الله الشافی دفع کرد
دیگر نهار جنوه و فرنج خورد بسر دفع کرد **دیگر** خردل و زرجوبه هر یک بیست
درم باریک سوده در بول گوسفند نازاده تر کند و در سایه خشک کند یکدرم
بخورد بسر بکلی دفع شود **دیگر** برگ اگر و نمک هر دو یکجا بسوزد هر روز اندک
اندک نهار با آب بخورد بسر دفع کرد **دیگر** یک شتواره خار بازگونه که آنرا
او هیجاره گویند با شاخ و برگ بیارد و آنرا در سایه خشک کند بعده
بسوزد و خاکستر کند بعده بیارد بر یک سیر برگ سوخته و فرود دی سوراخ کند باریک
و در دماغ سیر سوراخ مذکور قدری که خشک کند و بالای آن کاه جامه گرباس
و یا کلیم فرار کند خاکستر مذکور در آب خلط کند و بالا در سیر مذکور نهد
بزیر سیر مذکور آوندی نهد تا قطرات جسد در وی گیرد و بالا خاکستر مذکور
جمع که آب زند و سه شبانه روز دست از وی باز دارد بعد جسد مقطور
بردارد و بجوشاند تا تنک بسته گردد بعده یک شخار و سندهی و فلفلین
و یا برنگ و مشکک و کشنیز و طرفیله و زیره و اجوائن هر یک پنج درم و خردل
نیم درم سیر هر بار یکسوده هر روز قدر دو درم با آب دهد اما سه شش
و بسر و جگر و غلوله شکم و استسقا هم را دفع کرد **دیگر** لعاب بهدانه بیخ
جزو و خردل سوده و نمک سوده هر یک جزو هم را یکجا در خمره کنند و یک هفته
پیش دیگدان فرود برد بعده بیرون آرد هر روز قدر سه انگشت بلیله دفع
کرد دم و اگر بسر زور و سخت کند بیارد سپند سوخته و پنج درم بهدانه
و پنج درم بلیله و پنج درم ابله هر یک سوده جامه پنبه گرده بدارد و هر روز
قدر دو درم با پنج درم کنجد سیاه نازاده با هفته طعام بخورد خدا سبحانه
و تعالی شفا بخشد و غذا درین علت کوشابه و نخود آب و کباب قیله با
تیزیها و پیاز و سیر و سرکه و نان تنوری سازد **باب نهم در دفع ورم**
القلب بدانکه دراز گوشت است و مثل تمکنوه است و وطن میان سینه

نکه مذکور دفع نوشاد و دفع جوکهار و دانکیرم

است و میل او بر دست چپ و رنگ او سرخ است و آنرا در بطن است در
بطنی که سوی دست راست است خون بیشتر است و روح اندک تر مراد ازین
نفع روح یا دست و آنرا روح حیوانی خوانند و در بطنی که سوی دست چپ است
روح بیشتر است و خون کمتر است و از بطن دست چپ رگها جنبنده روئیده
شده است و از بطن دست راست دل را بسوی شش مجری است هر خونی که
از دل بعد غذا فاضل ایکر بشش دهد دل جسم حرارت است و حکما چنین گفته
اند که اگر سینه کسی پاره کنند و فی الحال در بطن دل که بسوی دست راست است
انگشت در آرند انگشت مردم چنانکه در آتش بسوزد همچنان بسوزد و روح حیوانی
در دل است و آتش غیری همچنان بسوزد روح هم دری است بقول ارسطا
طالیس و جالینوس است که حق سبحانه تعالی اول که در رحم امهات دل
آفرید آنکه عضوها همه دل و دل پیوسته متحرک است بسبب روح که او چون زنده
است قوی که در تعفن تنگ کرده اند از آن سبب قرار نمی گیرد و علمی است که امر
حرکت او تمام تن در حرکت می باشد و از هر دو بطن دل چهار رگ اصلی
بیرون آمده است و هر یکی سی و شاخ شده است جمله صد و بیست و شش
شاخ باشد و هم چند باشد از این چهار رگ دو رگ که بر نیمه بالا رفته اند یکی سوی دست چپ و یکی سوی دست
راست و این دو رگ بعبارت که اطبا گفته بر وی نهند و از حال هم مرض
یاد کنند و آن در مقام خویش مشرح یاد کرده شد حرارت و بیماری دل همچنان
است که بیماریها دیگر اندام اما علت در اعضا بسیط وی افتد چون پی
و رگ و پوست و گوشت که مزاج و طبع هر یکی از آن بگردانند اما علت در
جملگی جوهر وی می افتد چون الماس و دشمن حرارت و مانند آن و الماس
است که ترکیب در آتش تباه میکند و آنرا الحلال الزوج گویند چون بریده
و مانند آن و علت که در طبع و مزاج وی افتد آنست که گرمی و سردی تری
و خشکی زیاده و سلاز آن شود که بیرون آید و آنرا تغیر مزاج منزوج گویند و سبب گرمی از

حال خود

حال خود بگردد از ماس و ماسده که در وی پدید آید که آنرا ورمی خوانند یعنی
که در حرم او پدید آمده باشد و اگر پدید شود آنرا الحلال الزوج خوانند همانکه
یاد کرده شده است این نوع هیچ علاجی نپذیرد چون پدید آید بورم هلاک
گردد زیرا که اعتدال مزاج جگر و ماغ در اعتدال دل است چون مزاج
دل بگردد خراج اشتداد هم بگردد چون مزاج اعضا زینت بگردد و اتفاق
است که مردم هلاک گردد و طاقت دوا آن نیارد و طبیب بدان علت مداوت
تواند کرد و اگر علتی افتد از جهت سوی مزاج و یا بمشارکت دیگر اعضا چون
جگر و معده و عروق و مانند آن طبیب را و علاج را بر وی دست باشد
و ممکن بود که بهبود زیرا که قوت تمام در تن قوت دل بسته کرده است
و جایگاه حرارت غریزی است که همه اعضا تن از وی نصیب میگیرد و میباید
دانست که بیماری دل که از جهت سوی مزاج گرم افتد بر سه نوع است
علامت علامت آنکه از سوی مزاج گرم بود آنست که بر وی سینه او گرم بود و
نفس عظیم و نبض سریع جهد و تشنه و الم لازم باشد و درد سخت نباشد
و آرام و آسوده از درد دل قرار نباشد و گرفتگی دل بود و علامت آنکه حرارت
بسیار بود قصد از دست راست باید کرد و اگر حرارت اندک باشد مهل
نرم دهند چنانکه آب خیار چنبر چوشانیده و با بلیله و مویز و با شیر خشت
ماطبخ از مجیب که در بعده آب خیار آب کدو و آب خورفه هندوی
هر آبی که ازین آبها بخورد نافع آید باید که هفت روز یکی ازین آبها بکار
برد و دیگر کشنیز خشک درم گل سرخ و طباشیر هر یکی یک درم کافور یک دانگ
سود یک درم از آن هر روز با دوغ گاومیش و یا با آب ترنج بخورد دل را
قوی بود که حرارت دل را قوی بود از وی زایل گرداند گرمست و
خراوند این علت را طعامی دهند که در وی ناردان و اخرمانهندی و انسرکه
کرده باشد دیگر معلمتی اگر طباشیر هر یکی یک درم مروارید ناسفته یک درم
یکجا سوده هر روز یک درم با آب سرد خورد نافع آید و اگر بیمار تر از می خورد قوت

که طعام خورده باشد و بوقت هضم رسیده باشد در آب شیرگرم فرو شنید تا تقویت
دفع شود دیگر منیدا ترا بجوشاند و در محل درد نهد بدان پنبه دانه گور
گرم کند و چیزهای لطیف خورد و از باد کین و مباشرت بوقت کند و گرم نخورد
بهشود ع علامت مزاج دل که بسردی و تری میله دارد آنست که بنفشه در بسند
و بطی و تفاوت بود و بر سینه دی گرم بود و چون هر بنفشه او درست نشد
بنفش راست یابند و او در کارها و حرکتها او کاهل باشد و تاریکی اثر
لون پوست او بود و در حال خفقان چنان پندارد که دل او در میان آب
فرو نهاده است علم بر بلغم انباشته است دل درد کند و اندک اندک بلغم
بیرون افتد و چنان پندارد که دل او می پزد ع علاجش آنست که تخت او را
قی کنانند با آب تربد و آب شبت و انگبین و مانند آن تا مادت
وی کم گردد بعده بیارد بود خشک و کهربا هر یک پنج درم و بصد و خود هر یک سه درم
بکوبد و بپزد هر روز دو درم با آب شبت شیرین بخورد و دو هفته ملازمت
کند بعده عود و خشک و مصطکی و قرنفل برابر با آب سود معجونها سازد
و یکمان در سن دارد صحت یابد دیگر برگ کرفس خشک کرده با آب سود
آمیخته خورد درد دل دفع گردد ضمی دیگر دو درم قسط با چهار درم شهد بوده
آمیخته خورد و سه هفته ملازمت نماید هر دو نوع درد دل دفع گردد اگر
طاباک دل و دمه بود گوشت آهو سیاه خورد دفع گردد دیگر جلال گوشه و پاچه گاو
و پاچه دریم کوفته در آوندی که تا لکه او دراز باشد اندازد و دهن آن
آوند را سر بوش کند و یا آن دهن قدری انگشت آتش زده در آوندی
مذکور اندازد و تا لکه او در دهن کند چنانکه در حلق در آید بعده دو روز از طرف
حلق فرو برد بکرم حق تعالی بهشود قدری مشقت است اما از دی مجربست بتازه
ادویه دق بمدفع گردد ع و سبب حدوث خشکی دل که از آن از سوی مزاج خشک
بود در دل آنست که بسیاری ریاضت و سختی و گرسنگی کشیده باشد و یا از خوردن
چیزهای خشک بوده علامتش آنکه رگ نبض تخت رود و چنان پندارد که رگ تخت

است

است و آن خورد بود علاجش آنکه شام سازند از جو و بروغن بادام و شب بخورد
نافع آید دیگر سیر زمان و شیر باده خورد و شیر بز جوان این جمله شرابها بکار کنند
و هر روز نهار خورند نافع آید و اگر گرمی با وی یار بود بسیار داب جو
لعاب اسپغول بروغن بادام و بنفشه و نیلوفر بکار کرده هر روز بخورد به شود
دیگر جامه بگلاب در روغن گل تر کنند و ملام بر دل نهد به شود دیگر هر علاجی که
برای دفع علت دق کنند درین علت نیز همان کنند بعینه ع دیگر نبات
و شهد و مسکه هر سه یکجا کرده هر روز بلیسه نافع آید دیگر پنج سیر جغرات ماده گاو
و یا گوسفند بیارد و میان آن یک برگاله آهن موازنه سه سیر اندازد و هفت روز
در سایه آفتاب بدارد و یا در زمین دفن کند بعده هر روز قدر ربع سیر و یا کم و
یا بیش بقدر طاقت خورد و چند روز نهار ملازمت کند در دل دفع گردد و خوشست
ع دیگر اگر درد دل قرار طاکرام نبود سورة فاتحه را در اوندباک نویسد و با آب شسته
خورد چسبد کی دل و گرفتگی او دفع گردد باب دهم در دفع ضعف دل شم
سبب حدوث آن افراط خورده باشد و یا شهوت بسیار رانده باشد و یا از دوستی
دفع ندی و قرابتی جدا افتاده باشد و یا هم مال و یا طالمی باشد و یا تیزی و خشکی
بسیار خورده باشد و یا اندیشه بسیار کرده باشد و یا تشنگی از حد کشیده باشد
و یا گرمی و خشکی بسیار خورده باشد و یا مدتی گذشته باشد که شیرینی نخورده است
باشد و یا اندیشه بسیار کرده باشد و یا تشنگی از حد کشیده باشد و یا گرمی
و خشکی بسیار خورده باشد و یا مدتی گذشته باشد که شیرینی نخورده است
این همه اسباب مورث فساد دل است دل را ضعیف کند و معده را تباه
کرداند و چون دل ضعیف گردد در آغاز شود علامتش آنکه حکایت گذشته یاد
نیاید و آنچه بشنود فهم نکند و یاد نیاید و سخن بسیار گفتن و شنیدن خوش ناید
صفرا بسیار راه دهد و دل بلرزد و خیالات خالی شود و خواب و اشتها نقصان
گردد و از خلق متنفر باشد و بیشتری خلوت و تنهائی طلبد انحطاط کم گردد اگر دل
صحیح و قوی بود حکایتها گذشته و دیرینه یاد آید و آنچه بشنود ضبط کند و در حق
خیالات نه بیند و خواب و اشتها را دا باشد و چشم در وی روشن نماید و خاطر بر

این علت از آنست که شراب

بر مباشرت مایل باشد و سماع سخنها با کنیزان هوس کند و اگر چیزی خواهد که بخشد
اگر گناه کاری پیش آید خواهد که عفو کند و بر کرم خدای تعالی اعتماد کند و فواید
کو در روز و شب بذکر حق تعالی مشغول شود و با اندک طعام سیر گردد و زود گرسنه
شود و هر چه بخورد در حال هضم شود و در وجود بکار رفته شود و نظر روشن گردد و
چشم گشاده شود و چون دل ضعیف گردد همه علامات چند علامات مذکوره
گردد **ششم** علاجش بیارد هفت درم مروارید و باریک بساید و هر روز یکدرم
در یکسیر شیر گوسفند آمیخته هفت روز بخورد دل قوی گردد و ضعیف بکلی
نشود و دل قرار اصلی باز آید **دیگر** اگر مروارید میسر نشود هر روز یکدرم
بسد و چهار درم مصلحتی محکم سوده با یکسیر شیر گوسفند و با ماده گاو آمیخته بخورد
یک هفته کند دل قوی گردد **دیگر** نبات با گلاب تر کند و بخورند هر روز
چند بار بمحنان بخورند دل قوی گردد **دیگر** معجون مقوی دل و معده و خشت
را دور کند و سوء و تنگی نفس را زایل کند و تشنگی و روغ را بنشاند بیارد
آنکه سنگی ترصد عدد در شیر بجوشانند تا مادام که پخته شود بعد پخته بیرون
آرد و در آفتاب نیم خشک کنند بعد در روغن مادگاو بریان کنند و شیر و نبات
بقوام آرد و اگر بجهت رطوبت سازد بجای شیره شهد گیرد و قرنفل و جوزبوا
و بسباسه هر یک چهار درم و قدری گاو فور جوانه همه سوده با وی بیامیزد و در خمره
دارد و هر روز خورد **باب یازدهم در دفع کاهش و حزن دل**
در سکندر شاهی میآرد بیارد بود نه خشک سوده و با شکر تری بخورد حزن دل دفع
گردد **دیگر** بلبل دراز مویز دهاهم آمله زیره جترک والان خورد زنجبیل
برابر جوشانیده با شهد بخورند نافع آید و تشنگی و کاهش و حزن دل برود
باب دوازدهم در دفع کردیکه از سینه بر آید در غیاث شاهی
میآرد که سبب حدوث آنست که بلغم در مقام تلخه میرود و خشک می شود و بدین
سبب انزام اولاغ میگردد و ضعف غالب شود و چون چیزی شیرین خورده شود
بلغم مذکور حل شده یکایک در سر فرو رفتن و از نوشیدن آب گرم همه
یکایک حل شده گوی بیرون افتد علاجش بنزلسنج آفت بیارد و برگ کاسنی
و بیخ آب بساید و حلوها سازد و در دیگ قدری آب اندازد و بالای آب کاه

بطریق

بطریق دانچه نهد و بر آن کاه حلوها معلق دارد و دهن دیگ را با نهیاه
مهر کند و با آتش حلوها مذکوره را بپزد و بعد فرود آرد و مهر بگشاید و آن
حلوها را در جام شیشه نه درم شیره اوبتا اندو یکدرم فلفل کرد سوده و
دو درم شهد در وی بیامیزد و بدین طریق یک هفته بخورد گوی بیرون نیاید
دیگر هر روز یکدرم بلبلدار سوده با سه درم شهد بخورد و نمار یکهفته ملازمت
نماید گوی دفع گردد **دیگر** سندی دو درم هر روز سوده با شهد چهار درم
بخورد بشود و گوی بیرون نیاید **دیگر** بلیله هر روز دو درم سوده با شهد
چهار درم آمیخته بخورد گوی بیرون نیاید درین علت دارویی بهتر از این
نیست **باب سیزدهم در دفع درد سینه و سوزاک و بستگی نگرانی**
و این علت از باد و تلخه و بلغم خیزد اگر از تلخه بود علامتش آنکه تشنگی
غالب بود و مزه دهن تلخ گردد و تشنه و بول زرد بود و بعضی علم
جهد علاجش آنکه شیر مادگاو یکسیر با چهار درم شکر آمیخته بخورد و سه هفته
ملازمت کند به شود و درد سینه دفع گردد و اگر سال تمام بخورد در
مدت مرگ بدرد سینه گرفتار نگردد و در ابراهیم شاهی آنچنان وارد
شده است **شیخ دیگر** مویز کهنه و دانه انار شیرین و انجیر و مشک و شفتالو
این همه جهت سینه را مفید باشند اگر خشک سوده با شهد بکیند زحمت
سینه دفع گردد **دیگر** خشخاش تخم خرفه یعنی لونک باشکر بخورد درد سینه
برود و در حال خواب آید و اگر از بلغم بود علامتش آنکه آب دهن
بسیار آید و تشنگی نبود و نبض نرم باشد و سوزاک و گرانی و بستگی سینه
باشد علاجش بیارد گاو کرا سنگ بلبل دراز مویز کهنه دهاهم آمله زیره
سفید جترک والان بزرگ سندی برابر جوشانیده کاده سازد و سرد
کند و قدری شهد یار کند و بخورد درد و سوزاک و گرانی سینه برود **دیگر**
زیره سفید صمغ عربی و ارجینی زعفران افیون برابر سوده با شهد لعق
آمیخته بقدر وسع امکان خورد درد سینه دفع گردد **دیگر** لحالوقسط
خارهسک کلیه مشک گندنا سفید باله مصطکی پوست کره چقندر

و قلت رغبت بر طعام شود
و بعد از آن بر دو بول و دم

جوشانیده کاده سازد و قدری نبات یا رکسوه بخورد و در سینه و سوزاک
و گرانی درد پهلوی و تب و نرمی شکم هم برود دیگر شهد یک جزو و آب
دو جزو هر دو خلط کرده آتش آهسته آهسته کند و کف بردارد تا از
سه حصه یک حصه ماند بخورد و اگر خواهد که گرم تر گردد قدری دارچینی و خالنجه
و زعفران سوده و بیخته یار کند و بقدر طاقت بخورد درد سینه و جگر دفع
گردد دیگر بلدمایره مهلبی سندی و الان بزرگ هر یک دو درم سوده
هر روز قدر دو درم با آب گرم خورد درد سینه و پهلو و زانو و ساق
و پاشنه برود دیگر بلیله فلفل مور بلبل کرد سندی تیج دارچینی
بلبل دراز شکنک مازو نک آمله هر یک دو درم و تین چهار درم ترتیب نیزه
چهل درم هم سوده وزن هم آدویه نبات یار کند و با شهد آمیخته روزن
سپاری غلولها بندد و هر روز یکی با آب گرم خورد درد سینه و پشت
و پهلو و کمر و زانو و خلط هم دفع گردد و اگر این علت از باد بود علامتش
آنکه شکم فراخ کند و سوزش سینه بسیار بود و پوست متنکر باشد و دهن
بی مزه بود و نبض باریک بود و بول سفید و صاف بود و شکستگی اندام
و فانه باشد علاجش آنکه روغن یاسمین یعنی مال کنکنی بر سینه جرب کنند
بشود دیگر تخم کنسای خورد کلوی سندی بیخ پیلانجیر برابر کوفته بخورد شاهانه
شیر گرم بخورد درد سینه و پهلوی دفع گردد و اگر سینه سخت شده باشد
تخم خشخاش و تخم لونک سوده با روغن یاسمین آمیخته بر سینه نهد سینه
نرم شود شلف دیگر نمک سنگ بهکهر مول هر یک نیم درم سوده با شیر کوسفند
و یا با شیر ماده گاو آمیخته تا سه کیرد درد سوزاک و گرانی سینه برود و سینه
نرم شود دیگر بلیله آمله سندی بلبل دراز دارچینی بلبل کرد تا قله تیج انگور
دارچینی باده جوکهار شکار پنیس جوک کرد و اندو جوجرک تلفلوره
نمک سیاه و نمک کوه نمک بوره اجود برابر سوده بدارد هر روز
دو درم با روغن پیلانجیر بیس کند و با آب گرم نهار خورد درد سینه
و پهلوی و پشت و سرفه و خلط و تنگی نفس و غلوله و قبض شکم و بهیمه
و پرمیه و نقصان اشتها و آماس و دخیره هم برود دیگر والان بزرگ چهار درم

بیخ

بیخ پیلانجیر سه درم سندی دو درم کرفته کاده سازد و سه روز نهار خورد
درد سینه دفع گردد و اشتها آرد دیگر صبر تربوت دور کرده قدری
نمک سنگ سوده بروی بر اکند و چهار پکاله هر روز نهار بخورد درد سینه و شکم
دفع گردد و هیچ علت در شکم نماند و اشتها آرد قوت باه زیادت شود
و اگر تا مدت شش ماه ملازمت کند هیچ علت و خون فاسد و باد نماند
انشاء الله تعالی باب چهاردهم در دفع خفقان یعنی طپاکش دل
و سبب حدوث این علت از کثرت حرارت اصلی بود و باشد که از مصاعد
بخارات جگر بود و آنچه از وی درد آنکه دبد باشد و اگر درد سخت بجانب
چپ دایم بود علاج کمتر پذیرد اما اگر گاهی درد باشد و گاهی نباشد علاج
بپذیرد صح و این علت از تلخه و خون و باد و بلغم باشد علامت آنکه
از تلخه بود بر و سینه گرم باشد و نبض عظیم جهد و تب محرق باشد و خشکی
سینه و تشنگی باشد و خشکی دهن و سرعت نبض و زرد دید لیس بود
و دل قرار نباشد و دستها و پایها بسوزد و حرارت گرمی چنان بود که
و میل دل بسوی باشد و این نوع زود علاج پذیرد علاجش بیارد
یکدرم مروارید نا سفته آس کرده هر روز با نیم سیر شیر کوسفند بخورد و سه
هفته بخورده شود دیگر آب انار ترش و آب خورما هندی و مغز تخم خیار
و خیار بادنگ و مغز تخم کدو و زاکه و طباشیر و گل لعل هر یک سه درم کهربا
دو درم کافور عود کوکه و مصطکی هر یک یکدرم بکوبند و بیزند و دو درم
هر روز نهار با آب سرد بخورد نافع آید دیگر بیارد کافور و گلاب و آب
سیب و صندل هم یکجا حل کرده پاریته کتان کهنه را تر کند و وقتی که معده
از طعام خالی بود بر بالای سینه نهد و آنجا بگذارد و بر سینه از گرم خوردن
و دود و غبار لازم گیرد دیگر اگر سن و زبان و عول موافق بود فصد
رگ باسلیق از دست راست بگشاید بعده طبیعت را با آب کشنیز و گل لعل
و والان بنفشه و خیار چنبر نرم کند به شود دیگر سعد زیره بیخ درم
بسایند و ربع سیر آب بیامیزد و تر کند بعده بجام شیشه بیندد و بیخ درم

نبات دو دیه اندازد و شربت کند سه روز بر این ترتیب بخورد تا اثر کرمی
دفع کرد و دیگر سرکه هندی بجوشاند و چهارم حصه بشاند و سر دکند و نیم
سفید سوده در وی اندازد بخورد نافع آید دیگر پوست هلیله و نبات
مصری هر یک دو درم سوده با آب حل کند بخورد به شود دیگر پارد اریشه
و برگ کنار و صندل سفید هر یک سه درم اول اریشه را با آب بمالد و کف
او بکشد بعده برگ کنار با آب بمالد و کف او هم بکشد بعده صندل بساید
و در هر دو کف که کشیده و اشتات خلط کند و بر هر دو کف پوست
و پای طلا کند و اگر بتواند در تمام ایام طلا کند خفقان تا سه روز برود
باید که هر سه روز طلا کند و در شکم ایلا و چون بزرگ را خوردن دهد
الاجیج تمام لتر نانکیر طباشیر تا پستر تا مردان کشنیز هر یک دو درم کمون
بلیل دراز تلعلوره تنتنیک اطیتس کوتم بدی هر یک یک درم بساید
و وزن همه کوبه نبات یار کند هر روز دو درم با آب سرد خورد
خفقان کرمی و بریه برود و قوت باه شود و اگر با خفقان اندوه
قوی بود بیارد اوند بیخ و نحاس و با هر جا بغایت باریک باشد
بالای سینه صاحب زحمت نهد و آب خنک در آن اوند ریزد خفقان
برود دیگر عورت بغایت صاحب جمال و جواهر اصندل و خوشبوی
سرد بسیار مالد بعد آنکه سر شسته باشد و جامه باریک با آب تر کرده
او را بپوشاند و آن عورت صاحب خفقان گرم را چنان در بر گیرد
که جمله وجود او در وجود صاحب خفقان برسد جمله خفقان فرو نشیند
و اندوه برود و اگر تقاضای نفس کند عورت را از وی دور کند
ن علامت خفقان که از غلبه خون بود بزرگی نبض و پری رگها
و سرخی چشم و روی افتد رباعیه از خون چو ترا خیال دل گردد تیز
شیرینی ضحی طلب نما شورا انگیز خوش خوش برش در کش هر دم گری
در حقه او ز شاخ مرجان میریز علامت خفقان که از غلبه بلغم
بود آنست که نبض کند و نرم باشد و دلیل او سفیدی و تیرگی بود رباعی

ایجاد کرده

ایجاد کرده ز سردی خفقان آغازد بشنو سخن من و بخود می بر داز
می بوی نشود ترنج و سنبر عود و از غالیه بر سینه طلا می انداز
صفت غالیه عنبر یک مثقال بگلاب زند و قند سفید و مشک هر یک نیم مثقال
بساید و هم را بچهار مثقال روغن نیلوفر آمیخته طلا به کشند صفت روغن
نیلوفر هر گل نیلوفر دریایی تازه پانزده مثقال در شش کنند و چهل روز
در آفتاب نهند و خشک کنند و با برگ گل نیلوفر خشک نیم مشت در یک پیاله
آب بجوشانند و نیمه بستانند و صاف کنند بعده نیم پیاله روغن بادام
اضافت نموده بجوشانند تا ما دام که روغن بماند بعده بکار بندد دم
دیگر قرنفل بسباسه دارچینی خالنجمشک برابر سوده باشد بلیده شود
ع علامت خفقان سوداوی آنست که خداوند علت دایم در فکر باشد
و ترسد و پیوسته متامل باشد و حال او بحال ماخولیا نزدیک بود و نبض
محکم بود و علاجش بیارد مصطکی دارچینی قرنفل سبند سک بستان
جوز بویه کبابه قاقله بلیل کرد اذخر سعد بورت ترنج عود خام تخم
بادرنگ تخم سرو تخم مورد نکرش یعنی مرو دانه بلیل هر یک دو درم بسد
و مروارید ناسفته و کهربا و ابریشم خام و بهمن سرخ و سفید و شافج
هندی هر یک دو درم مشک خالص نیم درم سوده به پنج درم مشک آخر با کند
بعده با انگبین و هلیله برود بسرشد و یک درم هر روز نهار بخورد و سوی
مضح و سردی مزاج دل و معده را نیک نافع بود و خفقان سوداوی را
ببرد تجربت دیگر عود هندی قرنفل هر یک یک درم کهربا پوست ترنج سعد
کشنیز خشک اصله هر یک سه درم بسد مروارید حریر خام سوخته منگ
لاجورد مصطکی هر یک نیم درم سوده به پنج درم روز نهار دو درم با آب
سرد بخورد خفقان سوداوی دفع کرد باب ثانی دم در دفع غشی یعنی
بیهوشی و لغ شعر بیهوشی دل بگویم دوا که خواند جمله حکیمان غشا
او کرنام او کر زمن بشنوی نخوانند سنسکرت در هندوی
طبیبان هند و حکیمان ما ... بانواع گفتند این رنج را

غالیه عنبر جهت خفقان سوداوی

اذخر روضه

سعد مشکات

کسی بیت گفته کسی نیز ده ٭ ازین چند شمار است جنلات مه
حرارت مرا دست از افتاب ٭ سرویش باشد قمر را نساب
نماشد تعریف از ماه و خور ٭ طبیبان صاحب تجارب مگر
نباشند جو در علم نبض آشنا ٭ معرف نگردد بر نبض غشا
نبض غشا ان امتلا منوط نیز افتد که اخلاط فاسد در تن غالب شود و ما از
مفتن خون بسیار بود و یا مباشرت با فراط کرده باشد و با سردی بسیار
خورده باشد و یا بوقت بحرات و زایل شدن تب عرق بسیار کند و
بیهوش گردد بسا که بیهوشی از سنبات سرد بدید اید که بندی کانرا
سیت سنبات گویند ٭ علامتش آنست که اندام او سرد شود و عرق در
اندام ظاهر گردد و دست و پایها او سرد گردند و در دل او ترس بدید اید
و جان او فرق گردد و صاحب او چنان بنداد که او را در آب تر کرده اند
و تن او را لرزیده بدید اشتند و موی اندام او ایستاده گردد و ترشنگی
او کم گردد و گرانی سر پیدا گردد و کاهلی و سستی بدید اید و اگر سنگی بشکند
و باد در شکم او پیدا گردد و بعد زمانه بغیر ادویه فرو فراغ شود و کاهلی باشد
که چون این علتها ظاهر گردد صاحب او چنان گردد که چون او را از
خواب بیدار کنند و دست و پای او را بجنبانند و در گوشها او آواز
بسیار کنند او را نگاه جواب دهد و لیکن شبها لا باز نکند و اگر از بن جنبانند
تجدد کردن و آواز دادن چشم باز کند و دیگر بار بنداد ٭ علاجش آنست که
پیاده فلفل گرد و یک بسایند و جامه بر کنند و در باشوره کرده در بینی
او چکانند چنانکه تخم کشنای هر دو با یکسوده با آب قدری در بینی
سعوط کنند تا عطسه ابد و دماغ از رطوبت و بخار او پاک شود و اگر بدین
علاج او به نیکو نشود بسیار تخم شم حنظل ده درم حرذل و شمیت هر یک پنج
درم کوفته در ده سیر آب بجوشانند تا ما وام که سیر باقی ماند بعده بکاسه
بیالایند و حقنه کنند تا بخالات بسبب حقنه کردن از سر فرود اید و به
شود دیگر هر علاجی که در باب فالج گفته شده است درین علت نیز مالکند

صحیح نباشد
صحیح اندام او چون بود

بعیشد را اگر بانگ کردن در سر و سنبات جواب دهد و از خواب بیدار شود
و دست و پای بجنباند و چشم باز کند و باقی همه علامتها که گفته شد در وی موجود
شود این علاج کند بسیار دشکر نبجهناک سها که فلفلین افیون عاقرقرحا
همه سوده و بخته در شیر برگ تنبول بود و حبه لعل بر بها بندد و هر روز یک
عدد و یا دو عدد بقدر طاقت خورد به گردد دیگر سیاب دکو کرد هر دو
پاک کرده محکم بسایند بعد نحاس مقتول و نجهناک و سندهی و فلفلین
و سها که همه سوده جامه پنبه کرده باشیره ادرک و یا خبیصه ترش خلط
کنند و دو وزن حبه لعل بر بها بندد و بقدر طاقت خورد به شود دیگر بلبل
کرد دیگر سوده و شکر تری یکسر و اگر کندم سیر ربع کم همه را حلوا سازد
و آن قدر که تواند بخورد به شود دیگر نمکتک یک ماشه سیاب کشته
یکحبه در برگ تنبول خورد به شود دیگر چهار حبه بلبل دراز دو حبه تلخه
کوسفند با شیر یا دکاو در بینی ستاند فالج دفع کند دیگر سندهی فلفلین با
آب مغوه و یا آب سنبهالی و یا آب بیخ حنظل و یا طبکیر کود که شیر
خواره سوده در بینی ستاند سنبات دفع گردد دیگر بیخ کلکوره
بی بار که هندوی آنرا بالخم کلکوره گویند قدری یک درم و یا دو درم
بخورد سیت در حال کم شود و اگر سه روز ملازمت کند بکلی دفع گردد
و اگر قدری از آن خشک سوده با آب در بینی سعوط کند همه رطوبات
بیفتد و سر و دماغ از رطوبت خالی شود دیگر دسمول کاکراسنگ
بهکهه مول کچور دهماهم بهار تنگ کرباتیه اندر جو کلد و هر یک یک درم
کوفته همه بر پری سار دو یک پری در چهار سیر آب بجوشانند نیم داشته شرکم
بخورد و یک هفته ملازمت کند به گردد دیگر زنجبیل فلفلمور فلفلین
هر یک سه درم بچه اجوان کچ کهنه هر یک هژده درم همه بار یک سوده در
وجود او الدسیت و سنبات دفع گردد دیگر زنجبیل فلفلمور هر یک
جوک فلفل در از یکان درم را کاوده در چهار سیر آب سازد و نیم سیر شیر
دهد به شود دیگر عاقرقرحا ده درم و فلفل گرد پنج درم سوده و بخته بامشد

یکان درم را غلوله سازد و هر دو وقت خورد بر شود دیگر کچور بکهر مولا بیاکر
کنتیای کلوی کرد هر یک یکدرم در چهار سیر آب کاه سازد و نیم سیر شیر گرم
دهد سخت نافع آید شعر دیگر دوایت آسان بقیمت کران بمراد خدا کو مت
را یکان دو سم و دو تنکار و از فلفلین سه یکان کیرای بار از جانبین
دو سیاب کیرد و کبریت چهار یکن زیتی زنده را تار تار
یکی شیطرج زردوان شنکو یزه پس این جمله کن اسن و اکر بهر
کیا به دو کیرد و دو عاقر قرحه یکن خلط در شیره بهنکره
ازین جمله راست کن بی شمار بسایه بکن خشک دار که بدار
چو در بحر سنبات بینی غریق که ساحل نیابد ز رنج عمیق
یکی زین غلوله بحلقش در آر جهان موج آرد که افتد کنار
دیگر زیاب شش دوازده سرب آرد سها کرکی کیرد بجهنا کی جهار
ده از تر کد و شش از تو بهلا پس آن جمله با آب دهاتوره را
غلوله از و ذوق ناجیه کنند با صحاب سردی و بادی دهند
برهیزد ز دهن سم اکر ترشی و جغرات میش و بقر
نه سنبات ماند بحرمش که باد نه نسیان و غفلت شود در نهاد
دیگر شوتیه سوده هر روز دو درم با شهد خورد نافع آید دیگر ربع سیر ادرک
ماده پوست دور کرده بکوبد و آب او بستاند بعده دو درم فلفل را از
دیگر درم فلفل کرد سوده در روی اندازد اکر صاحب سنبات سرد بیهوش شده
در کلها او بالد و باقی بود هشیار شدن بخوراند کوشتها و کلها بشکر کشاده
بکشاید و به کرد دو هفته این دوا کند دیگر مال کشکنی شونیز جاکسو برابر
سوده با آب بکان کف هر روز وقت خفتن بخورد سنبات دفع کرد
اکر چه بخاه ساله باشد دیگر لذ بزاش رس برای دفع سنبات
هر روز یکجه دهد و برای دفع بت لرزه یکجه دهد بجهت اشتعال الدم
یکجه دهد و بجهت دفع دق یکجه دهد نافع آید بیارد زرنج کوکرد سیاب
زهر یکدو درم فلفل کرد چهار درم اول زرنج راسه بهاو نیم شرکه دهد

سنبات

سرخ خاصه

سها کرکی

بعضی سها کار

بلیله

بلیلجات

ودر آفتاب

ودر آفتاب دهد دیگر در آتش مهر کرده چنانچه رسم است همچنان بهاو نهد
بعده کوکرد و سیاب را کیلی کند و بلبل کرد و زهر را بکجا بسایه جامه پر کند
بعده هم راجع کرده بدارد و بخورد و غذا برنج ستهی و مشکه و کوشت کنکه
و کنجشک خورد و اکر کومی زحمت دهد نبات و نیشکر با دفع یا زیره
سفید خوردن دهد معجون و در مجموعه ابراهیم شاهی نیز آورده است سیاه
مغز جوب مهوه نمک شکر و زرک فلفلین هر یک نیم درم با آب سرد سوده
در کوزه خزد که نایزه او دراز باشد بکند و صاحب زحمت نایزه
او را در سینی کند دم بالا کشد تا بس بستاند بلغمی که بالا در سر است
فرود آید چون نوبت بهوش رسد چنانکه ایام او یاد کرده شده
است پیش از آن که بیهوش شود این ادویه بطریق مذکور تا بس بستاند
به کرد دیگر تخم کسوندی در شیشه کلهکت کرفته معکوس در سفال
روغن کشد و سه کرت در اندام مالد چهار درم کرت مالیدن حاجت
بود و سنبات بکلی دفع کرد و مجربست دیگر سیر پاک کرده یکسیر در
پنج سیر شیر بادکاه بجوشاند چندانکه عصیده شود بعده ربع سیر شکر
اندازد و هر روز بقدر طاقت خورد و زیادت کند سنبات
دفع کرد و دیگر دفع سیزده سنبات دو سه سرفه و خون و درد
استخوان و سستی اندام و غرق شدن جان و جمله بادها بیارد اجود
فلفلین بزنک جوب نازچتر کرنالان خورد نمک شکر فلفلمیه تلخ
کیاه بانسه بهار نکی هر یک دو درم بلیله ده درم سندهی
درم همه محکم سوده با شهد غلولها بندد و هر دو وقت خورد دیگر
دفع سنبات که در شب بای بدان خوی کند بیارد سیاب کشته و بجهنا
دو دهیه شکسته و سهاکه و کبابه چینی و عاقر قرحا و قرنفل هر یک یکدرم
چهار بلبل کرد سه درم همه بار یک سوده جامه پر کند و با شیره بهنکره و کنتای
خورد کوفته بطریق ملهم سازد بعده در سایه خشک کند باز آسیا کند
بعده با شهد خالص غلوله وزن نخود بندد یکی غلوله نهار و یکی بعد از

کنب کاجره

حنظل

شام پیش از طعام بخورد یست سنبات دفع کرد و باز نشود بمرست
و اگر خون از مردم بسیار رود و بیهوش کرد و سردی در مزاج
او پدید آید همین ادویه گرم که گفته شده است بعینه همان باید کرد
و اگر سنبات شمیی بود علامتش
قولنج

خ علاجش آنکه دخنقان گرم باز نموده اند همان باید کرد بعینه
و اگر از اسهال مفرط در بیهوشی افتد علاج وی در باب اسهال شکم چند
و از آنجا بشناسد که اسهال مذکور از سردی است یا از گرمی اگر از سردی
بود علاج گرم کند و اگر از گرمی بود علاج سرد کند و اگر بیهوشی از
غایت مباشرت افتد علاج وی در قوة باه بجویند و مباشرت ترک
گیرند و اگر بعد زایل شدن بیت عرق و اندک بیهوشی آرد آنرا بحران
خوانند از وی نباید ترسید اگر موجب صحت است اما از دو حال بیرون
نیست یا بحران نیک است یا بد یعنی نفس طبیعت غالب آمده است پس
اگر نفس طبیعت بر مایه علت غالب آمده باشد بحران نیک بود علامتش
آنکه عرق بسیار آید و بیهوشی و هذیان گفتن پدید آرد و مردم را
هلاک گرداند درین نوع نیز همان علاجی که در نوع سنبات سرد گفته شد
است همان باید کرد بعینه باب شانزدهم در درد فم و معده
یعنی درد شکم خ باید دانست که موضع معده بالای ناف است و قعر معده
بسوی دست چپ شکم میل دارد و اندر سر معده ایشتر است و در
تن معده گوشت بیشتر است از آن سبب که بی سر داشتن گوشت
گرم طعام چون در تن معده قرار گیرد بسبب نجمت بختن آن لابد گرمی
حاجت افتد زیرا که از سردی هیچ چیز پخته نشود و سر معده را بطعام

و شراب

و شراب کشیدن سوی فرو حاجت بیشتر است حکمت آن اقتضا کند که آنجا
بی بیشتر است حکمت آن اقتضا کند که آنجا بی بیشتر بود زیرا که پورا
هر چند که بکشند و دراز و کوتاه و پهن کشد فرمان بردار تر کند و تکسار
بخلاف گوشت که اگر بکشد بدرد و در معده چهار خانه است که بمثل دیطه
اند که چهار توابشد خانه اول را جاذبه خوانند خانه دوم را ماسکه
خوانند خانه سیوم را هاضمه گویند خانه چهارم را دافعه گویند اما جاذبه
آنست که طعامها را جذب کند و بخویشتن کشد و اشتها بدیدار آرد
و خشکی و گرمی جاذبه را قوت دهد زیرا که کار جاذبه کشیدن
است و این کار بقوت تشنگی تمام شود و از بهر آنکه از تری تشنگی
فزاید و چون سست شود جذب نتواند کرد و حرارت بیشتر باشد خانک
فروغ پلیته روغن چراغ را بسبب حرارت و خشکی قوی تر بود و تمام
تر کند ن و علامت ضعف قوت جاذبه آنست که طعام از فم معده
دیر فرو گذرد و گرانی کند و بجای قرار گیرد و دخنقان و دوار و سر
پدید آید و غثیان و قی ربخه دارد خ بنواط زیشتر اطبا چنین گویند
که چون جاذبه ضعیف گردد از روی طعام و تشنگی کرد و دانجم خورد
بغیر خوش آمدن خود و از آن این علتها پدید آید چون درد سر و درد
گوش و درد چشم و هر دردی که از سر تا پای خیزد از ضعف جاذبه
بود علاج ضعف جاذبه آنست بیارد بوت هلیله شش درم فلفل
دراز چهار درم چتر که سه درم نمک شکر دو درم همه سوده و بیخته در آب
ترنج خیر کند و در سایه خشک کند و هر روز نهار دو درم با آب گرم خورد
جاذبه قوی گردد دیگر کلنگبین بر مصطکی خورد جاذبه قوی گردد دیگر
این ادویه سوده بر معده ضماد کند بسیار دکل انار و مصطکی و سنبل
نمی فلفل و افسنتین و گل و رابالی و آب مورد و تر و غذاهای لطیف
هکار زنده و دو و کوار و بنده چون دراج و تیهو و گوشت بره مرغ
خانگی با سپید ماهی پخته و ابخار ماهی شبور را فکنده چون دارچینی زیره

و از بسیار طعام ریاضتی اندک با مشکی فرمایند و اطراف بالمتاجاوزتری
گردد و دیگر ج اما ماسکه آنست که طعام را نگاه دارد و قبض کند و سردی
و خشکی ماسکه را قوت دهد اگر چه سردی حس را بر دو قوت را بمیراند
و از همه کارها و حرکتها باز دارد الا آنکه در ماسکه و برافعلی این دو
اینست که چون لیفها و ریگ آلت ماسکه است که غذا اندر آید اندک
مایه سردی او را باو بدهد تا این لیفها بران هیئت باشند و این
فعلی نیست که در جمله قوت ماسکه اندر آید لیکن آلت او را بر هیئت
نگاه داشتن غذا بدارد و از بهر قبض کردن طعام هم لختی خشک بکار
آید و از بهر آنکه در مزاج اطفال تری غالب است ماسکه ایشان ضعیف
باشد خ علامت ضعف ماسکه آنست که طعام در درشتی نگاه نتوانند
داشت و نا پخته بهاضمه دهند و معده بر طعام مشتمل نشود و خداوند
پندارد که اگر چه کمتر کند آنچه خورده باز خواهد گشت و بتی بر خواهد
آمد و بسیار آن تری باشد و دیگر که از طعامها نا پخته ستانند تا پخته
و خام بود و از آن علتها در تن مردم پدید آید چون ریشها و دملها و
خوک و سرطان و داء الفیل و باد و خام و آنچه بدین ماند این جمله علت
از ضعف ماسکه خیزد علاجش آنکه هر روز افیون خالص مقدار عدس
بخورد ماسکه قوی شود و دیگر تخت ماده ملکه ماسکه بسبب آن ضعیف
بود از معده پاک باید کرد و غذا عدس مقشر و آب انار ترش و آب لیمون
و دراج و کبک و تذرو بریان کرده دهد و ضماد از صندل و طباشیر و
گل انار و گل سرخ و برگ مورد و گوشت مرغ آبی بریان کرده سازند
و اگر سبب رطوبت بود که لزج باشد قی و یا باسهال پاک کنند بعده کواش
جوری دهند و اطریفل خورد نافع ج اما هاضمه آنست که طعام را
بپزد و بگوارد و هضم کند و هاضمه اگر بی تری بکار آید و تری بیشتر
باید و از سردی و خشکی ضعیف گردد کار هاضمه آنست که هر چه غلیظ تر است
از غذا آنرا لطیف کند و یا جزوی که لطیف کند و یا چیزی لطیف تر است

بیامیزد و اگر غذا لطیف کند تر و روان تر باشد آنرا با غذایی که غلیظ تر
باشد بیامیزد و بیزد و قوام دهد و این همه کارها بست که جز جنبانیدن
غذا راست نیاید و بدین سبب هاضمه را مغیره هم گویند ن علامت
ضعف هاضمه آنست که آروغ بوی طعام که خورده باشد بدو وقت از
طعام قوت نیابد و بهره نگیرد و ناگوارنده بیرون آید ز هضم ناگوارنده
بلا فعله دهد و از وی علت قولنج و یرقان و ناصور و بواسیر و علتها
شکم پدید آید ن اگر تری از حد اعتدال غلبه کند استسقا تولد کند
و اگر خشکی غلبه دارد جول تولد کند و اگر ضعف در هضم دوم
و سیوم و چهارم باشد بهق و برص و استسقا و سرطان و کرو خاک
و نمله و حمره تولد کند از بهر آنکه غذا پخته و ملایم طبیعت نباشد
علاجش دراغاز آنست که بیار ذنا نخواه و رازیانه یعنی
هر یک دو درم سوده هر روز با آب گرم بخورد تا ضعف قوی
گردد نخست اسباب ضعف آن باید شناخت و بر ضد آن
تدارک باید کرد و معده را گرم باید داشت از بهر آنکه جگر بر وی
مشتمل شود و حرارت آن بدو پیش رسد و خفتن بر پهلوی راست معده
پیوسته را زود خالی کند زیرا که مجاری ماسا ریقا بدان جانب معده
پیوسته و آنچه بعلاج و قوت هاضمه مخصوص تر است اگر مزاج سرد
بود اطریفل بزرگ و یا خوارزیا کواوش عود بکار برد در ما العسل
و اگر مزاج گرم بود دوغن مصطکی بر معده ضماد کند ج اما دافعه
آنست که طعام را از خویشتن دفع کند و بیرون فرستد و دافعه
را خشکی باید لیکن کمتر از آن باید که جاذبه را و ماسکه را باید
ج علامت ضعف دافعه آنست که زیز افزود کند و بیخش شکم
آرد و خون از شکم بیرون افتد ن و بیرون آمده ستل مشکل گردد
و بدشواری بیرون آید ج علاجش بارد تیره و شکر تری بهر دو یکی سوده
با شیر ملوکانه بیش و یا بیش بنار بمراد خوردن دهد نافع آید ن داروی

چیزهای نرم و تر باید داد که میل بسردی دارد و چون آب میوه و بنیر و خیار
چنبر و شاهدانه و هلیله پرورده و انجیر و مانند و غذا هم چیزهای نرم
باید داد و باید دانست که بهترین مراعات معده آنست که او را از طعام
فربهی و گرانی آسوده دارد و بسیار وقت بود که دارو را از بیماری
باز داشتن و علاج ناکردن بهترین علاجی که بود که بسبب درازی بیماری
علاج کردن و دارو دادن بود اکنون باز آییم بر سر مقصود که درد
معده یا از گرمی بود و یا از سردی باشد و این علت از باد و تلخی و بلغم
و خون باشد و از سنات هم بود و سبب حدوث آنکه درد شکم
از باد باشد اطعمه خشک و سرد بسیار خورده باشد و یا نان خام و یا
برنج نیم پخته خورده باشد و یا شربتی افراط نموده باشد و یا بقیه
اشتها صادق نیم بر خاسته باشد و یا آب نهار خورده اگر چه آب
نهار خوردن جسم را روشن کند اما اینجا مضر بود و یا بوقت
حاجت بول و غایط داشتن فراغ نگاه داشته باشد و یا شیون غالب
شده بستم باز داشته و یا بسبب گرسنه را نگاه داشته باشد و یا کرده را
زخم رسیده باشد و یا از موضع بلند افتاده باشد و یا بسبب نگاه داشتن
سخن بوقت حاجت باشد چنانکه زیر دستی دشنام دهد و بضرورت
تحمل کند و یا با درانگاه داشته باشد و یا طعام زیادت خورده
باشد و یا غذاها مخالف چون شیرها و جز آن خورده باشد شش علامتش
آنکه درد شکم و پهلو خیزد و آن بیخ موضع معین باشد است یکی بالای سر درد
بهلو باشد خواه راست خواه چپ دوم آنکه زیر استخوان سینه باشد
سیوم بالای ناف جانب چپ باشد چهارم زیر ناف باشد پنجم میل
استخوان سینه و ناف و آن بیشتر بعورات را باشد و این هر پنج میان
استخوان سینه و ناف و آن بیشتر بعورات را باشد و این هر پنج میان
استخوان سینه نوع از بعضی مواضع نقل کند و بعضی آنست که نقل نکند
و آن چنان است که با دو مورد گاه بسیار افتد و او را قوت باشد که

از موضعی

از موضعی نقل تواند کرد پس درد تمام زحمت دهد و حکم نفخ دارد و حلق و دهن
خشک شود و مزه دهن زفت بود و اندام سستی آرد و در تاریکی چشم و گنه
بسیاهی زند و دختی بشری رنگ که بسرخی ماند و گاه کاهی بر و زرد بیت
آرد و بیشتر سر دل و زیر پهلو در زیر شکم و زیر بغل درد کند و بیشتر
بوقت گرسنگی خیزد و ترشی دهن و سوزش فم معده آنست و علاج
آنست که نخست آب را داروی استفراغ دهند زیرا جمله تنقیه معده باستفراغ
است و ترتیب دوای آنست که بیارد جوز قی یک درم تخم تری سفید و تخم
تره هندی و تخم شبت هر یک یک درم خورما هندی انگزد هر یک نیم درم سوده
جامه پر کرده دارد بعده بیارد گوشت گوسفند فربه چهار سیر لوپاسنج
و تراشه ترب سفید هر یک ربع سیر شبت خشک بود نه خشک هر یک سه درم
نمک هندی دو درم این جمله با چندانی آب که کفایت باشد بپزد و نمکی کند
و سرکه مذکور بخیم مهر کند و چندانکه گوشت و روغن که افتد
کرده بعده بلعاد نهار این گوشت تمام خورد چون یکساعت بعد خورد
بگذرد دو سه کرت آب گرم بلعد فرستد استفراغ بمراد خواهد
افتاد و ماده زحمت یا گوشت مذکور که خورده است بیرون آید
و زحمت بصحت بدل خواهد شد و اگر این ادویه مذکوره قی نیاید
بیرون راشته بادنجان جرب کرده قدری نمکسنگ سوده بروی پر
کنده در کام و گلوی فرو برد و بجنباند و بگذارد تا آنچه خورده است
تمام با اخلاط بسیار بیرون آید و معده سبک گردد و اگر بدان قی
نیز نشود نمک و روغن در کف هر دو دست بالا و هر دو کف را
با آتش گرم کند در حال قی خواهد شد و هر بار که قی کند چشم بر بندد
و بر سینه را محکم ببندد تا آنچه بیرون آید بر و سینه را و چشم را زیان
ندارد و گلاب و سرکه یکجا کرده بدارد و هر بار بچشم و روی و پیشانی
طلا کند تا این از بخارات بسیار و قوت قی و درد سر نیاید و چون معده
از طعام و اخلاط خالی شود بعده قدری سکنگبین و قدری مصطکی دهد

وجوه اشتها صادق کرد و کنجد خایه کنجد خورد و بعد از آن هر روز تحلیل
که در عسل پرورده کرده باشد بخورد بشود **مثل دیگر** بیارد جوایی انگزه
جوکهار اشخار نمکسیاه بوست هلیله برابر جوشانیده قدری شکر تری
یار کرده خورد در حال درد شکم تحقیق شود باید که سه روز کند بالقطع
شکم درد برود **دیگر** سندهی بجهکهر مول نمک جوکهار هر یک یکدرم
انگزه نیم درم سوده با آب گرم خورد در حال درد شکم دفع گردد و خلط
بیهجه تا گوارا هم بود **دیگر** برای دفع درد معده و خار و بیهجه تا گوارد
و اشتها کردن طعام و روشن شدن رنگ اندام و روی و افزودن شهوت
و زیادت شدن رنگ اندام و روی و افزودن شهوت و زیادت شدن
آب پشت سنوف هنگلا اشنک بخورد **رباعیه** بهر دفع درد معده سستی
تن هم زیاد خوردن هنگلا اشنک کیر از من نیک یاد ای نزکرد احمود سندهی
هر روز زیره انگزه نیمه هر چیزی با نی گرم نوشد باید داد **نوش دیگر**
وزرک نمکسیاه انگزه قسط بیس هلیله اندجو برابر سوده هر روز مقدار
دو درم با آب گرم خورد در حال درد شکم برود **دیگر** جرک فلفل ریزه
سندهی مویج بید انجیر برابر جوشانیده هر روز شیر گرم خورد در حال درد شکم
و خلط و هم علتها شکم برود **دیگر** سندهی هلیله بلیله آمله زنبات
برابر سوده هر روز دو درم با روغن سنوتر آمیخته خورد درد شکم و خلط
برود و اگر تشنگی کرد سندهی پیت پاپره مالهه دعاهه مشک برابر
کوفته شب بی آب تر کنند و یا دو جامه تر کرده بخورد تشنگی دفع گردد
دیگر مویج سدیوکا دیوداران مرزک برابر سوده بر موضع درد و خلط
طلا کنند درد دفع گردد و اگر با شکم متعفن نیز درد کند بیارد هلیله
یکدرم بلیله کرد و سندهی هشت درم سوده با آب گرم خورد درد دفع
گردد اگر درد شکم از باد تحقیق شود فاقه کردن ندهد بلکه از طعام
خوردن درد مذکور دفع گردد و شکم و اگر درد شکم از بلغم بود سبب جدوث
وی آن باشد که شراب خام یعنی عصیر سرد شده بسیار خورده باشد و یا

ماش خورده باشد یا سر شسته و یا از گرما آمده در حالت آب سرد فراوان
خورده باشد و از خوردن چیز غلیظ مثل خیار و کدو و جغرات
و دوغ و مانند این بودن و با شیر و شیرینی افراط نموده باشد نشان علاجش
آن بود که شکم گران نماید و بزرگ شود و درد و خلط ثابت بود و اشتعال
از موضع بموضع دیگر نکند و اندام گران نماید و از دهن آب
برود و وقتی که اندکی اشتها باشد درد وقتی چنان بدارد که چیزی خورده
است و شکم او برو گران نماید و وقت نهادن درد بود و بعد خوردن
طعام و وقت هضم شدن طعام درد پیدا کرد و از طعام بلغم انگیزد
و خوردن درد زیادت شود و نشان علاجش بیارد بلیل دراز سندهی
اجوا و اربلیل اشخار جوکهار جنتر کبوک برابر سوده با آب گرم هر روز
بخورد به شود **شعر** کیابه عقرقرحه و شنکونه بمن اس با فلفلیه و به بین
ه درم چند از انگبین اندر آرد سه هفته برین نهج بخور نهار
یقین است از فضل تو باری ترا علاجی که کنتم نماید شفاء
نو دیگر بجهت قبض اسهال شکم و دفع درد او بیارد قرنفل جوز بویه
خالنجه عقرقرحا بسباس سندهی نمک سنار برابر سوده وزن همه دو برنج
کتان بریان کرده سود بیکجا کند و با آب چهار برجوشانیده نیم بر داشته
باشد سرد کرده بخورد درد شکم را نافع آید مجربست **دیگر** غله کلتهی جوشانیده
بخورد درد شکم دفع گردد **دیگر** بهنکره با نمک بیکجا بخایه بخورد درد شکم
اگرچه یک ساله بود دفع گردد مجربست **دیگر** سندهی فلفلین اجوا نمک
کمونین برابر سوده با آب گرم کرده هشتمین حصه داشته باشد بخورد درد
شکم دفع گردد مجربست **نو دیگر** معده را آهسته آهسته گرم کند هر روز
کلنگ کرد و آب گرم گداخته بدهد و طعام شوربا دهد درد شکم که از بلغم بود
دفع گردد و اگر نیم درم مصطکی و ربع درم عود خام سوده با آب بار کند
بهم بود و درد معده دفع گردد **دیگر** روغن زیت پنجاه درم مصطکی
کوفته پانزده درم هر دو را شیشه کند و دیگر پر آب کند و شیشه مذکوره را

درمیان دیگ را آب معلق آویزد چنانکه بن شیشه درون آب باشد حلق
و سر شیشه بیرون آب باشد تا آب در آن شیشه نرود بعده آتش کند و
بجوشاند تا مصطکی درون شیشه بگدازد و با روغن مذکور بیامیزد بعده
بیرون آرد بر معده طلا کند درد معده دفع گردد **دیگر** والان خرد
والان بزرگ کمونین نانخواه اجمود و سندی بوست قرنفل برابر جوشانیده
شیر گرم خورد درد معده و قولنج هم دفع گردد **دیگر** جوشانند
قسط و زرنک نمکسک والان خرد یکدرم هر یک نوزده درم و یکنیم سیر آرد جو و ده
درم روغن کنجد با سرکه هندی بجوشانند و گرم گرم بالای شکم دارد و شکم را
بدان گرم کند بعده بر شکم بندد درد شکم و پهلو برود **دیگر** اگر بعد از
نان خوردن شکم درد کند بیاردیج یا تخم کشوری یعنی انک یا زنگیر دوا
خیر مادکاو بسایند و سه روز بی ناغه خورد آنچه زرد از تری و باد بود دفع
گردد **دش** و اگر درد شکم از تلخه بود سبب حدوث او آن باشد که در خوردن
اشیا گرم تیز و تلخ و ترش و زفت افراط نموده باشد یا خشم بسیار خورده
باشد و این اشیا تخم را فوت دهد و خون بردی بیار شود و در تلخه
مغون گردد و اقتدا این علت پیدا شود علامت آن نک بسیار و تشنگی
گیرد و زیر ناف درد کند و اندام سرخ و یا زرد نماید و اشتها کم گردد
و هر چه بخورد زود بگوارد و اندوه اگر در خون بسیار کنانده چیزی
مثل دبل آماس شکل در پوست بنماید و درد کند چنانکه دست بر وی
نتواند نهاد و خفقان و اندوه آرد و دهن تلخ گردد و موضع درد خلیه
سوزان باشد و آریغ او دود ناک بود و گرسنگی هم باشد و اخیر ناه
سرد راحت یابد و درد سر با آن یار بود علاجش یار دانگین و
سرکه بوزن برابر بجوشانند و آب لیمو بسیار در وی کنند و هم زن
شهد و سرکه نبات در وی یار کنند بس چندان بجوشانند که غره قوام
آید بعده آنرا در خرقه حریر دارد و هر روز قدر سه درم نهار با آب
سرد و شب بستر کند بخورد دافع آید **دیگر** یکدرم مروارید سوده با آب سرد

خورد حرارت معده و دل را فرو نشاند **دیگر** گل لعل صندل کافور آرد جو با آب
کدو و یا با سرکه سوده بر معده ضماد کنند تا حرارت غریزی را که در معده
پدید آمده است برود و طعام نیک گوارد **دش دیگر** آمله نارد ان خیار چنبر
کوفته کاوه کرده بعد سرد شدن قدری شهد انداخته خورد درد معده
دفع گردد **دیگر** طریقه بوست درخت نم مصلحی کدو خیار برابر کوفته
کاوه سازد و بعد سرد شدن قدری شهد انداخته بخورد درد معده
که از تلخ باشد دفع گردد **دیگر** آمله ربع سیر و بیخ پیلی موتی دو درم بکجا کاوه
کرده بعد سرد شدن قدری شهد انداخته همچنین دو هفته خورد درد
معده که از تلخه بود دفع گردد **دیگر** نیم سیر شیره نیشکر موجود کنند و یک درم
طباشیر سوده در وی اندازد و شب در جاه که نم بر وی افتد بنهد و بامداد
آنرا بخورد و هر روز تا دو هفته هر روز همین طریق ملازمت کند درد
معده که از گرمی بود دفع گردد و اگر درد معده از تشنجات بود علامات
باد و بلغم و تلخه هم پیدا گردد **علاجش** پارد نمک سنگ نمک سیاه چهار
و اشنان بسیل دراز انگزه مویز کهی خیار چنبر بوست هلیله زرد هر یک
درم در چهار سیر آب بجوشانند یک هفته هر روز شیر گرم خورد
درد معده دفع گردد **دیگر** نیم درم خردل و یکدرم شهد خالص سوده
آمیخته خورد و اگر نتواند یکدرم خردل سوده دو درم شهد یکجا آمیخته هر روز
این قدر تا یک هفته خورد همه نوع درد شکم برود **دش دیگر** بسیل دراز انگزه
کشنیز سیاه دانه نانکسر نمک سنگ بدلون انبلیسه هر یک دو درم چوکهار
چنبر کنانلوره تربت نایزه جرکه برابر سوده هر روز نهار دو درم
با دوغ تازه و یا با آب گرم بخورد درد شکم و خالمه و غلوله و سیهم
و اماس شکم و قبض و همه علت شکم برود **دیگر** بیخ غلاد نمک سندهی
فلفل بسیله زیره سفید با برنگ چوکهار چنبر کنانلوره تربت نایزه
چوکه برابر سوده هر روز نهار دو درم با دوغ تازه یا با آب گرم بخورد
درد شکم و خلمه و غلوله و سیهم و همه علتها بطانه برود علامت درد

شکم که از خون خیزد دانست که شکم درد کند و آروغ بسیار دارد و غرغش کند
و تا ماس کند و از آن جانب که این اثر نماید قوت نتواند کرد و پرده شکم و
آرد و اشتها کم گردد و دهن اندام خشکی و رنگی پدید آید چنانکه دست
بای او باریک شود و شکم گران شود و اندام پیچیده نماید و بول و غایط بمراد
نتواند کرد و علاجش آنست که ۴ روزه درم گلنگبین در چهار رطل آب بجوشانند
نیم سر بستانند و سرد کنند و قدری شهد با وی یار کنند بخورد و ملازمت نماید
درد مذکور دفع گردد **دیگر** هر گاه خون در معده بسته خون مذکور از سر
فرود شده باشد بول او را سرگین کبوتر و سرگین ماکیان هر یک چهار درم
یکجا کرده خوردن دهد خون مذکور که بسته شده است بگدازد یا بالا برد
آید یعنی قی یا فرود بشیند بحرست **باب هفدهم در دفع ورم معده**
ح و آن تا ماسی بود که در معده پدید آید بلا تکلف تا ماس معده یا از خون بود یا
از پرده اخلاط **علامت** تا ماس معده که از زیادتی خون پدید آمده باشد
آن بود که صاحب علت را تب گیرد و خون اندر معده پدید آید و باشد که قی
کند و خون براند و اشتها طعام را بکلی ببرد و تشنگی غالب گردد
و سرعت امتلا در نبض بود و سرخی رخساره باشد و جستن درد معده
باشد چه پیش از طعام و چه بر از طعام و زبان و رست گردد و سرخ خیار
و غشیان آید و دمن شیرین خورند **علاجش** آنست که بخشت انار یا
سلیقی یکتا بدا گر هوا و سن موافق بود و اگر قوت نفس زیادت بود
خون بیشتر بود اندر بعد از خون گرفتن چه تا خشبو و قابض چنانکه گل
و صندل و کافور بر معده ضماد کنند تا معده را قوی کند و در ورم تحلیل
افتد و قوت معده را برجا بدارد و چون خون بیرون کرده باشد هفت روز
نهار هر روز پنج درم مغز خیار چنبر جوشانیده دهد تا طبع او نرم گردد
و حدوث مایه کم گردد و تا ماس تصحیح پدید آید و بعد از هفت روز

باید که

باید که در سکنگبین سه درم مغز خیار چنبر چهار درم را حل کند و زعفران یک درم
سوده با وی یار کند و هر روز نهار بخورد و مدتی ملازمت نماید و در
اشتهار خوردن این علاج گل لعل و گلاب و صندل و اردجو و تراشه
کدو شیرین بوزن برابر سوده و قدری زعفران سوده جمله یکجا کرده بر
معده طلا کند از معالجت مذکوره تا ماس فرو نشیند و یا سر کند و
جزوی از وی بر رود آید بیمار صحت یابد و اگر تا ماس فرو نشیند و
باسر نکند و نگشاید شربت گل کهربا دهند صفت او اینست گل وارد
و بیخ سوسن هر یک ده درم سنبل خوشه و از سه درم سوده و بیخته
کند و با جلاب قرص بندد موازن پنج درم و هر روز یک قرص در آب
حل کند و خوردن دهد و اگر قرص بندد و هر روز دو درم از این ادویه
در ده درم جلاب آمیخته با آب تنک کرده دهد بهتر شود و این از قرص بهتر
باشد و اگر تا ماس مذکور کهنه گردد و سخت شود علامت دیگر آنست که
حس حرارت کم شده باشد و گرانی و سختی ماند علاجش بیارد
گل سرخ سوده سه درم عود و سنبل و مصطکی و سلیخه یعنی اوست خشاله
و گل از خرو را و افسنتین و دارچینی هر یک یک درم سوده قرص بندد
و با آب زیره که جوشانیده ستده باشد دو درم از این ادویه با وی
یار کند و بخورد نافع آید اما چون تا ماس معده کهنه گردد و در دیرینه
شود و گران و سخت گردد کمتر بدارد و دفع شود و اگر تا ماس معده از
کثرت اخلاط و بلغم پدید آمده باشد علامت او آن باشد که نفس فرو
گیرد و تب نرم و بر مرده آید و اشتها طعام نکند و در معده یاد
گیرد و در نبض علامتی نبود **ثانی** و تا ماس نرم بود **ح** علاجش نخست
بگیرد و رزین و گرفش هر یک بیست درم و روغن بادام سه درم همه
یکجا کرده در دو من آب بجوشانند و نیم من بستانند و در آوندی
کشند و ده سیر قند در وی خلط کنند و در زیر زبد انبوس مهر کرده
دفن کنند و بعد دو هفته بیرون آرند بعد هر روز یک قدح از آن

نهار بخورند چون زحمت باخر رسد این مطبوخ ساخته کردانند پیاره تخم
کوفش تخم دالان وانیسون واذخر و بر سیاوشان هر یکی همه را
کوفته در دو نیم منا آب جاه بجوشانند و نیم منا بستانند بعده دو
درم مصطکی سوده در جام بندد و درین نیم منا آب چندان مالند تمام
در وی حل شود بعد هر روز ازین شربت سی درم در روغن پیدا کنند درم
در روغن بادام تلخ دو درم یاد کرده بخورد بعده پیاره سنبل هفت
درم صبر هشت درم سعد هفت درم اذخر جاکسو هر یک سه درم
مصطکی دو درم صمغ کندر و شش درم موم سرخ دو سیر روغن سوسن
دو سیر مقل ازرق یک سیر این همه را در هاون بکوبد و مرهم سازد هر روز
قدری از آن بر معده ضماد کنند شود دیگر گل سرخ و دو درم مهلبی
پنج درم سنبل مصطکی طباشیر هر یک یک درم سوده و بیخته قرص سازد هر روز
یک درم با سکنجبین آمیخته بخورد آورام معده و تیها بلغمی و سوداوی
را سود دارد و این را اطبا قرص کافور خوانند دیگر حب سنبل هیل ابهل
سوده با آب بر معده طلا کند ورم معده را که از بلغم بود نافع آید
و اگر احساس معده از غلبه باد بود علامتش آنک بعد از طعام خوردن
دکوار بدن دم در معده بدوآید و نفخ آرد و قراقر و رشح خیزد خاصه
اندران وقت که دست بر شکم نهاده و شکم مالیده شود و سبب نفخ از
رطوبت بسیار بود و حرارت اندک بل که حرارت قوی بود از وی
بخار تولد کند و رطوبت را تحلیل دهد و بخار بهم نخیزد و از بیرون بخار نخیزد زیرا که
ممکن نگردد که تفتیح دادن و لطیف کردانیدن از فعل حرارت
است نه از فعل برودت یا طعامیه نفاخ خورده باشد و نفخ
از وی تولد شده باشد و علاجش آنست که دست از طعامها نفاخ
کشیده دارد و بیزه دالان بیست درم و سنبل هفت درم در هشت
سیر آب بجوشاند و دو سیر منقا داشته تفته کند در روغنها گرم چون روغن

زیت

زیت و شاذروه و نرانین و اپیدانچه و نفط بمالد و بر کدر خشت بدر آب
جوشانیده بر شکم بندد شود باب هژدهم در دفع قلة الجوع یعنی
کم شدن گرسنگی و این علت از سیار نوع می اندیشم بلا که نقصان
اشتها از نقصان آتش معده است و آتش معده نقصان نشود
کم بسبب آنکه ریاضت یا افراط جماع یا پیری معده طعامی دیگر خورد که
معده از هضم آن عاجز آید و یا بعد گرسنگی و تشنگی چون دیر گذشته
باشد طعام خورد و یا آب بسیار خوردن عادت کند و یا گاه بیگاه
برخلاف عادت طعام خورد و یا در شب بیشتر بیدار باشد و یا در روز
بسیار خفتن عادت کند و یا پشته طحال بشکند و یا در غضب بسیار
طعام خورده باشد و یا طعامی خورده باشد که طبع از آن ناگرده باشد و طبع
را خوش نیاید و یا در خورد طعام غلیظ و بلغم آنکه افراط نموده باشد
و یا طعام سوخته و طعام سخت سرد خورده باشد و پیش از اشتها طعام
بر طعام خوردن و طعام بی جرب و طعام که بعد از پختن دیر مانده و خشک
شده باشد و طعام سخت که از خاییدن آن کلا عاجز آید مثل قدید و طعام
که از خوردن آن دندانها بسوزد در مداومت این جمله خوردنیها آتش
اشتها نقصان شود و اگر شیرینی و باشراب و مانند آن نیز بافراط خورد
معده ضعیف گردد و حرارت کم شود و طعام خوش نیاید باید که از این
اشیا احتراز کند تا آتش اشتها کم نگردد و نیز چون تلخه زیادت شود
و تصعید کند و در سر رود و طعام خوش نیاید در اتوی میگوید که آتش
معده بر چهار نوع است یکی هضم آکن دانا آنست که تمام غذا متداد
را بطریق نیک هضم کند و دوم هضم آکن دانا آنست که هضم در
هضم شدن طعام اختلاف بود یعنی گاهی هضم شود و گاهی نشود و گاهی
سخت دیر هضم شود و گاهی نیم هضم و گاهی بعد دیری شود و سیوم
پلهدا آکن دانا آنست که هر چه بخورد فی الحال هضم شود و گرسنگی نرود
و سیر نشود و چهارم مندا آکن دانا آنست که هر آتش معده مریض شود

وهرچه بخورد هضم نشود علامت سیم آن است که باد و تلخه و بلغم هم در محل
خود متساوی باشد و هیچ یکی بر دیگری غلبه نکرده باشد و محل خود را تجاوز
نکرده باشد و هرچه از طعام بر معده اصلی صاحبش میخورد هضم گردد
و این آتش محل ممدوح است و این را بدو داحاه تنقیت اما علامت
حکم آن است که هر طبیعت یعنی باد و تلخه و بلغم از محل خود تجاوز کرده باشد هرچه
بخورد گاهی هم هضم شود و گاهی تمام هضم نشود و گاهی تمام هضم نشود و طبایع
شکم نرم گردد و خاصیت ادویه آن است که اگر صاحبش ادویه بخورد و علاج افکند
و از مقدار او چیزی زیاد تر خورد باز غلبه کند و زحیر یعنی سنگینی
پیدا کند و بهیمه و غلوله شکم را بر ورش دهد و زیادت کوداند و قی
آرد و خلط پیدا کند و باد را از شکم سوی سینه برآرد و گرانی شکم یعنی
ابهره پیدا کند و مردم را ضعیف گرداند علاجش بیارد راست سیره
پیش چوب نازسندی نکستک انگزه بلیل دراز نمک سونچل هم متساوی
بسایند و با قند کهنه غلوله سازند هر روز تنها بخورد خلط و بدهضمی و کم آکل
و قی که هندوی آنرا باسی چهور گویند و همه علتها و باد و غلوله شکم را ببرد
و اگر در شکم غلوله بود این غلوله را با آب گرم بخورد دفع گردد اما علامت
بتکلمی آن است که باد و بلغم هر دو ضعیف شده باشد و تلخه غالب گشته
باشد بسبب آنکه در خون تلخه افراط نموده باشد و اشیا خشک و گرم
بسیار خورده باشد چون نهایت درشت تنکی آرد و سوزش در تمام اندام پیدا کند و تن را لاغر
گرداند و رحمی که آنرا هندوی مره گویند پیدا آرد و هرچه بخورد هضم
شود و از خوردن باز هم نماند و بر تن و اعضا تلخی پیدا آرد و تن را
بکمال بادرا و جلاوه را پیدا کند و عقل زایل کند و کره در شکم پیدا
آرد و تلخه را پیدا کند در کت هتو و ایلت و موتکیج را بدید آرد
و تن را لاغر سازد و اشتها طعام زیادت کند و هرچه پیش او آید
بخورد و بیماریها این آتش بسیار است که در کتابها بسیار ذکر کرده شده است

علاجش

علاجش بیارد مویز بلیله کرد پیدا کند یعنی بهون کوتی صندل
بانسه شکر پتول چیرایتیه بلیل دراز مالا یعنی بدموصلی کند قاقله
قرنفل تمالپتر بدیک مهلتی کاکراسنگ دهنیا هم همه برابر باید و هم
وزن جمله ادویه پند کهور و مصری نبات سوده یار کند و هر روز
قدر پنج درم یا روغن شتر را آمیخته خورد دهد بعد خوردن داروی کور
شیر جوشانیده آن قدر که تواند خورد با روغن شتر یا کرده خوردن
دهد فایده آنست که بتکلمی آکن را بشکند و لاغر را فربه کند و سردی
بستر را بگشاید و دوران را و تشنگی را بشکند و از روی بسیار خوردن
طعام را چشم نمیماند و رکت پت و دق را دور کند و علت چشم را و
هلاوده را باد کمله را ببرد دیگر دو سیر برنج ستهی را بریان کنند و مرد
سازد و نیم آن کنجد دریا خلط کند و هم وزن کنجد غله منگ انداز
و از آن که گنجی یزد و یا روغن خود اول کنجد کوفته بعده خلط کند
فایده آنست که بتکلمی آکن را ببرد اما علامت مندا آکن آنست که بلغم هر دو
زیادت شوند و بلغم پیش آتش معده آید و طعام را نخفتن ندهد و آتش
مریض گردد و هرچه خورد هضم نشود و از آن بلغم که آتش مریض
شده است غلوله شکم هم پیدا گردد و شکم غبار شده ماند و غرنبد
طعام دیر هضم شود و درد شکم و خله باشد و چنان داند که گویا او
حالی طعام خورده است و طعام از شکم بالا سینه برآید و قی پیدا آرد
و رغبت بر طعام نباشد علاجش بیارد بوت بلیله شش درم پیپل
دراز چهار درم نرهتک و انگزه و نمک هر یک یکدرم هم سوده سفوف
سازد و با آب گرم بخورد و این را هر یکی چون گوید فایده او آنست که
آتش معده را زیادت کند خ دجاذبه را قوی کند دیگر در اتری
میکوبید بیارد انگزه بلیل دراز سندهی درزک اجود جرک بلیله
کچیله هم را بجا که او تر یعنی آنرا انگزه و هر یکی یکدرم زیادت ستاند
و دو و چهار یعنی چو کهار و شکار و سه نگر یعنی بدلون کا جلون

هر یک یکدرم سوده سفوف سازد با آب گرم و یا با سرکه هندی و یا با آب
جوات بخورد فایده بهیمه و خلط و علتها متعدد و بدگشت را ببرد و
آتش معده را قوی کند و نام این سفوف اکن جورن گویند دیگر جوکهار
شمار بدلون کاجلون نمک دریا جترک بوست بلیله با تخم ترنج سده قاطه
با هر نمک بهکهر بول ورزک ابلیقس کوتین املتاس پیر سماق هوس کاکرا سنگ
جوک خوب ساز خیار جنبر سندهی بزنگ جوانی برابر سوده بدارد بعده
کهار درخت سهنجنه و درخت بلم و درخت پیدا نجزو درخت کنجد ازین
هر درختها کهار کشیده برابر سوده وزن همه ادویه مذکوره در وی
اندازد و هم وزن همه ادویه کاتی اهنی اندازد بشرط آنکه اول کاتی
مذکور را در بول ماد گاو بپزد بعده همه را یکجا کند بهاونه شیره ترنج یکروز
دهد و یکروز شیره ادرک بهاونه دهد و در حقه نگاه دارد و هر روز این
ادویه را قدر یکدرم در اول لقمه اندازد خنه با روغن یا دو گرده خورد
همه علتها را ببرد و اگر انگزد در و اندازد بهتر گردد و آتش معده
ضعیف شده را نافع گردد و این ادویه را بدی اکن مکه گویند دیگر
پیاد و تخ گول یعنی جوک جترک دستمار و نمک دریا و نمک کرنگ سونجل
هر یک نیم بل و دو سیر سرکه هندی دو سیر روغن سوتر دو سیر شیره ادرک
و دو سیر شیره بهنگره و دو سیر شیره ترنج و دو سیر جغرات و چهار سیر سرکه
همه را یکجا کرده بجوشانند روغن سازد و در حقه دارد و هر روز نهار
بخورد و با طعام هم بخورد و برای اطعام هم مردن کند مثلا کن را ببرد
و بدهضمی و غلوله شکم و کره شکم و بواسیر و علت سینه و دمه و خلط و زحیر
و کرم شکم را دفع سازد و کهله و پرمیه و پرتان و دق و رکت پت
و سپنی را ببرد و این را اکت کهرت گویند دیگر یکحصه سونجل و نیم
حصه اجمود و نیم حصه نمک سنگ و سه حصه سندهی و دو حصه بلیله گرد
و چهار حصه نمک دریا و سه حصه بلیله زیره سفید هم سوده بدارد و هر روز
با دوغ ماد گاو بخورد همه علتها و باد و بلغم دفع گردد و اگر با طعام

خورد

خورد هم نیک نافع آید اگر طبیب این ادویه کماند او را در همه طبیبان حرمت
شود و دیگر روغن کرانج اگر کسی شربت گوید برای دفع مذاکند بواسیر
غلوله شکم و علت شکم و کره شکم و علت آرزو و بزهک و علت
بلغم و سیره باد و زحیر و اماس و سرفه و بهکندر و علتها متعدد
علت بهلو را ببرد و این روغن چنانکه آفتاب ظلمت را دور کند
همچنان همه علت را دور کرداند بیارد فلفل دراز فلفلمور جترک و
کچیل انگزه جوک اجمود نمک سنگ سونجل بالون کاجلون نمک دریا
جوکهار شمار هوس هر یک نیم بل و جغرات و سرکه هندی و روغن
سوتر و شیره ادرک هر یک دو سیر همه را بز و روغن سازد و هر روز
بنا بکوزد و باید دانست که نقصان اشتها از بسیار نوع می
افتد نوع اول از ضعف معده و سردی حادث گردد و زیادتر همین
باشد علاجش بیارد بوست بلیله شش درم بلیله دراز جهار درم
جترک سه درم نمک سنگ دو درم همه سوده و بخته با آب ترنج خمیر کند و بتا
خشک کرده اند و دو کان درم شبانگاه ملازمت نماید اشتها صادق
گیرد و طعام بگوارد مجربست شی دیگر بلیله بلیله دراز جترک نمک سنگ
برابر سوده هفت بار با آب امبید مستغیث بدهد و خشک کند و هر روز
هر دو وقت با آب گرم خورد معده قوی گردد و همه علت معده برود
و صاف گردد و اشتها غالب شود و هر چه بخورد هضم گردد دیگر
نمک سنگ جوانی انگزه طریقه بلیله دراز سندهی برابر سوده با دو چند
قند آمیخته سه درم را علوله بنود و هر روز یکی نهار خورد معده قوی
گردد و اشتها آرد و هر چه بخورد هضم شود دیگر نمک سنگ یکدرم جوانی
دو درم اجمود سه درم بلیله دراز چهار درم جترک پنج درم سندهی شش درم
بوست بلیله چهل هشت درم همه سوده بدارد و هر روز با دوغ و یا با آب گرم
خورد همه بیماری معده از باد و بلغم و تلخه که باشد دفع گردد و غلوله و بهیمه
و اماس شکم و همه علتها بطلانه برود و اشتها غالب شود و هر چه بخورد هضم

سونجل
نمک دریا

امبید
تمر هندی

بهیمه
و در اغلیظ بلیلو

کرد و در زمستان در شکال و جلهتو بخورد دیگر ماز خام کشتای خورد
بیارد و تخم او دور کند و بوست او بستاند و روغن سوشن در دیگ کند
و گرم کند سه برگ تلسی در وی اندازد تا تیزی روغن برود و خشبو گردد
بعده بوست مذکوره در وی اندازد و بریان کند تا مادام که سرخ شود
نمکشک در وی اندازد تا شور ناک شود بعده در آوندی دارد و هر روز
از آن دو سه بوست بخورد که سنگی سخت گیرد دیگر بیت سماق و دکر املیتس تلس را
زنا نخواه و سندی ستاه چارکان بیخ فلفلین و الاچی بهم
کمونین زهر یک دو کان کیسر ضم قرنفل یکی گیر و یک ذات کن
در و خلط یکسیر آب کن بکن اسس باریک و آنکه به بیز
کیتی زین بهر روز در حلق ریز دیگر بوست هلیله چهار درم
کلوی بلیل دراز سماق اتیلیسه و کشته هر یک پنج درم ناردان نمکشک
دارچینی زیره سیاه تربج نانکیسه هر یک ده درم قند سه سیر بهم را شیره
با قند غلوله قدر چهار درم بندد و هر روز یک غلوله نهار خورد اشتها
بر مراد آرد زردی بشره و ضعف و سستی اندام برود و جندبیدستر
طبیعت نرم هم گردد اخلاط را بر در صلاحیت در عده بدید آید
نوع دوم نقصان اشتها از غلبه بلغم بود علامتش مجموع علامات
کمین اشتها باشد که مذکوری آنرا مذاکن کنید اگر بلغم بسیار بود
و سینه بر نماید جندبیدستر اسهال شکم باید کرد و استفراغ نیز کنند
تا تمام بلغم بیرون افتد بعده بیارد بوست هلیله و شیت و خشک هر یک
بیست درم سوده و بیخته هر روز نهار سه درم با آب گرم بخورد بلغم دفع
گردد و اشتها صادق گردد و اگر اشتها صادق گردد و اگر بلغم اندک
بود باستفراغ و اسهال حاجت نبود همین ادویه بسنده باشد دیگر
سندی فلفلین طریفل نمکشک نمک بوخلی نمک دریا نمک سیاه بدلوه
برابر سوده باشیره تربج سه بهار در هر بار خشک کند و هر روز قدر
دو درم با آب گرم خورد اشتها صادق آرد و اخلاط دفع گردد دیگر

املیتس
خاتشیر

دارو

دارو بمنزله تبخ بوست هلیله سندی نمکشک بلیل گرد انگزه جوکه برابر
سوده با شیره تربج نه اورکه در شیره تبها دهد و قدر مکدرم غلولها بندد
و هر روز با آب گرم باشیره تربج نه یا با دیگ نه یا با آب جوات تا دکاو
خورد اشتها صادق آرد و طعام هضم گردد و بلغم و اخلاط دفع گردد
غذا شوربا و با آب منکه و کلت و طعامی سبک باشد و بنبی سازد
و بیز از شیرینی و طعام می گران و بلغم انگیز کند دیگر رسن تجهت اشتها
طعام و هضم شدن طعام و دفع بلغم و دم و باد و جود و قد سرفه
هم دفع گردد و اندام روشن و تازه شود و این را امرت کشکا گویند
پیاز دیباب دکو گرد هر یک سه درم پاک کرده هر دو را در صلابه کند
و با شیره بهنکره و بنه نوا هر یک بیست یک تسقیه دهد و خشک کند بعده
در بوته مقاکند در بالوکا جز نیز و مقداری که شالی بر بوته گل کند
بعده فرود آرد و سیاب بستاند درم وزن آن سندی و فلفلدراز
و فلفلدراز سوده اندازد و هشتم حصه جله آرد به بجهنا که نهال بریان
کرده بدازد و در صلابه همه را محکم بساید و جام پر کند بعده باشیره
کشتای خورد جهبندد و در سایه خشک کرده بدارد و هر روز نهار یک درم
بخورد نافع آید دم دیگر بوست آمله زبوست هلیله و خشک نر بلیل دراز
هر یک نه ده درم نمکشک نه درم سوده و بیخته چند روز متواتر خورد اخلاط
و سوزش دل دفع گردد و طعام هضم شود خواهی ابر خر و میغ باید شیر
نانخواه زنجبیل اپیلو ناردانه سماق و بیه جوز زهر یک چهار کان
الاچی فلفلین و کمونین زدار چینی از هر یکی دو کان و قرنفل یکی کان
این جمله سوده بیخته با شکر سفید هفتاد دو برابر کن و روزی کفی بر
ایمن شوی ز بلغم و از تلخ دهان گوارد هم اشتها فزاید و هم شهوت بدان
دیگر طریفل فلفل هوره خشک سندی فلفلین جوز بویه قرنفل همه
سوده علوله سازد و نهار روز با آب گرم خورد بلغم دفع گردد و
اشتها صادق آرد دیگر شیره بهنکره قدر شش درم و فلفل دراز سوده

دیگر

یکدرم هر دو آمیخته خورد اشتها صادق شود و طعام هضم گردد دیگر سندی
جوانی نمک سنگ هلیله کرد برابر سوده با آب لیمون سه بار نه دهد روز در سایه
خشک کند بعده در قنزر وزن سیاری غلو نه بندد و هر روز نیم رطل آب
گرم خورد و بلغم برود و اشتها صادق گردد دیگر سندی بوست خشخاش
گل و فلفل برابر کوفته قدر نه درم را هر روز کاده سازد و شیر گرم بخورد
و سه هفته ملازمت کند بلغم بیرون آید و اشتها صادق گردد دیگر
فلفلین فلفل و سندی هلیله بزرگ بهار دلوبر بنجبت برابر سوده هر روز
سه درم با شهد یا کرده بخورد اگر بلغم زیادت شده باشد برود و اشتها
شده غالب گردد چهارم نوع سیوم که نقصان اشتها از گرمی مزاج
فم معده افتد علامت وی آنست که اشتها طعام کم کند و منشو نکرد و بعضی
را قی نیز افتد علاجش آنست که نخست او را قی کنانند بعده بیارد بوده
پالیزی و مصطکی و صبر سقوطری هر یک یکدرم سوده و بیخته با آب گرفش
حبه سازد و هر روز قدر دو درم سوده و بیخته با آب شکر فش حبه سازد
و هر روز دو درم با آب حل کند و بخورد نافع آید دیگر هلیله سفید و هلیله
و آمله چند خسته جدا کند و بخورد نافع آید دیگر کرده و گل سرخ هر یک
چهار درم طباشیر یکنیم درم بکوبد و بیزد و دو چندان وی عسل خالص بیفزاید
و بدارد و هر روز سه درم از وی با آب سرد شربت کند و بخورد به شود
و اشتها صادق گردد دیگر هلیله زرد آمله صندل سفید تخم گل نیلوفر
بزرگ و خرد و بیخ پیچی یعنی اوسیر و بدمک یعنی بریان کرده برابر سوده
و در هند همه ادویه نبات یار کند و هر روز هفت درم از این ادویه با
هفت درم شهد یا رکب و بخورد تلخه دفع گردد و اشتها کم شده و هضم گردد
و غالب شود دیگر اگر از تلخی بود گرسنگی رفته باشد و در شکم اشتها بود
و بد هضم طعام خوش نیاید سبب آنکه ترشیها بسیار و یا ماش خورده باشد
و سر دل و حلق بنوزد بیارد خورا هندی یکسیر و چهار سیر آب بمالد و بجامه
بپالاید و در وی نیم سیر قند کهنه و یا شکر تری نیم سیر سفید اندازد و مکا بدارد

و هر روز یکسر با نهار سه روز بخورد نافع آید نوع چهارم کم اشتها
از سبب خلط صفراوی بود که اندر معده جمع شده باشد علامت وی
نیز همان است که در گرمی مزاج فم معده گفته شده است علاجش آنست که
سیر گرسنگی بسیار صبر کند تا دوا دیه او را بهان کنند که در مزاج گرم فم معده
گفته شده است بعینه تا نافع آید نوع پنجم کم اشتها آنست که از خوردن
غذا مستغنی باشد علامتش آنکه تنش ممتلی باشد و خداوند وی در
راحت بسیار بوده باشد علاجش آنست که طعام اندک خورد و در حرکت
بسیار کند نوع ششم آنست که ضعیفی شهوت طعام که از تن مردم تحلیل
کم افتد علامت وی آنست که بورت تن وی سخت باشد دیر گرسنگی صبر
کند علاجش آنست که در گرمابه بسیار رود و دیری با نداو آب در خود
خود بالد و چندان در گرمابه بنشیند که عرق بسیار کند و هر روز
ملازمت نماید بعده تحلیل افتد و بلاروی دیگر حاجت نبود نوع هفتم
از اداء باشد که چو طعام را از معده گذارش کم کند علامت وی
آنست که خورده که از وی جدا شود بلون سفید باشد و یا بلون سیاه
و بیشتر بود علاجش آنکه نهار شراب انگوری و اگر انگوری نبود قندی
نیز نافع آید و طعامها گرم بکار برد نوع هشتم از آن افتد که سر بر شود
فم معده که ریزه و علامتش آنست که باشتها طعام بکند اما چون
بر عادت وقت خود طعام خورد هضم تمام محکم افتد علاجش آنست که
یک چند طعامها ترش خورد تا سودا قوی گردد و در دهن معده بسیار
ریزد و اشتها مردم باز بجای خود آید و نیکو گردد نوع نهم از آن
افتد که در آن پی که از دماغ بمعده آمده است رنجی رسیده باشد علامت
وی آنست که اندر آن حال که از طعامها تیز خورد فم معده را از آن چیزی
نباشد علاجش آنست که دماغ را قوی گرداند بسعوط روغن بادام و اگر
شاخ زعفران سوده با روغن سنتور سعوط کند بهتر باشد و پشت و سینه آن
و شیلت یکجا با آب سوده بر معده ضماد کند صحت یابد نوع دهم آنست که

خطی
۵

این حال بعد بیمار بیامزمن بدید آید و ازین نوع هیچ بدتر از آن نیست
در عقب ریش و آکله بدید آید درین نوع داروی بر علتی تعلق دارد که در عقب
آن علت کرمی کم شده است همان می باید کرد و نیز او را سکنجبین
مغربی و نبیذ برین جمله بسیار دهند و لیمون صاف کرده و آنکه تربد بهر پنج
سرزسوکه دو نیم سرو در کدو ابی بجوشانند و آهسته آهسته بتوام آرد و نگاه
دارد و هر روز چهار درم از آن شربت کنند بخورد بغایت نافع آید
و در نوع کرمی نیز همین ادویه مفید نافع آید و از جمله انواع نقصان
استسقا نوع کرمی بدتر دارند که آن نوع کمتر علاج بذیرد **دیگر** بر هر نوع
نقصان استسقا کار آید بسیار بدلون نمک سانجور و بجل مکونین فلفل ابیض شونیز
جوک کرنش برنگ سماق کشنیز برابر سوده با آب کرم خورد کرمی بیفتد
و باد و تلخه و بلغم دفع گردد و معده صاف شود **دیگر** جوز لوتا و از
بدلون سازای عنزروت هر دو زیره تمکدو اپلیتس جوکار نیز
شکر اجود دوانی با برنگ سندی شیاف تنتریک دتیسر بلیله هنده خراسانی
بهر کشتن هضم را کوتاه خورد هر صبحدم هضم خورده باشد مشک کرجای طعام
دیگر پوست بلیله سندی پوست خشخاش باریک سوده هم وزن جمله اوریه
قند کهنه اندازه غلوله قدر نه درم بندد و هر روز یکی خورد باد و تلخه و بلغم
دفع گردد **باب نوزدهم در دفع قی از طعام و شراب و غیر آن**
تشنگی سبب حدوث این علت آنست که اطعمه و اشربه فاسد و بانگ
بسیار و یا نمکین و ترامری خورده باشد و دل بشورد و قی آرد این را بعلاج
حاجت نیست چون آن چه خورده باشد بیرون آید استفراغ هم خورباند
اما او را آب کرم باید داد آسان بیرون آید و اگر بغیر از آن چیزها باشد
چنانکه شراب بسیار خورده باشد و یا در شکم خراطین باشد و یا معده او
ضعیف شده باشد که طعام و شراب را برداشتن نمی تواند و یا ماسک
ضعیف شده باشد و یا در نظر کرسنه طعام خورده باشد یا از باد و بلغم
و صفرا یکی در معده غالب شده باشد و یا بلغم با تلخه یار کرده و با دقوتیه کرده

قی بسیار آرد و همه وقت استفراغ کند و قی را بهندی جیو دوا کهاکو گویند
منع و آنکه شب طعام خورده باشد و هضم نشود و بامداد بهار استفراغ
کند آنرا بهندی باوسیت گویند **علامت** آنکه از باد و سردی بود
خلط سیاه یا کف بسیار بر وی آید و خلط و درد معده و قلق بود
علاجش بیارد بلیله و هر روز دو درم سوده با شهد بخورد بشود **دیگر**
با برنگ نمک سیاه فلفل گرد فلفل دراز زنجبیل برابر سوده با شهد بخورد
قی بادی دفع گردد **دیگر** جوز بویه قرنفل هر یک یکدرم تا قله نیم درم
باریک سوده با شهد بخورد نافع آید و اگر جوز بویه تنها بمقداری خورد که
معمول گردد صحت یابد و چند روز ملازمت کند **دیگر** باید دانست
که چون قی کسی را پیدا گردد او را باید که روی خود را با آب سرد بشوید
و اندام خود را باد بدهد از باد باز ندارد و کلها بسیار خشبوش
او را ندهد و او را بوی ناخوش قی ساکن شود و غذا شالی بریان کرده و
آب جغرات آنرا داغ انگزد داده باشد و دفع گرد آنرا هم داغ
مذکور داده باشد بکند بر بیز از ترشاده و طعامی گران و جرب باید
کرد **دیگر** سورده والطارق بر داروی نخواند بخورد هر کت سور اندو تر
بکردد **دم علامت** قی که از بلغم بود آنست که دهن بر آب شود و مزه دهن
شور باشد باز قی زخلط سفید آفتد و سیلان لعاب بسیار بود و دل
سبکی آرد و اندام سست شود علاجش بیارد خاکستر بر طاوس که آنرا
هندوی جندا گویند با شهد آمیخته بخورد و قدری در زن کام هم مالد **دیگر**
اگر صاحبش توانا بود جوز قی و نمک سوده با آب کرم دهد تا قی بسیار کند
و باد و قی بیرون آید و طبیعت نیز میل کند از جهت بیرون آمدن
باد **دیگر** اگر قی نایستد بای طاوس را بسوزد و بسایند و با شهد آمیخته
خورد و بدقی باز ایستد سه روز کند **دیگر** عود یعنی اگر نایکسیر
و ارجنی طالیسپتر تاقله پوست بلیله انجیل پتج برابر سوده با شهد
قدر سه درم بلیسد قی باز ایستد **دیگر** سندی فلفلین طرفله دهیاه

مغز خسته فغوزک تربت نایزه برابر سوده هر روز دو درم با شهد بار کنند بخورد
قی باز ایستد ه و اگر قی خشک آید و هیچ بیرون نیاید بیارد سند هیچ بوست
پیل و نمک سیاه با آب بجوشانند سیوم حصه بستانند سرد کنند بخورد قی خالی
باز ایستد دیگر برگ جوز و برگ بدو گل خانه زنبور هر سه چیز را بخیال
بریان کنند و در آب اندازند آن آب را بخورانند قی خالی باز ایستد
دیگر بیارد لاجه شالی که آنرا مرمره گویند و هر که بتواند صاحب آن بخورد
قی خشک دفع گردد دیگر گلوی اسفغول پیل برابر جوشانید و سرد کند قدری
شهد با آن کند بخورد قی خالی برود دیگر ه علامت قی از صفراوی
باشد آنست که خلط آید و خلط زرد و بیاسنه زرد قی اندازد و تشنگی
بسیار بود و اندوه و خفقان و بیخودی باشد و تاریکی در چشم آید
م و مص تلخ گردد ح علاجش بیارد آب برگ بود نه قدر سه درم و بادام
شکر یاوی بیامیزد و بخورد قی در حال باز ایستد خ دیگر گلوی جو کوفته
شب در آب تر کند چون بامداد شود بیالاید و بخورد قی باز ایستد
ع دیگر اگر قی زود زود آید بیارد تخم کوکنار با نزده عدد و خرما
سنگ شکن دو عدد و خشخاش پنج درم همه یکجا باریک بساید بعده
با قدری آب تیز بساید و باریک کند و آب ناک کند در کوزه آب یا کوزه
و بجای آب چند کرت بخورد در حال قی ساکن شود ف دیگر بوست
درخت دهو پنج درم چهار سیر آب بجوشانند نیم سیر بستانند سرد کنند نهار
بخورد قی بامداد بمجربست ش دیگر برگ سال بریان کرده و بلیله و از
دینات برابر سوده هر روز سه درم بخورد قی باز ایستد س دیگر
گلوی مغز پیل هر یک پنج درم در چهار سیر آب بجوشانند نیم سیر بستانند سرد
کنند و قدری شهد آمیخته بخورد قی که زود زود آمد نیکو شود ر دیگر املج
چهار سیر آب کاه کنند نیم سیر بستانند سرد کنند و سه درم شهد آمیخته
خورد به شود ت دیگر بهاسه مویز کبی با له مهلبی محمود بدرگ مشک
اطلیه همه برابر سوده دو درم از این ادویه دو درم شهد و دو درم نبات

داب برگ خشته یکی کند و بخورد قی را ببرد و دیگر صندل سفید پنج نبی مشک
آرد جو مهلبی هر یک ده درم خشک سوده و بیخته بدارد و هر روز سه درم
از این ادویه دو درم شهد یکجا کرده بخورد قی صفراوی و خونی را ببرد و دیگر
کشنیز آب خرج سوده سه درم هر روز بخورد قی صفراوی بدفعی را ببرد
دیگر مویز کبی تخم نیلوفر که پخته باشد و برنج بریان کرده و مهلبی و نبات
هر یک چهار درم سوده هر روز دو درم بخورد قی باز ایستد دیگر شالی
راج دهان بریان کند و لاده سازند و آن برنج بریان شده را در
جامه اندازد و آب در دیگ نو بجوشاند چون بغایت بجوشد آن برنج
بریان شده را که در جامه بسته است در آن آب اندازد و جوش دهد
و بدان تا تمام شیره او در آب در آید بعده آن آب را سرد کند و
با نبات مصری شربت سازد و صاحب قی صفراوی خورد دهد قی
صفراوی و تشنگی را سهال همه برود ش و اگر خون قی کند و از دهن
و بینی بوقت استفراغ خون بیرون آید بسبب آنکه مجاری بسیار
خورده باشد و از باد و بلغم و تلخ یکی بخورد و باد بیارد علامت آنکه
از بلغم بود آنست که رنگ خون سرخ باشد که بسیاهی زند علامت آنکه
از بلغم بود آنست که رنگ خون سفیدی زند و بسیار افتد و لزج بود
و میان او نیز بود و گرد بر گرد او آبکی نیز باشد علامت آنکه از تلخه بود
آنست که رنگ خون سیاه و ادام بود و گرم باشد و گاه گاهی هر یک یا کاذ
بود و در بعضی اوقات که بقوت رنجی برانگیزد اندام او گرم گردد
و سرد گردان شود و سرفه آرد و گلو بسوزد و بوی دهن گریه بود و گرسنگی
باشد و پیش از خون افتادن اول اندوه کند بعده خون افتد و اگر
درین علت علاج نکرده باشد و خون هنوز در افتادن بود که در آن
حال چیزی سرد خورد علتی تباه پیدا شود که هشواری علاج بدید و بادام
باطل گردد و یا بدان معید شود و یا آنکه گرده یا در شکم افتد و غلبه سازد
و علاج همه نوع یکی است ش ه بیارد و صندل سفید پنج نبی مشک آرد جو

مهلبی ش اندر جوهر کرده درم خشک و پخته هر روز سه درم ازین ادویه
با دو درم شد آمیخته خورانی باز ایستد خطل دیگر بیخ گل جای و برگ
بنفشه و پوست درخت نخل و صندل سرخ هر یک دو درم کوفته در چهار سیر آب
بجوشانند نیم سیر کرده بیاشامند و دو درم نبات در وی بار کنند بخورانی باز
ایستد دیگر نشاسته و کندر و خون سیاوشان هر یک نیم درم سوده
با آب سرد بخورد و افتادن خون از دهن باز آرد و اگر آب انجیر و شتی
یعنی گوزبند نیز نافع آید دیگر کشنیز با آب ترنج سوده سه درم بخورد
بخورانی خرفی و صفرا وی را ببرد دیگر آب برگ بابونه با شهد بخورد
نافع آید دیگر شیر خر خورد هم بشود دیگر برنج سحق را بهت بخورد یا
شیر گوسفند بخورد بشود و باقی انچه علاج در باب خون که از دهن رود
نبشته است درین علت همان باید کرد بعینه دیگر علاج انواع قی
پیاز دانه الاجی و قرنفل و مویز کشمشی نانکیسر و بابرک و مشک و صندل
سفید و فلفل دراز هر یک سه درم بساید و هر روز دو درم نهار با آب
شبانه خورد انواع قی را دفع کرداند دیگر طباشیر بیخ بسل و جوز بوا
درم بلبل دراز چهار درم زنجبیل سه درم بلبل کرد طالیسفر الاجوز قرنفل
تیج نانکیسر هر یک دو درم نبات هم وزن ادویه همه سوده بدارد بخورانند
از سه درم تا چهار درم و همه انواع قی را باز دارد دیگر اصفهنگ
دیگر تالیسفر چوب بلبل کرد نمکسک نانکیسر هر یک دو درم مشک یک درم
بلبل دراز بلبلوره سلاق هتک وزرک هر یک دو درم مشک کنار کشنیز
قاقله کرفس اطیتس سنبل هر یک سه درم دانه وزن همه ادویه نبات
مصری و چهارم حصه همه ادویه ناروان همه را بار یک بساید و هر روز
قدر سه درم با آب سرد و با آب جوارش و با آب دفع استعمال نماید
انواع قی و بی رغبتی طعام دفع گردد و اشتها افزاید و علاوه و بخار
شکم و برص و علتها دهن و سینه را دفع کرداند دیگر آب جوارش
که داغ و دفع سرد او و باشد اگر آب مذکور دو سیر بود نه درم قند کهنه

در دی اندازد و سندهی یکنیم درم سوده نیز در وی اندازد و قاقله و قرنفل و
کافور هر یک چهار نیز سوده در دی اندازد و فالنا بار کند چون کسی را از عضه
و یا چیزی دیده باشد که از ان کراهیت حاصل شود و با ارند بوی قی پیدا
شده باشد چهار بار کرده آب نوشاند قی دفع گردد و اشتها گیرد
و طعام هضم گردد ش و اگر بعضی اوقات بسبب انداختن آب صحت
راه یابد و کمک انداز کند شود سبب حدوث انکه در حالتی که استفراغ
میرود در خوردن چیزی تیز افراط نموده باشد علاجش انست که خورد
کمس و صندل سفید هر یک نیم درم سوده با شیر عورت که دختر دارد در
بینی چکاند بشود دیگر مصطکی و شهد و قند کهنه و سندهی و بلبل دراز
و نبات هر یک یکدرم با آب سوده بخورد و چند قطره از وی در بینی چکانند
بشود دیگر صمغ که عورات بر روی می مالند در آب تر کنند و بشیلد
و در بینی چکاند بشود و اگر شب طعام خورده باشد هضم نشده باشد
و باز اداد نهار قی کرده باشد هندوی انرا باوسیت و بکسی جهور
گویند علاجش چهار دگو کرد المساره یکدرم سوده با شیره لعوق آمیخته
دهد و اگر بعد خوردن ادویه انواب طلید آب گرم بدهند به کردن خاقه
کماند و هیچ خوردن ندهد و اگر گرسنگی گیرد مسک نرم پخته بدهد بشود
دیگر شکر سرخ انگزه مسک سونچل هر یک دو درم سوده سه چهار بار با آب
گرم بخورد صحت یابد دیگر شیره بار انگوره که میان پوست و تخم بود
در جشم کشیده گردد دیگر اگر درد سینه و اندوه بسیار باشد بیارد قدری
شیره لعوق و قدری ادرک بیک بار یک کرد بریده باشد هر دو بیکجا آمیخته
بخورد بشود بعده دوغ با زیره مینبد بریان کرده سوده انداخته
بخورد بشود و ناگوار و بخورد مجربست دیگر بیارد شنگرف بکسنگ
دو دهیه فلفلین سهاره عقرقرحا قرنفل افیون سوده متساوی جام
نیز کند بعده در شیره برگ تنبول حبها سازد نگاه دارد هر وقتی
کسی را قی آید که انرا هندوی باسیجهور گویند بعد قی کردن او را بکجه دهند

اگر قبول کند فراغ شود و از همه اوقات بود اگر نه باز بعد دو ساعت
و دم جبه دهد به شود و صحت کلی یابد بحریت و اگر بعد خوردن شراب قی
آید اگر صفرا بود علامتش آنکه تشنگی بسیار باشد و سر درد کند و کسی که تب
داشته بود و متحیر گونه نماید و قی زرد رنگ بود علاجش بسیار دوخته مانند
شکن یکدرم و مویز سایک یعنی انگور که در خانه خشک کرده باشند چهار
سماق یکدرم و خرما بندی بی پوست و بی هسته یکدرم این همه را در جوار
بکوبد و در چهار سیراب بخوشاند یکسیر بستاند بعد سرد شدن یکدرم نبات
روی حل کند و همچنین چند روز متواتر خورد و به شود و اگر از شراب خورده
تلواسه خاسته باشد یک پیاله شراب دیگر پیاله شوربا گوشت گوسفند
که در وی هیچ دانه گوشت نباشد آن شوربا و شراب یکجا کرده سرد
کند و یک ماهه سوبل در وی اندازد بخورد تلواسه دفع گردد دیگر دفع
صفرا زیره سفید ده درم را کاه ساز و سرد کند و یا در آب تر کند و
پنج درم نبات در وی چاشنی دهد بخورد و این را شربت زیره گویند دیگر
شربت نبات کند و آب لیمون در وی اندازد بخورد صفرا دفع گردد
و اگر لیمون نباشد بجای او آب ترنج اندازد بخورد دیگر برای دفع بلغم
که بعد شراب خوردن غلبه کرده باشد و از سبب آن قی افتد علاجش آنکه
در یک پیاله شراب سندی و فلفلین هر یک نیم درم سوده اندازد و بخورد
اخلاطی که از خوردن شراب جمع شده باشد دفع گردد و اگر قی از سبب
گرم بود علاج آن در باب گرم و از آنجا دارو کند گرم دفع گردد و قی باز
ایستد باب سیم در دفع گرم شکم شکم بدانکه گرم شکم بر سه نوع است
نوع اول را حیات خوانند و فارسی حرارتین گویند جای آن در معده است
و آنرا حیات از آن گویند که مشابهت بحرارت دارند دوم نوع کرد دانه
گویند جای او در روده است و نوع سیوم باریک باشد مانند کرمی که در
سرکه افتد و جای او در مستقیم است و سبب حدوث گرم آنست که گندم
خام نیم پخته و یا بنج نیم جوش تناول کرده باشد و یا شیرینی یکجا خورده

باشد خام و یا گوشت خام یا پنیر تر و یا شیرینی تازه و دوشیده افراط خورده باشد
و با کل خورده باشد و یا از ناگوار و پیدا نشود و یا از خوردن غذاها
تر ماده بلغم در تن مردم جمع شود و عفونت پذیرد و یا از نوشیدن
آب عذب و از بسیار خوردن غله باش و منگ و چوله و چنار و تور و منگ
و نخود و چون در طعام غلها مذکوره جغرات آمیخته خورد شود گرم پیدا
آید علامتش آنکه تب باشد و گرنه اندام بدل کرده و شکم درد و غبار کند
و قی خالی آید و در آن بود و رغبت بر طعام نباشد و اسهال شود
و دل بشورد و دهن پر آب شود و پیچش در شکم پیدا گردد و بشره زرد گردد
و در خواب بسیار دهن پر دهد شکم قراقر کند و روز بروز اندام
او لاغر گردد و گاه از گاه گرم از شکم بیرون زند شود و بوقت حاجت تغایط
اندک اندک شود و چنان بنداری که گرمی بر بیرون زحمت می دهد و پیوسته
دل او جوش زند و شیرینی میل کند و دل به پیچد خون و صفرا بود دل
بشورد و خواهد که قی کند علاجش آنکه جند و زردک جوز یعنی کهوره
خورد حیات دفع گردد و غذا قلیه و کباب و بریان و نان تنک
بکار دارد و اگر بر این غذا غذا خواهند منگ و موتمه غذا سازد
و بر پنیر از شیرینی و ماش و برنج و کهوری و آنچه سبب حدوث او باشد
از آن لازم گیرد و شخص دیگر موشاکنی با برنگ پیل دراز مکث برابر
سوده سه روز سه درم باشد بخورد و عفت آن سرکه هندی یا شامد
هم نوع گرم دفع گردد و شخص دیگر پوست چوب کهیر و پوست نم دل
العصافیر و زرک و سندی و فلفلین و طرنجله و ترنجله تازه
هر یک نیم درم با کمیز ماد کاو سوده پیاله بخورد هم نوع گرم بر دو فرد
افتد باعث از بهر کدو دانه بدستور سلف خرما و زرک و مغز جوز اگر مغز
معجون کن وقت خواب میلش فرماید که این ادویه را درین مرغوب نظم
صفت ترتیب ادویه مذکوره با برنگ دو مثقال مغز جوزه مثقال خوله
خسته بیرون کرده پنج مثقال و این خمیر یک مثقال تو بدستوری که استاد

خود رجع دیده اضافت می نماید و نفع عظیم می بیند باید که همه را جدا جدا بکوبد
و بهم بیامیزد و در وقت خواب میل فرماید و بعین ادویه بوزن دیگر
نخود ماست بیارد یا بزنگ هشت درم تربد دو درم مغز جوز و خرما هر یک
ده درم همه بار یک کوفته وقت خفتن بخورد و نخسبد بر نگاه چون صبح
نشیند هر گرمی که در شکم باشد بیرون زند شد دیگر برگ فلوس شوره انرا
هندی کهاری جال گویند هر روز ده درم با کشکاب و نان لوسوده بیالاید
نهم و سه روز بخورد همه نوع کرم شکم فرود افتد و اگر کرم دست و پرتاب
و نقصان اشتها باشد بیارد مغت میر بوت کهیله در قرص تاب
بخوشاند پنج بیر بستاند و چهار روز بیر قند با وی بجا کند و با آتش نرم بخوشاند
و سرد کند بعده بیارد سنداب فلفلین هر یک یازده درم و یک و
ثلاثین درم شهد یکجا سوده همه را خلط کند و هر روز بقدر ده درم بخورد
به شود دیگر هلیله مشکی چوب بادام ترتب نانیز و سونجل زیره سیاه سوده
انگزه همه برابر سوده بطرد و هر روز قدر سه درم بخورد کرم شکم دفع گردد
شیخ تا اگر متعد کودک را کرمان خورد نه برگ کنگر و نده نرم بمالد و شیره انرا
در متعد کودک مالد کرمان بار یک باشند دفع گردد دیگر برگ بید انجیر نرم
باشد بمالد و شیره انرا در متعد طفل مالد کرم دفع گردد و بیرون شود دیگر
دفع خوره تلخ با آب سوده در متعد کودک مالد کرم بار یک دفع گردد
مجرب اگر مرد و زن بزرگ را کرمان خورد مزاحمت دهد بیارد شیر برگ کنگر
و شیره برگ دتاتوره و شیره برگ تنبول همه یکجا کند و هر روز دو بار پلیته
در و تر کند و در متعد کبد در سه روز همه کرم خورد بیرد دیگر صبر و شونیز
سوده شافه سازد کرم خورد و بار یک همه دفع کرد ند باب بیست و یکم
در دفع قولنج م یعنی پیچش و سبب حدوث این علت از خوردن شراب
بافراط و یا باستعمال غذاهای سرد و نفاخ و خشک بسیار بود و از باکرشت
اندیشه باشد و یا چون باد و بلغم بسته گردد و یا چیزی غلیظ در معده منجمد
شود و معده گشت کند تا انرا از خود دفع گردانند و ممکن نگردد بدان

سبب دم با لا کرد پیچک پیدا شود و بدانکه پیچک پنج نوع است اول از
طعام دوم از اخلاط سیوم از باد چهارم از آماس جگر پنجم از خشکی معده
در عقب استفراغ اما آنچه از طعام بسیار بود که در معده گرد آید و در
عقب او طعامها غلیظ چون شیر و غیر آن خورده و طبیعت بدفع
او کوشد و او از سر دل بیرون نشود بضرورت پیچک پیدا آید علاج
او آنست که او را اندک روغن بادام و یا مسکه با دکاو و فصد زنا حذر
آن پایه را بستانند و پیچک ساکن شود و اگر مایه قوی باشد و بدان
ساکن نشود آب گرم و سکنجبین دهند تا استفراغ کند و آن خلط
تیز و او با طعام را بیرون آرد و اگر بدین ادویه قی نیفتد دو درم
جوز قی دیگر درم نمک سوده با آب گرم دهند استفراغ بمراد
خواهد شد و خلط و تیز که طعامها معده را گرفته باشد بیرون خواهد
شد بعده او را روغن بادام و جلاب و لعاب اسبغول بدهند و اگر
روغن بادام نیابد روغن مستور بجای وی اندازد و چون استحصاد
گیرد حریره کنند از نشاسته و شکر و روغن بادام و اگر روغن
بادام نبود روغن تو بجای او بکار برند و پاشا مسلوا اگر بدین
ادویه هم استفراغ نشود و بیاید دانست که از مایه تیز و غلیظ است
تقویت او را یک مثقال جبلی کوفته و یک درم قند کوفته با آب
گرم دهند استحصال بخشد خواهد آورد و خلط و طعام مذکور از سوی
فرود بیرون خواهد آورد و اگر معده را پاک خواهد کرد بعده باید که
آب انار شیرین خورد و یا آب سرد خورده دست و پای با آب سرد
بشوید بعده پارد ارد جو و پارد عنب کلی و با روغن شور بسر شود
بیرون معده طلا کند هر شود دیگر اگر پیچک از طعام و یا از خلط و
یا از باد پیدا شده باشد پارد زیره و نمک سنگ و قند هم برابر سوده
غلوله کند و بخورد و ملازمت کند به گردد دیگر یک برگ زقوم و چهار
برگ اسکندر و یک درم ریم آهن سوده و پخته یکجا کند بعده با یک شیر یکجا

جال گویند

کردن خورد در حال هکهک ساکن شود دیگر بلبل دراز و سندی را که برابر
سوده باشند بخورد و سه روز یکدرم ملازمت نماید به شود دیگر فالسماء
ذات الطارق برا و دیه خوانده بخورد هکهک و قی دفع گردد دیگر اگر هکهک
نایستد صاحب علت را بگوید تا ناف خود را بروز بجانب درون کشد
و ساعتی بدارد بفعل قی تقاضای هکهک برود دیگر پوطاس که آنرا
ساه خوانند سوخته خاکستر او را با شهد بلیسد هکهک و قی برود دیگر
اگر هکهک با سرفه بود زرنیخ ذراتش انداز و دود آنرا در نی تنگ
دینی را درون دهن دارد و دود آنرا در حلق ببرد هکهک و سرفه
برود دیگر ج اگر هکهک از خلط سرد و تر و غلیظ پدید آید باشد
علامتش آنکه در عقب خوردن طعامها غلیظ پدید آید و خشکی گشتن دهان
یار باشد و آب از دهن بیرون آید و تشنگی کم گردد و طعام در معده
ترش شود و بهضم کمتر افتد و خواب و ندرتی بیشتر در سکون و راحت
بوده باشد علاجش آنکه نخست او را ترب بسیار بخوراند بعده آب
گرم دهند تا قی کند و اگر بدین قی نشود باید که بعد ترب خوردن
آب پشت و انگبین و آب گرم و سرکه یکجا کرده دهند تا قی آید
و اگر بدین ادویه قی نیز نیاید بعده ترب خوردن دو درم جوز قی
و یکدرم نمکشک هر دو سوده با آب گرم دهند قی خواهد افتاد و معده
پاک خواهد شد بعده بیارد کرفس و سعد و زیره کرمانی برابر سوده
نیخته با آب بیرون معده طلا کند ج شود و در ساعت خواب را
فرو شاند م و اگر استفراغ نکند باید که طبیعت را نرم کند بعده مقویات
معده مثل گوشت بیا کوارش عود خورد و برگ تنبول در دهن دارد و برگ
بودنه و فرنفل و قاقله و دالان و جوز بویه در دهن داشتن و آب آن
فرو بردن نافع بود و غذا کباب و تلیه خشک و نان تنک بودنه
کنند و یا کات با آب بجوشانند و بیخ خصه داشته بخورد جذبا رکند
به شود و ادویه گذشته درین نوع نیز موافق آید ت و اگر هکهک از

باد

باد بود علامتش آنکه هکهک بسیار آرد و شکم برآمده و باد گرفته باشد
علاجش آنکه او را آب نمالان و انگبین دهند و طعام سبک و کولیان
و باد شکن خورانند به شود دیگر تنکار درم با قند گرفته فرو برد به شود
دیگر شراب کهنه دیرینه علت نافع بود اما اندک خورد دیگر روغنها گرم
چون روغن ستاور و مانند آنها بیرون معده طلا کند نافع آید و اگر سداب
با آب سوده بیرون معده طلا کند نافع آید دیگر و اگر هکهک به ضعف
و سرفه بود و دل به پیچد بیارد بوست هلیله و نمک سنگ و انگزه هر یک شانزده
درم سوده و دو سیر روغن ستور گهنه کهنه یک دو ساله باشد و همین قدر
آب انداخته بجوشانند تا مادام که روغن صرف ماند بعده هر روز پنج درم بخورد
به شود دیگر اگر هکهک و نفاز دیر آید بیارد صد عدد هلیله زرد بهمان نمک
و دوازده سیر روغن ستور در یک آب و هشت سیر شیر با و کاو یکجا کرده بجوشانند
تا مادام که روغن خالص ماند بعده بدارد و هر روز پنج درم از آن روغن
در آب گرم اندازد و بخورد و دیگر هلیله بیخ بخورد و غذا ترنج و سیب و تخم بارد
به شود ج اگر هکهک از جهت آماس جگر افتاده باشد علاجش آنکه بیار آرد
و پیوسته غش باشد علاجش آنست که نخستین رگ باسلیق گشاید و آرد و
و جزر یعنی و زبان بره یعنی و انگور و صندل سفید
و صندل سرخ و گلاب و روغن ستور و اندکی سرکه که یکجا بسرشند و بر موضع
جگر ضماد کنند نافع آید و اگر رگ گشادن ممکن نبود در پیش جگر زیر پهلو
بالاتر از نیمه گاه حجامت کنانند و اگر هکهک از جهت استفراغ مفرط و یا
استعمال افتاده باشد علاجش آنکه قی و یا اسهال و مانند آن پیش از هکهک
افتاده باشد علاج و این نوع را از چهار انواع بر نزد اند از آنکه قوت حیوانی
کم شده باشد و مستی غلیظ غالب گشته باشد علاجش آنکه مطلبات اصلی که باستفراغ
و یا باسهال دفع شده است آنرا بجای آرد ج بیارد نشاسته و آرد گوجه
جو و شیر تازه با روغن بادام و اگر نباشد با روغن ستور و شکر تری و حریره سازد
و در روز بخورد و گوشتابه از سینه مرغ و سینه کبک و سینه دراج و مانند آن

خطی

خوردن دهد تا قوت بجای باز آید و خشکی بسود و اگر بکهنه در عقب تب بهانه افتد
ن علامتش آنکه تب حاده یعنی تیز افتاده باشد و در عقب تب هلکک پیدا
شود ح و از گرانی دهن معده را خشک گردانند و ریم کشد علاجش دشوار است
بیشتر آنکه هلاک گردانند اما صواب آنست که تیمار را آب گرم بارها خنک کرده
بلهند چند بار و ملازمت کنند و از بعد آن گوشت کباب و لعاب اسپغول با آب
مغز خیار شنبر خورپزه بندی دهند و آب کدو و لعاب خیرو و آب انار
شیرین و مانند آن با اندکی شیر اسوده دهند نافع آید دیگر آرد جو و خیرو
و قدری روغن ستور و قدری سرکه یکجا کرده بر موضع معده نهند شاید
که بفضل حق تعالی به شود و اگر تب مذکور موذی زایل نشده باشد باید که روغن
خوردن ندهند و بغیر آشی منگ چیزی دیگر خوردن ندهند علاج انواع
قولنج بسیار و بلیل دراز آنکه سندی هلیله برابر کوده و بیخته یکدرم از آن
با سه درم شهد خورد و سه روز کنده شود دیگر پوست درخت بادل با آب
سوده در سپنی لعوط کنند به شود دیگر آب گل ترنج یکدرم و شعر ورت تیلدار
نیم درم یکجا کنند و چهار نوبت کرده از این ادویه ناس کنند به شود و اگر هلکک فرو
نشود ناس بیشتر بستانند هلکک فرو دیگر و دیگر وقتی هر نوع هلکک بسیار
آلیپتر آمله و زنگ جیوتی بزرگ کتم تنک نمک نوشادر فوفل پیل نسطر بری پوست درخت
مرول تنک نوشادر بلیل دراز چرک هلیله دارچینی از این ادویه شانزده درم
چهار درم انگبین و دو سیر روغن در هشت سیر آب بپزد و روغن سازد هر روز
قدری نیم درم بخورد نافع آید دیگر مصطکی و قند و کتیرا و سندی بلیل دراز
و نبات هر یک یکدرم سوده با آب بخورد و چند قطره از وی در بینی چکانده
شود دیگر سنگ سرنگا بجست و فیه هلکک و اخلاط و بلغم و دم کاکل کشکه کتیرا
سندی رفلفلین طرفیله بدلون کاجلون نمک کوبل نمک بناکره بهار نمک
بهکمول هم سوده با آب گرم خورده شود دیگر اگر کرا خشبو بسیار بود هلکک وقتی
دفع کرد و انشاء الله تعالی باب بیست و دوم در دفع جوع الکلب و بعضی
این علت را شهوت کلبی خوانند یعنی مردم را اشتها طعام بسیار بود اما قوت هاضمه

نبود و مانند طعام در معده گران شود و سوء الهضم افتد بسبب بسیار طعام بزیر
آنکه دهد و صحابی بیرون اندازد و این علت را اشتها کلبی از آن سبب گویند
که حال خداوند این علت بحال سگ ماند سگ نیز طعام با کرد بسیار
خورد چون ساعتی بگذرد طعام مذکور نگوارد چیزی از آن فرو اندازد
و چیزی بقی بیرون کند و فرق میان شهوت کلبی و جوع بقری آنست که
در جوع بقری قوت شهوت طعام نیک ضعیف شده باشد با آن هم طعام
بسیار خورد و گرسنه ماند و هیچ چیز بسیار و فاما در تن هیچ زیادتی
گوشت پدید نیاید و پیوسته ونزار و ضعف باشد و در شهوت کلبی تن
قوی و فربه باشد و شهوت کلبی بر سه نوع است نوع اول آنست که پیوسته
سودا از سپرز بدان رگ که بدهن معده پیوسته است بر می آید و در دهن
معده می ریزد و از جهت ترشی و تیزی که در دو سودا بود درد دهن
معده او بی بلا نماید و بسبب خواستن طعام و اشتها می گردد علامتش
آنکه طعام بسیار بخورد و بصحرا بسیار رود و باد بسیار از وی جدا شود
و اگر طعام نخورد سوزانی در معده او افتد که طاقت آن نتواند آورده
قرار نیابد تا طعام نخورد و رنگ او تیره گردد و دهن او خشک گردد
و آروغ ترش آرد ح علاج او آنست که نخست رگ باسلیق بگشاید و در
موضع سپرز داغ کنند و دست از غذا غلیظ که سودا انگیز بود و شور
تیز و ترش باز دارد ح و بسیار دوست هلیله زرد و سیاه هر دو نوع
و بوست هلیله و آمله هر یک پنج درم کوفته و بیخته با روغن بادکاو
چرب کنند و هند از دوست ادویه انگبین نیک بر داشته و صاف کرده
بسرشند و نگاه دارند و هر روز چهار درم با آب خلط کرده شربت بخورد
نافع آید و غذا طعام دیب و نرم چون روغن و شکر و گوشت بریان
خوبه در روغن بسیار بخته و کرداب و کرده پیه و ابجه کاو و شکر
در روغن بسیار کرده و بوزینه و مغز استخوان گاو و گوشت مرغ فربه
و بط فربه و مانند این دهند و تا سودا کم کند و اشتها کاذب را ببرد

نوع دوم که از سردی معده افتد علامتش آنکه باطراف وی جلا شود الم بسوی
نیابد و علاجش آنکه نخست او را قی دهد و پنج سوس را آب سوده بر
معده او طلا کند و دیگر تخم او انکه و سیر در شیر ماده گاو بپزد و با روغن
و شکر مر او را بخورد و چند روز جز آن چیزی دیگر نخورد چه این دفع
نوع سیوم این علت بدان سبب باشد که تحلیل بسیار افتد لابد چون
تحلیل بسیار افتد عرض بسیار خواهد انداختن از جگر و جگر از رگها
ماساریقا از اثنی عشر و اثنی عشر از قعر معده علاجش آنکه بیمار را
در آب سرد بنشانند و روغن مورد یا موم گداخته بر اندامها او مالند
و طعامها غلیظ بطی الهضم دهند چون گوشت گاو و بهریسه تاج و عصیده
و آنچه بدین ماند و از طعام شوربا نیز دست باز دارد و در محل سرد و خنک
ماند و پیوسته در راحت و آسایش و خواب باشد و ریاضت و حرکت و
تعب نکند تا به شود باب چهارم در وجع البقر و این علتیست
که مردم هواره گرسنه و از طعام خوردن بهیچ وجه سیری نیابد و او همچو گرانی
در شکم بیشتر آرد اما گرسنگی را نکرد و خداوند این علت بیشتر از گرسنگی ضعیف
و نزار بود و هر چند که طعام بیشتر خورد لاغری و نزاری و ضعیفی زیادت
تر گردد و سبب وی خلط ترش بود که درون معده جمع شده باشد و
زغله کردن سردی و خشکی بر دهان معده بود و بسیار کسانرا باشد که این
علت از گرسنگی صادق خیزد و آنکه چنانست که جوانی فربه آکب بسیار و
ریاضت بسیار بود چون او را گرسنگی بسیار کرد و طعام نیابد و آن گرسنگی
صادق در معده بماند و اصل گردد از بدان هر چند که طعام خورد سیر نگردد
پس بباید دانست که علاج این علت سخت دشوار است که خداوند این عز
و جل از فضل عظیم خویش بکشد و بر اجر خداوند این علت را داروی و اقوی
بسبب ضعیف تن و ضعف قوت سخن نتوان داد و فی الجمله حکما علاج گفته
علاجش آنکه نخست او را قی بیرنج تب خورانند و از بالا و آن سرکه و
آب گرم دهند تا قی کند و بدین نوع قی نکند تدریجی قی نکند که بعد چون

تب با آب گرم و هندبا چون استفراغ شود و اخلاط ترش از معده بیرون آید
بعده تخم او انکه یعنی او بیجاره در شیر ماده گاو دیانیه بپزند و روغن و
شکر تری با وی یار کنند و بسیار روز نهار ملازمت نمایند گرسنگی کم
گردد و روز بروز فربه شود و قوت باز گردد و غذا طعام بیاورد
چون گرد آب و کوده پیه و تربد پالوده و حلوا ترهندا و پیاز
خیمه گاو میش و بوج و قاقله کافور و زعفران زردی انداز دو شیر
بیرنج بپزد سگ رود که بهیچ طریق بیرون حاصل نشود دفع گردد و با در
بلغم را زیادت کند و پشت را قوت دهد و دیر هضم شود و منی را زیادت
کند و گران باشد و تلخه را دفع گرداند و یکی بیارد جگر میش تا نرم باید کرد
بسود و قدری نمک و نا نخواه سوده بر وی پراکند و خشک کند بعده
هم وزن جگر خشک شده تخم کتان کبجد و هم وزن کنجد مغز بادام سفید
و شیرین بر وی یار کند و بکوبد و هر روز بقدر کفاف با روغن گاو خورد و جمله
انواع علت را دفع گرداند فصل جوع البقر کتابت از گرسنگی جمیع
اعضا است با تنفر معده از طعام چون از بلغم زجاجی بود علامتش
شوری دل و عدم تشنگی و رطوبت دهن است رباعی
هر کس که بود علت جوع البقرش ۞ هر لحظه شود ضعف بدن بیشترش
خوش و حالی او فزون شود روز بروز ۞ امی سوس اگر دهد شام و سحرش
صفت میوس گل سوس جهل عدد قسط نیم کوفته و زقر نقل نیم کوفته و
نعنب از زیره یعنی جیونتی نیم کوفته و اسارون یعنی سپند دشتی
نیم کوفته سنبل و مصطکی هر یک دو درم و ملح حنظل و ملیخ یعنی اونت کمال
نیم کوفته یک درم عود بلسان نیم کوفته چهار درم زعفران نیم کوفته درم
مشک دو دانگ روغن بلسان و یا روغن زیت یکنیم درم و مثلث
شرعی که شربت بوشی گویند چهار من هم را در شیشه کنند و شش ماه
بگذارند صفت مثلث نذکوره شیره انگور سی و سه من بجوشانند که کف
بر دارد تا ده من بماند بعده پنج من آب دیگر اضافت نموده یک دو جوش

دیگر دهاز در خم کرده کرم کرم بپوشند تا بجوش آید و چون از جوش باز ایستد
بعده در شام و سحر خورد **باب بیست و چهارم در دفع تیقاء**
یعنی از زه بیرون بر طعامها بدر این علت بیشتر مر زنان طعام حامله
افتد و بدان سبب که مایه فاسد را در حاله حمل دفع نمی افتد بسبب بودن
فرزند و بسته شدن خون حیض در میان معده و میان رحم با آنکه راه
گذر او گرفته باشد بسبب بودن فرزند زیادتی از مایه سوی معده بر می
آید و چون در معده جمع می شود بسبب طبیعتی معده و چیزها بدار زو
کردن گیرد چنانکه جالینوس میگوید المرة الضعیفة تقیء الحامل والحائض
والقبایض یعنی معده ضعیف چیزها شور و ترش قی کننده را آرزو کند
چنانکه گل و انگشت و مانند آن و شراب خواران و کسانی را که معده
ایشان خلطی فاسد و کیموس عفن جمع شود این حال پیش آید که زبان
حامله را در ماه دوم و سیوم می آید زیرا که درین ماه از جهت فرزند حیض
بکار نشود و فضله چیزی باندورها بجا دارم این فرو شیند زیرا چه بعضی از آن
خون از غذا رکود کرده بکار شود و بعضی بقی حرا شود و بعضی تحلیل گردد
علاج او آنست که مر زنان را نخست در سر بار اگر ممکن بود و قوت و
هنگام بود مقی دهند تا بسبب قی معده صاف گردد و آب جو با ترش
دهند طعام بغیر گوشت و یا مشک بارد غذا چیزی دیگر خوردن ندهند مر او را
صواب آنست که ماهی شور و یا ماهی تازه بسیار خورانند بعده آب سرد
و آب پشت دهند تا قی کند و ماهی مذکور جهت اختلاط را بیرون آرد چون
قی کرده باشد معده پاک شود بعد در تقویت معده کوشند و آنچه علاج
در باب قیء معده گفته شده است در کار بندد و دیگر بیارد طریقه
چترک با برنگ خشک فلفل دارچین زنجبیل هر یک دو درم بولاد مقتول
پنج درم و اگر نباشد بجای آن آهن مقتول ده درم و اگر آن هم نباشد ریم
حدید بر هجده درم همه یکجا سوده هر روز یک کف با آب گرم خورد هم نوع این
علت را بهر دو بدان را دفع تیز گردانند اما این ادویه عورت حامله را

ندهد دیگر هر علاجی که در باب یرقان وارد شده است درین علت نیز
بهاء کند نافع آید **باب بیست و پنجم در دفع هیضه** یعنی یاری
خ چون طعام در معده نگوارد و طعامی باشد که بکوهه و مزاج مختلف
بود و آنچه از مزاج او کوهه بود بر سر معده ماند و بقی بیرون اندازد و آنکه
مزاج او سرد بود باسهال بیرون اندازد پس چون اسهال و قی بر دم
لازم گیرد آنرا هیضه گویند و در هیضه بعد امتلا معده قی و اسهال برابر
افتد و با مجرد قی هم باشد بسبب حدوث آواز باشد که در شب طعام و یا
شیرینی و جز آن چند لقمه زیادت از اشتها خورده باشد و معده ضعیف
بود و با طعامی که آنرا گاهی نخورده باخورد و طعامی که در آن هر دو ملافت
بود خورده باشد و آن طعام در شکم مانده باشد و در آخر شب با آغاز
روز اسهال و استفراغ تنها آرد دل علامتش انگیزد و سینه و حنقان
نماند و بسیار باشد و این علت قلیل علاج باشد اما بعد امتلا معده
بود و بر گذشته باشد و هیضه افتد باید که شیرینی و آب سرد بعد آن
نخورد و اگر سخت تشنگی کند قدری آب گرم خورد اما شیرینی و آب سرد
بکلی احتراز کند و باید که با آب گرم مدد کند تا هر چه در امعا و موجود
دارد بآسانی پرده اندازد و درون صاف گردد بعده باید که طبیعت
را بتکلف در خواب آرد بعده اگر مزاج گرم بود شربت حماض و بوره
و شربت صندل و کار بر دو اگر مزاج سرد بود شربت عود و دیگر
مقویات که قی را باز دارد بکار برد و علاجش آنکه لیمون خشک دارد
دارد و صندل سفید با آب سوده بر شکم تو بر تو طلا کند چنانکه سطبر
گردد و در هر دو گوشه او نفت زند و بسیار بدارم شود و دیگر جوز بویه
آن قدر دهد که عمل کند نافع آید و دیگر جوز بویه یکدرم قرنفل و قاقله هر یک
نیم درم سوده و بیخته در شهد آمیخته خورد و بر گرد و دیگر کچور دو درم با آب
بسایند بخورد نافع آید و دیگر شیره و دسته لیمون و قدری از آن گندم با ریگ
هر یک یکجا کرده بخورد یا همان شیره خورد بعده قدری دوغ آمیخته

و زیره سفید بریان کرده سوده انداخته خورد ناگوارد و اسهال و استسقا
و خفقان و اندوه و درد سینه و سونا که تمام برود مجربست دیگر
بیخ اگر در دهن دارد استفراغ و تشنگی دفع گردد دیگر سرم هیضه
اگر صاحب هیضه بی خبر و بیهوش نبوده باشد و چون مرده نماید این حبه
با آب سوده در چشم او کشند اگر از چشم او آب رود به شود و اگر نه
مرده باشد سرمه اینست بیارد فلفلین زرجوبه و اسارون زنجبیل بیخ تربد
مغز خسته بار کرنج بزرگ که درخت می باشد این هفت چیز برابر
سوده با آب سحبه شد و در سایه خشک کرده دارد و وقت حاجت بکار
بندد صحت یابد دیگر بیخ کبر سفید با شیره کنوار سوده در چشم کشد
هیضه دفع گردد باب بیست و شش در دفع بدهضمی طعام
که آنرا هندی رس برده گویند ع و در تازی تخمه گویند و بفارسی ناگوارد
نیز گویند و سبب حدوث او از ضعف معده بود و یا از خوردن طعام
بسیار باشد و از غذائی که گاهی بخورد باشد و یکایک خورده شود و نزدیک
اطبا هند آنست که چون چیزی غیر ترشی خورده شود و نزدیک اطبا
بدهضمی آرد خ و درین علت خطر جاه باشد و فرق میان هیضه و تخمه
آنست که در هیضه اسهال و قی لازم باشد و در تخمه قی بود و اسهال قوی آرد
و هر دو از ناگوارد خیزد علامت بدهضمی آنکه رغبت بر طعام نباشد و شکم
بر آمده و گرانی شکم باشد و خواب آید و بند دستها و پایها و محلها دیگر
بشکند و آروغ جان آید که گویی همان زمان طعام خورده است و یا بوی
بد باشد و قوی بسیار در سر پیدا آید و هر علاجی که در هیضه کنند در تخمه
علت نیز نافع و موافق باشد ع علاجش بنزدیک تیغ سندهی نکند اگر
اهلیتس پوست بلیله شیره اورکه شیره میزبه ادویه سوده با شیره نانا آمیخته
خورد و اگر شیر نانا نکور نباشد با آب گرم بدهند دیگر هر ادویه که در وی
انگزد بود و سوهکاد و قرنفل با آب گرم دهند و فاقه کنانند و خواب
کنانند و چون بیدار شود آب گرم نوشانند و اگر سنگی سخت گیرد آب

منگ و هندناگوار و دفع کرد و خ و اگر بعضی معده با این علت با ربود آب گرم
باید داد و تا قی کند و بالا معده پاک گردد و در آب گرم نشانند پس اگر در
اسهال افراط افتد و سست شود بسیار زنجبیل و طباشیر و کنیر و بالا بدوخته
نفتر و گل و مانگی و قیر و گل انار با برسوده و پخته هر روز دو درم نهار با آب
سرد بخورد نافع آید دیگر زیره سفید و شکر و مصطکی هر یک درم سوده با
آب سرد بدهند نافع آید دیگر صندل و گلاب و کافور تر کرده بر سینه
و شکم طلا کنند نافع آید دیگر بوته خشک و کشنیز سوده با آب بیخ بخورد
اسهال دفع گردد و صحت یابد باب بیست و هفتم در دفع تهوع و غشی
بدانکه تهوع نفس کشتن باشد بی آنکه قی شود و غشی آن باشد که نفس بعضی
کشتن نفس باشد و گاه قی هم افتد و علاج هیضه و تهوع و غشی یکی است
بخلاف آنکه در تهوع و غشی نخست آب گرم و شکنگبین دهند و قی کنانند
بعده علاج همان کنند که در هیضه گفته شده است اما بعضی گفته اند که
بعد قی کردن دو درم اسپغول و سه درم روغن گل و سه درم آب
سداب یعنی سداب یکجا کرده بخورد نافع آید و آبی که او را بخورانند باید که
در آن آب گل لبلی و طباشیر اندازد و چون آب خواهد خانا آب و نبید
دیگر ناردان ترش پست دوم مصطکی سوده یکدرم در ده سیر آب بجوشانند
چون بیخ بیرون باید بیالاید و در خرقه کرده دو یک درم عود و یکدرم مشک سوده
با وی یاد کند و سه روز نهار بخورد تهوع و غشی و قی و صفرا دفع گردد
دیگر گل سرخ صندل سفید لادن کافور با گلاب سرشته بر شکم طلا کند
تهوع و غشی و هیضه را سود دارد و بغایت نافع آید دیگر طباشیر سه درم
سوده با آب سیب و یا آب انار ترش نهار خورد تهوع و غشی و هیضه
و اسهال دفع کرد و اگر چون کسی را تهوع و غشی بعد ده دوازده روز مدام
افتد باید که او را اول استفراغ کنانند بدو درم جوز قی و یکدرم نمک سنگ
سوده در وقتی که تهوع و غشی پدید نیامده باشد چون استفراغ بمراد شود
بعد دو سه روز ترتیب نانه سوده و پخته دو درم و شکر تر یکدرم

کجا کرده شاد با آب گرم خورد تا اسهال شود چون اسهال بمراد شده باشد باید
قاقله طباشیر بلیله درانه هر یک چهار درم جوز بویه پنج درم دارچینی چهار درم
قرنفل ده درم نبات سه چهل درم یکجا کوفته و بیخته مقداری کافور چون دانه دری
یاد کند و هر روز بخورد و بدرقی ملازمت نماید بشود و اگر کسی را میعه طرام
افتد او را نیز این ادویه موافق آید بغیر آنکه تی کند و دارو مسهل خورد زیرا که
در میعه قی و اسهال خود لازم است اما صاحب تهوع و غشی و میعه را
واجب است تا دست از طعامها بلی الهضم کشیده و در دو طعامها سبک
و غیر نفاخ خورد و اندک هم خورد و اگر او را سه بار در روزی طعام خوردن
عادت دو بار خورد و اگر دو بار عادت بود چند گاه یکبار خورد تا علت
مذکور دفع گردد والله اعلم باب بیست و ششم در اسهال شکم در
باید دانست که اسهال شکم بر پنج نوع است باد و بلغم و تلخه و خونی و سیاهی
و ششم اسهال آنست که همه چیزها یکجا شده اسهال آورد و شرح اسهال آنست که
آب در نفس اوجع شده باشد و غالب گشته باشد و تلخه نقصان شود
و باد یا آب جمع شود و از سبب گرم هم باشد که در شکم افتد و از سبب ناگوار
طعام هم باشد یا از باسور و قولنج هم بود و یا در رگها خلطی با خون
آمیخته باشد و رطوبتها آنرا بصلاح نتواند آورد و قوت دافعه را ندارد
آنرا بمگر باز دهد و از جگر بسیار بیاشده بود بروده فرود آید و نیز
باشد که در حوالی معده و اندامها که بشارکت آنست که اخلاط بد
باشد آن اخلاط بمعده باز آید و طعام را که در معده بود تباه کند و هضم
شدن ندهد و اسهال آرد و علامت اسهال باد بیجود اسهال شروع
شود در شکم غلبه آید و بوقت قضاء حاجت انسانی بول بسته گردد و رودها
آواز کند و سفره بیرون آید و کمر و ساق و بالای ساق بشکند و اندک سرخی
آید و باکف باشد و چون علاحده شود با باد بهم علاحده شود و تقل و خنک
و سیاه باشد و شرح ذاف آورد کند و تقل بنزد با سرخ دام بود و سرده خلط
که هندی آنرا الغو گویند بیرون افتد و بسیار باشد و غیر هضم

شیند علاجش بیارد مغز پیل مشکله ده تا یکی بابه سندیه ده جرس کتیره برابر
سوده هر روز چهار درم با یک درم قند کهنه در یک سیر شیر گوسفند بیامیزد و بخورد و شوربا
و غذا از برنج سهی و عدس مقشر کند دیگر کنجد بریان آس کند و هر روز قدر درم
با مسکه آمیخته غلوله سازد و بخورد اسهال دکتاک باد یا هر دو دفع گردد دیگر
سندیه و الان خورد هر دو سوده جامه تر کند و با آب شبانه بخورد اسهال کتاک
را ببرد و مجربست دیگر شیر یکسر روغن مشتور ربع بهر نبات ده درم هم جوشانید
شیر قدر نیم بیرد و شیر گرم بخورد اسهال و خون و آنرا بادی دفع گردد
دیگر اختراع کابت سندیه با بریل بیخ والان خورد و کمونین نارد اند
کل و تابکی گرفش کلری برابر سوده با آب برنج شسته خورد نافع آید اطعمه
دیگر اگر سفره درد کند و قبض باشد بیارد بلیله چهیس نمک نک و زرک
انگزه لسان العصافیر برابر سوده با آب گرم که سرد ساخته باشد قدر
یکدرم خورد دیگر برای دفع بدهضمی و اسهال شکم و قبض شکم و درد شکم و
خلط و شکسته استخوان بیارد نمک بلیله بابریل مشکله زیره انار جو برابر
سوده با آب گرم قدر دو درم بخورد بشود شرح دیگر آنچه آورده در باب کتاک
در علاج کتاک باد و بلغم مذکور است در اسهال باد که تمام نافع باشد بعینه
همان باید کرد شرح علامت اسهال بلغمی آنست که بوقت حاجت خلط سفید
و سبز و بلغم ناگه و سرد بیرون افتد و بول هم سفید و تیره بود و اندام او
گران و سست گردد و خواب بسیار آرد و اشتها کم شود و تشنگی نبود و
اقلا یعنی برگ بود و مزه دهن شیرین شود و از دهن آب رود و وقت
دفع زیر ناف بپیچد و استفراغ آرد و نازجشم و سینی هم آب رود و دیگر
خوب دست و پا و آب و رخساره و گوش و چشم و سینی و حلق و زبان
و بیخ دندان بمارد و سرفه پیدا کرد و سینه بپیچد و ناخن سفید باشد و
و اندام طریق خارها خورد کرد بندی آنرا کتتوره گویند و مزه تیز باشد
علاجش بیارد چوب تاز بهار نک کابیل کاکراسنگ بابریل مشکله بالا
اسهرا برابر کوفته کاده سازد و بخورد دیگر چهیس بالا با نبل کلری دهیام

یا دهم سندی بوست کره کلاد نانکی برابر کوفته کاده سازد و بخورد شود دیگر
انار هو بیست مغز پیل باله بلیل کرد مشکک هر یک هفت درم خشک سوده با شهد
آمیخته معجون سازد هر روز سه درم بخورد به شود لیکن نهار خورد دیگر انار
تیر بیست مشکک کوچک ناکو بالا زیره سفید سنوبی جرایتیه برابر سوده
بلازد هر روز دو درم با آب گرم بخورد به شود دیگر با تهه جرکه کنجه
بوست کره برابر سوده هر روز دو درم با آب خورد اسهال سخت برود دیگر
آنکه اسهال کهنه را باز دارد اخلاط آن آنست بیارد ملفوف بوست انار
هر یک شش درم کوک بنداوری ده درم بر آتش آفیون هر یک یک درم سوده و
بیخته قرص سازد و قدری دو درم هر روز شربت کرده بخورد اسهال بلغمی را
ببرد دیگر ایجم ادویه در باب کتاک بلغمی مذکور است درین علت همان
کند نافع آید دیگر غلوله ابیسار و بریه و فخره بیارد جوز بویه و
بسباس کلاد نانکی بیست بیخ تالیسپر قاقله موجس قرنفل سندهه
فلفلین زعفران افیون هر یک ده درم بساید در جامه بیز کند و افیون
در آب حل کند و بدان آب ادویه بسرشد و موازه نخود حب سازد
و هر روز هر دو وقت یکان غلوله خورد و این جهه گرم و قبض است
در یک هفته شفا یابد از گوشت و پایی دروغی کجند و گرم و بادی و بلغمی
پرهیز دهش علامت اسهال تلخ آنست که غایط زرد و یا سرخ و لم و نرم
باشد و درون شکم سوزاک بود و اندوه و خفقان باشد و بی خوردی و
سستی ارد و چیزها خشک خوش آید و دهن و زبان تلخ گردد و بوی
دهن گرفت و تباه گردد و اشتها کم شود و تشنگی بسیار باشد و دست
و پای سوزان بود و متعدد گشته گردد و عرق آید و چشم و ناخن زبوالم
رود باشد و قی تلخ و ترش بیرون آید علاجش بیارد مغز خسته نفرک
مویز کهی خرما سنگ شکن بوست درخت پیل و بوست کره لودر برابر
سوده هر روز دو درم با شهد خورد به شود دیگر هشت درم مازو کوفته
در چهار سیر آب کاده سازد و نیم سیر داشته سرد کرده خورد و هفت روز

کند

کند به شود دیگر بوست خشخاش بریان کرده و لودر و شکر همه برابر سوده
تا دو سه درم با آب سرد خورد به شود در مجموع ابراهیم شاهی ارد بیارد
زرده بیضه بیخ ریاشش و زیره سفید و کشنیز و مشکک و مازو هر یک
درم باریک سوده در زرده بیضه بیامیزد و روغن انار که بیز دو با نان کنند
در یک شبانروز بخورد به شود دیگر کشنیز سندهی بیخ دوب همه برابر کوفته
در چهار سیر آب کاده سازد و نیم سیر سوده سرد کند و بخورد به شود دیگر
کشنیز مشکک باله بلیل برابر کوفته کاده سازد و بخورد به شود و اگر درین کاده
بوست انار سایند باز دارد اسهال خونی را باز دارد و اگر غایط زرد
و لعل و سبز بود و سفره بسوزد و بخت کند و تشنگی بسیار بود و اگر و در آن
آید و در و شکم و سوزاک بود و تب گرم بود بیارد باله باتهه با لیل بوست کره
مشکک هر یک دو درم در دو سیر آب کاده سازد در ربع سیر سوده سرد کرده بخورد
به شود دیگر زیره بریان کرده و مشکک هر یک دو درم سوده با بهت بیخ و
جغرات آمیخته خورد شکم قبض گردد دیگر ایجم ادویه در باب کتاک صفراوی
مذکور است درین علت همان کند نافع آید و اگر این علت از باد و بلغم
باشد علاجش بیارد بچه بیست مشکک باده باله سندهی برابر کوفته هر روز
کاده سازد و نیم سیر سوده سرد کند و نهار بخورد اسهال را دفع گرداند دیگر
گل اذخر چوب تازیکه لودر اندجه سندهی ناردان برابر سوده هر روز
نه درم با دوغ کاو بخورد به گردد دیگر سندهی بیست مشکک فلفلین
انگوزه گزنش بیخ کره برابر سوده هر روز سه درم با آب بخورد به گردد و اگر
اسهال از باد و تخم باشد علاجش بیارد مغز پیل اندجه مشکک سندهی
بیست برابر کوفته هر روز ده درم در چهار سیر آب جوشانیده نیم سیر سوده
سرد کرده دهد به شود دیگر بیست کره اندجو برابر سوده هر روز
سه درم با آب بیخ بخورد به شود دیگر هدل و تکی بیست کره اندجو
برابر سوده هر روز سه درم با آب بیخ و شهد آمیخته خورد به گردد دیگر
مهلتی بوست کره لودر و بوست انار برابر سوده هر روز سه درم

ششم

با آب برنج بخورد به شود دیگر و اگر این علت از تلخی و بلغم باشد علاجش از بیارد
مشکک زیر زمین پیس بیارنگی دارچلفلجه سندهی برابر بخورد هر روز
سه درم با شهد خورد به گردد و اگر علت اسهال یابست باشد علاجش بیارد
سندهی پیس مشکک جراتیه بوست کره کلوی برابر کوفته هر روزه ده درم
در چهار سیر آب بجوشانند نیم سیر شده سرد کنند و بخورد اسهال و تب دفع گردد
دیگر جراتیه پیت بابرد کلوی سندهی مشکک یاوه اندر جو برابر کوفته
هر روزه ده درم در چهار سیر آب کاده سازد و نیم سیر داشته سرد کرده بخورد
اسهال و تب برود دیگر بوست ارلو مشکک زیر زمین اندجو مودرس
مغز بیل دانگی برابر سوده هر روز سه درم با قند یا نیم دو بادرنگ یا دکاو
خورد اسهال و تب برود و این را جایا هند کنکاده جوان گویند یعنی کر
شکم بشل آب سه درم به کرده هر روز کلاجمال در چهار سیر آب کاده
سازد و نیم سیر سرد داشته بخورد اسهال و تب دفع گردد و اگر اسهال از باد
و بلغم و تلخی باشد اگر اسبات گویند علاجش آنکه غایط از دی جدا شود
برنگ آب گوشت باشد و یا برنگ روغن و یا برنگ شیر و یا برنگ خون باشد یا مانند این هم یعنی کای لعل کای زرد کای هر دو کای
سفید بود و اندام او گران نشود و چشمها بسته ماند و سخنها یاوه گوید
و سردی بسیار و تیغی هلهله بود و صداع باشد و استخوان بشکند و سوزاک
و بی رغبتی طعام بود و دوران آید و دمه و سرفه و زکام و خشکی دهن
باشد و بغلها درد کند و شش و سخن نرم گوید و باش اندام فرو شل آید و بوقت
حاجت آنکه انسانی غایط مثل گوشت افتد و وقت بلای ارد و تب
سخت آید و حال و غله انگیزد و شش اینچنین علت یکایک ممکن نیست
که دفع گردد زیرا که اگر گرم دارد و دهد تلخه زرد آرد و اگر سرد دهد
باد و بلغم زرد آرد و اگر دارد و جرب دهد بلغم زرد آرد و اگر خشک
دهد باد زرد آرد و اگر دارد و سیک دهد باد و تلخه زرد آرند و اگر گران
دهد بلغم زرد آرد و لیکن بعضی حکما علاج کنند اما اگر حیات باشد علاج

بدیرد

بدیرد علاجش بیارد کلوی پیس و هیاله جراتیه موهم بالیله باده سندهی بوست
کره بالیل کل دانگی زیره سفید کتیره برابر کوفته کاده سازد و بخورد
اگر حق تعالی فضل کند به شود دیگر اختراع غیاث شاهی برای دفع جمیع
انواع اسهال بمنزله تیغ است بیارد موهم بالیل اندجو زیره سفید کتیره
کلدانگی سندهی خسته نعنع خشک جون جوب انار و ان اجمود
الاجی تنتریک بالیه سیاه مودرس بوست ارلو پیس لودر برابر سائیده نخود
سازد و مقدار دو درم هر روزه یا دو درم شود و یا با آب شسته برنج نوا با
شیر گوسفند بلند به نوع اسهال که باشد دفع گردد غذا کهری تنک سازد و
بهت برنج نکدی شالی بریان کرده و انار شیرین و اجار چلو روغ
مادکاو خورد و سرمه از گوشت و روغن و جربش و گران و گرم لازم کردن
شوف کنکاده بزرگ شعر معنی کنکاده بکوم بشنوای عزیز بوست ارلو مشکک
کل دانگی و شنگو نیز بالیل انور جو لودر پیس و بالیه پاتهه تخم نعنع مودرس
این دوازده کس جامه نیز آمیخته با آب برنج ده سال که اسهال و دخیره
دفع گردد کر بود از باد و بلغم تلخه نیز شوف کنکاده بزرگ نوع دوم
برای دفع همه نوع اسهال شعر کنکاده بزرگ برای دفع باد اسهال
سندهی اجمود مشکک مودرس لودر بهم تخم نعنع بوست ارلو بالیل تنتریان
تخم جون کم پیس هم ارزان را کرده صم باجم و زیره ناهتی اندجو کل
جلدار و هندوره را با دوغ کاو آن کن هم دیگر دفع اسهال شکم درد
و دخیره نوع بیارد مودرس شنگوف قرنفل مصری نبات هر یک سه درم
افیون یکنیم درم همه سوده جامه پر کرده و زرنجبه غلوله سازد اگر اسهال
و درد و باد دخیره از تلخی بود یک حبه از آن با یک درم زیره و یک درم شکر
سوده و آب سرد آمیخته بخورد به کرد و اگر اسهال و باد دخیره از باد بود یک درم
شنگو نیز و کلدانم زیره و یک حبه هر سوده با آب خورده کرد و دیگر غلوله برای
قبض اسهال شکم بیارد پیس منتریل مودرس هر یک دو درم افیون یکدرم همه
سوده جامه پر کرده حبه و غلوله سازد و هر روز یکی با دوغ مادکاو و با آب سرد

خورد هر نوع اسهال باشد دفع کرد و دیگر اجود موجرس سندی گلدانکی اندر جو
بابل قرنفل هر یک سه درم افیون یک درم همه سوده جامه تر کنند و در شد بوزن
کنار غلوله سازد آب سرد خورد و دیگر دفع اتیسار و نزیف شکم و زحیر بارد
بوست ارلوشش میکوفته در یکمن آب بجوشانند تا ادام کرشش بر آید
بستانند و یک سیر قند کهنه مالوی خلط در وی کنند و بجامه بپالایند بعده دوم
باز بجوشانند تا ادام که سطبر شود بعده فرود آرند و این ادویه سوده شتاب
در وی اندازند بیارند تا بگیرد مشک سندی گلدانکی بیخ سوسن تخم کرفس صعتر
سنبل باد مغز بستم تخم خشخاش افیون هر یک دو درم و کافور جوانه بیخ دال
همه ادویه سوده در وی خلط کنند بعده هر روز مقدار دو یک درم در ربع سیر دفع
ماده کاه خورد به شود دیگر قرنفل سندی موجرس مصطکی نباتی مر افیون
برابر سوده و پخته وزن نیم درم غلوله سازد و با آب سرد خورد به شود
باب بیست و نهم در دفع کتاک یعنی مرد مره فدوا این علت دو
نوع است یکی صادق و یکی کاذب آنکه صادق است بعد از قبض طبیعت
پیدا شود و کتاک بستگی شکم را گویند که هزار دشواری بارد متعدد
قطره مخاط یا خرد آمیخته آید و زیر ناف نه پیچد و درد کند و زحمت
بسیار یک دو خلط سفید افتد و شکم در رو کند و این علت از باد و
بلغم و خون افتد و از تخمه نا در افتد و اگر با این علت تب و خفقان
یار بود و از روی طعام یکی بود که علاج بدبر دو مردم را هلاک کرداند
و سبب حدوث او خلط نیز بود و باشد که بالا برود و مستقیم فرود آید
و یا اماسی بود اندرین روده و گرانی اماس روده برای حاجت انسانی
بر میخیزد و چیزی جدا شود و اگر جدا شود چیزی اندک جدا شود و ابادی
سرد مردم را سرد یا سرمی سرد نشسته بود یا چیزی سرد بسیار خورده
باشد و نیز باشد که ثقل خشک در روده مستقیم باشد و گاه گاه رطوبتی بر
سبیل عصیر از روده فرود آید و جدا شود و تقاضا حاجت انسانی کند
و گاه از گاه ثقل نا گوار بر شی خویش روده را بر نماند و گمان افتد که ذهر آب

اسهال زحیر

این هم

این هم اسباب مذکور سبب حدوث ذهر یعنی کتاک اند خشن علامتش که
از باد باشد زیر ناف بپیچد و درد کند خشن و قرار کند شانی بشکم رو کند
و بعد زحمت بسیار یک دو خلط سفید افتد ش و سستی از دو دست و پای
سست گردد و خشکم نرم شود و علاجش پارو فلفلین زنجبیل انگزد
وزرک بیس لسان العصافیر برابر سوده هر روز دو درم با آب خورد کتاک
مذکور دفع گردد دیگر اندر جوجر کبابیل دراز زنجبیل مشک جرایتیه
تیس برابر سوده و بیخته هر روز دو درم بنار با آب برنج نشسته بخورد به شود
دیگر دارو بمنزله تیغ انرا که خون اندک و خلط زیادت شیند بلادر
یکدو گوفته قدری جغرات بر کف دست نهند و بلادر مذکور را در وی بپیچد
و بخورد فی الحال قبض شود و اسهال دفع گردد دیگر والان خرد برابر
کند و آس کند و با شکر متساوی یار کند و بخورد به شود دیگر سندی و
والان خورد هر دو بار یک سوده با آب برنج بخورد کتاک بادی دفع گردد
مجربست مص دیگر والان خورد در بیست و نه درم در نیم سیر آرد گندم اندازد
و خمیر کند و نان پزد و با روغن و شکر تری بخورد کتاک بادی دفع گردد
خ دیگر تیس بودر بوست گرده بوست خشخاش برابر سوده هر روز دو درم
با آب نهار بخورد به شود دیگر بوست خشخاش و شکر تری برابر سوده هر روز
قدر دو درم بخورد به شود دیگر بوست خشخاش و شکر تری برابر سوده هر روز
قدری دو درم بخورد به شود دیگر شیر و روغن ستور ربع سیر نبات مویز نه درم
هر سه بکجا کرده بجوشانند تا ادام که نیم شیر ماند بعده شیر گرم انرا بیاشامد
اسهال و خون و آنو بادی دفع گردد شیخ دیگر زنجبیل تیس مشک دانگی بابه
پیل جرایته بودر برابر سوده و بیخته با آب برنج نشسته هر روز قدر دو درم
خورد به شودش دیگر برنج نسال بریان کند و بنبر در خرول بسایند و با روغن
ستور بریان کنند و طرف برنج اندازد و قدری دوغ بادکاه یار کند و بخورد
به شود دیگر والان بزرگ شیلیت خرول موجرس مشک گنج پیلانجر برابر سوده
هر روز دو درم با آب خورد به شود خلطت دیگر کلوی بیس بیخ سوسن با قسط

جوب نارمشک یا ده هر یک یکدرم در چهار پاره کاغذ ساز و نیم پرستد سرد
کرده بخورند تب و نزلی شکم و کتاک برود خشکی اما علامات کتاک که از
صفرا بود آنست که اخلاط زرد و پیاس تلخ بود و شکم و سوزان باشد خشکی
و تلواسه و اندوه دیدی خودی بود و بوی خلط تباه باشد و درست و باکاو
سودا نباشد و تب و درد و بخشکی متعدد بود و اشتقاق کرد و شکم
درد کند و خلط خیزد و تشنگی باشد و قوت اندام برود و خواب بعادت
قدیم نیاید و دهن خشک شود و متعدد بسوزد و بمعده و سر زاماس بود
و باشد که تپ و هلکدک آید و درین علت کمتر زید خشکی دیگر بیارد اسپغول
بریان کرده ده درم صمغ عربی با نزده درم بسایند و کمرا هر یک چهار درم سوده
و بیخته دو درم در شیره لیمون یا ترکه بخورد به شود اگر خواست حق تعالی باشد
خلط دیگر تخم جبون مغز تخم نفزک هلیله مویز خرما بوست درخت پیل لودر
بوست کرد برابر سوده هر روز دو درم با شهد خورد به شود و بغایت نافع آید
خشکی دیگر لوبیج مصطکی گل نیلوفر برابر سوده هر روز سه درم با شیر یا
کندر یا شیر ماده گاو خورد کتاک و اسهال خون که بهیچ ادویه نرفته باشد
دفع کرد دیگر طباشیر کتم موجرس هلیله برابر سوده هر روز دو درم با آب
شبانه بخورد به شود دیگر بوست بیخ بدوناردان و آملر بریان کرده برابر
سوده چند روز با شهد خورد به شود دیگر هلیله پیتس اندر جو بوست درخت کرد
زنجبیل والان بزرگ برابر سوده و بیخته هر روز دو درم با آب برنجشته
بخورد کتاک برود دیگر بیخ جولای سوده نکاهلا دو هر روز سه درم
با آب برنج بخورد به شود دیگر مشک نه درم در برنج نیم شیر ماده گاو بجوشانند تا مادام که
دو سر ماند بعده سرد کند بخورد دو تا هفت روز هر بر طریق شیر مذکور
خورد و هیچ طعامی دیگر نخورد کتاک صفرا دفع کرد دیگر خسته خرما هندی
یکدرم سوده با جغرات گاو کدر و یا زیره بریان کرده و نمکسنگ یک
یکدرم سوده انداخته باشد آمیخته بخورد به شود دیگر بوست بیخ کنار باریک

کوفته بجوشانند آب او بستانند بعده در آن آب قدری برنج بپزند و سه روز
لقمه ازین برنج پخته با چوب جغرات گاو خورد اول روز هر چه در شکم
باشد از کتاک بیرون افتد و روز دوم و سیوم به شود مجربست دیگر بیخ تمیج
با آب سرد بخورد کتاک تلخ دفع کرد مجربست اما علامات کتاک که از بلغم
سرد آنست خلط اطلاق سفید بود و بول تیره سفید رنگ و تیره نما باشد
و گرانی اندام بود و خواب بسیار آید و کتاک و درد بدن آید از دهن
باشد و اشتها نبود و تشنگی کم شود و مزه دهن شیرین گردد و باشور شود
و گاه از کاهی زیر ناف به پیچد و قی آید خلط علاجش بارد زرجوبه و
دار هلد نکسیاه انگزد تنکسر پیتس بچه برابر سوده با آب گرم خورد
به شود خلط دیگر امارد پیتس قیه مشک با پیل گجر رنگ با جغرات کزیره
سفید زنجبیل جرایته برابر سوده هر روز دو درم با آب گرم بخورد به شود دیگر
با تهر کنجد قسط کوفته برابر سوده هر روز دو درم با آب گرم خورد به شود
دیگر انگزد نمک پیل دراز زنجبیل هلیله پیتس بچه برابر سوده هر روز
دو درم با آب گرم خورد نافع آید دیگر اجبود زنجبیل دهنکی سار کلاه بیاه
سوده برابر سوده و بیخته هر روز دو درم با برنج ماده گاو خورد نافع آید دیگر انزرود
پیتس مغز پیل با پیل پیل کرد مشک هر یک سه درم سوده با شهد آمیزد هر روز
قدر سه درم بخورد به شود قد شعر گلدیکی سندی موجرس لسان العصافیر
زبد الفرس پیکجا کن اسن این جدا ان اذان نصف کن بار اصل دو ۹
هر روز یک کف بخورد زین نثار بخور کندم و لحم را زینهار
کند فضل بعد و کار کیند و هر نفع اندر کتاک زود خیزد دیگر بر کنار باریک
سوده و چند دانه پیل کرد انداز با آس کند بعد و آب انداخته بخورد
کتاک بلغمی برود دیگر بوست خشخاش سوده گلنار دانه پیل کرد انداز ۱۱
با آس کند بعد از استعمال بریان کند چنانکه نسوزد و سندی و هلیله هر یک
یوزه برابر سایند و هر روز بعد ماوزه هم او دیه بود در شکر تری سوده هم تجا
کند و هر روز با آب بخورد به شود دیگر دفع کتاک هم نوع پیاز و برنج و بریان کند

و پنبه و خردل بسایند و روغن سوسن بریان کنند و در آن بیخ اندازند و قدری
دوغ ماکاو آبی یا رکند بخورد به شود دیگر اگر شکم درد کند و خون شیند
و کرمی یافته باشد پارد پوست سیب و مغز پیل مغز هسته نغز کهته چوب
پوست چوب مغز کهته هلیله کلی لاکه که با آن جامه را رنگ لعلی کنند
دارزجوبه و باله و کاکیچل و لودرز موجرس دناف صدف دامله و بلوای
درخت بلد که از بالا فرود می آید هم برابر سوده هر روز دو درم با آب سرد
بخورد به شود خشو یکوم زفضل خدا و تدارک دوای مجرب زیر کتاک
سه انجیه نغز کهته و باد پیل کلی دانگی موجس زنجبیل
بودق و اجبود تخم کتان لسان العصافیر کن اندران
تمامی بکن اس دیگر ذات کن دو تولیک میر جغرات کن
برین نوع یکهفته نا هار ده زفضل الهی شود زود بده
ش دیگر بادنجان را در خرج بریان کند و پوست او دور کند و در ماه
کوفته بشیلد و آب او بیرون آرد چنانکه بقدر سه چهار درم شده
باشد بعده با شکر تری یا بنیز بخورد همه انواع کتاک یعنی مره دفع کردد
خ و اگر بستگی شکم یعنی کتاک از بعد خوردن گذر بخته و شفتالو بخته
و بنبل این چیزها بدید آید و بیهوا و اسهال نیفتد و بستگی نگشاید او
را خفته باید کرد بدین صفت پارد الاف خورد و الاف بزرگ سیاه
دانه شلیت سنبلان خوردنی جوانی هوه بیرنجه بابرنگ سنا مکی یعنی
خیار چنبر تربت نایزه هر یک یک مثقال کوفته و رده بیز آنچه نماند
دو سر کرم بستاند و بگیرد روغن بید انجیر در دی یار کند بعده دارو مذکور
در مشکیزه خورد اندازد و یک نایزه دراز در مشکیزه نهد و محکم به بندد
و نایزه مذکوره اندازد بر دارد و آب مذکور درون دبر بریزد و سقی
الحال بستگی شکم بگشاید به شود مجربست ه و اگر در کتاک شکم بچه شود
ش و بوقت حاجت سفره در کند پارد تربت نابزه بلیله بلیل دراز
برابر سوده در شیره زقونیا ه موخیر کند برین طریق سر تسقیه دهد بعده

دوم بار

دوم بار بسایند نکاه دارد هر روز دو درم با کیزه ماکاو بیامیزد و بخورد به شود
دیگر انگزه کتهه اشنار با بزنگ برابر سوده هر روز دو درم با آب گرم
خورد به شود دیگر بیخ هلیله خیرک جوکهار بیتس بلیل دراز کتهه برابر
سوده هر روز دو درم با آب گرم خورد به شود دیگر ترتیب نابزه دو
درم بلیل دراز چهار درم هلیله پنج درم همه را بسایند و بازده درم قند بجوشاند
و در وی همه ادویه که سوده است خلط کند و غلوله دو نیم درم سازد و هر روز
یک غلوله نهار بخورد بستگی کتاک بگشاید دیگر انگزه و تنکنک برابر سوده غلوله
سازد و هر روز یکی در سفره و گیرد بستگی کتاک که بگشاید و اگر کتاک یعنی بستگی
پیچیدگی شکم از سبب رسیده سرما بود دو درم صعد الرشاد بریان کنند
و ناکوفته گرم دهد و بر شکم گرم کرده بنشاند به شود و اگر کتاک سبب اماس
گرم بود رک با سلیق زند و برفرو سوی کمرگاه حجامت کند پس قی و تلیین
نرا بندی کند بماند آن داروها که در اماس معده یاد کرده است و اگر کتاک از
سبب ثقل و خشک باشد معجون برند و دیا بعنبر و هر نافع آید و واقع کردد
باب سیم در دفع اسهال خوده که هندی آنرا رکت اتیسار گویند و سبب
حدوث این حدت آنست که خلط تیز در روده بگذرد و طوبت لزج را بتراشد
اگر طوبت که آفریدگار تعالی تقدس اندرون روده آفریده است
بر سطح روده اندوده است تا در شی ثقل و تیزی اخلاط بروی گذرد
از وی آواز دوا ه رطوبتی است بجز آنچه که از فضاشته می بزند بسوده
خلط تیز اندر روده بگذرد و سطح روده را از آن رطوبت برهنه کند و
تیزی خلط بدو سوزش در روده تولد کند اسهال که خلط صفراوی بود در
مدت دو هفته بیچ تولد کند و اگر خلط سوداوی ترش باشد در مدت
چهل روز بیچ کند چون بیچ کهن کردد پارها بوست بیرون آید و یا سبب
اسهال خوره و ریم در آب یا فرج بود و باد پیله باشد و نازکی از رگها
روده کشاده شود و با ادویه جوه ملهم شکم خلط خورده باشد و رطوبت
روده را بیرون ریش افتد و یا سبب ضعف جگر باشد که نتواند کیلوس را خون

کردد اینست تا بدانکه سبب اسهال بخالی پدید آید و یا سبب ریش رود و مثل درشت
باشد که برودت بکذرد و سطح رود و در او نیز دیر قوت دفع دافعه و یا قوت
تمثلی دیکر که بر ورم سدا از آن موضع جدا کند و موضع مجروح شود و یا آماسیده
شود و بکشاید و بسیار باشد که نزه رود و باسوفج کند و زود بکشد علامت
ریش رود آنست که تخت اسباب آن نموده باشد و تب کرم و درد
کرانی شکم و ضربان بود و بدشواری بود و در متعدد بیرون آید و اگر اسهال
خون ناکاه پدید آید و اندر رود و آلم نباشد علامت طرقیدن رکی باشد
اندر احشا خاصه اگر علامتی از علامات احشا نباشد و اگر علامت
کشاده شده و منفجر در کنار رود باشد و چون اندک بیرون آید اسهال
خون که از بیخ و اسهال صفرا و اندک خراطه پدید آید و خون صرف نباشد
علامت آن باشد که آفت بیخ بقعر رود و رسیده است سخت بد باشد و اگر
آغاز آخر و اگر اسهال خون که تخت پدید آید سیاه باشد بد باشد و آنچه اندر آخر
پیدا افتد بجنین بد باشد خاصه اگر بوی ترش باشد و زمین را بجوشاند
اگر قوت برجای بود و اگر در تن درستی بود نیز سخت بد باشد و اگر زمین
بجوشد فضله سودا باشد که مندفع می شود امید خیر باشد حاصل الامر اسهال
خون دو نوع است یکی نوع آنست که دشواری و درد و مقعد بیرون آید و دوم نوع
آنست که خون از جگر بیرون آید و اگر خون سیاه بود و اسهال دیر رنج بیرون
آید و علاج هر دو نوع یکی است و باید دانست که هر کاه که زمستان سرد و
شمالی بود و بهار از سبب آن کرم و بارنده بود و تابستان نیز بارنده بود اسهال
خون بسیار افتد و چون زمستان جنوبی بود و بهار شمالی و کم باران باشد بود
اسهال خون نیز بسیار افتد خاصه زنان را و خداوندان مزاج تر را و هر کاه که
زمستان جنوبی و بهار شمالی و تابستان کرفته و ابر ناکه بود و کاه کاه باران
بود نزله بسیار افتد و از سبب آن نزله اسهال و سرفه بسیار افتد علاجش
آنست که بیمار را از غذایی باز دارند و دو روز یا سه روز تا قوت او را
نکاه دارند بغذایی که ماده آن اندک بود و غذا بسیار دهند چون ماء اللحم

ازبهر آنکه از بس همه اندامها قوت یابد و هیچ کرمی نکند و از ماده آن چیزی که
برده رسد اندک باشد و آنرا اثری و کرانی نباشد و چون قوت را بخنیق
غذاها نکاه دارند از بسیاری علاج مستغنی کردند و قوت اندامها
برجای بماند تا هر اندامی ماده را که نکاه باید داشت نکاه دارد و آنچه
دفع را شاید دفع کند و رزده بیضه مرغ با آلو خرد یکلاست و داروها
لطیف و بدنجیلت قوت دار و بستاند و خرم دارند بدو از قوت
دارو هر ساعت اندک اندک دهد و اگر در ابتدا آبیج چهار کره صمغ عربی
کوفته در آب حل کنند و بدهد کفایت بود و اگر دفاع نشود سماق در آب
یک شب تر کنند و روز آب بیز و دو لعقه صمغ بریان کرده سوده در افکند
و بیاشامد و مالیدن اندام و کرما بر رفتن و روغن پشت مالیدن مشام را
بکشاید و اخلاط را بظاهر تن کشد و انواع اسهال و ادرار بول را باز دارد
و علاجش بیارد با شیخ درم در چهار سیر آب بجوشاند و نیم سیر بستد و سرد کند
و ده درم شهد با وی یار کند بخورد نافع آید دیگر قیس زنجبیل پوست کرده لوز
هر یک دو درم بوست خشخاش هشت درم محکم سوده حاجه پز کرده هر روز قوت
با آب سرد خورد نافع آید دیگر بوست درخت انار مشک زنجبیل کل ارمنی
مغز پیل لوز اندر جو بوست درخت نخل قیس با تخم هر یک چهار درم
در شهد سوده آمیزد و هر روز قدر نخود درم بخورد نافع آید دیگر شربت اسپغول
بغایت نافع آید دیگر خشت خرا دمنکاه آنرا کوکجه کویند سوده با جغرات
آمیخته دهد نافع آید دیگر بوست درخت انار سوده با جغرات دهد بر شود
دیگر بوست خشخاش نه درم و شکر تری هم وزن او سوده و بیخته بکار
دارد جمیع اسهال را دافع و نافع مجربست دیگر قیر شکر تری زنجبیل برابر
سوده هر روز سه درم با آب سرد خورد نافع آید دیگر زنجبیل فلفلین طرفا
چرک کنجبیل مغز پیل کاکرا سنک سنبل با برنک کستایی خورد هر یک دو نیم درم
در ربع زرشت بیمکزیاد کاز بجوشاند و دو سیر بستاند بعده و دو سیر روغن
سوسن با وی یار کند و باز بجوشاند چندانکه همه یکسو خورد و روغن صرف ماند

بعده روغن مذکور هر روز بالطعامی کبیری بخورد شود دیگر صمغ اسپغول نبات
هر یک یکدرم سوده با آب سرد خورد بدهند دیگر کهربا یکدرم سوده با مایه بیضه
مرغ آمیخته بخورد بدهند دیگر یک درم زنج کند و فکم او فکافته صاف کنند
و ناردان و کشنیز خشک در شکم او اندازند و شکم او بر کنند و بدوزند و در میان سرکه
بنهند و چون بخته شود با نان جوی و جغرات ماده گاو خورد صحت یابد دیگر
کلوبه تیس بیخ نرسن بالم قسط جوبناز مشک زنجبیل کلدانی هر یک
یکدرم در چهار لیتر جوشانیده نیم لیتر سرد کرده بخورد کنند که اسهال
خون دفع گردد دیگر انار جو بیست تخم مشک مغز پیل کبور ناکر با زیره
سفید زنجبیل کریاته برابر سوده با آب بخورد کنند که اسهال خون دفع گردد
دیگر اگر اسهال و خون را نوشند و کرک بود زیر ناف به پیچد و شکم را دکند
پاره سندی پتیس مشک کریاته انار جو کاده ساخته دهند دفع گردد دیگر
سندی قسط لودر بالیل کلدانی انار جو بیطی تخم نیلوفر تخم نفوکیا یک
سوده با شهد و یا با شیر کوسفند خورد اسهال خون و تب و خلط و بیهوشی دفع
گردد دیگر خون که هیچ علاج نایستد از بینی و یا از شکم و یا از جراحت
پاره و پتیس و نوشادر بیکاهی و در نان خمیر کنند و فرو برد بجرم دانگ زیر
حلق فرو برد خون باز ایستد دیگر پوست درخت کبار با سرکه
غلوله کنند و بالا او بر کاو پیچد و کلال کند و در آتش اندازد چون گرم
شود بیرون آرد و شیره او قدر سه درم یا دو درم بستانند و هم وزن او
شهد و پنج درم نبات کرده خورد خون در حال بماند دیگر شیر کوسفند با
هر یک نیم سیر و مغز پیل کوفته یکنیم درم در روی آنها اندازد و بجوشانند تا مادام
که شیر بماند و آب خشک شود بعد شیر سرد کنند و بیالایند و نبات مصری
نیم درم و موجس در اندرون هر یک یکدرم سوده در شیر مذکور اندازد و بخورد
خون دیرینه و اسهال کهنه دفع گردد دیگر پوست کره پوست انار لودر
و مانکچ تخ گشنیز هم برابر سوده با آب برنج بخورد انواع اسهال
را دفع کند دیگر کوکنه بدی اجمود انار جو جبرک موجس زیره سندی

فلفلین کچیل نایکیر پوست کره سونکل پیلمول و نیک سیاه و انتو ناردان
مشک و مانکی اهله بالیل تخم جبون بالم برابر سوده با آب سرد هر روز بخورد
اسهال خون سرخ و سیاه و بوی و کندگی عذره و اسهال کهنه و خلط و بیهوشی
دفع گردد و این را کرنکا دهر چورن گویند دیگر کدا پاک برای اسهال خونی
و اوسنکهی را دفع سازد پاره پوست کره و پوست ارلو هر یک یک تخته
بیخ بیر کوته در یک لیتر آب بجوشانند تا مادام که حلاب شود بعده فرود
آرد و بپالاید و سرد کنند و این ادویه هر یک یک پل سوده در دریا اندازد
پاره انار جو گلدانی موجس جوان سندی پوست منتها شن بلیل دار
لوز پیل دار مسار و قند کهنه مالوی یکیر همه ادویه در روی انداز در پاسیز
زنکار دارد و هر روز نهار دو درم بخورد اسهال و خون و سنگهی و باد
همه دفع گردد دیگر اختراع جدید غیاث شاهی برای دفع جمیع انواع
اسهال خونی و غیر آن بمنزله تیغ است پاره مشک بالیل انار جو زیره
کیتهم گلدانی سندی مغز خسته مغز کهته خون ارداز اجمود
الاجمتنه یک باله سیاه موجس پوست ارلو پتیس لودر برابر سوده
سفوف سازد هر روز قدر دو درم یا دو درم شود و یا با آب شسته
برنج و یا با شیر کوسفند بخورد انواع اسهال را دفع کرداند غذا کهچری تمک
پیهت و کریمی شالی بریان کرده و انار شیرین و اجاد پیل و دفع سادگاو
سازد و بریان از گوشت زردغن و حرشبو و کران و کرم کند

باب سیم

در دفع سنگهنی و آن زحمتی است که یک روز و یا دو و یا سه روز شکم
نرم شود و چند روز بر عادت قدیم خود باز آید و نرم نشود و یا ناگاه
بی موجب شکم نرم شود و اسهال آرد و باز پنج روز زده و پست روز
بر عادت قدیم خود باز رود و اسهال نشود و بعضی را هر روز شکم
چون ناردان برود و ناف می پیچد و بسبب علت این علت که
در کبد خلطی بد باشد و اندامها آنرا قبول نکند و قوت ناضمه در کبد
آنرا بصلاح متواتر آرد و قوت دافعه هر اندامی آنرا بگیرد و هر روز

در اسهال معدی

جگر شاخها سار بتابر دوده فرو آید و اسهال که از این نوع بود ماده از کبار
و اندامها بعده یا بوده فرود آید آنرا نوبتی باشد معلوم و مدت آن دراز
گردد و از بهر آنکه طعام و شراب اندر معده و جگر مضیع تمام نیاید
و بدان اسهال نی افتاد تنها پاک نشود و خداوند علت سبب آن نداند و هر
بار که اسهال بنوبت باز آید بنداند که اسهال زایل شده و حکایت حال
نداند و این علت بر دو نوع است یکی را آبی خوانند و دوم را آتشی گویند
آبی آنست که از بلغم و رطوبت افتد و آتشی آنست که از صفرا خیزد و این علت
از باد و بلغم و تلخ حادث گردد **شخص** اگر از باد بود علامتش آنکه نقصان
اشتها و تشنگی و تلخ شکم بود و درد و سر باشد و درد متعدد و تشنگی نفس بود
سستی اندام باشد و مزه دهن زفت و بی مزه بود **شخص** و کام و حلق او
خشک گردد و **شخص** دست و پای او بلرزد **ع** وقی آرد **شخص** علاجش بیارد
اندر جوشیش هلیله آنکه نمکسیاه برابر سوده و پخته هر روز نهار دو درم
با آب سرد خورد نافع آید **دیگر** فلفل و از کبت یکی بزرگ جو کبار اندر جو
باده بجوز نمکشک بدلیون نمک دریا **ع** بر دایی برابر سوده هر روز دو درم
با آب گرم بخورد به شود **دیگر** مغز پیل کرباته جیشیس بجوز با تخم مشک تخم پیل
ش کنجد برابر سوده و پخته هر روز سه درم با آب بخورد نافع آید **دیگر**
ترنجبیل مشکک تبسر کلوی هر یک دو درم در چهار سیر آب بجوشانند نیم سیر شده
بخورد به شود **دیگر** اگر طعام هضم نشود و نا هضم شده وقت حاجت
درین علت رود پیاز و پوست بیخ اگه که زیر او سوراخ نباشد شسته
و خشک کرده باریک سوده در شیر اگه نسقیه دهد بعده پیاز و ریم آهن و
آنرا جدا بسایند و نگاه دارد و یک دیگر و ورد او قدری شالی تنک
بنهد و زیر بیخ اگه که سود و اشتنارت بنهد و بالا ریم آهن سوده
را بنهد همچنان بیخ اگه و ریم آهن فرش و لحاف سازد بعده دیگر را محکم
مهر کند و یک شبانروز آتش بدبعده سرد کند و آویه کشیده سوده
نگاه دارد و هر روز آن قدر که بسه انگشت برآید بخورد و از ترشی پاک

بر هم کند

بر هم کند هم و را دل روز اثر ادویه پیدا آید **ع** دیگر در نوع سرد و باد
و بلغمی شراب قندی نافع آید و اگر قدری افیون خورد و ملازمت کند
نیز نافع آید و گوشت سنگ خواره بغایت نافع آید **دیگر** هر علاجی که در باب
کتاک و اسهال خون گفته شده است درین علت همان باید کرد بعینه
شخص و اگر این علت از غلبه بلغم شود علامتش آنکه سرفه آرد و دل
شود و از دهن آب برود و سیلان شود و طعم دهن بی مزه گردد
و شیرین شود **شخص** و اشتها نقصان کرد و علاجش بیارد چترک بلبل
هلیله کتم پیتس سندی پیپلول با برنگ مشکک جو بناز برابر سوده
هر روز دو درم آب گرم خورد به شود و اگر عادت قدیم خود باز آید
دیگر انگزه مرجرس هلیله سندی بلبل دراز چترک **ع** قسط پیتس مشکک
با برنگ جو بناز برابر سوده و پخته هر روز دو درم نهارش با دغ ماو کاو
خورد به شود **دیگر** بلبل دراز زیره سفید چب سندی برابر سوده هر روز
بخورد به شود **دیگر** پیپلول زیره سفید چترک فلفل دراز ترنجبیل بلبل کرد
برابر سوده هر روز دو درم با دغ ماو کاو خورد به شود **دیگر** صمغ کهیر کشیا
مشکک بجوز برابر سوده با آب بخورد به شود **دیگر** بدن کام رس خلق
کشته بیخ زرنباد کوکرد یکدرم سهاگه نیم درم فلفلین سندی هر یک یکدرم
سوده با شیر دو هر روز دو ماهه با شهد بهم بخورد سنگهری و سرفه برود
دیگر خیش ربوت خشخاش برابر سوده هر روز قدر طاقت بخورد
به شود **دیگر** افیون خالص هر روز قدری بخورد و ملازمت کند به شود
دیگر سندی مشکک کلوی برابر کوفته جذر روزه در هر جا صیر آنکه شاید
و نیم بستانند سرد کند و بخورد اگر قبض باشد بکشاید و اگر اسهال باشد
قبض شود و هر چه بخورد مضم گردد **دیگر** بجوز با تخم اندر خوشکه یکدرم با
نمکسیاه برابر سوده چند روز دو درم با آب گرم خورد به شود **شخص**
شخص و اگر این علت از غلبه تلخ باشد علامتش آنکه اندام و چشم و زرد
شود و سوختگی کلو و تلخی دهن و نقصان اشتها باشد **شخص** و تشنگی بود

کتهه
قرطیزی
با برنگ
برنگ کابلی

جوب ناز
زرد جوب
موجرس
گل سپاری

پتیس
مدرجوب
سی کالعصفر
جیهاس سفید
باده بجوز کرباته
زرنباد
نصف الزیره

با تخم
سلیه

سهاگه
تنکار

خ بیهوشی بود و یک روز شکم قبض شود و دو سه روز بر دو و نباشد که هر روز
برود و دل و سینه سوزان بجوی آتش بود و کاین شکم بجوشد آب
رود و این نوع علاج پذیرد علاجش بیارد ماذون و باریک بساید و با
شهد بخورد به شود دیگر ماذون و صمغ کهیره و شکر تری و شاه برغ برابر سوده با
جغرات بخورد نافع آید دیگر صاحب این علت را در ابتدا که انهزاز قوت او
ساقط نشده باشد سه هفته طعام ندهد بجای طعام دو نان ماذ کاکو بدهند
تحقیق به شود دیگر صمغ کهیره و اسبغول هر یک ده درم و شکر تری پنج درم
سوده هر روز نهار دو درم با آب سرد بخورد به شود دیگر کرد تیس مشکک
موجرس گل دهانکی باریک سوده با شهد بخورد به شود نافع آید دیگر نانخواه خورما
هندی خشک کرده زنجبیل نارداین بیرون هر یک چهار درم زیره سفید زنگبار
هر یک دو درم هلیله دراز صد درم هلیله کرد صد درم همه را خشک بساید و شش
چهار درم نبات یار کند و سه درم از این مجموع هر روز بخورد به شود شلغم
دیگر هلیله زنگی پیل اندر جو بوشت کرده سندی دهانکی بلیله دراز برابر بوده
هر روز دو درم با آب بن باذ سنگرنی و اسهال و آنکه خون آید هم دفع
کرد و شش دیگر بوشت کرده یک درم هلیله دراز دو درم مصطکی سه درم سندی
چهار درم تیس پنج درم مشکک شش درم موجرس هفت درم گل دهانکی
هشت درم همه سوده بدارد هر روز دو درم با شهد آمیخته خورد به شود ع
دیگر کرد هلیله دراز پنج سوس زنجبیل تیس مشکک موجرس گل دهانکی
باریک سوده هر روز دو درم با شهد خورد بیکی نافع آید اما علامت
سنگرنی که از سینات باشد یعنی از باد و بلغم و تلخه ظاهر شود آنکه
دهن او پخته گردد و ساقها و روکند و در سر ضعیف و لاغر شود
و معده آن سرد گردد و خوش که سنگی بسبب لذت زیان باشد زود
بخورد به قیم شود و رنگ او متغیر گردد و اثر حرارت ظاهر آید بحدی که
کسی نتواند شد زود در خشم شود و شکش وقتی قبض و وقتی بول
آب کرد و علاجش بیارد سندی مشکک تیس کلوی برابر کوفته هر روز ده درم

جنبه اسهال هلیله زنگی زیره سفید
زنجبیل باریان از هر یک
مساوی نصف ایرسا صمغ بریان
خانیه و نصف یک شیر ریاض
بیخ کوفته و بیخته هر روز دو مثقال
با دو مثقال شکر تری با آب بیخ بدهند

شرب العصافیر
بوست کرده
بوزنه خار بلیلان
موجرس
گل سیاه
مصطکی
سوس

دهانکی
تخم گل ماده

در چهار

در چهار سیر آب جوشانیده نیم سرشته سرد کرده بخورد اگر قبض باشد بکشاید
و اگر اسهال باشد باند هر چه بخورد هضم گردد و انتها صادق شود دیگر
اندر جو تیس انگزه هلیله بدلون بجو برابر سوده هر روز دو درم با آب گرم بخورد
به شود دیگر بادیان تیس مشکک سندی فلفلین حرایته چترک دهمیاهه
بوست کرده برابر سوده هر روز سه درم با قند آمیخته با آب سرد خورد به شود
اگر چه قبض شده باشد و اسهال و غلوله شکم و بت هم دفع گردد
دیگر چترک فلفلمویه هلیله کتهه تیس بجه سداب مشکک کرد سیاه
جوب تاز سیاه سوده هر روز دو درم با دوغ ماذ کاکو دیا با آب
سرد خورد قبض و اسهال و غلوله شکم و بت هم دفع گردد دیگر
سندی تیس بوست کرده موجرس گل دهانکی شبت مشکک شلیت
کشنیز پاره بوست کهیره بوست کنار کراسنگ جوان والان بزرگ
بالکه بالیلا اجمود لور کونه بدی رسا بجن بوست خشخاش همه برابر سوده
و بخته قدر دو نیم درم نهار با دوغ ماذ کاکو خورد و شب با شهد خورد
انواع سنگرنی از باد و بلغم و تلخه دفع گردد و اسهال هم نوع هم
دفع گردد دیگر جوز بویه سپاس تیس الاجی دارچینی تمالپتر مشکک
بوست کرده کونه بدی بدواس اجمود نانکیر لور در صمغ سنبل سندی
قرنفل خلاوه ایلین گل دهانکی بوست بار انار گل انار بوست خشخاش نبات
مصری هر یک درم باریک بساید و بوست خشخاش دیگر نیم سیر در دو سیر
آب بجوشاند و آب آن قدر دارد که در وی غلوله ادویه نرم کرده بسته
شود بعده در آن آب یک درم افیون حل کند و همه ادویه سوده را
در وی بیامیزد و مقدار نخود غلوله بسازند و هر روز بخورد انواع سنگرنی
و اسهال و کشاک همه برود دیگر روغن چنگاو منقول از جندرت
برای دفع انواع سنگرنی و جمیع نوع غلوله شکم و بت نوع گرم شکم
و یرقان و بعد بل و با سوزه علتها که از سبب خوردن خمر و کرشت شده
باشد این همه را دفع کند و آتش اشتها را زیادت گرداند و سردی را دفع

بدلون
تمکشور
اکبر
جرایته
قبضه ازیره

دهمیاهه
چترک
جوز بویه
سبلی

اجمود
نانخواه
بالا
ولان
بادیان
تهمار

جوز کهیره
جراطین

الاجی
هیلی
تمالپتر
سلاح مهار
کتونه
قسط تری

کرداند پیاره جزر که جوک ماده مال کنکنی فلفلیوه هر یک چهار پیل خشک
یک پیل روین نهکوتری مغز تخم نفزک جوز بویه بیخ سادریه پتول مغز
جوز خراسانی بوست کرنج بوست نیم هر یک یک پیل کوفته در سی و دو لیتر
کاوه سازد و هشت سر بدارد بعده در کاوه انداخته او منتور
بیخ نیم بیرا مذاخته و تلک ساخته روغن سازد کلک اینست پیاره تیس شکل
هر یک پنج درم جوکهار بدکون نمک سنده هر یک دو پیل بلیل دراز چهار پیل
همه محکم سوده هشت پاس در آب تر کند بعده آب او جامه تر کرده
ستده در کاوه اندازد و روغن به بزد و هر روز بخورد باب دوم
در دفع اسهال دماغی سبب اسهال دماغی ماده نزله بود که فرود آید
بعد ورود ما اگر ماده مذکور رطوبتی بود نرم اسهال بلغم افتد و اگر
ماده گرم تر و تیز تر باشد سحج و اسهال دموی تولد کند علامات خاصه
این نوع آنست که بامداد چون از خواب برخیزد چند مجلس بیرون
بنشاند و او زود بس ساکن شود علاجش آنک هر بامداد پی قی باید
کرد تا آنچه از سر معده فرود آمده باشد فوراً اندر قی معده باشد بیرون
اندازد و در خواب بتقاضا بار نخسپد و بالین پشت کند و تدبیر باز
داشتن نزله باید کرد بخرها بوشیدنی چون لاوند و قسط و کندر و
کم بر آتش افکنند و شوتیر بسر که و خار کرده پوستری بوشیدن
و بغرغره و سرشانه کردن و سر خاویده و عطسه آوردن و اطراف
مالیدن روغن اکلیل شستن و اقراص خشخاش و لاوند و باید دانست
که بادویه قابضه این اسهال باز نشاید داشت تا نخست آنچه در معده
باشد نیک پاک نشود و چون از پاک شده باشد باقی که در قعر معده افتاده
باشد بچیزی نرم دفع باید کرد و آب سرد بر تشنگی صادق نزله را بسیار
سود دارد اگر باندازه معتدل خورد و بوی سرکه هم سود دارد
و خوردن سرکه دماغ را ضعیف کند و قدر اندک دماغ سود دارد اعلی سبات
باید کرد باب سیم در دفع درد انفیه انفرجی و سکنجبین

می آرد که اگر ناف درد کند اول از دایه ناشکم را بهار بطریق استکاف
یا بار و عنق چرب کرده بالا اندازد بعده یک سوچه مقدار ریشه آب انداخته
بالای ناف نهد و یک زمانی اندازد و هر ناف بر جای آید و ایسر مول با آب سوده
یک کتوری شیر از بخورد از گوشت و ترشی پرهیز کند و جماع زود نکند
به کردد دیگر سندی و شیر و شکر برابر سوده با شیر و یا آب بخورد درد ناف
یکبار دفع گردد دیگر شیر تازه او کاو و نیم سیر و نشاسته گندم نیم درم هر دو
بر آتش گرم کند و هفت روز بر این نهج بنوشد و اگر بتواند از این قدر
زیادت هم کند و مثال بنوشد دیگر شیر بر آتش نهد تا پخته گردد بعده
بخورد و ملازمت نماید درد ناف دفع گردد دیگر گهر با زردی بیضه مرغ
با گیاه هر یک یک درم با آب کنوای سوده هفت روز خورد درد ناف دفع گردد
دیگر تلخی تلخه ملا دیگر بجهکنی سوده با نقد خورد درد ناف دفع گردد
باب سی و چهارم در تدبیر مسهل خوردن و استفراغ کردن بدان
اسعدکم الله تعالی هر که در سالی یکبار مسهل خورد و استفراغ کند از جمله
زحمتها ایمن باشد و در هر علتی که نخست اسهال کند بعده دارو خورد زود
اثر کند و با اسهال علت بت و بیقان و سکم اشتهاء درد شکم و ساق
و ماس شکم و مغصه و تنگی نفس و علوله شکم و خاصه و برص دفع
گردد و طبیعت نرم شود و اشتها صادق آرد و در مجامعت قدری
امساک کند و علت چشم و گوش و بینی را نافع بود و اسهال و کنگ
و دمل و کرنشو و هر چه بخورد معظم گردد و رنگ اندام روشن گردد و در
مجموعه ابراهیم شاهی که حکما گفته اند که اسهال همه علتها را از زیر ظرف
تماس است بتحصیل حق تعالی دفع کرداند و چون مسهل خورد باید که تعجیل
آن خواب نکند که فعل ادویه ضعیف گردد و قوت ادویه کم شود و
اگر عقب مسهل حرکت کند اسهال را قوت دهد و آب سرد هم نخورد
که عمل دارو قطع گردد و هر بار که نشسته شود آب گرم و یا جلاب
گرم خورد تا اسهال را قوت دهد و چون مسهل خورد چند روز از قی کردن حذر

کنند که هر دو یکبار و یک روز ضرر دارد و اگر قی در این حال تقاضا کند باید که
قاری بود نه و نمک بخاید تا قی را باز دارد و پیش از اسهال چون خواهد که رو
دسه روز قی بکند و بعد اسهال سه روز نیز قی نکند تا قوت تمام زایل
نگردد و در هوائی که بغایت گرم و بغایت سرد بود و یا باران و ابر و باد
باشد مسهل و مقیی نباید خورد و اگر باشد خود را از سردی و باد نگاه باید داشت
و اگر از سردی و باد و باران خود را نگاه ندارد زود تباه پیدا کند
و آدمی فربه که سخت فربه دارد دلاغر که تمت لاغر بود و به سرو کود که باشد باید
که مسهل و مقیی خورد زیرا که مردم فربه را امتلا بکمال رسیده باشد و لاغر
را خوف ذبول بود و هر را خشکی افراط کند و اندکی حرارت که باشد منتفی شود
و کود کطاقت آن ندارد و چون ماه در برج حمل و قوس بود آدمی
را مسهل و مقیی نخورد و چون ماه در حوت و عقرب و سرطان بود آدمی
مسهل و مقیی خورد و در روز ساعت نیک دیده بخورد و طریق اسهال کردن
آنست که چون آفتاب در حمل و ثور یعنی آخر بهار که آن ماه را هندوی
چیتر و دیساکه گویند و اگر اول بهار بود یعنی اول ماه تابستان بود
آن نیز بهتر باشد و چون اسهال کند باید که اول روز این ادویه
جوشانیده خورد پسار زنجبیل کشنیز و الان خورد و پوست هلیله بیخ
بید انجیر هر یک دو درم کوفته در چهار سیر آب جوشانیده نیم سیر داشته شیرین
کاو و بر کاو خورد تا تمام اخلاط بواسطه کاو بدگوره بلغم شود
و زود بیرون آید و این ادویه را حکیمان ماء الاصول گویند و غذا درین
سه روز آب منگ بی دانه و روغن سودهر دو وقت باشد و چند که
در آب منگ روغن تواند خورد بخورد و یا با شوربا گوشت گوسفند هر چند
که بتواند روغن بخورد و اگر روغن نتواند خورد شیر از گاو تا سه روز
بخورد و بعده چهارم روز مسهل خورد و با مستفراغ بکار برد تا بلغم پخته
بیرون آید و صفرا نگندی بدانکه در مسهل بیخ تربت نائیزه اصل است
و مغز آن زهر است شیرین باشد و بعد مغز آن تلخ شود و او دافع

تلخه و بلغم است و از سبب آنکه خشک است مادرا زیادت کند و اگر او را با ادویه
که زایل کننده باد تلخه و بلغم است یار کنند بسبب ترکیب هم زهر تهار
دافع گردد اند و بیخ مذکور بر دو نوع است یکی سرخ با سیاهی دارد دوم
سیاه بود نوع اول از نوع دوم بهتر است و بجز دن نوع اول هیچ منفعت حاصل
نرسد و آنرا که تا آنکه طبع بود و کود که و پیر را و آنرا که طبیعت او نرم بود
او را نوع اول موافق آید و نوع دوم بیهوشی و دوران آرد و در طبع دل
بخراشد و از سبب آنکه بغایت مسهل و زود سرایت کننده است مضرت
رساند و آنرا که طبیعت او سخت باشد و غلبه باد و تلخه و بلغم در وی بسیار
بود و آنرا که متمل زحمت باشد او را نوع دوم مذکور موافق بود و بیان
طریق مستعمل او آنست که بخایند زود رفته باشد و لخت آن بود بستاند
و اگر تر بود راست کند و از میان آن جب بیرون آرد و پوست بستاند
و خشک کند و چون خواهد که بجهت اسهال مریض را دهد باید که اول باریک سایند
بعده اگر زحمت از باد باشد قدری سندی و نمک سوده یار کند و با دهی
ترش مانند سرکه و با دوغ و جز آن بخورد اسهال شود و اگر زحمت از تلخه بود
تربت سوده را با شد و نبات و روغن ماوکاو یار کند بعد بلغم ماطر تلخه
آمیخته بخورد اسهال آرد و اگر زحمت از بلغم بود تربت سوده را با سنوف
پنجمول یعنی پیپل دراز و بیل موده و جوکه و چیته و سنبلی و ادویه دیگر که
دافع بلغم و برنده و خلط خام است یار کند و با شیره پیلو و با کنا کاو
و با شراب و با سرکه هندی آمیخته خورد اسهال آرد و در مجموعه ابراهیم
شاهی می آید اگر خواهد که در اسهال بلغم را براند و دی قلق اطلاق آرد
معده قوی گردد پسار زنجبیل نه درم شد درم یعنی هفت بال تربت نائیزه
دو درم شکر تربیج درم بکجا سوده با آب گرم خورد و این قدر یکبار خورد
و آب گرم بند کند اطلاق آرد و بلغم را براند دیگر بیار تخمها اجیل
کوته آن قدر که خواهد و متفرق کند و دو کان بکار کند و بر کتلکه در میان
آن تخمها باشد از سر کار و بر گیرد و دور کند و چهار با سر با آتش نرم در خرط

کرده در دیگ شیر ماده گاو انداخته در شیر معلق حریط او بخته و آنگاه جزیره شاند
بعد با آب گرم بشوید و در سایه خشک کند بعده هم وزن او شکر
رومی یعنی هفت و چهارم حصه او سا کر بریان کرده بیامیزد بعده جلو باریک
سوده قدر نخود با آب غلوله بندد و در سایه خشک کند بدارد وقت حاجت
با شکر سرخ و یا با قند غلوله خورد و آب گرم مدد فرستد هر بار شکم براند و آب
زرد و سفید بیرون آید و علت شکم براند و بطن پاک کند و هر چند
که آب گرم مدد کند شکم برود و اگر شخص پاست و از حمت دل و یا رخت
سرخ باده و یا زحمت آدورت شیر مادران باشد او را از هم ادویه
در اسهال دادن خیار چنبر مفید تر است و خیار چنبر نوع شیرین و سرد است
هیچ مضرت نرساند و هم از این سبب که کوه بر و لاغر و صاحب دق را نیز که
طبع را باید داد و طریق ستدن خیار چنبر آنست که بار اد که پخته شده باشد
ستده در دیگ بدارد و بعد مدت روز بیرون کشد و در آفتاب خشک
کند چون نیکو خشک شود مغز او ستده در آورند با کیزه دار و شخص را سوزش
درون باشد و زحمت آدورت بود مغز مذکور با شیر مویز دهد و مغز
مذکور بجهت کودک که چهار ساله تا دوازده ساله مفید بود و با سانی اسهال
آرد و هیچ ضرر نرساند و چون خواهد که مغز مذکور گاو سازد و سرد کند و یا
جغرات و یا بابچه هیچ و یا بابکه شیرای سلاد یکه آنرا سرامند گویند با چند
بخورد و یا در گاو مذکور دست نسوت با آب باریک سوده اطلاق دهد بزود اسهال
شود و اگر شخصی با دو تلخه علیه گرده باشد چون او را اسهال نفع نیابد
بغایت مفید آید و علت مذکور را جدا جدا کرده پیرو دارد و سخت مسهل
است از این سبب که طبیعت او نرم بود و کم قوت باشد و کود کرد پیر
و آنکه زحمت آدورت بود باید داد اما آنکه زحمت کوله و یا استسقا
و اثر هر علتی باشد و یا بول شیرین و یا ریقان و یا اثر زهر و یا زحمت لاس
و یا زحمتها دیگر که بسبب باد تلخه و بلغم حادث شده باشد زنقوتیا که دوا
کاری باشد و بسیار بود دو ساله و یا سه ساله باشد باید که در آخر خواهد سرد

چون آفتاب در دلو باشد بالا رود شکافته شیره او بستانند بعده پیرادویه
بلواد کنند با کستاخی خورد بزند که از آن گاو ساز و در شیشه مذکور را نلازد
و بکشبا نند تا یکی شود بعده در آوندی کنند و بر آتش نرم تا آن زمان
دارد که لایق غلوله شود بعده سرد کنند و غلولها سازد و بدارد بعده با آب
خنزرات و یا آبکینه ادکاو و یا با جیر ادکند بخورد خورد دیگر نر بدانیزه سوده
و پخته دو درم نمک شکر و شکر تری هر یک یکدرم سوده و پخته با آب گرم دهد
اسهال آرد و اخلاط تمام بیرون و اگر بدن او با اسهال نشود و علاج
اجیال کوته پاک کرده و یکدرم قند کهنه یکجا کوفته با آب گرم خورد اطلاق
آرد و آمنا را پاک گرداند دیگر بوست بیخ زقوم سرد و با آب گرم خورد اسهال
آرد دیگر آرد کندم ایشر زقوم خمیر کند و نان سازد و یکدرم از آن نهار با آب گرم
خورد اسهال آرد دیگر برگ سنا مکی ترمینی اول بیارد و بطریق سنر بکار دوغ
بپزد و نهار بمراد خورد و چند روز علاج مدت نماید تمام اخلاط را بطریق
آسان و بی رنج بیرون آید دیگر مویز کشمش بیخ دانه دو درم در بوست
هلیله یکدرم یکجا کوفته با آب گرم خورد یکدو کرت نرم بنشیند و اخلاط
بیرون زند دیگر در مجموعه ابراهیم شاهی میگوید هلیله کابلی درون بار
حنظله انداز و چهل روز بدارد بعده بیرون آرد و خشک کند باز درون
بار حنظله دیگر انداز و بعد یک جمله بیرون آرد و خشک کرده بدارد چون
خواهد که صفرا و سودا برانداز هلیله مذکوره در دست گیرد تا دام که در دست
باشد اسهال شود و چون هلیله از دست در کند خورد با آب سرد و خوید اسهال
بماند دیگر چیز کمو را چربی اگر مردم ضعیف بود یکجیه و اگر قوی بود دو جیه
با سه درم روغن بیلا بخیر و یک سیر گوسفند خورد اطلاق محکم شود و بطانه
پاک گردد و اشتها صادق گیرد و هیچ علت درد جوف نماند دیگر روغن بیلا
کوته مقشر بوده در شیشه باز کونه روغن کشد بعده هلیله سوده و تر کند
و با آب گرم خورد اسهال آرد و هم علت شکم و استسقا دفع کرد و هیچ
روغن زهر خورده و مار گزیده را در چشم کشد و ناس دهد تریاک گردد دیگر

اگر خواهد که صفرا و بلغم را بر آرد هلیله زرد پنج درم تربت نانیزه سفید تو شیره
دو نیم درم کوفته در چهار سیر آب بجوشانند و یک سیر ربع کم داشته پنج درم
شکر سفید در و انداخته وقت سحر خورد اسهال بمراد آن قدر که خواهد
بدین ادویه به شود بی قلق و بی آلوده و اگر خواهد که بایستد شربت
پیاشامد و با آب سرد فرو رود و با بهترین خوردنیها خورد باز بماند دیگر
اسهال انکار کیا را با آب گرم نوشد یکبار اسهال شود و اگر دو بار نوشد دو بار
اسهال شود و اگر سه بار نوشد سه بار اسهال شود و اگر نه نوشد هم از آن بخار
اسهال باز ماند و بت هم دفع شود و تمام علت شکم برود بسیار دهد آن
مو جرس تخم سیدانج سهاکر زرجوبه هلیله نلفل گرد سیماب بلیله جوکهار
هر یک یکدرم کوفته الساره دو درم این یازده ادویه باریک سوده با آن
سیدانج قدر ربع درم غلوله سازد وقت حاجت یک غلوله با آب گرم خورد
دیگر دفع اماس شکم و مل کهنه و بلغم بسته شده و آنرا اسهال نمی شود بدین
ادویه اسهال شود بسیار دهد هیچ هلیله و تمن صبر قوطی گرد بلبل دراز
هنکله جیسال کوته پاک کرده و بخته پوست تربت نانیزه سفید تو شیره
بلیله هم باریک سوده یک بهاو نه شیر زقوم دهد و خشک کرده بدارد وقت
حاجت یکدرم ازین ادویه با دو درم شکر تری خلط کرده با آب گرم خورد
و آب گرم را بعد از دهم کند و اگر اسهال هم کم نمی شود اگر ازین
ادویه قدر دو درم با چهار درم شکر آمیخته با آب گرم خورد او را هم
اسهال شود دیگر اگر باد غالب شده باشد این مسهل خورد بسیار دیتول یکنی
بزرگ هلیله بلیله نربرن هر یک چهار درم آمله کدو هر یک یکنیم درم سندی
یکدرم هم کوفته سه حصه کند و هر روز یک حصه در دو سیر آب بجوشانیده نیم سیر
داشته گرم بخورد و همچنین سه روز کند هر روز یک گرفت اسهال شود و اگر
خواهد که بیشتر شود دو روز نوبت تیز یار کند هفت هشت کرت اسهال
آرد دیگر ادویه طلا کردن بسیار دهد هنکوی و سنوت را بر سوده با
روغن کنجد گرم کرده بر شکم طلا کند و بالای آن جامه بندد اسهال شود و خون

جامه

جامه دور کند و دست و پای و روی با آب سرد شوید اسهال باز ایستد
دیگر از مغز تخم پوتا چیار روغن کشند و در کف پایها جرب کنند و پایها
در آفتاب دارد و خون با سیاه گرم شود اسهال خواهد آورد و خون از پایها
با آب سرد شوید شکم باز ایستد دیگر سیماب را با شیر برگ درخت ساکوه
سحق کند و در ناف طلا کند اسهال آرد دیگر اگر زهره گوسفند بر ناف
مالد شکم نرم شود دیگر پیاز اسهال در شش هوا اگر شخص با هوا و گرما
یعنی چون آفتاب در سرطان و اسد آید دهاجت اسهال شود با این
ادویه اسهال کند بسیار دهد تربت نانیزه اندر جو بلبل دراز سندی هم
باریک سوده با شهد و شیره مویز بخورد و اگر در هوا سرد یعنی چون آفتاب
در سنبله و میزان آید حاجت اسهال شود بسیار دهد تربت نانیزه جوا سنگ
نبات بالهه صندل سرخ مهلتی هم باریک سوده با شیره مویز خورد و اگر
اگر در هوا هفت یعنی آفتاب در عقرب و قوس آید اسهال کند
بسیار دهد تربت نانیزه پتره با تهه زیره سفید پوست درخت سیرن بچه
سورد کهم باریک سوده با آب گرم خورد اسهال آرد اگر در هوا گرم یعنی
چون آفتاب در ثور و جوزا باشد اسهال کند بسیار دهد تربت نانیزه
باریک سوده با نبات خورد اسهال آرد طریق ساختن غلوله که اسهال
آرد و همه زحمتها را دفع کرد اندیشتیری زحمت سنگهر کند بند رو که
و غارش اندام و بواسیر را دفع کرد اندیشتیری بسیار دهد قند یکسیر نخاه شش درم
و هلیله بیست عدد و جترک دو تن هر یک شانزده درم و بلبل دراز نوشادر
هر یک چهار درم باریک سوده با قند غلوله سازد و بعد دو سه کان روز یک
غلوله بهار خورد و بالای آب گرم بیاشامد و در خوردن این غلوله پرهیز
پیچ کند شود دیگر پوست هلیله مورد یعنی بلبل کرد دراز چینی
برگ کنسلی بلبل دراز مشکله با برنگ آمله هر یک یکدرم دو تن سه درم
نبات شش درم تربت نانیزه هشت درم باریک سوده با شهد سه
درم را مثل غلوله سازد وقت حاجت یک غلوله نهار خورد با آب سرد

ط و فرستد اسهال را زود چون خواهد که اسهال باز دارد آب گرم خورد و
دست و پای را با آب گرم بشوید در حال باز ایستد و بت و یرقان و درد
شکم و درد ساق و مقعده و سفیفه و تنگی نفس و پهلو و غلوله شکم
و آماس شکم و سرفه و قی و زهر خورده و مار زده و زحمت جذام و بواسیر
و اصور و پرمیه هم برد و اشتها غالب شود و هر چه بخورد هضم گردد و زرد
و زرد کرد و این را اند که جرح بسیار نفع کنند دیگر نسوت اگر
پیاز پخته نایزه طرتیله پاتمه و تین کدو خیار خرشنگ بزر فلفلین هر یک
کچیل شیر زقدیا هر یک هشت درم در هفت شیر دوه بر روغن سوسن بکجا
کنند و با آتش نرم بجوشانند چند انکه هم آب بسوزد و روغن خالص بماند
پیالا باید بدارد و هفت حاجت نیم درم از ان روغن در آب گرم انداخته
خورد و یا با برگ تنبول بخورد اسهال را زود و قبض را آتش کم برد دیگر اگر
خواهد که پیوسته طبیعت نرم باشد و خلطها برود و اشتها غالب شود و هر
خورد هضم گردد و قوت بیفزاید و پیوسته با صحت و عافیت باشد بسیار
طرتیله بسیل کرد تربت نایزه دارچینی نمکسنگ قاقله سندی هر یک
درم بار وان ده درم شکر تری پنجاه درم بکار سوده بدارد و هر روز قدر دو
درم شکر تری با درم با آب گرم خورد دیگر اگر اخلاط غالب شده باشد چند
کرت اسهال کند تا اخلاط برون آید و اگر اخلاط اندک بود بسیار بوست هلیله
هشت درم بسیل دو از چهل درم بوست چرک بیست درم نمکسنگ دو درم همه
باریک سوده هر روز سه درم بهار با آب گرم بخورد و آب گرم بر دکند هم بلغم
و خلط بیفتد و دفع گردد دیگر سندی فلفلین دارچینی نایکسر برج
مشکک بابنگ آمله بوزن برابر و بوزن همه ادویه تربت نایزه دو و چند
از تربت بلیزه بات همه بکجا سوده با شهد غلولها سازد و بخورد شوار بول
و بیت و قی و درد و سرفه و پهلو و تنگی نفس و حرارت و یرقان و نقصان
آتش اشتها و اثر همه زهرها دفع کردن علاج قبض کردن شکم اگر بعد از
راندن نایستد نرا گفت چاره چه هست برنافه صاحب رحمت شهد و بوست

جیه هفت

جیه هفت او آید نزد در زیات شکم از روغن باز ایستد دیگر موسر کل
دانگی برابر سوده از وی کدی سازد و بر آب برنج بخشته بخورد شکم قبض شود
مجربست دیگر دست و پا سرد شود و برنج سفید بخته با جیزات ماد کاو
بخورد شکم قبض شود بیاض طریق استنزاع در مجموعه ابراهیم شاهی می آرد
که بشرط میگوید که هر مایی در بارقی کند ادراج علت شود در تعلق کردن
باید که زنجبیل برورده با هلیله پرورده بخورد بشرط آنکه بلغم کابل باشد
و طعام بورقی کردن نخورد تا ماوام که اشتها صادق شود در قی کردن نفع
بسیارست خصوصا در تابستان اما قی کند اعتدال باید کرد چه اگر قی بسیار
کند معده ضعیف گردد و علتها پدید آید و چه برا بجمله است که بنواط گفته است
که در مایی در باقی کند چون خواهد که استنزاع کند نخست سه روز ماء الاصول
جوشانیده خورد جنابا در محل اسهال مذکور شده پیچه مشکه یا شوربا گوشت
گوسفند با روغن سوسن بخورد در روز چهارم وقت بامداد شوربا مذکور
سازد و در دیر رشته باریک خورد الداخته بخاید و بخورد و زمانی فوق
کند تا اخلاط سینه بیرون آید و مایی بخته بخورد تا تمام اخلاط از سینه
در مایی مخلوط شده بیرون آید بدانکه ادویه که برای قی کنانیدن آمده
است از میان آن جمله ادویه جوزق اصالت و ادویه دیگر بمنزله آمده
است آن نیز هر کدام که موافق زحمت باشد نیکو است چون خواهد که برای
استنزاع دارو سازد باید که در هوایی که میان نبت و گرمی هر دو برابر باشد
روز بوقت سعد و ساعت نیک جوزقی که بغایت پخته باشد و نه قوی خام
بود ستاند و آنرا با لاتا بوست زیادتی دریم و جوزان که با آرد باشد بسرود
بعده از کاه در بیاند علاق سه زد و جوزقی را در میان آن بدارد و بالا
آن با سرکیت ماد کاو یکدو دانه در میان انبار شالی بدارد و در هشتم روز
بیندد چون در آن جوز بوی شهد و یا بوی خوش پیدا شد هفت روز دیگر
تا بجا بجوان بدارد تا آنزمان که بوی ندکور در آن جوز ظاهر شده باشد هشت
روز دیگر بعد ظاهر شدن بوی آنجا بدارد بعد مکشد و خشک کند و تخمها آنرا

بستانند و با شهد و جغرات و گوشت کوفته باریک کرده بکجا کنند و خشک
شده در محل پاکیزه بدارد چون طلب شود هر کس لاق کنانند یک پل از آن
بستانند و باریک بکوبند و آنرا در میان شیر یا آب مهلبی و یا آب بوست
درخت کنجنال سفید و یا کنجنال سرخ و یا آب کندوری و یا آب بوست درخت
کنیب و یا آب بوست درخت پیدکر بهندوی آنرا جلبیت گویند و یا آب
سفرجل و یا آب غماکان کوفته ترکنند و یکشب بدارد و بگاه آنرا بالای کلیه
پیالها بستانند بعده جناب گفته اند از اول طعام مریض را جرب گرم
و دردی ریزد و شربت کنند و هر دکانه یکپیاله کرده اند بعده او دیه مذکوره
بخورانند تا قی یکدفعه دیگر استفراغ کند که اگر چه نوع ترسلیت بیارد
هشت درم هندخاص و آنرا دو قسمت کرده در دو دکانه یکبار نهار
بیاشامد هان زمان قی آید و بلغم و تلخ همه بیرون آید و هیچ نوع استفراغ
بهتر از این نیست دیگر ادویه استفراغ مجربست بدرخت بیارده درم
مغز جوز قی بار یک سوده جامه پر کرده در ده سیر شیر گاو جوشانیده با آب
جغرات بهم بندد چون روز شود دفع کند دیگر بستانند یکسر مسکه
نهار از و بخورد بعده ده شرابه و یا هشت شرابه آب گرم بخورد و دفع
در حلق در آرد در حال قی آید چون فراغ کرد باید آب سرد غرغره
کند و دست و پای هم آب سرد بشوید باز قی نیاید نوع دیگر شعر
چون طرابی که اخلاط سینه بود یکی تولیخه جوز قی آورد
نمک سکنجبین در و آورد کند آس یکجا نهارش بخورد
مدد از آب جوشیده در دی برد هر خلط سینه بیرون آورد
امین نوع از توتیا بسرداب در نمک با دفع بخورد ارم
در مجموعه شاهی یاد آرد که سرکه تلخ سرا قدری بسرد در دو کند بعد آب
دروی انداز و شب نگاه دارد بامداد بگاه نهار بخورد سه چهار کرت قی
آرد و هم اخلاط و بلغم زرد سفید و بنفش بیرون آید و چون فراغ یابد از
آب سرد غرغره کند و دست و پای و روی با آب سرد بشوید و تنبول بخورد

قی باز

قی باز ایستد و دل قوی شود و اگر نایستد لاجه بریان مستحق زیاده دهان
بریان کرده سوده در حلبه کوه بندد در میان آب بجوشانند و بشیلد و آب
او در بانیات آمیخته خورد قی باز ایستد و اگر نایستد ادویه که در باب قیء
نوشته شده است بکار بندد قی باز ایستد دیگر جوایی را در شیر آب سه بار
ترکند و بر بار خشک کنند در آفتاب بعده باریک سوده دارد وقت حاجت
قدر یک درم با آب گرم بخورد استفراغ آرد دیگر مجوز پیلا کلم مقشر نمکسک
هر یک دو درم باریک سوده با آب گرم بخورد قی آرد دیگر مهلبی شش درم
در دو کوزه آب بجوشانند و یک کوزه بستانند و پیش گرم خورد و بعد ساعتی
با پرهیز جهد کند تا تمام بلغم و صفرا بیرون آید دیگر بیخ و جوز قی نمکسک
و بوست درخت نیم هر یک یکدرم کوفته در دو کوزه بجوشانند و یک کوزه
بستانند و شیر گرم خورد قی آید اگر در آمده قی شود شاخ پیلا کلم تر در کام
دارد و آب شیر گرم خورد در حال قی آید و بلغم و صفرا را براند دیگر تمام
تفصیل استفراغ برای دفع علتها مختلف اربعه و استسقا و آنرا که تلخه
در محل بلغم رسیده باشد و آنرا که دهن او بیاب شود و دم یعنی نمک سوران
بود و آنرا که آتش اشتها پوشیده بود و آنرا که سرفه و حکاک باشد و آنرا
که از تلخه مجرد شده باشد و آنرا که تب مجرد از بلغم و یا از باد و بلغم بود و یا اثر
نهم دارد و آنرا که زحمت یرقان و یا جذام بود و آنرا که تب و بیرنه و طلوع
شکم بود و آنرا که باد در محل بلغم رسیده بود و غلبه بلغم در کلو و درد دهن بود
و حمیات دیگر مثل قی رغبتی طعام و جزان و بیرنه شده و غلبه کرده باشد
و یا زحمت دل مانند انا و سبات و مانند آن بود و یا زحمت سرب
و یا سرخ باد بود برای دفع علل مذکوره انواع مستفرغ از نقل نمود
شاهی در مجموعه خزانة الفواید مفصل ذکر کرده شده است یکی و آنکه خواهد
که مردم را از کل طبع راقی کنانند بسیار دکلی هندهل و آنرا خشک کنند و باریک
سایند و بر کل چینه و بر کل نیمالی و جزان اندازد و بدارد و بعده منگ
و یا شوربا و یا شیر با دکاء جدا آن بخورد تا بحلق رسد بعده کل مذکور را

زبرنان و دق بود آنرا که تب از تلخه
و بلغم حادث شده باشد

بوی کندی باسانی آید و اگر اسپند مذکور نباید سپند بحمام بستان و بطریقی که
بالا گفته شده است کند و با آب مهلبی و جز آن بشست کرده بلاد
بعده بطریقی که گفته است کرد و اگر گل کدن تر را خشک سوده بعده
هم از آب گل مذکور چند کرت گل مذکور را تر کند و خشک کرد و از بعد و بهمگی
مذکور بر گل جبشه و جز آن اندازد و بوی کندی باسانی آید و هر ضرری که
از سبب اسهال و استفراغ افتد علاج آن ضرر در مجموع خزانة الفواید شرح
کرده و معقول کرده یاد کرده شده است اگر حاجت افتد تمام آنجا یافته
خواهد شد بیان استفراغ هر عضوی علاحده نباید دانست اگر استفراغ
فضول دماغ خواهد بداروهای استفراغ باید کرد کنجد بابونه بابونه صعود کند
چنانکه صبر و شحم حنظل و اسطوخودوس و غاریقون و مانند آن و نفوغرغره
چنانکه از سکنجبین و آب کامه و بصبح کند و دیا میوزج و عاقرقرحا و جز آن
و بداروهای که عطسه آرد و سعوط کردن با آب جعدر و با سپ پیاز بوشیدن
زیره سیاه و سیاه دانه و محلوق کردن سر و شانه بسیار کردن در سر
و مالیدن سر بدستار گرم اما استفراغ فضول معده بقی باید کرد و اگر
امتلا از صفرا بود بسکنجبین و آب گرم بعد از خوردن مایی تازه و با
طبیخ بوست خوریزه و کشک جو و رشته و اگر امتلا از اخلاط بود قی کردن
بعد از خوردن مایی شور و ترب و اگر امتلا از دخولی و دوالان خورد
باید و اما در تبها امتلایی که با لرزه بود استفراغ بقی در آغاز لرزه باید کرد
و قی بداروئی باید کرد که مناسب بدفع آن اخلاط دارد اما استفراغ فضول
جگر آنکه اگر خلط غلیظ در جوف جگر باشد و داروهای مدره باید داد
و چنانکه تخم خیارتره و خولنجان و ناخواه و کرفس و تخم کدو و اگر در متعفن
جگر بود با اسهال نرم دفع باید کرد اما استفراغ فضول طحال بخیار
باید کرد نفس یا وی دهد اگر باد گرم باشد بلغمی که میل بسردی
دارد بکشد چون مطبوخ زوفا و حب السعال و اگر مزاج سرد بود
بلغمی باشد که در وی قوت جذب ضعیف بود دفع باید کرد اما استفراغ

فضول

فضول دل مردم را بدان کم حاجت افتد مگر از ازرقون و آنرا بقصد
باسلیق دفع توان کرد و بخار گرم در بعضی احوال دفع توان
کرد اما استفراغ فضول الطحال یعنی سپرز با دویه سودا برانند دفع باید
کرد چنانکه افتیمون و بسفایج و اسطوخودوس و قصد باسلیق و
اسلیم یعنی شامل از دست چپ است اما استفراغ فضول دوده در
وقت قولنج و قبض طبیعت ابتدا ماده به مسهل قوی حاجت بود کم بعد
از آنکه بداروها مسهل ماده نرم شده و طبیعت اجابت آورده باشد
و اگر اخلاط لزج جمع شده بود و طبیعت بجذب باشد بگوارش تمری
زیره باران و امثال آن دفع باید کرد اما استفراغ فضول کرده با اشیا
مدره کند اما استفراغ فضول از حمام با ادویه ملطف بود بکنند
و بحقنه و شیافات نیز باید کرد اما استفراغ فضول مناصل را
اگر ماده گرم بود بقصد و اسهال باید کرد چنانکه مطبوخ سورنجان
بجهت اسهال باید چون ماده سرد باشد قی باید کنانید تا اخلاط سرد
بیرون شود و فضول دفع گردد اما اسهال و استفراغ زحمت بدید
علاج آن بدین ترتیب کند باید دانست اگر طبیعت کسی نرم
بود و با آتش اشتها قوی زیادت باشد و یا غلبه بلغم اندک بود و یا
ادویه استفراغ از حد تیز و یا سرد و یا اندک بود و یا مریض را ماکولات
بود و یا او را بدشواری قی آید از این اسباب چون ادویه مقیی
خورد قی نیاید ملک اسهال آرد و بلغم یا باد و یا تلخه یا رشود زیاد
گردد طبیب باید که بان اندام مریض جرب بکند و دارو کم تخمین
داده رشت و موثر نیاید آنرا یاد دارد و ادویه دیگر و بدل
تا قی بمراد آید و آنرا که مستفرغ مسهل خورانیده باشد و او را
ماکولات بود و یا بلغم غلبه بسیار دارد با ادویه مسهل نیز و گرم و
یا تلخ بسیار بود و یا ادویه مذکور او را خوش نیاید و با از موارد
بسیار خورد از این اسباب چون دارو مسهل خورده باشد و اسهال

نباید بلکه تنها یدو زحمت زیاد نشود طبیب را باید که بطریق مذکور یا
دیگر دارویی اسهال بخوراند تا اسهال بمراد آید دارویه که کرت دویم
بخوراند اگر در شکم نماند کرت سیوم آن ادویه بخوراند مگر ادویه که مریض
را خوش آید و یا با طبیعت او موافق بود و از وی هیچ ضرر نبود
سیوم کرت آن ادویه نیز بخوراند و اگر اندام او را نخستین بغیر جرب
و گرم کرده بدارو کهنه و خشک یعنی بغیر جربی بجهت استفراغ
و یا اسهال بخورانند و ادویه مذکور با ادویه تلخ و بلغم را بیرون نکشد
بلکه آنرا بشورانند و دل را بی قراری از دو زحمت اماس و هلوک و تاریکی
چشم و تشنگی و پیچیدن مرشک ساق و خارش اندام و شکستگی ران
حادث گردد و رنگ اندام مکروه و سفره بیرون آید و اگر بعد جرب گرم
کردن اندام ادویه مهلی یا مغیری آنکه خود و آتش اشتهار یافته بود
ادویه زود هضم شود و اگر بعد خوردن ادویه مذکوره اشیا سرد
خورد و ادویه منجمده شده باشد و اگر در شکم او غلبه خلط خام بود ادویه
مذکوره باد و تلخ و بلغم را بیرون نکشد بلکه بشورانند و زحمتها که ذکر
کرده شد حادث گردد علاجش آنکه اندام او را با روغن جلکه
و نمک سنگ یکجا کرده جرب کرده اند بعده با مشک گرم کرده اندام او را
بدان گرم سازد بعده هفته نرده کند و شوربا گوشت چاو و رانی
که بهندوی آنرا جانگل گویند مثلا آنرا بخوراند بعده بسیار دوزقی بلبل
دراز جرب ناز با یک بار یک سایده در روغن کنجد انداخته بخورد
از آن روغن بر اندازه که معین است هفته نرده و انواس کند
و با دویه که شکننده باد است مثل روغن پیدا بخورد مانند آن اندام
او را جرب کند بعده ادویه که اسهال سخت آرد بدهد تا اسهال
آرد و اگر در اندام او غلبه باد و بلغم و تلخ بسیار باشد و درد و نه
و زحمتی که هندوی آنرا اورت گویند بود و او را ادرا دانند که خورانک
بسبب آن باد و تلخ و بلغم بشورد و مجرای باد را مسدود کند و در محل

نتوان

ناف

ناف لیخ آرد و درد پشت و پهلو و سر پیدا کند آرد و درد سینه و تبض باد و غایط و بول
حاصل آید علاجش آنکه اندام او را جرب و گرم کرده اند ادویه مسهل
یلتیه سازد و در متعدد دارد و هفته نرده و انواس نیز کند تا زحمت آن
قطع گردد و اگر بتجویز او خود و جوکهار و زنگ یا ذخر و نمک سنگ یا بریک یا
زنجبیل که هندوی آنرا جاجر گویند بدهند و بخورانند خلط تبض باد و نفخ شکم
را دفع کرد و اندام را گر بلبل در آنند و آن و جوکهار و انگزه و سندهی و
دهکه و نمک سنگ سایده با شراب و یا روغن بادکاو و یا آب گرم
آمیخته خورد زحمت کشاک که آنرا هندوی بروا هکا گویند و ترش متعدد
در متعدد که بطریق بریدن بتواص حادث شود دفع گردد و اگر سهل
و یا مقیی خورده باشد و غایط و حدث را وقت بیرون آمدن باز دارد
باد و تلخ و بلغم در اندام او غلبه کند و در حمل دل اندازد و از آن بسبب گرفتگی
دل حاصل گردد و هکه کند در پهلو و سرفه حادث شود و سر بغایت
ضعیف و عاجز گردد و از دهن او بطریق لعاب بسیار رود و در شهما
بگردد و زبان خود را بگزد و بسبب تشنگی شود و زبان بر دندان اندازد طبیب را
باید که خود را بر جای دارد و طلب شناوا از ادویه مقیی او را قی کنانند بعده
بنگرد اگر بیهوشی او بسبب تلخ باشد با ادویه شیرین قی کنانند و اگر بسبب
بلغم بود با ادویه تیز قی کنانند بعده قی اگر زحمت چیزی باقی ماند
دارو بر آشامده دهد تا باقی زحمت نیز زایل شود و آهسته آهسته
چنان معالجت کند که آتش اشتها و قوت اندام بیفزاید و اگر بسبب
قی کردن دل درد کند اشیا جرب و یا شیرین و یا نمکین بخورد و اگر دوا از
سبب تلخ و بلغم حادث شده باشد باید که اشیا شیرین و سرد بخورد و آنرا
مسهل و یا مقیی خورد باشد و غایط و حدث را بود بند کند نگاه دارد
منفذ باد از آن سبب بسته گردد و اندام او لکه گرک شود و اگر اسهال بسیار
شده باشد نیز بسبب غلبه بلغم راه باد بسته گردد و گرگی اندام و لرزه و درد
اندام بطریق خلیدن سوزن بدید آید و رشک تکیه استخوان حادث شود

برای دفع زحمت باندکوره علاجهای کنند که باد را دفع کرد انباشد
برای دفع زحمت باندکوره علاجهای کنند که باد را دفع کرد انباشد
جرب و کرم کردن اندام و آنرا که طبیعت وی گرم بود دارو وقت
گرسنگی ادویه تیز و اشیا موازنه پشتری برای اسهال خورد و دارو مذکور
غایط و تلخه را فی الحال بیرون آرد و دنا تهاد یکرا که آنکسین باشد
او را قی کنانند تا ادویه اسهال کند و شکم باقی ماند و براه قی بیرون آید اگر
قی از موازنه پشتر کرده باشد طبیب را باید که او را اسهال کنانند تا باقی
ادویه قی که فرو رفته است در اسهال از شکم بیرون آید یا شخصی که
اسهال از موازنه پشتر کرده باشد طبیب را باید که اول او را قی نرم
کنانند و اندام او را با آب سرد بشویند و بر اندام او نیز آب سرد بریزانند
تا اسهال باز ایستد و بیمار و سرمه زنند اسرخ و تخم بیخ و خون کوسفند
شربت نبات همه را یکجا کنند و بعده گل شالی باریک سائیده با آن بیامیزند
و اشیا مذکوره با شت چوکه در آن روغن مادکاو و شیر انداخته بیامیزند و او را
بخورانند تا اسهال که از موازنه پشتر شده باشد و اگر قی از موازنه پشتر شده
باشد اول باید که آب سرد بر اندام او ریزند بعده بیارد بشت جو
و آنرا با روغن مادکاو جرب کنند و نبات باریک سائیده در وی
اندازند و با آب بموازنه آمیزند که نه سخت آبکینی شود و نه بغایت تیره
بود و این نوع پست را تلاوی مستحم گویند بعد روغن مادکاو و شیر
نبات باریک سائیده اندازند و با شیره ترشها بیامیزند و بخورند
و اگر کسی را بسبب قی کردن آرد و غنها بسیار آید برای دفع آن بیارد
مورپا کشنیز مشک مهوه سرمه باریک سائیده با شهد بلیسانند و اگر از
سبب قی کردن زبان بسیار درون تر رود برای معالجه آن شوربا
گوشت گوسفند و بچه و اشیا جرب و ترش و نمکین یکجا کنند بخورانند و غرغره
کنانند و چند نفر دیگر برابر مریض مذکور بنشینند و ترشیها بخورند
تا زبان مریض مذکور زبان بر قرار خود آید و اگر زبان شخصی بسبقی کردن

بیرون دهن آمده مانده باشد بیارد کنجد و میوز و با آب سائیده بر زبان
طلا کنند و زبان را با زور درون دهن داشته دارند و اگر بسبقی کردن زحمتها از
مانند گرفتگی سخت و جراحات حادث گردد باید که در میان یکجی که هندوی
آنرا جوا گویند روغن مادکاو و گوشت گوسفند یکجا کرده بجوشانند
که بغایت تیره سخت شکنند و سر مریض را بخورانند و اگر شخصی را اسهال داده
باشد و اسهال از موازنه پشتر شده باشد دارو مذکور با اسهال خون اصلی
را نیز بیرون آرد و دارو مذکور را بهندوی چیوشونت گویند و دارو مذکور خون اصلی را بیرون می
کند و خون اصلی رنگ تلخه باشد و خوب خواهد که خون اصلی را نشناسد باید
که خون مذکور را با طعام آمیخته پیش سگ بیاندازد اگر آنرا بخورد
معلوم شود که خون اصلی است و اگر نخورد معلوم شود که تلخه است و باجامه سفید
را با خون مذکور تر کنند و بعد خشک شدن با آب شیر گرم بشویند اگر شسته نشود
سرود معلوم کند که تلخه است و اگر بوقت بیرون آمدن مریض را خون
اصلی تشنگی و بیهوشی و زحمتها زحمتی که آنرا هندوی مذکوند حادث گردد
برای دفع زحمتها مذکوره علاجی که برای دفع رگ ستیه و ایکبت دفع
اسهال مدام گفته شده است بکنند و با خون تازه از آهو زنده و یا مادکاو
و یا گاومیش و یا گوسفند زنده بخورانند تا خون مذکور محل خون اصلی که
گم شده است برسد و او را قوت دهد و یا بیارد گاو دریه که نرم باشد
باریک سائیده با یکی از خوهای مذکوره آمیخته حقنه کنند و یا بیارد نسوت سیاه
و نکهار و مسلیتی و گاه و بیخ بچی همه را با آب باریک سائیده در شیر
مادکاو انداخته بپزانند و در میان شیر مذکور سرمه و کف روغن که هندوی
کهرت مذکوند تر باندازند و بدان حقنه کنند و یا حقنه که هندوی آنرا
بجهابت گویند کنند و یا از کهرت مذکور دهند آنرا سن کنند و اگر از سبب
اسهال بسیار سمره بیرون آید گاو دارو با تخت بالاسفره بریزند و سفره
بالا درون متعدد دارد و اگر مریض مذکور بسبب دراوردن سفره در متعدد

گردد باید که ادرا آوازی دهد یا او از سرود و جز آن بشنواند تا بهوش آید اما اگر
از حقنه کردن زحمتی پدید آید باید دانست که اگر بقیء گرم و جرب کردن اندام
دیا در وقتی که شکم گرده باشد حقنه کنند ادویه سرد کنند و در آن جربی و نمک
و ادویه از موازنه اندک تر باشد و یا ادویه بغایت تیره بود زحمت
بشود و پس از ایدر دارو بیرون نیاید و از آن سبب قبض یا دیوبل
و غایط و سوزش و درد ناف و درد آیگه پدید آید و چنان نماید که در دل
چیزی طلا کرده اند و در مقعد آماس و خارش پیدا شود و در نگذارند
بگردد و در رونه ناخوش بود و آتش اشتها نقصان پذیرد علاجش
پیاز دیغ با لبل زنوت و حب ناردجوز کنار و کلته با آب باریک
سائیده در خر اندازد و بول ماکاو تیز پاک یار کند و سار دجوانی
جوزقی با لبل کوهی و زرک والان سوزک مشک بلبل در آب باریک
سائیده با اشیا مذکوره آمیخته حقنه بکند تا زحمتی که پدید آمده است زایل
شود و ادویه که در رونه مانده است بیرون آید و اگر در اندام شخصی غلبه
باد تلخه و بلغم و یا غلبه دو یا یکی از این سه چیز بسیار باشد و در رونه
از خشک بود و یا طبیعت او سخت باشد و او را با ادویه که اثر کند حقنه
کرده باشد و ادویه را اخلاط مذکور که غلبه کرده است بیرون آمده
آمده نه اند و ادویه تیز با دراه بگذرد و با دراه خود بکار آرد و جانب
دیگر میل کند از آن سبب نفخ شکم پدید آید و در روزه دمان حقنه و سنجکه
درد و در شکم و مقعد سوزش طارشکرد و در دل خلط سخت باشد و از این
جهت او بیتزار گردد با اندکور یکی قوار دیگر دیگر اندام بگردد و باید که
اول اندام او را چرب کرم نیک کنند و بلیته با درختان که مسهل باشد
بسازد در مقعد نهد و در حقنه که آنرا هندوی بلواد گویند پیلو و سرشف
با آب سائیده و آن یا ماکاو آمیخته حقنه کند بعده بیارد سرا و جوز
با آب سائیده در روغن کنجد بطریق که گفته شده از حقنه انواسو کند
و اگر بیماند کور یک یعنی بول و بواز و باد و عطسه و خران نگاه داشته

باشد

باشد در این حال او را حقنه کرده باشد و یا حقنه و اسخت شیلد و ملحان جربی
تنکتک بنود گرم نباشد و با ادویه و با اکست حقنه از موازنه کم بود و یا نرم
باشد و یا دغلیه کند و ادویه را با لابر و دوا از طرف دهن نه پیچی بردن آرد
و بدین سبب بیهوشی و سوزش دل و درونه و عطش و بحران حادث گردد
باید که بر روی او آب سرد باد کند تا اندام که بیهوشی دفع گردد و مریض
را بگیرد تا ادویه از بالا فرود آید و دستها گرم کنند و پشت و پهلو و شکم
او را بمالند و بر روی غلطانند و موی سر او را بگیرند و او را بجنبانند و از
چیزی بانند شیر و مار تیز سانند و کلیه او را با جامه چنان بپیچند که او هلاک نشود و با
که آنرا پران گویند و بادی که آنرا اوان گویند گردد و ممر بادی که آنرا ایان
گویند باز شود و ادویه حقنه را فرود آرد بعده کوهم سپاری با آب باریک
سائیده با ترشی مثل سرکه هندوی بخوراند و چون ادویه مذکور گرم و تیز و
مسهل است ادویه حقنه را براه آن فرود آرد و با بیار دنوت
و هلیله با آب سائیده با بول ماکاو آمیخته خوراند تا ادویه حقنه
فرود آید و چون ادویه حقنه در محل مقعد طعام یعنی یکواشی مانده باشد
و حقنه نزد کاو دمسول انداخته حقنه گو کند و با بیار دلاو با نسه کلیه
و برگ پی تیزه باریک و نرم و بونبر که و دارچینی و تیج و سرو و جوز نوا و خر
کوفته در بول ماکاو تر اند و در آن کاو ادویه مسهل مثل نوت و هلیله
مانند آن با آب باریک سائیده و روغن کنجد و نمک انداخته حقنه کند
و اگر ادویه حقنه در سینه مانده باشد با کاو بخمول لغو و حقنه کند و اگر ادویه
حقنه در سر مانده باشد سرشف با آب باریک سائیده ناس و دود
او بستاند و در سر نیز طلا کند و اگر ادویه حقنه مذکوره بغایت گرم
و تیز و ترش و تیره بود و با اندام مریض را سخت گرم کرده باشد و یا مریض
از زحمت اندک و طبیعت او نرم بود و یا حقنه چند کرت کرده باشند
و از آن سبب در تنگاه او درد حادث گردد و علاجی که بجهت زحمت
از بسیاری اسهال گفته شده است بعینه بجا کند و اگر بیماری را که

جو در کنار دکلته هم گوفته در بول
ماکاو نیز در حقنه کند و یا بیار دم

در و غلبه تلخه بود با دویه شور و یا ترش و یا تیز و یا گرم فرمایند که حقنه کرده باشد
در متعدد او درد و سوزش بشابه پیدا شود که گویا که می تراشند و می برند و
از متعدد او خون نیز بجهت بیرون آید و چون بیمار فکر در ازمان زمان جهت
انسانی شود از این جهت تلخه بر تنها مختلف نیز بیرون افتد و مریض بیهوش
گردد و علاج و آنچه جهت زحمت رکت است تا سهال خون کنند شده است
بکنند و برای دفع سوزش متعدد و بیهوشی در زحمت مذکوره و مانند آن
بسیار و قوت و با آب باریک سائیده در شیره مویز بیامیزد و بخورانند فایده
آنکه تخم و غایط و حدوث بیرون آید و سوزش و درد دفع گردد و چون درد
بیمار مذکور صاف شده باشد بحیثی که آنرا بپاکویند در آن نبات باریک بسائید
آنچه سرد کرده خورد و اگر مریض مذکور را اسهال بسیار شده و غایط او
نقصان گشته باشد بیارد کلاهم و آنرا به بزاند و با پاش بیامیزد و بخورد
و شیر او گاو و با جغرات و با خرما الا انه باشد مذکور زحمتی که از حقنه انواس
حادث گردد باید دانست اگر شخصی را غلبه باد اندک و یا بسیار باشد
و او را حقنه انواس سرد کرده باشد و یا شخصی را که غلبه تلخه بود و او را دویه
حقنه مذکوره سخت گرم کرده باشد و یا شخصی را که غلبه بلغم باشد و او را در
حقنه با دویه بزم کرده باشد و یا مریض طعام بسیار خورده باشد و او را
با دویه حقنه انواس گران کرده باشد و یا در درونه مریض غایط بسیار
جمع شده باشد و دویه حقنه انواس چنان کرده باشد که زدران اندک
بود و از این سببها دویه حقنه مذکوره از درونه مریض بیرون نیاید
بلکه هم درون شکم بماند و اندام او کلکر که شود و تا نهایت شکنند و نفخ شکم
و تب و خلبه شکم و پیچیدن اندام و درد پهلو حادث گردد بدین
سبب دانسته شود که با دو محل بیرون آمدن دویه گرفته مانده است
برای دفع زحمت مذکوره بیارد و استاد و جوی با آب باریک سائیده
در روغن بخار اندازد و روغن به بزاند و در روغن مذکور سرکه مذکوره
و شراب خمر و کنار و کلنجه و جو با آب باریک سائیده بیامیزد و گاوه

ادویه بخورد و کمیز تا دکا و نیز با آن یار کند و به بزاند و درین ادویه
اشیا جرب و ترش و تلخ و گرم تیز اندازد و حقنه نرده کند و بوقت
نماز خاشم بعد خوردن طعام و غنچه که در آن راسناد دار چینی جوز
انداخته کفته باشد از آن حقنه انواس کند و اگر مریض را تشنگی و سوزش
درونه و سرخی چشم و بیهوشی حادث گردد و رنگ اندام او کشته باشد و
که مذکوره آنرا انکه سواس کرده اند و تب پدید آید از این سبب معلوم
شود که از غلبه تلخه ادویه حقنه انواس درون مانده است برای دفع آن حقنه
از ادویه شیرین و تلخ باید کرد تا چیزی که آنرا استدر درون شکم مانده است بیرون
آید و اگر شخصی را حقنی که آنرا اندر آکوند و بت لرزه کاهی چیز آب
شدن و دهن پر ریشی طعام و گرانی اندام و بیهوشی و نیز دردی اندام
پدید آید باید دانست که از سبب غلبه بلغم چون حقنه انواس درونه
شکم مانده است علاجش آنکه حقنه ها که از ادویه زحمت و تیز و تلخ
راست کرده باشد و شراب خمر و بول ماده گاو و روغنهایی که از آن
در خانه مثل جوز هندی و مانند آن می سازند و یا از جوز قیا و
روغن کنجد و اشیا مثل سرکه هندی و جز آن انداخته ساخته باشد
از آن حقنه کنند تا چیزی که از سبب غلبه بلغم درون شکم مانده است
بیرون آید و اگر در شخصی علامت آنکه طعام هضم نشده باشد ظاهر
شود مثل قی و بیهوشی و بی رغبتی طعام و نیز مردی اندام و خلبه شکم
و پیچیدن اندام حادث گردد و خواب بسیار باشد و سوزش درونه
نیز پدید آید معلوم شود که از سبب بسیار خوردن طعام چیزی حقنه
درون شکم مانده است علاجش آنکه از ادویه تیز و از تلخه گاو و دیا
پیکی سازد و بخوراند تا طعام در بخت آید و اسهال از ادویه گرم تیز
نباشد بکنند و ادویه دیگر بجهت بخت آمدن طعام گفته شده است
نیز بدهند و اگر شخص را بتعفن غایط و بول و حدث در آب گذرد
حادث شود و گرانی تخم شکم و گرفتگی دل باشد باید دانست که چیزی

حقنه مذکوره از سبب غلیظ در درون شکم مانده علاجش آنکه اول انوام او را
جرب ترکیم کنند بعده ادویه مسهل سائیده از آن پلپت سازند و در
متعدد را در تاجریکه در درون شکم مانده است بیرون آید بعده بسیار
شوت و بیلی و حزان و از آن کاده سازند و بدان حقنه نزده کنند و نیز
ادویه مذکوره را روغن بادکاو انداز ده بر آن بدان حقنه ان کنند
کنند اگر شخصی طعام نخورده باشد و یا متعدد او اماس کند و یا بجهت آنرا
پیاکنند اشامیده و دوخونا و را حقنه انوا سن کنند جوی حقنه مذکور
طرف بالا رود و منفذ نای که بالا از آن کردن باشد از آن طرف بیرون
آید علاجش آنکه شوت سیاه و سرخ در کنیز بادکاو اندازد و جرب بکار
و کلتمه نیز سائیده با کنیز مذکور یا رکنند و کاو سازد و در کاده روغن کنجد
بر نزاند و از این روغن حقنه نزده و انوا سن کنند و اگر شخصی را جربی
حقنه انوا سن از طرف حلق بیرون آید باید که گردن او را ایستاده
دارد و گلو او را بگیرد و دوا و اسهال بخورانند و علاجی که دفع قی باشد
بکنند و طبیب را باید که بجوی از چهار چربی که نایخته باشد حقنه نکند زیرا
اگر بجوی خام حقنه کند جربی مذکور در محل متعدد سخت شود و بماند و از آن
سبب متعدد درد و خارش حادث گردد و مردم بی هوش شود علاجش
آنکه ادویه تیز در روغن کنجد که با شیرا گیخته باشد بدان حقنه کند و اگر
جرب حقنه را بعد از آنکه در درون داروی حقنه انداخته باشد بغیر جنبانیدن
و بر داشتن بسته باشد و یا داروی حقنه را بتمام درون متعدد انداخته
باشد بغیر جنبانیدن و بر داشتن بسته باشد و یا داروی حقنه را بتمام
درون متعدد انداخته باشد از این سبب باز غلبه کند در شکم غلبه و درد
ظاهر گردد علاجش آنکه متعدد جرب ترکیم کنند و طعامهائی که دافع
باد باشد و مانند آن بخورانند و اگر دفت شیلیدن جرب
و یا بعد از آن باد در متعدد غلبه کند جانب بالا رود و در قسمه درد
سر و شکستگی پهلو را نمایان پدید آید علاجش آنکه حقنه بادیه بکواد کردن میندل

و شوت سیاه و بولها و کاو انداخته باشد کند و اگر جرم حقنه بخت
شیلیده باشد و جزوی که در میان شکم بماند و در محل حلق رسد باید
که آن را با دیگر حقنه با ادویه مسهل کنند حلق رسد باید که آن را با آن
دیگر حقنه با ادویه مسهل کنند و گلو را بمالند باب سی و نهم در وجع
درد جگر و اماس او که آنرا بتازی وجع الکبد گویند بدانکه آلات
رئیسه سه چیز است دل و دماغ و جگر و قوت روح طبیعی بجگر
مخصوص است و بدان قوتها است که طعام را خون گردانند و باندامها
قسمت کند و پرورش دهد و تولد قوت از جگر است و تناسل از آب
دیاست زیرا که منی از وی تولد میشود و در هر عضوی قوت و حرکت
چند انکه می آید از قوتها وی پدید آید و تمام شود و بهترین فضل وی
آنست که از معده آنچه از طعامها صافی تر است غذا وی را شاید
و بخود کشد و خون گرداند و دیگر است که هیچ اندامی از اندامهای تن
فضله را از خود چنان دفع نکند که جگر کند و قوت دافعه از قوت
دافعه دیگر اندامها قوی تر است و حد جگر آنست که جگر اندامی است از
خون فرو ماسیده پارکها بسیار بعضی از آن رگها سطبر تر و بعضی
باریک تر و جای جگر سوی دست راست زیر استخوانهای دسلی
و پیوسته است بحجاب دسلی وی بسوی مهرا است و شکل بلال
یعنی ماه نو و طبع او گرم و تر است و نعل او خون زاینده است از جهت
پرورش تن و ظاهر وی بسوی اضلاع است و باطن وی بسوی معده
و زرده است و شکم او زرقی دارد کذا قعر الکبد خوانند و از
جانب قعر شاخهای مانند ریشها رسته است و اصل رگها را باب الکبد
و قبله الکبد خوانند طعام را از معده بخود کشد و خون گرداند و باندامها
قسمت کند و آنچه لطیف تر است بدل و دماغ فرستد و باقی را بر حسب
اعضا در غلظ و لطافت بهر اندامی فرستد بعد من آنچه از ایشان تحلیل
افتاده باشد پس باید دانست که اماس و درد جگر یا بواسطه خون

حیوانی در دلالت قوت
روح نفسانی بدماغ است و
قوت روح م

بحرارت افتد و یا بواسطه برودت بود و سبب حدوث آنکه از گرمی بود آنست که
هر وقت که مزاج حار بر جگر غالب شود خون و اخلاط را گرم کند و بشورانند
و فساد آن بجگر و بجملگی تن باز گردد و جگر گرم سوء المزاج با ماده
باشد یا بی ماده و اسباب آن بعینه اسباب سوء المزاج معده باشد سوء
المزاج اول بود اما علامت سوء المزاج بی ماده آنست که تن بگداز و
ضعیف و نحیف گردد و درد ده بسوزد و اشتها را ببرد و تشنگی گشت
از دو تب گرم کند با خشکی طبع و درشتی زبان و سرخی بول و سرعت نبض بود
و درد در پهلو راست باشد بی ثقل و بگرانی علاجش آنکه اگر حرارت
از حد بگذرد رگ باسلیق بگشاید و یا در بن جگر حجامت کنانند و بر جگر
بر جگر اکمد و آب میوه ترش و بد بنوشد و دیگر طباشیر و نخیل و دیگر
دو درم با هفت درم نبات سوده دارد و هر روز دو درم با سکنجبین بخورد
به شود و دیگر طرقیل سوده با آب بر جگر طلا کند و تر دارد و خشک شود
ندهد به شود و اگر حرارت بسیار بود و متوسط باشد با قصد و حجامت
حاجت نبود هم با دویه مذکوره دفع کرده و اگر طبع مریض سخت بود
خیار چنبر جوشانیده و بدان طبع او نرم کرده و تر دیگر من بجهت دفع
اماس جگر بیع او نیز مثل خیار چنبر نیست و اگر حرارت قوی تر بود
چنانکه برقان بدید آید بعد فصد و حجامت بیارد صندل سفید
سفید و بیخ بیخی و بیت پاپرمد مشکک و بالم هر یک درم در سیر آب
جوشانیده مکرر داشته بخورد به شود اما علامت سوء المزاج گرم با ماده
آنست که با علامتها مذکوره درد بی زبان و تلخی زرد و سبز بود و گرانی باشد
در جانب راست و اسهال صفراوی بود و گاه باشد که اخلاط بسوزد
ماخولیا پدید و تندیب بر هم اخلاط مجرد دردی شراب باشد
و ثقل عنا لمی نشان ضعف جگر بود و آنجا که ثقل سیاه و غلیظ بود
نشان عفونت گوشت جگر باشد علاج سوء المزاج جگر که بی ماده بود
بعینه علاج سوء المزاج دل باشد اما علاج سوء المزاج جگر گرم با ماده آنست که

اول استفراغ کنند و مسهل خورد تا ماده بیرون شود و آب سکنجبین
صاف کرده با سکنجبین ساده بیجوش و آب کشنیز باقی و آب میوه ها
میوه ترش و ارد ان ترش و آب خوز بره بهدوی و آب دنیا روا باشد
و آب خرما هندی خورد به شود و اگر در سوء المزاج جگر گرم با ماده حرارت
غالب شود قرص کافور و کشکاب بدو طلا سرد بر جای جگر مثل صندل
و کافور بالا و غذا بیرما مانند سرخ بر کوه سفید بر کوه گوشت سیطر زراج
و زاردان پخته و برنج سفید و تان شکر ساز دیا زیرنی و شراب
بگلاب اقرار کند به شود اما سبب حدوث درد جگر از سردی باشد
با ماده بود یا با ماده بود اسباب آن سوء المزاج سرد معده و دل
بود اما علامت درد جگر که از سردی ساده بی ماده بود آنست که لبها
و دندان سفید و رقیق بود و نبض بطی و متفاوت باشد و رنگ روی
گشته باشد و تباه شده باشد پیشه هیچی زند یا زردی زند و بنزی
کمر ابد و بول سفید و رقیق باشد زیرا که چون سردی بر غذای جگر غالب گردد
بر مزاج جگر تحالب گشته باشد و ثقیل را نضج نتواند داد و هر طبیعی
که از سینه برآید طعم وی ترش بود و خلط بلغمی کند و شدید باز وی جدا
کردن نتواند که بسیار اشتها طعام قوی گردد و تشنگی کم گردد
و در ابتداء این درد بیمار راست نکند اما چون بر درد کاری برآید
و خون او تباه عقب گردد لابد پی بدید آید چون از خواب بیدار
شود در چشم و روی و پشت دست و پای آماس باشد و گرسنگی بسیار
آید و طعام کم گذارد و اگر درد جگر از سردی مفرط بود شهوت باطل گردد
و ثقل سفید و بی نوی باشد و طبع گاهی خشک و گاهی نرم بود و گاه باشد
که بول بجوصید مایل بود رقیق بس غلیظ و سیاه گردد و بر از غسالی
با شهوت طعام نشان سردی و ضعیفی جگر باشد اگر با ماده بود علامت
دیگر آنکه با این هم علامات تب هم او تیز بود و طبع او نرم باشد و تبها
عرق تولد کند و ثقل سیاه و غلیظ بود علاج درد جگر که از سردی بود

بی داده باشد علاج درد دل و معده که از سردی بود بعینه همان باشد و انجا
که با باده باشد استفراغ باید کرد و اگر کسی را جگر اصلا سرد آماده باشد
علامتش آنکه در بهلوی راست او هیچ موی نباشد و اگر بعلاج دفع نگردد
در موسم دائم المرض باشد و علاج سردی جگر آنست بسیار خوردن سوده و
بخته هر روز دو درم با گیر مستور و هر چند روز ملازمت کند نافع آید دیگر
گلمیخ بر موضع جگر دهند و خون بیرون کنند بعده قدری نوشانند آب
لیمون سخی کرده بر روی گلمیخ طلا کنند اما ماس در و فرو رشیند دیگر صلاح
صبر سقوطری الطیب زعفران هر یک یک درم سوده و موم خالص کنند و قدری روغن
هم تر کنند بعده بمالند و ان سازد و بر جگر بندد بخود دیگر نوشانند
بارقشتا جوکه نوشادر بیکایی مومیای بجهنباک هم برابر سوده آب
بوجگر طلا کنند ای آنکه فلک دهند درد و اماس فرو رشیند و نافع آید
دیگر یک درم مومیا با کندر یکی دو فرو برد بشود دیگر اگر یک نیم بنفشه را
هر روز خورد و هفته بگرد و دیگر یک چیز شهد و دو جزء آب آهسته بر آتش نهند
و آهسته آتش دهند تا وام که سوم حصه یعنی شهد باقی ماند و قدری
دارچینی و فالیخ زعفران سوده در آنجا بار کنند و مقدار طلاقت خورد به نیم
روز جگر و سینه دفع کرد و غذا اگر تیسبا شد شوربا از آن جمع بدو کنند
آن تنور بمید هد و اگر تب باشد بچه تنک دهد اما علامت درد جگر که از
خون بد پدید آید باشد و بر چند نوع است علامتها و موی بد پدید آید و رگها و روی
وی ممتلی نباشد و نماید و دهن شیرین شود و گرانی مصور بری
استخوان و ماندگی اندامها پدید و ماه دهن خشک گردد و جرم اندام مخارد
بلول و رخساره و چشمها سرخ نماید و بنفس بجهد و اگر خواهد که قوت
و ضعف بیماری معلوم کند باید که در مضم جگر معلوم کند و نگاه دارد که
لخ خورده نشود و زود خون میگردد و یا بعد دیری خون میگردد جهل قوت
و ضعف بیماری را قیاس کند علامتش آنکه اول رگ باسلیق بکشاید بعده مغز
خیار سبز جوشانند و بر تاطل او نرم گردد اگر خون در تن او عفونت شده

بود علامت وی آنست که تب با آن یار بود و درد و گرانی و سنه خشک و کهک
بود علاج آنست که آب انار و آب والان تند رک رگ اگر دری گداخته بخورد بعده
هر روز قدری طباشیر با آب الوند و یا با آب حنا هندیدیا با آب بنفشه نوشانند نافع
آید دیگر برگ انب شش درم در چهار سیر آب بجوشانند و نیم سیر بستانند بعده نه
درم شکر تری یار کند بخورد نافع آید اما اماس جگر و درد جگر که از خون و از
سردی بود و تدبیر علاجی دفع نشود او را سه عدد دغ باید داد و آن داغ
مشهور است بالا جگر میدهند امید است که بفضل حق تعالی به گردد اما در اماس
و درد جگر که از گرمی مفرط باشد او را داغ نباید داد بلکه شربتها سرد و تبرید
گفته شده است می باید داد تا بکرم الله تعالی دفع گردد تا اما دام که جگر
گرانه نیفتاده باشد خوف بود عاقبت بدارو دفع گردد و چون گرده افتد
هرگز بدارو دوا نیابد نگردد و مردم هلاک گردد نعوذ بالله منها

باب ششم در دفع ضعف جگر

باید دانست که ضعف جگر بای سببی از مشارکت باشد
خاصه اندر جگر که بغیر مشارکت اندامها دیگر بود اما اسباب خاصه ضعف
جگر که بغیر مشارکت با اندامهای دیگر بود آنست که انواع ماسها و فرحه و تیره
و جراحت در جگر بود و اسباب شرکت آنست که جگر را با معده و سینه و زهره
و اندامها دم زدن در بیزد گرده و دوده و رحم مشارکت است اما مشارکت
او با معده چنانست که اگر اندر کار معده خللی افتد و کیلوس ناگوار بدد
و یا تباه گشته بجگر آید خللی در کار جگر پدید آید و خون صاف تولد کردن
نتواند و مشارکت با زهره و زرده چنانست که اگر درستند که میان
زهره و زرده است سده افتد و نصیب صفرا که الا جگر سینه و اندام
زده یعنی شش چنانست که اگر در سینه و حوالی آن الم پدید آید سببی افتد مضرت آن
بجگر باز آید بسبب بوشکی غشا یکدیگر و بوشکی رگها که از جانب جگر بر
اندامها آمده است و غذا می تواند و مشارکت جگر با بیز چنانست که اگر در
بیز الم پدید آید و باد منفذی که میان جگر و بیز است سده افتد و خلط خون
که در جگر است بیز نتواند کشید در کار جگر خللی پدید آید و مضرت در جگر اندامها

بدید آید و شدت جگر باکرده چنانستکه اگر در کرد ضعف بدید آید و باد متنفخ
کمیان کرده و جگر است سده انتلو کرده فضلا اگر با کیلوس در جگر آمده باشد
نتواند کشید در کار جگر خلل بدید آید و مضرت آن بهم اندامها بدید آید ظاهر
کردد و مشارکت جگر با رحم چنانستکه بخود دیدن چون بسیار رود از جگر
کشید میشود و دیگر بران بسبب ضعیف کردد و مضرت در همه اندامها بدید آید
و یا چون جیعف ضعیف بسته شود و فضله جگر که بدان طریق دفع شدی اندر جگر
بماند و جگر ضعیف کردد و مضرت آن بهم اندامها بدید آید علامت ضعف
جگر آنستکه روی زرد بود و رنگ تیره کردد و رغبت طعام نباشد و بعضی
را زردی رنگ با سپیدی آمیخته بود و بعضی را زردی و سستی و بعضی را سستی
و تیرگی و بول وی عنابی بود این نشان ضعف و تغیر جگر باشد اندر
کیلوس تمام فرو ناکردن و با اندامها نافرستادن و در هنگام هضم دوم
یعنی کیلوس را خون کردانیدن جگر الی نرم بدید آید و با اصلاح الخلق
برسد و جگر کرم اخلاط را کی کند و با اندامها فرستد و بدان سبب تن کرم
کردد و اگر زود طعام بشکند و پست و مشتبکی بدید آید و بول رنگین شود
و جگر سرد اخلاط را غلیظ کند و اگر زود طعام بیشتر کرداند و بعضی را
از مدتی که خون شود اندر جگر عفونت پدید آید و جگر تر اخلاط را آب ناک
کند و طبع را نرم کرداند و با جر باستسقا کشد و جگر خشک اخلاط را غلیظ
کند و بول اندک آرد اما ضعف جگر که بمشارکت زهره بود علامتش
روی سیاه و تیره شود و اگر بمشارکت گرده بود علامتش سوء الهضم
بدید آید و اگر بمشارکت رحم بود احوال مریض بدان کرانید و اگر
بسبب اماس قرحه و تیره باشد علامت آن در محل اورم باد کرده آید و اگر
ضعف جگر در قوت جاذبه او باشد تن لاغر باشد و نقل بسرخی کرایند و اگر
قوت هاضمه ضعیف بود سر از غسالی بود و طبع نرم بود و بیشتر استسقا
الحس پدید آید و لون روی او بکردد و بیرقان زرد و سیاه بدید آید
و بول سیاه و پر از کف کدر رنگ بود و بخار و باد بر دماغ برآید و صداع و

ورم و خیرگی چشم تولد کند علاج آن آنکه نخست سبب باید جست و بدفع آن مشغول
باید شد چنانکه بهر یک در جایگاهش یاد کرده آمده شعر هر کس که شود بدین ضعف
اندر جگرش ۷۰ دیا کو خورد انار و یکتن خورده تمار تا که بیشتر سازد صفرا شو
و باید دانست که سبب ضعف جگر در پیشتر و قتها سوء المزاج سرد و تر باشد
و خشک کمتر بود بدین سبب در علاج آن دارو بتر اشده لطیف کنند و بر سبیل
بکار آید و از داروی که در وی قبض و عفونت باز دارنده بود استعمال
باید کرد چون زعفران و انار شیرین و ترش و انجیر بدین ماند سخت نافع
است از بهر آنکه در وی قوت قبض است و ترشی رطوبت غلیظ
را تقطیع کند و حرارت را تسکین دهد و شیرینی در رطوبت را بخواید
و سده بکشاید و ترشی او بیدوت را مقدار کند و اگر مویزها دانه
کسی بخایند نافع آید در دردی قوت قبض و نرانیدن و کور بر جگر را قوت
دادن و حاصل است لیکن آنجا که خشک غالب بود چه هاقابض در
باید داشت و اگر باستسقاء حاجت آید اگر ماده دموی بود فصد باید کرد
و اگر خلط رقیق بود استفراغ بفتنین و غافث باید کرد و اگر اسهالی
افتد تامل باید کرد و دیار نباید داشت و اگر باز داشتن باید بدار و ناخوش
بوی دکشاید و قوت دهد باز باید داشت که در وی قبضی معتدل بود
صفت دارویی که سده بکشاید و جگر را پاک کند و قوت دهد بیارد لک لک
و ریوند چینی هر یک سه درم عصاره غافث تخم بادیان تخم سرمق یعنی
تخم شلغم هر یک پنج درم افسنتین یعنی شش درم تخم کاشنی یعنی
ده درم تخم کشوث یعنی هشت درم تخم کرفس چهار درم همه سوده
دو درم را شربت سازد معجون جالینوس که در بیمارکی جگر هیچ معجونی از
وی نافع تر نیست اینست بیارد مویز منقی بی دانه بیست و پنج مثقال زعفران
یک مثقال نصف الزیره یعنی جیرنج دو درم و گویند دو مثقال مثل
الیهود یعنی کوکل سیاه دو نیم مثقال تراکبین شانزده مثقال مر یعنی
بول چهار مثقال صمغ البطم یعنی سکم درخت جاروبی چهار مثقال الاشیقان

از ضعف جگر بجهت منافر شود

و اگر خلط غلیظ بود استفراغ
بحقنه بول نوش باید کرد

یعنی دارچینی دو مثقال اول مثل را در شراب حل کند زهره دارو در وی آمیخته
کند بعده با انگبین بشرب و شربت یک مثقال بدهد اگر حرارت بسیار بود
یک مثقال افیون و یک مثقال بزر البنج یعنی بنگ ادهیجا ره کرداند و مثل حلت
است درین معجون زیادت کند به گاه که علاجها بشرط ترتیب کرده باشد
داشته عزیزی سود دارد و صادران نوع سازند که از جهت ضعف معده
تاد کرده شده است داند ضعیفی خونها جگر نگاه باید کرد و اگر قوت
هاضمه ضعیف باشد سبل و بسباس و کوز بوا یعنی و کندرو
و مصطکی و قصب الذریره یعنی جیوتی و سعد سوده دارد و اگر ماسکه
او ضعیف بود داروها تابعض بکار باید داشت خونکلی انار و طرانجبین
و گل سرخ و اگر قوا بعض با داروها کن برابر کند و دوا باشد و اگر دافعه ضعیف
باشد تدبیر کشادن سده و گرم کردن کرده باید کرد و باشد و مفرد در
دفع درد سر زکام آنرا تازی وجع الطحال کویند رخ بدانکه خدای تعالی
سر را خلاف هیئت جگر آفرید زیرا که جگر طولانی مثل هلال یعنی ماه نو است
و بجانب راست جای او است و موضع سر بجانب چپ است تم زیرا که
اضلاع خ و مقابل جگر و زیر دل و پوسته شکم و بجانبی سر و ده را
گرفته است و جوهر او گوشت مانند خون در وی است و طبع او سرد و خشک
است و خوش قوی نیست و در دهن دارد یکی سوی مقعر جگر است از
جگر در وی خون نرامی ستاند زیرا چه اگر خون در جگر بماند سده افکند
و جگر را سرد کرداند و جگر نتواند که خون محمودی که غذا جملگی تن را
شاید تولد کرداند بس درد و اما سرد سردی در جگر پدید آید و علاج
او در باب درد جگر گفته و دهن دوم سوی فم معده است سودا را در وی
می ریزد و قوت اشتها در معده از وی حاصل می آید و آنکه خدای عز و جل
جای سر را زیر دل نهاد حکمت در وی آن بود که تا از سردی مزاج او وی گرمی
مزاج دل در حرارت غریزی که در وی است در حد اعتدال زیرا چه
اگر سردی سر زهر حرارت غریزی دل را در اعتدال نداشتی و تا از حرارت

جیوتی
سعد
قصب الذریره

دل سخت گرم شدی و از وی زحمتها و درد دماغ پدید آمدی و نبات را بخوردی
و باشد که محترق گشتی بدون آن حرارت در معده آمدی با گرمی جگر و گرمی
یکی شدی و مزاج معده را هم تباه کردی و آن فعل که بر جگر نهاده است از
معده حاصل نیامدی و اگر دست معده مقابل جگر نبودی آن در وی خون را از
وی نیک جذب نتوانستی کرد و بقیه که در وی خون در جگر ماندی و با خون
صاف بیامیختی و در منفذ تا وقتی نتوانستی گذشت سده افکندی و
اعضا از غذا باز ماندی و فساد بجمله اعضا اثر کردی و خلل در جملگی
افعال تن اندر آمدی و باید دانست که سپرز خانه سودا است و جگر خانه خون
است و زهره خانه صفرا است و معده و شش خانه رطوبت است پس سپرز
چون خون تیره از جگر بستاند آنرا مضغ کند یعنی استحالت بدو و طفو دیا
بکرداند و ترش لطیف در وی پدید آرد و آنچه غذا سپرز را با بدان وی بگیرد
و باقی آن مایه ترش و معتدل را بسوی معده فرستد بوقت آنکه اندامها
حاجت شد غذا گشته باشد تا بدان ترشی که در وی است سودی زیادت
در فم معده پدید آید و حس وی قوی کرداند و شرح منفعت سودا بسیار
و آن در باب اخلاط تر یاد کرده خواهد شد و سودا هم جملگی تن و قوت
را قوی دارد و علاوت در مردم او پدید آرد و کارها کرانج کردن از قوت
سودا باشد و نبات دل و دماغ و دیگر اندامها از سردی وی است و در کارها
دشوار صبر کردن از سودا است اما وقتی که در حد اعتدال باشد و چون از حد
اعتدال بگذرد و عفونت پدید آرد بیماریها بسیار پدید آید اگر سپرز ضعیف
گردد و نتواند که خون تیره را از جگر بستاند و بخود کشد علامت وی آنست که
در تن وی بسیار پدید آرد که بسیاری زند علاجش همان است که در باب
بر تن سیاه عرضه خواهد شد و گیه حجام بر موضع سپرز نهند تا او را
قوی کند و آهسته بدست مالد و خدا روند رحمت را ریاضت دهند بفضله
فاسد از وی تحلیل افتد و حرارت غریزی را قوی کند تا آن ضعف
از وی برود و اگر قوت ماسکه وی ضعیف گشته باشد علامت وی آنست

آن سودا را از بالا از فرود دفع انداختن تی جدا شود و هم باسهال بیرون
آید و علاج وی همان است که در باب اسهال تی سودا وی یاد کرده شده
است و اگر ضعف در قوت هاضمه سبز در آمده باشد بسبب سردی که بر
مزاج وی غلبه کرده باشد هر غذا که بوی رسد نیک ترش گردد علامت
وی آنست که نیک و قوی اشتها بطعام باشد و علاج وی همان است که در باب
شهوت الکلب گفته شد مات بعینه همان باید کرد و اگر ضعف در قوت
هاضمه از غلبه حرارت پدید آمده باشد و هر غذا که بوی رسد آنرا
محترق گرداند از وی وسواس سودا وی تولد کند علامتش آنکه در باب
ماخولیا و اعراض وی یاد کرده شده است و علاجش نیز همان است و اگر
ضعف از جهت ضعف قوت دافعه باشد سوء المزاج که او را افتادی
است در آن وقت سودا را بمعده و بهر جایی می اندازد علامت وی
هم علامت ترجیه و غشی است و علاجش نیز بعلاج ترجیه و غشی
باید کرد بعینه والله اعلم بالصواب اینجا بیت دیباچه نیز طال
باز نموده شد اکنون باز آیدم بر سر مقصود باید دانست که ورم سبز
چشم آنست که تحت باشد بشان تخته سنگی بیت آنکه کیوس غلیظ نباشد
بمدوی ریخته بود علامت وی آنست که چون دست بر منفذ وی نهند
صلب باشد و سبز بر مثانه جانب چپ وی دردی گرفته باشد و باشد که
درد از سبز سرایت کند بجانب سر و نفس کشیدن کوتاه و تنگ گردد
چون نفس کوتاه خورد که در حال گریه بودم و چون ورم کند در محل خود غلیظ
و بزرگ و ظاهر شدن گیرد و صاحبش را لاغر گرداند و اگر اماسی
سبز دیر ماند و الم وی بگر رسد مردم را راست تا پیدا کند علاج وی
همچو علاج حکاکت و نیز بعضی را در ورم سبز درد بود بعضی را درد
نبود و گرانی و دردی و نزاری تن بسیار بود و تا دم آخر از طعام خوردن
باز نماند و بعضی را اماسی در پشت پای و پشت دست نیز باشد علاج
ورم سبز را ابتدا از آنست که از وی رگ ماسلیق کشانیده و یا بنیر شاخه

جیب حجامت کنند و هر روز سه درم خردل سوده با نیم سیر کنجد ستوده با آب
ماده بزنازاده بخورد به شود و یکی هر علاجی که در اماس جگر و باب
اجسطور است در اماس سبز همان باید کرد و بعینه خردل نبوکهار هر یک
یکدرم سوده بیخته در نیم سیر کنجد بزنازاده یا رکند و بخورد و بسیار روز ملازمت
کند به شود و دیگر صد برگ آگ بخته و نمک سنگ شکار هیا که نزد چوبه دارد و
نمک کوه و نمک سیاه و جوکهار هر یک بیست درم و انگزه خالص ده درم
همه باریک سوده در دو درم روغن سرشق و دو درم شیر آگ آمیخته بر کنا
آگ را مهره و جانب طلا کند و در دیگ تو بر تو نهند و سر دیگ را با بهنان
باحتیاط بوشد بهیچ دم بیرون نرود و دیگ را بگلگونه که در دشکسته
گیرت دهد و بعد سرد شدن بیرون آرد و هر روز مقداری که بکار آید
با آب شیشه خورد از ترشی و شیرینی بپرهیزد و از چربی و ماهی هم احتراز
کند و ملازمت کند علت سبز و جمله علتها شکم و علت جگر یکدیگر دفع گردد
و باز عود نکند و دیگر اگر هر روز تربخ نهار خورد سبز بکدارد و دفع گردد
و غذا کوشتابه نخود آب و کباب و قلیه با تیزها و پیاز و سیر هر یکدر
سرکه آمیخته خورد و نان تنور بخورد و دیگر خردل زرد چوبه هر یک بیست درم باریک
سوده در کنجد کوفته تازه تر کند و در سایه خشک کند بعده هر روز یکان
درم با آب نهار خورد سبز بکلی دفع گردد و چند دیگر اگر زرد سبز بری قرار
بود و بسیار دسپند سوخته سه درم بوست سنبهالی بیست درم طریفل هر پانزده
درم سوده و بیخته هر روز دو کانه درم با کمر ماده بزنازاده بخورد و بسیار روز
ملازمت نماید حقیقة به شود در دو بروی دیگر اگر سبز بیچ ادویه دفع
نگردد روز یکشنبه در پای جیب ادار صورت سر ران تا زانو ریسمان سطبر
نرم محکم بر هم پیچد چنانکه شد ریسمان مذکور تو بر تو نشیند شکل شکم بجای
چون بر سر زانو برسد آنجا گره [illegible] جیب علت را استاده کند و بیرون
و بکشش اگر از زانو فرو تر از جانب سر دو بدر از یکدیگر باشد بیناجار
انگشت کلک بسیار زند خون سیاه رفتن دهد بر اندازه قوت مریض

و هر دیده خون بدو اند بعده بند لوسان بگشاید و هفت یکشنبه همین منوال
و همین ترتیب کلک بسیار بلان مقدار مسافت که گفته شده است بنوشد
و فوت پیدن آرد و درین چهل روز بغیر منک و بالجمله چیزی دیگر خوردن
نهد حقنه درم بسزد دفع گردد و بنوشد مجربست و اگر بدین نوع درم
پسزد دفع نشود بیخ داغ بالای سر باید کرد تا نیکو گردد و اگر این نوع کلک
در اماس چکر بپای راست کند بر ساق پای هفت یکشنبه بی ناغه چنانک
ترتیب آن گفته شد نیز نافع آید و نیز در اماس ششه همین نوع و همین
ترتیب از ساق پای چپ خون هر دو باید داشت صحت باید رفتن
میان اماس شش و اماس سپرز است که اماس سپرز در آنجا گیرد
و اماس شش را دنگند زیرا که شش حس ندارد و سپرز باید دانست که
چون اماس شش چکر و سپرز چون بدارو بنشود هر سه را داغ باید کرد دیگر
لعاب صمغ میرو خرد و نمک نمکه یک گیر سوده یکجا کرده در خمره کند
و یک هفته پیش دیگران دفن کند بعده بیرون آرد و هر روز سه
انگشت بلیسد سپرز دفع گردد دیگر هر که بعلت سپرز مبتلا شود و از
علاج آن عاجز آید سوره ممتحنه نبشته بشوید بخورد و سه روز ملازمت
کند بفرمان حق تعالی سپرز دفع گردد و اگر سوره لقمان نبشته بشوید
بخورد هر زهری که در شکم باشد دفع گردد و اگر شکم سخت نماید آن هم دفع
گردد و اگر کسی را شش و جگر و سپرز هر سه یکجا اماس کند انرا بهندی
پانک گویند هرگز علاج نپذیرد فی الجمله حکما علاج گفته اند و انرا دفع
میکند بعضی موافق میآید و بعضی را نمی آید علاجش آنست بیارد یک
پشتواره درخت اوانکه با بیخ و برگ و در سایه خشک کند و بسوزد و خاکستر
آنرا در آب خلط کند و بمالد بعده در سبو بزرگ زیر او سوراخ باریک
کرده و بر سوراخ مذکور گاه خشک قدری فراز کرده بالاگاه جامه کرباس
فراز کند بعده آن خاکستر در یک نهر قرابه از و یکدو یا سبو بگذارد آن
از ندا قطره قطره تمام تیز آب فرود افتد آن تیز آب را بجوشاند تا نمک بلاد

بعد ماه نمک یکسر و نیم سیر نوشادر و نیم سیر کچلا و ربع سیر شنجار و فلفلین
و زنجبیل و بابرنگ و مشک و کشنیز و طرنقله و زیره و اجوائین هوازنه
سه درم با آب خرد اماس و جگر و سپرز و غلول شکم را دفع گرداند
و استسقا را نافع آید دیگر هر علاجی که در باب استسقا گفته شده است
درین علت نیز نافع آید و اگر تیز آمد کور بغیر خوشانیده و بغیر ادویه
گفته شد هر روز بیاشامد نیز نافع آید دیگر نمک خورده را در نوع انبیق
بگذارد و نیز آب سازد و اگر هر روز قدری نهار خورد اماس شش و جگر و سپرز
و غلول شکم و استسقا همه را دفع گرداند مجربست دیگر چوکهار شنجار چترک
زنجبیل فلفلین تخم سرملا نمک سنک نمک کره نمک دریا برابر سوده و
بیخته هر روز دو سه درم با روغن صتو را آمیخته بخورد نافع آید و
بهشود دیگر سرشت سوده با آب متواتر بر سر طلا کند اماس شش فرو
نشیند دیگر سوس کندم و والان خورد با سرکه جوشانیده گرم کرده
نان بر بندند امر الله تعالی نافع آید باب بیست و هشتم در دفع
استسقا و هندی آنرا جلودر و سیودر و کمتو و هر خوانند
و معنی استسقا بزبان تازی آب خواستن باشد یعنی خداوند
این علت آب بسیار خواهد از آب بسیار خوردن ثمره ندارد
و این علت نزدیک حکما اسلام سه جنس است و نزدیک حکما هند
هشت نوع است و ایشان پنج نوع غلوله شکم را نیز در استسقا شمار
میکنند و درین هشت نوع را هشت اورمیگویند و از آن سه نوع
استسقا یک نوع را لحمی خوانند و دوم را زقی گویند و سیوم را طبلی
نامند و سبب حدوث او از باد و بلغم و تلخه بود و یا از سنبات باشد
و یا از کرم داری که در شکم افتد و یا از فوت و خلط و آب نوکه بسیار
خورده باشد و یا طعام غلیظ چنانک ماش و لوبیا و کلهت خورده
باشد یا فراط و یا در طعام میوه و یا ماهی آدمی خورده باشد و یا سرکه
کرسنگی اندک طعام بسیار خورده باشد و در وی افراط نموده باشد و یا سرکه

استسقا زقی جلودر
استسقا طبلی سیودر

که نفیس غذا بهفت اندام میرساند بسته شود و آن جمله در معده افتد و بدان
سبب شکم برآید و بمرور جا دوی کرده باشد و سبب حدوث آن آنست که
چون قوت هاضمه جگر ضعیف شود و غذائی که از معده بدو رسیده باشد
هضم نتواند کرد و اگر هضم کند اندکی کند و باقی نا هضم شده بماند
بر کهاما ساریقا بسوی روده و اندامها فرستد و آنچه باندامها رسد
بسبب ردت مزاج از غذا اندکی بگیرد و باقی را بجگر باز فرستد و چون
بروده رسد آنجا بماند و غلیظ گردد بدان سبب در آن حال صفرا احمر که
ثقل را از روده بیرون میکند از جگر در روده کم ریزد زیرا که ماده
صفرا احمر از جهت ضعف جگر ضعیف گشته باشد و حرارت غریزی وی
کم شده باشد و جگر ضعیف نتواند که خون بسیار گرم تولد کند از وی
از صفرا احمر تولد شود و آن مایه در روده بدین سبب بماند زیرا که
فعل صفرا احمر آنست که روده را گرم دارد و بلغم آنچه در وی است آنرا قطع
دهد و هضم کند و فضله که باقی بماند آنرا از روده بیرون کند بگرمی او را
از جگر حاصل می آید و آنچه از وی لطیف تر و تنک تر بود تیز شده از روده
بیرون شود و میان لباس روده و حجابی که بر او گرفته است بماند و جمع
میشود تا بتدریج و مهلت در از شکم پر آب شود در هر جانب که بمار کرد
آب بر آن جانب شود و ماندن آب را در شکم سبب آنست که از آنجا راهی
نماند که از آن راه بسوی کرده و شاذ بیرون میشود اما بسیار بسوی متعدد
بیرون میشود و در هر سه نوع استسقا آن نوع مهلکتر باشد و علاج کم پذیرد
نعوذ بالله منها خاصه که با گرمی مزاج تب باشد زیرا که هر وقت که
دراو موافق آید و علامت تب در سستی بدید آید و بیمار بندارد که از آن
علت خلاص یافت باز عود کند و زود آب جمع گردد و بسیار بود که چون
بدید آید در دو هفته مستحکم شود و در هفته سیوم بیمار در خطر عظیم افتد
پس می باید که چون دلیل صاحب علت با گرمی قوی بود و لون او بزرد
زند یا بجای کبر تا بند بهتر آن بود که او را علاج نکند و علت را باطبع بگذارد

تا چه بدید آید

تا چه بدید آید و چون دارو بسیار کند زیرا که بسیار آنجا نیز ترک
مبالغت کند و باید دانست که درین علت تا مادام که علت مذکوره آغاز
بود که آنرا بتازی زبان سوء القنیه گویند دارو کند علاج زود تر بدید
و سوء القنیه مقدمه استسقاست و علامت سوء القنیه آنست که سفیدی
رنگ و اطافت بزردی بود و ماس دست و پای باشد تا قوت رنگ بدید آید
رباعی هر کس که ز سوء قنیه بینی اثرش ز ما بدار ریاضت بطریق سفرش
چون مثال این مرض بود ضعف جگر ما باید کرد مقویات جگرش
مقویات جگر از ادویه اده امثال کاشی است و از ادویه حاره ظاهر
دارچینیات و بعد قوی شدن این علت بعضی جراحات و اثر از
جانب ناف و شکاف میکند بعضی بکلی صحت می یابند و بعضی زنا نیز می
بندد و زود آب بیرون می آرند و یا زده داغ بر شکم او میکنند بعضی بکلی
صحت می یابند و بعضی را بعد سالی دو سالی علت باز معاود میکند
و بعضی را بغیر بیرون آوردن زود آب نیز داغ میکنند اگر آغاز می باشد
موافق آید و چون نوع استسقا از غایت غلبه گردن اخلاط از جهت بستن
راه رگها حادث شود بدان سبب باید که برای صاحب علت مذکوره بدید
ادویه مهلک دهد اگر روغن بید آنچه در شیر ماده گاو است و یا بول ماده گاو
و روغن بید آنچه تا یکماه و یا دو ماه بیاشامد و یا نظر بر علت آن شخص کرده
بول ماده گاو و یا گاو میش بدهد و یا شیر ماده گاو شتر بیاشامد و اگر در بدن
او سوزش باشد و یا غبار شکم در شکم بود و تشنگی بسیار کیرد و یا موجها
یعنی بیهوشی پیدا شود او را بالخصوص شیر ماده گاو و یا شیر اشتر دهد و چون
صاحب علت مذکوره ماده خشکی دارد در تن او را بسیار باشد وی خواهد
که سوء بنا یعنی استسقا نکند روغن سوزنائی که برای دفع ادرار موضوع
اند و جرب کننده بدن اند برای او را بخورانند تا جرب کرد بعد سه سال
کنانده تکرار کهت بل کهت شانزده سیر آب جغرات و هشت سیر کاذی
و دو سیر روغن و شش بل کلک از ین شش ادویه یعنی بلبل و از فلفلمو

وجوک بدین طرح و سندی وجوکهار همه را بجا کرده بجوان بکوشانند که روغن مغز
مانند بعده بخورانند یکی روغن ستور دو سیر آب شیرین هشت سیر دو درم از جوکه
پهکی انداخته خلط کرده روغن بزند وقت خوردن درین روغن قدری کهار
انداخته خورد نفع کند وجوک آن شخص لوزن خوردن یکی ازین روغنها چربی بطن
و قوت در بدن از بدید آید و یاد کم شود و اختلاط گسسته مانده است سست شود
بعده بدین ادویه اسهال لاله بیار دیخ بتول طرتله پرنیک رزجوبه هر یک دو
نیم درم کپیلیه پنج درم تخم بنل هفت نیم درم بنسوت ده درم پهکی سازد
و با بول ماکاو یا شاه اسهال شود و بعد اسهال شد نه پیاپی یعنی آنکه مانند
بوده کوبی از هر غله که مناسب باشد بخورد و بعد بیاند کور بهت پنج سال
دیا پریخ ستی با آب گوشت جانکل بخورد و بعد از بهت مذکور شیر ماده گاو را
جوشانیده با سندی و نافلین خورد و شش روز ملازمت کند و هم روز
چند کرت خورد و هیچ طعامی دیگر نخورد هم نفع اسهال قادر کرده اگر چه جلو دار
باشد و یکی پیاند سیمدو سیر شیر ماده گاو دیگر شیر زقوم یکجا کرده خفرات بزند
بعده جکدزه روغن کشد و از آن دو روغن دو سیر شیر ماده گاو شانزده سیر و سنوف
بنوت سیر پنج کم زشیر زقوم دو درم همه یکجا کرده روغن بزند همان نفع کند
دهلا ما بعد خوردن روغن مذکور دیا ادویه که اسهال آرد و جوک صاحب علت
سست شود بعده جلاب در پتولا دجوز کوته شده است بیاند کور دو بهت
پنج ساله با آب گوشت جانکل و شیر ماده گاو جوشانیده با شکر دانیخته
شش روز در اینجا نیز بخورانند و اگر در آدر کار نه کو و استقا زور کند
شیر ماده شتر یا شیر ماده گاو یا شیر گوسفند صاحب علت را دهند برای جمیع
اصحاب این علت را اسهال با خرشب دهند بالخصوص کسانی را که آغوز تیف
باشد دیگر پهکی نمایند جوک پیاز دو جوان هوس کشنیز والان خورد زیره
سیاه والان بزرگ فلفلمو یه ساتهر سرده ورزک قرکر زیره سفید سندی
فلفلین سونتلی طرتله شنخار جوکهار بکمول کتهه تمکنک بدلون کاجلون
یا لون تکهر یکی یکدرم و نیم سه درم تربت نایزده دو درم سانل چهار درم

سازد هم علتها را مطلقا دافع آید بالخصوص جندین رخها برای آدر باد و
ماده گانه پیاشاه و صاحب غلوله با آب کنار خورد و بر غبار شکم یا بوز خود
و اگر رخت باد باشد یعنی رات دیاده بود با آب یکنی صاف کرده و بر قیض
شکم با آب جغرات خورد و بر بواسیر با آب ناردان خورد و اگر خلد و باید بر کی
در شکم باشد با گاو سماق خورد و اگر بدهضمی بود با آب گرم خورد موافق آید
علامات طبلی مشهود بی آنکه طبلی است گویم نشان آن سبوده بخواهند و ستان
بود تشنگی فنخ آرد شکم ۞ جو مشکی گویر باد گردد زدم
بران بطن چون دست برهم زنند ۞ جو طبل آورد با نگاه بلند
یقین است که این نوع خورد زیاد ۞ علاجش مجرب زند کبیر یاد
خوشکم صاحب طبلی سخت گردد و باد بر آب غالب شود و آب دی سیخ باشد
و اماس سبز نیز با وی دار باشد باد بر زد و با آب آن غالب شود و این نوع
را علاج همانست که در باب اماس شش و اماس جگر کفته شده است
و این نوع با خطر باشد اگر ابتدا علاج نکنند جوک بکمال رسد علاج بند تر
و مردم را هلاک گرداند درین نوع رایج موافق باشد علاج طبلی باید
کرد بچه هایی که باد از شکم بیرون آرد و مزاج را هم نفع کند مثل والان بزرگ
و خرد و کمون و کرفس و خوانند کدو و زنجبیل خار هسک و برگ تره
و سیر یخ والان بزرگ و بیخ بید انجیر هر یک یکدرم در هشت سیر آب بکوشانند
و یکی بار شکر کرده خورند انفع ۞ شکر یکن سیر پرورده در انگبین
بده صاحب بیخ را و فرد زنه خورد کرد چهل روز زرد کفاف شود و ده از باد خلط
صاف ۞ سر له تولد یکه سیر شیر غنم بکن روغن بید انجیر خنم ۞ خورده صاحب
بیخ کرد چهار ماه ز بطنش رود باد و فضلات شود و کهرول دبول الطرات بد
ازین بیخ مسلک بسان دهد ۞ شخار نمکنک سوبل پیاز بکن ملح در باید لون بار
زنجبلون دهو یکجو و قسط نیز ۞ زنیاد و ساتهر دگر کشنیز
۞ شت شیط بیخ پیپلمول کیز دگر هر دو والان خیز و کپسه هلیله بلیله و آملا
بکن الطریخ قسط انزران ۞ کنکشت و جوکهار و زیره سفید ۞ بکنند کل سبوس

سبودهر استسقا طبلی

بکن جمع چهار زهره گیاه جواسی و تربد هر یک سکاه سه زنج حنظل نرم کوفته
بهر بار دهن کنی زیره برآن شود دفع از فعل رسد جان شود روا از باد و اخلاط ماکل
زیان آورد در زهیر و کمال علامات و علاج زقی ص شعر
علامات زقی بیانش کنم شود جمع زو آب اندر شکم
بجنبید چو مشکی پر آب اندرون چو او تر گردد شکم از برون
ف زجوف دست بر شکم صاحبش زنند آواز مشکی دهد که پر آب بود و اگر
دست بر شکم او نهند بنان نماید که بر مشک پر آب دست فرود می کیرد و چون
را بجنبانند آواز کند همچو مشکی که پر آب باشد این زحمت زقی را مندوی
جلودهم کویند علاج این علت چنانکه درین باب بعد بیان کردن علامات
سوء القنیه ذکر کرده شده است ما ذکر کند بعینه یعنی جراح واثق از ثقات
جب ناف شکمان کند زیلغز نهد تا تمام زرداب بر طریق آسان برون آید
بعده یازده داغ بر شکم او دهد اگر خواست حق تعالی باشد بلا صحت یابد و اگر
اغاز بود بغیر بیرون آوردن زرداب نیز داغ موافق آید ص و اگر علاج
بغیر بیرون آوردن زرداب کند هیچ فایده نکند ما اگر حادث قوی بود
و علاج بر سبیل احتیاط کند بعضی را نافع آید م علاج زقی بدین طریق کنند
اگر زقی از عدم جگر باشد و مایل بگرمی بود دیا آب کشنیز و سکنجبین ساده کنند
و اگر مایل بسردی بود بکثیرا کرم و مسهلات محکم کنند تا آب مذکور بیرون آید
و اگر آب مذکور بمسهلات بیرون نیاید دلیل قوت زحمت باشد چنانکه
گفته شده است آنجا شکافی باید کرد تا آب بتدریج بیرون آید بعده داغ کنند
تا علت عود نکند و غذا در جمله انواع استسقا گوشت دراج و دیگ و جوزه
و گوشت حلزان با جوارش زنان تنک کنند و پرهیز از جمله ترشیها لازم گیرند و اگر
استسقا زقی با گرمی بود و بیار قوت قوی باشد و طبع از سختی و دانیت
بیارد تمر دو سه بلیله هر یک چهار درم و انگزه بیلدم و بکهر مولی و نمک
زنجبیل و جوکهار و بابونه اجوین هر یک چهار درم و نوشادر درم و نشتن
تیج حنظل هر یک پنج درم باریک سوده و بیخته هر روز دو درم با آب گرم خورد

جلودهم

استسقا زقی

صحت

صحت یابد دیگر تخم خیار تخم خورنزد تخم کشنیز هر یک بیست درم تخم کرفس پنج درم
همه را کوفته در ده سیر آب دیگ پر سرکه بجوشانند چون نیم بماند بیالا بدو کرد لیمو
کرده بر سر آتش نهند دیگ پر شکر در وی انداخته بجوشانند چون شیر بقوام آید
و ذخیره کنند و هر روز از وی دو درم شربت بخورند بمدت قلیل زحمت زایل گردد
ما آماس و شنید ص علامات و علاج لحمی هر سبب حدوث استسقا لحمی
رطوبتی است که در جگر حادث شود از سردی بسیار و آماس بدان سبب
بود و نرم بود در ابتدا آماس از روی و پشت پای بود اگر در ابتدا علاج
نیابد بعد کمال رسید و علاج نپذیرد و موجب هلاک مریض گردد و این
نوع را مندوی کتوهر کویند ص علامتش آنکه شکم جمله آماس گیرد و آماس
در جمله تن سرایت کند و دست و پای و ملک چشم آماس گیرد و اندام
و گوشت او سست شود ص ما اگر انگشت بر شکم او نهند فرو نشاند و گوشت افتد
و زمانی باقی باند و این آماس چون بجغیه رسد علاج سود ندارد ص
و بر سر جگر گره بسته گردد و از درد آن شب و روز نالان بود و بعضی
را درد و آماس نبود اگر پیشی از آنکه بر جگر گره بسته گردد علاج کند از فضل
حق تعالی بشود و بعد گره بستن هیچ علاج موافق نیاید و این هر دو نوع
یعنی زقی و لحمی مهلک اند اگر باد و به گردد زقی نیاید و زحمت هر دو زحمت
ادویه دکر ندهد و این نوع را نیز داغ بر جگر گره موافق آید و هر علاجی
که در آماس جگر که از سردی حاصل آید بنشسته شده است در آن نوع نیز
همان می باید کرد م علاج انواع استسقا اگر بحکم قصد کند تا ماء و بغضا
بذیرد حضور صفاء لحمی اگر سن و زبان موافق باشد و بعد از قصد قی کردن
در اول زحمت نیکو نافع آید و در آخر زحمت مضر بود و نرم کرده بلیسه
با بلیله زرداب شاهتره و بیند باید اگر آب بسیار کشیده باشد غذا
مانند قلیه بر کباب و بریان کند و بر بیرنه از کهجه و بریخ و ترشیها بکلی
کند تا فایده بیند ص بکوم دوا استسقا که در جمله انواع آرد شفا
اپکه دو تیر ترقوم کیرد و آن تیر کن میده شیخ خیر و در کاذ ما نه دو جزء نانی کند

استسقا لحمی

کتوهر

بی

در دفع استسقا لحمی اول
فصد صافنی کنند و روز
اول بحقنه هیلیج زرد و تلخ
شیخ ماده کاوس پنج
بهمقدار روز دوم جلاب
راب بنفشه و بهمقدار درد
سیم ۵ دانه در ۱۵ درم
۶ دانه در روز چهارم
۷ دانه در روز پنجم ۸ دانه
در روز ششم ۹ دانه در
مدت بدستور بنده
شفا یافته بالله الحمد

پس از تا نهار اگر با آتش بزند با صحابه علت یکی دهنات مداوا کرد شود بر نهار
اگر فصل الله یا رک دهند از این علت رستگار شود چون نفعی دیاید کرشر این دوا
بلاد بر یعنات خشم خلط شمس علامت همه نوع استسقا آنکه شکم
بر آید و آماس کند و نفخ ارد و راه نتواند رفت و طبع سخت گردد
و تشنگی بسیار کند و علامت آنکه زیاد باشد شکم بر آید و قراقر کند و اندام
سستی آرد و دست و پای و کمر و مفاصل و ناف و زیر پهلوها درد کند و گاه
گاهی سر نه آرد و اشتها کم شود و خواب نیاید و رگها رنگ کبود و سخت
نماید و هر روز شکم بزرگتر گردد و زیان و چشمها سفید شود و روی چرب
نماید و اندام اماس کند و برابر بلغم خون اندازد و شکم چرب نماید
شمس علامت آنکه از تلخه باشد تب و صفرا آرد و اندام اخوی کند و
هفتاد و دو روز ارد و بوقت خاستن شش هفت تاریک آید و اندوه
آرد و مزه دهن تلخ گردد و تهکلت گفته فراموش کند و اندام و رگها
شکم زرد شود و وقت وقتی سبز هم نماید و غایطش زرد شود و گرد
برون نیاید و کف مست و پای بسوزد و اندام گران شود و کم گردد
و چشمها زرد گردد و تشنگی باشد شمس و اگر استسقا مرکب از باد و
تلخه و بلغم باشد علامت هر سه نوع بدید آید و اگر از خون باشد همین علامات
ظاهر گردد و اگر بخوردن ادویه این علت روی بکمی آرد دلیل صحت بود
و اگر کم نشود مشکل باشد و اگر در آغاز علاج کند به شود شمس علاج
همه نوع یکی است بسیار و تر بدنا نیزه چهار درم یا ریگ سوده یا آب فوقانی
کند و علوبا سازد و تا سه روز غلوله نهار یا آب کرم و آب کرم مداد
نیز کند تا هر سه روز نا بهال شود بعده بسیار و انگزه سه درم و زرک شش درم
بلیله از نه درم زنجبیل دو درم دوازده درم جوانی بانزده درم بلیله زرد
هژده درم جز کبیت و یک درم قسط بیت و چهار درم همه سوده و بیخته نما
دار دو هر روز چهار درم با آب کرم بخورد هر سه نوع استسقا و نفخ
غلوله شکم و زلق لاعاد و جمیع اخلاط و هر ریح که در شکم باشد بیرون کرد

علاج همه نوع استسقا

دیگر صد و هشت

دیگر صد و بشت ورق آگ بسیار و سبوس را بکلمکت کبیر و خشک کرده اندر نیمه
اوراق مذکور در میان سبوس فراز کند و بسیار و جوب فرقوم تر و سیر بسیار
کند و بار کشتایی خورد و بنجاه عدد و با دیگان پنج عدد و بار خطلیغ عدد
و تبوب درست و بنورک و سفید پنج عدد و شکستک سرخل و بدلون و کاجلون
و نمک دریا و شخار دو چهار هر یک پنج درم همه سوده در سبوس کور بر اوراق
آگ اندازد و چهار سیر روغن سرشف نیز با ادویه مذکوره خلط کرده اند
و نیم اوراق آگ و باقی مانده است بالای ادویه درون سبوس فراز کند
و تهیان بر سر او با کلمکت چنان استوار کند که هیچ دم رود از وی
بیرون نیاید بعده یک گودی که عمیق و فراخ که در وی پست سبد با جک
دشتی بگیرند بکاود و ده سبد با جک دشتی در گوک فراز کند و سبوس مذکور
بر آن با جک دارد و ده سبد با جک دشتی دیگر بر آن سبوس فراز کند و
آتش در زند بعد سوختن بیرون آرد و سبوس را بشکند و او ده سوخته
بتمام گرد آرد و بساید بعده بسیار و زنجبیل نلفلین طریفله جتر کبوک
با برنگ مشکل و زرک تیغ خالیجه جوانی ساتهر فلفلمو بکجور نارد ان
احوج موهر موه بر هر یک دو درم خردل نیم بهر سنبدان دانگی خاکستر
مذکور که مهیا کرده است دو سیر بکوه او دو بشود و بخته هر روز دو درم
با کیزه با دکاک خورد استسقا و پیچه و سبز و غلوله شکم و هر علتی که در شکم باشد
آنرا دفع کرداند و اگر حرارت بسیار تر باشد دارو مذکور با دفع ماده کار
خورد به شود دیگر بوست ارغت رومیه و نمکستک هر یک سه درم
سوده با شهد یا با کیزه ستور و یا با کیزه نو بیاده ماه را هر روز هفت شش
بخورد هر علت که در شکم باشد دفع کرد مجربست دیگر اگر در آغاز استسقا
صد هفته پیلو مداوم بخورد به شود دیگر اگر در آغاز استسقا هر یک اگر در سفال
بسوزد و پوسته خاکستر آنرا با آب خورد به شود و اگر علاج قبول نکند
بر بیله بالا استخوان که آنرا کودیک گویند بطریق بغل آب داغ کند
بکلی به شود دیگر نمکستک و کهار نمک در باکا جلون بر قون سوختن

بخورد نافع ایکه بر کیکو خیر و بیاشتر
بمنزل نمادنا زلام

شمار نقل کرده هر یک دو درم سوده و بیخته در آب کلیس کند و شیره صعتر
کنون بر وی بزند و در سایه بدارد تا مادام که جمله خشک گردد و بعد
جمله ادویه از آن تراشیده مسته سحق کند و هر روز قدر دو حبه
در مغز نان چیده فرو برد استسقا و بهر و غلول بشکند و
برود دیگر ماهی سنگی را در شیر زن خوناتر کند و در آفتاب شیر خشک
کند بعده بر این کرده خورد و هر روز یک ماهی تا سه روز خورد
استسقا دفع گردد دیگر راست کردن آسوبرای دفع استسقا پیاله
پوست درخت سرو کوه بزر و پوست بیخ درخت برنه بزر و پوست بیخ
درخت چنار بزر و پوست بیخ درخت کنه جیر بزر و پوست بیخ درخت
رو هیره بزر این بیخ سیر پوست را همگی کوفته در نیم من کیزه ماد کالا نازد
و در آن دی مهر کرده بیست روز در کلیه دفن کند بعده از آنجا کشیده
هر روز صاحب استسقا را قدر دو نیم درم بخوراند تا آنکه بخوراند از
راه بول آب از شکم او روان شود بعده علاج ندهد و آن
روز شیر صاحب علت را نیم منکه دهد و دوم روز بریخ ستمی پخته
با جغرات شیرین و زیره سفید دهد و سیوم روز کبری منک زیرخ
دهد به شود انشاء الله تعالی یا تا دی جلندر سنیانی چون صاحب
رو لاغر شده باشد و کرسنگی تیز سخت منقطع شده باشد در آن قوت
او را و اهل بیت او را بگوید که این رحمت لا دوا است شرط
کرده مداوات شروع کند و آن آنست که در علیها و این اخلاط
ثلثه هر خلطی که غالب تر باشد معالجت آن خلط براند از قوت
شخص بکند و نیز روغن جمال کوته و یا روغن مال کنکنی بخوراند
و چون برای آذر مطلقا هو هیچ تادیبی اثر نکند خصوصا برای
آذر سنیاتی از اهل دفتر او از سنده این زهر مرکب بخوراند
بیارد بیخ هیه سفید و بیخ جلکیز آس کرده با شراب بیاشامد و دیگر
در طعام و شراب تمادرت یعنی زهری منزد مثل بجهناک بدهد

لعل بیخ مر

دیگر قدری

دیگر قدری نشکر و یا خیار یک طرف او در دو سن مار زهردار نهد و دم
مار گرفته بمالد تا مار نشکر و یا خیار و یا هر میوه که باشد آنرا بقهر و
غضب بکند دی و زهر خود بر وی بماند از بعده آن میوه صاحب
جلندهر را خوانکه اوند اند بدهد تا بخورد و بخوراندن آن زهرها
شتاب اخلاط ثلثه غالب را که در شخص مذکور قرار گرفته است
و غیر راه خود خواه بالا خواه فرود رفته است در مفت اصول
ساکن شده است نرم و گداز کرده انیده و جنبانیده بیرون آرد
باخراص از زحمت مذکور شود یا زود و بیمر در ادویه طلا کردن
بیارد سر شفه رز دو هر روز قدر سه درم بخورد و بسیار روغن طلا
کند و اسبغول و آرد جو هر روز معجون سازد و بر اماس مالد و طلا
نماید اماس و جو در شکم دفع گردد دیگر صبر سقوطری و جوکهار و
معجون کند و بر شکم مالد اماس دفع گردد دیگر برگ تیلو و پوست
بیخ او هر دو سوده بر شکم بندد و ملازمت کند اماس و استسقا
دفع گردد بشرط آنکه شکم را اسهال کند باب سی و نهم در دفع
غلول شکم که هندی آنرا کلینه و گولم گویند غلول سبب اعانت بلغم
غلیظ با باد پیامیزد و یک ذات گردد نم مثل غلول و یا مثل خشت
شود و این غلول از باد و تلخ و بلغم و خون باشد علامت آنکه از
باد و بلغم باشد سینه درد کند و در از جای بجای نقل کند و شکم
و اندام گران باشد و اشتها کم شود و طبیعت سخت شود و کبر آنکه
اندک و زود زود آید و بیشتر غلول از باد و بلغم باشد غلول
بیارد نمک شکار دارچینی خردل انگزه بلیله چتره سندهی فلفلین
برابر سوده بدارد و هر روز سه درم با روغن سوتر بخورد و به گرد دل اگر
غلول مذکوره درد کند بیارد بلبل دراز فلفلمویه جوک چتر نمک شکر
برابر سوده هر دو نیم درم با آب گرم خورد به شود و اگر غلول با درد سینه
برود و رخت دهد بیارد زیره سفید ناجود فلفلین مذکوره

هر روز آن قدر که بسه انگشت برآید با روغن سوسن خورد غلوله مذکور
دفع گردد دیگر سندیس فلفلین اجود نمک مکوتین انگزه برابر
بسایند و هر روز با لقمه اول در روغن سوسن تر کرده بالقمه آمیخته خورد
گرسنگی افزاید و غلوله بادی دفع گردد و اگر صاحب غلوله بادی را بلغم
بسبب او باشد روغن پیدانجیر یا شیر بادکاو پیاشامد و اگر صاحب غلوله
بادی را تخم بسبب او بود روغن پیدانجیر با شیر بادکاو پیاشامد و اگر صاحب
غلوله بادی را تب بسبب افزودن تخمه در اندام و سوزش پیدا شود دارو
مسهل که جرب باشد مثل سوسن زرد روغن پیدانجیر اسهال دهد و اگر
باسهال دادن هم سوزش نرود خوف او بگشاید برای او راسی
قشک پوست یا زرد بیخ سیر را در دو سیر آب و دو سیر شیر انداخته جوش
بجوشانند که سه ثلث شیر بماند بعد شیر مذکور برای او پیاشامند بعد
آشامیدن شیر مذکور غلوله بادی و ادارت و باد رنگین و دکهم
جور و زحمت سینه و درد و ورق دفع گردد اگر دفع صاحب غلوله
بادی و ادارت باشد چه کلنه و منگ و ماغذات با فلفل دراز جمع
کرده با طعام جرب بجای نمات خورش بخورانند و یا با کواته ترب
خورد طعام جرب بجای نمات را بخورانند و اگر صاحب غلوله بادی را غایط
و ادا قبض شده باشد با شیر بادکاو انگیر جوارش بجوشانند و گرم بخورانند
نیز با نخود جوشانیده را با نمک سنگ و جربش بسیار جمع شده کرده بخورانند
نفع کند و اگر در شکم اوبل یعنی غایط منجمد شده باشد بسیار تخم نیل و
سوت دوانت و هیله و کنیله و بدلون و چوکهار و سنای هر
سوده با روغن سوسن برای صاحب غلوله بادی را که در شکم او بل باشد
خورد دهند نافع آید دیگر نیل طرتیل را سنا بلیچ کرده با نمک سنگی
خورد هر یکده درم در چهار سیر آب بجوشانند یک سیر باره بعده دو سیر قوت
سوسن دو سیر جغرات ده درم شیر قوتیا هم را یکجا کرده روغن
به نیله بعد موازنه شش درم روغن مذکور در یک منگ انداخته برای

اورا بخورانند و بعد هضم شدن روغن مذکور را کر بطریق بهتر اسهال شده باشد
برای او را شوربا هر طعامی که مناسب حال او باشد با غلوله و جذام و کلنه
و اورد کار دامس و بیتار و جب بسیار روزه و برص و علت سرزد و
انا و را دفع کرده اند و این روغن را نیلی کهرت کوبند و غذا گوشت مرغ
و طاوس و دراج و کلنگ و گوشت بهی و بیخ سال و شراب و روغن سوسن
برای صاحب غلوله بادی را نفع آرد و نیز طعام اندک خوردن و طعام گرم
و خورد نیما جرب و طعامی که نرم مثل حلوا و باشد برای صاحب غلوله بادی را
نفع کند و آبی که با کشنیز جوشانیده و آب بکنی صاف و بکنی آشامیدن برای
او را نافع آید شرح علامت غلوله بلغمی آنکه تنگی نفس و نقصان اشتها و خنکی
اندام و حقنان نخاریدن اعضا و دویدن آب از دهن در درد کمر
و درد سینه باشد شرح علاجش پارد سه سیر آب جنبیری ترش و چهار درم
آب بیخ چترک و سندیس و فلفلین هر یکسه درم آب شکار سه درم نوشادر
یکماشه شش درم هم باریک سوده در آب جنبیری انداز و هم آمیخته در شیشه
کند و شیشه را هفت روز در آفتاب دارد بعده در جای سرد نگاه دارد هر
در شکم غلوله بلغم باشد و یا باد یا بلغم یکجا شده غلوله آمیخته باشد و یا آغاز
هیضه و یا ورم شکم باشد هر روز تنها رانداز ده یک زحمت معلول یکدو درم
و بعد سه هفته ملازمت کند هر زحمت که در شکم باشد جمله بگذارد و این ادویه
را بعد دیگر سنگهدار او گوید ابتدا برای صاحب غلوله بلغمی را قی کنند و اگر
قوت او مذهب قی دادن نباشد او را اجازه کنانند بعد یکچند جاوی گرم بدارند
تلخ و گرم و تیز و پخته باشد او را بخورانند تا او را گرسنگی افزاید و سوفیاهای
که در دیدن انگزه و شور نامش جوکهار و شکار را بلیه بس دو جذان از زنبار
کوکهته شده است اندازه برای صاحب غلوله بلغمی را بخورانند تا گرسنگی او افزاید شوق
هینگ بتیا انیت پارد انگزه پیله ساتهر ناروان اهود کشنیز باده
پکمول سده هوس پوست چتره شکار جوکهار سندیس فلفلین نمک
موبل شوده زیره جوک سماق سفوف سازند هر روز با کاوه کنانند خورد

افتاده است مثل هینگ بتیا
و منگل را سنگ درین سوفیا
انگزه م

مرهم یا کاوه نارد ان مرهم با آب گرم و یا با روغن و یا با سرکه هندبه که ترش باشد و یا
با آب حقوات خود خلط پهلو و سینه و مثانه و پشت و زهره و فرج را دفع
کرداند و نیز هر غلوله که دشوار باشد بلغم را و بول قبض شده را ببرد و
بسنگی کلیه و کرانی کلیه و بستگی سینه و سرفه و بعد اشتها بر طعام علت
پسز و بواسیر و کمک و درد دهم روک و غبار شکم و دمه و سرفه و سنگی که
شده را دافع باشد نهایه داشت که هر یکی که دافع غلوله بلغمی بود و یا بادی بود
علی الصباح نهار بخورد و نیز هر غلوله که از تلخ و باد حادث شده باشد بر سبک
و بعد از آن بر هیکی که دهد و شیره و بیخ بسیار بهادنه ماده دهد تا زود دانچه
و هد اگر غلوله بلغمی بلند آمده باشد و یا فرود نیاید و یا جای خود نماید یعنی فرود
بالا نرود و سخت و گران و غبار پیدا کرده بود برای او را تسخین دهد
یعنی با دنداهی و آتش گرم کرده گرم کنند تا حالت پذیرد و از آنجا فرو شود
بعده روغن سوسن و جوکهار و دواء که تیز باشند مثل ترکه و پوست چرک
و پلپلمور و سوده انداخته اکثا میدان دهند و نیز این ادویه در روغن سوسن
و جوکهار دواء که تیز باشند مثل ترکه و پوست چرک و پلپلمور
سوده انداخته اکثا میدان دهند و نیز این ادویه در روغن سوسن انداخته
بخوراند مسلی غلوله بلغمی نمکنک جوکهار انکزد بدلون ناردان بعد
خوردن روغن مذکور غلوله بلغمی دفع کرد دیگر سهلاوه پست دهم تخول
خورد پنجاه درم در هشت سیر آب بجوشاند دو سیر بستاند بعده دو سیر روغن
سوسن و دو سیر شیر بکجا کرد و کلک ادویه یعنی ابرنکا انکوزه نمکنک
جوکهار سوده بدلون پوست چرک راسنایج نوسن و زرک فلفل دراز سنده
هر یک دو درم درکاو و روغن و شیر انداخته بکجا کند و به پزد و روغن
بستاند و بخوراند غلوله بلغمی علت پیر و پرتان و دمه و زخم و سرفه
دفع کرد و این روغن را بهایانک کهرشت نام است و چون این روغن
فرو آینده باشد غلوله مذکور تمام بدن را تسخین کند و باید دانست
که در جمیع انواع غلوله اول بشخص و شوبدن یعنی جوش فرو آیندن و

تسخین

تسخین کردن مفید است بعده هر تداوی که سود باشد بکنند تا فایده و بیکر
بغیر جوش دادن دارو کنند اثر نکند و بعد تسخین و شوربدن یعنی
جوش دادن دارو کرده خورانیدن و تسخین و بعد ست شد غلوله
یکسو چه خورد بر غلوله مذکوره چنانکه کدو یعنی لوبیدی سخت می کشد
همچنان سخت کند و بعد داخل شدن غلوله در سبو خورد و سبو در کمند
سر و غلوله را بدست گیرد و بعده بالا غلوله جا انداخته یا دمار که یعنی
نشتر کلی که از چرب باشد و یا آن کم اصلان و جاران جرمها و کاو
که او مو دیاست می دوزند حنکاف کرده و غلوله را ماش داده الایشی
که اندرون دی باشد بشند و محافظت کنند تا سپند روده را ماش نرسد
و اگر شکافند مذکور مدام نباشد کند و تخم بیلا پخوند آلبی و سرشوی آلوده
بالای غلوله طلا کند بعده با آو ندا آبی گرم کرده جنابچه صاد غلوله خوش آید
تسخین دهند بعده چون غلوله بدین معالجت جای خود گذاشته فرود آید
اسهال با ادویه که در آن جوش انداخته باشد بدهد بعد در کاو دهد و سمول
جوش انداخته حقنه دهند تا نافع آید تا اگر روغن نیلی کسرت ربع سیر
پاشا مدهم اسهال آرد و هم روغن مذکور هم درین باب در علاج غلوله
مادی ذکر کرده شده و یا روغنهای که بجهت اورد کار ساخته شده اند
بموازنه ربع سیر پاشا مدا اسهال آرد دیگر بعد تسخین خوراند نوت
ساخته در شیر زنو یا سخت تر کند و خشک و با آب گرم دهد اسهال با فراغ
اگر در زحمت غلوله برد و اگر غلوله بلغمی دیرینه بود و رنج گرفته باشد و
بزرگ و سخت گران شود و از جای خود نجنبد و در گوشت بعمق هفته
بود غلوله مذکوره را باشورها یعنی ماهارها که گفته خواهد شد و برای
که از ادویه جوشانیده ساخته اند و یا بلاع کردن بدین طریق دفع کنند
یعنی درین سه نوع یک روز و یا دو روز و یا سه روز دفعه کنان قوت
صاد علت محافظت کرده و زود علت را کم کرد اینده غالب آید دیگر
کهارها که گفته بودیم که گفته خواهد شد اینست دیودار نسوت دانت

کدو سندی نلفل دراز هیلول جوک بوست چیز کشخاش دجوکهار کمه طریقلم
باده زیره سیاه کتهم نولی یعنی هر یک پنج درم و هر پنج نمک هر یک
دو درم همه بکوبند و بیخته کوفته کرده با روغن کنجد و سار و جغرات و
روغن ستور تر کرده در سبو انداخته سر سبو را مهر کرده در آتش چندان بجوش
که سبو بر نگاه آتش گردد بعده سود کند و کمار که در سبو باشد سنده سحق
کنند و با شیر ماده کاو و یا با روغن وی یا با دوغ وی یا با شراب و مانند
آن بساشاد غلوله را زاد ورت را در دهم و کف را دو برابر و از کار
و فوفل و کرم شکم و غیران و چهار و اسهار و کار زکر مها که دوازده اند
و انفاد و علتها را رفع و زحمتها منی و سنگ مثانه و زهار و بوش را نفع
کرداند و اگر چه خوزه با این رکها شیرینی و حرش و شیر و ایک کوشت
روغن ستور بخورد هم دارو مذکور بلغم را از جای خود بریده دور کند
و تمام این دارو کهنها را کر باشد و غذا از بیخ هستی کهنه و بیخ بنسال
کهنه و کلته و کوشت جاریکاو بزی یعنی ساک از برکهانوم از کوچ و از
چیزه و ارنی و جوان دریتان در سه بخته و بالبل که خورد و نرم باشد تر
خشک که خورد باشد و اگر غلوله بلغمی بسیتوی شدن و بیخ انداختن
از قی و فاقه و کنانیدن و از تسخین کرده و از خوراندن روغنهای
که در او دیه بخته باشد و از اسهال دادن و حقنه کرده و انکارها و از
آسو و از شرابی که بدارو ها جوشانیده ساخته اند یعنی ارشت و از غلولها
دارو و از طعامها کراه پرهیزی کردن نرد باید که بمل غلولها خون
کشانند و یا فصد از کوله پشت پای خواهم کرد و بر کرد غلوله مذکوره
داغ کنند و طریق داغ کردن غلوله مذکوره اینست اول غلولها آنانهایت
و بیجامه بوشود ناف و شانه و روده و سینه و رو و مزاج یعنی رسته
موها که از سینه تا ناف است کداشته با پرکاله نی با دیک سوزان و یا با آهن
کرم و یا با چوب ارنی و یا با چوب انبوس سوزان کرد بر کرد غلوله مذکوره
بر موازنه و قاعده طبیب داغ نهند و بعد از سرد شدن داغها تداوی

وزن یعنی جراحت چکان کرده میشود همچنان تداوی با او دیه سرد کنند اما
علاج غلوله که از باد و بلغم از هر دو خلط باشد پاره انکمز دیکدرم و زرک
دو درم بدلون سو درم سندی چهار درم زیره پنج درم هلیله شش درم
جوک هفت درم قسط هشت درم توت نه درم وانت ده درم کهربا
یازده درم همه سایده بدارد و هر روز با آب شیر کرم خورد و در اندرونه
یعنی کوته و غلوله و اورکار زاد ورت و غبار شکم و حزاز این چیزین
زحمتها را بزود دافع شود چنانکه بکشیر برای بسیار اهورا بزود رفت
خویش می زند و این سوف را هم از بهر جهت ساز دو اجود تمام نهاده
انمود یکنمک هلیله فلفل را از جمود برابر بساید و با آب کرم بخورد
علتهای که از باد و بلغم حادث شده باشد دفع کرداند خنانج آنرا بدون
تیر آتش چیدن هلاک شود همچنان این سوف علتها باد و بلغم را هلاک کرداند
دیگر انکزه یکدرم نمک سه درم روغن پیدا انجیر نه درم شیره پنج هفت
درم همه را جمع کند و هر روز قدر دو نیم درم بخورد غلوله بلغمی و بزرک شدن
فصد از تر و رده و خلط مطلق و اورکار را دافع باشد و انکمز
شش درم انکزه بلیل کرد نمک سیاه بدلون سونجل نمک دریا نمک شوره جوکهار
هر یک پنج درم همه را مکم بساید بعده بیارد و در سیر شیراک و این نمکها
سوده در آن اندازد و بیارد صد عدد برک اگر که میانه باشد نه بزرک
بود و نه خورد و آنرا بشوید و هفت کند و آن شیر و نمک را در هر برک اگر
بمالد و در حزه بندد و آن شیر و نمک باقی ماند در آن حزه بالا هر برک آنرا
بعد سوا و ماهر کند چنانکه دم بیرون نرود بعده بکچت دهد تا در آب
آتش اندازد تا آتش را در گیرد و تمام شب بسکونت بسوزد بعد سرد
شدن بیرون آرد و آنرا در دیه را سوده بدارد و هر روز بر اندازه زحمت
معلوم نیم درم تا یکدرم و یا کم و یا بیش بخورد غلوله و بنبر و رنج و اماس شکم
که آنرا جلندر کویند و کوشت زیادت که آنرا اماس و رده کویند در تدارک
و دمه و نفخه و هر زحمت بطانه و درونه صاف کرده و اشتها غالب کرده

و هر چه بخورد هضم شود و گرم شکم دفع گردد و پیوسته با صحت باشد باید که از
ترشی و گوشت گاو پرهیز کند و غذا اطعمه باکیزه و گوشت گوسفند و حلوای
زردج و دوغ زردغس ستور فاخر بخورد و این رس را جوکیان جوکه رس
گویند اگر یک هفته سنگه دراوک اصلی بخورد غلول و پیهه بگدازد و اختلاج
او آرامت گرفته گردد و دروی بگدازد و دیگر اگر صاحب غلول بلغمی را دم گرفته
شود و بیمار و خشک باشد تا بیکسر ابریشم بکحصه و بلیل دراز دو حصه
باریک بسوده هر روز دو درم با آب گرم خورد به شود انشاء الله تعالی
مش علامت غلول صفراوی آنکه خوی بسیار در گرمی اندام و سوختن
دست و پای و دوران و تلخی دهن و تشنگی باشد علاجش بارد
گل نیلوفر ناردان بلیله امله سندی بلیل دراز بابونه با آب
ادرک بار کرده خورد و بسیار روز مداومت کند به شود مثلی دیگر
جبه نیل یعنی دانه گلی که جام را بوی رنگ سیاه میکند قدر دو درم
سوده با نه درم روغن ستور خورد و مداومت کند به شود دیگر طریقه
زنجبیل برابر کوفته هر روز شش درم در چهار سیر آب جوشانیده نیم سیر قدری شیر
گرم تا سه هفته خورد نافع آید کی چون غلول بسبب خوردن چیزهای گرم
حادث شده باشد بدین ادویه اسهال دهد بیارد مویز بلیله قند همگی
خلط کرده با آب جنانک اسهال دهد و یا کیله و شهد بجا کرده خورانیده
اسهال دهد غلول و یا هر دو که مناسب شخص باشد آن دارو اسهال
دهد و غلول تلخ که از سیب خورد و نیا خشک تر گرم حادث شده باشد
برای او دارو و غذی که با بانسه ساخته باشد بدهند نافع آید شیر و روغن بزر
طریق سازد بیارد آب بانسه ریشه با کاو و روغن ستور هر یک چهار سیر تکلی
کند بجوشانند چون نیمه باز آید بدارد و جدول و کوبا تهه پوست کوه هنگ مهلتی
صندل سفید و سرخ بالهه مهوه و ماهه ساروان او سیر پدمک ترایمان
گل نیلوفر خورد و بزرگ که جای بال سوبات شهد هر یک چهار درم در دوی
سوده با نه از دو باز تاکش نرم بجوشانند تا آنکه بیست روغن بماند پالاید

بدارد

بدارد و هر روز هر وقت که خواهد با طعام و جز آن بخورد غلول و پیهه و
بزرگ باند سرفه و هضم و بلغم و کهک و دمه و ضعف وجود و گرانی
سینه و سرخ باده و تلخ همه دفع گردد و این روغن را بانسال گهرت
گویند و با روغنی که در گاو پزند بخورد یعنی پنج دانه پنج گانس پنج شکر
پنج سر کوچ شالی که از سال گوشه نخته بخورد نهند فایده دهد و چون غلول
که از گرمی و خشکی حادث شده باشد زور کند یعنی بالا آید و با نوشیدن
کند و جز آن بسوزیرا بالا شود و مهمل که با روغن ریشه پخته روغن ساخته
اند با وی اسهال دهد تخم روغن ستور بجهت اسهال دادن
بیارد شیره امله ریشه میشکر هر یک هشت سیر روغن ستور دو سیر
پهکی بلیل نیم سیر یکجا کرده روغن بزد و با ترجو زاند روغن مذکور
سخت نافع آید دیگر ترایمان پنج درم در چهار سیر آب جوشانیده
نیم سیر دارد و بدره نیم سیر شیر آنکی گرم کرده در آن کاوه اندازد و بپاشاند
بعده شیر آن قدر که برای صاحب علت را مضر شود بالا بدکاوه مذکور
بپاشاند بعده خوردن ادویه مذکوره چون جنبولو کسهال شود غلول مذکور
دفع گردد اگر صاحب غلول صفراوی را در اندام نورش پیدا آید پس دعنهاه
که با دارو ناسرد پخته و سرد کرده اندام او را طلا کنند و مالند اندام او بر گها
نیلوفر بپوشند همگی بر او نهاد که از وی آب متسرح شود و تر تر دی نهند
تا سردی پیدا شود و چون غلول مطلقا حادث شود بعد آن سوزش
شدن گیرد و می خواهد که پخت باید و خلط در غلول پیدا شود نه گرسنگی
آنک شود باید که در آن محل خون بار بار از وی خون بکشانند تلخ غلول
از تلخ باشد خصوصا باید که بار بار از وی خون بکشانند تا تلخ غلول بریده
گردد و پخته نگردد و فساد هم نه پذیرد و درد هم نشود و اگر صاحب علت
مذکوره بسبب خود کشانیدن ضعیف دست شود برای او دارو آب گوشت
جانگل آشامیدن دهد تا قوی شود و چون قدری قوی شده باشد از برای
دفع باقی زحمت روغن ستور به پیتی تدریج عادت بکشاند تا که چون

بسیار خون و تلخی غلوله مذکوره بخنثه شود و یا بسبب ناکردن تداوی جناح تداوی
می بست علت مذکوره بختن خواهد و آن وقت باید که تداوی که برای ورم ریه
که از تلخی حادث شود باشد آن تداوی برای این غلوله نیز کند دیگر هم برای
این غلوله مهمت و برنج که انرا سالی گویند و شیر مادکاو
و پتول و گوشت جاذکی و روغن ستور و آمله و پهاله و مویز و خرما تر
و انار و نبات مصری برای صاحب غلوله مذکوره را فایده دهد و آبی که
با بلیچ جوشانیده باشد فایده دهد انشاء الله تعالی علامت غلوله
که از خون حادث شود بالا آماس کرده بند و بقیاس جو زود و بسیار
کند و زبان خشک گردد و روز بروز مردم لاغر گردد و هرگز بعلاج دفع نگردد
و نه بعد بستن که بود سه ماه کامل بگذرد علت بر مایه طبیعت غالب
و مردم را هلاک کرد و نه اما اگر در ابتدا بوجه افکند و خون بیرون آرد
شاید که موافق آید و علت زایل گردد دیگر انگزه انبلیسد هلیله
نمکشک جوانی و زرک برابر سوده نگاه دارد هر روز دو نیم درم با آب
گرم خورد بهشود دیگر بلبل دراز کنجه تربت نانیزه بیخ داشت جوکهار
پوست هلیله کلکل برابر سوده بدارد و هر روز دو درم با کمی مادکاو خورد
بهشود دیگری و اگر غلوله برای عورت را از سبب خرشت شدن خون
حیض حادث شود علامتش آنکه سر پستان وی سیاه شوند و مردمک
بر دکان حمل افتد از این سبب او را بعد یکسال دارو کنند چون یکسال
بر او بگذرد بعده و برا جرش خورانیده و تسخین سینه و برا کرده
و بخنثه حبی خرشی که بجهت اسهال در ادویه مهیا کرده باشد برای اسهال
بدهند دیگر کاده کیجر گرفته ربع سیر ساخته در وی قند و روغن ستور
و سندی و فلفلین و بهاری را سوده انداخته باشد آشامیدن دهند
غلوله که از خون حادث شده باشد دفع گردد خواه مرد را باشد
خواه زن را و هر عورتی که خون حیض نمی آید برای او را نیز نفع کند دیگر
بهاری فلفل دراز پوست کرنج بتول جوب نازموف سازد و یا کاده کیجر

ریح

ریح بیرون گرفته در چهار سیر آب جوشانیده بیخ سیر داشته در وقت دو نیم درم خوف
انداخته باشد غلوله خون را دفع گرداند دیگر هک پلاس شانزده سیر گرفته
در شصت چهار سیر آب کاده سازد و شانزده سیر بفرود دارد بعده روغن
ستور و روغن بیجند هر یک هشت سیر در آن کاده اندازد و شانزده ماه دایم روغن
صرف ماند سوده فرود آرد و در خرقه کند و هر روز آن قدر که صاحب علت
را هضم شود بخورانند علت مذکوره نرم گردد و خون بدین تلاوی غلوله خون
دفع نشود پس چون ریخن بدهند یعنی از جانب نسج او خون بیرون آرند
و آن نیست سیاه جوکهار و کنجد بریان کرده را بهمی کرده در شیر شافه کرده
نمایند و دهد و یا کنجد بریان کرده را سوده با شیر زنو نیا خلط کند و مایی را
که خاصیت او گرم بود تکلیف داده شافه کرده با دوی شراب و قند و
جوکهار و شنجار یکجا کرده شافه کرده تا اندرون وی صاف نرود دیگر نوع یعنی
میسر شرابی که تیز باشد و مایی بخورانند و اگر غلوله خون زده شود پس ادویه
که غلوله مذکوره را بشکافند آن ادویه بدهند و اگر خون مذکور را شود
از کاه و جک سینه یعنی غنستور روغن کنجد یکجا کرده بپزند و بدان هر دو
جرش صاحب علت را جرب کنند و خونی که روان می شود در آن شدن را
دهند و باب گوشت جاذکی بهت برنج یعنی بخورانند یکی که تازه باشد
آشامیدن دهند و اگر خون بسیار از حد زیاده شود پس داروهای که
بجهت رکت بهت گفته شده آن داروها بکنند و اگر عورت مذکوره
را باد روز کند تلاوی که باد را دفع کند آن بکنند و اگر عورت مذکوره
را غبار شکم و درد و بادی او ورت باشد معالجت که برای ادورت
و بلغم را دفع کند همان دارو برای غبار و امثال وی کنند والله اعلم
بالصواب دیگر دفع همه نوع غلوله آرد کندم در شیر زقوم تر کنند و یکی
درم را قرص بندد و هر روز یک قرص خورد و آب گرم اندک کند اسهال قوی
آرد و ایزنج غلوله و احلاط آماس را و استسقا را دفع سازد دیگر ترتیب
نانیزه باریک سوده در شیر زقوم خمیر کنند و دو کان درم را سه عدد غلوله در روز

یک غلوله نهار با آب گرم خورد تا به سه روز اسهال شود بعده بیارد انگذ درم
پنجه شش درم بلبل دراز نه درم سنا ده درم دواز ده درم جوایش پانزده درم
هلیله زرد هژده درم جترک بیست و یکدرم قسط بیست و چهار درم همه سوده
بیخته هر روز دو درم با آب گرم خورد پنج غلاغلوله ترکت لاصحاب
جمیع اخلاط و استسقاء هر ریحی که در شکم باشد دفع کرده و بار دفع غلوله
همه نوع دخشت که در شکم مردم پیدا شود و بیارد شیر اگر جوازه سیر و نمک نمک
یکسیر خرزه که اول شیر مذکور در دیگ لوکنند بعده نمک شکر سوده در وی اندازد
و دمن دیگ را محکم کند زیر کلخی که دو گچت دهد و چهار پاس آتش
سخت کند چون سرد شود نمک سوخته چون انگشت سیاه گشته بیرون آرد
و نگاه دارد هر گرا غلوله نه ساخت در شکم و یا در پهلو پیدا شود نمک نمک
مذکور را سوده سه روز هر روز بقدر یکدرم خورد روز اول فرمان حق تعالی
ثلث غلوله و ساخت مذکوره بگذارد روز دوم ثلثانی بگذارد روز سیوم یکی
دفع کرده دیگر نیز آب که از کمار درخت که آنرا مندوی سوراکهار گویند
و از تاک در فرع انجیر میکشند آن نیز آب چون خورد شود انواع غلوله
و علت شکم را دفع کرده اند باب چهارم در دفع تراق لاصحاب یعنی لغزیدن
روده ها بدانکه چون ضعف قوت ماسکه در روده ها پیدا آید بسبب رطوبات
که درون روده برهم نشیند پس روده کاذی لغزیدن کند و سبب حدوث
لغزیدن روده همین رطوبت است علامتش آنکه طعام ناگوارنده زود
بیرون شود و دمدمی در دمن و زبان ها باشد درین رنج نخست دوا اسهال
باید داد بهلیج ترتیب بیارد تخمیل کشمش خشک بالا بلبل دراز هر یکدرم
در چهار سیر آب بجوشانند چون سه شده نهار کنند در سه روز متواتر کنند هر روز
آب منک با روغن سوخته خورد و یکوقت هر سه روز منک بخته خورد و شیر
طعام دیگر کنند روز دیگر چهارم بیارد ترتیب نیازه نو و پاکیزه سوده

بیخته دو درم و شکر تری یکدرم هر دو یکجا کرده با آب گرم خورد شب الا آنکه
نهار باشد چون دوازده دست بخشند و اخلاط تمام بیرون آید
بعده کچری بخورد و آب سرد و با شاهدبوره قلقطین و سندهی قرنفل و دارچینی
و قاقله و خشک هر یک یکدرم مگر سنا ده درم همه سوده و بیخته هر روز
دو درم نهار بخورد به شود و اگر قوت اسهال ندارد بیارد سنا مکی
یعنی سیدهی اول روز دوم به پنج درم یک هفته هر روز نهار بخورد
تمام اخلاط بیرون خواهد آمد و صحت خواهد شد و بهتر آنست که
درین حالت بعد اسهال ادویه قابض و ورم و آن اینست بیارد پوست
پیش پوست مشخاش برابر سوده و بیخته هر روز قدر دو درم با آب خورد
تحقیق است که بعد از آن طعام بگدازد و اشتها بر مراد شود و اگر شراب
قندی و یا حشیش و یا جوز بویه و یا قدری یاقوت بعد اسهال ملازم کرد
و هر روز بخورد نیک نافع آید والله اعلم بالصواب باب چهارم
در دفع تولیخ ف تولیخ علتی را گویند که در وی در روده با قبض طبیعت
بود و روده چهار بعد و شش است اول روده اثنی عشر که طول او
مقدار دوازده انگشت صاحب او است و آن روده متصل است بقعر معده
و او را دهانی است نزدیک معده که آنرا بواب گویند و غایت طعام از معده
دفع میشود بسوی او و این روده ح دفع نشاید این روده را مانع
آفریده بدین صورت ح و حکمت در آن آنست تا طعام که اندر
معده هضم شود و مهیا آنکه گردد که چون بجگر رسد و جگر آنرا خون
گرداند نخست از راه بواب بدین روده آید و بتدریج در وی گردد
و آهسته آهسته فرود آید و از راست بچپ شود و از چپ راست آید
اندک اندک و تنک تنک بسوی عروق ماساریقا و تا عروق ماساریقا
آنرا جذب کند و بمتعر کبد برد و برده صلاح که زیر وی است نهاده
شود پس اگر روده اثنی عشریه راست بروی و کژ شود و فراخ تر
بوی و تنک شود و کیموس طعام هم بیکبار در عروق ماساریقا فرو آید

دیمقراطیس آنرا بواجبی خون نتوانستی کرد اینرا از وی خون فاسد تولد شدی
و غذا از تن را شناسی و دیگر آنکه اگر روده اثنی عشریه فراخ بودی ثقل
طعام در وی نرسیدی و در عروق ماساریقا سده افکندی و منفعت وی
باطل گشتی و این روده دقیق است و در وی کیموس طعام بتدریج فرود
می آید و فراخی این روده برابر فراخی بواب معده است زیادت
و نقصان نیست ندارد و در دلوم که بر وی است انرا صایم گویند که پوسته
خالی بود و کیموس که از معده در وی آمده باشد بر قرار نگیرد بسبب آنکه
عروق ماساریقا پوسته از وجذب میکند و فراخی صایم نیز بفراخی
اثنی عشریه ماند و بدو نیک پوسته است و میان ایشان فرق توان کرد
روده سیوم که از پس وی است آنرا طویل خوانند و الصایم پوسته است
و مشابه اوست و چون او شکل جوف ایشان است اما او لیفها بحدها
دارد تا غذا را در وی ثباتی باشد و زمانی دیر تر غذا او در فرو نگاه
دارد تا هر چه در وی قوت غذا است جگر بخویشتن آرد و این روده
که یاد کرده شد دقیق آند و بعضی از بعضی سطبر آند و بعضی
دراز اما و باید دانست که چون قولنج یعنی درد روده که با قبض طبیعت
باشد درین روده ها و قاق افتد قوی تر بود و در وی بیشتر بود علاج
دشوار تر پذیرد و کشنده باشد زیرا که چون این روده ها ضیق است
بهضم وی سست است و پیه ندارد چنانکه روده ها غلاظ دارند و حمل
ندارد چنانکه معده دارد و مقعد بدو نرسد چنانکه بروده ها غلاظ رسد
و نیز چون در وی سده افتد کیموس در وی نتوان آمد که بسوی
جگر شود و خون گردد و جمله تن غذا گیرد و قوت باید بدین سبب این
زحمت اهم است و از دارو ها غلاظ تختین روده که بروده ظویل
نهاده است و اندکی میل دارد بجانب راست و او را اعور بدان سبب
گویند که او جز یک دهن دیگر ندارد هم اگر جز این بودی غذا در وی
نماندی و قیح یتافتی و خلل در تن واقع شدی از سبب نقصانی غذا آن

روده و قاق فرو آید در وی شود و آنجا تعفنی و استحالتی دیگر افتد پس هم
از آن دهن که غذا فرو شده است باز بدون آید و باز بجا آمدن و بیرون
شدن وی از آن سبب است که این روده فراخ است و کوتاه و چون غذا از وی
بگذرد بروده دیگر آید که از پس وی است و بزبان یونانی آن روده
را قولون خوانند و چون ثقل بسیار در وی گرفته شود عرب حرف جیم
را بوی زیادت کرده اند و آن گرفتن ثقل را تجمع نام کرده و اشتقاق
وی از قولون است و این بتجمع را بنام این روده می خوانند و وضع این
روده در پهنای تن است از آنجا که دهن معده است و بدان سبب که
از حرارت دل و جگر این روده دور افتاده است هر غذا بوی رسد
از سردی جرم او پیه نبندد و منفعت قولون آنست که تبدیر فضلات
را دفع میکند و چون غذا از وی بگذرد بروده دیگر آید که آنرا مستقیم
خوانند بر وی متصل است بیرون منفعتش منفعت معا قولون است
یعنی فضلات را دفع میکند و این روده فراخ است و سبب فراخ
وی آنست که تا هر چند ثقل که باشد در وی بگیرد و آنرا نگاه دارد یا بغیر
وقت حاجت تن بیرون نیاید هم اگر روده مذکور ضیق بودی آنکه
مایه که ثقل در وی جمع شدی زود حاجت انسانی شدی و زود زود بر
خاستن و دفع کردن زحمت تر بودی و چنانچه یکطرف بمقعد است طرف
دوم وی بروده قولون متصل است و این روده را مستقیم از برای
این معنی گویند و این روده ها که یاد کرده شد جمله بمعده متصل اند و عصبانی
اند و انواع قولنج است یکی از ثقل خشک افتد دوم از بلغم غلیظ
افتد سیوم از ابا دو بخار غلیظ افتد چهارم از ورم روده افتد پنجم
التوای و آن از پیچیدگی روده ها افتد که روده از نهاد خویش بگردد و سبب
حدوث و علامات این هر پنج نوع در مجموعه خزانة الادویه ذکر کرده
شده است و درین کتاب از سبب مختصر کردن گذاشته شده است علامات
مقدمه قولنج هرگاه که نوبت خاستن بحاجت باز پس تر می افتد و فضل خشک

شود و شهوت طعام ضعیف گردد و چیزها ترش و تیز آرزو کند و شکم بپیچد
و درد پشت و ساق بدید آید و آب بسیار خواهد نشان است که قولنج
خواهد بود اما علامات محکم شدن قولنج آنست که احتباس ثقل پدید آید
و باد بیرون نیاید و آروغ نیز بر نیاید و پیچیدن بشکم صعب گردد و میان
ناف که درد را بحوالی دو از سوراخ میگشاید و از رخ آن بنار دهند
خ و رودها درد قوی آرد و هر ساعت درد زیادت گردد و اگر باد آن
دیگر جدا شود بغایت کند باشد و متعدد او سرد بود و ناگوار و بسیار
افتد و غشی و عرق کرده و تشنگی غالب شود و سبب غالب شدن تشنگی
آنست که دهنها عروق ما سار یغا بسته گردد و آب بجگر نرسد چون
این نشانها پیدا شود دانسته شود که علت قولنج محکم شده است و درد
میان درد شکم و درد کرده و درد سینه و درد مثانه و درد رحم و درد قولنج
آنست که درد قولنج از غایت سردی بسوی پشت و کمر فرود آید و هر درد
تهیگاه بود و گاهی بر موضع ناف هم گردد و درد کرده نیز در تهیگاه
خیزد اما درد او اندک بود و رنگ بول او بدید آید و درد او از دو سه
ساعت بیش بود و در قولنج فرصت ندهد و قرار نیابد و بسیار بود
که درد قولنج و درد کرده مشکل گردد و باشد که بسبب همدیگر و مشارکت
درد کرده و درد قولنج خود تولد کند و فرق آنست که آنچه بمشارکت
کرده افتد درد کمرگاه لازم بود و از سوی ناف درد کند و فرود بسوی ناف
هم درد کند و در تهیگاه بگردد و بسوی جب آید و گاه باشد که از سوی
جب آغاز کند و باشد که درد تا فرود آید و یک قصبه بر کشیده شود
و در قولنج حقیقی چون درد بشکم فرود آید خداوند قولنج آسایش یابد
و اندر درد کرده آسایش نیابد و باید دانست که اگر قولنج از ثقل خشک
افتد علامتش آنکه ثقل بیرون نیاید و اگر بیرون آید ثقل خشک باشد و علامتش
آنکه او را نخست شکر سرخ و بادام نیز یعنی قند شیرین مدارد و بسرکه
حل کنند و شیره مذکور را از بادام و روغن دهند و روغن چندانکه تواند خوردن

و باشد که درد امت سوی بول
بدد قولنج درشکم بود م

بدهد و انجیر و شتی و مویز دانه بیرون کرده را بجوشانند و مغز خیار چنبر
حل کرده با روغن بادام آمیخته دهند تا نافع آید و اگر قولنج از بلغم غلیظ بود
علامتش آنکه اسافل او سرد بود و گرانی کند علاجش آنکه نخست تدریج
و حقنه کند و تا بادام که بدین تدبیر راه ثقل گشاده نگردد دارو ندهند
مسهل مدهد صفت شیاف شحم حنظل یک جزو و مغز بادام دو جزو کوفته
شانه سازند و بنهند و صفت حقنه از سوده چار درم تخم بادیان و تخم کرفس
و تخم شبت و انیسون یعنی نانخواه هر یک چهار درم هر سوده بجامه بیزند و مقدار
درم آب با ده درم بوره و ده درم نانیذ یعنی قند در وی بکار آرند و دو درم
روغن کنجد با وی بیامیزند و حقنه کنند و اگر بوره حاضر نباشد نمک بجای آن
اندازند و بکار برند بعده مسهل دهند و اگر از باد و بخار غلیظ قولنج افتد
علامتش آنکه گاه گاه طبع فرود آید و درد ساکن شود و حلیدن ضعیف
بود و گرانی کمتر بود علاجش آنکه هر ابادیج درم حب الرشاد یعنی سپستان
و کرنب بجوشانند و ده درم نانیذ یعنی قند و یکسر روغن بیکسر بیامیزند
و کرم خورند و شیر در قولنج ریحی فاضل ترین چیزی است که باد را بشکند و تشنگی
بیارد و در قولنج ریحی نخست رگ باسلیق زنند بعده رگ صافن زنند
خاصه اگر بول گرفته باشد و خون باندازه بیرون باید کرد تا قوت ساقط
نشود م و اگر درین علت خشکی پوست ظاهر شود و سیاهی در بشره پدید آید
و اندیشه بسیار پیدا گردد ماء الاصول را استعمال کند بیارد و چه الاندرک
و بیخ بید انجیر و بیخ اجود هر یک یک درم و الانفوذ و ناخواه و اجود و سنبل
و مصطکی و سندی هر یک دو درم کوفته و چهار سیر آب بجوشانند یکسیر شده
شیر گرم خورد و اگر مصلحت بیند تدریجی هلیله و تربد با آن یار کرده بجوشانند
و بدهد و اگر تبض غالب باشد سه درم روغن بید انجیر در وی اندازند و بدهد تا
باد و بخت باید بعده مسهل دهد و اگر از ورم رود قولنج افتد
علامتش آنکه درد سخت در شکم بود و درد پشت و کمر هم بود و در سه روز
ترش نباشد علاجش آنکه جدول سوده با آب دهند و با شحم حنظل آمیخته

صحت یابد و اگر مسهل هند و حقنه کنند نیز نافع آید و یکی اگر درد مبدء زهره
بود حقنه کنند و نان بزرد روغن بادام بالا دهند و هر بامداد تا چهار ماه ملازمت
کنند و بخورد به شود و اگر قولنج النوای بود علامتش آنکه
علاجش آنکه هذا و ندعلت را راستا راست بخوابانند و بیمار را در راست
بالا بر آرند و او را بجنبانند چنانکه رود و آب بجنبد و بجای باز روند
و درد ساکن شود و او را چیزی بجرب خورانند بعد سیاب با جرب
بدهند بفرمایند تا کامی چند برود و بعده بنشانند و شکم و تهیگاه و پشت
او بر نفت فرو مالند تا سیاب فرو دانند و قولنج فرو نشیند و اگر قولنج
بدارو دفع نشود او را حقنه باید کرد چنانکه در مسئلهٔ شکم از کریز
بخته گفته شده است و انواع آب دیده جوید و درین علت شافها
سازند از طابون بقیاس خشت خوز با دیگاب بر زند و اگر بدان شافه
نرسد حقنه قولنج نگشاید این حقنه باید کرد بیارد بابونه و اکلیل الملک
یعنی اسپرک و هسک و فصوم و تخم والان و زیره و نانخواه و شبت
و تخم کتان و سپندان و دراز و اویش یعنی جهرو و تخم کرفس هر یک ده درم
و تخم مصطفی بخته کرده با نزده درم انجیر و شیره دار با نزده درم عدد مویز
طایفی و مویز سایکی دانه بیرون کرده هر یک بیست و پنج عدد و سپستان
یعنی سپستان و برگ کرفس بریده سه شاخ و شش و یک مشت
مورنگوش یعنی مرو یک مشت سداب یعنی تلسی پنج ساخته بر کلیدار
پنج شاخه خرفه و کاسنی در کوی بسته پنج درم این همه را در چهار من آب
بجوشانند و سی بر بدارند و بجامه پالایند و دو سیر انگبین دیگر باید افزود
سوده و روغن بادام و روغن بنفشه و روغن نرگس هر یک ده درم
یا دو کنند و هر روز حقنه کنند و دیگر باید دانست که علاج جمله انواع
قولنج آنکه هست را بخشت نرم کنند بمسهلات موافق و قوت اصلاح نگاه
دارد تا خلط نیفتد اگر ماده غلیظ و بلغمی آن چیزها که بلغم را برانند مثل گرمیت
یعنی زرشت دهند و اگر گوشت گوسفند بجوشانند و در شوربا او دو درم ترنجبین کنند

زنجبیل

زنجبیل سوده اندازند و بخورانند بهتر بود و قولنج بگشاید و اگر تب با قولنج باشد
کرد و مزاج میل بگرمی کند طعام ترتیب سود و در آب کشنیز بیاندازد
و بدهد و اگر پنج درم فلوس خیار چنبر در وی حل کرده بدهند بهتر بود دیگر اگر
تب خود این علاج کند بیارد و هلیله بلیله آمله و از سندهی مابزنگ احمدی
ناردان مویز نمک سیاه هر یک یک درم و بر یک سوده بیارد و بدهد روغن
کنجد و قند هر دو برابر جوشانیده از ادویه که سوده داشته است در
انداخته خلط کرده مقدار کنار غلوله بدهد و هر روز نهار یکی خورد
نافع آید از بادکین و جاع برنجه دیگر سرکین موش سوده
با روغن سوسن شافه کند و حال قولنج بگشاید دیگر روغن بید انجیر
سیر با آب مرگ دهد و چند روز ملازمت نماید صحت یابد دیگر بوست تاج
دو درم و اسن یک درم کرده نیم درم سوده با آب گرم نهار خورد اطفال
اگر قولنج بگشاید دیگر اوشن یعنی جهرو و نمک و شکر برابر سوده
هر روز سه درم با آب گرم خورد صحت یابد دیگر کرنج بوائینی خورما
هندی روغن بید انجیر موز نوش بوزن برابر در آب بجوشانند و
آب مذکور در طنافی اندازد و در آن طنافی برهنه بنشیند و آب
مذکور در وجود هم مالد قولنج بگشاید و اگر هم از این آب حقنه بسازد
تحقیق قولنج بگشاید و صحت یابد دیگر نانخواه انگزد شخار جوکهار نمک
بوست هلیله هر یک دو درم و چهار سیر آب بجوشانند نیم بستانند و قدر
شش تری بار کند بخورد نافع آید دیگر زنجبیل بکر مول نمک جوکهار
هر یک یک درم انگزد نیم درم سوده و بیخته هر روز دو درم با آب گرم خورد قولنج
در شکم دفع کرده دیگر یک درم انگزد گرم کرده با آب گرم بخورد و بر
در آب گرم بنشیند در ساعت که از قولنج خیزد دفع کرده دیگر ترتیب
سفید سه درم زنجبیل پنج درم سوده به پیرو با تر دو درم شش تری در وقت
بار کند و هر روز چهار درم از وی با آب گرم خورد قولنج بگشاید و صحت
یابد دیگر مغز تاج سندهی نمک سنگ نکلدر تا نمک او انگه سیر غلو کوهر نمک

یعنی مرده هر یک یکدرم انگزه نیم درم روغن پیه انجیر سه درم همه بود یکجا کرده
غلولها سازد و هر روز نهار بخورد و آب گرم مداوم فرستد بگرم خوردن
قولنج بگشاید و صحت یابد دیگر خردمن را بسیار بدواند و بر فور سهل
کند بعد از تلخه او را برخیزی بخورد در حال قولنج بگشاید دیگر اگر صاحب
قولنج ربع درم سرکین موش هر روز بخورد بشود باب چهل و دوم
در دفع یرقان که بفارسی آنرا پندرو گویند و سبب حدوث
این علت آنست که صاحبش پیاده رفته شود و یا در راه بسیار رفته
باشد و یا روز را هنگام کرده باشد و یا در حالت تعرق کرده آب شیرین
باشد و یا نمک خام بسیار خورده باشد و یا شراب عصیر با فراط خورده
باشد و یا آنکه در خانه بسیار بیکار مانده باشد و یا روز بسیار خفته
باشد و یا تیزی بسیار خورده باشد و یا در کشاده باشد و خون بسیار
رفته باشد و یا بعلت باسور ذاهور خون بسیار رفته باشد حالت
نکرده باشد و از ترشی و شیرینی پرهیز نکرده باشد و یا عورت ناسیده
باشد و مرد با او بسیار نزدیکی کرده باشد و یا در وقت حیض آب بسیار
خورده باشد و یا از ترشی و شیرینی پرهیز نکرده باشد و یا مثانه او را
آلت دراز بود و بدرازی آلت شوی بر وی بسیار کار کرده
باشد و یا بچه آورده باشد و بعد زادن بچه از ترشی پرهیز نکرده
باشد و یا در وقت حمل کل و سیاری بسیار خورده باشد و یا بعد بچه زادن
از ترشی پرهیز نکرده باشد و یا بعد زادن بچه خون با فراط رفته باشد
و آن علت بر چهار نوع ظاهر گردد یکی از صفرا قدم از سودا سیوم
از گرفتگی آب چهارم از ناگوار و سبب حدوث یرقان صفراوی
از خوردن گرمها چون بیرزیلیل گرد و ارچینی و خردل و شراب و آنچه
بدین ماند چون در خوردن مثل این اشیا افراط نماید صفرا در تن مردم
زیادت گردد و زهره نتواند که جملگی آن صفرا در خود فرو پیماید
و از جگر بسوی اندامها رود و لون خون را زرد گرداند چون خون مذکور

پیوسته باندام رسد لون پوست بگرداند و زرد کند و اثر آن در وی زرد
تر در چشم پدید آید بدان سبب تو صفرا بیشتر بالا باشد و طبقه ملتحمه
چشم سفید و شمایی است زردی در وی رود و تراخم کند خلق
علامت یرقان صفراوی آنکه رنگ اندام زرد شود و گوفته نماید و
پیوسته اندام گران باشد و وقت وقتی حلق او بیفتد و رغبت
او بر چیز ها خشک و خوشبوی بود چون فوفل و گل خشبوی بود و گل
و گاه و گلنی اندام او آماس کند و رنگ بگیرد و غایط او زرد شود و اشتها
نقصان پذیرد و هر چه بخورد نگوارد و اگر یرقان بادی بود علامتش آنکه
چشم و روی و اندام و بگیرد و غایط او زرد شود و تیز و تشنگی آرد
و اگر یرقان بلغمی بود علامتش آنکه دهن او از بلغم خالی نباشد و وقت
وقتی قی کند و خواب و کاهلی و سستی بسیار بود و اشتها کم شود و اگر
یرقان سنبلی بود و هم علامات باد و تلخ و بلغم ظاهر گردد و این نوع
بیشتر از کل خوردن پیدا گردد چشم و اندام او آماس کند و زرد گردد
زیر پرنان گران باشد و اگر در اغاز این علت بوقت بیدار شدن زرد
در چشم علاج و پرهیز بوا جبی نکند و چیزی بخورد غیر موافق خورد علت زیاده گردد
زیاده گردد و در تمام وجود زردی اثر کند و منتشر گردد و تشنگی و تب
ظاهر گردد و علامتها گفته شده است جمله پیدا کند و بزیر چشم آماس کند
و ناتوانی است گردند و ماندگی و سستی چنان آرد که از جای خود چندی
نخواهد و خواب بسیار آرد و بعضی را چشم زرد نگردد و اندام سفید
یا زرد گردد چون کار صاحب یرقان بدین درجه رسد آنرا بهندی پنداگو
نام یا نخوانند چون این علت بر مردم یا بر زن ظاهر گردد و اگر اندام
او خون باقی مانده باشد قابل علاج بود و گفت سوزنی در اندام و بیخلاف
اگر خون بیرون آید علاج نکنند و اگر بجای خون چیزی زرد آب بیرون
علاج کنند علامت آنکه در اندام او خون نمانده باشد و از تنگ
تبسر و آرد و اندام او خیال زرد شود که آنرا سفیدی ظاهر گردد و چشم و

ناخن و دندان همه زرد شوند و همه بدن در نظر او زرد آید این علت قابل
علاج نباشد علاج جمله انواع یرقان یک نوع یرقان که چون بخت مبتلی زردی
در چشم ظاهر گردد آب انار ترش و شیرین و سکنجبین و آب خورد نرم آنرا
هندوی معتبره خوانند پیش از سحرگاه تا هر روز بخورد و غذا بریخ پخته شیر
گوسفند خام و با دوغ دهند و چند روز ملازمت نمایند یرقان دفع
گردد و اگر ابتدا علاج نکنند زردی در وجود منتشر گردد تشنگی آرد
و بت ظاهر گردد هر دم بران هلاک گردد **تخلیص دیگر** بیارد ریم آهن
که سخت دیر بیند و گفته باشد در آتش اندازد و بسیار بدمد تا اندک سرخ
شود بعده در کیزاه گاو ترش خوابانیده و یا زرد سرد کند و هفت کرت
همچنین کند بعده خشک کند و محکم بساید و هر روز یکدرم ریم مذکور و
یکدرم شهد و یکدرم روغن ماو گاو و کم یکجا آمیخته با دوغ ماو گاو خورد بعد
و غذا بغیر منگ و روغن و شور و چیزی دیگر نخورد شش درم ریم مذکور را
چون هفت تسویه کرده بدو خشک کند و محکم بساید بعده تسویه با نسخه
سنبهالی داری و برگ پدالخیر و منگ و بهنگر دو شیاکه هر دو بار خشک
کند و بساید بعده قرنفل و فلفلین هر یک هشت درم بساید و بکار آید
زهر او و زنهار بخورد اول روز یکدرم دوم روز یکنیم درم سیوم روز دو درم
چهارم او ز دو نیم درم پنجم روز سه درم بعده هر روز سه درم چنانچه اول
گفته بود بخورد یرقان و هفتعه زردی و علوله شکم و بصیصه و سرفه
زرق و همه علتها بطلانه برد و این را بهاکتی گویند **تخلیص دیگر** از بلاد بنگال
پوست دور کند و مغز او را در آب تر کند چون تر شود با دست بمالد و
آب او در بینی چکانند زرد آب از دماغ او دیدن گیرد باید که او زرد آب
کند تا تمام دفع گردد **دیگر** هر سه نلفلین زنجبیل طریقه مشک بار تنکه تر
کچور هر یک دو درم ریم آهن مذکور یکنیم هم سوده و بیخته هر روز با آب
بخورد به شود **دیگر** جو کوفته یکسیر و پیله در ستر یکسیر و برگ لها آهن که آنرا
لجوره گویند یکسیر بیرا در آهن و بیخ همه را در یک جرب باده میل کند اند

و بر دیگر سر پوش نهاده مهر کنند یا او دماش که تاشتان بود در یک دار آفتاب
دارد و اگر زمستان بود نزد یک دیگر آن دفن کند بعد چهل روز که بر آورد
بیرون آرد و هر روز نیم درم آب از بالا دیگ صاف بردارد و سال
خورد و یک پیله از آب کشیده متصل آب خورد و ملازمت کند
و بعد گذاشتن یک باس طعام منگ و کچوری خورد زردی اندام و هفتعه
و سرفه و جمله انواع یرقان را برد و آب گرفته را و علوله شکم را تعمیم
را دفع گرداند مجربات و از موده است **دیگر** یک آهن زنگار
گرفته را در آتش اندازد و بدرط چندانکه سرخ شود بعده گشاده سرد
کند و آنرا بوقت طلوع آفتاب سر دوغ ماو گاو غرق کند در آوند
آهنین بدارد با او دیگر وقت طلوع آفتاب آهن مذکور از وی بکشد
و دوغ مذکور بخورد باز در آوند مذکور دوغ تازه دیگر اندازد و
همان بر کاله آهن غیر دیده وردی کند و بکلاد و چوب دیگر و وقت
طلوع آفتاب شود دوغ مذکور کشیده بخورد و دوغ دیگر اندازد تا
هفته هر روز برین جمله خورد و سه روز روز فراهم کرد و تنش خواهد
گردید از آن هیچ نترسد و ملازمت کند به شود **تخلیص دیگر** آهن کشته
زنجبیل فلفلین زرجوبه برابر سوده و بیخته هر روز چهار درم با دو درم
شهد زرد درم نبات یک درم روغن سنور بخورد یرقان و زردی تمام
دفع گردد **دیگر** شورهٔ کازران یعنی شخار سوده در سبو اندازد و
آب در وی ریزد و بشوراند و نگاه دارد و هر روز آب صاف از بالا
او بردارد و بخورد سیوم روز یرقان دفع گردد **تخلیص دیگر**
سندهی فلفلین ابرنگ جوکهار و ملا نمک نمک یا بدلون نمک دیا
زیره سفید چتر کچ لعل اهلیتس فلفل کوده ترتیب نمایند بر آورد
هر روز سه درم با آب گرم خورد یرقان و هفتعه دفع گردد و اگر یرقان
و هفتعه زردی باشد پارد هشت سیر بلوا ملد در یک تاب بجوشاند
دو سیر آب و آنکه بستاند و خسته در کیه آمله دور کند بعده پیاره نبات

هموت سیر و بلبل دراز و مویز کبیر و سیاهی هر یک دو سیر و مهلبی و سندی و طباشیر
و هر یک شانزده درم سوده با آمله مذکور هم در آن دو سیر آمله انداز و بجوش آورند
چون بقوام آید سود گیرد بعد و سیر شهد با وی یار کنند بمقدار دو درم روز قدر
بخورند نهار خوردن بخورد و یرقان و ضعف و رزدی و سستی برود علامت
یرقان که از گرفتگی آب تولد شود و هر علامتی که در یرقان مسطور گشته شده
است همان بدید آید مگر آنکه چشم او زردی نگیرد و علاج او نیز همان باشد
که گفته شد دیگر اگر کوکل خورده باشد و یا آب مخالف خورده باشد بیارد فاکتر
او انگم چهار درم و نمک سیاه چهار درم و بلبل کرد نیم درم هم سوده بمقدار دو روز
قدر سه انگشت بخورد نافع آید و اسباب حدوث یرقان سوداوی آنست که خلط
سوداوی سوزش و درسر زیاده باشد و چشم را سفید کرده اندام را سیاه
کند که بزردی زند و گرانی در سینه پیدا آید و باشد که آلمی سخت در جگر پیدا آید
رگ باسلیقا بگشاید و اگر درد بود و گرانی در سینه بود دیگر ادویه شفاخانی
که گفته خواهد شد بکند بکرد و اما علامت یرقان که از سوداء خیزد آنرا یرقان
سیاه خوانند و آن سیاهی بود که بزردی زند و فرا گیرنده مر جمله تن را بوم
بش و پیاه او در سینه و یا در شکم بود اگر در سینه بود دیده را چشم چون زرد
زرد گردد و اگر در شکم نیز ناف بود و تمام اندام او زرد گردد و اما ادویه شفاخانی
که گفته بودیم که گفته خواهد شد انیست بیارد طریقه زیره نمک سه یک درم
درم سوده در یک سیر شیر مسبر خلط کند و هر روز بخورد علت مذکور که گفته شد و نیم
گردد و اما علاج یرقان بادی انست شکر غلاجه چوب زمین یا دکیر
سنان مشکه و سوده هم هر سه دکر خلطین اندر آن هم در آن بکنند
دیر جمله یار زرنباد و سندی و هم با رنگ انسانی یک یک اسکندر و دستک
بهر وزن که این جمله دارو بود و جفتان در درم آهن کند بهر وزن که این جمله
دارو بود بهر روز که خورند نیاز از این جمله یک کف بخورد نیهار
بنزماه روزی ده عام و خاص زیر یرقان بادی بیابی خلاص
و لیکن گرانی خوشتر او را نسب قرارش نه در روز نباشد نه شب

بخیز و از و در اندر جگر بگرداند شش رنگ روی شیر سیاه زند رنگ پشیاسا و
خود و درد جگر و اطلاع اعضا و حجامت در نوع نفع بود و اما تصفیه شفاخانی فرود
تصفیه دیگر اگر یرقان و ضعف و اماس شکم و قیس شکم باد و خلط باشد
بیارد سندی کابلی مغزی کوکه و طریقه بلبل دراز برابر سوده قدر نیم
ادویه بدهند تیز دیگر گندنا سوده بمقدار دو هر روز دو درم با سرکه هندی بیامیزد
و یا آب گرم نهار بخورد شود و اگر یرقان و غلوله و اماس و درد شکم و غلبه
باد و بلغم و نقصان اشتها باشد بیارد نمک سنگ پنج درم جوانی ده درم جود
بانزده درم بلبل دراز بیست درم سندی بیست پنج درم بلیله بهلیله هم
سوده بمقدار دو هر روز دو درم با شراب یا آب گرم آمیخته خورده شود و اگر
یرقان و قبض شکم و کرم و ضعف و تنگی نفس و پرسیه و باد قیه باشد
بیارد ریوند زرجوبه خرسناز بلیله سندی بیست گلدهر یک درم
درم در هشت سیر آب بجوشاند و سیر بستاند و روغن ستور و سیاوشی
یاد کند باز بجوشاند و سیر روغن صرف بستاند و هر روز بخورد یرقان
و ضعف و تنگی نفس و قبض و غلوله شکم و پیسه و سرفه و دق و قولنج
و هنر بر و جذام و باد قیصر یعنی آنکه گنجلک غده باشد و بیه گردد و این را
منجشاد گیرت گویند و اگر بشر و حشر و دلبل و زبانه زرد بود و مزه
دهن تلخ باشد با بنداد سوده با روغن کنجد بتارک سر بمالد و بال
مذکور گرفته در حمام بوتلی بارد و هر بار بدست بمالد و بوی کند از راه
بینی جمله اخلاط بیرون افتد بعده اطلی سوده با روغن مادگاو آمیخته
بر تارک او بنهد بشود و آب خیار و آب کدو و آب خورنده بهندی
محروری را نافع آید دیگر کنگر سوده شیره او قدر پنج درم مدام
خورد یرقان دفع گردد دیگر بلبل دراز و شکر تری برابر سوده
و بیخته هر روز نذر دو درم خورد و زردی روی را ببرد و اگر زهره
کلاه پیش مرد صفرا و زردی روی او برود دیگر تخم تودری تلخ کرده
در چشم کند جذب کرت زردی چشم برود و یرقان نیز دفع گردد

دیگر بخواب سه درم بنفشه خورد بند رو که را بر درخ و سبب حدوث شیر و آن
که از ناگوار افتد انرا بلدرو که گویند و آن کشنده باشد چنانست که
اطعمه گرم بر سطح المعده خورده باشد و آن در معده بماند هضم نشود و از
جانب فرود و بالا بیرون نیاید و در معده بماند از دیه پیدا شود علامتش
انکه طعم از دیه کرد و تشنه گرم اگر درد و درد عظیم در معده و حلق پدید
آید اندوه و تلواسه ظاهر گردد و بول سیاه بود و در بول کف زرد باشد
باشد که این علت بسبب جمع خون در جگر پیدا شود اگر بسبب
شدت خون در جگر علت مذکوره پیدا شده باشد اورا اگر با سلیق بگشایند
و یا در ان جگر حجامت کنند فرق میان خون جگر و ناگوار و انست که
در ناگوار قبض شکم بود و در خون جگر بقبض شکم نبود و در خون جگر سرخ شود
علاج ناگوار و انست که اورا سه روز هیچ طعامی ندهند و جون آب بلدر آب
گرم و بنفشه هر سه اوزان علاج بند بیارد معز خیار چنبر فلفل مورد
مشکک کدو پوست بلیله هر یک یک درم در چهار سیر آب بجوشانند و نیم سیر جامه
کرده بستانند و نیم درم تربت سوده در دی یار کنند تا سه روز هر روز بر
منوال دهند و بر کیفیت رفتن بلدر آب بجوشانند و گرم گرم و حکم او سه روز
بخورد جون سه روز بگذرد و در شکم او نرم گردد و گرسنگی سخت گیرد اجازه
او را آب منک با روغن سوسن انجیر دهند و اگر شکم نرم نشود و قبض
شکم بقرار ماند و طعامی که در شکم است بیرون نیاید سیوم روز
نیز آب منک بدهند و در علاج مذکور تیز زیادت تر کنند مواد نه
یکدرم و یا یکنیم درم اندازد فی الجمله علاج مذکور تا انزمان دهند که شکم او
نرم گردد تا انزمان که گرسنگی صادق نگردد طعام ندهند و جون طعام
طعام دهند اول روز نیم آب منک با روغن سوسن و چیزی دیگر ندهند
چند روز نیم دلیله منکدر و غن فربه یک وقت چیزی دیگر ندهند
تا که طبع نرم گردد و گرسنگی بگردد و بت زایل نشود باید که او را روغن
ندهد و آب منک تنها دهد و این ادویه دهند بیارد صندل سفید

بیخ نیمی زرنب پاره و مشک و باده هر یک یک درم در چهار سیر آب خوشانیده
بیخ سیر سنبد سر و کشد و چند روز بی ناغه خورد و آب منک خشک خورد
تب زایل گردد و بیشتر شود جون تب زایل شود و گرسنگی صادق گردد بعد از
قدری روغن سوسن در کجمیر بر دو بخورد صحت یابد و بلدر که مذکور شد ایضا
وضع کردن و اگر از سبب بر تقاق کینه بسته شود انرا چنان روغنی کوند
یا روغن سر بالی بیخ کانس بیخ دابه و بیخ او انکه بیخ کتابی هنسوره
نزاجو کوفته در چهار سیر آب کاده سازند نیم سیر بستانند نهار خورده دهد
مدت روز ملازمت نماید و از ترک دهانی و ترشی و ماوی و همه
مخالف هر یک که باشد خود مجرب شود دیگر این پیری مدت روز در خشم کشد
یرقان و هر علتی که با خود دفع گردد بشرط انکه نیم روز در چشم کشد
بیارد تخم بلیله ۲۱ عدد قرنفل و فلفلین هر یک نیم عدد هم بار یک
سوده هم وزن ادویه شهد آمیخته بر بهانند و وقت حاجت در چشم
کنند نافع ایدانشاء الله تعالی اکتاب التمار یعرف علاج القولنج
الدیر و مایلیم بها و در ین کتاب مت جهار باب است باب اول
در قولنج حصاة یعنی سنگ که در مثانه گرده پیدا شود و در سنگ مثانه
تا جدا نگردد ایزد تعالی جا کرده زیر پشت گرده هند پیوسته بدان دلیل که
بیم موضع سوده سخت گردد هنانکه بر گردد و شکنند و رود سخت میگردد
و ادمرکب است از کوشتی صلب بر نگ سرخ و از پیه و رگها و شریانات
و مرکب است اگر و از نفس خود حسی نیست اما اخبار او که عصبانی است
حسانی قویست و منفعت گرده خرب کردن خون است از رگها
نخدای فرد جل و گرت از ان سبب آخرید که تا یک راه که ریگ نگاه
دارد و یکی راه ماب شهوت نگاه دارد و بول از گرده جب بود و آب
پشت و شتر کودکانرا افتد اندر طفولیت تا هنگام بلاغت و مردم
تمر و رایتر افتد و لاغر انرا کمتر افتد و زنانرا نیز کمتر افتد و طفلان را
و لاغر انرا بیشتر اندر مثانه افتد و مردم بزرگ را و فربه را در گرده افتد

در بهر بیشتر که انرا قولنج الدیر طن
گویند و خاصیت گرده بر دارد

16645

دست تولد سنگ در جلد حالی طبیعی است که از طعامها غلیظ تولد کند و اگر
لیکن با خون آید و سوی گرده و مثانه آید و گرمی از خلط غلیظ را خشک کند و ریگ
گردانند و بعد روزگار بجون مدد وارد و نیاید ریگ مذکور هم خشک شود
و سنگ گردد و چون درد کرده زیر پهلو طان بدید آید سر ساکن شود و علامت
فرود آمدن سنگ بمثانه بود باید دانست که چون بول غلیظ رقیق صاف شود
و بول سیاه که بدرد و بیمار باید تصفیه تولد سنگ بود خاصه اندر عمر پیری
2 اما علامت سنگ مثانه بیرون آمدن بول اندکی اندک بود و ادرار
و سوزاک بیرون آید و خارش بر سر قضیب پیدا آید و اثر ریگ در بول
بود و سفیدی بول بر حالت یکی قضیب درد و موضع مثانه باشد و ریگ
مثانه خاکستر گونه و یا سفیدی بود و سنگ مثانه درد نکند مگر آنوقت که درد
بمثانه افتد و بول را باز دارد و سنگ مثانه بزرگ مثانه بود و بزرگ بود
از جهت فراخی جاوی و علامت سنگ گرده آنست که درد او بسوی پشت آید
و درد مذکور ماند درد قولنج چنانکه در باب قولنج یاد کرده شده است
و بول او وقتی بخشت او یا درد و سفیدی تیز باشد و بعد از افت کردن
ریگ سرخ آمدن گیرد و سرخی بول رنگ از سبب آن بود که بول کرده سرخ
است و سنگ ریگ در گرده و بر نماند و فرو بیرون آید و بزرگ نشود
ریگ که جای او تنگ است نیز درد در گرده بسیار باشد و درد ریگ گرده درد
هم باشد علاج نخست آنست که اسباب تولد او را باید داشت و ماده را بتی
پاک باید کرد تا از راه گرده و مثانه باز گردد بعد بعلاج مشغول شود و گاه
گاه در طعام لبیب بسیار خورد و برنج کشاده شود تا حرارت گرده را
معتدل کند و ریگ و سنگ تولد نشود و گاه گاه مسهل معتدل کند و ریگ و سنگ را
خرد و طبع نرم شود و ادرار ماده را بطریق رود و باز گرداند تا ماده را
که ریگ است سنگ بسته شده است بعلاج زود بهتر گردد و مثانه از ریگ
پاک گردد اما چون سنگ بسته گردد بر سه نوع است یکی نوع آنست که بزرگ
بود و سخت باشد و ریز تازه بود آن قابل علاج بود و بغیر شق بیرون نیاید

اما در شکافتن

اما در شکافتن آن جراح دانا باید زیرا که الرقطع براه عیسی افتد و نسلش بریده
گردد و اگر بر قضیب مثانه افتد هرگز التیام نپذیرد و اگر بر شرمگاه افتد
خون روان گردد و بدشواری باز ایستد و هرگز جراحت مرهم نپذیرد و بیرون
و بهر گز مسدود نگردد و پیوسته بول بدان سوی بیرون آید و مدام قطرات
بول از آن سوی بجگر نوع دوم آنست که بزرگ باشد اما نرم و ریزنده
بود آن بعلاج بگدازد و بیرون افتد نوع سیوم آنکه درد باشد چنانکه
در شدت قضیب بیرون توانند شد و آن سنگ از دو حال بیرون نیست
بعد بعلاج با سنگ مذکور بکلی بیرون زند و یا در زنای قضیب و یا
پس و پیش زیاد در مثانه ماند علامتش آنکه بول بسته گردد و قضیب درد
کند خاصه در موضعی که سنگ مانده است و چون دست بر آن موضع زند
سنگ ریزه در دست بدید آید علاج او نیز شق است و از این شق
هیچ مخاطره نبود و جراحت احادیث تواند بریدن و از این نوع بیشتر سنگ
کرده باشد و این بعضی را بغیر دارو خوردن نیز هم خود از گرده بیرون
زند علاج که حکما بجهت سنگ مثانه کرده اند آنست بیارد چند عدد کرم
و در کوزه سفالی اندازد سر او را بخمیر استوار کند و بهانکه دم و دود از وی بیرون
نزند بعده آتش در تنور کند و بگذارد تا آتش تنور کم گردد بعده خشت
پخته و یا چیزی دیگر در تنور نهند و کوزه مذکور بالا آن بنهاد سر تنور
را بپوشد و مقدار شش ساعت آن کوزه را تنور دارد بعده بیرون آرد
کرم در وی سوخته و خاکستر شده باشد قدر سه درم خاکستر مذکور بگیرد
و دطانه رومی یعنی یکمن درم و زنجبیل یکدرم و فلفلین
دو درم و چند پیدا تر یعنی خصیه ثعلب چهار درم همه سوده و بیخته در یکدیگر
بشود با شش ماه نگاه دارد بعده هر که را زحمت سنگ مثانه نهره باشد
قدر سه درم از این با آب شربت کرده دهد تا بچند روز ملازمت
کند بر شود و مثانه را اندک دست کن پاک گرداند اما بعد از روز [illegible]
یا آب شیر و یا در کرمایه زود بهتر باشد عن دیگر گرده سر او کوب

کند و حد و کلحکت کرده در تنور گرم نهند بعد بیرون آرند خاکستر او صبی قلد
پنج درم تا نیم درم و هدو درم بزرگ را قدر نیم درم تا یک درم با آب دهد
سنگ مثانه پاشیده پاره پاره شده مایل بیرون آید بغیر ضرر و بهر نیم
درین علت لازم که از چیزهای که سنگ مذکوره را تولد کند چون پیه
و سر بره و کلیجه و گوشکاو و گوشت گوزخر و اشتر و میش و کاو و میش و خوش
و بط و ماهی و شیر و دوغ و پنیر و برق و تیراج و عصیده و ارد مبیده و
پالوده و لوزینه و حلوا بهما و شفتالو و امرود و میوه ابکی و سیب
و زرد آلو و آلبخارا و میوه و آلبخ بدین ماند تا سنگ زیادت نگردد
و غذا گوشت کلنگ و ترب و بره و چوزه کبوتر و گوشت ماکیان جوان
و دراج و کنجشک و مسک و پیاز و آلبخ بدین ماند دیگر الاجی تکاپاکیان
بهید هسک کلتهی هلیله تکمیل کوفته برابر سوده و بیخته با شهد خورد
بهشود دیگر کهار بوستر درخت بره سوده با آب دهد تا سنگ ریگ
از مثانه دکرده بیرون آید و اگر سنگ او هیچاره خورد همین نفع دهد
شفتالو ایل بلبل دراز مهلبی ریگ پاکیان بهید کوکه و برگ پانه
مهوه برابر کوفته هر روز ده درم در چهار سیر آب جوشانیده نیم سرد
گیرد و دو درم نبات و یکدرم صلاحت یار کرده خورد سنگ مثانه و ریگ
مثانه و هم نوع سلس بول و آبله در اندام آمده شکل بیرون آمده باشد
هم بهشود دیگر کبریت را در آب بگدازد تا آب رنگین گردد تغاری
از دی پر کشنده هر روز در میان هفت سنگ و ریگ تمام بیرون آید دیگر
اورا زنان غلطانند دو درم سیماب را در سوراخ آلت و در ارغند
خشک سیماب در مثانه او در رود باید که ساعتی غلطیده ماند بعد نشیند
اول سنگ بیرون آید اگر خورده باشد و در سوراخ آلت در آمدن تواند
بعد سیماب بیرون آید دیگر سرگین کبوتر و شکر تریه هر یک دو درم
و ارش یعنی پنج درم هم بسایند و با آب هندوانه خورد تحقیق
سنگ مثانه و گرده پاره گردد و بیرون آید دیگر آب کلتهی جوشیده جدا

آبل
الاجی

بار دیگر

بار دیگر سرگین خورد و رمان کلتهی پخته غذا کند و هیچ طعامی دیگر نخورد سنگ
بگدازد و بیرون آید مجربست اما سه ماه کند دیگر سرگین دراز کوشش
کوفته با آب آسیا و هر روز قدر سه درم خورد سنگ مثانه ریزه شده مانند آفت
بیرون افتد و بهشود دیگر هر روز باندازه زحمت معلول و آنکه درم
و نیم درم بهاکه با دوغ ماده گاو تازه بخورد و سنگ مثانه ریزه ریزه شده
بار آفت بیرون افتد و اگر در آب کلتهی جوشیده قدری بخورد بهاکه آفت
فرو ریزد با آب گرم خورد و چهل روز ملازمت کند سنگ مثانه بگدازد
و بطریق ریگ هر روز خواهد افتاد مجربست دیگر کوفته سوده
هر روز وقت بامداد آن قدر که بسه انگشت برآید بخورد و سنگ گرده
و مثانه ذره ذره شده بیرون افتد محربست و کشیدن بالات آهن
حاجت نباشد دیگر بهاکه بریان کرده نیم درم نمک سنگ کلدار زیره سفید
یکدرم هم سوده در کاده کلتهی بخورد بهشود دیگر اگر سنگ گرده باشد
بیارد کلتهی و خار خسک و نانخواه و دالان بزرگ و کوشت و سندی
هر یک دو درم کوفته با سه کوزه آب کاده سازد و نیم کوزه شیره بخورد
سنگ گرده را ببرد دهن دیگر اگر سنگ خورده باشد و در نوبت آلت
بیرون آمدن نتواند این ادویه کند بیارد پنج درم تخم پیاز و یکدرم ملاحت
و شش درم تخم ترپت هم کوفته در شش سیر آب بجوشاند و یک ستانه
و هر روز تا مدت چهار ماه ملازمت کند از گندم و حلوا و شراب
و ماهی و منیر پرهیز کند مثانه از سنگ و ریگ پاک گردد و دفع ریگ مثانه
بیارد و شکر بیست درم بو کهار پنج درم سوده با آب سرد بخورد و ریگ
مثانه و گرده را ببرد دیگر آب برگ امله و روغن کنجد هر یک چهار
درم یکجا کرده بخورد ریگ مثانه دفع گردد دیگر هلیله خار خسک و انجیر
یکدان بهید پنج جو اسه برابر کوفته هر روز ده درم در چهار سیر آب
کاده سازد نیم سیر سرد کند و دو درم شهد در وی بار کند یک هفته
ملازمت کند ریگ مثانه دفع گردد دیگر ایل یعنی الاجی و ریگ پاکیان

بهیدکو کهرو کتیرا پاسیه سندیه اجمود اجه برابر سوده هر روز قدر سه درم
با شهد بخورد ریگ و سنگ هر دو بر وند دیگر برگ او انکه بجو بنری بزد
بخورد ریگ را ببرد دیگر رستن مالا سوده روز تری شکر با آب هم بخورد
ریگ مثانه دفع گردد دیگر برگ او انکه و سه چهار عدد فلفل گرد هر روز
بیاید و قدری شکر تری یا رکتر و شیره اردو شربت بخورد ریگ مثانه
پاک شود و اگر دیره برگ او انکه بلبل گرد سوده اندا نفته بنبود دیگر
و اگر ریگ مثانه از باد بود بیارد پوست بر نه سندهی کوکسر و جوکهار
برابر سوده بکجا کند و هر روز ده درم در دو رطل آب کاه و ساز دو نیم سرشده
سرد کند و قدر دو درم شهد و نبات یار کند بخورد به شود دیگر اگر سنگ
در نر مور سوراخ ذکر با ندو فرو نیفتد عورتی مشغوله را بکوید تا ذکر
او را بجوشد و بیرون آرد و اگر سنگ مثانه کشیده باشد و جراحت آن هم
فراهم نیاید گیاه جس بعول با شیر کوسفند سوده بخورد جراحت بسته
گردد و اگر جراحت مذکور بجته شود و ریم دهد و بدبوی سنگی بود با
سوده با شکر تری بهم بخورد به شود و اگر مردی با عورتی جوان وطی
با فراط کرده باشد درد سخت پیدا شود باید که بزاک سوده با کیر دراز
گوش بیامیزد و در قضیب طلا کند نافع آید دیگر نمک سیه سوده
سوده در آب انداز و دهانه سفید در آن آب تر کند و بر ذکر طلا
کند نافع آید باب دویم در تفریح المثانه و الکلیه
و ریگها یعنی ریش مثانه و کلیه و باران علامتش خروج
ریم و خون و سوزاک بدبو بول بود در باعیه اندر ریش مثانه
است چو کرد و حاصل درد بکه علاج آن نماید مشکل شود پاک شود
مثانه از ماده بد در شربت دیواج سفوف مدمل صفت کوشت
مدمل مغز تخم تیار و مغز تخم بادرنگ و مغز تخم خربزه و خرفه
و طباشیر بهمک نیم مثقال ریوند چینی یک مثقال هر اگرفته و بخته
هر روز دو مثقال و ده مثقال شربت دیواج حل کرده میل کند

صفت

صفت شربت دیواج بیار و آب دیواج هشتاد مثقال صاف کرده بکوشاند
تا ماده ام که غلیظ شود و قدر بیست مثقال آب مذکور بماند بعده ربع
او قند اضافت نمود دو سه جوش دهد بکل بند و نافع آید انشاء الله
تعالی و اگر که صاف بکتا یدو بر ساق هر دو پای حجامت کند و شیر خر و شیر
شتر هر دو زنجزاند و از تیزی و شوری پرهیز کند دیگر صبر و صندل و کافور
با آب کشنیز سوده بر زنار بندد و از خوردن طعامها غلیظ و قابض باز
ماند به شود اما ریح المثانه علامتش درد و عسر بول و عدم گرانی
است و علاجش ماء الاصول که در باب تاج مطبوع است و روی روغن
پیدا آنچه اندا خته غیر گرم خورد و صفت روغن پیدا آنچه آنست که تخم اکوخته
در آب بکوشاند تا روغن فرو باز و هر بعده بتاشق اندک اندک از روی
آب بر وارد باب سیوم در اماس گرده و مثانه علامت اماس
گرده آنست که تب تیز و درد سر و بی خوابی و تشنگی تری و درد سخت و
سوزاک تری بود و عسر بول با بوی یا رنگ بود و دست و پای مریض سرد باشد
و بیمار چنان پندارد که وزن گران در گرده ها او آویخته اند و نتواند که
بر پای خیزد و یا راست نشیند و چون بخسپد ستان بخسپد بر روی
نتواند خفت و پهلو بجانب نتواند خفت اگر اماس در گرده راست بود
درد وی بجانب سرایت کند و اگر اماس در گرده چپ بود درد وی
بادعیه بول فرود آید و اگر اماس دموی بود تب تیز و درد بری
رگها و نرمی جثه است و اگر اماس صفراوی بود تب تیز و بی خوابی و زردی
تا دور بود و اگر اماس بلغمی بود گرانی و ثقلت درد بود و اگر اماس
سوداوی بود رقت بول باشد و باعیه چون گرده ورم کند باشی غمناک
مکارت جو نبود بر هم اهل ادراک گرده خون بود و یا خلط دگر
از وی تن خویش باید ت کرد پاک علاجش اندک اورا رگ سلیق
بکشایند و از جای که درد باشد آنجا و بر ساق پای وی حجامت کنند
و اگر اماس در هر دو گرده باشد رگ باسلیق از هر دو دست و بر ساق

سرخ صندل سفید و مورد
دریوند چینی و خطمی
یعنی هدل

در هر دو ساق پا انجاحت کنند بعده آب خوزبزه مذی دهند یا کشکاب
دهند هر علاجی که کنند بعد خون برداشتن باموافق آید دیگر بعد خون برداشتن
کشکاب با روغن بادکاو و شکر و هندوانه آب بسیار خورد نباید داد
به شود دیگر تخم خیار و تخم کتان و تخم خیار چنبر آس کند و در پیه بادام
خلط کرده بطن او ضماد کند اماس فرود نشیند دیگر تخم خیار تر
باز کرده و تخم کتان و کشنیز هر یک یک درم و خاشته کند چهار درم همه کوفته
ریخته با آب سرد نقرص کنند و هر روز یک درم از وی با آب حل
کرده خورد اماس کرده و مثانه را دفع گرداند و اگر اماس سخت کند
هیچ نوعی سر نکند او را خفته نرم باید کرد بدین صفت شهبت و تخم
کتان هر یک یک مشت در دو پیه آب بجوشاند چون بدو نیم سیر باز آید پالاید
و یک سیر روغن شیر بخت با وی یار کند و بکار برد اماش از خفته و اسهال
نشاید کرد اگر اماس هیچ نوعی سر نکند و درد زایل نگردد و تقیح
نه پذیرد هر علاجی که در باب اماس جگونیشته شده است همان
باید کرد بعینه فصل اعلامت ورم مثانه در اماقاعر بول است
درد موی تب لرزه و درد عانت و در صفراوی باشد تیز و هذیان
و درد زهار بود بطریق آنکه گویی سوزن می خلانند رباعیه
ای از ورم مثانه در عین وبال بر عارضه تو عسر بول آمد دال
گوئیت بغیر خون صفرا بیش اخراج مواد کن بفصد اسهال
باب چهارم در عسر بول یعنی بستگی گیز بدانکه ایزد تعالی
مثانه را میان زهار و مقعد جای گردانید و منفعت او آنست که بول
در وی جمع میشود تا آبی باشد که از معده و جگر گرد آید در وی
تا بغیر هنگام بردن نباید و در مثانه دو خانه است خوردتر بطن
دو تو در یک خانه او آبی است که فاضل آید از غذا کرده خانه
دوم پر وی است که در وی آب شهوت است که از گرده راست
آب شهوت بسوی او فرود آید پس بخصیه راست درد شود

و بس بقضیب بر دو آید و چون مثانه سرد و خشک باشد مردم بود نتواند کرد
و اگر گرم و خشک باشد بول با صفرا بیرون آید و گاه در قضیب بسوزش
کند و بعضی بول را ریش کند و اگر مثانه سرد و تر بود مردم بول را بسختی
نتواند داشت و سیلان و سلس بول حاصل آید و مردم را سست گرداند
پس باید دانست که عسر بول علتی است که در آن علت بول بسیار باید
و بدشواری چکد قدری بچکد و باشد که بکلی بسته گردد و قطره قطره
بچکد و مثانه سنگ داری گردد و شکم اماس کند و مردم را ملاکه
گرداند و حدوث این علت بر چند انواع باشد نوع اول آنکه
بستگی گیز از سبب سنگ مثانه پدید آید علامتش آنکه خارش بر سر
قضیب پدید آید و سوختگی و سوزاک بود و در بول اغبر رنگ بود و درد
در موضع مثانه باشد و علاج او همان است که در سنگ مثانه گفته شده
است بعینه همان باید کرد نوع دوم بدان سبب افتد که رطوبت غلیظ
و لزج در مثانه جمع شده باشد و راه گذر بول گرفته باشد علامت
وی نیز همچو علامات سنگ مثانه باشد و غذا و نوشیدنی پیش از طعامها
غلیظ و اسپاسدی بسیار خورده بود و دست از اشتغال و از ریاضت
باز داشته باشد و سکونت اختیار کرده باشد علاجش بیارد و گیاه
کلاهی تخم ترب تخم پیاز شقاقل یعنی گذر دشتی کوفته در جامه سراب
جوشانیده نیم سیر داشته نیم گرم بخورد به شود و روغنها گرم بر قضیب
کند و روغن زیت و قسط و نعناع و ستاد و انجم بدین ملذذ روغن
کردم که در مجموعه خزانة الفواید در باب تولد حصاة مسطور است
در اجلیل بکاند به شود دیگر فلفل و درز و زنجبیل و قسط سوده
با آب پیاز و نیک بساید و بر مثانه ضماد کند به شود ذهب البول
چون از سردی مزاج بود علامتش عدم تشنگی و دیر جستن نبض
و سفیدی بول است بر باعیه هر کی زحبس بول گشته است دلیل
بر سوی مزاج چو باید دلیل بولش بگشاد ایدا از راه علاج کز بوره ارمنی حلاز اجلیل

باب سیم

صاحب

و اگر بورم ارمنی یعنی شوره میسر نشود نمک نیشابوری بصورت خشخاش
تراشیده در سوراخ احلیل نهند و با دود آنکه ملینت را کرانکوزه
گویند در نیم پیاله شیر حل کرده نیم گرم رخصت نمایند تا بیاید در آب
نیم گرم بنشیند و با آب نیم گرم زمان زمان بر قضیب و خصیه ریزد
و غذا آب مرغ جوان با نمک نیم کوفته و شیر مغز کاچو کنند و نگاه
که بول تقاضا کند بر بالین خیزد تا بول بگشاید نوع سیوم بستگی بول از آن
افتد که خوره و یاریم در مثانه بسته باشد و راه گذر بول گرفته باشد
علامتش آنکه خون و یاریم قطره قطره از قضیب بگذرد و نوش زرد
گردد و نبض او ضعیف و ضعیف متواتر شود و مجرب بوشی گرم باشد صاحب
علت را غشی افتد علاجش همانست که بجهت سنگ مثانه گفته شده است
نوع چهارم بستگی بول از آن افتد که ریش در مجاری بول افتاده باشد
علامتش آنکه بول بدشواری بیرون آید و ریح بسیار نماید و درد سخت
بود و از آن سپید ریم و خون اندک گیرد علاجش آنکه رگ صافن بگشاید
و برساق هر دو پای حجامت کنانند و شیر خر و شیر بز هر روز بخورانند
از تیز و شور پرهیز کنند بول بسته بگشاید دیگر صبر و صندل سرخ و صندل
سفید و مرده و ریوند چینی یعنی ز حضض یعنی هدل و کاکوز
با آب کشنیز بود و بوزنا رنهند و از خورد و طعامها غلیظ و ثابت
باز دارند شود نوع پنجم بستگی بول از آن افتد که روده اماس نزدیک
مثانه باشد اماس گیرد علامتش آنکه چون روده اماس کند و مثانه را
بفشارد گذر بول را بگیرد و درین نوع درد ریح بیشتر نباشد و قدر
درد زیر مثانه بود و امساک بول و غایط پدید آید و آنچه از وی
جدا شود خشک باشد حضض ۳ درم و دو توانج حنظل دیمی ۲ پیکیاس
یعنی یتین زوجها جوشته شود غایط بول نیز به آن ترنج حنظل دیمی
نوع دیگر چهار یکسیر شیر بز و نه درم و دخن سپید آنچه هر روز بدهند فایده آید
دیگر آنچه در باب قولنج گفته است درین نوع همان گفتن نافع آید نوع ششم

بستگی

بستگی بول از آن افتد که زخمی بر مثانه رسیده ف علامتش آنکه بعد رسیدن
زخم بر پشت و یا بواقع شدن سقط سخت ح و یا بعد رسیدن زخم بر
مثانه عسر بول پدید آید علاجش آنکه رگ باسلیق بگشاید یا بوجه سیار
بر زنار و مثانه افکند و خونش بر گیرد و آب شیر گرم بر زنار و مثانه افکند
و خونش بر گیرد و آب شیر گرم بر زنار او ریزد و روغنها بمالد تا بول را
بگشاید و بر عقب آن خون بسیار ریزد و دیگر سیار و فیزرگ باسلیق بگشاید
و یا بازدوم نیز و بوجه افکند و خون بردارند این نوع را خلع المثانه
نیز گویند یعنی مثانه درین نوع از جای خود بگردد و در باعیه گوید
چو مثانه تو از خلع خلل نزد یک مجرب که کند دفع علل خاکستر حلزون خرو شت
خود هذا دافع شود از راه مداوی بحل ح دیگر نوع هفتم بستگی بول از آب
در مثانه باشد و علامت و علاج او در باب سیوم در اماس گرده و مثانه گفته
شده است همان باید کرد بعینه ف علامتش در جمیع اقسام عسر بول
درد مریض تب دایم و بریز رگها و درد و غانت و در صفراویه تب تیز و ندان
و درد زنار بر وجهی که گویی سوزن می زنند و بی خوابی و زردی و تاریک رو
بود و در باعیه از ورم مثانه در عین وبال ۲ بر عارض تو عسر بول ده وال
گر نشست بغیر فوت و صفر اب بش ۲ اخراج مراد کن بفصد یا سهال
ح نوع هشتم بستگی بول از سبب حرارت مثانه باشد علامتش آنکه تشنگی
و خفقان بسیار بود و در اندک اندک بول یا درد حدا شود علاجش سیار و تخم
پیاز و هسکدینه دانه و تخم خیار بر یک سه درم کوفته در چهار سیر آب جوشانند
نیم سرشته صافی نبات در وی کرده بخورد نافع آید دیگر آب کلنجبین
در وی جوکها و نبات یار کنند و بخورد بر شود دیگر الاجی پاکهار و نبات
یار کنند و بخورد هسکدینه یا هر نیم ید آنچه هر یک یکدرم در چهار سیر آب
جوشانند نیم سرشته بخورد بر شود دیگر جوز قند و هیاهو و کدو و تمکسا
با آب برابر بود و بر زنار مالد بول بسته بگشاید خلاد دیگر طرفا بلبل دراز
تمکسنگ تخم خیار بادرنگ هر یک دو درم در چهار سیر آب جوشانند نیم سرشته بخورد

ودر آب گرم بنشیند بول بسته بگشاید دیگر مغز تخم بید دانه با سرگین دراز گوش
سوده بر زنار طلا کند بستگی بول بگشاید دیگر کافور جوداند در قنب آلت
او در آرند بول بگشاید دیگر مغز تردبه با سرگین دراز گوش سوده بر زنار
طلا کند و بستگی بول بگشاید ص دیگر شور هوایی در اهلیل هند بول بستگی بگشاید
و اگر زیر ناف او گره بسته گردد علاج نه بدید در هر داد ارسنده شانه
باشد در این نوع نافع آید نوع نهم بستگی بول از باد باشد علامتش آنکه
در عقب خوردن طعامها نفاخ چون لوبیا و گوشت گاو بیش بخوری در مثانه
باشد و بسبب آن بستگی بول پدید آید ف و علامتش درد و عسر بول یا عدم
گرانی است و پیش ناف و پیش آلت درد کند ربا عیه چون درد مثانه شدن نوع چهل
یکم مثوا از طریق حکمت غافل نباشد اصول روغن بید انجیر شد کرش خطا و بهشتا عاجل
صفت روغن بید انجیر مغز بید انجیر کوفته در آب بجوشاند تا روغن خود از
دهد بعد به بخیزی از روی آب اندک اندک بردارد صفت بادالا صلوبوشت
بیخ بادیان و بوست بیخ کرفس و بوست بیخ کبر و بوست بیخ از هر یک دو
مثقال در پیاله آب جوشانیده نیم پیاله بسنده صاف کنند و ده مثقال
عسل شیرین یار کرده اضافت نمایند ع علاجش بیارد بیخ درم سیر یا کرده
با شهد هر روز خورد نافع آید دیگر الاجیه پاکهان بهید خیار جنبر حسک زرجوبه
بلبل دراز ستاور برابر سوده با شهد غلوله و بیاب گرم دهند نافع آید
دیگر چوب ناز زرجوبه خیار جنبر هر یک دو درم در چهار سیر آب جوشانیده نیم سیر
سنده بخورد و در آب گرم نیز بنشیند و با بزر تار ریزد به شود دیگر خیار
جنبر بیخ بید انجیر هر یک دو درم بجوشاند و بیالاید و ده درم روغن بید انجیر
زیاد روغن نرانین دهشانه چرب کند بول بسته بگشاید دیگر روغن بید انجیر
مادالاصول کند کرشد بدهد بغایت نافع آید دیگر قاقله پاکهان بهید
برگ بانسه یکبر مول مقل ازرق هر یک یک درم در چهار سیر آب بجوشاند تخم
بیرستانده درم شهد نیم درم سلاجت یار کرده سه هفته خورد بول بسته
بگشاید دیگر بلبل دراز مهلبی پاکهان بهید قاقله برابر سوده هر روز چهار

درم

درم از این ادویه دو درم شهد نیم درم سلاجت یار کند و سه هفته بخورد بول
بسته بگشاید نوع دهم بستگی بول از ریش مثانه باشد علامتش آنکه
او را پیوسته دردی در زیر مثانه باشد و بول از وی بدشواری جدا شود و خون
بول او را در آورد کیرند و ساعتی بگذارند فرو دبول ریم بسته نماید از بول
او بوی گنده و ناخوش آید علاج او در باب قرحه المثانه گفته شده است
همان باید کرد و بعینه سل نوع دیگر برای دفع انواع بستگی بول بیار قاقله
پاکهان بهید بلبله تخم خیار جنبر باد رنگ تخم تردبه کوکنار بوست بیخ بید انجیر
هر یک یک درم در چهار سیر آب بجوشانند نیم سیر بستانند شرکر کرده بخورد بول بسته
بگشاید دیگر میندبل دعیامع کرد نمک سیاه باب مستاوی سوده در قضیب
زخصیه و سفر و طلا کند بول بسته بگشاید م غذا شور با کلنجه و شوربا نخود و ماش
نگذارد دیگر بیخ سرخ برگ کدا سرخ مرده هم کوبیده آب سوده بخورد
و محلوج باسه که هندی ترکرده بدهشانه نهد و باد بنزت بالا بمحلوج کند
چنانکه محلوج خشک گردد بول در حال بگشاید دیگر شکنه خرکوش بخورد دیگر بسته
در حال بگشاید دیگر موش را در آب بجوشانند و او را در آن آب بنشانند بول بگشاید
دیگر مغز تردبه بجوشانند او را در آن آب بنشانند طلا مغز تردبه و یا سرگین
موش یکی از این هر دو با آب سوده بر شکم و سر زنار و مثانه طلا کند بول بسته
بگشاید دیگر بیخ نیلوفر ادویه مادکاد خورد و مثانه با روغن نرانین را کر
نباشد با روغن بید انجیر چرب کند بول بسته بگشاید دیگر مغز تخم تردبه سوده
بالای ناف طلا کند و در قنب اهلیل کافور جوداند نهد و آب تردبه قدر نیم
قضیب پاک ماهم کافور جوداند مذکور خوردن دهد بعد بسته بگشاید اگر بگیر
لحظه بسته گردد بیارد کنجد سرشف و موی کربه و سرگین کربه هم کوفته
در آتش اندازد و طفل بول او بوساند چون بوی کربه بدماغ او رسد بول بسته
بگشاید دیگر مغز تردبه با روغن ستوربه بزد و بوشکم او بنهد و بستگی
بول بگشاید دیگر دافع دشواری بول بمنزله تیغ آب جغرات دهد
دیگر بمنزله تیغ روغن ستور سرد مقدار سه درم نهار بخورد اندر دو روز اگر

که بوقت اراقت کردن شود همه درد گردد دیگر نوع روغن بید انجیر و شیر ماده گاو
ربع بهر یکجا کرده بنوشانند بستگی بول در حال بگشاید دیگر زعفران شهد کهنه
هر یکی چهار درم در آوند نو آمیخته بانداز دوا کند را سر پوش کشد شب را
بدارند و در روز نهار بنوشانند بول خواهد گشاد دیگر کوکنار بیخ بید انجیر
بیخ سهبولی هر یکی چهار درم بیاریکه کوفته در چهل و هشت درم آب قصب
هشت درم شیر ماده گاو آمیخته با آتش نرم بپزد چنانکه آب بجوشد و قوام
گردد بعده فرود آرد و شیر را در جام پر کند و نه درم قند در وی آمیخته
بنوشانند بستگی بول بگشاید و دشواری وقت بول هم آسان گردد دیگر
روغن ماده گاو شیر ماده گاو و قند کهنه هر یک سه ربع کم یکدانگ کرده بنوشانند
بستگی بول و دشواری بول هم دفع گردد غذا پهت کهربه و دوغ ماده گاو
و شیر گوسفند و گوشت ماده گاو و بزی که سرد باشد بلا هندبه و بزر شفتالو
و کرمی آفتاب و نفاقه کنند دیگر هلیله کوکنار و خیار چنبر با گلاب
بهیدانه سلاجیت و هیاهم برابر سوده با آب بخورند و با گاو ساخته شوند
درد سوزاک که بوقت بول باشد برود و بولی که قطره قطره چکان باشد
درد کند آن هم برود باب پنجم در حرقة البول یعنی سوزاک بول
که هندی آنرا گونت گویند و این علت از گرمی باشد و از باد و بلغم
نیز افتد اما در وی سوزاک بود بوقت اراقت کردن درد باشد و بعد حدوث
سوزاک بوقت اراقت درد بسیار شود افراط کرده باشد و با گوشت گاو نیش
و با دوغ و با ماهی و با کنجشک و با شیر بز و با شیر خام و ماهی خورد و اشیا
دیگر که نتاج بوند غذا سازد و ملازمت نماید این علت حادث گردد
علامت آنکه از صفرا باشد تمام التب سوزد از مرد و زن و بعضی را
سرالتب سوزد و رنگ گیزا سرخ وام باشد و بعضی رنگ گیزها را تلوه
نماید و بعضی را سفید بود و درد باشد شدید دیگر اگر گرم بود تشنگی غالب
شود و خشکی فرش کند و اگر زرد بود هفتاد اندوه بود دیگر اگر
گرد از تلخ باشد نشانش نگرش که در وقت پیشاب سوزد زکش

مولیش بود گرم و هم سرخ و ام بدامش بود تشنه و خشک کام
خ علاجش آنست که او را تخت از طعامها شود و ترش پرهیز فرمایند
و بگویند تا کهربه و ماش بخورد اختیار و حلوه از خربه گرم کند و بنوشند
و طعام با روغن کوسفند و هندوانه زرد و غذا گاو و گاو میش مختار باشد
و بهیچ حال نمک در طعام نه اندازند تا گرد درین علت پرهیز نکنند طعام
و ادویه شور و تیز بکار برد و نزدیک عورت رود ریش و رشانه او
افتد بعده قابل علاج بود و اگر خداوند این علت را عادت خون
بیرون کردن باشد و در آن سال که علت سوزاک بول حادث شده است
خون بیرون نکرده باشد نخست او را رگ باسلیق بگشایند آنگاه دارو
مشغول گردند تا علاج بدبر دیا رود مغز تخم خیار بنگالی و مغز تخم خربوزه و زنگ
و مغز تنبوله و حسک و مغز تخم گاو و شیرین و تخم خشخاش هر یک یکدرم کوفته
در چهار سیر آب جوشانیده نیم سرشته بپالایند و دو درم نبات در وی بیار
کنند و بخورند و نافع آید دیگر هلیله خشک با رجیز کوفته گاو ساز و بخورند
بهشود دیگر خار حسک سوده و بیخته هر روز چهار درم با شیر گوسفند نیم سیر
آمیخته خورد به شود دیگر گشنیز و درم نشاسته پنج درم تخم بنگ یکدرم
هم سوده بیخته بدارد و هر روز قدر دو درم با شیر بز بخورد بهشود دیگر
بیدانجیر گلنجبین سلاجیت کبوتر بیل درازی خسک بالا مغز تخم
بیدانجیر برابر سوده و بیخته یک درم هر روز با آب برنج سفید بخورد به شود
دیگر مویز کهی هلیله زنگی سوده هر روز دو درم با دو درم شهد
یکدرم سلاجیت بار کند بخورد به شود دیگر چهار سیر شیر ماده گاو بجوشاند
و یکسیر بستاند بعده مغز خیار بادرنگ و نبات هر یک چهار درم سوده
بار کند و سه هفته هم چنان خورد به شود دیگر نه درم حسک پنج خشخاش
در چهار سیر آب بجوشانند نیم سیر بستاند سرد کند بعده ربع درم نبات
و ربع درم جوکهار و ربع درم سلاجیت بار کرده خورد به شود دیگر حسک
هفت درم جوکهار پنج درم تخم معصفر ده درم نبات بیست درم سوده

بلادر و هر روز سه درم با آب کاو یا آب سرد خورده شود دیگر کلوی
دو درم را در چهار سیر آب کاو بسازد و نیم سیر سرشته دو درم شهد در وی
یار کنند بخورد به شود دیگر اگر ضعف هیچ نخورد سوزاک بول در حال دفع
کرده شیخ دیگر هلیله با کهان بهید مسک خیار چنبر پنج جو اسه هر یک یک
درم کوفته کاوه سازد بعد سرد شدن یک درم شهد و ربع درم سلاجت
سوده یار کند بخورد درد سوزاک بول و الماس برد و اگر بول سرخ شود
باشد آن هم بگشاید و سلس بول هم دفع کرداند علامت سوزاک بول
که بلغم باشد آنست که بول او تیره و لزج چون سفیدی بیضه باورد و سوزاک
خلط سفید بیرون آید و بعضی را آلت الماس کند و درد و قوی خیزد و سوزاک
در بول کمتر باشد شرش بگیرد بسته بیرون آید و بول نیز بود و خلط بوقت
ادا قوت بیرون آید شیخ علاجش بیارد هلیله دراز مصطکی دانه الاجی برگ
بان با کهان بهید چینی کبابه خار مسک بهکر مول هر یک دو درم کوفته در
چهار سیر آب کاوه ساخته نیم سیر بستاند بعد یک درم نبات و نیم درم
سلاجت یار کرده دهد به شود شیخ دیگر مغز خیار چنبر خشک بالهلیله
آمله مسک جوب نارگرفته کاوه سازد و درم شهد و نیم درم سلاجت یار
کند بخورد به شود دیگر خشت گرم کند و بوست شیابی را بر او اندازد
چنانکه سوختن گیرد بچنان گرم شود بعد بر آن خشت بول کند چنانکه نقش
آن در قضیب رسد و برین طریق سه بار مکرر کند به شود شعر
الاجی دانه و با کهان بهید و کرنج پیدا انجیر سفید کبابه هر یک
یکدانه آن بجوشان تو در آب سیری چهار جو بکیر باندهٔ به پرورستان
نبات و سلاجت سکن یار اند دهی گر برین نسخه هفته شود دفع از فضل بود اگر
دیگر جو کهار انگزه برابر سوده با آب مسکه بخورد به شود دیگر بوست
چترک سیاه طرفیله برابر سوده و کوفته کاوه سازد دو درم شهد و نیم درم
سلاجت یار کرده دهد به شود دیگر جوز بوه سندابی قرنفل عقرقرحا
تخم کهاره هر یک چهار درم نبات چهل درم و چهارم حصه آدویه شهد

خالص آمیخته علوها بندد در هر روز قدر بخورد به شود دیگر الاجی دو درم سوده
با آب در سه یعنی دهایه بخورد به شود علامت سوزاک بول که از باد باشد
شخص پیشاب سوزاک بول راست قول علامات درد سوزاک بول
که از باد باشد کند درد پیش نه ناف مردم و آلت زیر
و درین نوع سوزاک بنو و زنج مثانه و خلد زاخ قضیب چکیدن بول
الاجی دانه و با کهان بهید و کرنج پیدا انجیر سفید
سلاجت و کبریتو کهار و هم بکیر ندا زهر یکی یک درم
سبی دین جمله را آس بکجا کنند نهار شش درم سنگ خورد در دهنو
نه سوزاک ماند نه ماند الم جنین کشتا اندران قلم شیخ دیگر
دانه الاجی با کهان بهید برگ بان بهکر مول ازرق هر یک یکدرم هر چهار
سیر آب جوشانیده نیم سیر سرشته دو درم شهد و نیم درم سلاجت یار کرده
بچنین سه هفته خورده به شود شیخ دیگر هلیله دراز مصطکی با کهان بهید
الاجی برابر خشک سوده تا سه هفته هر روز دو درم از آن ادویه سو یکدرم
شهد و ربع درم سلاجت یار کرده خورده به شود دیگر مویز کلی نبات شهد
هر یک دو درم بار بع سیر دوغ ماکاو خورده به شود دیگر بابونک زجوبه بالهلیله
زنجبیل هر یک دو درم در چهار سیر آب کاوه سازد نیم سیر سرشته قدری
روغن پیدا انجیر در وی یار کند بخورد به شود دیگر فلفل دراز و نبات سوده
هر روز قدر دو درم با آب سرد خورده به شود دیگر مغز تخم خیار و مغز تخم
خربزه و تخم تلسی هر یک یکدرم سوده و بیخته هر روز این قدر تا یک هفته
خورده به شود دیگر سیاه دانه قدر نیم سیر را با قند کهند و روغن ستور خلط
سازد یک هفته بخورد اگر زحمت پشت بود و بسیار خورد زحمت کند و دفع
کرده دم اگر سوزاک بول از باد و بلغم مرکب باشد این ادویه کند پیاز
هلیله مسک خیار چنبر فلفل دراز بر برابر سرشته کاوه کند و قدری روغن
پیلانجم گرم کرده در وی ریزد شیر گرم بخورد به شود نه دیگر ستاور فلفلین
جوکهار برابر سوده با آب کلتهه جوشانیده آمیخته خورده به شود شیخ علامت سوزاک

بول که از تخم بلغم و باد بود شعر اگر بلغم و باد و تخم بود که اندر شانه زیادت شود
سر التش ورد کرد چنانکه تو گوی خدیداست بیچ در آن بوقت اراقت سر ادراک
بخصیه کرم بدان اخوان قرارش نباشد روز از روز بسوزد سرایت کند
درد و اورین نوع دارو بیار دشتا مگر آنکه بخشد جیو تش خدا
سیف الجلم حکما علاج گفته اند اگر نصب باشد موثر آید بیلاد دانه
الاجی با کهان بهید بلبل دراز هر یک ده درم سلاجت هفت درم سوده بدارد
هر روز سه درم از آن تا چهار درم شهد یار کند تا آن زمان بخورد که
صحت یابد دیگر با مداخ کهان بهید سلاجت بلیله دراز الاجی هر یک
دو درم کوفته و بیخته هر روز سه درم با شهد بخورد و بسیار ملازمت نماید
شاید که خدای تعالی کرم کند دیگر برگ بردل یعنی بول بوست درخت
برنه و اطلو و مشک کدمی بیخ بنفشه و بالهه و درونه گل نیلوفر خورد و اندر جود
بوست درخت با بول هم بوزن برابر بسایند و هر روز دو درم
ازین ادویه و پنج درم سلاجت سوده آمیخته نهار بخورد به شود دیگر
یکدرم شهد و پنج درم کاخوره بیم یار کند و بسیار و تلاز منت کند و سلت
دیا مشک غذا سازد اما کاهی بهتر باشد به شود دیگر دو درم کندم درست
در جاه بیرا بکوشاند و بیه ستده پنج درم نبات سوده در وی اندازد
بخورد و بر بنا از گوشت و ترشی و شیرینی و جوی کند و بیخ غذا سازد
به شود دیگر بلیله مشک غبار جنه بلبل دراز آب و ساز قدری روغن
پیلانچر گرم کرده در وی ریزد و نیز گرم بخورد سوزاک باد و بلغم و صفرا
را بهر دا کر ملازمت کند دیگر بلیله بلیله غبار جنه با کهان بهید
بیخ سوسن بجنتی چینی کبابه برگ بانه مشک بیخ پیلانچر برابر بخوشاند
و قدری سلاجت در وی یار کند بخورد جمله انواع سوزاک بول را بهر د
دیگر بلیله بلبل دراز مشک بیخ سوسن اطلو دارچینی تمالپتر نابیک فلفل
هم برابر سوده هم وزن جمله او به نبات اندازد بخورد سوزاک بول
با وی و بلغمی و صفراوی همه نوع دفع کرد و انشاء الله تعالی باب ششم در سنگ بول

توان علتی است که بی حرارت مردم بول از وی جدا نرود و او نگاه نتواند داشت
و بعضی را پرسه بول در جگر باشد و این علت را بول جگر
نیز خوانند و مونکس هم گویند و این علت از گرمی و خشکی سردی
را حرارت کردن از جماع حادث شود و سبب حلاوت این علت
از افراط مباشرت هم باشد و باب بسیار خسبد و گوشت و جغرات
و روغن و ماهی و کشک و شیر خام و نیز بی بسیار و اشیا نفاخ بسیار
غذا سازد و قوت نفس در مضانه افتد این علت پیدا شود اگر
این علت از گرمی و خشکی باشد علامتش آنکه تشنگی غالب گردد
و هر گاه که آب خورد آن آب هم بدلوت که خورده باشد ناگشته از وی
جدا شود و سبب وی آنست که قوت جاذبه گرده قوی گشته باشد و جهت
زیادتی گرمی و خشکی که اندران حال بر مزاج وی غالب بود و علاج
وی دشوار بود زیرا که یکی از منفعت آب آنست که رطوبات اصلی
را بحال خود نگاه دارد و طراوت اندامها برطوبت اصلی است و
بقاء حرارت غریزی هم بدوات اندرین حالت رطوبت اصلی
است و بقاء حرارت غریزی هم بدوات آنکه در نقصان افتد حرارت
غریزی بدان سبب ضعیف و از بول و اعضا آسیبی بدید آید علامتش
آنکه رنگ گیرد آب روی سرخ و زرد و چرب و غبار آلود باشد
و وقت قضای زرد و رام نماید و درد و سوزاک بیرون آید و اشتها طعام
کم شود و خفقان و تشنگی بود در همه نوع علاج این زحمت هفت مغز
دار و خورد و تا مادرم که دار و خورد کاتم جو کوفته و پاک کرده در جامه
کهنه بندد در آب اندازد هر روز آن آب خورد و از ترشی و جماع
پرهیز کند و علاجش بیارد لعاب اسپغول و روغن گل بیکی کرده
و بدهد به شود دیگر گل سرخ و عدس برابر سوده بخورد نافع آید و غذا
گوشت خشکار و بیخ سنتی و مسک زرد و نان گندم کهنه و خوکا تخم
و نمک نه گوشت تکاو بزو گرو بخته بدهند و فرشی تا روان مثل

آن نیز نیکو باشد دیگر کشنیز خشک سه روز در سرکه تر کند بعده خشک کند و بریان
سازد بعده پنج درم از آن کشنیز با آب سرده و صمغ عربی دو درم و کافور
نیم درم جمع کند و از این جمع کرده سه درم را در آب شربت کند و بخورد نافع آید
دیگر صندل کشنیز با برنگ بوست نمالا جزا یکسر مشکل برابر کوفته
در چهار سیر آب کاده سازد و نیم سیر سرده سرد کند و قدری در وی نبات
یار کند بخورد نافع آید دیگر بلیله را زو بزمه درخت بدر گل نیلوفر و
کشنیز و گل لعل طباشیر هر یک یکدرم سوده با آب حبه سازد و یکان در روز
دارو نافع آید و تشنگی نیز دفع گردد دیگر نبات تا یکسر بلیله در از زیره
سفید تا دوان قرنفل با یکسوده هر روز دو درم با چهار درم شهد و یکدرم
سلاجت بخورد بشود م اگر علاج نپذیرد و زمان و سنه او مرا فی دیده
قصد فرماید دوغ ماکاو و یا دوغ گوسفند یکدرم جوکهار دهد بشود
دیگر کشنیز خوابی دو درم سوده با آب جاه یا لوده یا جاشنی نبات بخورد
بشود چکیدن بول کاز گرمی بود دفع گردد ه علامت سردی جنس علامت
گرمی بود و تشنگی و تلواسه نبود اما بول در چکیدن بعضی را زود و بسیار
بود و این نوع بیشتر پیران و مرطوبان را افتد و کسانی را که در طعام باسرد
خوردن افراط کرده باشند و چکیدن بول بی ارادت باشد و سستی نبض
و سفیدی دلیل باشد ش چون سفیدی بیضه و بول تیره و لزج بودن
الکم و طروحش بی سوزش بودن و اگر بران بول مگس نشیند بدانکه بول
شیرین شده است قابل علاج نباشد و اگر مگس نه نشیند ع علاج حصاة
تخت الحصا استفراغ و هندوبه روز دو بار بسکو کرد بخشند نافع آید م اگر از
ماده بلغم بود بسیار و طریقه سندی تربد هر یکی پنج درم سوده و بیخته هر وزن
او نبات اندازند و هر روز قدر سه درم خورد بشود دغذا کوشتابه گوسفند
و قلیه خشک با تیه پهلو یا ان تنک بکار برد و پرهیز از ترشی و جماع کند
دیگر کنجد بریان کرده با شکر خورد بشود دیگر ربع سیر بیخ جرک کوفته در
چهار سیر شیر گوسفند و شانزده سیر آب تا آن زمان بجوشاند که شیر صرف بماند

بعده

بعده و آنگاه سیر نبات در شیر مذکور آمیخته بخورد بول چکان و امساک بول دفع گردد
ع دیگر پولاد مقتول و یا آهن مقتول ده درم و زنجبیل بیست درم و نبات
سی درم بیجا سوده بدارد و هر روز یکدرم بخورد بشود دیگر چند روز انجیر
خالص بی پاس سرمگس بخورد نافع آید و اگر زیاد خورد فایده ندهد
دیگر والان خورد چهار سیر روغن سوزان قدر که خرج شود معلوم برسم
لدو سازد و هر روز قدر نیم سیر در دو وقت خورد بشود دیگر کندم بی خیار
سیاه و تخم خطمی و تخم کتان هر یک یکسیر آورده علاحده بریان کند
بعده بجا کند و نیم سیر زنجبیل با رکند و بکوبد و هر بعده یکسیر شکر
سرخ را جلاب کند و داده مذکور در جلاب انداخته بخورند قدر
دهکان درم لدو بندد و هر دو وقت خورد بشود دیگر پوست بیضه
ماکیان را با روغن قرمز بریان کند و هر شب وقت خفتن یکدرم از آن
بخورد سلس بول دفع گردد دیگر صمغ کتیرا و عود یعنی کرنشد یعنی
اجود هر یک دو درم با قند سوده آمیخته بخورد سلس بول دفع گردد
خ دیگر خالنجه دو درم سوده با روغن گاو چرب کند در چهار درم شهد
یار کرده بخورد سلس بول و سیلان بول هم دفع گردد ش دیگر مغز
خیار چنبر مشک با لطریقه طارمشک چوب ناز برابر کوفته کاده
سازد یکدرم شهد و ربع درم سلاجت یار کرده خورد بشود اگر
سلس بول از بادو بلغم و تخمه باشد علامت هر نوع ظاهر گردد
ش علاجش بسیار دشک برول یعنی پتول بوست درخت سنبل
که کهنه باشد و آملو و مشک هر پنجی و باله زور و نه گل نیلوفر خورد از هر
و بوست کرنج و دانکی و چندو و قرجوبه و بوست درخت بابول برابر
بسایند و هر روز دو درم با یک درم شهد و نیم درم سلاجت یار کرده
با آب کلتم و یا منک و یا متهم جوشانیده بخورد و اگر این هم نباشد
با آب خورد بشود دیگر طریقه چوب ناز مشک حنظل هم جوشانیده
بخورد سلس بول و سوزاک دانده و تلواسه هم بود دیگر لاجی

پاکمان بهید مهلبی کبابه چینی کوکهر و بانه و تخم بید انجیر را بجوشانند و صرف کنند
و قدری صلابت بار کرده خورد و همین نوع سوزاک و سلس بول رود دیگر شاهتره
جوکمار انکزه برابر سوده هر روز دو درم با آب کوکهر و جوشانده بخورد شود
دیگر بیخ کوکهر و سوده بدارد هر روز دو درم با شیر گوسفند خورد شود
دیگر شاهتره بلبل دراز جوکمار برابر سوده هر روز سه درم با آب کاهو خورد شود
خورد شود دیگر لاجی مساتی بلبل دراز پاکمان بهید کوکهر و تخم بید انجیر
برابر جوشانده قدری روغن بید انجیر گرم کرده یار گند شیر گرم بخورند سلس
بول و سوزاک بول و باد و بلغم و جزان همه رود و غذا در همه نوع سلس بول
انچه گفته است بخورد علاج سلس بول که بسبب بانا مدن انجماع بیدا شود
علامت او همان است که در عقب گذشت و علاجش جماع کردن و پرهیز مینی
باشد باب هفتم در سیلان بول نه و سبب حدوث این علت اشیائی
است که سلس بول که مدان حادث گردد و آن در باب سلس بول گذشته
و علامت او آنست که بول بسیار کند و باز زود زود بول کند تخم علاجش
بیارد هوا کیزه و دیگر ترکو سفند تر کند و بکوبد و کهاتی بیارد و خشک کند بعد
آنکه در شراک تر کند و خشک کند سه کرت بر همچنین شراک تر کند و خشک کند
تا بریان کند و همان وزن کنجد سیاه یار کند و نگاه دارد و هر روز با مداد
و شبانگاه بیکانه مشت خورد سیلان بول دفع گردد دیگر غالیه دو درم سوده
با روغن حریب کند و در چهار درم شهد یار کند و بخورد سیلان بول و سلس بول
همه دفع گردد دیگر مازو و صندل سفید و خرما تر و مسلهتی و نبات و شهد برابر
سوده یکجا کند و بیخ درم را غلوله سازد و هر روز یکی نهار خورد سیلان و سلس
بول دفع گردد اگر از تلخ باشد لذا اگر کمتر بسبب ضعف گردد سردی زود
زود بوزاند بسیار دیگر گندم و یکیه کنجد سیاه و یکیه سر مغز مغصفر و یکیه تخم
کتان همه را جدا جدا بریان کند و بار یک بسایند و نیم سیر سندبی بار یک سوده
در وی را غازد بعده یکسر شکر سرخ را جولاب کند و این اشیا در وی انداخته
پایه زده درم را غلوله بندد و هر روز یکی نهار خورد به شود و ص شعر

شبانگاه ای خواجه کنجد سیاه بخورند در مستکه در سال دو ماه بدر نفع بسیار دهد
سیلان بول و سلس بول نیز دیگر تو بر گیر خواجه مستسقی بیخ بهره زمیده دو درم
دو سیر زود از صمغ کهیر درو شکر سرخ کن هشت سیر باده روغن نرا فراوان دو سیر
ازین جمله از رسم لدو کنند یکی زان نهار و یکی شب خورند سلس بول
و سیلان کند دفع او و زیادت شود آب در پشت آنوه دیگر هر ادویه
که در باب سلس بول افتاده است بعد تحقیق کردن طبیعت و علامات
همان ادویه کند بکرم الله تعالی نافع آید باب هشتم در بول کردن
در خواب و فراش تر یعنی اختیار بول آمدن در خواب و بستر
زان علت مرد و زن و کودک را افتد و سبب حدوث او سستی
عضله مثانه بود پس چون بواسطه غلبه رطوبت این علت پیدا شود
علامتش سردی زنا و بدرنگی قاروره بود و اگر بواسطه گرمی و تری بود
علامتش ضد علامات اول بود و این علت کمتر افتد و آنچه
در خواب کنی بول آن به مدام بر بیر کنی زکثرت میل طعام
بهر بلدا و انجوری از بر شعشاه انکی در صبح و دانکی دیگر در شام
صفت بر شعشاه فلفل سپید و بذالبنج هر یکی بیست مثقال افیون دو مثقال
زعفران پنج مثقال سنبل رعاقرقرحا و فرفیون هر یکی یک مثقال همه را
بکوبند به پزند و بصد و شصت مثقال عسل سرشته هر صباح دو انگ درم
را غلوله کرده و بر نرغذا بر بخ نقف داده بریان کرده و زیر نقف
داد دکنند نافع آید دیگر پوست بیضه مرغ بار یک سوده بار و غن
ستور بریان کند و تا سه هفته بخورد به شود دیگر تخم شاه سپرغم یعنی
پیرایم درم با شکر بکدرم سوده بخورد و ملازمت کند به شود دیگر کنجد
بخته کرده یک هفته هر شب دانکی بر خورد بشرط آنکه وقت خفتن خورد
و بالای آن آب بخورد بعده یک هفته دیگر مدام فرد ول بریان کرده
خورد هر که بخورد آن کند او را هرگز این علت بار دیگر نشود اگر خواست
حق تعالی باشد دیگر تخم شاه سپرغم یعنی تلسی هفت درم بساید

و یکدرم شکر تری در وی بیامیزد و سه حقنه کند هر سه روز یکبار بخورد و هشت روز دیگر
دل خرگوش بریان کند و بکم را که در رستن بول کند خود دهد و چند بار
این فعل مکرر کند هر کز آن بکم در رستن بول نکند و دیگر سندان خودنی
که اثر الم که مثل نیم سیر بوده با نیم سیر قند و نیم سیر روغن و کاو حلوا کند
و هفت روز بخورد بهشود دیگر شاه دانه بریان کرده با سرکین کبوتر بدهد
و بوقت خفتن بخورد مردم بزرگ یا طفل آنکه در خواب بیز کند او را نافع باشد
دیگر اگر تخم شاه دانه سیر غمز و درم زاران یکدرم بود با آب بوقت
خفتن خورد بعده آب بخورد آنکه در خواب بیز کند او را نافع آید **صفت**
ناگر در هوا گرم از سبب گرمی خانه و تری بستر در خواب بیز کند خشخاش
بیارد کشنیز خشک یکدرم و شکر سرخ چهار درم بوده یک هفته هر روز بخیانان
با آب سرد بخورد بهشود دیگر هر ادویه که در باب سلس بول وارد شده است
بعدید رطوبت و هوا موافق آن بدهد نافع آید **باب نهم در جرب**
المثانه و خلل آن یعنی گوشانه و از جا گشتن مثانه بدانکه بعضی
که در مثانه است که خلطی غلیظ خام اندر مثانه گرد آید علامتش آنست که زیر
در بول دیدید آید مانند سبوس و حرقت بول حادث گردد و خاریدن مثانه
بدبو بول و سوزاک بود رباعیه ای از جرب مثانه گردیده بول ناید
سخن مرا بجان کرد قبول ۵ میخور لبن الاتان دمادم که شود ناموال قرار
علاج مقرون بحصول ۵ لبن الاتان شرطست علاجش بیارد تخم مغز
تخم خیار مغز تخم خیار بادرنگ و مغز تخم خربزه و مغز تخم کدو برابر
سوده و بیخته سه درم هر روز با شیر خر بخورد و بوست بکر بابلی و دو آب نیم
اگرم بر خود ریزد صحت یابد دیگر علاج جرب المثانه بعلاج حرقة
البول نزدیک است دیگر کثیرا صمغ عربی بلانر سوده با سی درم شیر کوسفند
جوشیده و پنج درم روغن بادام شیرین بدهند به شود دیگر تخم کتان و کثیرا
هر یک دو مثقال نشاسته چهار مثقال کوفته و بیخته هر روز با آب سرد
آمیخته شربت کرده بخورد ریم که در بیماری بول جمع شده باشد و حرقة بول

و کرد مثانه را ببرد و دیگر حلتیت زده پاک کرده بیست درم و تخم خیار بوست باز کرده دو درم
و نشاسته یک مثقال همه را کوفته و بیخته سه روز هر روز با آب انگبین خورده شود
بجرب مثانه اما اگر مثانه از جای باز گشته بود علامتش آنکه عسر بول بعد از وقوع
سقطه و ضربه بود علاجش انگور خاکستر حلتیت خورد سود دهد نافع آید
باب دهم در بول الدم یعنی آمدن خون بطریق بول تا اسباب خون
آمدن در راه بول بسیاری خون باشد اندر تن و آکنده شدن رگی باشد و یا
بخمر گرم و تیز خورده خون بند و یا به برداشتن چیزی که آن دیابیت زحمتی
رسیدن و رگی گسسته شد و یا به بسیاری جماع و یا آغشته شدن رگها
از طوبها و کشادن سر رگها از سبب تری و آغشتگی باطر شدن
رگها بسبب سوء المزاج سرد و خشک بود علامتها اگر بول الدم بسبب بسیاری
خون آید و بود علامتش آنکه خون گاهی با بول آمیخته آید و گاهی خون صرف آید
و بسیار آید و اگر بول الدم بسبب طعام و یا داروی تیز بود و یا بسبب زحمتی
و ضربتی بود و یا به بسیاری جماع بود علامتش آنکه اسباب آن گوای دهد
و خون گرم و سوزان آید و اگر بول الدم بسبب رطوبت باشد که سر رگی
از رگها بسبب تری گشاده شود علامتش آنکه علامتها آن ظاهر شود و خون اندک
تر از آن آید که از مثانه بود از بهر آنکه اندر گرده رگها بسیار تر است و از
منش گشتن خالی نباشد و گاهی باشد که خون مثل علقه بسته بیرون آید و آنچه
بول الدم از قرحه آید اگر از گرده آید علامتش آنکه با ریم آمیخته باشد و علامتها
قرحه با بی جلاکانه یاد کرده است علاج اگر مانعی نباشد از بهر و در تا بورک
با سلیق بنشانید و یا از قوت خون بیرون آرند شراب عناب و شراب
خشخاش دهند و در اول حال هیچ شراب تا بعضی ندهند از بهر آنکه خون بسته
گردد و علقه شود و ریم نان بزرگ باشد و بدین سبب قرص کرباد و قرص تب
و شراب مورد می دهند و اندر جوابها قابضی نشانند و ضماد قابض بر می نهند
صفت شرابی قابض برگ مورد و مازو و گلنار و پوست انار و گل سرخ و انور
آب بزند و در وی بنشانند صفت ضماد دیگر بند عدس مقشر و میوه ابی کوه

وسبب کوبی وحب لاسک خشخاش واقاقیا و سماق و بارهنگ بزرگ مورد و شنبلید
و برشنداغ اگر بول الدم بسبب افتادن از جایی و سبب زخم و ضربت بود
علاجش بیارد مسک و بیخ درمنه و بیخ دایه و بیخ نی شکر و سرمالی و گشنیز
و بابونه و بهیدانه و کلنجبین و تخم کهاره و دارچینی و مویز کهی و مانند بیخ پیاز
بریان درم کوفته در چهار سیر آب بجوشانید نیم سیر شد سرد کرده چهار درم
شهد و نیم درم سلاجیت کبوتر به یار کند و چند روز ملازمت نماید و بخورد
صحت یابد دیگر سرون کوز سوخته و کثیرا هر یک سه درم سوده با آب
برگ مورد و یا آب باران سرشته قرص کنند و در سایه خشک کنند یک مثقال
از آن بوقت حاجت در آب سرد حل کرده بدهد و چند روز ملازمت
کند بشود دیگر نشاسته و کثیرا و مغز تخم خیار هر یک سه درم کشار و
خون سیاوشان هر یک یک درم شیبانی نیم درم کوفته بیزند و بکرد با آب
مورد و یا با آب باران سرشته قرص سازد و بوقت حاجت یک
یک مثقال از این قرص با آب سرد بدهد شود و اگر تخت خون آید
بعده بول بسته گردد بداند که آن خون در مثانه جمع شده باشد علاجش
پیاز و بیخ پیاز و خرگوش یک درم انگزه پاکیزه و انگدرم و دو قیراط تخم گزر کی
نیم درم بود خشک نیم درم همه سوده و بیخته یک مثقال از این ادویه را
با ده درم شکر سکنکبین دهد نافع آید دیگر بوره در آب بجوشانند و
مریض را در آن آب بنشانند نافع آید و اگر سبب زحمتی بود که الم
و صبر و مرو و حضیض و قاقیا سوده بسرکه و گلاب تر کشد و بر بیضه نهند
و قی فرمایند نافع آید و اگر سبب زحمتی بود و یا در عقب افتادگی از سبب
و یا از بلند کردن او را آب بانسه باشد دهند نافع آید دیگر تخم خیارین
نوزه شبا و شان و شب یمانی هر یک دو درم یکجا سوده با آب بیخته بخورد
بشود دیگر شراب خشخاش بخورد نافع آید و اگر بول الدم سبب تری
قیفر باید داند آب قابض بخشانند و صادقا یضی بر نهند و اگر بول
الدم سبب خون دادن دی تیز بود در حال قی کنانند و شیر تازه خورانند

واگر بول الدم بسبب سوء المزاج سرد و خشک بود و حقنها که از سر بره و کبوتر
بجوز و بنه سازند سود دارد و اندر طعامها پیه مرغ و پیه بط شامی بده
و بریان دهند و اگر بول الدم از سبب ضعف جگر باشد علامتش مالی
بودن بول بر وقت است ربا بیه باشد جواز ضعف جگر بول الدم
ضعف تو زاد زیادت کرد و هر دم ۔ گر شربت زرک با آب خرفه که خوری
میدان که مرد وی این مرض کمتر دم ۔ صد شربت زرک بیزر کیمن
و قند سفید نیم من هر دو را بجوشانند تا غلیظ شود و بعده چهل مثقال آب زرک
اضافت نمود و سه جوش دیگر دهد و دیگر روغن مادکا و تخم درم و جوز
و گلنار و انار شیرین و گلاب هر یک یکدرم و کافور دو حبه همه را یک بسایند
درم زین با روغن مذکور آمیخته پیش از طعام بخورد و بر قضیب هم طلا کند
خون و سوزاک دفع گردد و دیگر گل انار با آب سوده بخورده شود و اگر
قضیب ایستوبیار و قت ملاقی خواسته هر دو با آب سوده سه روز بار
بخورده شود علاج آنکه بول زود نیاید و حزن آید و زحمت بسیار دهد و
بیضه و قضیب درد کند و پیش آن پیش آید و درد کند بیارد بلبل را
مهلعتی پاکبان بهیدانه با آب سوده هر روز چهار درم یا دو درم شهد
نیم درم سلاجیت بخورده شود دیگر ده درم بالو درم شهد و نیم درم سلاجیت
بخورده شود دیگر ده درم زمان سوده با نبات بدهد نافع آید دیگر تاکر
پوست انار هر یک دو درم و سپاری دو عدد هم کوفته و چهار سیر آب بجوشانند
نیم سیر شده سرد کرده بدهد نافع آید دیگر کشنیز چهار درم شکر تبرزد هم
وزن آن برابر سوده با آب خورد و چند روز ملازمت کند نافع
آید دیگر کشنیز و خشک هر دو نافع این علت اند اگر تنها بخورد هم
شود و غذا قرنبهاد با بچه بز و زالوده و پای تازه همه لایق بود و اگر
تیز بهار هر کند آب یازده درم در فنق و نفت و بزید کی دو
را گویند و مندوی آنرا انتر کل خوانند بدانکه ایزد تعالی هر شکم
را دو حجاب آفرید یکی اندرون تا آلوده و معده فرو گرفته کرده

قیفر باید داند آب قابض بخشانند و صادقا یضی بر نهند و اگر بول الدم سبب خون دادن دی تیز بود در حال قی کنانند و شیر تازه خورانند

علاج فنق سبب بیماری تخم بیضه و چون بیماری شود و زنان و چون بیماری شود و اگر ایشان را سبب مرگ فنق شود و هر روز آب سرد بر سر ایشان ریزند و بر سر ایشان آب سرد بریزند تا خواه سرد شود و اگر سرد شود و اگر سرد شود و اگر

در تنگند که حرارت از وی بیرون آید و منتشر گردد و او را حجاب الداخل گویند
و حجاب دوم از پوست فرید دان از بیرون شکم است و آنرا حجاب الخارج
گویند و او مر شکم را بمنزله دیوار خانه است و قوت حجاب داخل از حجاب
خارج است یعنی از پوست بیرون شکم است بحجاب داخل عدو رود
را تا تنگند که رود و معده را اگر تا گنند از وضع و حال بگردانند و آن
حجاب از جانب است تا بکش و آن رسیده است از جانب جنب بسوی
خصیه فرود رفته است و بر خود باز شده چون کیسه است و استبهره
خصیه را فرو گرفته است و نگاه میدارد و این حجاب داخل عصبانی
است بهر وقت تنگ تر و فراخ تر می شود چنانکه علت اعصاب
است بعضو بسبب بادی رطوبتی که بوی رسد و او را تر گرداند سستی
در وی پدید آید و بر خویشتن فراخ شود اگر در آن حال حرکت عنیف
کند و یا سخت بر جهد و یا بانگ بلند کند و یا سخت سرفه آید یا عطسه
بوی رسد و بسیاری باشد که در آن وقت آن بول بدرد خاصه بذلات
وقت که ممتلی باشد از رطوبتی یا از غذای که خورده بود فراخ تر شود
و بسیار باشد که رود فرو آید و آنرا افتلة الا معا خوانند و باشد
که چرب رود در وی شود لابد فی الجمله هر چه فرو آید خصیه را بزرگ
و گران گرداند تا چنان شود که از گرانی وی صاحبش رفتن نتواند و این
نوع علاج حکمت بدید دو نوع دوم آنکه حجاب تنگ تر بلند و گوشه بود و
بیرون زند چنانکه گره شکل بیرون نمودار کند و پوست برآید و باید
بوقت سر قیدن درد کند و چون مردم ستان غلیظ و درشت بر وی
بهد رود مذکوره درون شکم رود و غایب گردد چون بار راست
بنشیند رود مذکوره بیرون آید اگر در آغاز این نوع علاج کند
بگردد و چون در معالجت اهمال کند و از حرکت و الجعه نفاخ خورد و بر
هیز کند شدید تر شکافد مذکوره فراختر گردد و همان حال پیشتر که گفته
شده یعنی رود مذکور خصیه را بزرگ گرداند علاجش از حد خداوند

فتق

فتق چون طعام خورده باشد حرکت بکند و ساکن شود چنانکه طعام در مضم افتد
و از جمله طعامها نفاخ محترز باشد و از جماع احتراز کلی نماید و داروی بکار
برد که پیوسته طبیعت او را نرم دارد یعنی بستگی در شکم نیارد اگر خلاف این
این علت محرور بود باشد و گرم مزاج بود و بلیله بورده خاطر بورده و مانند آن
نافع آید و طعام پیوسته خورد باخورد و اگر سرد مزاج بود و شیت شمیلت
پنجگان درم در شیر آب چنبجوشانند و یکسر بستانند و درم روغن گاو بیامیزند
و یا گاو میش در وی بیاد کنند و نار استاده خورند و دو هفته ملازمت کنند نافع باشد
دیگر بکار وضع کنند رود قرد درم شکر تری بسایند با شیر و گاو و مدام بخورد
بسیار نافع آید دیگر او را آغاز این علت چون سرد رود بیرون آید بیارد
سرمش پای زند کند رود و مصطکی از هر یکی را بر بکوبد و هر یکی را علاحده جامه
بر کند بعده اول سوزش را در آب خلط کند و بر آتش بگدازد چون گداخته
شود مصطکی بگدازد در وی اندازد و بسرشد و گرم گرم بر علت مذکور طلا
کنند نافع آید اگر چه تحقیق است که این علت درست نگردد اما از بلوت
هم نشود و بهترین علاجها که این علت است که نخست چون رود بیرون کند
صاحب علت دست آن غلطانند و بدان موضع نفط سایی کنند بعده
بروی دست بندند چون رود مذکوره درون رود دانا بس فرو کشند
بعده بر موضع نفط داغ پیهن سایی کنند بعده بروی دست نهند
و داغایی که داغ مرهم پذیرد او را از حرکت کردن نگاه دارند و
ایستاده شدن ندهند و پشته ستان غلیظ بدو دارند چون داغ مرهم
پذیرد بعد از آن از زیادت شدن زحمت و در رفتن رود درون خصیه
ایمن گردد و حکمت دیگر آنست که در ابتدا از حرکت چون سرد رود بیرون
دند و شکل سیاری در پوست نماید صاحب علت دست آن غلطانند
و دست بر ورم نهند تا رود درون شکم رود و بعده پوست آن موضع
را بشکافند لاجرم دریدگی حجاب داخل ظاهر گردد انگاه باریسمان ریشم
تافته دریدگی حجاب داخل را بدوزند بعده پوست را بدوزند و شاد

که در باب جراحات یاد کرده شده است بر روی بندد تا گوشت تازه برویند تا
غلیظ گردد گوشت نزدیک جرم درست گردد و جراحت بکلی برهم بندد و دفاع
علت را تا آن دارند و نشستن و خاستن ندهند و طعام شور یا تنک
دهند تا معده پر نشود و زود و زود بیارد تحقیق بکلی نگردد و حجر بست
اگر معمول کاتب نیست اما استاد این نکات مولانا محمد کابلی رح در شرح ازدسه
فصد نظر را کرده بود و هم بصحت پیوستند اما اگر طاقت داغ ندارد
و طاقت شکافتن و دوختن ندارد هیچ چیز برای این علت بهتر از بند
آهنین نباشد و آن حلقه است معروف باید که پیوسته از گرم خود دور
بکند و سر حلقه را بر راس دوده بندد از جاع و مباشرت و اطعمه نفاخ بکلی
محترز باشد هر گز علت مذکوره زایل نگردد و بی علاج چنین که حکما
گفته اند درین علت هیچ یکی موافق نمی آید نوع سیوم این علت از باد
خیزد علامتش آنکه خون کشیده باشد و درد و فراق بسیار کند چون
بخسبد باد بیشتر گردد و علاجش آنست که گندرو دو درم شکر سرخ شش درم
روغن منوره درم خیرباد کافور یکجا کرده نهار ایستاده خورد و سه هفته
ملازمت نماید بشود و دیگر شبت پنج درم شلیتن پنج درم در چهار
سیر آب بجوشانند نیم بستانند ده درم روغن سوسن در وی یار کنند
و نهار ایستاده خورد و سه هفته ملازمت نماید صحت یابد و روغن
پیلکیر و یا روغن زیتن یا روغن مستاور و یا روغن نقطه یکی
ازین روغنها الجا حرب کنند و یکدرم و نیم له بیخ روغن ایرندیلدرم
و حجر جون دو درم هر دو یکجا کرده بیخته با آب گرم خورد و یکی یکی
روغن ایرندیلدرم و درم و آب گلنار دسه هر دو یکجا کرده بنوشاد ایلی که
بنوشانند ایلیله که نگ در آن انداخته گوشانند تا آب بنوشانند
مهر او دیگر دو ایلیله سوده با دو درم شهد بخورانند باد بند گردد دفع کرد
نوع چهارم آنکه مردم از اسپ و یا از بلندی افتد و یا زد کنند
از آن آزار بر گ حضیض رسد حضیض درد قوی دارد و قوی را ماس کیرد

دوازدهم

دوازدهم در قرار گرد و دیت آید علاجش آنست که اگر درد حضیض است بود در
سنجگاه و جب حجامت کنانند و اگر درد در حضیض و جب بود در سنجگاه و از
حجامت کنانند رسن انداخته فرو کرده در حضیض بندد و بشود و یکدیگر
بدو خانیده و حضیض بندد بشود و اگر بحجامت و ادویه بنگرد و درد
ساکن نشود بر سر بندد رست جایی که نبض مریض می بیند الا تر کرده
فرو در نگشت رگ سطح و ظاهر است بران رگ داغ کنند اگر چه درد در
حضیض و جب بود رگ دست راست را داغ کنند اگر درد در حضیض راست
خواستن است داغ رگ دست چپ را بدانی الحمد را درد فرو شیند و
صحت یابد کرات مرات بعمل پیوسته است نوع پنجم آنست که آب در حضیض
فرو شود و سبب فرو رفتن آب در حضیض آنست که آب لذتمند ماء
زناق یکدیگر بر وده فرو رود و زناق تمام روده راست و
این علت را ادره خوانند علامتش آنکه حضیض بزرگ شود حضیض بزرگ شود
و روشن و درخشنده گردد و درد نکند و بشره صاحب علت روز بروز
سفید گردد و علاج این علت حکما بسیار گفته اند اما کمتر نافع می آید مگر آنکه
شق بکنند جرم حضیض را از فرو رفتن حضیض تا نره بنهند از زد آب بیرون
کشند چنانکه زهاب استسقا از قبه بیرون می آرند چون زد آب نمایی
بیرون آرند و پاک کردند بعده بر رگ حضیض نزدیک بحالت داغ کنند
تا منفذ آب بسته شود و باز آب در حضیض فرو نشود آنکه چند گاه
دست جراحت را بالا دهد شود و خون و گوشت و شخار و شهد فراخ تر
گردانند تا آب تمام از حضیض بیرون آید آنگاه هر روز روغن سوسن
جرب کنند و بر گرم بخته بندد تا جراحت فراهم آید و تحقیق به شود و حرب
باب دوازدهم در ماس حضیض و قضیب اگر ماس
حضیض از کوبی بود علاجش آنکه رنگ ماس زرد بود و درم سخت باشد
م و گرمی و خطیدن باد در بود و بوی خاکی ماس از خون بود سرخ چند که
ماس دو درم سخت و یا درد بود و بوی خاکی ماس از سرد و یا بود و سستی درم

دستوری بود و باعه در حصیه ز صفرا جو بجان گشته درم . ۱۱ بود که خوج
منضج آن مسهل ایم و ادویه که خون بود موجب آن شود فصاد طلب کند
خورش کم شم علاج الماس کرمی و فوق آنست که اگر الماس بزرگ بود و درم
سخت عدس قرع با درد بود و ادرار کم باشد بکشایند و با بلد بود جنوبی
بر دو ارند و آب کشنیز تر با روغن گل آمیخته بمالند و اگر جو با
اسبغول سوده در آب غلط کرده بمالند و اگر الماس زرد باشد
رنگ بود و درد و غلبه نکرده باشد این ادویه کند شمن بیارد جو بطبخ
برگ گلنار برگ بی پوست گلکر برابر سوده با آب برالماس و سرچی
حصیه طلا کند نافع آید دیگر پوست درخت کرم تخم بنوار دزرجوبه
رود ادو جو به برابر سوده با کثیرا و گاو سه روز تر کند بعده طلا کند
الماس و خارش و دمیدگی حصیه را ببرد خشم دیگر زیره سفید
قسط با آب سرکین اگاو و با سرکه هندی سوده طلا کند به نود دیگر
پوست درخت سرس و پوست درخت بید با آب سوده طلا کند دمیدگی
و الماس را ببرد دیگر مرو را بساید و در حصیه بر طریق خشا طلا کند
الماس را ببرد م اما علاج درم حصیه که از سردی باد بود دستی درم
و سفیدی بلون داد و باد و سختی بود دانست بیارد شمن انکره نکند
سندهی نیس مویز جوب نانه بر یک دو درم آب یکصد و پنجاه درم
روغن گاو بیست درم ادویه مذکوره سوده با آب روغن آمیخته
بجوشانند تا ماده که روغن صرف ماند بعده نگاه دارند و هر روز در
حصیه طلا کند الماس و خارش دفع گردد دیگر بیخ بید انجر با
سرکه هندی سوده طلا کند الماس که از باد بر حصیه و قضیب بود دفع
گردد دیگر حنظل با آب سوده طلا کند الماس برود دیگر شمن
تلخ طاوس و یا تلخ ماده گاو بر درم حصیه طلا کند بعده با آتش آنجا گرم
کند درد حصیه دفع گردد دیگر تخم بیاز بکوبد و غرا و گاو و یا نکند با
شکر بخورد باد حصیه دفع گردد دیگر پوست بیخ نسترن بعنی درخت بیدی

بابا را و اس کند با آب گرم کرده بند حذر کرت کند و تنگ صحت باید و آنکه
کند فرو شنید و درد بیارامد مجربست دیگر بلیله پلیله هر دو با آب سوده
طلا کند دمیدگی حصیه را ببرد مجربست دیگر ریحان که از جو شوی
دارد و باشاه بیخ سوده در حصیه بند دا الماس را ببرد ج برای دفع همه
نوع الماس حصیه این علاج کند بیارد گل بلیه در آب بجوشانند و بدان آب
گرم حصیه را بشویند و گل مذکور که جوشانیده است بر حصیه بند و الماس
را و فرو شنید شخ دیگر اول روز دو درم روغن بید انجر و یا نزد
درم شیر ماده گاو فزود و روز دیگر یکدرم روغن بید انجر زیادت کند و چهار
درم شیر ماده گاو هم زیادت کند همچنان هر روز یک درم روغن بید انجر
و چهار درم شیر مذکور زیادت کند و بجز دو تا دارد روز و بعد دوازدهم
روز هر روز یکان درم روغن مذکور کم کند و چهار گاه درم شیر هم کند
تا دوازدهم دیگر علت مذکوره دفع گردد مجربست دیگر سداب تنگین
و نیم برگ بانسه پیروه برابر سوده هر روز دو درم با چهار درم روغن بید انجر
خورد هم نوع الماس حصیه که بیچ علاج نرفته است برود ج دیگر زیره
زیره دقسط سوده و پخته با روغن ستور در آورند الماس بسیار بساید
در حصیه طلا کند الماس حصیه فرو شنید دیگر بیخ بید انجر سوده با سرکه
هندی آمیخته طلا کند درم حصیه دفع گردد دیگر شمن تنگ سوده
با روغن ستور در آورند آهنین مسین بسیار بمالد و بر حصیه طلا کند
هم نوع الماس دفع گردد دیگر تنگ زراک برابر سوده با روغن
ستور طلا کند به شود ل دیگر سندهی فلفلین کرفش برگ بانسه
روغن بید انجر متساوی آمیخته خورد الماس قضیب و حصیه هر نوع
که باشد برود و دفع گردد ع اگر فتح زن الماس گیرد بیارد پوست
بیخ درخت سرس و سی زس نمرده با گلی محکم سوده بر زمان زن
طلا کند الماس فتح و خلاص شود دفع گردد بهمین ادویه باید که بخورد تا
زود بشود و درین علت باید که در طعام نمک خورد تا زود شود

تا فساد نیز انگیزد باب سیزدهم در ریش قضیب یا آماس او
باید دانست که سبب حدوث این علت دو نوع است یکی آنکه مرد
مغور شد ایضه کدر کند و خود حیض آن عورت در اصل شود
است چون قضیب را بشوراند و گرم کند و آن خون گرم شده و شورش
با فتنه خارش بر قضیب پیدا کند و قضیب را ریش گرداند نوع دوم
آنکه در میان شرت تنگ غلو بدا فرا طاهر آن قضیب بخت آرد
و نوع سیوم طاری شود از این دو نوع است و آن آنست که مردی
را نعوذ بالله منها با فرنگ بیرون آمدن خواهد ریش قضیب تو
او گرد و علاج این نوع هم علاج بیماری مذکور علاج نه پذیرد اما علاج
دو نوع که اول ذکر کرده شد که است بیاید مردار سنگ دو درم بار یک
سوده و بیخته درم روغن مستور بریان کند و با چوب بهم بکشانند
چندانکه مرهم شود و سیاه گردد بعده فرو دارد و بعد از دو روز بر ریش
قضیب طلا کند و سکونت اختیار کند و بوستیغ درخت بیر بوست
درخت با دل در آب بجوشاند و ریش قضیب را بدان آب بشوید
و مرهم مردار سنگ بر نهج که گفته شد طلا کند بیان حذر روز فراهم آید
اما از هر دو ده ترشی اخر از نماید دیگر موم کافوری یکنیم درم در
هفت درم روغن گل و سه درم آب حل کند و حب الرمان مقلو
یعنی تخم انار بریان کرده و سنگ یعنی مردار سنگ یک چهار درم
کوفته و بیخته ادویه مذکور را بیامیزد و صلایه کند تا مرهم شود بعده بر
قیح ذکر درد کند هر روز طلا کند نافع آید صفت روغن گل بر گل
سرخ تازه بانزده درم روغن کنجد صد درم در شیشه کند و چهل روز
در آفتاب دارد و با گل سرخ خشک نیم مشت در یک سیر آب بجوشاند
تا نیمه باز آید بعده صاف کند و نیم پیاله روغن کنجد اضافت نموده
بجوشاند تا روغن صرف ماند بعده بکار برند دیگر بیارد سمار روغن
که هندوی آنرا کنجی گویند که در برشکال در دیدار آنرا بر گوشها بزند

و بر شکل آنست مردی دو دو تا دام که تر بود و سفید دام باشد و چون بخشک شود
و خاکستر و سیاه شود و چون خشک شود تنها و مثل خاکستر سیاه شود آنرا
محکم بساید و بدارد و وقت حاجت اول ریش را با روغن ستور
چرب کند بعده خاکستر مذکور بر وی بر اکند و با آب بوست بیدی
و یا بوست بادل چنانچه بشوید نه روز بعد شستن با روغن چرب
کند و خاکستر مذکور را بر آن بر اکند هر آب چند روز بهمان علامت
نماید ریش مذکور فراهم آید مجربست دیگر بوست سر سر سیاه
سوده و بیخته بعد چرب کردن بر قضیب طلا کند و بر اکند از آب
مذکور هر روز شوید در مدت قلیل فراهم آید دیگر طریقه طباشیر
گلگلی دانگی سپاری هم سوخته بسایند و به نزد و قضیب را چرب کند
از این دارو بر وی بر اکند فراهم آید شرط آنکه هر روز بشوید با روغن
چرب کند و بالای او ادویه بر اکند دیگر صبر کند و عنزروت تیمار
سنگ هم سوده و بیخته بعد شستن و چرب کردن بر ریش بر اکند فراهم
آید دیگر اگر جراحتها بزرگ افتد و ریم روان شود و آماس کرده و گلو
و سوزاک بود بسپارد بوست درخت گولر و بوست درخت بیر
و بوست درخت بدر و بوست درخت سر سرین هر چهار کوفته کاردم
سازد و با آن کاده جراحتها را بشوید و کایچل و بوست درخت گولر و شکلک
و گولکیر با آب سایند طلا کند به شود و اگر سوزاک باشد چنانکه دست
را نیز ممکن نبود بسپارد کافور و گلاب و صندل و کهربا سائیده بر سر
سایده طلا کند به شود و اگر خارش بسیار بود قرنفل و سندهی باریک
سوده با آب بمالد خارش دفع گردد و بر هنه از شور و ترش و بادنجان و
از سایه جنب لازم گیرد دیگر بوست انار سپاری سیاه تخم خرما
هندی سوخته سند و هر یک یکدرم توتیا نیز و کاته هر یک نیم درم همه باریک
سوده بر ریش بر اکند به شود دیگر سنگ گیر سفید با آب بسایند با
روغن کهنه بیامیزد و باز بسنگ نرم بسایند و طلا کند به شود دیگر

پوست گوسپند و دو کهن مردار سنگ موم سفید برابر همه با یکسو در روغن
سوسن بپزد و موم سازد و بر کاغذ بگسترانند و بر زخم نهند و ملازمت
کند نافع آید و کانسر مردم زخم کند و فوفل کوده بر سر سنگ بر طریق
صندل با آب بسایند و بر نصیب طلا کند بمثل قضیب که کنده شده باشد
برود دیگر طریقه گوفته در آوند نو کنند و کل حکمت گیرد و کچ تنی
بعد دفاکته او سود بر هر جراحت که پر کند در حال به شود اما آول روغن
روغن سوسن دو درم سود بجوشانند بر ریش طلا کند به شود دیگر مردار سنگ
مردار سنگ زاک پوست هلیله کابلی سیاه زنگار کهنه کهربا سیر الاول
کهلیه کهلیه هر یک سه درم سوده جامه پیز کند اول الت را آب گرم کرده
بشوید بعده این ادویه بر آن بمثل دفع کرد دیگر مردار سنگ
مردار کهن کبیس هلیله خرد هر یک دو درم سود با روغن مادکاو در سر
آهنجیه و در آوند آهن بجوشانند تا مادام که سیاه شود بعده بر زخم و بمثل
ریش کهنه طلا کند میان چهار روز به گردد دیگر مرد ریش کهنه و ناصور
بمثل این ادویه حریب کند سنگ و مادکاو موم سفید بلبل کرده برابر بود
در روغن مادکاو خلط کند و گرم کند بعده طلا کند به شود دیگر سندور
موم سفید بلبل کرد کنبیله تیر صبر از کهن مردار سنگ صمغ لادن کهنه
هر یک یک درم سوده در نهده درم روغن مادکاو بجوشانند تا مادام که سیاه
شود بعده بر قروح قضیب و ریش کهنه و ناصور بمثل سو طلا کند به
شود و اگر خارش قضیب از حد بگذرد بدیوجه خون پیرون از اندازه
قضیب را هر روز با سرکه بشویند به شود و اگر اماس باشد و مید کی بود
اگر از خون بود علامتش آنکه آن موضع سرخ بود علاقه آنکه رگ
صافن بگشاید و باید یوجه خون کشاند بعده این صبر آنجا طلا کند تا
بخت نکند و کل بلسه نیز جوشانیده بندد تا اماس فرو شیند و اگر اماس
فرو شیند تا قضیب از سردی بود علامتش آنکه در قوی باشد اما

سرخ

سرخ نبود و اگر اماس قضیب از بلغم بود علامتش آنکه اماس سرد بود و علاقه
بیارد موز منقی و انغوزه گرد در زیره و اگر با قلا بر اسر سوده
در روغن سوسن قدری آب حلوا شکل کرده بر میزند و گرم گرم
بر پشت قضیب بندد و اماس قضیب فرو آید دیگر زجوبه سوده
دو درم و ثبت درست دو درم و اگر کندر ده درم در روغن سوسن حلوا
کرده بر قضیب بندد نافع آید دیگر سرخ پیدا آنچه سوده با سرکه هندی بر قضیب
طلا کند اماس دفع گردد دیگر شب پره و اناکیس برابر سوده با آب
طلا کند اماس فرو نشیند و دفع گردد انشاء الله تعالی باب چهلم در
خروج المقعده یعنی بیرون آمدن شرمگاه بوقت حاجت ایشان
و این علت بعضی مردان را می افتد و بیشتر کودکان را پیدا می شود و مقعد
ایشان بیرون می آید دم بدانکه بیرون آمدن مقعد بدو سبب بود یکی
بود و یا بوم علاج آنکه از سستی بود خود را در آبهای قابض بشوید مانند
آب پوست انار و گل و مانند گل انار و بر کشیدن ادویه قابض بعده
بستن و پاک کردن مثل تخم گل انار و مازو و گز مازو و سنگ
سرمه زبد سر درون بود دیگر سفیده ارزیز و مازو و پوست
انار در شب یمانی و گل برابر سوده جامه پر کرده بر مقعد بر آکند و چند
روز ملازمت کند به گردد دیگر سرمه و سفیده ارزیز و خون سیاوشان
و قاقیا سود مرزو با مرکب بعد چرب کردن مقعد را با روغن گل
بر آکند سود دارد و مقعد بیرون نیاید دیگر سرکه مرده بوسیده و کهنه
مشده را بسوزد و بر کلاس کند و قدری در محل پر کرده آنجا رساند مقعد را
درون برد بجای آیستد و همان ساعت به شود دیگر شاه پرغم را جوشانیده
بر مقعد مالد و بجای خود کند و ملازمت نماید به شود دیگر مازو و سندور
بنکسهر یک دو درم سود مدت بیرون آمدن مقعد را کند و هفت روز
کند به شود اما علاج آنکه از سبب ورم مقعد بیرون می آید آنست باید که
خود را در آبها نرم کننده بشوید مانند گل خیری و با پوست نوبا نداد و چرب

کردن بروغن و مغز استخوان گاو و کوسفند زردی یک درم و روغن
گل دو درم هر دو یکجا کرده بر پنبه بالد و بر ورم بندند نافع آید **دیگر** اول
متعدد را بروغن کنجد چرب کنند بعده بسیار سفید ماز زیر و ماذون
بر آن بود و بر پنبه بر متعدد بر کنند و متعدد را در دن بر دو ساعت غلطیده
بماذون بسیار زود بجهان ملازمت نماید درست گردد و باز دن نیاید
دیگر اول متعدد را بروغن گل چرب کنند بعده سفید ماز زیر و گل بکنند
یکجا سوده مثل مرهم سازند بعده بر متعدد بر کنند و متعدد را بجای بر دن
کردن **دیگر** قسط و ماذون هر یک یکدرم زاج سفید نیم درم بسیار بلاول
متعدد را شسته با روغن گل چرب کنند و ادویه مذکوره بالا را بر کنند
و متعدد را بجای برد ملازمت نماید بشود اگر متعدد فراخ شود جام چینی
بسوزد و خاکستر آن با روغن سوزن خوردن دهد قدری در متعدد مالده شود
و اگر متعدد درد گرفته باشد نیک سوده بمذال دو زرک هر یک دو درم بسایند
در او نیز اندازند و در دمی انگشت آتش نیز اندازند و در داد از راه دو زرک
در سفره بگیرد و چند کرت مکرر کنند درد سفره سخت کنانه تا خون سیاه
از سفره بیرون آید بعده هر دوایی که خواهد کرد فایده دهد و سخت
کردن دیوچه در متعدد سرخ باده متعدد هم دفع کردد **باب پانزدهم**
در دفع کردن قضیب بسیار دشوار گرشدن قضیب آنست که وقت
انعاظ قضیب بسیار پیچیده بود و یا بطریقی که در جای متعدد شده
باشد علامتش آنکه قضیب سلاهر روز با پیه مرغ چرب کنند و پای که در دی
الکلیه الملک یعنی اسپرک دشاه اقرو زهم گویند و با مرغ یعنی
جوشانیده باشد ماذو شود و غذا گوشت بریان و کباب و نان زنک
سازند به شود دیگر آنکه قضیب وی گوشت دار باشد او را در وقت
پیدا کردن دهند از دو روغن بادام شیرین مرهم سازند و یا خرگوسالم
و موم و روغن سوسن و روغن نرگس و با بونه و تخم کتان و روغن
مادکاو و پیه ماکیان طلا کنند به شود و گرنه قضیب دفع کردد باب

دفع کردن اگر در متعدد سرخ باده و در ورم

باب شانزدهم

باب شانزدهم در سیلان منی یعنی بیرون آمدن منی و اگر اندر
پرمیه گویند سن پرمیه اگر باشد که پیش از بول یا بعد از بول منی بیرون
بیرون آید و یا در حالت لمس زن بیرون آید و این جمله بیست و یک نوع
است بدیت تفصیل ده از بلغم است و شش از تخم است و چهار از باد
است و یک پرمیه شیرین است **نوع** بدانکه سبب حدوث علت پرمیه
آن کثرت مباشرت کردن و از خوردن چیزی بافراط و در رسیدن بسیار
خفتن و جفوات و شیر و شیر و شکر بسیار خوردن و گوشت میش و گاو
میش و آب و مرغ آبی افراط خوردن و نمک بسیار خوردن و در آب
خوردن افراط نمودن و در زمستان و تابستان ماهی بسیار خوردن و نظام
و غذا ساختن و در رشیا تناج افراط است نمودن و بجهت قوت در
مثانه افتد چکیدن منی آغاز شود و نیز اجزاء رطوبت قبل البول و بالبعد
البول و یا در عقب ملامسه و باد گرفت قوی بیرون آید و نزد بعضی حکما
نام پیه و علامت هر یک پرمیه علاحده است **عشم** نوع اول اذکر پرمیه
یعنی آنکه چون آب بود و علامتش آنکه مانند قطره روان شود و بسیار
بود در بسیار بار حاجت بول شود و بوی کند **عشم** نوع دوم را اکثر ترو
گویند یعنی چون شیره و شکر باشد و شیرین بود **عشم** نوع سیوم را
سرا پرمیه گویند یعنی آنکه چون رنگ شراب باشد و علامتش آنکه غلیظ
غلیظ بود و از طرف بالا صاف نماید **عشم** نوع چهارم را ساندر پرمیه
گویند یعنی تیره و سفید و دم باشد و علامتش آنکه سود باشد و بسیار
روان شود و دوال دار باشد **عشم** نوع پنجم را سلوکه پرمیه گویند یعنی
آنکه رنگ زاک باشد و علامتش آنکه بسیار بار روان شود **عشم** نوع
ششم را کلم پستیم پرمیه گویند یعنی آنکه چون آرد باشد و علامتش آنکه
کف آرد باشد سائیده در آن انداخته اند **عشم** نوع هفتم را سکر
پرمیه گویند یعنی آنکه چون آب میوه باشد و علامتش آنکه میوه ورد
و سوزاک آب بخصیه افتد **عشم** نوع هشتم را حصیره پرمیه گویند و

علامتش آنکه قطره قطره بول چکان بود عشم نوع نهم را الالیا پریه گویند
یعنی آنکه لج وجود آب باشد و علامتش آنکه چون نمار لعاب است
آنمان باشد و مانند بلغم بود عشم نوع دهم را سیت پریه گویند
و علامتش آنکه چون بول کند سود باشد عشم اسامی و علامات شش
پریه که از تلخه باشد بدین تفصیل است قابل علاج باشد نوع اول
کهار پریه است یعنی آنکه شور باشد نوع دوم را سکالم و کام پریه
گویند یعنی سیاه و خام باشد نوع سیوم را پیتل پریه گویند یعنی آنکه سبز
رنگ باشد نوع چهارم را منجیشا پریه گویند یعنی آنکه رنگ آب
روشن باشد نوع پنجم را رکتکه پریه کسنیه پریه گویند یعنی بجای بول
خون سرخ معصفر بیرون آید نوع ششم را هلدرا پریه گویند یعنی
او همچو زرد بود زرد و ام و این شانزده پریه قابل علاج اند عشم
و نزد دیگر حکما پنج نوع پریه دیگر نیز که قابل علاج نباشد نوع اول آنکه
او را مدهه پریه گویند و فارسی آنرا بول شیرین خوانند نوع دوم را کالا
لالیا پریه گویند نوع سیوم آنکه او را کهرت پریه گویند نوع چهارم آنکه
او را هست پریه گویند نوع پنجم آنکه او را کرمیلا پریه گویند و این
هر پنج نوع از باد است اگر این پنج نوع را آغاز علاج کنند بدرد
دا گر کهن گردد هرگز علاج نپذیرند و این جمله هست نوع یک نوع پریه
اند عشم اما علامت هر نوع پریه نشت که دندان صاحب او زرد رنگ
شود و درونه او درد کند و بشره او چرب نماید و رنگ اندام او زرد تر
از شود و ندارد جود او سستی راه یابد و تشنگی غالب شود و بهر حرکت
ضعف و تنگی نفس آرد و رنگ کمتر او از بالا صاف بود و فرو دو مانند
پیه و روغن نماید و بوقت کمتر تخم غصه کاهی درد و آنچه از بلغم
و تلخه باشد قابل علاج است و آنکه از باد و بر و قابل علاج نیست یکی
بکرم حق تعالی نیکو شود و سیم ذانکه حکما علاج گفته اند عشم اما علامات
ده نوع پریه بلغمی است چون از خواب بیدار شود و بینی و زبان و دیده

اسامی علامات ده پریه که از بلغم باشد

نماید

نماید دست و پای او روی اندک مایه زرد شود و اندوه باشد و چون خفته خیزد
چب و راست بینی چرب باشد و تشنگی اندک بود و چون راه رود هفتم
گیرد و بول او سفید بود و آن سفیدی بسفیدی پیه مرغ ماند و تیره و لزج
باشد و لیکن تنک بود و اراقت بسیار کند تا آن زمان که بر بول او
مگس ننشیند علاج پذیرد و چون مگس بنشیند علاج کمتر پذیرد اما
علامت شش نوع پریه که از تلخه است آنست که بر سر دهان صاحب او آب غلیظ
بود و حلق و کام او خشک گردد و درد دست و پای او سوزاک بود و رنگ کاه باشد
و وقت وقتی زرد هم شود و چرب و غبار آلود نماید و این نوع هم قابل علاج
است و چهار نوع پریه دیگر اند که هم از باد اند و رنگ آب چون
روغن گاو و شهد و پیه و بول بسیار است یعنی بول بسیار بقیاس سیوم
خود کند این هر چهار نوع دیگر که آنرا بول و شیرین گویند که مگس
و مورچه گرد آن بنشیند این هر پنج نوع دوا کمتر پذیرد و این پنج نوع بدین
تفصیل است نوع اول آنست که آنرا بول شیرین گویند و هندوی مدهه
پریه خوانند علامتش آنکه دایم بول از مگس و مورچه گرد آید اگر درین علامت
تخلف دهد روز بروز ضعف کند و قوت او ساقط شود علاج کمتر پذیرد و اگر
اندام او برقرار باشد و قوت او قوی بود اگر چه روزگاری بسیار آن زحمت
گذشته باشد از وی بنماید تر سید و روشن علاج پذیرد اما معالجت او بحال
نباید کرد که در آخر عمر تلخه باشد نوع دوم آنست که هندوی آنرا الالیا پریه
گویند علامتش آنکه رنگ و هم رنگ بول او باشد و آنرا از آن شناسد که مگس
چرب در بول او کشند و بردارند لعاب از وی با چرب برخیزد و مردم
روز بروز ضعیف گرداند و قوت ساقط گرداند اگر آغاز علاج کنند شاید
که به گردد و چون دیر بینند کهنه شود و قوت مردم را ساقط گرداند و آن را
نزار کند بعده قابل علاج نبود نوع سیوم آنست که آنرا کهرت پریه گویند
علامتش آنکه ریم دندان بسیار شود و اندرون او درد کند و بشره او چرب
نماید و رنگ اندام او زرد تر زرد گردد و اندام او سست گردد و ضعف

راه یابد و تشنگی غالب گردد و تنگی نفس آرد و رنگ بگیرد از الا صاف بود
زاز فرود ماند بیهیه سنیه نماید و لوقت کمتر گردد نخفیف دهد گند این نوع
را نیز علاج نیست اگر در اغاز علاج نکند شاید که بگردد و چون و برنه گردد
هر گاه علاج نپذیرد و نوع چهارم آنکه او را سرکرا برمیه گویند علامتش آنکه
تنگی اورا و تنگ شکم دارد و اندکی شیرین بود و اندکی بکس نیز بوی نشنید
نوع پنجم از سنبات است که بجانب دهن افتد هندوی آنرا گودی گویند علامت
آنکه غوی و بیهوشی آرد و روز بروز مردم را ضعیف گرداند این نوع
نیز قابل علاج نباشد اگر در اغاز علاج نکند بمرور ایام هلاک گردد اما علاج
نوع اول که آنرا فارسی بول شیرین و هندوی مدهیه پرمیه خوانند آنست که بیارد
طلق و سرب یعنی شیشه و سیماب هر یک معتول و سلاجت از هر یکی هفت
درم و فلفلین زنجبیل از هر یک یکانیه بسوده و پخته در دو پیه شده خالص
دیگر روغن ستور غلط کند و در خمیر بجوب نگاه دارد و هر روز بقدر دو
درم خورد بشرط آنکه نهار باشد و در تابستان اندک نزخورد علامت مذکور
دفع گردد دیگر طلق سیاه یا سرب در آب مشکه سه روز بر هم بساید بعد
آب مذکور نگاه دارد و هر روز بقدر یکدرم نهار بخورد نافع آید دیگر بیکه را نمش
بطریق بزی بر زد و هر روز نهار بخورد نافع آید و اگر آن میوه خورد و تر
باشد هم دیگر بزای دفع پرمیه شیرین که آنرا هندوی رس پرمیه گویند بیارد
مسنزان سوخته یک درم و اگر مرد بزرگ باشد دو درم بدست دفع تیمر باید
بالا آب اکس کنند و نیم شب و یا آخر شب بخورد و در روز نخورد زیرا که گرم است
و یک دو روز اول خواهد گرفت و پیش چشم تاریکی خواهد آورد و آن بسبب
در روز نخورد که گرمی است و خشکی بسیار کند و بعد دو سه روز عادت خواهد
شد و نخواهد گرفت و غذا نان گندم و کباب گوشت بادکاو خورد و از همه
خوردنیها بپرهیزد و مباشرت نکند و پیاده نگردد تا آنگاه خورد
بنگی صحت یابد محبوبست و از گوشت گاو میش و ترشی و بزی و شیری و روغن
بجذ بپرهیزد و آب اندک خورد دیگر آمله خوشک سوده یکدرم زرجوبه نیم درم

هر دو بادو درم شهد آمیخته هر روز نهار تا مدت یکماه بی ناغه خورد صحت یابد
دیگر طریقه بود باشد خورد و ملازمت کند بول شیرین دفع گردد دیگر
سلاجت و آهن گشته با شهد بلیسد بول شیرین بکلی دفع گردد دیگر گیاه
کنگر و باره را کوفته شیره او بکشد و یک شرا با آن پنج درم شکر تری بهم
بخورد و سلاجت ملازمت نماید به شود دیگر هر روز سلاجت با آب گرم حل
کرده بخورد در مدت سه هفته به گردد دیگر برگ نیل خشکی یکسر زرجوبه
درم و نمک سنج درم همه یکجا سایده هر روز اگر قدر که به سه انگشت برآید
در خیرات سادکاو آنرا از دو سه هفته هر روز بخورد و پرهیز لازم گیرد به شود
دیگر کلری و کوکسر و هر یک پنج درم در چهار سیر آب کاه کنند و نیم سیر و کند
بستاند و چهار درم شکر تری در وی انداخته بخورد به گردد اما علاج نوع
دوم که آنرا هندوی لالیا پرمیه خوانند آنست که بیارد خشت پخته که در سه
قریب صد ساله شده باشد آنرا سوده و پخته هر روز قدر دو درم با شیر اوکاو
نهار بخورد و از جمله تیز و گرمی و ترشی احتراز کند و چاه نکند به گردد دیگر جسک
یکسر و طباشیر هر دو درم و نبات یکسر هم سوده بدارد و هر روز دو درم با شیر اوکاو
بخورد به شود اما علاج کهرت پرمیه که نوع سیوم آنست بیارد دو درم کبریت
سوده پنج درم سیماب هر دو را در پنکان فراخ اندازد و باکف دست
بمالد چندانکه خاکستر سیاه گردد و سیماب جدا ناپذیر گردد بعد بیارد زنجبیل
فلفلین عاقرقرحا کبابه چینی هر یک پنج درم سوده و پخته با خاکستر سیماب
زکبریت بیامیزد و دو درم از وی نهار هر روز با نبات درم شهد خالص
آمیخته خورد امید است که صحت یابد دیگر کوکل را بجوشاند و بیل دراز
سوده با وی یار کند بخورد به شود اما علاج نوع چهارم که آنرا سرکرا پرمیه
گویند آنست که در نوع بول شیرین گفته است همان کند نافع آید اما علاج نوع پنجم
که از سنبات است و آنرا هندوی گودی گویند آنست بیارد سیماب پنج درم
و کبریت دو درم سوده و پخته یکجا کرده در پنکان فراخ اندازد و باکف دست
بمالد چندانکه خاکستر گردد بیارد فلفلین زنجبیل کبابه خالیه مصطکی هر یک پنج درم را

مقشور بطلق مقشور هر یک ده درم سلاجیت کوبیده و تنکار هر یک هفت درم
بجهنگ دو دو هیر یکدرم سوده و بیخته با شهد حبه سازد قدر یکان در هوا را
مدام بکار برد بهتر بود و باید دانست که سبب حدوث کودکی انست که بلغم
در مقام تلخه رفته خشک میشود و اندام را لاغر گرداند و ضعف غالب
گردد و چون چیزی شیرین خورده گردد بلغم حلو شود علامتش آنکه یکایک در
سر نه گردن بلغم مذکور که خشک شده باشد خلل شده قدری از آن از سینه
بیرون افتد و از بوشیدن آب گرم همه یکایک کودکی که کودکی شود پر
افتد و اردی کودکی مذکور بمنزله تیغ بیارد برگ بانسه بغیر آب کوفته
غلولها بندد و در یک لاک انداخته در دیگ اندازد و بران گاه غلولها
معلق دارد و بر بست دیگ تهیان نهاده مهر کند تا آتش بر تا جوش
محکم خورد بعده دیگ فرود آرد و مهر بگشاید و آن غلولها را در جامه
کرباس بعصت بشیلد و شیره آن بستاند نه درم از آن با شیر بخورد و
شهد دیگ درم با آن گرد نهاد بدهد بشرط آنکه شیر مذکوره اول سرد کند
بعده شهد با گرد باشد با بلیله را از سوده آمیخته بخورانند و با شهد با بلیله
سوده آمیخته بخورانند و غذا هر چه خوش آید بخورد و دیگر علاج نوع بایکه
درین نوع نافع آید همان باید کرد بعینه اما علاج پرمیه بلغم بدین
تفصیل است بیار و طریقه گل نیلوفر زرد چه بهنگ و برابر سوده هر روز دو درم
با نبات یا رکند بخورد پرمیه که از بلغم باشد برود دیگر لوز کابلی مشک
انار جو برابر کوفته هر روز چهار سر آب جوشانیده نیم سر سرد کند
بعده قدری شهد آمیزد بخورد و نوع پرمیه بلغمی و خلط برود دیگر بابونه
بلیله سندهی بالهنا کرباله برابر سوده هر روز دو درم با شکر بخورد به شود
دیگر بلیله زرد چه بهنگ برابر سوده هر روز با دو جند نبات هم آمیخته بخورد
به شود دیگر طریقه مشک ظبا شیر هر یک هفت درم سوده و بیخته هر روز
یکدرم با نبات آمیخته بخورد به شود دیگر دفع سازد پرمیه یعنی انگیزه
دیعنی دام بود بیار و طریقه خیار چنبر مویز کشمش برابر کوفته هر روز در چهار سر

آب

آب کاده سازد نیم سر سرد ستاند و قدری شهد یار کرده بخورد ساند پرمیه دفع
گردد دیگر سکر پرمیه که چون آب میخ برزد برآید دفع آن بیار و تخم
دیگر و گاه و دهنه و کنبه و پوست درخت سنبل برابر
کوفته در چهار سر آب کاده سازد نیم سر سرد ستده بخورد سکر پرمیه دفع
گردد دیگر آن میخ مدام جلد و با مثل خون روغن سوتر و با سرخ و ام مدام
و با شیر اهوال بجلد و هر چه بخورد از خوردنیها سیر نمی شود اما مضر نمی گردد
باید که او را از خوردن باز ندارد و این علاج کند بیارد گل سرخ نه درم
نبات سه درم سوده با شیر بادکاو نهار بخورد و ملازمت نماید به شود دیگر
زرجوبه بلیله دراز نبات سوده با آب برگ بخورد به شود دیگر نه تخم کشنیز
بجوشاند و با روغن سوتر تا ذوب شوند و شکر تری خام بخورد نافع آید
اما اگر پرمیه از تخمه باشد علاجش بیارد زرنیخ تخم بلیله آمله برابر
کوفته در چهار سر آب کاده سازد نیم سر سرد ستده قدری شهد در وی بار کند
بخورد پرمیه که گفتار تخمه باشد برود دیگر بابونک بلیله زنجبیل بالهنا
مالکنگنی برابر سوده هر روز دو درم با شهد بخورد پرمیه تخمه دفع شود دیگر
برگ بتول برگ کلوی آمله مشک جوشانیده هشتم حصه سرد کند
و قدری شهد یار کرده بخورد صحت یابد دیگر حبه پاک کرده با نمک
سوده هر روز شش هفت برگ کاده یکدرم در نمک کرده بخورد
هفته هفته نهار خورد به شود و غذا درین هر دو نوع برنج مسیحی کهنه
با نمک و یا موتهه با لخو سیاه و با نان گندم کهنه و گوشت دراج درست نمک
و قدری سندهی و فلفلین سوده یار کند بخورد و بهتر از حد فیر کرد و با شیر
نکند و بیار و بسیار طعام نزد در اقتاب و نزد یا آتش نماند و شراب
و آب جاه نخورد بلکه آب دو منی خورد در روز نخسید و آب بسیار نخورد
به شود دیگر زرجوبه آمله هر روز دو دکان درم سوده با شهد بخورد پرمیه را
که آنرا هلیله گویند دفع گردد دیگر جسد کلوی با شهد بخورد نافع آید
دیگر دفع پرمیه که از تخمه بود و یا بول شیرین باشد با و از مودهات

بسیار و آمله سنگی یکسیر در هشت سیر آب بجوشانند و بسیار آرد و خسته از وی نیز
کنند بعده نیم سیر زرجوبه کوفته بر کالها کرده درین آب بجوشانند تا مادام که
تمام آب در خورد و زرجوبه مهرا شود بعده بمقدار دو درم روغن مادکاو
در وی بریزد و بمالد تا جدا یکجا شود بعده در خرقه دارد و هر روز قدر دو درم
بخورد شود علاج همه نوع بریمه بیارد خوراک سلیمانی اول روز
یک خورد تا بیست یک روز هر روز یک خورد مالد یا دست خورد و بعد از یک
روز هر روز یک درم کم کند بعده باز از سر گیرد همچنین تا مدت یکسال
تواتر ملازمت نماید و بیخانه نکند جدا انواع بریمه چهار نوع که گفته شد
دفع گردد دیگر تخم کوکنار ملهاره تخم بل تخم اتنکن تا یکسیر بیست خشخاش
برابر سوده و بیخته قدری همه از وی شکر تری آمیخته هر روز چهار درم با
شیر مادکاو خورد شود مجربست دیگر تخم اتنکن تخم کرچه عاقرقرحا
موجرس لسان العصافیر برابر سوده و بیخته اگر تابستان بود در خدمه
ادویه با سه بار گندم و چهار درم هر روز با شیر مادکاو خورد و اگر زمستان
بود با شهد بقدر سه درم علوله ها سازد و هر روز هر دو وقت خورد انواع
بریمه دفع گردد و قوت باه قوی حاصل آید دیگر داروی که
بیخ زرجوبه آمله هلیله سلاجیت سنگری بلیله از برابر سوده در شهد بکند
و هر روز مقدار دو درم بخورد انواع بریمه دفع گردد دیگر بولاد طلق
دمس هر یک مقدار سلاجیت و مارقیشا هر یک یکدرم فلفلین و زنجبیل و
عاقرقرحا و مصطکی و کبابه چینی و خالنجر و جوک رجیر که در میکند
قاقله و قرنفل و جذر بولوبه و بسباسه و موصلی و تخم اتنکن و تخم بل و تخم
کوکنار و تخم کدو ملهاره و شقاقل و اندرجو و مصطکی هر یک یکدرم سوده
و بیخته هر روز سه درم با شیر شکر تری و یک سیر شیر مادکاو جوشانیده بخورد
بریمه دفع شود مجربست دیگر سنگ ماده صمغ کهربا هر یک نه درم شکر تری
روغن ستور هر یک نه درم با شیر مادکاو یکسیر سوده و بیخته هر روز سه بار
خورد جمله انواع بریمه دفع گردد دیگر هلیله بلیله سندی فلفلین

برابر سوده

برابر سوده بقدر همه ادویه کوکلوخورد فی بکجا کمند با آب کوکرد جوشانیده بار سوم را
غلوله سازد و هر روز یکی تنها خورد همه نوع بریمه و سلس بول برود
دیگر روغن دهنی که در مجموعه خزانة الفواید مسطور است و آنکه
لودر همه نوع بریمه نشسته شده است بکند نافع آید دیگر برای صاحب بریمه
او نشسته که در وی جربش نباشد و فنا نک مشک عدس و زرجوبه و مانند
آن بکند و بام یعنی و بنا له کار و مشقت بودن و بشب بیدار بودن
نافع آید و بکراشیا که خوردن و طلا کردن از لخم و میده دفع گردد
اگر جمله چیزها بسیار داده باشد و اگر صاحب بریمه فربه بود باید که سرد پای
و برهنه سر دراز باشد و اختیار کند زنها عورت جماع نکند و اگر صاحب بریمه
ضعیف و لاغر باشد برای او ماطعا که قربه کشنده بدن باشد و نبیذ
و بول را زیاد تر نکند و هندمشا چو شهد و زرجوبه کوکلو و سلاجیت
را بخورانند و فربه کنند و کوارش دفع بیست نوع بریمه و بسیار شدن
قوة باه و امساک بسیار دو جزو بوبه بسباس ایکسو کوکلو و زرجوبه آمله
لودر دارچینی تالیسپاتر یکیک تحاقه تمر دنانکی ستاور سنکهاره هر دو
موصلی تخم کوچ تخم اتنکن تخم کنک جی موجرس کلونجی کتم اندرجو
بوست بیخ سنبل سنبل دو کاقدرم سوده و بیخته در شهد علوله قدر کنجم درم
سازد و هر روز بخورد انواع بریمه دفع گردد و اگر شهوت مستولی شده باشد
انزال نماید دهد دیگر روغن دافع انواع بریمه بیارد دانست و بدار
سده سلاجیت جنگ بلادر هلیله زرد بنا کوچ بودی کلهاره مویلی
برنه هر دو نوع هر یک دوازده درم در سه من و هشت سیر آب بجوشانند
و چهارم حصه بماند و در آن کاده کلته و کتیرا و جود هشت سیر بجوشانند
تا مادام که هشت سیر بماند بعده فرود آرد و صاف کند و بجامه بپالاید و بیخ
سیر روغن ستور در وی اندازد و این ادویه هم اندازد با برنگ فلفل
دراز کنیل سندی بها زنگ بوک کچیل هر یک شش درم سوده در آن
کاده انداخته بجوشانند تا مادام که روغن خالص بماند بعده هر روز قدر

پنج درم با طعام بخورد و بر میه چهار انواع و برنان و دوق هم دفع کرد و دیگر
دفع همه نوع پرمیه بیارد مغز تخم دانه و قلو کشته و سیاب کشنیز بجهت
شکوف ریح انتشار و افیون برابر بوده جام بیز کند بعده در شیره برگ
تنبول با سنجوک کوفته شیره کشیده در وی جهانند و هر روز یکی بار خورد
بر شود یا سبب هفتم در دفع احتلام بدانکه کثرت احتلام از دو سبب
باشد یا سبب تیزی ماده منی و یا سبب سستی آلاتی که در وی منی باشد علامت
آنکه از سبب تیزی ماده منی باشد زردی رنگ منی بود و سوختن مجری منی در وقت
بیرون آمدن منی باشد اگر کثرت احتلام از سبب سستی آلات منی باشد علامت
آنکه غلبه بلغم بود و تنکی منی یا سفیدی رنگ بود و علاج آنکه کثرت احتلام سبب
تیزی و بسیاری ماده منی باشد بیارد تخم خشخاش یعنی بوسنیه دو درم سوده
با قدری نبات آمیخته هر روز این قدر خورد تیزی ماده منی دفع کرد و
احتلام نیفتد دیگر دلچی بسیار کند احتلام نیفتد و هر ادویه در وی
قوت باه و امساک هر دو موجود بود انرا در کار برد احتلام نیفتد اما علاج
آنکه کثرت احتلام از سبب سستی آلات منی باشد بیارد اطریفل مهین
و آنرا محکم سوده بکار برد نافع آید دیگر پوست درخت سیندل را سایه
خشک کرده سوده با شکر هم وزن آمیخته هر روز قدر پنج درم خورد نافع آید
دیگر پهپهلی خشک سوده هم چندان نبات آمیخته هر روز چهار درم با شیر
ماده گاو خورد و غذا گوشت قلیه بزی سرخ برگ و امثال اینها کند
نافع آید دیگر اگر پشم شتر را رشته کند و بجای ازار بند در ازار
اندازد احتلام کمتر افتد دیگر پنج بنکره که در گورستان بود شب
یکشنبه او را نوبل داده وقت صبح صبح سایه او بر بنکره خفته پنج مذکور
بکشد و بار سیاه دختر نالیده پیچیده در ازار بند خود گره بند باز
احتلام نیفتد یا تخم شالوی لاتا خذ دسته و لانوم دیگر هر که هر شب
سوره متاوج بخواند از احتلام ایمن شود دیگر هر که در شب سوره
نوح خواند تا صبح از احتلام ایمن باشد یا سبب دهم در دفع باسور که

انرا هندوی بودستی گویند حکما واقف چنین گویند که تولد بواسیر از
سودا و خون فاسد بود از بلغم کمتر افتد و سبب حدوث وی طعامها
غلیظ سودا انگیز بود و شرابها غلیظ و طعامها نفاخ باشد و کسانی
را افتد که طعام ایشان بدگوارد و پوسته در ناگوار باشد سبب
آنکه قوت هاضمه ایشان ضعیف افتاده باشد و کسانی را افتد که طعامها
را نیک نمایند و تا خانیده فرو برند و نیز کسانی را افتد که بر قدمها
بنشینند که سر مخرج ایشان تنگ یعنی ضیق بود و هوای عفت از وی بیرون
نشود و دمها ان بمقعد رسد و باسوریان در وی بسیار رود نذیر اگر
باسور از بیماریهای کهنه است چنانکه جذام و کور و فالج در کام و درد چشم
و ماندا و دابور بود اشت از ما در و بدو نیز می رسد و انرا حکما علاج
نکنند اما آنرا که او را عادت فصد و حجامت و مسهل خوردن
و قی کردن بود در چند گاه انرا بترک دهد او را باسور نیز افتد شعر
تنی را که باری نه بخشید جان ٭ ز باسور خالی کسی را بدان
و کس را ز باسور نبود فطر ٭ بکمال و کنجشک اهل مکر
بقوت نمانت اصعف اشکار ٭ عدو ضعیف است آن تا بکار
شش است جمله باسور این نامور ٭ که در چهار موضع برآرند سر
کسی را بمقعد بسی بگرشت ٭ کسی در چهار ابالت برادر خوش
ز باد و ز بلغم ز تلخ ز خون ٭ ز سیاه بیراشت باشد فزون
ولی آنکه از ارث باشد از آن ٭ نخیزد ز دارو مگر با روان
و باید دانست که باسور بر دو نوع است یکی ماده و دوم ترانکه نرات
در پهلوی راست است و آنکه ماده است در پهلوی چپ است علامت
مقدم بواسیر آنست که گرسنگی بر دو غلوله شکم و برنان و سنگینی در دو
رانو و درد سفیدران باشد و هفتنه و سوفه و سوزش حلق پیدا شود و دهن
بر آب گردد و غلو گرانی در شکم پیدا آید گردد و بول پیدا کند علامت
هم نوع بواسیر بعد حادث شدن است که از چشم او آب رود و گوش او گران

کمر و دو قی او و جمله اندام درد کند و مالش اندام بخواهد و بوی کوفت آید و کمتر
مزاج خود نباشد و سرفه و تنگی نفس آید و اندام کوفته شکل نماید و درد
کمتر و دست و پای او سوزان باشد و لاغر گردد و کرسنگی بود
در کبد و اندام و بالا نمودار گردند و آب منی او اندک شود و آواز
حلق او بنفتد و غصه بسیار باشد و شکم غریش کند و غبار گیرد و بوستاخام
او سفید تر گردد و دل را قرار نبود و خاطر او مشوش باشد و محل بواسیر تاک
نخارش کند و یا درد کند و گاهی قبض شکم بود و گاهی اسهال باشد و پس
اگر این علت از بادی بود علامتش آنکه متعدد جای رود و سوزد و درد کند
و بوقت حاجت انسانی خون دانه مویز کلی سرخ و سیاه از مخرج بیرون
آید و این نوع را نمیبی خوانند و از این نوع خون کمتر رود و گاه گاهی
بخلد و ناف و کمر درد کند و شکم غریش کند و نفخ گردد و قبض کند و طبع سخت
گردد و بوقت حاجت انسانی زحمت بیشتر و رنگ شره زرد شود و اشتها
طعام بود و اگر این علت از تلخی باشد علامتش آنکه بوقت حاجت خون
دانه مویز سایکی همرنگ او بیرون آید و رنگ بول و غایط زرد شود و در جمله
اندام سوزاک افتد و اگر این علت از بلغم باشد علامتش آنکه بقدر خسته
خورما باشد و هم رنگ بستان ماد گاو بود و سخت نبود و شکم سفید
باشد و رد صن او برآب شود و بی مزه باشد و دل سبکی آرد و اگر از ماد
و تلخ و بلغم این علت حادث شده باشد علامتش آنکه هر یکی از این علامتها
که نوشته میرا شود و وقت قی غایط او سیاه گردد و این نوع از دو مقعد
بود و آنجا که وصل بوده است مقام او گشته و اگر این علت از
خون حادث گردد علامتش آنکه غلو اشکم برنگ خون پیدا شود
و پیوسته متعدد سوزان باشد و درد کند و اگر این علت از مراشحاد
گردد علامتش آنکه دانه او بر سه نوع بیرون آید یکی آنکه بقدر دانه
پنبه برنگ گوشت باشد دوم آنکه چون غنچه گل بود سیوم آنکه دیوچه
باشد و از این همه برنگ گوشت باشد و درد و غذا در دانست که هر چه

باد گشاید باد را بیرون زند و آتش معده را قوت دهد و او را پیوسته
بکار دارد و یک نوع را از انواع بواسیر نباخات خوانند علامتش
آنکه ابله پر آب را مانند در سفیدی بلون پنبه باشد و هان نماید
که گویی دمیده است شود نوع بواسیر که مراز مقعد بیرون نگردد باشد
اگر در آن مقعد بود نماید مگر وقتی که سفره بیرون آید بسبب ضعف
و علامت او آنکه غایط او بخون آلوده نباشد و بعد فارغ شدن
از حاجت بیرون آید و نماید علامتش آنکه غایط او خون آلود جدا
شود و خون بخلد پس باید دانست که آن از جنس بواسیر نباشد متعدد بود
علاج وی آسان تر بود و زود تر دفع گردد آنکه در درون متعدد بود علاج
وی دشوار بود بسبب آنکه در نظر نماید و دارو بوی نتوان نهاد و نیز هم
از بواسیر سر او گشاده بود اگر چه از روی بود بیرونی و خون از وی
فرود آید او را بصر خوانند از وی کدر دی و رنجی بیشتر نباشد بداد
سبب که از وی خون فاسد یعنی سیاه و تیره می رود و آنچه سردی
بسته باشد و خون از وی نرود او را اعمی خوانند و آن بر دو گونه
است یکی آنکه تر بود و پیوسته درد کند و رنج نماید باشد که اما سکنند
علاجش آنکه سر او بگشاید باد و یه خراشیده و خون بیرون جوشد و رنج
و چو کند آنچه بدین ماند و اگر باد و یه مذکوره سرش گشاده نشد سر او
را شق می باید کرد و بهتر تدبیر که باشد خون از وی باید دید و اگر
درد و رنج بمردم بسیار دارد این نوع را دارو نباید و از را نباید رساند
شق کردن و داغ کردن و سر گشادن بلکه او را بحال باید گذاشت
زیرا که از وی هیچ مضرتی حاصل نمی آید پس بدی آزار نباید رسانید
و نوع دوم آنست که بواسیر از جهار سوی مقعد بیرون آید از اندرون
و بیرون نما از همه بدتر آن بود که بسوی قضیب بیرون آید زیرا که
اگر باید دردی جمع شود یا دارو وی تیز بر وی نهند و یا آنرا به بیند
و زیاد آماس کند و راه گذر بول را بگیرد و از بیرون شدن بول مانع باشد

و مردم هلاک گردد و بتر از همه فنج آن بود که بسوی بشتیه بردن اندر خلاف
او از مضرتها و رنج و درد ایمن باشد و او را نیز اگر علاج نیز و شق نکند
بهتر باشد علاج انواع بواسیر آنست که اگر از وی خون سیاه و تیره میرود
و دلیل کند که سودا بر مزاج تن غالب شده است باید که خون را باز نگیرد تا
بادام که لون وی از سیاهی بیرنجی بدل نکند و بتوام تنک نگردد زیرا که
آن خون فاسد است که بیرون می آید و طبیعت او را دفع میکند اگر
آن خون را از رنگ سیاه بدل ناشده و باز گیرند از وی علتها زایل
گردد مثل ذات الجنب و ذات الریه و اکله و جنون و انواع تبها
و دمامیل و انجه بدین ماند و اگر این خون فاسد در پوست افتد از وی کزاز
و درد و جذام و سرطان و داء الفیل متولد گردد و چون خون مذکور
از سیاهی بلغمی بدل گردد و صاحب علت را هر روز دو درم آبغول
بریان کرده با بیست خشخاش دهد و غذا بیخ زرده بیضه مرغ
با سرکه جوشانیده دهد و یکی پوست بلیله زرد و پوست بلیله سیاه
هر یک دو درم مثل ازرق چهار درم نا کوفته درم سوده و بیخته بدارد
و مثل را با آب حل کند بدان ادویه مذکوره سرشته حب بندد
و هر روز بخورد و طعام شوربا دهد و یکی زرنیخ سرخ و زرنیخ سفید
و شب یمانی و بوره زر گران هر یک یکدرم نوشادر و کوکرد بار بخ
هر یک نیم درم بساید و چون سرم کنفا که بواسیر اندرون دا متعدد بود
قدری پنبه بر سر چوب بپیچد و پنبه را با آب تر کند و دارو مذکور انوکی
بر وی بر اکند و در متعدد نهد و دو سه بار مکرر چنین کند بواسیر را بشوید
ارد و ظاهر کند و چون بواسیر بیرون متعدد آید و ظاهر گردد بعد دو نیم
درم موم با دو درم روغن گل گداخته کند و یکدرم از این دارو در آن
موم و روغن گل سرشد و بار از وی بر بنبه نهد و بر سر بواسیر نهد
نرم گرد بر گرد متعدد بنهد و دارو تا هیچ جای دیگر آن دارو نرسد در
انگور و بواسیر و چون ادویه مذکوره دانه بواسیر را کمتر و یا بیشتر

سیاه گرداند بود سیاه شدن سر بوزن و وی بخلاند گرد خداوند و بیرا
آگاهی نباشد در خلایدن سوزن باید که آن زمان قدری پیاز آسکرده
بر وی نهد تا او را از جای او بیفکند و از متعدد جدا کند و اگر خداوند
بیرا از خلیدن سوزن آگاهی بود و درد کند ادویه مذکوره بر نهجی که
گفته شده است با سر بواسیر نهد زحیدان ملازمت کند که حس
او را بر دو در خلیدن سوزن بصاحب علت آگاهی بیارد انگاه
مرهم بیارد و بر وی نهد تا بیفتد بعد بیارد سرطان در آتش هزیج یعنی در
هو بهل نهد تا بسوزد و سیاه گردد بعده او را سوده جامه بر گرده در
موم و روغن مرهم کند و در آن موضع نهد تا جراحت را قرار آرد
و گوشت را بر رویاند و اگر بواسیر بعد دبیار باشد باید که علتها
خرد از پنبه سازد و بر یکان دانه بواسیر یکان حلقه نهد و دارو مذکور
بر سر هر یکی حلقه نهد و در سه روز همچنان کند جلد دانه بواسیر سیاه شود
بعد بعد خلایدن سوزن مرهم بیان بر وی نهند جلد و انها فرو افتد
و اگر کسی از بسیاری دانستگی حلقه پنبه نکند و دارو بر تمام متعدد نهد جمله
متعدد را سیاه گرداند **باجه** در رنج بواسیر طبیب جالینوس هم خورند
الارواند لاتین و قصد صاقن نکند تا مدد تخم مرغ و اگر او آب زرشک و آب
صافی که قلم است از جایش اندرون **باجه** در رنج بواسیر علیل جالینوس
چون کوشش کند تا طبیب جالینوس محظوظ بجب مثل خداد گردد کزیدن خارد بخور
صفت حب مثل پوست بلیله کابلی و بلیله سیاه هر یک ده درم شکنج زرد
خردل سفید دو درم هر را کوفته و بیخته بسه درم آب که مثل ازرق با گرده
درم در وی حل کرده باشد سرشته حبها کنند و هر صباح دو درم از آن
فرو برند و غذا آب مرغ جوان و ماش مقشر و اگر او استنا
کند و باید دانست که حبانکه حب مثل در بواسیر نافع است اطریفل مثل
نیز نافع است **صفت** اطریفل مثل سی مثقال در آب گرم حل کرده و صاف
کرده بهشتاد مثقال عسل گداخته بتوام از پوست بلیله کابلی و بلیله

رزد و آمله منقی هر یک ده مثقال کوفته و بیخته بلان بر شود از یک مثقال تا دو
مثقال غلوله کرده مزد و بر بندند دیگر بار بندال بسوزد و دوا آن در متعد
کیرد نافع آید دیگر بار بندال خشک بار یک سوده و بیخته در روغن سرشف
مرهم کرده در متعد طلا کنند نافع آید دیگر نمک سنگ سوده با روغن سرشف
طلا کنند هم نافع آید دیگر فلفلین هر یک ده درم فلفلموریه بیست درم صورت
صد و هشت درم قند دویست و هشتاد درم هم سوده و بیخته با قند بکوبند
تا یکذات شوند و بقدر پنج درم غلوله ها سازند هر روز یک غلوله نهار با
آب گرم خورد جملا انواع بواسیر را دفع گرداند دیگر سورن شانزده
درم حب که هشت درم زنجبیل طریفله بلیله در انیخ فلفل طالیسپتر بلادر
بابونه هر یک چهار درم بلیله کرد و زرک الاجی هر یک دو درم تخم حصل سفید هشت
درم بدانه بره شانزده درم همه یار یک سوده هم وزن جمله ادویه آنها بیخته
غلوله ها سازند و هر روز یک غلوله نهار با آب گرم بخورد [illegible] آید و انواع
بواسیر دفع گردد دیگر شراکتدری بر بواسیر طلا کنند [illegible] نافع آید دیگر
بار بندال باریک سوده شاف سازد بر گیرد و ملازمت نماید نیک نافع
آید دیگر زرجوبه سوده هفت گرت در شیر زقوم تر کنند خشک کنند چون هشتم
گرت خشک کنند بدارد و هر شب بآب در متعد طلا کنند بواسیر دفع گردد
دیگر فلفل کرد سوده در شیر زقوم غلوله سازد و خشک کند و هر شب یکان
در متعد بدارد نافع آید دیگر بند درخت گدر که آنرا فارسی خار مغیلان
و هندوی باول گویند کمر بند بواسیر دفع گردند مجربست دیگر سورن پاکیاره
سورن یکسیر زیره یکسیر قند یکسیر بلیله تالیتر کوفته و با برنگ سپاس بوصلی چاق
خراسانی فلفل زیره هر یک دو درم سوده بدارد و بعده اول سورن را در دیگ اندازند
کاده کرده سورن مذکور بالا او نهاده بپزند تا مادام که سورن مذکور پانگشت
نهادن فرو شود و در دیگ هوا نرسد چون نزدیک آب اندازد و بعد تختین
فرود آرد و کار دکند بوست او از بالا و در کند بعده زیره سوده با سورن
محکم بدست بمالد تا هر دو آمیخته شوند بعده قند و اجلاب کنند و سرد کنند بر

انواع

سورن

سعد نوچله او و به دران جلاب اندازد و آمیخته دارد و هر روز هر دو وقت یک
دو درم خورد در سه هفته با سورخشک شده بیفتد و درین علت بهتر از شربتی
و پیاز و گوشت گاو و گاو میش و بادی و گرمی کند با سور دفع گردد دیگر
بلیله و بلیله طالیسپتر قاقله هر یک چهار درم بلیل کرد زیره سفید هر یک هشت
درم بلیل دراز مورهر زرین چب چرکه هر یک پنج درم سوده هم در آب ادویه
قند اندازند و سه درم را غلوله بندد و هر روز نهار بخورد با سورد کوهنا و سلس
بول و دوشکه و رزدی زاماس شکم هم برود و این را بیاد کنند گاو گویند
یعنی هر که این را بخورد او را هیچ علت نشود دیگر تمک سنگ هر گاگ گوپیل
یعنی برگ نرم کریر برابر سوده هر روز دو درم با دوغ یا با آب گرم بخورد
و نهار تا سه هفت ملازمت نماید هم نوع با سور قدیم کرچه علاج نوع
است برود دیگر خار درخت سینبل در روغن سور بریان کند و خلا
سوخ شود بعده بیرون آرد و در خشک کند و بساید بقدر سر انگشت در
دانگ بیرشر کو سفندام اندازد و با شاهد و روغنی که ماندا نرا بر طعام
بخورد با سور خوبی برود از سوده است و برنه از گوشت گاو و گاو میش
و ترشی کندم دیگر بر با سور خوبی هر روز شهد و روغن سور کم و بیش
کرده بخورد به شود دیگر اگر بشری یلهل دایم خورد نافع آید دیگر مسکه
گاو سه درم و کنجد سیاه بخته کرده سوده سه درم با مسکه بیامیزد و هر روز تا
هفت هفته مدام بخورد به شود دیگر گزو مانرا در روغن زیت و بار روغن
کنجد اندازد و در شیشه کند و در آفتاب بیاویزد چهل روز بعده این روغن
در متعد طلا کند در هند و روز ملازمت نماید با سور دفع گردد و باز نشود
دیگر سنگهاولی پانچ برگ در سایه خشک کند و با ریگ هم وزن او
ارد مهیده یار کند و تا نیز دو یک هفته هر روز بخورد به شود دیگر سنال
نیل را شب یکشنبه نویل دهد و روز یکشنبه بستاند و کمر بند با سور دفع گردد
بعد دوغ دور کند دیگر دارو بهر له تخم بلاد یا کنجد و یا با جغرات و یا با
خرما هندی و یا با قند سوده غلوله ساخته دهد نافع آید دیگر اگر صاحب بواسیر

لا اسهال شکم بود و اردیاکره باک با دوغ کاو او را بنزلیخ است و طلاء
بوایسر را دفع درد همو مفید است دیگر پوست درخت کرم بیسر در یک آب
بجوشانند چون ده سیر بماند جامه پنج سیر قند در وی اندازند و باز بجوشانند
تا آنکه بطریق جلاب گردد بعده فرود آرند و سرد کنند و بلبل در آن بلبلوره
جو کند جرکه و سندی هر یک هفت درم سوده جامه پنج کرده در جلاب آمیزند
نیم سیر شهد نیز یار کنند پیلیزه و نهار تا دو هفته هر روز خورد بوایسر نرمی شکم
را دفع سازد و اگر شکم قبض شود و طبیعت سخت گردد صاحب بوایسر این
ادویه کنند و این غلولها کانکاین کنند کانکاین پالا نسوت یعنی تربشک تره
و دوازده درم انگزه سی شش درم جوکبار میت چهار درم پالیتین چهار درم
جوارش زیره بلبل کرو خردل کرفش کشنیز والا تو زرک هر یک سه درم همه را یکجا
سوده جامه سیر کنند و با شیره تنج آمیزند و بعد را ملغلوله بندند و هفت روز
هر روز یک غلوله با آب گرم و یا با دوغ ترش ماد کاو و یا با شراب بخورد
و بعد هفت روز هر روز یک نیم غلوله با آب بخورد نافع آید و واضع این غلولها
کانکاین طبیب است فایده آرت که غلوله شکم و بوایسر و درد سینه و کرم شکم
هر یکی را دفع کرد و اگر همین غلوله با بول ماد کاو خورد غلوله شکم که
دیرینه بود دفع کرد و اگر با شیر ماد کاو خورد غلوله کدا از تخم اسلا ببرد
و اگر با دوغ ترش ماد کاو و یا آب گلنجو سایند و با بار و غنم ماد کاو
و یا با شیر بخورد غلوله بادی را ببرد و اگر طریقه در بول ماد کاو خورد شاید
جامه پنج کرده با ادغلوله مذکور بخورد غلوله شکم که از باد و تخم مولد شده
باشد دفع کرد و اگر عورت را از خون غلوله پیدا شود باشد از
اول غلوله مذکوره با بول گاو کاو یا ماده شتر بخورانند غلوله مذکوره
را دفع سازد دیگر پنج پیل و ارنی و تیتو و سیون و هر دو کتنایی و
سالوبی و متعوبی و کوکمر و این هر یک پنج پنج مثقال کوته دو پنج مثقال
و دوست البیله هر یک سه جو کوب کرده در چهار سیر آب بجوشانند تا یک
بستانند و در وی دوازده نیم سیر قند اندازند و در آن جرب کرده در انبار

انبار جو بکارند جرب کرده دارد بعده بکشند و هر روز قدر نه درم نوشند بوایسر
و سنگهرنی و ترتاه و زحمت ادا در شد و انرا اشتها طعام نباشد
و سرفه و دمه که بسیار شده باشد این همه را دفع سازد و اشتها افزاید
دیگر بلبل دراز بلبل کرد با برنگ هو میای لو در هر یک ربع سیر و اما خشک
دو سیر همه جو کوب کرده در چهار سیر آب بجوشانند و یکمن بستانند در آن
جرب اندازند و پنج سیر قند نیز در وی اندازند و مهر کنند در انبار
جو بانند روز دیگر بعده بکشند و هر روز ربع سیر نهار بخورد
و اگر ضعیف بود نه درم هر روز در کار بندد شش نوع بوایسر و بی اشتها
کم شده باشد و سنگهرنی و درد سینه و ترتاه و اماس دو قسم
نوع جذام و غلوله شکم و استسقا و کرم شکم همه را دفع کرداند و قوت
اندام و قوت باه و اشتها افزاید و رنگ را بغایت خوب کند دیگر
برای دفع بوایسر فاما در سخت کردن ایجاد دیه اندیکه دشواری است
از آن سبب باز نموده می شود ما یلیق خردانه نست و درین محل
برای آزمایش ثبت میکند افتاد است تا حاجت مند که سختی بر خود
اختیار کرده عمل نماید بتجربه پیوندد بسار بنجال خورش و جبه
سرخ و درز جوبه و بلبل دراز همه برابر سوده با تلخ ماد کاو و بول
آن سائیده در محل بوایسر سخت کند بوایسر مذکور را ماسیده و کنده
و ریخته دفع گردد دیگر برای دفع بوایسر از موده است با تخت
میکرو بستل خشک دوازده درم جو یکدوازده درم توتیا سه چهار
درم همه سوده بلارد بعده یکدرم از این ادویه یکدرم لغن کنند
و قدری آب همه تلخ کنند و در محل با مور طلا کنند و قدر یک ساعت درد
محل کند با مور بنشیند و اگر بعد طلا کردن ادویه مذکوره زحمت سخت دهد
و درد کند در میان شراب انداخته در وی بنشیند کرد و بنا مغز
خستنم یکعدد قسط نیم وزن خستم مذکوره و بلبل کرد و بعد در سیر
باک کرده یکدانه هر ادویه سوده بر موضع بوایسر طلا کنند جو رنج شش کرده

طلا کند باسور بیرون افتد دیگر نام این دارو ده سال کر فوائد بسیار دارد
تدبیر جلب دشمن حک پاچ خرک بکوبد حنظل سندی سنگ بارنگ
طرنجبین هر یک یک مثقال بدارد و باید از بلاد رجاروی هشت بل بدانکه
هشت بل بورن خشک شانزده بل کوفته در آب جاه یا نصد و دوازده بل
بجوشانند بیالاید و چهارم حصه بستانند و یکصد بیست بل قند کهنه
در وی خلط کنند باز بیالاید بعده بجوشانند و بقوام آرد چون مثل
شیره شود وقت فرو داد بیرون این ادویه سوده و بیخته در وی اندازد
بیارد تر بلتر یات سورن پاچ خرک هر یک دو بل دارچینی بلبل کرد
نایکسر هر یک شش بل همه در وی انداخته با آتش نرم غلط کند تا مثل
قند کردد بعده فرود آرد و در آوندی جریب کند در هفته اول دو درم
هر روز بخورد و در هفته دوم شش کان درم خورد و در هفته سیوم
هر روز نه کان درم بخورد تا مادام که همه دارو خورده شود بواسیر
دفع کرداند و کرسنکی آرد و فلوه دفع زایبه دوا کرک بواسیر نباشد
و بجهت برمیه بخورد هر صبح دفع پریسه بر دو غذا شوربا کوشت
و دراج و دیکه و نان تنک و برنج سنتی خورد و پرهیز از ترشی و بادکش
و ماهی و شیر و مجامعت کند بر کرد دیگر بربوست شیوا فتکال دایم
بنشیند باسور دفع کردد دیگر اکر تخم بادکاو سه روز هر روز تعلار
یک شتر آب بخورد بواسیر دفع کردد دیگر اکر خون بسیار شد بر کرانه
در چهار سیر آب بجوشانند و نیم سیر سرد کرده بستانند و قدری شهد در وی بار
کشنر بخورد بشود و اکر خون باز نه ایستد بسیار مازو و کل انار بوست
انار تورتی تلخ سمان کل سرخ کز مازو خار مغیلان بوست خشخاش
جرک ادرک حنظل بار بندال بیخ کبر بر ازین ادویه مغز دیار مرکب بجوشانند
و در آب آن بنشیند خون باز ایستد و بر باسور انکور نشود بسیار در بوند و پری
کوده بسوزد و دود آن در مقعد کیرد خون باز ایستد شود دیگر بار بندال

انکه سیاه بود و بالای خار دار باشد و بار خورد بزد تلخ هر یکی ده عدد کوفته
در آب بجوشانند و در طغار اندازند و در وی بنشیند و یکعدد بار بندال
قدری زعفران اکر زعفران نباشد کل بعصفر و بلبل کرد نیم درم هر یک
سنده بکجا کرده در خرقه کند پس قدری انکشت سوزان در خرقه کرد
اندازد و بالای آن بنشیند و دود آنرا در مقعد بکیرد باسور بر روی
باز ایستد اکر بندال نباشد تورتی دشتی تلخ همین فایده دهد دیگر
باسور خارش کند شود روغن سوزن بکی آمیخته طلا کند خارش و درد
برود دیگر این افسون بر کلوخ بخواند بعد فراغ از تقاضا خود
را بدان کلوخ پاک کند و هم بر آب بخواند بعد فراغ بدان آب طهارت
کند اما آب قدری در خود کیرد یکی منه همچنین کند باسور دفع کردد
مجربست افسون اینست ایذا ایذا اجوکلی ایذا ایذا کاش کرم نمودی
ایذا ایذا بایـــــ نوزد هر در بواسیر بادی علامتش و خارش مقعد
و سوختن و خلیدن و زردی رنک بشره و قرقر و قبض شکم و کاه
براندوکاه قبض شود و وقت حاجت شانی باد آواز بسیار کند
علاجش بیارد زجو بدار جو بهر دو را با آب سیر بباید و بر کرد و رنک
یعنی بچه طلا کند و در سفره نهد و تمام شب و روز بدارد نافع آید
و باسور بادی دفع کردد دیگر خار کشته خار باز کوفته بادرنجبویه
سفره طلا کند خارش مقعد برود دیگر بادرطرنجبین بیخ دشتی
بیخ خرک برابر یکجا کنند و جنزان همه آرد به نمک اندازد و همه را
کوفته و یا بغیر کوفته در آتش نوا اندازد و سر او را بکل محکم کند و در آتش
بسوزد بعد سرد شدن سوده نکاه دارد و هر روز از وی نیم درم
با آب کرم خورد باسور بادی دفع کردد دیگر سندی بلبل در از بوست
کره فلفل کره بادام انکزه جرک نمک جوکهار بکمر مول سیاه دانه
مغز پیل نکیا جوانجی هر سیر با بزنک و زنک سماق برابر سوده
هر روز دو نیم درم با آب کرم بخورد باسور بادی دفع کردد دیگر اکر

مقعد صاحب باسور را در تنجیر بزرگ نو سوده در جامه پلاکنند و در مقعد نهند اگر
سخت که در طاقت نیارد و دور کنند و با آب گرم بشویند زرنیخ سوده بمالند
سر بند کنند باسور که مخارج و خارش او دفع گردد دیگر پوست سنبهالی ریخ
سیر یعنی سیر ذاکر مولد هر یک چهار سیر و قند یکمن در سرکه کنند بعده بجوشانند
و بوقت جوشانیدن قدری مشک و زعفران نابا بی سیر دفع شود بعده
۸ روز بقدر طاقت بخورد باسور را چند بار دفع گردد باسور در ناصور
متعدد هندی آنرا بهگندر گویند خلل باید دانست که
ناصور بر پنج نوع است یکی از باد دوم از تلخه سیوم از بلغم چهارم از
زخم پنجم از سنبات و جای این علت گرد بر گرد سفره است بیرون مقعد
مقدار سه انگشت خ و بعضی را در اندام نهانی نیز پدید آید و باید
دانست که گرد بر گرد دبر بر هر طرف که باشد بر کنار مقعد بمقدار دو سه
انگشت بر آید تا آن زمان که ترشح نکرده است آنرا بهگندر گویند و جراحت
فراهم نیاید و زود آب نرا بیندر کرده گاه بشاید گاه بسته شود آنرا
ناصور یعنی بهگندر گویند و بعضی حکما بر آنند که هر جراحت که چهل روز نکشد
و فراهم نیاید آنرا بهگندر گویند هر محلی که باشد شلل اگر علت مذکوره از باد
باشد سبب حدوث آن دانست که اطعمه زفت و سرد و خشک خورده باشد
خلل علامت او آنکه بخشکی آرد و مقدار دانه نخود بیرون آید سرخ و ام
و بدرنگ و چون سر او پخته شود آنچه درون او باشد بیرون افتد و منفذ
سوراخ فراخ گردد و آب زرد با کف بسیار بیرون آید و گرد بر گرد آن
سوراخها دیگر پیدا شود و چون بوقت حاجت انسانی قوت کند غایط
از جانب آن منفذ با خون بیرون آید و اگر علت مذکوره از بلغم بود سبب
حدوث آن بود که در خون شور و ماشه خام افراط کرده باشد و یا در
زمین سرد و برشته باشد و یا خوی ناگ جامه پوشیده داشته باشد
علامت آنکه دانه او از نخود بزرگتر باشد و سخت بود و رنگ او سفید و سرخ
و ام باشد و چون دانه مذکوره بشکند از وی آب سفید تیره ناک بردن

آید

آید و روی کمتر باشد و خارش کند و اگر علت مذکوره از تلخه بود سرخی
آنکه تیره و گرمی و تنگ جام و ماندن با فراط فرو رود باشد علامت آنکه
دانه او بغایت سرخ فام باشد و آن موضع بسوزد و چون دانه مذکوره
بشکند و آب از وی زرد رود و بوی آن آب چون بوی ماهی گنده
بود و اگر علت مذکوره از زخم بود سبب حدوث او همان زخم باشد
علامت آنکه بخشکی آرد و گرم و دردی افتد و گوشتی را که گرد بر گرد آن
بخورد و بیشتر بیرون آب آمیخته زرد رود و در این علاج نیست
و لا و دانست و اگر علت مذکوره از سنبات بود علامت آنکه ناصور مذکور
بتدریج سنبات ها فرود و برنگ مختلف باشد وقتی سفید و وقتی سرخ
و وقتی زرد پدید و درد سخت کند آب بر دو چون بشکند در آن
غوره بغلی سنگ نیز افتد این نوع نیز قابل علاج نباشد و لا دوا است
علاج هر نوع یکی است اگر سنبات دیگر در آغاز علاج نکرده باشد و لاس
بخت آرد و بنیاد دیگر دو سوراخها افتد و هم بر آن سوراخها غایط و ابول
آید آن هم قابل علاج نباشد و علاج این علت بدو طریق است یکی بجراح
تعلق دارد اکثر جراحان حاذق بشکافند و خریطه علت مذکوره بیرون آرند
و داغ کرده شود و کار جراحی بجراح تعلق دارد اما آن سبب آنکه آن
است و دوم نوع بطبیب تعلق دارد و آن است که بجوشانند بیرون آید
تا دام که آماس سخت نگردد باشد و بخت نشده باشد اگر دارو کنند زود
دفع گردد و اول بر علت مذکوره تا دام که بخت نکرده است دیو بخت
باید کشانید اغیار خوف بکلی فرو شیند بعده این دارو سخت کنند بیارد
بنگ کلی و بنفشه و طشیند بعده این دارو سخت کنند بیارد و بر کل سفید
که خرد خردی باشد و سندی و گلی و زنجبیل و سهری هر یک از دو بخش
درم اقطر یک آب باریک سایند غلولیه بسته بر علت مذکوره سخت کنند
و پنج جامه بر وی بندد بعده از دو یا سه سال دیگر بر دو صاحب علت را
اگر طاقت باشد و مسافه باید کشانید نوشانند اگر بدین آب ساندن

و اگر طاقت نباشد بخوراک بنگ و بلاب بکشند

نوشاندن طعام بهست و نمک و با کلنجه و با تورد خوردن دهند شکر طلاح جلبه
انواع بیاید شیر درفت بدو خشت بخته که در سرمه اشد و زرجوبه و صندل
سرخ و دریش و گل سرخ یعنی که و مرا بر سوده با شیر مذکور آمیخته بر علت نهند
تا مادام که بخت نشده است دفع کرده **جلد دیگر** زنجبیل فلفل کرد بجز نمک
سه بگل بدلون انکه جوانی هر یکی درم خشک سیاه درم از قدر دو درم بهر که
نرا با کلنجی و یا با آب قسط بخورد به شود **دیگر** با بجاج کوبیده بیامیزند
تربت نایزه کنجد سیاه دالان بزرگ همه برابر سوده بلاره در موضع
زحمت را بروغن سوزن چرب کند بعده قدری بهوا داده مذکور با آب پاییزد
و طلا کند گوشتی که در بر کرد او می سوزد به شود و الجمی تراو و بایستد و از
درون زحمت اثر گوشت بیرون نماید و از بیرون اثر صوت ظاهر گردد **دیگر**
تربت و نمک سنگ نایزه کنجد سیاه روغن بابونه سندسیاه بوزن برابر
بسایند و نمک سنگ و شهد هر یک دو نمک درم سوده یا رکنند با لدیونی تباه دفع
کرده و از تواد بدن نماند و اگر در افتاده باشد دفع کرده **دیگر** پلیته از
ریسمان بسوزاند و سخت نباید بعده پلیته مذکور با آب نیم بیالاید
و بر که نیم خشک شده بر وی پر اکنند و بر سوراخ ناصور دارد و بسیار روز
ملازمت کند روز فراهم آید **دیگر** شهد خالص بر آتش نرم جوشانند تا قوام
آید و تیز مکرر و چند پلیته باریک از وی بسازند و خشک کرده اند پلیته مذکوره
هر روز دو سه کرت در سوراخ ناصور نهند چنانکه در گوشت در رود و فراهم
آید **دیگر** سرد م بوقلمون را موانه دوا نگشت بهر دو را شراب خون بوقلمون
بیالاید و در سوراخ او در آرد و از آن بجا بیرون نکند به شود بعد از آن تراود
و درو نکند **دیگر** چند عدد کرم را در روغن کنجد بریان کنند سوزن بعده
بعده روغن مذکور بر ناصور بالا و ملازمت کند به شود **دیگر** فلفل را از
جوک بلیلوره رنگ جست که زنجبیل پاوه یا برنگ انور جوزبوا انکره
بهار رنگی و زرک سوشف جوکهار مویطا آهن مغسول زیره سیاه کچیل
اجوه هر یک چهار درم طرفیله هر یک دوازده درم مثل بدیر بیست دانه

همرا

همرا بیار و دادل جوار و ستدرا بار روغن سوزن چرب کنند و نخست مثل دیگر بدهد
بعده اندکی اندک ادویه مذکوره که جمع کرده است در مثل نواز دو بکوبد
چنانکه تمام ادویه در وی در خورد و مرهم کرده بعده بوزن سکان درم را
غلوله سازد و هر روز یک غلوله نهار بر خورد تا ناصور دفع کرده مجرب است
دیگر جوک ابریکوه پلیته ریسمان تافته کنند و با آب تر کنند و بدان بیالاید
و در سوراخ ناصور نهند چند کرت کذا ناصور دفع کرده **دیگر** طرفیله اسکنده
اسکنده مشک جنگ و الان خورد تا نخواه فلفلمور بابل دراز دار فلفل
زنجبیل نمک ادهیاهه کرفش بابرنگ بدنمایره جوب ناز دارچینی تیج
تا بلیسر هر یک دو درم مثل ازرق ده درم قند پنجاه درم ادویه مذکوره
سوده با قند بیامیزد و قدری روغن سوزن نیز با کرند دیگر و بکوبد چون
مرهم شود سه درم را غلوله سازد و هر روز یکی تنها رخوردا ناصور و سرفه
و غلوله شکم همه دفع کرده **دیگر** طرفیله زنجبیل دار فلفل و زرک فلفل
دراز دارچینی الاجه تیج انکره فلفل مورد هر دو زیره بابرنگ پر
باده ترا همان دیماهه پاپره بتول اندرجو جوب ناز نمک سیاه
بدلون نمک دریا تخم کرفس تا نخواه والان بزرگ بهار نگی زرجوبه دارچینی
ساروان سرمه بلهر مول کشنیز جوکهار شنجار سماق خرما هندی کابلیتس
موصلی سفید هر یک دو درم مثل ازرق تبت الام همه سوده و بیخته با
شهد و روغن سوزن بیامیزد و هر روز قدر چهار درم با آب گرم خورد ناصور
و جراحت تیز و بولوط و فخر بود و دمل دفع کرده **دیگر** هر شافه که در ناصور و شم
کنته شده است در ناصور مقعد همان کند دفع آید **دیگر** شکر تری را با
آب حل کرده تکری سازد و آنرا بالای سوراخ ناصور نهند چنانکه آب شکر تری
تیز او در درون سوراخ ناصور افتد و تکری خورد همچنان بالای سوراخ باشد
در سه هفته بکلی ناصور دفع کرده و گوشت تازه بر آرد **دیگر** هدال زرجوبه
بخته و حام و درون و برگ نیم که نرم باشد همه برابر بوده سه هفته بر سر علت
نهند به شود و گوشت بر آرد **دیگر** کتمه تربت نایزه کنجد سیاه پنج دانه تنبل بلبل

دراز تنگ شهد رز جو به طریقه توتیا بر هر یک یکدرم بسایند هر روز
با آب قدری سوده بر سر علت ناصور بندند گوشت مردار رفع گردد دیگر
هفتصد دینار برگ سوده طلا کنند ناصور و دنبل و ناروه رفع کردند
بجراحت به گردد دیگر ضمع لاجی با روغن محکم بسایند بر ناصور روز
طلا کنند به شود مجربست دیگر اگر ناصور باد کنبه باشد و تنگی کند و بگشود
شود مجربست دیگر اگر ناصور باد بجنبه گردد مادر کرانه قلاب
کنند بیارد بر گرجا کاو بر گ نم و پنبول و کو و زرجوبه و ساز و اق یعنی کاو
در روغن و هلیله و موم و توتیا سپکاب و مصطکی و مقل و تخم کرفس و جوز
هر یک دو نیم درم در شیشه سرا بجوشانند و دو سه شبانه روز بعد دو نیم
سیر روغن سوسن در وی بار کنند و بجوشانند و روغن بستانند آن روغن
بخورند بسکو شود و پرهیز کنند از راه رفتن بسیار خنانکه در بیشه قوت آید
دیگری نفاخ خوردن و ماشد این یکسال تمام بکنند به شود اگر از این اشیا
ممنوع چیزی نکنند به شود اگر از ریغ نبود مالند منها ناصور ند کوریدار فد
و از سه اغاز شود باطل گردد و دشوار شود دیگر سندوس فلفل شکار
و زرنیخ تنگ سرخ و نشتر بلادر جرک برابر سوده باشیر زقوتیا مدت
بیست روز خشک کرده بدارد و هر روز قدری با یکدیگر با دکاو آمیخته طلا
کند هر نوع ناصور برود مجربست دیگر کوکلی خوردنی با تلخ ماد کاو خلط
کرده بر پاره جامه سخت کنند و بر ناصور نهند به گردد دیگر تغییر خواص
سلح الدین حکیم بالجی دو حصه و یک حصه پوست لگر یعنی با دل خشک سوده
بر ناصور بر کنند به شود اگر ناصور بگشاید و فراخت کند و بر آورد و
سوراخ افکند و خانه کند شق باید کرد تا آنجا خانه وی است و درون
دیرا پاک باید کرد اگر درون وی سفید رود با مرهم زنگار بدیه را پیالا
و در وی نهند تا آن سفید را بخورد و پاک کند و گوشت سفید بر آرد بعده
با مرهم سرخ بلینه آلوده کرده در وی دارد تا جراحت فراهم آید صفت مرهم
زنگار و موم سفید سه درم علک صنوبر یعنی سه درم آهن یعنی

یک درم زیبت کنند یک رطل زنگار و قبه اول آهن را در آب سلاب یعنی
تلخبهی حل کنند و موم را در زیبت اندازد تا حل شود و باقی ادویه در وی
اندازد و مرهم کند صفت مرهم سرخ موم سفید هجده وزن قسط و رانج
جزو مشکرف زرایی دو جزو روغن صنوبر چهار جزو اول موم با روغن بگدازد
بعده باقی ادویه سوده بخته در وی اندازد و بمالد تا مرهم شود و نرم گردد نگاه
دارد و برخی گفته است بگدازند به بنیم دیگر مصبر خالص با روغن تخم نم
سحق کرده بر ناصور چکانند تا یک هفته به شود دیگر خردل و زرجوبه و زنگ
برابر سوده هم وزن روغن گهته انداخته بمالد بر ناصور طلا کنند ناصور
قدیم را سود دهد دیگر زهره ماهی را موم بر متعدد مالد ناصور رفع گردد
دیگر مرهم ناصور مجرب سارد سنگ بصری باریک سوده و بخته ربع سیر آرد
ماش نیم سیر روغن تلخ یک سیر تخم آمیخته قرون در فرعان آهنی کنند با کفچه
با آتش نرم بجوشانند تا یکذات شود و بجوشد مرهم گردد بعده نگاه دارد و قدری
از این مرهم بر جامه طلا کنند و بر جای سازد و دور نکند تا خود دور شود و جز ندارد
شود بی دوم بند و بفرمان نم بزل و لا نزال هم در بی اول و با دوم صحت کلی
شود و سوراخ مسدود گردد دیگر اگر ناصور قدیم با جدید بود خردل محکم
سوده با تند خلط کرده مقدار روزن ناصور بی سازد و در وی نهند محکم خواهد
گرفت از آن سبب درون نرود و اگر بیرون طلا کنند به شود دیگر برگ بید انجیر
خام و نرم با آب سوده بر ناصور مثل ضماد طلا کنند به شود و سوراخها ناصور بسته گردد
دیگر برای دفع جراحت ناصور بیارد رسن الخن موز جوبه و دار بلد و بخته
دیرک لیم و شندوغ مال کنکنی و نوع چیسال کوته هر یک شش درم بجا کرده با یک
سائیده و با شهد خمیر کنند هر نوع بکنند را بدان ادویه پر باید کرد مجلکه منفذ خلط
شد ترکیب رسن الخن ده سیر دارو بلد کوفته باریک کرده در چهار من آب
آمیخته در فرعان با آتش نرم و میانه بجوشانند تا ادام که چهارم حصه بماند
فرود آرد و با کلیم بر کرده در فرعان آهنی بار دوم انداخته با آتش نرم
بجوشانند تا مادام که مثل جلاب شود بعده در طاسکی که آنرا بر غنتو طلا

کرده باشد اندامها را فشرده خشک کنند بعد مشروبه ادویه این را رسوبی گویند
دیگر دفع حرارت بهمکند بیارد کوتم و عسل و کتیرا و بیخ چیلا کوتند بلیله
و نمکستک زرنجبه و پوست هلیله و بلیله و آمله و توتیا و زیره هر یک سه درم
با دیگ سوده جامه تر کرده باشد خیسانند و درون سوراخها بهمکند
پر کنند تا آنچه الایش درون باشد پاک کند خاویدا استوان کریه با آبی
که طریقه چنانکه باشد سائیده در علت بهمکند و دشت برن تخت
کند دفع کرد دیگر طریقه بلیله دراز هر یک سه درم سوده جامه تر کرده
پانزده درم مثقال کوفته با ادویه مذکوره بیامیزد و با آب قدر سه درم را
غلول بندد و صاحب بهمکند را و آماس و غلول شکم و بواسیر را بکوزاند
علتها مذکوره یکلی دفع گردد و این ادویه را بهندی نگار کهل گوکل
نامند و از کوفته رهشا سار فارسی کرده شده است و اشافی هو الله

باب بیست یکم در درم متعدد یعنی آماس غره ن علامت درد و سوزش
و گرانی است در صفراوی خلیدن و تیر کردن ربایعه متعدد درم کنند بیست یک
رگ جوز خوده بود کرانیت طریق در خوردن مسهل چو صفراوی باشد تقییر بکنند
صفت مسهلی که اسهال صفرا کند شاهتره مکی سه درم خورما بندی ده درم بنفشه گل
سرخ تخم کاسنی نیم کوفته از هر یک دو درم بستان افروز عدد ده را در یک کاب آب
بجوشانند و نیم بلکه کمتر بستانند و بیست درم شیر خشت در آب حل کرده صاف کرده
نیم گرم بیاشامند درم مذکور دفع گردد باب بیست دوم در شقاق المتعد
و آن علت چنانست که شکافتگی و سوزاکه در متعدد پدید آید بغیر بواسیر علاجش
بیاره بگیرند موم سفید و سه هنا اطلاموم را در روغن گاو اگر نباشد شقاق پا
خشک بلیله بود بیارد کوکل خورد فی ده درم کتیرا پنج درم بکوبند و به نیز در بیست
سنگ از و آنچه در موی طایفی دانه بیرون کرده و نهاده بر شد و شش درم از وی
سوزاکه در متعدد درست گردد و اگر با اثری کشیده بود رگ با سیلق بخشاید
و مغز تخم کدو و خشخاش سوده آب طلا کند درست گردد دیگر سفیده ارزن
و موم و مر در سنگ بریزند نیم درم و کافور بکوبند سوده و پخته در سفیده بیضه

درم سه دانگ و اگر کند درم سوده پخته
درم دانگ و دقیقه کند هنا با آب خود
و خشخاش دفع گردد اگر کرم

مرغ

مرغ مرهم سازد و بعد گشادن رگ با سیلق طلا کند درست گردد و اگر بغیر فصد طلا کند
نیز نافع آید دیگر پیه بط و پیه ماکیان و کنجد ابریشم سوده در روغن موم
سازد و بر متعدد طلا کند درست گردد ربایعه در متعدد اگر پدید شد برای شقاق
بیمار تر اگر شد بصحت شقاق باید که از تا بفات بهم نیز کند چون بسبب آن رگ نیمون
و سماق صفت مرهمی که شقاق متعدد را دفع کند زرنیخ یکنیم درم در یازده
درم روغن کوهان شتر حل کرده اندازد سه درم مثقال از وی در دو درم آب
کند تا حل کرده بجا در صلا کند و مرهم سازد بعده طلا کند به شود و اگر
خارش متعدد بسبب رطوبت گرم بود علاجش بیارد و مرد خشک دو درم تیره
چهار درم جوز بویه سوخته سه عدد هم را سوده جامه تر کنند و اقدری شهد بر کنند
و شافها کنند و بکارند خارش متعدد برود باب بیست سوم در درد
سر و ما و متعدد درد سر و چون از خون بود علاجش کریه مرد صندل
و سرخی چشم زردی با سایر علامات غلبه خون است ربایعه از درد سر و تکسی
کردیده از بوده اگر در بدنش خون بود از حد افزون از راه مداوای صحت باید
کرد یعنی بفصد صافنش راه خون ملمس نگرانی سر و زیادت شدن درد
در شب و کم شدن در روز با سایر علامات بلغمی است ربایعه کشیدن زمین
سر و شاه نافع بود زهر تو الطریقل خورد هر که که دیده تو بیت
از غاریقون صفت الطریقل خورد

کیفیتش بغاریقون است که دو درم از آن بیکدرم غاریقون بهم منه بر کرده
آمیزند و غلولها کرده فرو برند غذا انجو و آب خوزند و از ترشی بپرهیز
کنند به شود دیگر در سکنجبین بیاکرد که درد متعدد سر و ما از هر خلطی که
باشد برای دفع آن چاره میبرد آن قدر که خواهد و هم جند از هر سه هلیله
زرد و سرخ و سیاه سوده و بیخته بیاشد و با شهد سرشته غلولها سازد و اگر
کتیرا و گلسکر یار کنند بهتر باشد بعده هر روز قدر دو درم با آب گرم خورد
اگر در قوی بود سه روز خورد به شود دیگر بیخ درم فلفل سه دو درم فلفل از

دو درم کشنیز و نمک سیاه و بدلون و بلبل کرده یک درم و دسنبر و مر بعضی ایلیه
هر یک یک درم سوده و بیخته هر روز تا سه روز قدر دو درم با آب گرم بخورد
به شود دیگر برگ بید اگر گرم باشد با دست بمالد و در مقعد کرده که منشاند
نافع و دافع گردد باب چهارم در رفع تبعض شدن نمایط
و خشک شدن مقعد و بسته شدن کوته و خزانه ادویه دافع خشکی غدد
مستراح چنانکه گشنیز و بلبله اکله نسوت خیار چنبر کرد با بزنگ حنظل کنیله
شبه ماکا بول کوسنبد است از این جمله ادویه و دکان و بسیکان و خیار
و یا آن قدر که خواهد بهمی و یا غلوله و یا کاده سازد و با روغن کنجد بخورد
نافع آید و برای دفع علت مذکوره بکنجد و تیغ بیارد انکور نسوت بلیله
برابر سوده غلوله قدر سه درم بندد و با آب گرم بخورد دیگر دفع مزاج
که خشک باشد کوته باشد و درد حاصل شود برای دفع آن بیارد انکور و آلو
بلیله بکوبد و قسوت بکنج درم همه سایده این قدر یکبار با آب گرم بخورانند
قبض شکم و خشکی مزاج و کوته و درد دفع کرد دیگر بلیله بلیله را از نمک سنگ
هر یک یک درم سایده با نه درم روغن سیاه بخورد بهم برابر گرم بخورانند
صحت یابد و غذا آب مشک و کلته و آب گرم بخورد و آب دوغ دهد
دهد چه قابض بود و بهم کند دیگر اگر شکم گنفض شده باشد بهمی تا آن خوردن
باب جفرات خزد نافع آید و بهمی مذکور در باب الاستسقا مسطور است
دیگر در باب اندک شدن گرسنگی که آنرا بعربی قلة الجوع گویند از نقل
آنری بهمی بهاک او تر که ذکر کرده شده است بخورد و علت بسیار متعدد بنگرشت
را بر دو آتش معده را قوی کند و بغایت نیکست الکتاب الثامن
فی علل الاخلاط الاربعة و ما یلایم بها باب اول در طبیعت و سبب
حدوث شخص که بادی بود که اول بدید و صورتش خوب نماید و افعال
نیک هم الحمان خوب باشد و موی سر و ریش و تمام بدن او خشک و بد رنگ
باشد و رغبت او بسر دی نباشد و قول و عقل و هوش و حرکات و سکنات
بر جای نباشد و آنچه محبوب و مرغوب او باشد در محبت و رغبت آن

ثبات نباشد و بسیار سخن گوید و تلخ و بلغم و خواب و رمانند که باشد و نیز عمرش
اندک بود و در گفتار و شادی و گفت باشد و بر نسق سخن گوید که فهم شود
و آواز او همچنان آواز رویین شکسته باشد و بی مهر بود و کرسنگی او را
بسیار گیرد و قراغ بخواهد و سرد و خنده و بزرگی و تکبر را دوست دارد
و رغبت او بر چیزهای شور و شیرین و ترش و گرم بود و تن او لاغر باشد و دراز و بود
و در وقت روان شدن مفاصل او آواز کند و دست و پای او نیز سست
و بی قوت باشد و حواس او در ضبط نبود و یعنی آنچه نادیده نیز نادانسته بیند
و اگر فتنه و ناخوردنی و نابوبیدنی است به بیند و بشنود و بکرد و
بخورد و به بوید و زبان را نیز او دست ندارد و رغبت در وی نکند و تو الا
تناسل او بسیار نباشد و چشمها او را خشونت پدید آید گویا
که بخاک مالیده اند و هر دو چشم او کرد و خور و لوب و بلک بچشم او در گردن
در نظر آید و در وقت خواب نیمه چشم خفته و پوشیده و نیمه گشاده نماید
و در خواب هوذرا بر کوه و درخت سوار شده و یا جاری در هوا بیند و زرد
و فیقه و عضله ناک باشد و گوشت ساقها او بلند و سخت و کشیده باشد
و افعال چندین حیوانات در ذات او پیدا باشد خطاناک شغال و ترس
و کرگس و موش و زاغ و آشیانی بقوت باد تعلق دارد و انیت عطشه
گریه و فازه و سرفه و درد و پای او نام شک تن و بار برگرفتن و دویدن
و بر بلندی بر رفتن و فرود آمدن و زخم انداختن و فرود کردن و دست
و پای دراز کردن و امین کا دیدن دیگر حرکات و سکنات که بدست پای
تعلق دارد و چیزی در حلق فرو بردن و یا از حلق بیرون انداختن
این همه بباد تعلق دارد و تقویت از باشد و باید دانست که باد تا تر و خشک
اندر و اصل طبع باد خشک است و چون با تری یار شود تر نماید و چون
باد مذکور در وجود می غلبه کند بدوی اثرات و باده گویند و در وجع
المفاصل و درد بندگاها گویند و چنین گفته اند که منفصل فراهم آمدن دو
استخوان بود بر یکدیگر و اثر آنرا بعضی باد هفت اندام نیز گویند و مسکن باد

در محلی است که طعام هضم نمیشود یعنی بکلوشی و صلب از شیر تا عصه باید دو کوش
و پوست اندام و استخوانها محلهای مذکوره باشد مسکن باد است و سبب حدوث
غلبه باد و بیشتری از نگاه داشتن بول و غایط و بسیار ماندن در تشنه
سخن بسیار گفتن و بسیار گشتن و فاقه کشیدن و عدس و تلخ و ترش
افراط طعام خوردن و از ترش احساس کردن و در سرما بسیار بر گردن و سرما
خوردن و تشنه بسیار ماندن و سرزمین مغفن و در زمستان و شکال آب
نهار خوردن و طعام خوردن غیر وقت و افراط جماع کردن و آشنا کردن
در آب بسیار و بار گران بسیار بر گرفتن و باد و شهوت و عطسه بکمک
و استفراغ نگاه داشتن و سخن و غصه فرو خوردن و غم داشتن
و تا سوز کردن دفاغه نگاه داشتن و سخن بآواز بلند گفتن و شراب
متواتر خوردن و اندیشه بسیار کردن این هم اسباب حدوث
باد است علامات غلبه باد آنست که اندام جنان درد نمود که گوئی کوشها
فرو هشته میشود و مفاصل جدا میکند و گاه بدشواری کردن تواند و اندام
جنان شود که گوئی او را بشت میزند و بول و غایط او قبض گردد و بجو بسته
بسته شود و سخت کسی خوش نیاید و چنان اندام گرشود که بس انگشتان
گزیدن بدرد نیاید و اندام وی لاغر شود و درون اندام جنان شود که کسی
میشکافد و این نیز کسی میخلاند و دست و پای جنبانیدن نتواند و دایم
اندوهگین و متوحش بود و درد گاهی متواصل باشد و گاهی اندکی فرصت
داده عود کند و هیئت اندام را تغیر کند چنانکه جثه بزرگ بشکل خورد
گردد و بر اندام موی برخیزد و دندان جلاء بترشی خورده کند میشوند چنانکه
شوند و در اندام لرزه پیدا شود و گوئی کسی اندام را باد چرخ می پیچد و پوست
اندام خشن و خشک گردد و جسد را همچو کند یعنی در جایها گرهی است
خالی کند و جسد در اندام و شکنجه شکل شدن پیدا شود و مزه دهن
زبخت گردد و لون بدن سیاه و یا سرخ و زرد شود شعر
اگر در تنی باد باشد مزید علامات آن هم بباید شنید

بفرمود

بفرمود دانای زحمت شناس که بر عکس تلخ بکسری قیاس
زیادت درشتی و خشکی بدن زمانی ز گفتن نماند دهن
ز وسواس بیهوده کاهد مدام شب و روز نالد ز درد عظام
سپس زرد و بوابیر ظاهر شود دلیلش بمانند روغن بود
و رنگ بول سبزی و سیاهی میل دارد و گرسنگی در عین داشته
داند و خلوت جستن و از هر چیزی ترسیدن و گمان بد کردن و خوشی
نم معده بود و در خواب چیزها ترسناک و دود و خرابی بیند و درد
او از کند و سنگ خانه و انتر بر دهر پیدا شود و کمر درد گرفتار
است اگر هم درد کند و در گوشت بطریق سوزن بجلد و پوست بطریق
رگها مثل شکنج شود و اگر باد در خون غلیظ و درد بسیار کند و سوزن شود در آن
محل گرمی و لعلی زند و در علی که آن محل را بود آنرا تغیر کند و با بلها خشک
انگشتان پیدا آرد و از طعام غبار شود و بر طعام رغبت نبود و لاغری
پدید آرد و تاریکی و درد آن آرد و اگر در گوش باد غلبه کند در محلها که بسیار
گوشت باشد آنجا که همانا باد در آن گوشها بطریق سوزن بجلد و آن
گرمها سخت باشند و سستی و آزردگی و گرانی اندام و درد اندام باشد
و اندام او چنان نماید که است اندر یا خیری بار بار مکرده اند و اگر استخوان
باد غلبه کند در سینه ران و پا در زر قر خلط باشد و قوت کم گردد
و اگر در مغز استخوان سوراخها افتد و خرابی نیاید و درد بسیار بود
و گاهی قاری از آن درد کم نشود و اگر در میتی باد غلبه کند از آن بزودی
رها کند شود و یا قبض شده ماند و بجای میتی خون بردن آید و اگر باد از
جرم خیزد جرم را از گرمی و سردی جنان خیز باشد و اگر باد در رس
غلبه کند درد کند و زهنها پیدا آرد و اگر باد در زنار غلبه کند چنانکه مشک
بباد پر شود و جنان اندام بباد پر شود و اندامش پیدا آید و خون و ستبار
پلیدی فرار کند درد پیدا شود و اگر در رحم عورت باد غلبه کند رو حمل
اسقاط کند و حمل نماند یا از معتاد و ولادت بچه را قبض کرده دارد و

بهم صورت بجهت تبدیل شود و اگر باد در معده غلبه کرده باشد تشنگی و تهوع و دوار
و سوء و موربها و بستگی حلق و آرزوی بسیار باشد و از ناف بالا تر الم
زحمت خیزد آن از باد باشد و علاج وی علاج باد باید کرد و اگر باد در گوشت
خیزد درد کند و باد از بلند نشود و اگر باد در زبان خیزد قدری لکنت شود
و مزه نیک نیاید و اگر باد در پس خیزد خنده بسیار نیاید و درد شود و اگر باد
در چشم خیزد درد پیدا آرد و نظر کم کند و باد در هر عضوی که او را
حسی باشد درد زیاد تر کند و اگر در اندامی باشد که آنجا حس
نیست چون استخوان و گوشت و تنی آنجا درد کمتر باشد و باشد که هیچ
درد نبود و بسیار باشد که باد استخوان را بشکند و طرد کند و در اندام
تولد نکند مگر که استخوان شکسته گوشت و غشاء و عضلها که بود و پوست
بخلاف از خلیدن آن دردی تولد کند و نشان باد فی الجمله آن باشد که درد
در تن از حال بجای شونده باشد و در آن عضو گرانی نباشد چنانکه گرانی
از اخلاط باشد **فصل** اگر باد خشک باشد یعنی با شری باد بود
علامتش آنکه اندام را بپیچد و درد کند و دوران آرد و لب بطرقد
و استخوان و مفاصل درد و اضطراب و اشتها نباشد و خشکی پیدا آرد
و مزه دهن باطل گردد و حرارت باد مذکور غالب گردد یکی از اعضا و دست
و پای خشک شود و زخمهای فرو شیند و زبان از گفتن بماند و اگر باد و بلغم
یعنی علت مذکوره از باد در رطوبت بود **فصل** علامتش آنکه بیهنا
اندام و مفاصل بغایت درد کند و اماس گردد و تب آرد و گرسنگی
را بر دو اندام نتواند چنبانید و جدا عضاء از مثل چوبی خشک باشد
و سفیدی و تیرگی رنگ آن موضع بود و اگر درد اندام از باد باشد
که با خون آمیخته بود علامتش آنکه چون اندام دردی او سرخ شود در کنار
برخاسته باشد و با رنگ او سیاهی زند و تشنگی و سوزش و تب
آرد علاجش آنکه از هر دو دستاور که با سلیخ یکشانید در عقب کسه درم
فلفل و از دیگر شیر ماده و هر دو جوشانیده تا سه هفته هر روز دو بار بخورد

فصل اگر باد با صفرا آمیخته باشد علامتش آنکه زردی آن موضع با سایر علامات
که شرح باشد رباعی چون درد و مفاصل تو باشد از خون آخر تن بطریق تصدیع از تن
زرخلاط دگر باعث آن عارضه را ۱۱ بیخی ز بهر تنقیه غاریقون ۱۱
صفت اختیار کردن غاریقون در وجع المفاصل که آنرا باد بهمت اندام
گویند خواه بادی مفرد بود خواه مرکب بیارد سنا مکی خاصیخ درم
گل نیلوفر دریای گل سرخ و برشیاوشان و بادیان زنجبیل کاشتی
نیم کوفته هر یک دو درم و سورکان نیم کوفته یکنیم درم و سبستان سی
عدد الوی بخارا پنج عدد هم را در یک کاسه آب جوشانیده از نیمه کمتر
دارد و صاف کنند و شانزده درم شیر خشت در آب مذکور حل کرده و صاف
کرده یک درم غاریقون سفید بموضع بکوبند بر کرده بیندازند و اضافت نماید
و نیم گرم بیاشامد و غذا آب کنجد و لبم گوفته و مرغ جوان و ماش متشرح
کشته تر و با گوشت گوسفند جوان زنان گرم کهنه و روغن سازد
و برگ تنبول آن قدر که خواهد بخورد و کلیه و ماش و گوشت دراج و زنان
و ریزه تیج و بزی شکوفه ستاور که ترم باشد و ککوره و سوه و بارکنتای
و کریله و جغرات ماکاو زردج او و در روغن او و جاودلی و مغز بادام
و اکهروت و پسته و جلغوزه و انگور خشک و باذنجان و سیب ترب نرم
و بارنگ زاکت جاه و ادرک و بالجی و مسک و بیخ گوزد و بوجیز لازم
گیرد از خوردنی و بیداری شب و باد و آب سرد و هر چه شیرین و سرد
بود و عشرت و شیر و روغن و مسکه و نخود و تور و لوبیا و حب الرشاد و
مسکه و خزانینه ادویه که دافع علتها و بادی باشد انیت سده بهار و
کابلی چوب نان بازده کاکراسنگ سالوتی بتیهوتی بیخ هر دو کشنیز کوکرو
بیخ ایلیل تبتو بادیج ارتی کاکولی ماکولی سهین کوهلی بیخ کوکم باکهیه
بهید مونگ پانی تودیه بیخ بیخ و شاخ و برگ لگودی تلخ کجتال میندی
آنولطر بیتلد نیل قوم ارتیم سنفالی کنکهی بلیه شتاور سداکیر
مونس بابونک جوکهار اسکنده شلیت بوساونی تنک بدلوه تنک

سابنهیر انگزه هنکوتره قاقله تخ تربح سانهری طالیسپتر زیره سفید والان
تذکر والان خورد فلفلین فلفلمور مدبر کبر کرکی سندی نارون کچیل کرفس
سماق اهلیلج اجواء جوارش سانهر قند زعفران کندم خشبو یعنی کهو نارتفل
متقل ازرق روغن بید انجیر روغن کنجد روغن سوسن کنکی یعنی کدو کشیر
راسناشیر قوچ مشک عود بلیه شیر شوربا زین ادویه جنداد دیه با طبیعت
موافق کرده غلولها با کاده دیا سوق سازد و با دردی روغن مادکاو برای
بخور اندادویه مذکوره در کلاندا خته غلوله سازد و با آن غلوله در محل که
از باد درسیده باشد و یا شکج شده مانده باشد کرم کنند و اگر گوشت
کوسفند تر سنجی نزد در راه تنک بسیار انداز زنادویه خزانه مذکوره بنداز
و بان کرم کنند تا بادی که درون رکها و دماغ در رک بزرک نزدیک شتالنگ
بود که هندوی انرا کنبد رارک کویند و در ساق و استخوانها و عرق
النسا و قالج و اوهک و اپسانکه که انرا فارسی ام صبیان کویند و لنگ
شدن پای و انکه پای جنبانیدن نتواند و لرزیدن سر هم را دفع
کرداند و اگر در آرد باشد و با کلنجه شبوا دکاو روغن کنجد اندازد و بیامیزد
و خمیر کند و ادویه خزانه سود سدر دین بنداز و دیا پزد و کرم کند و
در جامه پوستی سازد و آن محل را بدان پوستی کرم کند اولی تر بود و نافع
تر آید و از ادویه خزانه مذکوره کاده کند و از کاده کرم او را هفته سازند
و اندام او را با آن کاده کرم کنند و او بتنه سازند و در آب کرم او را
بنشانند و کاده را سنا بزرک و یا ورد که در سنات سند بکنشته شده
است جوزه دمند زحمت باد هم دفع کرده و علاج بادی مرکب سازد
کرفس فلفلین جوشانده والان خورد نمکشک جیرکه با برنگ
هر یک یکدرم بدانه ده درم سندی ده درم نیز بوست هلیلج پنج درم
قند کهنه سه ساله سی و چهار درم هم سو در آمیخته بکنیم درم را غلوله
سازد هر روز با آب کرم بخورد یا در کشتی و یا دست و پا و اعضا
و درد سر و درد کمر و پشت و بغلها و ساقها دفع کرده و اماس و دام باد که

در زنار

در زنار آدمی پیدا شود و باد زیر و بر بوی و علتها بلغمی دفع کرده و دیگر اسرنگ
کشته انکزه کچیل بوره زیره سفید پیپل دراز بلبلوره جوک
جیرکه سندی مهر جوه رزک و نیک بهاز نیکی سرشک کرد همه را ریک
برابر بباید و دو جندان از وزن ادویه طریقه و سه جندان از وزن ادویه
مثل طریقه مثقل ازرق همه را بکوبید و ربع سیر روغن مادکاو در وی انداز
و غلولها قدر یکدرم بنهد و هر روز یک غلوله با شهد بخورد علتها آب تنها
و سنکرینی بادی و درد بادی و سرسری و تب تان و کم اشتها و درد سینه
و علتها بوست پیرمه و بواسیر و هم علتها بادی دفع کرده و دیگر دارو
بمنزله تیغ سندی تمکشک انکره جوک بابزنک جوانی هیزیر سوده
است بها و نه از شیره تیغ و هفت پت از شیره سیر و هفت پت
از شیره ادرک تیک پت از شوراخود بدهد و یک درم را غلولها
بندد و بوقت حاجت یک غلوله با آب کرم و یا با آب دوغ و یا
با آب جغرات یا با سرکه خمری و یا با جکر و یا با آب شیر و تیغ بخورد
باد سینه و شکم و کمر و حلق و سر دفع کرده و کرم و تخمه کرده و شیتی
طحام و کم اشتها و بد هضمی و از بسیاری غذا کردن قرار کرده و علتها
بلغمی هم دفع کرده و دیگر یک منوریا کوسفند و یک شیر اوکاو و یک
جغرات یا درد سیر روغن کنجد و ادویه خزانه مذکوره دو نیم سیر هم
یکجا کرده آتش نرم بر دهانکر روغن صرف ماند چون صاحب حرت
بادی را از سردی هوا اندام شکنج شده باشد بدین روغن مردن کنانده کرده
و اگر چند قطره از این روغن در بینی چکانند یا سر و کردن و هر دو کتف
دفع کرده و مردن صاحب علت بادی را با روغن بر ساری و اسکند
باد و روغن بلاد و یا روغن کنجد یکسو نیم سیر سپند بوختنی در سه هر دو
یکجا کنند و بر آتش بریان کنند تا مادام که سپند مذکور نسوخته کرده و روغن
صرف ماند بیالاید نکاهدارد و هر بار قدری از آن روغن بر سر مدخر
طلا کنند و کرم کنند و بر موضع باد بندد هر روز و با هر روز دیا هر شب چنین کنند

هر باد که باشد دفع کرد اگر چه باد زنکهن بود مجربست و دیگر روغن خشت
بر باد زنکهن و حبه باد در عضوی که باشد طلا کند و با آتش گرم کند درد
دفع کرد و مجربست بسیار روغن دانه تورم گیر و روغن کنجد و روغن سرو روغن
سوده ده درم همه را یکجا کرده جوش دهد بعد هشت بار یک سوده در صحن
شفاف کند از آن روغن اندک اندک بالای اعضا در آفتاب دارد چون
آن روغن در خورد دیگر دهد بدین نوع تمام روغن خشت سوده را دهد بعد
در شیشه کرده چنانچه روغن قیلیه کنند همچنان روغن کنند و دیگر روغن
کج بسار و روغن مستاد و روغن راستار و روغن ناکهیا و روغن کوکرو
و روغن منکره و روغن مسرس و روغن برسارنی یکی از این روغنها بر درد
باد طلا کند و مردن دهد و با آتش گرم کند باد دفع کرد و این جمله
روغنها در مجموعه خزانة الفواید ذکر کرده شده است و سبب طول اطناب
این روغنها گذاشته شده است و دیگر دفع باد ناوسنده باد و شکنج
باد و ماس و بخشکی اندام و ریم اندام که خشک شده باشد بیارا شیره دانه تره
پنج سیر و روغن تلخ و روغن بید انجیر هر یک چهار سیر همه را بجوشانند تا مادام
که روغن صرف ماند بعد فرود آرد و ادویه رسانک سوده و بیخ سرو
اندازند بیارد زرجوب دارچوب قاقله بیخ سوسن صندل سنبل کوکم بالله
باریک نوشت سرس تکر هر یک دو درم سوده در آن روغن اندازد بعد
طلا کند و مالش بدهد درد باد دفع گردد و دیگر او بیتر برای دفع ریح
باد و بیارا اگر قیلیه کوکم چهار سکه نکر مشک کیور کاجی زرجوب دار
جوب ارد عدس هم سوده او بیتر سازد دیگر برای صاحب رخت باد را
در محلی دارد که آنجا مدخل باد نبود و آتش انگشت زنیکه او دارند و یا جامه گرم
کرده اندام او را گرم کنند و پوستین و اقمشه پیشه پوشانند و موزه مانند
و پاتیبه در پا او پوشانند و کلاه گرم گوش در سر او دارند و ادویه خزانة
دافع سایده با روغن کنجد خیسه کنند و گرم کرده محل درد را بآن گرم کنند
و یا در محل درد بندند و یا از ادویه خزانة ناما بجنه گرم در محل درد بندند

و یا از ادویه خزانة مذکوره در آب جوشانند و با آن آب انجیر جیتادی
را غسل کنانند و یا ادویه خزانة مذکوره سائیده کهول کنانند و اگر که
از سردی باد خوی آید و بعد آمدن خوی اندام سرد گردد و ادویه مذکوره
باریک سائیده در اندام دی یا المند سردی بلکور دفع گردد و یا در ادویه
خزانة روغن کنجد و یا روغن شرشت و یا روغن سیلا انجیر بریزند و از آن
روغن هفته کنانند و یا مردن کنانند و یا در گوش چکانند و یا موازنه
شش درم بجوشانند و از روغن مذکور آدمی را سب و سیل اگر باد
گرفته باشد مرده کنانند صحت یابد **شلن** علاج باد تر و خشک هر دو
نوع یکی است بیارد برگ راستا گلوی جوب نازبیخ بید انجیر رند کرده
مشک سندی پلیله مستاو ریتیس برابر سته کوفته کاده سازد و یک
هفته مدام نوشد بهشود **دیگر** برگ راستا ستاور جوب نازک کرش زیره
سیاه دالان بزرگ مشک کلهاری بلبل دراز و زرک نکستک کتم سندی
پوست ارلو روئین بدمایزه چیره گلوی صندل سرخ قاقله بدیک تخم
همه برابر سوده هر روز قدر سه درم با روغن جو چرس کند و با آب گرم
خورده شود **دیگر** برگ یکدرم کوفته در چهار سیر
آب جوشانیده نیم سیر داشته شیر کرتاسه هفته خورده شود **دم** و اگر
باد هفت اندام مرد یعنی باد گران بود در اعضا در جوداز سر تا قدم
در دهیز و داشتها نباشد و طعام هضم نشود و میل او بترشی و شیرینی
بود بیارد پوست بیخ سنبهالی و پوست بیخ اسکنده برابر هر روز دو درم
در یک شیر آب بجوشانند و ربع بستانند و دو درم روغن کنجد در آن اندازد
تا اگر روغن کنجد کسی بخورد آنکه روغن ماده گاو اندازد و تا هفت هفته
بخورد هر باد که در سر و مغز استخوان و مغز ساق بود همه دفع گردد
فایده دیگر اگر زانو و درد مفاصل بود بیارد بیخ سیر پاک کرده و نیم
سیر فرد ل یا ریک سوده هر دو یکجا کند و در اندازد چرب اندازد و بالا

چهنیکه بهند دو درم روز وقت صباح فرو وارد و روغن تلخ یکنیم بیرونک
یکسیر ربع کم سوده با شیر مذکور بیامیزد و باز بالا چهنیکه سه روز بدارد
و در زمین نهند بعده هر روز قدری با نان گندم بخورد هر نوع زانوه
و درد مفاصل و غلو شکم و درد سینه هر علت که در شکم باشد دفع گردد
دیگر دانکی سیر شملیت دلیده کوده در سه کوزه ایک تر کند شب بدارد
بامداد مرا با آتش نرم بجوشانند و نیم کوزه آب صاف بستانند و قدری
روغن گاو و شکر تری در وی یار کنند و چهار متواتر بخورد هم باد ما دفع گردد
و اگر چه دست و پای مانده باشد از نو بجا شود مجربست ح دیگر فلفل دراز
جوک کشته نایکسیر و تیس بلیل کرد خرد فلفلوره ریکسجه کرک سندی
باده بابر نک اندر جو زیره انگزه بهار نک و زنک سر شنف جوکهار کچیل
کرفش کدو مورپا زیره سیاه هر یک یکدرم طرنیله هر یکدوازده درم مقل
ازرق وزن جمله ادویه اول مقل را با روغن تسوز حرب کرده در جوال
بکوبد تا مادام که نرم شود بعده همه ادویه سوده و جامه بیز کرده اندک اندک
در جواله اندازد و با کوکل محکم بکوبد تا جمله بکذات گردد بعده با شهد
خالص بکجا کند و قدر سه درم را غلولها سازد و بندد و هر روز هر دو وقت
یکان غلوله خورد و از ترشی و بادی پرهیز کند انواع درد مفاصل را ببرد
بدین طریق معمول این کاتبک است و نهایت نافع است دیگر در بیست و یک
سنبات کاده را سنا یازده ادویه در اسنا بیست و دو ادویه مذکور است
ساخته بخورد اگر اندام از باد تخته شده باشد به خود و قتی در نشست گرشده
و کمر تخته شده و درد مفاصل را اندام همه دفع کرده کاده را سنا را دفع ۳۲
بماله دفع هشتاد باد چهار باد یعنی کنپ باد و اماس و انیانک یعنی الکرتن
را از حرکت باز دارد و میناس تیتهم و دق و فالج برزکرد و لقوه و اک
کهینک و کوزه پشت و در کهابته و حق افتاده و سرخ باد و انکه کنن
کرده نتوانند انگشت شده و جای مانده و دهنک باد یعنی نشیخ و کمر درسی
و زانوه و غلوله شکم و غلو و درد کمر که انرا بحکیه کویند و انو باد و ترام باد و

باد هفت

باد هفت اندام و هفت دانه و علت کوتهه بارد و راسنا کلوی تخم بیدانجیر
جیسنا زلیله سده بلیه درزکه باده والان خرد بنر لواچ تخم بالبل
تخم سیون تخم ارنی تخم نیلوتخم باول تیس بودی کلهاری کنتا سیلو
دهماهه جوانی یکهر مول اسکنده پرسانی خار حسک بانسه هوتیس باده
ستاور کهد بر هیس دود بی خرد کن کوکلی برابر کوفته هر روزه درم
در چهار سیر آب جوشانیده نیم سیر ستده شیر کرم تا سه هفته خورد بهتر شود
دیگر برای دفع بادی که هیچ تری ندارد کاده دسمول دو هفته دهد برود
و اگر از باد یک ران و یا یک پای و یا بازو سخت شود و سطبر گردد و گرد
اوردن نتواند اگر چه دیرینه بود ابن علاج کند باد مذکور دفع گردد
بسیار تریب و پاچ و برک سوده چند روز انجا طلا کند به شود و هر کاه
باد درد کند اول با روغن کنجی چرب کند بعده برک سهنجنه با آب
سوده چند روز طلا کند اگر چه آن موضع سخت شده باشد و کرد از زن
نتواند هم به شود و اگر باد خلل زند کوکرد اسماره با شیره لیمون سوده
انجا طلا کند و ملازمت نماید هم گردد دیگر تخم سهنجنه بر طریق صندل
سوده قدر یک شلیه با روغن کنجی هر روز خورد هر بادیکه باشد دفع
گردد دیگر اگر گوشت ماهی خوار خورد باد هاسخت را ببرد دیگر
دفع باد که از وی تمام اندام تخته شده باشد و کمر و پهلو و سر درد
کند و استخوان درد کند و بشکند و دهن تلخ شود و چشم تنگ شود و سنگی
نیکر و دو باد و فرق جمع شوند و هیچ نوعی به نشود بسیار سندی انگزه
بلیل کرد برابر آب سوده مدت هفت روز خورد باد مذکور دفع
گردد دیگر زنجبر رومی کوکرد پنزلوا فلفلین سندی خالنجه قرنفل
جوز بویه بسباس دارچینی غزر روسته تخم هوتره سیاه زنجبر
هر یک یکدرم و چرک تخم درم هر بار یک سوده در تلخ انداز و وزن
حبه بوره باشد و هر روز یکان بوی خورد استها آرد و طعام هضم
گردد و لمعها باده مرطوب که از آن میلوح شوند دست و پای

و کردن کاکرد و هم دفع کرد و شش و اگر کرد درد کند بیارد کشتم برگ راسنا
گلوی ستاد در سندهی و لالان خورد کشنیز اجمود اسکنده بدنا یزه
برابر سوده هر روز سه درم با آب گرم بخورد کرد مفاصل و پشت
و پهلو و در دزانو و سینه هم برد و غذا نیز هر نگاه دارد و دیگر
غلوله اجمود اگر که کرد از پشتر رفت بر درد دیگر نافع است شد دیگر
بلبل گرد بلبل دراز ریخ پیلانجر هر دو را گرفته کاه سازد و سرد کند
فقدری شهد یار کرده خورد درد گردشت و پهلو و زانو و مفاصل
هم برد و سر دیگر سندهی انگزه بلبل گرد برابر سوده با آب گرم
مدت هفت روز خورد و درد دیگر و پهلو و سر درد دفع کرد و
و اگر دست و پا یکی از باد خشک شده باشد بیارد سرگین گبوتر و باشهد
بهم بیامیزد در کریاچه زرد و دست و پای را طلا کند و در کریاچه جنبان
بمالد تمه اندام خود کند و هر دو قوی بسیار شود اندام را با آب گرم شوید
و ملازمت کند به شود دیگر اعضا خشک شده را نظر کنند اگر تری ندارد
قابل علاج نیست و اگر تری دارد و عضو فرا هم توان آرد قابل علاج
باشد او را کاده راست سی دو ادویه و پاپت در ادویه و پا یازده
ادویه دهد طعام گرم و تر و چرب خورانند اندام او را با یکی از
روغنها که ذکر کرده شد چرب دارد و مرد و نانند و در آفتاب نشیند
و از روغن در اندام در خورد و در سر روغن مذکور هم بسیار اندازد و برگ
دارد بعده با آب گرم بشوید و اگر بخواند با آب کاده خرانه مذکور
سر بشوید بیشتر طانکه گرم باشد و پیوسته بر پای اندام را چرب دارد
و مالش بسیار دهد و نان گندم و گوشت گوسفند فربه و روغن خاص گرم
گوشت پخته شود و نمکشان بجان نگداخته باشد بخورد و هر روز بهمان
غذا سازد و از شیرینی و ترشی و روغن خام پرهیز کند و اگر بخواند هر روز
پنج نیم شراب خورد و برگ پیلانجر یا یکی از این روغنها چرب کند و گرم
کرد در اندام او بنجد و برگ سبنهالی سوده با یکی از این روغنها خلط

کرده در اندام طلا کند و گاه گاهی میان این روغن بنشیند و اگر در شکم
گرانی شود علاجش بیارد تخم هیوه و نمکشک هر دو برابر بیاید و از
موم پلیته شکل سازد و از این ادویه بران پلیته بمالد و بر روغن پیلانجر چرب
کند و سفره را نیز با روغن پیلانجر خلط کرده شافی کرد و سر قدری
سندهی سوده جامه نیز کرده با شیر گوسفند آمیخته در بینی چکاند و خود
را گرم کردن بر سر نفع است یکی آنکه بشک گوسفند بسوزد و خاکستر گرم
او را در حمزه چرب کند و بران جایی که اثر خشکی ظاهر شده است
جامه بندد و بران جامه برگ پیلانجر نهد بعده بدان حمزه آنجا گرم کند
دوم آنکه گنجاره سر شش با سرگه هندی بجوشاند و در جامه بسته پوتلی
سازد و بر آن عضو بطریق اول گرم کند سیوم آنکه برگ پیلانجر گرم
کند بغایت و در جامه بندد و بر آن برگ سرگه هندی نرند و قدری ریگ
گرم کرده بران برگ نهد و آن جامه را دو تو کرده بندد و بر آن عضو
نهد و آن موضع را بدین طریق گرم دارد تا نیکو شود و اگر دست و پای
کسی کژ شده باشد و سکندر شاهی می آرد علاجش آنست پیاز و مغز
صبر قدری نمک شوره با وی سوده بار کند و اول آن محل را با روغن مستور
کند بعده ادویه مذکوره گرم کرده بر آنجا با جامه بندد و تا هفت روز
ملازمت نماید بهشود مجربست دیگر بلبل دراز با آب سوده آنجا طلا کند
و بالای آن برگ پیلانجر با جامه محکم بندد و بگشاید روز نگشاید و چند
کرت همچنین کند باد مذکور دفع گردد و یکی برگ اکه با روغن مستور
چرب کرده گرم کند و در آن محل بندد باد دفع گردد و دیگر بلبل دراز
و زرک زرد و بیه زیره سفید برابر با آب سوده هفت روز در آن
محل طلا کند کژی دست دفع گردد دیگر پوست درخت نمجهیکی خشک
سوده هر روز برابر دو هفته تا سه هفته بخورانده شود دیگر ترب
با بیخ و برگ سوده یک هفته آنجا طلا کند همه باد ها مخالف دفع گردد ان شاء الله
تعالی 12 اگر درد پشت از خون بود حجامت میان دو شانه کنانند

و با پشت را با روغن بر چرب کنند و اسالیر با آب سائیده طلا کنند و در
آفتاب بنشیند در زود دفع گردد و اگر از بلغم بود علامتش سردی
قلب و انتفاع بحرکت بودن او را انهال دهد اگر از بر داشتن باید
کران درد شود با لیدن روغن گل نفع یابد و اگر از باد و بلغم بود
نمکسک و انگزه و زنجبیل برابر سائیده با شهد بجوزد درد پشت
و تهیگاه دفع گردد و دیگر شاخ ابهور در خمره مهر کرده چنانکه دود او
بیرون نرود در آتش بنهند و خاکستر او را با روغن بادام آمیخته هر روز
فرو درد پشت هم نوع را دفع سازد بمجربست بیان دفع مرگ باد
نه باید دانست که مرگی که کودکان را میرساند بسبب اورام الصبیان است
و ام الصبیان مادر دیوان است و او همیشه پیوسته با صبیان باشد
و تا دوازده سال تعلق دارد و او را هفت عدد فرزندان اند
وقتی که او خود را بر کودک نماید در آن ساعت آن کودک را مفرت
جانی میشود و قاعده او آنست که اگر او صبی را دیدی خود نماید باذکور
آن صبی را سه بار آید و اگر پشت خود نماید باده مذکور هفت بار آید
از سبب ترس او علامتش آنست که اول از دهن او کف سفید آید بعده
دیدها گم دارند و ترس پدید آید و اندام را بجد و بکشد علاجش آنست
باید که همان زمان دست بر چشم وی نهند و چشم وی را بپوشند تا
نظر او بر دیو مذکور نیفتد و بر انگشتان دست و پای او جامه
بجد و محکم کنند و روی او را فی الحال با کیود سیاه و چیزی سفید
و زرد صدقه دهد و این آیه بر بر آهنی که پوشیده باشد هشت محل
بنویسند بس و بیشتر در هر دو بغل و بر هر دو بازوی و هر دو بالا بعد
بپوشانند و ساعتی بپوشیده دارد بعده فرو دارد و چون باز حرکت
آن شود در حال همین پیرهن بپوشاند و از پیش گریبان پاره کند
و بجای پیرهن مذکور پیرهن اردوان پیرهن هم در آن
خانه دفن کند بار دیگر حرکت مرگی نشود این است دلوان

قرآنا سرته

قرآنا سرته الی آخر الآیة و اگر بجای صدقه سفید کبوتر سفید ذبح کرده با
خون اول پای آن کودک تر کنند بعده آن کبوتر صدقه دهد بهتر باشد
دیگر باید که وقت آمدن مرگی این عزیمت در هر کوسله بخواند بدمد
و آن گوش راست اول هفت بار بخواند و فوت زند بعده در گوش چپ هم
هفت بار بخواند فوت زند و هر بار که عزیمت تمام کند فوت زند چنان
در هر دو گوش چهار ده کرت فوت زند مرگی دفع گردد بحر بست
میان شاهنو غلغلی یار کرهیلس جاهیت تیتنو دهشنگ عدها
نکره ناس کی مرز گهما کماریکا باب دوم در دفع عرق
النسا یعنی باد زنگس در عرق النسا رگی است که از سرین فرود
آمده است تا پشت پای و انگشت فرد از جانب بیرون پس چون باده
درین رگ جمع خود اگر باده بسیار بود و رگ از سرین خیزد و تا انگشت
فرو سرایت کند و اگر باده اندک بود در از نشستن کشش نباشد و
رقیق باشد که تا پنج ساق رود و رقیق تا آنکه زانو بود و درد چنان باشد
که راه رفتن و بر ایستادن دشوار شود و دست خشک شود و شکم
اماسد و پای باریک گردد و اندام بجد و زیر ناف محکم شود و اخلاط
کرد آید و اگر بر ماند و علاج نکند گوشه پای کژ شود علاجش
آنکه اول رگ عرق النسا بکشایند موضع او پس ساق است و پس
پاشنه است و اگر آن رگ از سبب بسیار گوشت ظاهر نبود و در نظر نیاید
بر پشت پای میان انگشت چهارم و دیگر انگشت که برابر اوست رگی ظاهر
است آن را بکشاید بعده مسهل و مسهل دهد بعده ادویه کند امید آنست
که بهشود و اگر از رگ کشادن و ادویه خوردن بهشود او را بر سرین
از آنجا که اصل است درد میخزد و فرود می آید داغ می باید کرد دیگر
داغ در میان ساق از جانب بیرون خطی از دو کرم کرده موازی
چهار انگشت بعرض ساق می باید کشید بعده انگزه و مسکه گاو
میش هر روز بر داغها طلا کنند پخته شود و ریم کند که سبب موجب

۸ دو گوش او

صحت مردم باشد و اگر این هم دو داغ نتواند کشانید یک داغ دیگر میان انگشت
خورد پای را انگشتی دیگر که متصل اوست دو کل گرم کرده خطی بر عرض
بکشد چنانکه هر دو انگشت تمام در داغ مذکور در آید و همین یک داغ
بسنده باشد و مردم صحت یابد و اگر این داغ نیز از سبب مانعی
نتواند کرد و باول نتواند داشت کلکی چند بر سر سرین از آنجا که درد
میخیزد بنشاند توتیا سبز و نوشادر و جوز و مومیا هم با آب کتان
سحق کرده بر روی کلک طلا کند و چند کلک در ساق نیز زند و همین
ادویه طلا کند به شود بداغ حاجت نباشد اما از کلک مذکور اول
خون بیشتر زند و بیرون کند اول دارو ساخته کند بعده کلک زند
و اگر در موضعی که داغ دیا کلک خواهد زد برگ نمایی تر بگوید به بندد
و یک شب تمام بسته دارد و در آن صبر کند ریش نکند و بخت آرد
و آن بمنزله داغ گردد و بداغ کردن و کلک زدن حاجت نبود
بعده بر جراحت مذکور انگزه و مسکه یکجا کرده طلا کند تا نک
سخت گردد به شود و اگر این باد غلبه کند و جنبیدن نتواند باقی
از طرف بیرون نمد از شتالنگ تا انگشت مهمازان او به بماید و
نشان کند و این را تونه انگشت نیز به بماید و نشان کند و میان
آن هر دو نشان کلک چند بار بکند و شیراک که ته از سوراخ باشد
آنجا بمالد و صاحب علت را بنزاید که تا در صحن خانه بگرد و در دم
دوم همین مثل این کند در شهر بگرداند و با هفت روز همچنان کند و هر
روز اندکی را زیادت کند چون بداند که هم سه چهار گرد و زمین
بتواند رفت بعد نکند و صحت کلی شود خشخاش و ادویه که بعد
فصد کردن سرا قی کند اینست پیاز و هلیله کابلی تربت تا بیزه دانه
کوکنار برابر سود با هم وزن او قند آمیخته و گرفته در خمره دارد و هر
روز پنج درم نهار بخورد اسهال خواهد آورد باید که از دیگر نترسد که
موجب صحت است دیگر در موضع زحمت کدو نهد و ماسکی نهد تا باد

بیرون

بیرون آید بعده پوست بیخ سنگها هولی با شیر گرم سنند خوردن و هندیه شود
و اگر بر سر شتالنگ دو داغ زند بهتر باشد شمعی دیگر پوست تخم کنه
هر روز قدر دو درم با آب سوده قدر شراب سه آب سنده بخورد و چهل
روز مداوم کند به شود و بر بهیز از ترشی و بادی لازم گیرد خم دیگر شیر
بکانی سوده سنده بخورد و بر بهیز کند ریشکین و جلاب و مقشعه و
از دی را بر دو شهوت انگیزد خم دیگر گیرد بسایه هر روز قدر
دو درم با شیر ماده گاو خورد به شود و چون این علت با دیه بر زود و بداغ
و کلک به نشود و باید که میان ساق شکافد و آن رگ را بعصاره
برکند و بر دو داغ کند تحقیق صحت یابد هندیه دیگر کشنیز بزرگ با
بیخ و برگ در شاخ ستره بار او دور کند و با قیار یکی بریده خشک کند و در
جامه نیز کند و هر روز مقداری که به انگشت برآید با یک شراب دوغ
ماده گاو بر کهنه نشسته با هم بر زمین ادیزان کرده بخورد و بعد خوردن
پای بر زمین زند هفت روز همچنان کند به شود هندیه دیگر بهیلی
و پوست نیم برابر کوفته هر دو زده درم در چهار سیر آب جوشانیده نیم
سیر داشته شیر گرم خورد به شود دیگر بکر بسایند هر بدن قدر سه درم با
دوغ ماده گاو بخورد به شود دیگر اجود فلفلین با برنگ چوب نارجیل
بکشند و الان خورد فلفلین هر یک دو درم و طریفله و مقل ازرق
هر یک سی شش درم و سندی و بدر مایه هر یکی یک ربع زایدند و پوست
هلیله دیگر بار نیم سیر و نه درم همه را نیکو بکوبند و بیاویزند و زن همه ادویه
تنداخته غلوله قدر چهار درم بندد و هر روز با آب گرم خورد و پرهیز
لازم گیرد و ریشکهن دفع گردد دیگر سورة الضحی بنویسد و بر خود دارد
عرق النسا دفع گردد دیگر پیلوانی که انواع مذکور تبال کز خواند
در سایه خشک کند و با برگ بید بنقله بکوبد و پیلوانی مذکور
دو حصه ارد گندم بکجا کند و نان پزد سکنجبین و بارد غرمشور و شکر تری
بقدر کفاف انداخته بخورد هم یکبار عرق النسا دفع گردد اما باید که بر

پیلوانی مذکور در روز نیکشنبه بیارد و همان روز خورد دیگر هلیله کابلی
هر یکی پنج درم با سرکه مندی بساید و هفته مدام بر سرین خود مالد بشود
م دیگر اجود فلفلین با برنگ جرکه و الان بزرگ فلفلین و سنبل
بدنا یزه هلیله برابر کوفته در چهار سیر آب جوشانیده نیم سیر گرم
خورد ریشکین و درد مفاصل بلغمی و درد گرده تهیگاه دفع گردد
دیگر یکهفته هر روز بوقت غروب پست یکبار زین آنسوی نخواند
و بدمد باد ریشکین دفع گردد انیت هلونت بیترا شکار ادهیر
ریشکین باد پرشت کاو گوشا اما گوزی چهار نوع است یکی از
ضربت و افتادگی سر و پشت بگردد اگر بخور رسیدن زخم آهسته
آهسته بهر اندام را بجای طبیعی برند مهره پشت درست گردد دوم از
اماس بود از اندرون و قفاران را بیرون خرازند علامتش آنکه پیش
از گوزی درد پشت قوی خاسته باشد و تب گرم بادی یا ریاح بود و خون
درد کم گردد و عدد بدید آید و ادرک با سلیخه کشانیده و فلوس هر چهار
چنبر پنج درم در چهار سیر آب جوشانیده نیم سیر مستده نه درم روغن بادام
با دیا آمیخته سه هفت خورد به شود و اگر روغن پیدا بر طلا کند و برگ
گرم کرده بندد نیز به شود و با روغنی از روغنها دافع باد که مذکور است
چرب کند نافع آید سیوم از رطوبت لزج بود که از فقاران پشت پیدا
افتاد و گوز گردد علاج او انجیر در باب فالج گفته است از حقنه
و ادویه و بیرون مالیدن بعینه همان کند نافع آید چهارم از بلغم غلیظ
خیزد علامتش آنکه درد پشت بی تب باشد علاج انجیر در نوع سیوم گفته
است در این نوع همان کند به شود و بانی نیز به باریک بشیه کوفته بود
باریک سوده باشد سرشته نیم گرم طلا کند به شود و این علت دیرینه
لا علاج است دیگر این تعویذ نوشته در گلوی او بندد و گرد بر گرد
او بنویسد بالانکشت انیت علیتا بلیتا انت ما تعلمون صکیکا بشود
باد کتیهیر باد مذکور در ران پیدا میشود علامتش انکه اماس کند و غلوله

و الکوز والحدبه
یعنی بیرون آمدن
مهره پشت
و درد پشت

باد کتیهیر
باد در پنج گر
در ران پیدا
شود و شکل غدود
پنج و دو رو کند

شکل

شکل بیرون آید و درد کند و دهن نباشد و این باد از خون بدید آید و هر جا که
بیرون آید سخت شده باشد علاجش آنکه پیاز و پوست درخت نیم و
پوست سرس کهنه هر دو سایده بران موضع بندد به شود دیگر گلخانه بوک
که هندوی آنرا اُدهیکا گویند با آب جوشانیده بر کتیهیر بندد به شود
دیگر اونت کتاله سایده با آب شیره او بکشد و هفت روز خورد
و در آن موضع طلا کند و نان جوی نمک خورد و از همه چیزها پرهیز
کند به شود دیگر هر جا که باد مذکور بیرون آید اول برگ کور دارو
باد کا پرهیز در بر محل درد سه روز بندد تا هر کجا که باد بود بیرون آید
بعده اونت کتاله چنانکه گفته شد همچنان بخورد و به بندد باد
کتیهیر دفع گردد دیگر در آغاز این علت نر بسی سپند و قدری کوکرو
سایده بندد باد کتیهیر و بهودی دفع گردد دیگر روغن برای دفع
باد کتیهیر و ناصور بیارد بلبل دراز مورد را برگ راسنه و سمول بتاور
کوکهر و پنج شنی هر یک چهار درم کوفته در ده سیر آب بجوشاند ربع آن
بستاند بعده روغن مستور چهار سیر در وی انداخته بزند و هر روز
قدری بخورد به شود باب سیوم در دفع خلط که هندوی آنرا سول
گویند بدانکه خلط بر پنج نوع است یکی از باد دوم از تخم سیوم از
بلغم چهارم از سنیات پنجم از خون اما خلط که از باد باشد سبب حدوثش
آنکه طعام خشک با فراط خورده باشد و یا ترشی بسیار خورده باشد
و یا آنکه اشتها بر قرار باشد و طعام نخورده بود و یا در مصیبت
گریه بسیار نگاه داشته باشد و یا از موضعی افتاده باشد و یا
در شب بسیار بیدار مانده باشد یا جماع بسیار کرده باشد و یا
سرما بسیار خورده باشد این همه اسباب حدوث خلط باد
باشد علامتش آنکه خلط از جای بجای بگردد و درد کمر و سستی
اعضا و بی خوابی و زرفتی مزه دهن دیگر علاجش بیارد پرست
هلیله آنکه مزه نمکینه برابر سوده هر روز دو درم با آب گرم خورد

بر شود فن دیگر سرنجبل سندی بکهربا مول شش درم کوفته کاده سازد
نیم درم انگزه یار کرده خورد و سه روز ملازمت کند شود
دیگر سندی سرنجبل بکهربا مول انگزه همه برابر سوده با آب گرم هر روز
قدر یکدرم خورد شود دیگر بلبل دراز بلبلمون هر یک نیم درم بجهت
نیم جیه همه سوده جامه پز کرده با آب گرم هر روز این قدر خورد خلط
دفع گردد دیگر قرنفل بیست درم کبابه بیاس بلبل کرد نمکسنگ هر یک
ده درم انگزه شش درم همه سوده بلاد هر روز در کاده کلنجی بوشیده
سرد کرده قدر دو درم از این ادویه یار کند بخورد به شود و اگر خلط از تلخ
باشد سبب حدوث آنکه تلخی و ترشی و تیزی و زفتی و گرسنه و سراب
بسیار خورده باشد و یا خشم فرو خورده باشد و یا در گرما سخت گشت
کرده باشد و یا از دور آمده و دهان آب افراط خورده باشد و یا پیش
آتش بسیار نشسته باشد این چیزها تلخ را قوت دهد و جوش خون
و تلخ یکجا شود و گره بندد و این علت پیدا شود فن علامتش آنکه زبانه
و تلخ و تلخی دهن و تشنگی و سوختگی جان خلط بود و تا بتی دارد علاجش
بیارد آمد فارد ۵ خیار چنبر هر یک سه درم کوفته بجوشانند و سرد
کرده بدو باشد بخورد دیگر طرتیله و پوست برگ نیم و بیخ موز نکلاد
و خیار چنبر برابر گرفته در چهار سیر آب کاده سازد نیم سیر سرد کرده
بشاند دو درم شهد یار کند بخورد به شود دیگر طرتیله و خیار چنبر بخوشانیده
دهد به شود فن و اگر خلط از بلغم باشد سبب حدوث آنکه شیرینی با افراط
خورده باشد و یا طعام یکسر سرد گشته با افراط خورده باشد و جغرات
و شیر و دلیده بخورد خام و بریان کرده بسیار خورده باشد و خلط
نو و آب نو و از کیخه و شکر چیزها ساخته باشد در و افراط کرده
بود و یا در روز بسیار خفته باشد و یا چیزها تر و غلیظ خورده باشد این همه
اسباب حدوث خلط بلغمی بود فن علامتش آنکه گرانی اندام و سستی
و دویدن آب از دهن و خلط ثابت و ملام بود علاجش بیارد زنجبیل

جوانی

جوانی نمکسنگ طفل کرد را بر سوده با آب لیمون سه بار بر شربت خشک کنند بعد
هر روز قدر دو درم با آب گرم خورد خلط بلغم دفع گردد دیگر اجمود دکر
جو کهار یکدرم سوده با آب گرم کرده خورد خلط بلغم دفع گردد دیگر
خیار چنبر جهت کی مویز بلیله کد و برابر یار یک سوده هر روز دو درم
با کیزماد کاو خورد خلط بلغمی دفع گردد دیگر بیخ پیدا انجیر هر دو کشتیای
و بالم و سندی و خار خسک و بیخ ترنج هر یک یک درم کوفته بجوشانند
و پیالا یدو قدری جو کهار و انگزه و نمکسنگ شور در وی اندازند دو
درم روغن پیدا انجیر یار کنند و شیر گرم بخورد خلط بلغم که در مفاصل اندام
و کمر و قضیب باشد برود فن و اگر خلط از صفرا و باد بود بیارد کلوی
بلبل و انجیر پیدا انجیر بالم انگزه نمکسنگ سندی برابر سوده با آب گرم
سرد کرده خورد خلط صفرا و باد دفع گردد فن و اگر خلط از باد و بلغم
بود بیارد بالم بلبل سوده با روغن تر خورد خلط باد و بلغمی که
در سینه بود دفع گردد دیگر دفع درد خلط که در بستان آید بیارد بلبل از
کلوی زنجبیل برابر سوده با شهد بخورد خلط باد و بلغم و درد پشت و
تهیگاه و درد مفاصل همه دفع گردد فن و اگر درد بستان خلط آید بیخ
کاکنج سوده با آب طلا کند درد خلط بستان دفع گردد دیگر خلط
و اماس بستان و خصیه بیخ خورنزه تلخ سوده طلا کند خلط و درد و
اماس برود و اگر خلط از سنبات بود علامات باد و تلخ و بلغم
همه پیدا شود علاجش بیارد نمکسنگ نمکسیاه جو کهار شنجار بلبل دراز
انگزه مویز کهی خیار چنبر پوست بلیله زرد هر یک دو درم با چهار سیر
آب کاده سازد و بیخ سیر ستده شیر با گرم خورد به شود دیگر کتهه و تربد
هر یک دو درم و بلبل کرد و نمکسنگ هر یک یکدرم سوده و بیخته دو
هفته نهار با آب بخورد به شود دیگر هر ادویه که در باب درد معده مذکور
است موافق طبع دیده همان کند نافع آید دیگر محل خلط و درد جذر
کو

کوده که اسارون با بیخ و لیمون سوده طلا کنند نافع آید دیگر بیخ سیدلی و بیخ
والان بزرگ برابر با آب سوده در موضع خلط طلا کنند خلط و درد دفع
دفع گردد و اگر از خون باشد علامتش آنکه علامات خونی پیدا شود
و محل خلط لعل رام بود علاجش آنکه هر روز ده درم گلنار در چهار
سیر آب جوشانیده نیم سیر داشته سرد کنند و هفت قدری شهد با وی
یار کنند بخورد که خلط فوت دفع گردد و در سنگ ریزی می آرد بسیار و بشکر
سه درم تنگ شورا اگر نباشد هر تنگ که باشد بجای آن بدهد بخورد
فی الحال خلط بعینه بهوک دفع گردد و اگر تا نو سوده سالم باشد آن هم
دفع گردد و مجربست دیگر با سول و رو شکم که سالها کوفته باشد بیارد
شش درم خرد کرده یک بیاید و آب غلوله کند و فرو برد هم بیکبار
فرو رود خلط دفع گردد و از نفخ و مجربست دیگر سرنجان اکثر و سدر بی بر
سوده بدارد و سه روز هر روز جوشانیده کاده در بیسر
داشته آن دو به مذکوره با این کاده بخورد با سول دفع گردد مجربست
دیگر دفع هر نوع خلط درد سینه و نفخ شکم بیارد کشنیز یکدرم و لیله
بیست لون چوب انگزد تنگ شکر چهار برابر سوده و بیخته شربت کرده بخورد
بر شود دیگر کشنیز و لیله انگزه با هر سول بدلون تنگ کاجلون
جوانی و کهار با برنگ بریک دو درم تربد یازده درم هر یک سوده
با دو عدد بیدانجیر سیر شده هر روز با آب گرم خورد خلط و غلوله شکم را دفع
شکم را دارد ست بدفع کرده دیگر بدخزانه این لامیه صندوق
نقره بود و او را مقفل داشتی فضل زد او بود در آن صندوق این
آیات نبشته نهاده بودند و در وی نبشته بود که هر که با وی که باشد و این خط
بود بر او بخوانند و بدمد بفرمان خدای عز و جل آن درد و خلط ساکن شود
بسم الله الرحمن الرحیم اسکن سکنتک بالذی یمسک السماء ان تقع
علی الارض الا باذنه ان الله بالناس لرؤف رحیم اسکن سکنتک بالذی
یمسک السموات والارض ان تزولا ولئن زالتا ان امسکهما احد

من بعده

من بعده انه کان حلیما غفورا اسکن سکنتک بالذی ان شاء یسکن الریح
فیظللن رواکد علی ظهره ان فی ذلک لآیات لکل صبار شکور
انشاء هو الله دیگر انگزد و بلیله سندای نمک ماه دیگر مول با برنگ
ابلیتس تربد با نیز برابر سوده با بیخ تربد خرما با آب گرم قدر دو
درم بخورد بر شود دیگر فشت گرم کرده با جبر که آب سرد ساز و در
جام بپیچیده بالای محل خلط گرم کند خلط بغلی نشیند با که نافع آنجا
که باشد زین ادویه دفع گردد غذا آب کلم سوا آب سنگ و چیاتی گندم
و پهلی زیاد نخان نرم و بیزی سوده و تری زاور که بیز خورد و بیز از
باد و باد کشنده کرمان و سرد و شیرین و قابض باید کرد به گردد
باب چهارم در دفع زانوه و درد ساق یا کدیا شتم و بدانکه
درد زانو از اخلاط و باد بود و به یا بسبب کم افتادن و ضعیف شدن و قوی
باشد و یا سرد اده بسیار خورده باشد و یا در سردی بسیار مانده باشد
و یا عسرت بسیار کرده باشد و یا یکی از این سه چیز را داشته و یا بالای زیر
و بالا افتاده باشد و یا دیگر رسیده باشد این اسباب حدوث
زانوه و درد ساق و یا شنه باشد علامت زانوه آنکه کهاشکنجه
شود و درد باشد و طریق سوزن بخلد و الماس کبود و لعلی باشد و
استخوان آشنه زانو دراز نماید حتا که درد زانو الماس لعل بود درین نوع
حجامت نافع آید دارد زانو از باد و اخلاط بود علاجش پیاز و بیلا از
و جوب از برابر سوده هر از دو درم با آب گرم خورد و درد خوب شود
بروی طلا کند بر شود دیگر بیخ سیر پاک کند و خردل با برنگ هر یک نیم سیر
سوده در سیر مذکور خلط کند و در آوند چرب کرده یک شب بر جهت بالا
آفتاب بگذارد و بر زمستان نه نهد و خوب نرم شود و عزد و آرد و در روغن
سرشته بکنیم سیر و نمک سنگ یک سیر ربع کم سوده در یک امیزد و جمله یکجا کند
و بالای جهت آویزان دارد و بر زمین ندارد و خون سه روز
بگذارد بعد هر روز قدری نهار برابر آن کند هم بخورد جمیع انواع زانوه

درد و مفاصل و ساق و پاشنه و عضلها و غلولها شکنه بجهت هر علتها که باشد
و علت شکم هم را دفع کرداند دیگر زنگبیل جوب نارانج سیاه هر یک سه درم
را کاده سازد و هر روز نهار بخورد و به شود دیگر راسنا کلنجبین پیل مغز خرما خیر
طبیله بنوا برابر کوفته کاده سازد و در یک چهار درم روغن بید انجیر و بکنجد
سندی باریک کرده و بخته در دی یار کند و یا سه هفته هر روز همین قدر بخورد
درد زانو هر باد که باشد دفع کردد دیگر تخم معصفر با آب سودا شیره
مغز و خام بخورد و مدام کند درد زانو را سخوان دفع کردد دیگر
اگر از درد زانو ایستادن نتواند برگ بنفشه و ریاحین سودا آب او
یکان شراب هر دو نغزد و ملازمت نماید به شود دیگر اگر زانو باشد
و درد کند آنجا کلک زند و چه یک سوده بمالد زانو درد دفع کردد
دیگر اگر صاحب زانو را فرود تر از زانو مقدار شش انگشت که آشنه
دراغ کند بعده جرکه و بهتک برابر سوده زد و بران داغ طلا کند و به بندد
و سیوم روز پشته باز کند درد دفع کردد دیگر بیخ اسکندر سوده مجانه
کرده برابر تند و روغن ستور یا کند و هر روز بخورد درد زانو و بازو
و بادهم دفع کردد مجربست دیگر دفع زانو و هر دردی که باشد
اول آنجا چند کوشت سکلک زند بعده بالای درد مذکور این ادویه
با شیره لعوق و اگر نباید یا بول شراب سخت کند به شود بیارد
لوتیا بزر نوشادر سکابی درزاک زنجبار کاو دوده هر یک یک درم
سوده آمیخته طلا کند به شود دیگر پشم گوسفند گرم کرده بالای
او بندد درد دفع کردد دیگر برگ اکسه روز بر زانو بر بسته
دارد زانو دفع کردد دیگر روغن تخم سفید طلا کند درد زانو دفع
کردد ادویه بالا بستنی بیارد کنجد سیاه بکسر و زرجوبه دارد مدده
و روغن مادکاو هر یک چهار درم هم باریک سوده بوی گرم کند و زانو
بندد و دو کیسه انجیر بالا این ادویه بهمی درد زانو بکلی دفع کردد دیگر
زقوتیا باریک کوفته با سرکه بندد بخوشاند بعده بر زانو بنه گرم

بندد چند کرت کند درد زانو دفع کردد دیگر درد ساق که از کم افتاده
شده باشد باید که بارو غن کنجد و یا بارو غن بید انجیر و یا بارو غن ترشک
و یا بارو غن مایل و یا بارو غنی از روغنها که در باب دفع باد بیان کرده
شده است اول مردان کشاند بعده کنجد را بیشتر کرم ساخته بالای
آن بندد و یا کلنکره که در آن ترشی و نمک بسیار انداخته باشد آنرا
کرم کرده به بندد درد دفع کردد باید که دو روز چند ملازمت کند و اگر
درد باشنه پا شده باشد اول آنرا بارو غن کنجد و یا بارو غنی از روغنها
مرون کشاند و بخاره کنجد کرم کرده بندد و یا کلنکره با ترشی و نمک بسیار
پخته کرم بندد و این ادویه برای دفع علت بادی در باب دفع باد
مسطور است آنرا مدام بخورد درد باشنه دفع کردد و اگر کلنکره
موجود نبود برگ سنجه و یا برگ سنبهالی کرم کرده بالای باشنه بندد به شود
و اگر انگشت دست و پا یا پای و یا دست و پای کسی یکبارگی درد کند
آن را نیز دارو مذکور باید کرد دیگر باید دانست که زانو درپای
راست بود و دوزده درپای چپ بود بیارد کار دو یا تیزی بیکان
و بعد اول هفت بار فاتحه و آخر هفت بار درود بخواند و بدمد و بعلت
درد فرود آرد و تا هفت روز ملازمت کند به شود انشاء الله تعالی
مجربست باب پنجم در طبع تحقیق صفرا و بیان آن است
بعضی حکما گفته اند که تلخه آتش معده است و آن آتشی است بزرگ
و بعضی گفته اند که تلخه از آتش معده زاید اما صاحب طبع صفراوی را
آتش کرسنگی و تشنگی بسیار باشد رنگ اندام او بخورنگ گندم باشد
و اندام او گرم بود و دیر سرد و رشش او سرخ یعنی بهره باشد و
موها بر اندام او اندک بود و بر کار ناشایسته کند و زنان و کلها و صندل
را دوست دارد و افعال او نیک بود و دوست و پاکی و طهارت
و محب یاران و نعمان باشد و صاحب دل و فراخ دل و صاحب صبح
و صاحب اختیار و تیز طبع و قوی دور باشد و کسی که از سر خوف کریه

کیفیت صفرا

بسردی بود میل او بر زنان و بادی یا سبا شد طبیعت او اندام او
و زبان و چشمها و ناخنها همه زرد و دهان نماید و خشکی زبان و تلخی دهن
باشد و عرق بسیار آید و بول و غایط هم زرد بود و باناری و رقیق بود
و منورش باشد و اندام او گرم گردد و دایم بگداز و دلانغ شود و بدست
او خشک باشد و بدبو یکدرتن او پیدا شود و طعام زود هضم شود
و هضم او گرد اشتها بر طعام زیادت شود و بوقت در بسر و روز
و تب گرمی غلبه کند و هضم هم باشد و گرفتن دستها و چشم
شیشه سوزان باشد و دوران لیکن و سینه آید جنانکه از بسیار خوردن
اینها پیدا شود و بر لاب بود و بیهوشی آرد و تا سه روز از و خواب
اندک گردد و خ دارم و خشک است و کوتاه و زرد و سست جثه و در شب
و بول او تیز است ی در مقام او در خون و عرق است خ و مسکن و
بادشاهی او در زمره و جگر است و مضرت او در شش و در معده است
و خون تب از تلخه آید سخت سوزان بود و تب نوبت باشد و تلخه
هم بود و در خواب چیزها رزد بیند و بسیار که او بیشتر خواب دارد چشم
سرخی و خشکی و آب بود و روم خصیه و رحمها باشکاف زیر پای
و رشانهای سیاه اندر تن و روی باشد و قولنج و سرفه خشک و
درد تهیگاه سوده است راست بود ی دعلاج تلخه در غسل
اشامیدن و بدارو تا شیرین و بادویه سرد استعمال کردن و طعام
و دارو شیرین و تلخ و زمخت خوردن و خوشبوها سرد و کدو را
خوش آید بوییدن و بدمزاج و کرد و دکان و جند رکاشته بر سینه
او بخته و اشتن و صندل سایده بالا آب بیخ پیروزن و یا کافور آمیخته
باد دربدن آلودن و شب رفتن طاس در ماهتاب بالای بام
اگر باشد زیتون و سرد باهم در آن سکون حال باشد و باد سرد
گرفتن و سخن بوستان که بیگانه بی تکلف باشد و سخن نیکویان
که دل را آسایش در آن باشد شنیدن و سخنها بسیار فهم کردن

لحظه‌ها مرد را بیدار کرده
او بخت بیدار باد و بیستن
دیلوم

بسردی بود

بر اوایدا و لو جای دهد و بگوید و هیچ غم مکن بجایها دشوار رفتن باخیار
کند و صاحب حسد نباشد اگر دخیم او را چیزی از باد و عداوت نکند
و مفاصل وی سست باشد و گوشت او هم لاغری و سستی سرا آرد و زنان
او را دوست دارند و منی اندک دارد و جماع اندک کند و بسیار
نتواند کرد پیری او غلبه کند و بسیار بر روی او کلوخ و خشکی پیدا شود و
طبع او بطعامی که شیرین و تیزی و تخت و سرد باشد مایل شود و ذکر می خوش
نیاید و عزده او تنگ بود و بسیار قدحها بر دو و غضب بسیار کند و بر
خوردن و آشامیدن بسیار رغبت کند و بر او سست شود و حرکت کردن
بسیار راغب خواهد چند درخت پله را چند که کلها او شکوفه است
نکلها و درخت کیزه و حمی را از جهات سته به بیند که می سوزد و از آسمان
کوکبی که شعله آتش و یا برق می افتد و آفتاب و آتش تیز به چشمها
او صاف بود و رنگ او چیزی زرد و چیزی لعل بود یعنی سرخ باشد
و چشم او قرار نبود یعنی در هر طرف به بیند و موها پلک اندک باریک
بود و سردی بر آید چشمها تر خوش آید و در حاله غضب و بعد نوشیدن
شراب و دیدن روشنایی آفتاب چشمها او سرخ شود و عمر او قوت
او متوسط بود و خوانده و اندک علم باشد و بعد رسیدن دشواری
و مشقت هر نتواند کرد و افعال چندین حیوانات از او موجود باشد و دن
شیر و خروس و بوزنه و گربه و جکر که نوعی از جنس دیوان است او را تنها
که قوت تلخه تعلق دارد و آتش خشم کردن و بوییدن عطر و جام
نیک پوشیدن و با عورت مباشرت و مواصلت و مباشرت کردن
خوردن و آشامیدن و هر چه بفساد تعلق دارد هم اوقات تلخه باشد در
حالتی که باد و بادی یا رطوبت اما علامات تلخه بغیر تب است
اگر ریح از تلخه حادث شود علامات گرمی و خونی بود
بود و تنگ رشود و روی زرد بر دهن باشد و رنگ زرد
بود و سرعت نبض خشکی زبان چنین است در محض تلخه خان

که خورد باشد و سخن گفتن می کمو زند نشستن و زنی که رضا طلب
و خوب صورت و فریبنده دل باشد یا از مجالست و مکالمت
کردن و در منشتهای که از نی بسته باشد یعنی اندمیاری
با آب تر کرده بطریقی که این آب بخکد ماند و در کنار
لیک آب و یا رود نای و یا حوض خانه در کرانه آن قرار داده
بعینه کرده باشند نشستن و آب از انوار آبرو خود کرفتن
و در کنار ره در محلی که باد کند نشستن و نیز در کرانه در محلی که باد
آید نشستن و نیز در کرانه آبی که قعر او رنگ باشد و در آبی که نیلوفر
بود و در جایی که درختان نقش کرده چون و جزان بکی شده
سایه کرفته باشند و ماندن و بطریقی که غضب غالب نشود
ماندن اختیار کردن خ و رگ زدن و حجامت کردن
و بکرمابه رفتن و در ریگ دیر تر نشستن و کدو پخته خوردن است
و خزانه ادویه دافع تلخ نم جرائیه کدو بیت ماهره بالله سفید
بالله سیاه پتول زنجبیل باده بسفندی تنبو بادل نکوی مالکوی
سبوهن بابچی تودی خیرین کجمال میندی ابول کندر بطرسیا
ترا همان دالان نرکس قاقله برمعولی تخ بلیتج کنکر تخ کنکلی قندل
کافور کل لعل کل نیلوفر انکور نبات مصری تخ چوب ناردان بانسه
تخ سوسن بالسر مشک تخ کلو کوسار هر وارید خرما دودی شیرین
مسکه و شیر و روغن بادکاو از ادویه مذکوره کاده و یا سفوف و یا غلوله
سازد و یا دوغ کنجد در وی بپزد و با وی آمیخته کند و غرغره کند
و با از ادویه مذکوره دوکان و یا سکان کوخ کاده سازد در وی
بنشیند دیگر کل تیله انکور تربد نایزه برابر بوده غلوله قدر یک
درم سازد و با آب سرد کوزه بدهد دیگر دارو بنفشه تخ انکور کل
نیلوفر لعل و سفید دودی خیرین و کاکرانسکو و اندو صندل سرخ
و سفید و الاچی و کافور و کهربا کاریس سازد و هر وارید کشته برابر بوده

یا آب صندل سحق کند و قدر یکدرم غلوله بندد و یا آب سرد خورد همه
زحمتها که از تلخی باشد غلوله مذکوره دفع کردد و اندام سرد شود تا آنکه
دفع کردد و جراحتها که از تلخی باشد غلوله مذکوره با آب سرده بر وی
طلا کند و از تلخی تلخه که سرخ باد خاسته باشد آن هم دفع کردد و غذا
در رحمت تلخه جو کندم منکبین تخ آرد تخ مسکه و شیر مادکاو و آب سرد
و کافور و صندل و دودی خیرین و کندر روی و کهیا تری و دیلا
غذا سازد و در ماهتاب خسپد و در حوض خانه غسل کند و عقد کل
و مروارید بپوشد سرد و شیرین و عورت را که بر اندام او کافور
و باله و صندل مالیده باشد و عقدها بوشانیده باشد با اندام وی مماس
کند و او از نثار که و طولی شود و بر درختان بنر و میوه دار نظر کند
و بالا بام خسپد و بر بیز درین زحمت آتش و کرم و ترش و شور
خیرات و روغ کنجد و بادنجان و جامه لعل و سبز و سیاه و دوغ و هوای کرم
و آتش و روغنانه و سرکه و سیر و ادرک زنور کردن و عشرت کردن و تاره
و آفتاب خوردن و طعام و شراب کم خوردن لازم کیرد تا زود علت بیرون
دفع کردد

باب ششم در طبیعت بلغم و علامات

و علاج بلغم بغیر تب خ باید دانست که بلغم سرد است و چون بلغم سرد
بود و صاحبش نیز سرد باشد یعنی در کار نار آهسته بود و وقت او هم
سرد بود و استخوانها مفاصل او یکو نشت آکنده و بر بود بطریقی که
استخوانی بسبب فربهی نماید و او رغبت تمام بر خوردن و آشامیدن
بداد و از رسیدن غم و اندوه و صاحب هیبت بود و صاحب عقل و تمیز دل بود
که بعد رسیدن مصایب علاج نشود و رنگ اندام او بمحو رنگ برنگ
که دارد و آب باشد و برنگ اندام او بمحو رنگ سرخ باشد که
مهتل مستول بود و برنگ زردی که در سیال مادکاو و همچو کل متمجد
می باشد و برنگ زرد همچو کل نیلوفر و برنگ زر باشد و بلند و دراز
بود و سینه او کشاده و بر از گوشت باشد و پشت او کشاده بود و

کیفیت بلغم

موی سر و ریش او سیاه و پیوسته و انبوه باشد تمام اندام و بدنش
بود و در فربهی برابر بود هموار نباشد در جماع پر زنان قدرت یابد
و در اعضای او کیلوس یعنی رس کمتر از موت و نازه است معنی بسیار
تر باشد و بسیار زاید و صاحب باکی و طهارت بود و بر نفرت و
جاکرا او بر اوران مهربان و شفیق باشد و بای وجه غضب نکند و جوت
در دل او دشمنی کسی آید یکبار آنرا اظهار نکند دست هم نگذارد
و بغض خویش بکفایت رساند و با قوت و غرور و قوت باشد و در دکت و حرکت
کردن آواز بجوی آواز غرنیدن رعد و دریا و تیز باشد و آنچه شنیده
باشد بهیچ طریق فراموش نکند و انکه واحتلام باشد و نفس را طالب و
دوست دار بود و محبت آنکس بود و حرمت و تعظیم دهنده باشد و در حالت
صغر هم گرمی نکند و شتاب و عجول نباشد و در خورد نیز با تلخ و تیز و گرم
و خشک و اندک را دوست دارد و صاحب قوت باشد اگرچه اندک خورد
و رنگ او بود و رت چشمهای وی سرخ بود و چشمها حرب و فراخ و بزرگ
باشد و سفیدی و سیاهی چشمهای وی عیان و صاف نماید و قویها بلند و پیوسته
و بسیار باشد و طرد و راه شامیدن و حرکت و غضب او اندک باشد
و عمر شریف و مالش بسیار بود و در کارها اندیشه و تامل کرده بکفایت
رساند و سخن او خوش آید طبعها باشد و دل او بر جوانمردی مایل
بود و همیشه کشاده رت باشد و عمیق القلب بود و جوده انعام دهد
قوت بسیار دهد و صدیق و کریم و صاحب حیا باشد و خواب بسیار کند
و بعد کشتن بسیار رت کاری مردم بسازد و قدر مشقت و اندوه
و جون کینه و تفاق نه از بیشه معلوم کند با او نسازد و طباع هم
مردمان او را دوست دارد و تعظیم کنند و بدران خود را استاد خود باشد
و محبت و مودت را بسیار سال بسر برد و در خواب ایمان و اوان دریا
و لب آبها و حوضها بر از انواع طیور و بر از گلها نیلوفر بیند و افعال هستی
طایر و ماکاو و روز که آنرا ساده گویند پیل در ذات او با خود باید داشت

جون در طبیعت از طبایع ثانیه یکجا شود و علامات دو طبیعت در شخص ظاهر گردد
آنرا بدو کمل و دو نوع گویند که خوانند و آن بر سه نوع است باد و آبلغم یا
بلغم بود و جون علامات هر سه طبیعت بهم گردد آنرا دو کمل و سه نبات
گویند پس انواع طبیعتها هفت شد و یک طبیعتی دیگر سه معنی هشتم
که آنرا کنیبی گفته اند و بدانکه جمع شدن علامات در طبیعت و
سه گر و علامات سه طبیعت و اسباب خوانده اند تخمین اگر
علامات هر دو کس از جمله مهاکس یعنی سه نوع و هم که ذکر آن بالا
رفته است یکجا شود و سه گر طبیعت کس پیدا گردد و اگر علامات سه
کس جمع گردد و سبب طبیعت کیبی یا مثل و صفتهایی که تعلق
دارد اینست خاموشی و تمکین و بهم اسباب خویش رسیدن و تحمل کردن
و با خود بود و ترک مباشرت کردن و اگر بشنیده است بقوت بلغم باشد
در حالتی که باد او بار باشد و بلغم سرد و تر است و مزه او شور
است و گونه سفید است و حب باد و دست و بوی او گنده است و مسکن
و باد شامی او در شش و جگر باشد و مضرت او در اندامها است منفعت
او در مغز است و در چشم است و مقام بلغم گوشت و کیلوس و مید
و جماد میباشد علامات بلغم غیرت علامات بلغم بر سبی اگر
جنین گردد ای بیشین خیر سفیدی زنگ رنگ و رنگ علام بود و قلت جوع و مضم
طعام و کثرت خواب و ترقی شکم تنش سبی و خوی بر او دم
بکمی بود از دوی مریض و اهل او را غب بسوی و برای نیز
خشن و بعض کوچک و نرم و متفاوت و بطی بود و جرم اندام است سرد
و سفید و نرم باشد و بول سفید بود و کمالی مستولی گردد و تری و ظلم
بدید آید و سستی و تری در گوشت چرا شود و بسیاری آب دهن و
لزجی بود و طعام کم و آرزو ترش آید و تشنگی با آب سرد باشد
و اگر بلغم خون باشد تشنگی بسیار بود و آنکه تشنگی با آب سرد و خون نشود
نشیدی و اندام او گران گردد و سرفه و دمه آید و عرق آید و دهن و

سپس چشم بخارد و تمکنتی باشد و چشم او سفید نماید و در اندام او خارها
خیزد که هندوی آنرا کتوره گویند و سرد حلق او گران شود و سینی او درشت
گردد و بندها بشکند و دهن او شیرین شود و اگر خلط خام بود و اندام
او نگارد و الماس پیدا کند در وقت صبح و شام غلبه بلغم پیدا گردد و شبها
گران باشد در طبیعت بزحمی و تیزی باشد و سردی خوش نیاید و اندام
جنان نماید که گویی بسته اند و آرزوی نیاید و در خواب برق باران
و سرما بیند و فصل زمستان در وقت گرد گیری و تغیر هیئت
فغزا ناشر خوردن چون ماهی تازه و تنکا و جغرات و شربا و مانند
آن نشان غلبه بلغم را دارد کرد اندام او از مالیدن سرخ نشود
و کم نگردد باید همه دانستن در تن او خلط خام است که بعد خوردن
طعام مزه دهن ترش و با شور غلبه دارد و زحمتها که از بلغم پیدا کند
و در گرده و مثانه و سر که پشت خیزد و فالج و سکته و صرع و نسیان و لقوه
و گرانی زبان و درد چشم با آب دویدن و سرفه با بلغم و درد سر سوی
دست راست و بت لرزه و درد زانو و مانند این بود خزانه ادویه
دافع بلغم گلوی بیس رویند جراتید عیاهم نکیر بانه کدوالم سفید
پیت پاره پتول زرجوبه دارچینی سده باد ماز کوکا یچمل جوب ناز
اذخر میتهرین رنگی خرد اریی تیغو سوره بادل بیخ گوجه موتری
پانی تخم کسه نارکه بانجه جوزی تمکنک توتیه دنیخ بزال تورنج تیخ گلوز
ناک دمت اوسیر منیدی انول طرتیله دشتر موشاکی پیل زقوم سنهلی
ترتب مایز رحنظل نتراهان راسنا ادیجار ماکی کنکنی بدلون
قاقله سندی جوایه اسکنده برهمنوی ساتهدی کتناسیل سارا
دالان بزرگ دالان خرد و زرگه اونس بانزکه پوست گره جوکهار
شخار انکزه هنکو تریفلا یکیسیر کشنیز تیخ تمالیپتر زیره سفید
جوکه پیل جیره بلبلوره ایلیتک کوفش ساتیره پتنک زعفران
سلارس اگر یعنی تیله مشک منگک سیاره سباس چینی کبابه شیر ادکر

شیر تیخ

شیره تیخ صندل سفید کماس منقول سیندان فلفلین جوز بویه تیر نفل
خاکنجه مصطکی شهد کاکرا سنک بهارنگ نسط بکهمول و مانند این مذکور
و علاجش نکاه داشتن صاحب علت بلغمی را تی کنانند بعده عنغره از شیره
ادرک و تیخ با نمک سنک و فلفل دراز و سندی و انکزه سوده آمیخته بکند
و آب گرم توشانند و باریک گرم کرده اندام او را گرم کنانند و تا مها که
ذکر کرده اند خوابانند شیر تیخ دهند و انجیر تیر و دو چشم نیز کنانند و از ادویه
خزانه دافع بلغم بهکی دکا در هم سازلا زرد و عنتا نیز بزنار و استنه هم
کنانند و عنغره نیز کنانند و طعام خشکه اندک خورند و بحری تیز
گرم و زمخت تیخ و اکند و شراب کهنه خورد و جماع بسیار کنند و
شب بسیار بیدار مانند و مشقت و ریاضت و فکر کردن نافع بود و ادویه
دافع میده بکار برد و دوا دارد در سینی کیرد و عنغره بجکول و ادرک
و جزائی کردن و خود را در اماده و مشقت داشتن این هم دافع بلغم
است دیگر دافع بلغم سندی فلفلین جرایته از جوبه یکی با ریک سایده
هفت روز تنکه کوسفند دارد بعده برون آرد و سایده بوارد و سر
انگشت کرفته بر کام و زبان بالجمله اخلاط بلغم برون آید باید که ساعت
بعد دهن کشاده دارد و هر کرا این ادویه هر روز کنند او را همه عمر بدارد
دیگر حاجت نیفتد و اندام او روشن کردد و هیچ علت او را زحمت
ندهد و روزی بشره و کل خورده را نافع بود و ضعف را ببرد و موی را
سیاه دارد دیگر ادویه بمنزله تیخ کاپچمل بکهمول بهارنگا کراسنک
بلیل دراز برابر سوده سنوف ساز دو هر روز قدر یکدرم شهد آمیخته و
با آب گرم خورد دیگر کاده کنمه تهلا و بیرن و اس جوکهار بلیل
دراز که در لونه تب یا دو بلغم ذکر کرده شده است آنرا بنوشد و
عنغره از وی سازد به شود دیگر کاکراسنک سندی فلفلین طرفله
کشایی خورد بهارنگی بکهمول تنکنک نمکیاه بدلون سوبکل برابر
سوده در شب قدر یکدرم با آب گرم بخورد بلغم و تا بکه کرد سر و دو دم

دارو و مرهم در کاه و زنای بالغه و بلغم کرده دافع و عنغره بیشتر دافع شکلو خاصیت دارد

و درد سینه و ترشح بینی و درد سر و گرانی سر و بی رغبتی طعام هم دفع
کرد و دیگر ادویه که در بینی سعوط کنند اینست بیارد تخم کشنای تازه
بلبل دراز سندی اذرکه خشک برابر سوده جاوشیر کنند و در کاغذ پیچیده
میان هر دو سوراخ بینی قف زنند بکرم الله تعالی به شود دیگر ادویه
بیارد بلبل دراز و زرک و نمکسنگ و بوست ارتیجه برابر سوده با آب گرم
قدر دو سه قطره در بینی چکاند از بیهوشی و تفاوت گفتن باز ماند
و بلغم نیز دفع کرد و دیگر ادویه چشم کشیدنی بیارد تخم نرسس فلفلین
نمکسنگ مثل زرک سیر یعنی لسن هم برابر سوده با بول ماد گاو سحق کند
و در هر دو چشم بکار میل کشد بیهوشی و گرانی و بلغم غالب شده که حاله
تب غلبه کرده باشد دفع کرد و زرد صحت شود دیگر تخم نرسس و بلبل
کرد با بول گوساله سوده در چشم کشد از بیهوشی باز آید دیگر سندی فلفلین
تخم کرنج خطرنیلا بوست نار نمکسنگ برابر سوده با شیره تلسی سحق کند و
با پنبه تر کرده در چشم چکاند از بیهوشی و سبات و تب صحت شود
مجربست دیگر ادویه مضمضه کردن و آشامیدن بیارد نمکسنگ یکنیم
درم سندی فلفلین هر یک نیم درم هم سوده در دو از ده درم شیر اذرک
بیامیزد و جامه بر کند اگر پاشاه بتر باشد و اگر نتواند مضمضه کند
و اگر شیره مذکور در بینی چکاند از بیهوشی و گرانی صحت شود و بلغم
دفع کرد دیگر شیره تربیخ و شیره اذرک هر یک نه درم و نمکسنگ و نمک سیاه
و بوبخل هر یک یکدرم سوده در شیره مذکور آمیخته و هر روز قدر دو درم
گرم کرده خورد بیهوشی و تب و سبات بلغم که اکثر اهیناس سبات
گویند در رضی مستولی میشود و از وی دست و پا و سایر اعضای جنبد
بکرم الله توبه شود و اگر درین زحمت خواب بسیار آید انگرد سندی
نمکسنگ هر یک یکدرم سوده در نه درم شیره تربیخ آمیخته دارد و وقت چنین
قدر یکدرم در دهن اندازد به شود دیگر اگر بلغم زیادت باشد
اینها ادویه خورد و اگر زیادت تر بود این ادویه زیادت خورد

به شود بیارد فلفلین سندی کوبیده هر یک ربع درم انگرد چهار شیره
اذرک شیره سرشه تربیخ هر یک سه درم زیره سفید سندی فلفلین هر یک
نیم درم نمکسنگ یکدرم انگرد چهار جه سوده آمیخته خورد به شود دیگر
کنتاریه خورد کاوی سندی کهرمول بانه کاوه ساخته سرد کرده یکدرم تشنه
و یکدرم فلفل دراز سوده در روی یاد کند بنوشد بلغم را و همه امراض
بلغمی را دفع کرد اند دیگر سرکه مغطر ثلث شیره اذرک نه درم و سندی
و فرفل هر یک یکدرم سائیده آمیخته و قدری آب انداخته شیره کرده
بالای گهت بر دو پای شسته غراره کند و ساعتی دهن کشاده دارد
تا بر کالیها بلغم بیرون افتد و سینه کشاده شود و گرسنگی گیرد و طعام
هضم شود و چشم روشن گردد و غلا و امراض بلغمی آب کلته و آب منگ
و چیانی کندم و منکسا اذرک و جوز و کوشت جانور دشتی و آب سیر
و شیره تربیخ و تورنجا شیر بند شهد و الا تیز کرده شمالیت و سبزی بهل
و بادنجان لازم گیرد و عشرت و بیداری و ورزش و مردن بغیر
جوش و آب گرم بر سر و اندام ریختن و کسرت کردن یعنی قوت و زور
کردن کردن این همه بلغم را ببرد و بپرهیزد درین امراض از چیزات
و شیرینی و آب سرد و طعام گرا و سرد و آب و تر بسیار و خواب
روز و بسیار آب نوشیدن و دیر بر آمدن آب و جرب خوردن و از
ماندن این لازم گیرد و این بیست و هفتم در طبیعت و علامات و علاج
خون باید دانست که خدای تو عز و جل خون را گرم و تر آفرید و آنکه
حکما هندی گویند که تخم و خون یکی است خطا است زیرا که آن مزاج
این هر دو نوع خطا خورد اند زیرا که طبیعت تخم گرم و خشک است
و طبیعت خون گرم و تر است و مزه تخم تلخ و مزه خون شیرین است
و رنگ تخم زرد است و رنگ خون سرخ است و مسکن تخم در زهره
است و مسکن خون در کهما است و جماد تخم است و بیرون آمد
کنده است و جای کا و بادشاهی و امرا و در کهما باشد و مضرت او

در حکم بود ۲ چاره‌ای که از خون بود درد چشم با سرخی و آب دویدن
و درد سر و سبکی بر تن پدید کند چون طاعون و جدری و آبله و دنبل و
خون آمدن از بینی و از بن دندان و از حقنه و سبکی دهن باشد
یک دو سر و سر از زحمت و درد پیدا کند و جذام و سر جنباد و درکت
تب و کلنه بر روی پیدا آرد و بی خبری نیز پیدا کند ۲ و در خواب
چیز با سرخ بیند و خود را خون آلوده بیند و خاریدن اندام و خاریدن
جایی که زدن در جای حجامت باشد ۲ هنگام جوانی و فصل بهار
و تن گوشت آلود و بسیار خوردن گوشت و شیر و شیرینی تنها غلبه
خون را در رگ کند ۲ و خون زیادت گردد ۲ علاجش از تنگ
شم زیادت شود خون اندر بدن بود تلخی عیش شیرین دهن
گوایی سرهم بوی اسخوان شود ماندگی سبب سر زبان
دماغش بود خشک و هم کام او بخارد هم چرم اندام او
سرخی زند بول و خد و عیون ۲ جهد بعضی از جلد رگها خون
۲ و سرخی در روی پدید آید و زبانش هم سرخ گردد و سستی در وجود
راه یابد و بعضی را خواب بسیار آرد و بعضی را در بند کاهش
خارش آرد و تنش اندام باشد که از گرمایه بیرون
آمده بود از هوای سرد راحت یابد ۲ و اندام گران بار شود ۲
و در چشم گرانی پدید آید خاصه عشق و تناوب باشد ۲ و سر و خشک
باشد و بخوسرفه که از وی بوی خون آید پیدا شود ۲ و اندام او سرخ
گردد و گرسنگی اندک گردد ۲ و جراحتها آتشک با اندام او پدید آید
و از دهن و بینی خون روان شود و از اندام بطریق مورچه
پدید آید ۲ علاجش اندک رگ زند و حجامت کند ۲ در جای که خون
غلبه کرده باشد و لعابی بسیار پیدا کرده باشد و خارش کند
یا ادویه مسهل استعمال کند بعده ترکیب لینب و آمله راست
کرده بخورد ترکیب آمله اینست دارد بمنزله بیخ پیاروی برگ نیم

صد عدد و یکصد و بلیله بخولی و آمله نیم درم زنگ کند زیره هر یک پنج درم
هر چه دو درم شیره تربیخ و شیره ادرک یکدرم و یکصد انگوره و ربع
سیر آب همه بجوشانند و سه یک شود و تا مدت یکماه متواتر بخورانند و در این
دوا را دو بدهند گوید بخورند و در هر سالی اول هنگام هر یکماه مهینه نوبت
دوم هنگام در ماهینه جبیته بخورند و خون و تلخ و کرم و رشته
دق و علول هشتم و هر ده نوع جذام و بی رغبتی طعام و علتها سینه و بلغم
همه دفع کرده دیگر بیاید کهربا سارلین سارنج سرخ مرده صندل کافور
تخم کلار زرجوبکل صدف برگ مرابا آب یا آب سفید سوده اندام طلا کند
دیگر دفع خارش که از خون باشد بیارد قسط یعنی کرتم کم بوله جستی
بلاد چهر زرجه دار هلد تا قلب بلاد صندل بوست سرس هر یکی برابر با
کلاب سایده در اندام طلا کند دیگر دفع خارش و کرم که از غلبه خون باشد
اول با بول بادکاو بشوید بعده شنگرف زرنیخ زرنیخ مسکه بادکاو و سیماب
کشته و بلبل کرده و کنیلیم و چنگ برابر سوده آمیخته بر اندام طلا کند
به شود دیگر دفع غلبه خون تالیف تکلی صندل هر یک یکدرم برنگ سندی
بیخ سوسن نیلوفر هر یک دو درم طباشیر آمله هر یک چهار درم نبات مصری
نیم وزن همه ادویه و شهد بوزن نبات همه سوده آمیخته غلوله
قدر یکنیم درم بنبند دو هر روز تنها یک غلوله خورد خون و دق و سرفه
و پیت خونی و خون که از راه بول و اسهال خونی جاری بود همه دفع
کرده و ادویه مذکور را تا آن زمان استعمال باید کرد که اثر خون در ذات
او بود و اگر شه قوت را کم کند و غذا و پرهیز آنچه بجهت دفع تلخه گفته است
همان باید کرد باب هشتم در علامات و علاج کم شدن
اخلاط اربعه و خون باید دانست که علامات کم شدن خون
از تنگی آنکه خون کم شده باشد او را بوی سرد و اندام رخوت بود
و رگها اندام سست نماید و جرم او خشک گردد ۲ علاجش آنکه ادویه
کند که برای زیادت شدن بلغم گفته شده است از آن خزانچه با گرم

تمکیک که دهد چون زیادت گردد و لونکار چون او را نماید و بدو بخورد
کو گرد آملسار مغون بنزد ایدن دیگر بولاد مقتول در او دیه گرم و تر سخته
خورد خون زیادت گردد اما علامات و علاج کم شدن باد آنست که الم
بشکم و کاهل باشد و آواز کم شود و سخن کم شود و بمقدار ضرورت باشد
همان بگوید و بسیار نگوید و بدور نظر او یکسان بود و فرق نکند که این نیکست
و یا بد است و علامات زیادتی بلغم که گفته است که درد وجود
باشد و زحمتها با تخم پیدا گردد و در کارهای او رافت اندک باشد
و سخن گفتن با دنا نماند علاج او آنکه در باب دفع بلغم گفته شده است
بعینه همان کند تا نفع آید اما علامات کم شدن بلغم آنکه او را
پیدا آرد و محاها بلغم مثل سرسند و سپید و نیک شود و خالی گردد و سینه
او در لرزه آید و سنده ها رخوا و سست گردد و علاجش آنکه او را داروها
تر دکم دهند چون گوشت کوسفند و باد کاو و شیر و جربش و روغن
خوانند و مردن کنند و خواب بسیار کرد و بستر دیگر نه پیدا رد
روغن کاو بیست درم شهد ده درم مصطکی چهار درم سنبل چهار درم
سنگهاره دو درم طباشیر چقدر هر یکدو درم سوده و بیخته خلط
کرده هر روز سه درم بخورد و چون بلغم طبع بر جای آید بوده بخورد
و اما علامات و علاج کم شدن تخم آنست چون تخم از مقدار اعتدال
کم گردد گرسنگی صاحبش نقصان شود و اندام را سرد گرداند و رشتهای
اندام ناقص گردد علاجش داروی تیز و گرم و سبک و خشک دهد بخورد
اما علامات و علاج زیادتی کیلوس و کم شدن آن علامتی زیادتی
کیلوس یعنی رس آنکه اندام سرد باشد و سفید نماید و بند ها سست باشد
و دهن و سرفه بود و خواب بسیار آید و گرانی بود و اشتها نباشد
و تنهاکی دتی آید و سینه را گرانی بود علاجش آنکه خواب نکند و فاقه
کند و غرغره شیر داروک و شیر و تخم بخور شیر میوه انگور و کیکا کرده کند و سنبل
و گل خوشبو ده کاو کرده خورد و داروی مینک بیشک با ادویه

بدهمعی بخورد و بگیرد شیره تخم دو درم و زیره و نمک سه یک یک درم سوده آمیخته
بجوشد و آب گرم خورد و چون گرسنگی گیرد طعام سبک خورد و علامت
کم رس یعنی کیلوس آنکه خشک نماید و خلط آید و خشکی حلق باشد و کاهل پیدا
شود و گفته کسی خوش نماید علاجش آنکه گوشت گوسفند و جزان که برای زیادتی
کردن بلغم گفته شده است همان باید کرد و بعینه اما علامت زیادتی گوشت
و یکی از علامت زیادتی گوشت آنکه شکم بزرگ گردد و از بر دن آید
و خفتن بر انواع که بها در کلو و در بدن پیدا آید و در ان حلق و کام
و بر زبان و در ران و در کله گوشت افزاید و بر پشت و بازو و کاهی گوشت
بر گوشت زیادت باشد مثل مواسیر پیدا چیزی دراز بدو مسی و در ان
آنرا ابر ندو سوزا یعنی کهارا صلاح است جناح کهارا خار باز گونه داده
دور کنند و یا دلغ کنند و زیر هر غذا نیز همان کنند که در تخم گفته
شده است و علامت کمی گوشت آنکه حواس خمسه کم گردند و سستی
پیدا آید کردن و کلید انه و ساق پای خشک نماید و در هر مفصل اعضا
درد پیدا شود و چشم خانه چاکوش و یک نبیند و سفید شود و علاجش
آنکه گوشت چاودان که گوشت خواره اند بخورد و آنچه بلغم را زیادت
کند بخورد اما علامت و علاج زیادتی میده و یکی از علامت میوه
یعنی فربهی آنکه علامات زیادتی گوشت بود و در رای آن باشد که
حرکت دهد غالب شود و یا ندکی که بود مشقت حاصل میشود و همچنان
زور آرد در انها و بستانها و شکم بر گوشت گردد و در کردن کار
و دوران شدن سستی پدید آید و چون ایستاده باشد بخواهد که بنشیند
و چون روان بخواهد که ایستاد ماند علاج آنچه در باب دفع بلغم گفته شده
است همان کند و لنگهن و سودهن و شهد با آب خوردن لازم کرد
و علامت کم شدن میده یعنی فربهی آنکه مقام مار گوشت خشک گردد
و در کمر کری یعنی سوزن پیدا آید و در شکم او پیه صاف گردد و بدن او ضعیف
گردد و علاجش آنکه او را خواب کند و شیر و گوشت و شیر گرم و گوش

بخورانند و ادویه زیادت شدن بلغم که هم درین باب مذکور شده است
در کار دارند و اما تیشه کردن ندهند و بعد طعام خوردن آب فی الحال نوشانند
اما علامات و علاج زیادت شدن استخوان و کم شدن آن ٭ علامات
زیادت شدن استخوان آنست که جای استخوان زیادت شود از محل بلند
نماید و عدد بسیار خیال نماید که گویا که استخوانی دیگر فرو دوش برآمده است
دندانها بر دندان برآید و ناخن برآید و استخوان بر استخوان برآید
٭ علاجش آنکه در دفع بلغم گفته شده است بعینه همان کنند ٭ علامات
کم شدن استخوان یکی آنکه تمام استخوانها صاحب حادثه بود باشد و دیگر آنکه
دندانها را کنده شود و موی سر و ناخن شکسته و دندان بشکند و گوشت
کنده شود ٭ علاجش آنکه آنچه ادویه بلغم کم شده میکنند بعینه همان کنند
و دیشه و روغن خورانند و هفته یک روز روغن مکنند ٭ دیگر باید که ادویه
برای سودر سفوف سازند و بر دندان رباملد اما علامت مغز استخوان
آنکه چشمها و اندام گرانی آرد و بند ها متفاصل بر گردد و اورنگه که نوعی از
بخنگی است پیدا شود ٭ و گرمها انگشتان زیادت و بزرگ بر باشند و
المها بر انگشتان برآید و متورم گردند و اندام را قوت زیادت نماید
و اندام چرب نمایدن و اندام فربه و توانا شود و عورت پیدا آید ٭
علاجش آنکه در باب دفع بلغم گفته شده است همان کند بعینه نافع آید و مجامعت
بسیار کند به شود ٭ و کتلهن و سودهن کند ٭ علامات کم شدن مغز
یکی آنکه میان استخوان خالی ماند دوم آنکه روشنایی چشم کم شود یعنی
تمر حادث گردد و دردها بر او غلبه کند ٭ و استخوان را رخنه افتد
و رقیق نماید ٭ علاجش آنکه برای زیادت شدن بلغم گفته شده است همان
باید کرد و غذای شیر و گوشت و روغن و شربتی و مانند آن اما علامات ٭ علاج
زیادت شدن آب یعنی و کم شدن آن آنست که علامات زیادت شدن
منی آنکه و عورت رغبت بسیار باشد و اگر عورت نیابد و منی منجمد
شود پس سنگ مثانه از منجمد شدن آب منی پدید آید ٭ علاجش آنکه مجامعت

بسیار

بسیار کند و اگر منی منجمد شده باشد آنکه علاج آنچه در باب دفع سنگ مثانه
گفته شده است بعینه همان کند نافع آید ٭ و گوشت و بکی بخورد و خفته
و مردن کنانه و در آب لیپا دیا و منی اندام بشوید و دست و پای
بزند و ارد و کوکبه و در شیره انداخته و جوشانیده بخورد و با عورتی که محبت
سخت باشد مجامعت کند ٭ علامات کم شدن منی آنکه در مجامعت
بعد دیری انزال شود و منی کم بود و با خوف بدل منی نازل شود و در قضیب
درد خیزد و بطریق سوزن بجلد در آلت درد شود ٭ و در قضیب سوزش
پیدا شود ٭ علاجش آنکه ادویه شیر و گوشت و ماش خورد ٭ و آنچه در زیادت
شدن بلغم و منی نشسته شده است در کار بندد اما علامات و علاج زیادت
شدن بلغم مزاج و کم شدن آن آنست که اگر غلبه در شکم زیادت شود
علامتش آنکه شکم غبار پیدا کند و قبض شده ماند و گران گردد و درد شکم
پیدا آرد ٭ علاجش آنکه ادویه بسیار و مذ طعام سبک خورانند تا آنکه کلی قرار
شود و فضلات مطلق برود ٭ و علامت کم شدن غایط در شکم آنکه جهان غالب
شود گویا که رودها را پیچیده از شکم بر دن میشود و غمزش کند و در رودها
بغلها باد گردد و از بغلها باد فرود شود و بالا برآید و در سینه و درد
شکم بود بجهت در هیکاه هم درد باشد و پهلوی خاصه حادثه درد باشد
علاج آن کوزاندن گوشت از آنجگاه تا سر بند ها و بالا
بغل و تا سر از آن دیگر یعنی میش بخورانند بخیین از آن کوسفند
تیز و با کلم بخورد یعنی جوشانیده و طعام لوبیه و ماش ٭ باب بول
ذکر جم باید کرد ٭ اما علامات و علاج زیادت شدن بول علامات زیادت
شدن بول آن در محل ماندن بول در رود و در حال بول کردن جهان داند که
بول بکند و است و طریق سوزن بجلد ٭ و بهر که از بول نافع و دفع تقاضای
بول نرهد ٭ علاج آن علاج وافع پریمه باشد ٭ و دیگر آنکه بتوشد و نفاق
کند و دوا و نیز خورد ٭ علامات کم شدن بول آنکه بعد دیری بول روان شود
درد کند و بول بر رنگ خون بود و اندک آید ٭ و بول رنگ را بگرداند و رنگ

دیگر بیدانکه علاج آن علاج موت کرج است در دادن آب بسیار خوشانند و
طعام بسیار خورانند و کرسنه مانند ندهند و ادویه شیرین دهند علامات و
علاج زیادت شدن و کم شدن آنکه اگر عرق یعنی خون اندام زیادت شود
علامتش آنکه خونی بسیار بود و بدبوی آید و اندام بخاروی و رگهای در بدن
خون غلبه کند علاجش آنکه جبر و قسط و کبود و کاجری و کندر معطر و تسلیه
و مشک و آرد عدس با هر سه و او بتنه کند عرق دفع کرد و در بدبوی برود
علامات کم شدن خون آنکه روی اندام بر زرد و چرم سخت شود و بطرقند و چشم
و گوش و دندان و زبان و بینی خشکی پیدا آید و چون نعره کرده شود دهانها
مکوبخشک گردد و قدری در دم کند و سبک نماید و با موی او سخت شده ایستاده
شود و شکنجه شکل هم شود علاجش ریاضت کردن و مشقت کردن و سر بسیار
شستن و مردن کردن اختیار کند هر و آنچه باب دفع بلغم گفته شده است
همان کند اما علامات و علاج زیادت شدن ریم و کم شدن آن اگر ریم
کم بیند اگر امیل کوبند زیادت شود علامتش آنکه ریم چشم و ریم زبان و ریم
گوش زیادت شود و چشم گران نماید و چرکین بسیار برآرد و گوش هم
گران نماید و در محلی که ریم جمع شود آن محل بخاروی و در همه محلی که ریم زیادت
شود درد و از آن محل بیرون آید و گرانی و خارش کند علاجش آنکه چشم
ریم آلود در شب کنند و ریم که خوش بیرون نکند و گوشت بر روغن کنجد بریند
و زبان را پاک کنند و دندان را مواکا از چیزی تلخ کنند و ریم از بلغم حادث
میشود او را ادویه دافع بلغم دهند یک دانه دارند که آنچه چیزها گویند
که آن چیز مونث دانه را خلاصات دهای آن سوسنه است و از آن
جا در تمام بدن روشنی می رساند و صفت آن آنست که جرب است و سوکهن
در آن بسیار است یعنی سرد و صاف است که در وی هیچ کدورت نیست و رنگ آن
قدری زرد و اندکی سرخ دارد اعضا بدن او می جنبند و چون آن تمام کرد
مردم بمیرد و اگر در بدن او ثابت باشد
و ثابت باشد و اسباب کم شدن آن بود که غضب و رنج و اگر سنگی افراط

کشد و با ترک اکل گیرد راه سلوک اختیار کند و با اندوه بسیار کند و با مشقت
با فراط ورزد و چون کم گردد خوف بقیه موجب غالب شود و بدن ضعیف
گردد و در روز شد در اندیشه باشد و حواس خسیس کند گردد و فرحت
بود و دل بجا نماند و رنگ در اندام نماند و اندام خشک شود و قوت
اعضا و دهن کم شود و بر جنبیدن و کار کردن نشاط نماند علاجش
آنکه چیزی او کهد کرده چیزاست و آن ده چیز اینست دوی کاکلی میده
مهابیره مکوبی با کهربی و کهل چیوک چیتقی مده و چیز ها جرب هم بخورانند
خیرین نیز بخورانند و آب گوشت گوسفند و طعامها و طعامهای مکر شیرین ادخ
زیادت شود و موجب قوت افزودن و رام دل حاصل شدن
گردد باب نهم در دانستن آنکه بنده چیز است که طبا بهذه بقصد
داشتن آنرا منع کرده اند و آن بدن تو فضیل است یا دفع و بینی
گوز و بول و غایط و عطسه و تشنگی و گرسنگی و غلبه خواب و سرفه
و دمه که از قوت و کثرت گرد می آید و فازه و گریه و قی و انزال
اما علامات داشتن آن بود که در شکم غلوله پدید آید و خلد و سستی و باد اندر
که بلاد رود و بالا برابند پیدا شود و آروغ آید و بغر بند و گوز و بول غایط
ناقص گردد و ماند و اشتها را کم کند و روشنایی چشم را نقصان کرداند
علامت سینه پیدا گردد علاجش آنکه باروغنها دفع باد مردن کنانند و حقنه
از روغن مذکور کنند و بر کهای سبنجه و سبنهای و جزان که باد شکن باشد
آن بر بلنگ فراز کنند و مریض را بران بندطانند و فرو داشتن نهند
تا از گرمی خوی آید و هم بود فلیته از جامه سازند و قدری پیل در آن
و نمک که صابون و روغن پیدا بخیر سود بران طلا کنند و شافه سازند باد
فرو بردن آید و غایط هم بیرون آید و اگر حاجت بسیار بود همچنین
دو سه فلیته نهند و آب کلنه را داغ آنکه و داده بخورانند و اروی کهدر و یک
انگزه باشد بخورانند به شود اما علامات داشتن بول بقصد آنکه اندام
گران شود و بشکند و سنگ مثانه پیدا شود و اگر خانه و ماسیزه قضیب درد

شود و در بنده با طرفین هم درد فرود علتها را داشتن باد هم نیز پیدا شود و دارو
که برای دفع باد یعنی کوز پیشتر بیان کرده شده است درین علت همان
کنند و غذا همچنان دهند و یکی چند درم روغن سرو درین علت بیش
از طعام بخورانند به شود اما علامات داشتن غایط بقصد آنکه ساقها
پای و سر درد کند و آب منی چکد که هندی آنرا پتیکی نیز و یاد از
ناف غرنه آن بسوی بالا برآید از درد اندر سینه حاصل شده ماند قی آنکه
و اگر قی کند علتها باد یعنی کوز که گفته شده است هم از هم پیدا شوند
علاجش آنکه گاو کرمالهٔ بخشک او را جوشانیده دهند خیار چنبر نخل
مشک هلیله کدو هر علتی که از داشتن غایط و کوز پیدا شده به شود دیگر
دیجی جوزن دو درم با یکدرم روغن ارند آمیخته با آب گرم دهند به شود
روغن پیدا آنچه و هلیله و بلیل دراز هر یکی یکدرم با دانگی آب
گرم و کاهی با شیر ماده گاو بنوشانند به شود مجربست و غذا منکه کلته و گوشت
گوسفند و بریز شیرینی انگور سرخ خوزه نخود و جا ارعدس چوله شربت
و سرد انه لازم گیرد اما علامات عطشه بقصد داشته باشد آنکه سر درد شود
و حواس حس ضعیف گردد و جرم را از گرمی و سردی جزء کم باشد و کلیه انه
چنان نماید که گویا که بسته شده اند و بی رغبتی طعام بود و لقوه پیدا
گردد و علاجش بیارد سندهی فلفلین آنکه و با هر چه بوی تیز دارد
و بوی آن در سینه وی و هندوانه چه با بوی تیز دارد و بوی آن در سینه وی
دهند و از چه تا تیز چنانکه سندهی و فلفلین و نیچه هیلکی از اینها سایند
بوی کنانند و از سندهی و ورزک و مکتک و بلیل دراز و چه تا زاس
دهند و بر آفتاب نظر کنانند بعد مردن دنانند و اندام او را
با آب گرم یا بر کیاه شکن گرم سازند و غذا او را و سها و شکن دهند اما علامات
تشنگی داشتن بقصد آنکه بود که حلق و دهن خشک شود و اندام هم خشک
شود و طریق حقنه شود و گرمی بدید آید و جان بر جا نبود و بیهوشی باشد
و دوران آید و علتها سینه خیزد علاجش آنکه سرد انه آنچه باشد بخورد و بنوشد

آب بسیار نوشد اما علامات گرسنگی داشته بقصد آنکه اندام شکم زبد طعام
بدید آید و کاهلی باشد و لاغر گردد و اندام را بسیار رزدگی و ماندگی پیدا شود
و در شکم شود و دوران آید و رنگ اندام بدل گردد علاجش آنکه طعام سبک
و چیزی که بخوراند و دارویی پیدا رنده استها بخوراند اما علامات خواب
داشته شده بقصد آن بود که نیک و بد را نشناسد و سر و چشمهاش گران
نماید و کاهلی باشد و نوازه آید و یکی مردن خشک کنانند و خواب کنانند
و پای او را بدست بمالند تا خواب آید اما علامات داشتن سرفه بقصد
آنکه هم بسیار شود و علتها سینه خیزد و کهنگ بدی پیدا شود و بی رغبتی
طعام بود و علاجش تدادی و غذا کلاه سر نگفته شده است همان کنند
و دفع شود اما علامات داشتن دم که از قوت کردن پیدا شود آنکه
غلو شکم و علتها سینه پیدا آیند و نسیان بود علاجش آنکه مردن خشک
دهند با سرد و نوشانند و با دکتند و کافور و برگ بخوراند و عود
بهمانند و خواب کنانند و سود مکنند و حکایت مرغوب بشنوانند و کنند
و تدادی و دفع باد که گفته آن هم بکنند اما علامات داشته شدن و تره
بقصد آنکه علامات که از داشتن عطشه پیدا آید که هم پیدا گردند
علاجش آنکه دفع عطشه و دفع باد یعنی کوز که گفته شده همان کنند
به شود اما علامات داشته شدن گریه بقصد آنکه آب از منی چکد که
هندی آنرا پیشس گویند و در سر و در سینه بود و کلیه انه بسته
شوند و بی رغبتی طعام و پهلو و غلو شکم پیدا شود علاجش آنکه
خواب کنانند جاسو بنوشانند و حکایتها مرغوب بشنوانند و کنند اما
علامات داشته شدن بقصد آن بود که اماس و آبلها در اندام پدید
آید و اندام بخارد و جذام و پرقان و سرفه و دمه باشد و خاطر و سینه خیزد
و چنان باشد که همین زمان قی خواهد و نی باید و مندل سیاه و لعل
در اندام و پیدا شوند علاجش آنکه عنب عنبا کنانند و دهوم بان تبلیه
کنانند و طعامی که خشک و تنک تیز بود بخوراند و بی کنانند با بهره مایه باقی

یا نده باشد فرود افتد و قوت کنانند و خون بکشانند و اگر در میهل اندازند
جو کهار و نمک سنگ برابر سوده در روغن کنجد آمیخته با آن مرد و نگنانند
اما علامات دارشته شدن انزال بتصدان بود که در تمام بول در اول امر
بود و در نایزه مینی باریک چون کاهی بود و دیت باشد و سینه دارد که زود بول استه
کرد و دو اندام بشکند و سنگ شانه و انتر برده پیدا آید و صورت مطلق
رغبت نشود علاجش آنکه با عورتی که مرغوب بود با آن نیز دیگر کند و
گوشت خروش لعل بخورد و آب بور و آب دوغ و آب جغرات بنوشد
و برنج لعل غذا کند و از دوغ کنجد یکبار حقنه کند و مرون کنانند و بارد
تخم کوکرو و هلیله و تخم خیار چنبر و انگور هر یک یکدرم کوفته در دو سیر آب گاو
جوشانیده نیم سیر داشته بخورد و ملازمت کند به شود **باب دهم در دفع
کردن اخلاط که بجای جمع شوند** باید دانست چون دو خلط جمع شوند
از دارو باید دو جنس مرکب ساخته باید چون هر سه جنس لا
دارد مرکب کرده دهد باید دانست که در قصد که علم که گفته شده
است از وضع خوردن و ماندن و دارو استعمال کردن جمله اوضاع
صالحیت غلبه بلغم است که اوضاعی که در فصل بنسبت بیان کرده شده
است در کار نیاید سائلی سوال کرد که در بنسبت بایستی که معالجت
بلغم فرمود که معالجت بلغم باد جو نسبت دارد که ایام غلبه او نیست
جواب چونکه باد خاصیت آن دارد که وقت امرش با سردی سردی کند
و وقت اشراج با گرم گرمی نماید بدان سبب باد جو که اصیح است علاج
آن جز علاج باد خواهد گشت و معالجت غلبه تخم و بلغم است که اشیائی
که در فصل سرد کار داشتن گفته شده است استعمال نماید این معالجت
غالب شدن اخلاط ثلثه بود که آنرا بر کوب گویند بعده علاج جمع یعنی
زیادت شدن اخلاط که هر یکی جای خود بود میگویند تا آنکه اخلاط بعد
زیادت شدن اخلاط که هم بجای خود بود میگویند تا آنکه اخلاط بعد زیادت
شدن بجای خود باشد و محل دیگر رفته رخت نه انگیخته معالجت کرده را

دور کنند

دور کنند تا غالب نشود و در جائی که دو خلط است یکی زاید است و یکی
غالب آنجا ملاوی جناد باید کرد که زاید دفع شود و غالب غلبه پذیرد
مثلا در مواد کهایعنی بشکال زیادتی از آن تلخ باشد و غالبیت
باد بود زیادتی این تلخ را در کنند که غالبیت باد اغلب نگردد
و جایی که هر سه خلط شوند و غلبه کرده باشد و آنجا آنکه غالبیت شده تر از آنکه
آن مشغول شود بطریق که خلط دیگر را غالبیتر نگردانند زیرا که هر
علاجی که برای یکی مرض استعمال کنند اگر آن علاج مر آنرا نفع دانند اما
علاجی که برای خلطی بکنند چنان بود که آن خلط را دفع کند و خلط دیگر
را هم نفع کند و غالب شدن ندهد و اینچنین علاج را نافع شمرند و باید
دانست که اخلاط بجایها خود ساکن است و در شکها و بند استخوانها
و محال تارک که می آید یا بسبب کثرت ریاضت و افراط مشقت یا بحرارت
آفتاب و آتش و یا بخوردن غذاهای مخالف باد اخلاط را در این جایها
بذکر می برد طبیب را باید که با دوا رکها را صاف کند و اخلاط را در مقام
خود آرد با آن اخلاط را زیادت کرده در مقام خود آرد و نرم کردن
اخلاط بر چون که نسبت با آتش که کند و یا بحرارت آفتاب گرم کند و یا بخار
بدهد و یا ادویه تیز و گرم بدهند و یا شیر و جز آن بخورانند و با اخلاط آمیخته
در مقام خود بایستد بیارد و برنده اخلاط این ادویه است سنداب هلیله
جوکه جنگ بیل مراز و جزاء و یا کلی را قبض کند و اخلاط را در مقام
خود بیارد و چون این اخلاط رجعت کرده بجایها خویش می آید
نگشت میکند و راه سستی می بندد که تا از آن جایه بشی یکی از اسباب
یعنی وقت ورت و غذا و خواب آن و حرکات و سکنات گفته
در مقام خود یا در مقام دیگری میبرد و زحمت می انگیزد مثلا باد بعد
رجعت و رسیدن او در مقام خود به بشی یکی از این چیزها مذکور در
مقام بلغم برد و زحمت انگیزد آنجا به بیند اگر باد در مقام بلغم ضعیف
باشد علاج بلغم باید کرد و اگر باد مذکور در مقام بلغم قوی بود تا او یکباد

باید کرد و اگر برابر باشد اول تداوی بلغم کند بعده تداوی باد کند و اگر
اخلاط غلبه کرده و نزدیده راست روان نشوند یک بهر یکی از محلها خوش
عرضا سوا این کنند و آنرا از چکه میکویند این جنس زحمتها بسیار دو
مزاحمت برای ریض بمنظر بقا دانست طبیبی که عالم و عارف مرض آن
مریض بود و موازنه آتش معده او میداند او را باید که فی الحال یکیک
او را تداوی بکند ظاما تداوی بیرون که انرا بر بوکب میکویند آن بکند
و بعد بر یکی انجامع کردن چند چیز بغیر خوراندن او دوا است یعنی
کرم کردن اندام و آب کرم خوراندن و حرکت کنانیدن و خواب کنانیدن
و یا بطریق دیگر آسان که آن شخص را مضرت نرسد در کوتهم بیارند
بعد بر مع علاج هر چیزی از قی و اسهال و حقنه هر چه نزدیک
تر اخلاط باشد و مداوات کنند یعنی اگر اثار خلطها در اماسی
یقی کنانند و اگر بکواشی یا خداسهال کنانند و اگر فرو دنان با تحذر
حقنه فرمایند علامات آنکه باد تلخ و بلغم چون ابکیلوس که انرا ام رسا
کویند جمع شود انرا سام و رکه خوانند و آن مطلقا بدین علامات
توان شناختن یکی آنکه در ناحیه راس خس آن شخص در باجمله رکها
بسته شود دوم آنکه قوت بدن کم کردد سیم آنکه بدن نحیل شود
چهارم آنکه باد قبض شود و انرا مواد است نامند یعنی نه بالا و نه
فرود بیرون آید پنجم آنکه کاهلی غالب کردد ششم آنکه طعام بر وضع
هضم نشود هفتم آنکه در دهن فوق غلبه کند هشتم آنکه بول و غایط بر
مقتاد نیاید و قبض شکل شود نهم آنکه رغبت بر طعام نشود دهم
آنکه ماندگی بدن شود یازدهم آنکه شش چیز زرد شود غایط و بول
و ناخن و چشم و پوست و دندان و اگر زرد نشوند سرخ شوند و یا سیاه
کردند دوازدهم گرسنگی کم کردد و در پشت و استخوانها و مفاصل
درد شود سر سیاه درد انگیزد و خواب بسیار زور آرد و دهن
تنه کردد و در آنجای از اندامها اماس بدید آید و اثر تب پیدا

شود و شکم نرم شود و چون سام مذکور پخته شود کم کویند و علامات
نرام اضداد سام است یعنی ورم حواس خس زور نه کهار کشاده
اکردد و کیلوس خام را ام رس از انا سبب کویند که چون در اصل اول
که کیلوس بود سبب کم قوت آتش معده نا پخته مانده و در اماسی
تداوید برنته باشد از آن سبب ام رس خوانند و بعضی کویند
چون اخلاط تلخه غلبه کرده میان خود محابس شود ام رس کردد
جنابچه غلبه کوره و رفود محابس یعنی آمیخته کردد زهره که در جنان
اخلاط بمحابس ام رس کردد و باید دانست چون این ام رس
با اخلاط جمع کردد نام آن سام رو که باشد زیرا چنین اگر باد و خون
جمع شود سام و رس خوانند بهمین طریق با هر چه جمع شود بنام
او خوانند جنابچه اگر با خون جمع شود سام رکت کویند و اگر با گوشت
جمع شود سام مانس کویند علامات سام باد یعنی باد خام قبض شکم
پیدا کردد و اشتها را کم کند و هم اندام پخته شود و ورشکم تغرغر
پیدا شود و در اندام درد و اماس بدید آید و کوئی در جمیع بدن کسی
سوزن میخلاند چون بسبب مزاحمت این علامات بتر تیب تصور
بدید کردد اعضا پخته شوند فی الحال باد سخت غلبه کنان اندام
را از جنبیدن باز دارد یعنی شکنج شکل کردد بس اگر اندام
صاحب باد را جرب کنانند از جهت آنکه باد کم شود فی الحال
زیادت شود و وقت صبح و در شب وقت ابر نیز زیادت کردد
و چون سام باد مذکور نرام شود یعنی پخته کردد صافی شود فی الحال
جدا از کدورت شود و خشک کردد و قبض شکم و تغرغر اندام
کردد و درد اندک بدید شود و پخته ناکرباد کم میشود کم کردد خصوصا
از چیزهای جرب که زود تر نرم کردد اما علامات سام تلخه آنکه
بدبوی سینه باشد و کاهی سیاه و شش هم باشد و غلیظ و کران
کردد و سوزش حلق و سینه پیدا کند و چون تلخه مذکوره نرام کردد

و معنی آن گفته شده است گرم باشد و زرد و لعل رنگ بود و نیز باشد و
سایل بود و اندکی بوی بد نیز بود و اشتها طعام انگیزد و بخوبی در زود
هضم کند و قوت انگیزد علامات سام بلغم آنکه غلیظ بود و گویی تار
تار پیدا شده است و بجو منجمد بود و مسکن در حلق گردد و بوی بد بود
و اشتها طعام و آمدن آرزو را نقص و چون بلغم مذکور نرم یعنی
پخته شود و خوبی که از دهن اندازد در آن کفک پیدا شود و قطعه قطعه شود
و منجمد گردد و رنگ سفیدی زند و تنفه بود و چون نرم شود اندکی
بوی پخته و خوب دهد و دهن پاک گردد یعنی لزاجت در دهن نشود
و باید داشت وقتی که خلطی از اخلاط یا که هر سه اخلاط غالب گشته و
شوریده مسکن خود تجاوز کرده تمام بدن را شامل شده باشد و در هفت
دهات خزنده مانده است ظاهر شده است فی الحال که خلطها
را خام دور کردن بلغ و یا با مسهل و یا بحقنه نشاید و اگر دور کردن شود
بدن را هلاکت رسد چنانکه از میوه خام نخواهند که شیره یکی بدن شود
نشاید و میوه بشیلد مت تلف که در بلک ترتیب علاج آن است که
اول باجت یعنی بخت دهنده اخلاط بدهند و چرب شهاکه اشتها
افزایند ماست را در باب تلاوی بت گفته اند باید که خوراندن
و انعام را بچیزها گرم کردن باید چون چیزها مذکور بعمل موسته بلغم
اخلاط غالب شده که در دهات خزیده بود نکایی خود اید بنده کسی را
که اسهال مناسب باشد اسهال دهند و آنرا که قی دهند آنرا حقنه
باید حقنه دهند و باید دانست که هر سه اخلاط غلیظ یافته را اسباب
هم زحمتها بدانند و در بدتر مرض تلاوی زحمتی بکنند که از جایی
خود روان شده در جای دیگر برد و مخلط در باج یعنی پرده و زره
بود اندرون رفته ایمنتر شدند تلاوی اندرون کنند و
همچنین در بدتر که از آن اخلاط است تلاوی کنند یعنی اصل
را تدارک کنند تا فرع منفع شود مثال تخمه غلیظ کرده در مقام

بلغم و قت تلاوی دفع بلغم کنند زیرا هم بلغم را اصل می شمارند باز دفع
بلغم تخمه هم دفع گردد اگر بدفع کردن بلغم تخمه دفع نشد دافع تخمه را
بکار دارند و بار حمی جدید که حادث شده و آنرا ایدرو میخوانند
تلاوی آن ایدرو زود کنند زیرا هم پیش از آن بدن مزحمتها از تخمه
پاک شده است اگر ایدرو را دفع نکنند تخمه تر گردد باب یازدهم
در نگاه داشتن طبیب شرایط عشره در تلاوی
باید دانست که طبیب چون این شرایط عشر نگاه دارد او را در تلاوی
خطا کمتر افتد اول به بیند که خلط در کدام اصل از اصول است یعنی در
کیلوس یا در فون و یا در کوش و یا در استخوان رسیده است دوم
ولایت و زمین را به بیند که سیوم هوا زمانه بقوت مریض بیند
چهارم قصد به بیند پنجم موازنه اشتها مریض به بیند ششم طبیعت
مریض به بیند که بادیست و یا غیر آن و یا از دو خلط است و یا از اصناف
سه یعنی استقلال هشتم عادت و نهم عمر و یکی که از کدام قسمت
است از طفولیت یا از جوانی یا از پیری دهم قوت و دیگر که دل
او به بیند یازدهم اکل و که به بیند که چه مقدار بخورد و دوازدهم اوستا
یعنی شناختن حالتها این جمله مذکور بسیار بکنند مثلا تبکه اول
و دوم از روز بلغم غالب است و آخر روز باد غالب است و در یانه
روز تخمه غالب است و آخر روز باد غالب است و شبانه روز تخمه
غالب است بدانکه اگر طبیب بعد تفحص کردن این چیزها غذا و دوا
موافق دهد در علاج غلط نخورد و اگر شخصی سوکت یعنی با استقلال
بود و مرض قوی حادث شده باشد فاما بفرد را استقلال خود و آنرا اندک
مینماید دست می بندد اگر طبیب را باید که بر موازنه مرض تلاوی کند نه بر عزور
او و همچنین اگر دین شخص غیر مستقل یعنی ناقص مرض اندک است و بسبب
استقلال عجز میکند در آن محل طبیب نظر بر عجز او نکند شرط آنست که
مرض را دیده بمرتبه او تلاوی کند و بدانکه طبیب غیر عالم در شدت زحمت

بسیار به بیند و بندارد که اندک است و دارو اندک و بدیدن اندک دارو
دارو در آن شخص زحمت بسیار فی الحال حادث شود و باید دانست
مادام که مریض نشود طبیب و ایام مستحفظ حال او باشد و هر روز هوشیار
شدن مرض را به درشن یعنی به دیدن مرض و به پرسش یعنی بالسؤال
و بی به پرسش یعنی به پرسیدن وی معلوم کند و شناسد و حال یعنی
او شناسد بدین که مرض خام است یعنی نرم و نیز کیفیت و کمیت بداند
و بجهت آن مریض هر ساعتی بودن لازم گیرد و نزدیک مریض ماندن
و هر لحظه بدست حال بدن او بخس کردن یا گرمی و سردی او بداند
و رنگ روی او را معاینه هر ساعت کند و بول و خون و بول و غایط بداند
و سطبری و تنکی غایط مشاهده کند و موازنه خواب و بیداری و باید
و از نشستن مکسها بسیار بر اندام او دلیل خلط حریر او معلوم
شود و از تنفس مکس و مورچه از اندام او دلیل کند که در جسد او تری
و رطوبت نمانده است و از خوردن طعام موازنه اشتها او معلوم
شود و از حرکات و سکنات موازنه اشتها او معلوم شود و قوة او معلوم
گردد و در کواکب نیز نظر کند که کدام کواکب سعد دارد و کدام نحس و از ملازم
بودن طبیب مریض یک فایده آنست که علامات نیک و بد از احوال درک
کند و هر عارضه که بر او غلبه کند فی الحال در تسکین آن کوشد و
دوا کردن تواند و طبیبی که برین طریق معالجت مرض کند جنایت
حادث شود که می باید و علم طب را بتجربه اختیار کند نه که بعلم زیرا که
طبیبی بعلم بغیر تجربه دست ندهد چنانکه شناختن جواهر بجز و علم بغیر تجربه
دست ندهد طب دوازدهم در شناختن اوقات استعمال ادویه
می باید دانست که اوقات استعمال دوازده عدد است یکی آنکه دارو
نهاد وقت صبح خوردن دوم وقت استعمال دوا انفعال وقت خوردن
طعام است سیوم وسط طعام چهارم بعد برخاستن از طعام پنجم آنکه
اول دارو خورد بعد لقمه طعام خورد تا بچنان آخر طعام ششم

آنکه

آنکه در هر لقمه دارو خلط کرده خورد هفتم آنکه زمانی زمانی دارو خورد
تا آنکه زحمت دفع شود هشتم آنکه دارو را در تمام طعام آمیخته خورد
نهم آنکه اول طعام و آخر طعام دارو خورد دهم آنکه وقت خواب رفتن
دارو خورد اما نوع اول که انفعال وقت صبح خورد مناسب شخصی است که غلبه
زحمت ملیخولیا و دیگر غالب است و نیز کسی که تب روز است اما نوع دوم که
متصل خوردن طعام پیش از طعام بود مناسب شخصی است که اورا باد
بان غلبه کرده باشد اما نوع سیوم که در وسط طعام دارو دادن مناسب
بود شخصی باشد که اورا باد سمان غلبه کرده باشد اما نوع چهارم که بعد فارغ
شدن از طعام وقت برخستن مناسب بود شخصی است که اورا باد و بلغم
غلبه کرده باشد اما نوع پنجم که اول دارو خورد بعد لقمه طعام بخورد
تا آخر طعام همچنین ترتیب بعد هر لقمه دارو خوردن را نگاه دارد
مناسب شخصی بود که باد از آن او را غلبه کرده بود اما نوع ششم آنکه در هر
لقمه دارو خلط کرده خورد مناسب شخصی است که بر او پران باد زور کرده
باشد اما نوع هفتم آنکه او را زمانی زمانی دارو بخورانند تا آنکه زحمت
دفع شود مناسب شخصی است که زهر خورده است یا کسی که تا در از زور کرده
است و یا کهنه غالب شده است و یا تشنگی و یا دوم و یا سوخته بود اما نوع
هشتم آنکه او را در تمام طعام دارو آمیخته خورانیده مناسب است شخصی است که
اشتها طعام او کم شده است اما نوع نهم آنکه دو بار یعنی در اول طعام و
آخر طعام دارو خورانیدن مناسب بود با غذا ما سیک شخصی است که اورا باد
کهپیک زور آورده باشد و کفتی که مریض بود یعنی اورا باد کفتی باشد
و شخصی که او را زحمت هکنک بود اما نوع دهم آنرا که وقت خواب رفتن
دارو خوردن مناسب بود شخصی است که اورا زحمتی از زحمتها اورا باشد
یعنی از چتور تا سر باشد و چتور ناف را گویند الکتاب السابع
فی علل الاورام والدماميل وما يجري مجراها من الجروح وما ينبت فيها من
اللحم وما يلائم تمام الاجسام باب اول در اورام اجسام

باید دانست که اسباب حدوث اماس یازده نوع است باد و تلخ و بلغم
و خون و باد و تلخ و باد و بلغم و تلخ و بلغم و خون و تلخ و سنبات است
و از سبب رسیدن زخم و دیگر افتادن اماس نیز پدید آید و از سبب رسیدن
زهر تنها و در جنگ در اندام نیز اماس پیدا شود اما علامات اماس بادی آن بود
که اماس از جایی بجای نقل کند و اندام سستی آرد و بوست خشک شود و اندام
کنجلک کردد و اندک اندک خلیدن بود تا دردم هم سست بود و کشیدگی بوست
بود هو و میپیدا آن محل سخت شود و رنگ چرمی لعل و چه نمایند و اندکی سیاه
بود و هنانک رنگ کتول برنه و شکنجه یکایک افتد و بجهد و درد کند و جنان باشد
که هزار مور قید و سوزن شود و در آن محل اگر غلیک کنند یکایک غلبه کند اگر فرود
آید یکایک فرود آید و نا پیدا گردد و اگر شود اگر قدری دردی انگشت سخت نکشند
نمی فرود و نمی که بغیر سخت کردن انگشت باشد آن بالا بر آید و از چیزی
گرم و جرب و از مالش دفع شود و شب اندک باشد و در روز زیادت
شود و بالا رجرم فنان خاردی که با که خردل باید سخت کرد لست شش
اما علامات اماس که از تلخ باشد آنست که بجلد و در آن درد بی دارد
نه و سوختگی و درد و یا توت بود و در رنگ ادرزد و لعل و سیاه و هم باشد
و موهما از مقام لعل وام نماید اگر بر آید یکایک بسیار بر آید و اگر کم
شود یکایک مطلق کم شود و تشنگی پیدا آید و هنانکه از خورد و بسیاری
کاهی بیهوشی آید و بوی بدان اندام پدید آید و بر محل اماس دست داشتن
و شوان نماید و شکم تپید و بار نرم شود و بر سر وی رغبت کند شش و بطلاء
ادویه سرد و درد ساکن کردد اما علامت اماس بلغم آنک خارش کند و موهما
و جرم آن محل سفید نماید و اماس سخت باشد و سرد بود و کران باشد و جرب
بود و رش باشد و از جایی بجایی نقل نکند خلج و روغن مجند میشود و چنان نماید
و غواب پیدا کند و ذوق آید و اشتها کم کردد و چون بر لمس دست سخت
کنند فرو نشود و چون بشکافند و درون خشک بود و کم در آبی و دوال
و آب بیرون آید و بلست مالیدن خشک آید و درد اندک کند و بطلاء

ادویه کرم و بکرم کردن با آتش درد و اماس ساکن شود و کرم کردن خوش
نیز آیدش اما علامت اماس خونی آنک اماس سخت و سرخ باشد و سرد
بود و تب نیز بود و درد کند و نزدیک بود بعلامات صفرا و تفاوت سهل
دارد و چون در خلط از اخلاط ار بعه جمع شوند علامات آن هر دو
خلط پدید آید چنانک مثلا از باد و بلغم اماس پیدا شود علامات این
هر دو نوع پیدا شوند اگر ورم از باد و تلخ باشد علامات آن هر دو
پدید آید و اگر ورم از تلخ و بلغم باشد علامات آن هر دو پیدا گردد
و اگر ورم از تلخ و خون بود علامات آن هر دو نوع روی نماید تا اگر
اماس از سنبات بود علامات این هر سه نوع باشد و باید بود و اما
و اما اماس که از رسیدن زخم و یا دیگر و یا از افتادن پیدا شود و آن چنان
است که بعد از رسیدن زخم و یا دیگر بعد از افتادن باد سرد از سمت
مغرب خورده باشد و یا بادی از سمت ایسان خورد و یا از رسیدن
بوی بلا در ریشه بلا در اماس گرفته باشد و یا از رسیدن کوبه در
اندام اماس شده باشد و این اماسها که گفته شد هم جاری بوند و
گرمی بسیار بود و لعل نمایند و هم علامتها تلخ پیدا آرند اما اگر
از جانوران زهر دار پدید آید به برآمدن آن بر اندام و یا از رسیدن
بول و یا از جهیدن کنبلوکی جانوران مذکور و یا از لعابی نجاست
ایشان و یا از رسیدن بوی زهر در اندام اماس شود این هم نوع آن
نرم باشد و ران باشد و بسیار درد زیاد باشد و چون پیدا شود بی
الحال پیدا شوند و سوزاک و درد پیدا آرند فذا نه ادویه دافع اماس
زرجوبه دار جوبه بکهربول سه الوئی ج آرکی ج تیمتوسیون پادل
بنداد نوری کندری تلخ هلیله ارتیه جواسی اسجاره راسنا
ساتهری کتیرا سیلیه قبرک سندی نمک سنگ چوب نارلین طوی
کدو کنوای جو تلا بجی برک پیدا انجیر برنه مرتهم سنجه کنتای خورد
مینیدی آنول کاکرا سنگ نربسی پوتاجیوا کوبر بوست داروی

بلبل و ازانه بانهه کچسیل طبلوره جرایه مرکزی سرس بیخ کشاکل کنتمار
که مانند هم باشد شیره تربیخ و اوار و ازدواز مذکوره لیسه کشند
و باکاه ساخته اماس اذ دیا شوید و یا بنوشانند و یا بر کهنا اذویه
مذکوره موافق مطبوخ دیده کرم کرده بر اماس بندند و یا در این ادویه
روغن بزند و آن روغن بنوشانند و بر اماس هم طلا کنند نافع آید
انشاء الله تعالی ض علاج اماس که از خون بود اینست شعر
چون اماس کیرد بود لعل گون ٭ حدود تش یقین است از محض خون
اگر تورش و درد و روی بود ٭ کلک زن که خونش برون آورد
و اگر در سوزش نباشد جهان ٭ مکش خون از آنجا که آرد زیان
لعاب صبر و کبر و انجا بمال ٭ شود دفع از فضل او حب حال
عفونت چو ورم گنده بشت چه بیند ٭ چو دستی چو بادی و نیاکوش جه دو
کزما و مغز بود رک خود بکشاد ٭ در خلط اگر بود ماده مسهل جو
خ و بعد از رگ زدن و حجامت کردن و مسهل خوردن آنگی صندل سفید و
صندل سرخ هر دو با آب سرد طلا کنند نافع آید دیگر گل معصفر با سرکه
هندی سوده آنجا طلا کنند نافع آید دیگر حنا و گل معصفر و صندل سفید
و مورد با و کاکنج شکر برابر سوده با سرکه هندی طلا کنند نیز نافع آید دیگر
خمیره صبر با آب آمیخته طلا کنند نیز کرده دیگر طریقه سود مدر آب ترکند
و جامه در آب ترکند و بر آن موضع بندند سه روز جامه مذکور
با آب مذکور تر دار و در خشک شدن نگذارند بشود و غذا سرد سازد
اما علاج اماس که از باد بود ش بیارد سندی بنز مرتاخ بیدانجیر
کشنیز بزرک و خردبه و سالوی و بنفشه و کتیرا و کوکنار برابر کوفته
در چهار سیر آب جوشانیده نیم سیر شده بخورد دیگر شعر جو تو روغن بیدانجیر
بجای اماس عضو بشوی که از باد باشد نیست نشود ورم کز تلخه است فرو نشود
دیگر مرکزی قدری کرم کرده بر اماس طلا کند فی الحال اماس دفع شود اما
علاج اماس که از بلغم بود بیارد بیخ حنظل تربیت نایزه طریقه کشنیز زهره

بیخ بردل سندی تراهان برابر کوفته ده درم در چهار سیر آب کاو بسازد نیم سیر
شده خورد بشود دیگر بیخ سوسن بلا گل نیلوفر سندی کوفته هر روز ده
درم را کاوه سازد و سرد کرده بخورد دیگر شیر بیخ دوب و شیر بیخ کاس
و جیتی بده و صندل و گل صد برگ یعنی سیوتر و گل هندی هر یک با آب سایده
مثل صندل بر اماس طلا کند و اماس دفع کردد اگر چه پخته و متسخ شده
باشد هم دفع کردد اما علاج اماس که از بلغم باشد ش بیارد دو جو
و درم در چهار سیر کیزماو کاو بجوشانند نیم سیر بستانند هر روز بخورد دو درم
بلغمی دفع کردد خ و اگر ورم سرد و کران بود و هم رنگ اندام بود و
سرخ نباشد بیارد شب یمانی را کنار و سرکه حل کرده و حاصل دیا
قدری پنبه بدان تر کنند و بر علت اماس بندد دفع کردد غ دیگر کیتی
کیتو تازه با انجیر مجون کنند بر اماس مالد برشود لا دیگر بنداد
باشاخ بیخ و برگ و گل بقدر حاجت در آب بجوشانند و نیم بدارد و
بدان آب سیر کرم موضع اماس را بشوید و ورم هفت کردد و دفع
شود مجربست در رست سرلوکی میکوید بیارد سندی کرمانه هر دو را کاوه
سازد و زیره و باقلم و زرجوبه و زنکی خورد و پنجمک و مشکاب برابر
سوده بر رست و اماس کند اماس هم دفع کردد اما علاج تراود که یعنی
سنیات ش و آن بر سه نوع است اشامیدن و خوردن و طلا کردن
اما اشامیدنی بیارد دو درم روغن بیدانجیر و سه درم کیزماو کاو و پانزده
درم شیر ماو کاو هم یکجا آمیخته بیاشامد و ملازمت کند به شود دیگر جوشانده
سندی کلوک بلبل کرد با بر یکی تیل اندر جو برک برول برابر کوفته ده روز ده
درم در چهار سیر آب کاوه سازد و نیم سیر شده بشرکی بنوشد هر نوع اماس
و سرفه و دم و هنهنه و تنکی نفس و گرانی سینه هم برود دیگر در جندرت
میکوید که اشو یعنی در بهاره جرایه دفع هر نوع اماس بیارد بانسه یکانزده
سیر در آب چهار سیر بجوشانند و شانزده سیر بستانند و دوازده نیم سیر
تند کنند و دیگر دو گل دانه تنکی یکسر بیخ و تمالیتر و ایکسیر و الاجود کشکول و

سندهی و فلفلین هر یکی ده درم همه را سایده در آن کاده اندازد و در آفتاب
جریب اندازد و هش او را مهر کرده در کند و غله و بار زیر دیگران دفن کرده
دارد و بعد یازده روز از آنجا بیرون کشد و هر روز سه شاهد به شود و دیگر
اسوبزا و برای دفع هر نوع آماس و برای دفع علتها سینه و یرقان بهیم
و تپ و بی رغبتی طعام و زیر نیم و شلوم شکم و ناصور یعنی بهگندر و بواسیر و تدرک
شدن شکم و سوداء و دم و سرفه و سنگ و جذام و کرد خارش اندام و درد
و بند گشت شکم و هکه و هلدرک این هم را دفع سازد و برای قوی شدن
اندام و زیادت شدن جریش و رنگ اندام و گوشت اندام کار آید سپارد
بنوا و داشت و کلوی جزو کنتایی جزو و طویقله هر یکی بیست درم
در سی دو سیر آب کاده سازد و هشت سیر بستاند بعده در آن کاده بیست
پنج سیر قند کنند و دو سیر شهد بیامیزد و این ادویه سوده در دیگ اندازد
بیارد جرایته دار چینی قاقله بلیل کرا بنو تری هر یکی پنج درم همه سوده در دیگ
اندازد و بیارد جرایته تا بیامیزد و در او ساری جریب اندازد و هش او را
مهر کند و در محل گرم نگاه بدارد بعده بیرون کشد و هر روز بخورد و دیگر
پنج ساتهدی بلبن بتول سندهی کدو کلوی جوب ناز دار جوه بلیله کاده
ساخته یکدرم روغن پیل انجیر آمیخته نوشد و ملازمت کند بشود و دیگر یکی
بخرله تیغ بلیل دراز فتر کر سندهی زیره سفید کنتایی خرد بادم زرجوه
کجیبله بلیله بر برابر سوده بدارد و هر روز قدر یکدرم با آب بخورد و به شود
و دیگر اسوبزات بیارد زیره بادام مشک چوکه فتر کر بلیله سوده فلفلی
دراز سندهی کنتایی خرد زرجوه بر برابر سوده بدارد و هر روز ماسه مثقال
بخورد آماس که از تردد که بود و تلخ دردی غالب بود دفع کرد و دیگر کاو بیزا
برای دفع زحمتها بوست و زحمت آماس و بزرگ شدن شکم و یرقان و
سیر شدن اندام که آنرا هندوی میدهه گویند و آنرا که بلغم از سینه محل
خود تجاوز کرده در حلق آید آنرا دفع آید بیارد تیغ ساتهدی جوب ناز
بلیله کلوی برابر کوفته کاده سازد و گوگل یکدرم زنجبیل کاده نه درم در دیگ

کرده

کرده خورد و ملازمت کند به شود باید که شیر گرم خورد و ملازمت تا هفت
کند به شود مجربست و دیگر کاده پرزنوا بزر که برای دفع هر نوع آماس هم
اندام و دفع یرقان بیارد تیغ ساتهری بوست نیم تول سندهی کدو کلوی
جوب از بلیله کاده کند و ملازمت نماید و بخورد به شود و اگر آماس قبه
و نفله بود هم دفع گردد **نخه نفض** بودی تجارب یادگار یکی دارد
این جهار ستا تیغ از بید انجیر لسان العصافیر و بتیس آر
دگر زنجبیل در فلفل در از شمار و جوکهار و هم جوب ناز
بکن آس وزن مقابل مزید ده در کن وزن ریم حدید
از این جمله یک کف خورد کر نماند باب طرفله چو هفت جهار
بهر هفته و از ترشی و باد کین ز شیرین جمله گر انگ بین درست
سر لوکی میکوید که سندهی و کریاته را کاده سازد و بیارد زیره و ایلم
و زنجبیل و خورد و تیغ لون و شکک هم برابر سوده در کاده مذکوره بار
کند و بخورانند آماس تر و کلا اندام دفع گردد اما او به طلا کردنی برای
دفع آماس تر و کلا **شعر** فتوکلک در رجوه هم بسا و طلا کنی بهم در درم
کند دفع انواع آماس تن معین نفع یابد ز سر کن کهن
شرح دیگر زنج منسل نمک که برابر سوده با دفع تلخ آمیخته طلا کند هم نوع
آماس برود و دیگر شیره کنوای شیر ساتهدی جوب ناز سندهی بیدار
با آب سوده قدری گرم ساخته بر آماس طلا کند فی الحال آماس دفع گردد
و دیگر تیغ تیغ ارنی جوب ناز سندهی کنتهار راسنا برابر با آب سوده
طلا کند انواع آماس دفع گردد **شرح دیگر** برگ بید انجیر جیت هی بده برگ
راسم اسکنده برنوه برگ ترب برابر خشک سوده هر روز با یکی بادکار
آمیخته بر آماس بندد هر نوع آماس برود **شرح دیگر** بنلال باشاخ و برگ
و گلی و تیغ بقدر حاجت در آب بجوشانند تا که نصف بماند بعده بدان
آب شیر گرم موضع آماس را بشویند هر نوع درد که باشد هفت شود دفع

کرد و مجربست اگر اماس بر روی بود روز یکشنبه پایی که آهنگران در آن آب
آهن سرد میکنند غرغره کنند و روی بشوید و میدیگری روی دفع گردد و دیگر
در سکنجبین میخورد که اگر شکم اماس کند یا درد سر شف زند و هر روز
قدری سه درم بخورد و بسیار روز ملازمت کند شود و هیچ اماس او فاند
و دیگر کاده نیز نوا خورد و بر درم شکم نافع است اما ملازمت کرده بخورد شود
و دیگر کاده شیر نوا خورد بر درم شکم نافع است اگر ماده گاو تنها چند روز متواتر
نوشد اماس شکم دفع گردد دیگر صبر سقوطری و دو کهار هر دو با آب
بسایند و بر شکم طلا کنند اماس دفع گردد دیگر اسفیداج را در جوا آب
سوده بر شکم مالد اماس برود اما علاج انواع اماس از جانوران زهردار
بگزیدن ایشان و بر رسیدن بول ایشان و با از رسیدن لعاب نجاست
ایشان و یا به بران آمدن آب بر اندام و یا بر رسیدن بوی زهر در اندام اماس
شود بسیار دیخ دوب دیخ نمک سوسن و از هر سه نیمها بسایند و بر شیر
کشند و اگر شیر بر دن نیابد با آب سایند شیر بر دن آرد و شیر صندل
و شیر مکل صدر که یعنی سه قسم و شیر دمنه هم شیر بر دن برابر آمیخته بر
اماس مذکوره طلا کنند اماس مذکور را که جمع گشته شده باشد و حرشه شده
باشد انیم اماس گرد کرده شده از زیت ادویه دفع گردد و اگر از رسیدن
شیر بلا در و یا بوی بلا در اماس شده باشد بسیار دجاروبی و مرود و مسکه
هر سه بلا طلا کنند و کنجد بخورانند هم بر شود و اگر اماس از رسیدن کوچ
یعنی کوچ شده باشد آنجا سرکین گاو میش طلا کنند دفع گردد و غذا
آب کاتیه و آب سنگ و چیاتی جو و کندم ساز و سبزی توری و روغن
ماده گاو خورد و پوست از ترشی و شیرینی بسیار و شور بسیار و هر چه گران
باشد و سرد و آنه و چرب نخورد و آب روز تلاب از شیر بسیار و ماش
و کنجد و غله نو و شرابت شکر لازم گیرد و مجامعت نکند و اما اماس زخم
دو هفته از رسیدن سنگ و چوب بود اول بر آن اماس دیوم زند
و یا شاخ خون کشد بعده جوزی با سرکه هندی سوده آنجا شیر گرم بمالد و ملازم

کند

فی علاج دمامیل

کند اماس فرود آید و به شود باب دویم در دفع دمامیل
یعنی دماغ ماش باید دانست که دمامیل بر چهار نوع است یکی آنکه
از بوست میخیزد و در گوشت دخل ندارد و درد بسیار نکند و نخسته
زود گردد و دویم و هن از زوی زود بیرون آید و زود و بیرون باید
و زود به گردد و دوم آنکه از گوشت و بوست میخیزد و اندر درد بسیار
کند و دیر بخته گردد و بدیری از زوی ریم بیرون آید بعلاج دفع گردد
سیوم آنکه تنها در گوشت میخیزد و اکثر اسر طاب میگویند را و در پشت
پیدا میشود و سنا و بی اثر باتمه میخوانند اگر اثر او را غاز علاج کنند شود
وجوه بنا و گرد و مشکل است که آنکه کرم حق تعالی باشد اگر علاج ظاهر
دهد چهارم آنکه در استخوان و مفاصل و منز استخوان و درک باشد از درد
سخت کند و بیهوشی آرد آن علاج نپذیرد مگر بکرم حق تعالی دفع گردد
و دمامیل نیز از جنس اماسها کرم بود مرکب از خون و صفرا باشد اگر
ماده خون در وی بسیار تر بود و قوت صفرا طاهر کم باشد آن دمامیل
قوی تر کند و تند و پیش آرد و اگر قوت صفرا قوی بود و ماده خون کم
باشد آن دمامیل باد در و سوزاک بسیار بود و افروزش پیش آرد و آنکه
قوی تر باشد و بیت بدیر آرد و چند انواع دمامیل بیست و یک نوع است
در ما دهنداذی آرد که اگر دمامیل از باد بود علامتش آنکه جای او سخت
بود و زود آب بیرون آید و درد کند و بگندد و بچیدد و رنگ سیاه دارد
و اگر از تخم بود علامتش آنکه تشنگی و بی خوابی و تب و عرق و سوزش
بود و جنا نداند که دمامیل خواهد طرف قیدوریم بدوی بیرون آید و اگر
از بلغم بود علامتش آنکه تکیه دارد و چه او سطبر بود و سر
و چرب باشد و جای خود تماوز نکند و در اندک و سفید رنگ بود و ریم
اندک بیرون آید و خستگی و بیوارد و اگر از خون بود علامتش اندک رنگ
سرخ بود و بجای ریم خون بیرون آید و گرد او دمامیل دیگر سر بر
آرد و باید دانست که هر کرا دمامیل در هر سالی بسیار بیرون آید باید که در علاج

اگر اسهال نکند اکثر اسهال نداند زیرا جمع بود که ماده بیشتر با ندام و بخته شود
و ریشها عظیم چون سرطان و اکله و ابخره بدین ماند پدید آید و اکثر اکثر از جمله
علامات مردی و مهلکه دارند و اگر در عقب پیدا شدن دملها خفقان
و غشی پدید آید و عرق سرد کشاید اکثر از جمله علامات بد دانند
پس علاج آنکه او را دمل بسیار بیرون آید اینست که خون افتاب در
حل آید او را اسهال دهند چون بقدر طاقت اسهال آرد چنانچه اگر طاقت
دارد ده دوازده کرت اسهال آرد و بعد اسهال پنج روز استفراغ
کند چون ده دوازده کرت شستن کند بعده هفت روز فصد کنانند و با مبرد
و شانه حجامت کنانند اما فصد اولی تر است و چون خون بسیار راند
بعده مغز خیار شنبر و هلیله هر یک یکدرم کوفته در چهار سر آب جوشانیده نیم
سده تا پنج روز بدهد و بعد چون کاه بغیر کجوری منگ و سرخ چیزی
نمیخورد و بگر نخورد و هرگز دران سال او را دمل نشود و هر سال که چون افتاب
در حمل آید برین ترتیب معالجت کند از سرد مایل ایمن گردد و خون
و خداوند مایل را از شراب و شیرینی و گوشت کاو و گاو میش تخم از
کلها باید کردن و در ماهی چلمچی یا میگوید یا رو موصلی چوب نار
پنج سر کوه و سول سندی هم سوده بر اماس و دمل که از باد و بلغم خاسته
بود بر و شیر گرم لیسک بشود و تصحیح اما علاج دمل مایل آنکه خون دمل اغاز
شود او را از انجا خون کشاند آن دمل سر بیرون نکند و بخته نارد و درد
تکند و به شود و نیز اگر باغاز دمل خون نکشاید و چون تیز بار و غم تخمی خلط
کرده بروی نهد هرگز زیادت نکرد و هم از انجا بسوزد و باز نکرد و بخته نارد
و به شود و اگر باغاز کچلد جو و عدس تیز و لوف هر سه را با اب بساید
و طلا کند بخته نارد و درد برد و به شود و اگر بر دمل خام بمالد نیز درد
دفع کرد و به شود و اگر بخته خواهد زود بخته کرد و سر کند و به شود
و اگر اغاز دمل جرول با سیدان خوردنی یعنی مالم هر دو با آب سوده در
اول روز بمالد نیز دفع کرد و اما بعد دو سه روز نفع کند چون دمل اول

اماس

اماس کند موم گرم کرده تکریی شکل تنگ کرده نیم گرم کرده بر دمل بندد و اماس
فرو نشیند و اگر در اغاز دمل نیز درخت بر سر او طلا کند اماس را فرو نشاند
و دیگر چون دمل اغاز شود روز یکشنبه انگزه بر او طلا کند به شود و باقی عمر
دمل پیدا نشود دیگر هر که در سنت نماز دیگر بعد فاتحه و اسما زلات
ابروح الارکعت اول مداوم خواند او را در هم عمر دمل پیدا نشود
غرض دیگر اگر دمل باغاز دارد و گردن فرو نشسته بشود و درد کند
اگر دمل مذکور سخت بشود خون او بدیوم و بستگی یا نگذ و بکشاید
بعده جوز قی زنگ تک با این سوده طلا کند به شود دیگر پوست انار
سوده و پخته با موم و روغن و طلا کند دمل خام زود بخته آرد و به شود
دیگر تخم خربزه پخته سوده بر دمل طلا کند دمل زود بخته آرد و بقرار دهد
دیگر پنج بس کهیره که انرا ساهتری گویند تر و تازه سوده در روغن ترش
جوشانیده بر دمل بندد در اندر و زود بخته کرده سر کند و بقرار دهد
دیگر ساختن روغن برای دفع دمامیل و طاعون و ناصور مقدار خیزر
پاره رنگی بانسه بر که نم هر یک یکسر در یکمن و هفت سیر آب کاه سازند
و دوازده سیر بستانند و سیر و غیره با کاه در روی انداز و دو پیاره سندی
فلفلین طریقه کوکل خوردنی هر یک پنج درم باریک سوده در ان کاه اندازد
و با آتش نرم بجوشانند تا ماده که روغن صرف ماند پالاید بدارد و هر روز
قدر چهار درم با طعام و خران بخورد نافع آید دیگر روغن برای دفع دمامیل
و دمل منقول از ماهویه چکه همچنان در اب یا دو سوب مذکور است این روغن
را ید غلکشد روغن کوهند دارت کرده بخورانند و بر دمامیل طلا کند به شود
و اگر دمل بخون کشانیدن دفع نکرد دیگر پنج و تخم سن و ساتو جوز کنجد
و سر شوند تخم کتان یکجا سوده با دغ و یا با سرکه هندی تکری سازد و بر
دمل بندد و بخته آرد و سر کند و اگر بدین ادویه بخته آرد و سر نکند
خ پاره کوکل خوردنی و کنجد برابر کوفته مرهم کند و بر دمل بندد در حال
بتراود و سر کند و اگر دمل خام بود زود بخته کند دیگر کیکن کیوتر

بیان بخته دمل

کیفیت خوردنی منقل رزق

بر وی بندد و زهر کند و تراو و اگر خاکستر کور ملخ نمکسان با آب سوده
بر دمل بندد تیز تر آرد و دیگر سرگین کبوتر و قراشنگ بکی گرم کرده
بر دمل بندد و در حال بطرقه دریم بر دود و ریا دهوی چکیده
یما کرد کنجد کوفته و نمکسنگ زنجبیل و دارچینی تر بدنا بیزه روغن مستور
بیخ نرگس برگ نم همه برابر سوده نان سازد بر دمل بندد ریم را تخصص
کرده بیرون آرد و دیگر برگ نم کنجد شبد همه برابر سوده بر دمل بندد
ریم را تخصص کرده بیرون آرد و دیگر مسلی و کرد و شکر فی زدالی
رقیق برابر سوده در روغن مستور به بندد بر دمل طلا کند بطرقه و اگر
شفا را قدری سوده بالای دمل بندد آرد و دیگر بر جفوا بر بالای او بندد
در حال بطرقه و اگر دملی باشد که بار بنزاد و دیگر باز برگردد و
هیچ سبیل فراهم نمی آید انرا شق کنند و با احتیاط تمام آنچه
درون او باشد بیرون کشند و صاف کنند بعده نمکسنگ سوده
در پلیته جامه و یا پنبه بالا اندود و در وی نهند و بالای وی نیز بخته
بندند فراهم آیند و اگر بعد صاف کردن با او دیگر عنصل نهند
و بعد مشتش برگ نم و کنجد و یا برگ نم و روغن ماده گاو و یا برگ نم
و شبد همه سوده بر وی نهند و بستی بندند دمل و طاعون و اصول
مقعد و خنزیر همه دفع گردد و اگر شق نتواند کنانید صابی
بر وی بندد دفع گردد و اگر نرمه گرم سوده بر وی بندد نیز دفع
گردد و در حال سر کند مجربست و اگر سیر کوفته بر وی بندد در
حال سر کند دفع گردد مجربست و چون دمل سر کند و تیز او متواتر
انگبین در وی کند و بالای آن نم خام سوده بر وی بندد تا ماده
قدیم را از وی پاک کند بعده روغن مستور بسیار مروی کند
برگ نم بخته بر وی بندد زود به شود و گوشت تازه بر آید دیگر شیر
اسپ بر دمل مالد اماس فرو نشیند و ریشها را نرم کند اگر جراحت
دمل خشک نشود سنبل از گوش موخته خاکستر آن بر جراحت دمل پراکند بود

دیگر بادرخت

دیگر بادرخت کنکهی سوده بر دمل طلا کنند به شود و خشک کرده در ماده
حکیمی میگوید بیارد آرد جو و روغن مستور آمیخته نان سازد و بر دمل
بندد خشک شود دیگر آرد جو بیخ سوسن و روغن کنجد و روغن مستور
برابر سوده شیر گرم کرده لیف کند سوزش و خلد دمل برد دیگر
مرهم دمل و جراحت مجربست بیارد روغن کنجد هشت درم و موم سفید
چهار درم اول موم در روغن بگداز و بعد سفیده از زیر و مرهم اشکر
هر یک سه درم سوده و بیخته در وی انداز و بعده از آتش فرود آرد
و قدری آب در وی انداز و بدست محکم بمالد و مرهم سفید سازد
و تا مادام که بمالد که مرهم سفید مثل مجلوخ گردد بعده طلا کند
دیگر هر بختی که بر نشود و علاج نه پذیرد برای او بیارد سندیس
و قدری گل سرخ یعنی گیرد و هر دو بیکجا کرده با آب آس کند تا پنج
روز طلا کند به گردد و اگر سام ابرص در روغن سرشنه بریان کند
بسوزد بعده او روغن او سوده بر جراحت طلا کند به هر جراحتی که باشد
نرفته باشد برود و اگر از بورت جوز هندی یعنی نالیر روغن
کشیده باشد همین عمل کند و اگر در دمل غوجی افتد و گوشت کم
شود بیارد استخوان کوسفند نر بخته بسوزد و خاکستر او را با شیر زن مرهم
کند بر جراحت مالد گوشت بر آید و هر زشود و اگر سبنگ خاکستر بسوزد
و خاکستر او را با روغن مستور مرهم کند و طلا کند گوشت بر آید و به گردد
انشاء الله تعالی درست سرگوکی میگوید که کان طریقه سازد و مقل
ازرق یا کرد و خوزد و با میل را ببرد و اگر دمل از طرف درون
دهن کند و خون و ریم در شکم رود و جمع شود علاجش بیارد
طباشیر دارچینی بیخ بید انجیر کوهی و با کهان بسه هم برابر کوفته کان
سازد و انگشه و نمکسنگ ناگرده خورد خوه که در شکم رفته باشد
بیرون آید و غذا برنج کهنه بخته با روغن مستور اگر گوشت جانور
پیلانی مثل آهو و خروش بخورد بفرمان حق تعالی به گردد

باب سیوم در دفع سرطان یعنی با تدبیر بدانکه سرطان اماسی
بود سوداوی اول بقیاس دانه کوچک پدید آید و روز بروز بزرگ شود
تا بحدی رسد که بقیاس خوربزه و بیشتر از آن رسد و گاهی بود که
زیاده از آن باشد بوند هیچ پایه و سرطان اماسی بود که زود مایل
بسبزی و تیرگی بود و حوالی آن رگها برجسته و متلون باشد و جزو بزرگ
شود و درد آنها مثل سرشک پدید آید بعده درون دانه سوراخ کند
و روز افتد و تصدع و نه کند و گرد سرطان در میان دو شانه
بود و چون بخته شود و بیخ رخنه کند و سر روزن از طرف درون بود
و روز و شب درد زیاد تر شود و سخت بود و ورم او نیز سخت
باشد و خلیدگی و سوختگی بسیار بود و صاحب علت چنان داند که آهن
گرم کرده اند و بر پشت او نهاده اند و مهلک بود و در موضعی افتد
که رگها بسیار آنجا بود و یا در استخوان پدید آید ضد و چون بزرگ شود گرم
در روی افتد و استخوان پشت را بخورد و بسینه افتد و از آنجا قصد
خورد و دل کند و چنین میگویند که چون سرطان میان دو شانه
پدید آید قابل علاج نبود و صاحب آن هرگز نزید مگر آنکه در ابتدا زحمت
بقیاس کوچک و یا بزرگتر بود و خام بود و گرم نیفتاده باشد بطبیب
در باید که سرطان است تا مادام که مایه خام بود خراج و اما بالت تبیین
شکاف کند و انگشت بگردانند و مایه تمام را بیرون آرد و آن موضع
را نمک نمک بر کنند و آن بهتر است اما بعد بخیه شدن چون در پشت بود
هرگز بهم نگردد و اگر گنبدی در بهشده باشد بر آن حکم نیست و اگر بموضعی
دیگر باشد بعضی بزید و بعضی بمیرد و بیشتر سلامت که سرطان در موضع
عصبانی افتد و چنین گویند که چون در موضعی بود که در نظر صاحب صحت
افتد بزید و اگر نظر نیفتد مهلک است علاجش آنکه که اکحل را بگشایند
و گرد بر گرداگرد او بیرهم سخت کنند و خون بسیار بگیرند و ضمادها
آب سوده بر وی نهند اگر چه خام بود نافع آید اگر آغاز بود و سه گرت

متواتر خون بیرون آرد و چون فایده بیرون شود بعد علاج معمول
شود و اگر بمرتبه میانه رسیده باشد در حال باید بزید و داغ باید
کرد بعده علاج کند و اگر بمرتبه آخر رسیده باشد او را هیچ علاج نیست
شش روز کشانند تا خون دیو چه باید زد و بچیزی دیگر خون نگشاید و چو
گرد بر گرداگرد بزند تا خون گرد او را تمام فلک بگیرند بوره بیارد
بورت درخت پیر سفید را آب سوده با روغن تور یا نیز و با لار
او بند و دفع کرد دیگر بعد از دو دیو چه برگ نم آس کرده هر روز
بند تا گوشت مردار را بخورد بعده قسط باریک سوده حاصه نیز
کرده در آب رو غنتور انداز و شیر گرم کرده بند و چون جند گرفت
بند و فرا هم آید دیگر در اغاز سرطان بلبل کرد بسیاید با سرکه بند
سحق کند و بر وی طلا کند اما باید که بلبل کرد طاق باشد و چفت نبود
دیگر بیخ او انکه هر روز نذر شش درم با آب سوده بخورد به شود دیگر
خورده بمس را با آب سوده طلا کند به شود دیگر طبیبان صاحب تجارب
گفته اند که گاه شابی را بجوشاند و آب او شیر گرم شده مقام سرطان
را بشوید بعده آن کاه جوشیده را بر سرطان بند و امید است که
بگردد و گرمه ماریکه در درون سرطان زحمت می دهند بمجرد
آنکه بوی آب بدان گرم رسد هلاک گردند و از این زحمت خلاص
یابد انشاء الله تعالی دیگر اگر شهد خالص بر سرطان بند نافع آید
تا گرفتن بزرگ را دو برگاله کرده بر موضع علت بند و بغایت
نافع آید دیگر مور یا نریسی سیاه زیره سفید و زرک هم برابر سوده
و بخته با آب سرطان طلا کند و در شکم نیز قدری بخورانند نافع آید
و چون بر از روغن کنجد و گوشت گندم و انجیر بدین ماند لازم گرد
دفعا او را شیر و بیخ بدر شیر و بیخ بخته بر موضع علت بند دیگر نافع
آید خنده دیگر سفیده سرب و توتیا بعدد برابر سوده با روغن گل و یا
با سرکه انگوری و یا با آب آمیخته طلا کند سرطان دفع گردد و ضد دیگر

بوست اکر و بهار نکه و زعفران و نایکیب برابر شسته بروغن اس کنند و خورانند
و بهد و بهین ادویه برو طلا کنند به شود دیکر بوست درخت نیم و بهدانه
زندکی و کنجد سیاه با آب بسایند و بر موضع علت طلا دهند و سنور
جرب کنند بعده این ادویه بندد تمام کوشت مردار بخورد و کوشت
تازه برارد و به شود و اکر پخته باشد و فراهم نیاید اول برک نیم آب
سوده بسایند بعده زنجبیل و نمک سیاه با سهاکه هر سه سوده در آن اندازند
و آن در یکدیکر آمیخته بر پنبه بندد به شود دیکر زیره سفید بوست
درخت سیتیل بوست کلکر تربی سیاه دو دهنی خرد هر برابر سوده
بالا را و بند دو روز دو فراهم آید و کوشت برآید و شر و این علت سخت
است باید که با سنغار و صدقه اول مشغول شود بعده بیارد
بوست زیر کرنم و هلیله و زنجبیل و کنجد سیاه برابر آب سوده بر سرطان
بندد و حق تعالی نام کند و اکر در سرطان سوراخ افتاده باشد بلیته پنبه
ساهم در آب تر کنم تر کند و درون سوراخ نهند و بابر دهن جراحت
مذکوره بندد کوشت مردار او بخورد و کوشت تازه بردارد دیکر
تخم کچیله با شهد سوده هر روز بر سرطان طلا کند بکلی دفع کرد دیکر علاجی
که علت دل کفته شده است درین علت بیان نکند اکر خواست حق تعالی
باشد نافع آید دیکر بنجال ماکیان که سرخ باشد بالا از جرب مذکور
طلا کند هر یکبار طلا کردن بنجال سرخ سرطان به شود مجربست لعن دیکر
کرانه طریقلا کلوی جوب کهر کشنایی و هیاهم مشکک کدو کال کرده
شیر کرم مخورد و ده نوع لوط و غلبه خون صفرا و بت را سوده دارو
نخ دیکر کرمانه طریقلا کلوی جوب کهر و هیاهم کل و حصر صندل سرخ زنجبیل
برک نیم کلوی جوب کهر و هیاهم مشکک کدو برابر کاده شیر کرم خورد
چار نوع لوط و غلبه خون را دفع سازد نخ دیکر منسال و کوکرد و شنکرف
و قیر هر برابر سوده و روغن ستور به پزد و بر لوط طلا کند هر نوع را
نافع آید باب چهارم در دفع و بسروب در ماهونداز میکوید

بعدل زندکی

سهاکه

نیر

کرباد

کرباد و بسروب را در ماهونداز میکوید اسباب حدوث آن که نمک
بسیار خورده باشد و یا ترشی بسیار تناول کرده باشد و یا از ادویه تلخناک
بافراط خورده باشد و یا چیزها کرم بسیار خورده باشد و یا اشیا سوزنده
خون فاسد و یا چیزها کرم بسیار خورده باشد خون کند خون را
بافراط تناول کرده باشد و خون بسبب آنکه کرم شود علت مذکوره را
حادث کرداند در ماهونداز میکوید بسروب بر هفت نوع
است یکی از باد دوم از تخم سیوم از بلغم چهارم از باد و بلغم پنجم از
تخم و بلغم ششم از باد و تخم هفتم از سنبت اما آنکه از باد و یا از تخم
باز بلغم تنها پیدا شده باشد بعلاج بدرود و آنکه از سه چیز پیدا شده
باشد آن علاج کمتر پذیرد و دیر مدت بماند و سخت دشوار کردد
مذکوره اکثر اوقات بر بند ناه مفاصل پیدا شود و این علت را
بسروب از آن سبب کویند که جای بسیار می کیرد و از فرود کوشت
پیدا می آید نعوذ بالله منها علامتش اول اما اس بعل پیدا شود
و هست سرخ کردد و آن محل سرد و کرم شود و بخلد و درد کند و اول
مقدار و نخود آغاز کند بعده بزرک کردد و جای بسیار کیرد باید که این
علت را زود علاج کنند دیر ماندن و کهنه شدن تا مزلحت
بسیار ندهد و اکر کهنه شود باتفاق حکما علاج قبول نکند و در ماهونداز
می کوید که علاجش آنکه اول اسهال کنانند بعده قی کنانند بعده خون را
بدیدم زون کم کنانند خون بسیار بردارد بعده این علاج کند
پیاز و کلوی با سه تولا بوست نخ طریقلا کهر کشنا سیلیه برابر سوده
کوشته کاو سازد و چهار قی حصه ادویه مثل ارزق سوده یار کرده
سرد کند و بنهار بخورد و بلازمت کند علت مذکور دفع کردد دیکر
کرمانه با نسه کلوی چوب طریقلا صندل بوست نم برابر سوده کاو سازد
و سرد کرده خورد سوزش و بسروب و بت آن و آماس آن و خارش
آن دفع کردد و هیچونک علت مذکوره وقتی که از سبب علت مذکوره آید

آن همه را نافع آید دیگر بتول بوست نم دارچینی کدو و چیتهی مده تراهان
برابر کوفته کاده سازد علت مذکوره بعد خوردن و ملازمت کردن
دفع گردد دیگر شکر بوست نم بتول برابر کوفته کاده سازد بخورد
همه نوع علت مذکوره دفع گردد دیگر دهیا هم بیت پاپر کلوی
سندهی برابر سوده در شب با آب تر کند و وقت صبح جامه بتکرار
بخورد تشنگی که از سبب علت مذکوره حادث شده باشد دفع گردد
و طریق کی کردن درین علت آنست پیاز و بتول بوست نیم بلیله از
هر یکی انار جو برابر سوده با آب گرم خورانند تی خواهد اندک دانه از روغن
خواهد انداخت و طریق اسهال کردن درین علت آنست پیاز و طریقه
دیگر ونگاده سازد و روغن مستور و تربد نایزه یا کند و بخورد اسهال خواهد
شد و بت که از علت مذکوره پیدا شده باشد آن دفع گردد دیگر
تربت نایزه و بلیله برابر سوده با آب گرم خورد اسهال خواهد شد
دیگر شیر اله و روغن مستور بخورد به شود دیگر لیپ کردن بر علت
و سرد بپارد تخم نیلوفر روین بدیک بیخ پرنده صندل بیخ سوسن
گل نیلوفر برابر سوده با شیر آمیخته بر علت ناسور چه لیپ کند و سرد
که از تلخم باشد دفع گردد دیگر بیخ سوسن طریقه بیخ و دب دارچینی
دارچینی بار گل نیلوفر بیخ برن لودر روین برابر سوده با آب آمیخته بر
علت و سرد بسلیب کند و پوتلی ساده با آتش گرم کرده آنجا گرم
کند علت مذکوره دفع گردد دیگر بوست سوسن زرچوبه قرطیخ سوسن
سنبل تکر قاقله صندل بالا این ادویه را دسانگ کوبند برابر سوده
با آب نان سازد و بالا علت مذکوره و سرخ باده و طاعون یعنی آبله
و سرطان بند به شود و اگر بستن نتواند با آب آمیخته طلا کند در
ماه هوندان میکوید بپارد بوست نم گیمر کلوی انار جو برابر کوفته کاده
سازد و سرد کند و قوری تهدیار کرده خورد به شود و بت علت
مذکوره دفع گردد دیگر بتول طریقه بوست نم کلوی شکر صندل مورد را

کدو با تهم زرچوبه دهیا هم کاده سازد و بخورد بت بلغم و تلخ که در سرد
باشد و خارش و علت بوست و سهلو تک و آنکه از سبب گزیدن
کرمی یا سبب زهر او کره افتاده باشد و علت مذکوره از آن
کره پیدا شده آن همه دفع گردد ساختن مضمضه برای دفع علت
مذکوره پپارد با برنگ سپاری روین دارچینی صندل زرد یعنی
ملیا کرنج سوسن و برگ جای هم کوفته در آب تر کند و در دی قدری
تهدیار کند و بدان مضمضه کند به شود ساختن روغن پپارد بتول
سادرهه بوست نم یا نسه طریقه کلوی هم را برابر بکوبد و نیم سیر
از یک ستاند و رسی دو سیر آب بجوشاند و هشت سیر بستاند بعده
دو سیر روغن ماد کاو در وی انداز و با تش نرم بجوشاند تا مادام
که روغن صرف ماند بعده آن روغن را بجوشاند بخورد و بر سر و سر
نیز طلا کند و سر و بت که از سنبات حادث شده باشد خارش
آنرا در سهر تک علت مذکوره را دفع سازد دیگر روغن بدهکند
برای دفع و سر و بت که از مار گزیدن و از سبب گزیدن کرمی از
کرمها در محل گزیدن کره افتد از آن کره و سر و بت پیدا شود
و یا از سبب بسته شدن رگی کره افتد و علت مذکوره از آن کره
پدید آید و با علت مذکوره که کهنه شده باشد و بعلاج کردن زود و آنرا
همه نوع دهاما را و خنازیر را دیگر و خارش اندام همه را بر دو دفع
سازد پپارد بدهکه چیتهی مده لودر ناتکر زرچوبه دارچینی با برنگ
تا قاقله نکه قسط لاکه جامه را بدان رنگ تعلق میکند و پیش و سکته کند
یعنی و تو تیا بنر و بهوارد و سرس و بلیله این همه
ادویه برابر سوده بکوبد و نیم سیر گوغن ماد کاو در آن ادویه رسی
دو سیر بجوشاند و هشت سیر بستاند و دو سیر روغن ماد کاو در وی بنرد
و آن روغن را هر روز بخورد و بر علت مذکوره هم بمالد و ملازمت نماید
به شود با سبب نیم در دفع شکنج و بغلک و اماس بستان باید دانست

انک در بغل ورم مثل دمل پیدا شود آنرا بغلک گویند و آنک در راستا
و جبا شود آنرا شکیخ خوانند من و بغلک را کیل هم گویند بیارد کشنیز
تر و هلیله و سندیه با آب جوشانیده سیوم حصه داشته بخورد به
شود و اگر بزرگ و سرخ شود و بوجه زند بعده بیخ اگر بیخ او انکه
و بیخ الموزه با آب گرم سوده بر و بندد به شود و اگر رنگ او زرد
بود بیارد صندل و زرجوبه و دارچوبه و قسط بیرا بر سوده خورد
دهد و ناس هم دهد به شود و اما ناس بستان را بندد یکتحفیله
گویند اماس بستان اگر از کرمی و خون بود رنگ او سرخ و زرد
باشد و اگر از بلغم و سودا بود رنگ او سفید و تیره باشد و علاج
هر سه نوع یکی است اگر در اغاز بغلک و شکیخ شیر درخت بد بر وی
نهند از انجا زیادت نگردد و دفع شود و اگر تنگ بر زمین
سائیده در اغاز طلا کنند هم دفع گردد و بعد درد کردن ادویه
هیچ سود نکند ج دیگر اگر در اغاز بغلک و شکیخ را با دست
بمالد چندانک تا پیدا شود و اگر وقت مالیدن درد کند از ان
هیچ باک ندارد و سه روز هر روز بر هم مالد اگر اغاز بود به شود
و اگر بعد سوختن بمالد زیان کلی آرد و حال ابتر گردد و
کوت گردد یعنی دبیله گردد و طرف درون فریط شود و مدت
طویل در کشد بعد علاج آنرا در باب دبیله طلب کند ط ک گفته
است بهمان کنند ج دیگر در اغاز بر شکیخ و بغلک آب صبر کشند
سوده بکماخلط کرده طلا کنند نافع آید و اگر در اغاز بغلک و اماس
بستان و شکیخ زهر خالص یعنی تکناک آنکه صبی سوده تا سه روز
طلا کند به شود دیگر باز سرخ را پاک کند در خرج پخته کند و کوفته
باریک کرده شیر گرم بالا شکیخ و بغلک بندد اماس فرو نشیند و
درد بکلی دفع گردد دیگر استخوان سر کبوتر سوخته را بسایند و
خاکستر او را با بیاز سرخ بر شکیخ و بغلک طلا کند به شود ج دیگر بیخ کنتیر

سوده

و سوده با آب بر شکیخ طلا کند دفع گردد دیگر کچیله با آب و در با جوز
با آب سوده یکی از این دو بر شکیخ و یا بغلک طلا کند دفع گردد مجربست
ج دیگر تنکار رز جوبه قند کهنه هم برابر سوده نان ساخته بر وی
بندد دفع دیگر خردل سهاکه رز جوبه قند کهنه هم برابر سوده نان ساخته
بر وی بندد در دو اماس بکلی برود ج دیگر روز یکشنبه نهال اذخر
با بیخ بر کند و هفت آن نهال را شمار کرده بر شکیخ و بغلک نهد بعد
نهادن بر داشتن هفت کرت هشتمی بار بر دارد بالا چیز اندازد
و با جای دیگر اندازد هنانک آن نهال انجا خشک شود شکیخ هم دفع
گردد دیگر دعا برای دفع دمل و شکیخ و بغلک و علت بستان
کرد بر کرداد جنیسند دفع گردد آیت یا منبوت فی جسد
من یموت مت بحق الذی لا یموت ج دیگر نوعا بر و سهاکه
که با ترشی بهم سوده در بغلک طلا کند دفع گردد مجربست
دیگر نریسی سیاه که از کوه می آرند و مشک هر دو با شیر
گوسفند سوده در تحفیله و شکیخ و بغلک طلا کند تا سه روز
ملازمت دفع گردد دیگر قسط زرد سفید بیخ اسپرول
بیخ حبه سفید برابر با آب سوده بر تحفیله و شکیخ و بغلک طلا
کند دفع گردد مجربست دیگر دفع تحفیله سوره انا انزلنا
بخواند و بر تحفیله بدمد و بنویسد در آب بشوید و خوردن
و بدار در تحفیله طلا کند دفع گردد ج دیگر با خاکستر با جیک
دشتی این افسون هفت بار بخواند در وقت بامداد و بر بغلک
و شکیخ و گره پستان بمالد و وقت مالیدن خاکستر هم بخواند
علشمار مذکوره دفع گردد آیت تحفیلا کلهم بلای بای
هیتی لی جاه بلایی کاک کمال کاک ع دیگر اگر بغلک پخته
پخته باشد بیاد سنبلی و قدری کل سرخ با آب سوده انجا طلا
کند در سه روز دفع گردد باب سیم در دفع دمل و

باید دانست که دندان و مثل دملی است که بر سینه بیرون آید و بر سر هم
بیرون آید و اسباب حدوث او و علامات همچو اسباب
و علامات دمل بود و علاجش بیارد بیرزه دو درم و قند
نیم درم و انگزه ربع درم کیما محکم کوفته بر جامه بیندد و بر دندان
مذکور برساند و چسبیده دارد به شود دیگر بیرزه و شنگرف
زرایی با روغن سوسن سوده بیامیزد و بر کاغذ حنا نده بر موضع
دندان درد بچسباند دندان درد دفع گردد و بجهت مسل دیگر بیارد
مبیدها سنگی با بشکه آهو بکر سوده خلط کند و تا آن زمان بمالد
که به شود عم و اگر جراحت دندان درد فراهم نیاید بیارد سرگین
گاو تر و تازه و قدری بر دندان درد نهد بعده آهن گرم بالای
آن سرگین نهد چنانکه نفس او بجراحت دندان درد رسد یکبار
همچنین کند جراحت مذکوره فراهم آید معین دیگر شاخ زقوتیا
ترسوس بر دندان درد طلا کند دفع گردد عمل دیگر شب ایسه سوزد
و بساید و خاکستر او را با سیاهی نعل دوزان آمیخته بر دندان درد
مالیده شود دیگر سام ابرص را در روغن کنجد و یا در روغن تلخ بجوشاند
چندانکه بسوزد بعده آن روغن بر فلار درد طلا کند به شود و اگر بچه
خورد دندان درد شود بیخ بهندبوی را با آب شسته بیخ بساید
و بلده او را که شیر او میخورد خوردن دهد و آن بچه را هم قدری
از آن کهو بیخ دهد به شود دیگر بیرزه را گرم کرده بر کاغذ
سخت کند و بالای دندان درد سر نهد چنان سخت خواهد شد که
بعد به شدن آن کاغذ با بیرزه علاحده خواهد ماند و اگر دندان درد بر سر
شده باشد و مبیدگی در شهما خود رسد بدید آید و از آن
سوراخها رطوبت تلخ بچکد آن دیر به گردد و اگر به شود بر آنجا
موجود بر نیاید علاج آن در باب مبیدگی سر که آنرا بتازی
شعفه گویند گفته شده است همان گنوان مبیدگی در شهما نفع

گردد

گردد دیگر کشنیز خشک سوخته خاکستر تنور حنا همه برابر سوده با سرکه
که بسرشد و بر آن محل بمالد و مبیدگی در شهما دفع گردد دیگر سام
ابرص در روغن کنجد و یا در روغن تلخ بسوزد بعده آن روغن بر فلار درد
سر طلا کند به شود و مبیدگی هم دفع گردد دیگر اگر بر سر درد مبیدگی و
یا دمل باشد بیارد بیخ برگ اک و بساید و با روغن تخم خطمی آمیخته
آنجا طلا کند دندان درد و سر درد مبیدگی هم دفع گردد شب داگر دندان درد
سوزنی کند قدری پورت انگوره تا آب سوده با روغن سوسن آمیخته
بر دندان درد بندد در حال سر کند و اگر پنجال کبوتر بالای او بندد
بهمین عمل کند مرهم سیاه بجهت فراهم آمدن دندان درد و دمل
و جراحت بیارد قیر و حنا و شنگرف زرجوبه و کنیله هر یک پنج درم
بساید بعده بیرزه پنج درم اندازد و بار مکی بساید و جامه سرکند
کند بعده در جنداز وزن همه ادویه روغن کنجد اندازد و بطریق
مرهم بجوشاند بعد جوشانیدن مرهم کند و بر دندان درد طلا کند تمام
جراحات دندان درد و دمل فراهم آید باب هفتم در دفع
دمل که بر پیشانی بیرون آید و آنرا هندوی مسکل گویند و این
دمل بر سر قریب پیشانی نیز بیرون می آید علاج او اول خون بر
داشتن است بعده بیارد سعد و صندل سرخ و گل نگر و مانیج نگر برابر
سوده و با بول گوسفند سیاه تا از او قدر یک سوا به بخورد و بر
دمل هم طلا کند به شود و اگر تراویده باشد بیارد قند کهنه و
نمک سیاه سوده بلیته سازد و در آن جراحت نهد و بالای
آن برگ نیم جوشیده نهد به شود دیگر پوست درخت نیم و بهد
زنگی و کندر سیاه با آب بساید و آن موضع را اول با روغن
سوسن شیر گرم کرده چرب کند بعده داروی بر بندد گوشت مردار
بردارد و گوشت تازه برآرد چند روز کنده شود دیگر در آن
محل سرشف و برگ نیم و فرفیون و نمک شور با قدری روغن گاو

کوفته در شب دام سوزد و او را دود رسانده شود و اگر در شبانی تخصیص بود
ن او را هندوی بکلیسکه گویند سارد رنج سیاه و بوقت روهیه
و نیل با آب سوده بران گوشت طلا کند گوشت تازه برآید دیگر مقل و نیل
بکلها بکوبید و بلیته کنند و دران جراحت دمل که زیر ناف پیدا شود طلا کند
باب هشتم در دفع دمل که زیر ناف پیدا شود و آنرا هندوی
بدر دهم گویند اسباب حدوث و علامات او همان است که در باب
دمامیل نوشته شده است علاجش بنسرنج کسیس تنکه سلاجت
انگزه بهایر سوده بهنگی سازد و از پوست برنه کاو سازد و با آن کلاه
بهنگی مذکور را صخته بخورد بهشود دیگر تخم کرنکه تیرد و والان بزرگ را بر
سنده با کیر ماده کاو سوده ناس بستاند و بخورد بهشود باب نهم در دفع
بهودی و آنرا هندوی هنوبنا و بن و نتائین و کهبوی و سوختنی
و نده و کدیل هم گویند یعنی و این علت هفتم روز آنکشت مردم بیرون
می آید و درد و سوزش بسیار میکند چنانکه مردم طاقت درد آنرا
نتواند داشت شود و این علت تا سه هفته تعلق دارد اگر پیش از سه
هفته بهشود بران اعتماد نکند و تا سه هفته بر اینه لازم گیرد اگر بر هیز نکند
علت مذکور باز گردد و بر هیز از جنس شیرینی و ترشی کند در سکندری میکوید
علاجش بنسرنج سیلونی که آنرا چوکیان بناول گویند گزر خواهند و آن
برای دفع هم زهر آلکوی کاری آید آنرا با آب سوده بخورد و طلا کند
نتائین و نخشکه باشد دفع گردد دیگر سهدیوی سوده طلا کند و بخورد
نتائین مذکور دفع گردد دیگر برمیه دندی یعنی سوده آنجا طلا کند و بخورد
نتائین دفع گردد دیگر کالسری که آنرا جوکیان ماکدن گویند سوده
بمالد و بخورد نتائین مذکور دفع گردد دیگر میده ناسنگ که آنرا باتهم
گویند با آب سوده بر نتائین و بهودی طلا کند و بخورد نتائین و بهودی
دفع گردد دیگر نربسی سیاه با آب سوده بر نتائین و بهودی هفت روز
طلا کند به گردد دیگر بارد تورنج بخته را سوراخ کنند و انگشت

از بهودی

از بهودی و نتائین برون آمده باشد و ران سوراخ دراز کرده سه روز
همچنان بدارد به شود دیگر بیخ جولای لعل بیخ جو که وجه لعل هر سه
با آب سوده طلا کند به شود دیگر اگر بهودی بر او دو بین شود و هیچ
او دیه نشود بیارد و هست سوندی تر و تازه با برگ و بیخ و شاخ و
گل بار یکسوده در محل جراحت بهودی طلا کند بمجرد طلا کردن سوختگی
رفت آن روز بروز دفع گردد انشاء الله تعالی دیگر هر روز
سه درم بار جنظله با کمیز ماده گاو سیاه نازا و سوده بخورد و زرک قسط
بیتیس و بلیل کرد و زیره سیاه هر یک سه درم با آب سوده در آب سو
انداز دو یک هفته آن آب بخورد و سه هفته دیگر همین طریق کرده
آب بخورد به شود دیگر پوست نیم زرد چوبه گل مصطفی صندل صنع کشیر
برابر سوده هفت روز بر بهودی طلا کند به شود دیگر نخال فردس
سفید و نخال زاج سیاه هر دو یکجا کرده بر او طلا کند در یک هفته
نتائین و بهودی دفع گردد باب دهم در دفع دمل که در چشم بروز
آید و آنرا هندوی بکر گویند علاجش بیارد بر سنبرنج کشیر سفید با
سرکه هندی بساید و بر او طلا کند به شود و آنچه ادویه در باب ناخونه
بیان کرده شده است همان کند نافع آید باب یازدهم در
دفع دمل که در دست برون آید و آنرا هندوی آنرا یوم از شست
و دهم گویند علاجش آنکه اول از جراح شکاف کنند بعده
تداس کرده بر و بند به شود باب دوازدهم در دفع دمل که
در بغل برون آید و آنرا هندوی بند بهی گویند و سرخ باشد علاجش
بیارد طرنجله و بکوبد در روغن مستور جوشانیده بخورد و همان روغن
و آرد پستی سعوط کند به شود ادویه که در باب بوندار و گفته شده است
بکند به شود باب سیزدهم در دفع دمل که بر ران برون آید
و آنرا هندوی ادکل گویند علاجش بیارد تخم کرنش نخال طاس و
نخال طاس نباید بجای آن نخال کبوتر بستاند و هم در یکجا سوده طلا کند

بوشود دیگر برگ بید انجیر نرم باشد که آنرا هندی کونیل و تیشی گویند
قدر حاجت باریک آسیا کنند و آنگاه موضع را اول روغن ستور طلا کنند بعد
ادویه مذکور بطریق حنا طلا کنند و در روزی دو سه کرت طلا کنند در قریب
مدت فراهم آید مجربست و آزموده است باب چهاردهم در دفع
دمل که بوساق پای بیرون آید و آنرا هندی کیلا گویند دیگر علاجش
پیاز برگ درخت نیم و بیخ انجدان و شونیز و زیره و اجمود برابر سوده در روغن
ستور بجوشانند و بجوشند در سینی هم سعوط کنند و بر دمل و ساق هم طلا کنند
بشود و اگر برگ پیلانجیر دشتی با روغن ستور بخته خورند هم دفع آید و انجیر
ادویه در باب دمامیل بیان کرده همان کند نافع آید باب پانزدهم
در دفع دمل که بر استخوان بیرون آید مع علاجش پیاز و گرد و
پشکه کوسفند هر دو یکجا سوده بران جراحت کنند و فراهم آید و بشود یا
و انجیر در باب دمامیل گفته است درین علت همان کند بشود نافع آید
باب شانزدهم در دفع دمل که در کام بیرون آید مع اندرونش
او بهر آب رود او را اسهال فرمایند بعده پیاز و فلفلین سندی
تلخ اگر برابر سوده با آب بجوشانند و برگ کوبلی سوده بر دمل بندند به
شود باب هفدهم در دفع دمل که بر نبوگاه بیرون آید مع
آنرا هندی مرکلو خوانند علاجش پیاز و کیلا تراهان برابر
با آب سوده طلا کنند به شود و انجیر ادویه در باب دمامیل گفته شده
است همان کند نافع آید و در سکندری می آرد که انجیر ادویه در باب
انشکنیشه خواهد شد در هر نوع لوطه نافع و دافع باشد و باید دانست
که این جمله انواع دمامیل که درین کتاب ذکر کرده هژده عدد است
نوزدهم نوع ناصور است که هندوی آنرا بهگندر گویند و این جمله
انواع که ذکر کرده شد همه دمامیل آند باب هژدهم اکلوذنا
آنرا خوره میگویند و هندوی آنرا کده گویند و این نوع دمل کسانرا
افتد که در اندام ایشان باد فرنگ بود و آن سبب حدوث آن

بود

بود که خلطی بتاء گوشت درون آید و گوشت را بخورد و روز بروز زیاد
گردد و پشته درد و تولد دیا از خون و بلغم فاسد بود که عفونت
گرفته باشد و سودا آمیخته باشد شعر باغاز عقدی چو دمل بود کخود
لحم رم چو بخته شود با عضار مردم بود حال او مجربست هر روز بنای او
سه موضع خطر ناک باشد مدام بسوزه تهیگاه و دیگر یکام
دو موضع لایی بود سود مند بسایند با آب بروی تهند
با جوک پنجهار خورده بر کنند جو افتند مخلوط انار کنند
جو سپنی که از هیچ دار نزند بکش و بوجه جند بر دبش سخت
خورد بعد از آن نیز کرم دین مهیا کن اسباب کو رو کفن
و اگر شهد نابات یکجا کنند بالد بروی خورد در دهد علامت نماید همه چهار
شود دفع از فضل هر دو رکات مثل که خود نیک نافع بود و کیچ بوسنی خورد روز
تمه دوا خور داغ دار و اگر کیچ دارو مدان بهازان
نخست فصد کنانند و خون بسیار از آن محل بیرون آرند بعده پیاز و صبر
و بوست هلیله زرد و ترتیب آمیزه هر یک نیم درم سوده هر روز با آب
گرم خورد تا صفرا و سودا و بلغم فاسد را باسهال براند بعده پیاز و
زرنیخ زرد را با کاب آرسیده و زنگار برابر سوده با روغن ستور
نیم مسعید و مرهم کنند و بروی بندند و را بسوزد و دفع گرداند
باید که هر روز ملازمت کنند و اگر بدین ادویه دیگر دو روغن بخور بنا
گرم کنند و روی گرم گرم بر زند تا بسوزد دفع گردد و اگر ازین تیه شود
داغ با آهن گرم کرده بر گرداگرد کنند به شود و اگر بداغ نیز دفع نشود
قابل علاج نبود مگر آنکه در عضوی که اکلا افتاده باشد اگر آنرا
توان برید در حال برند نقصیر نکنند بعده آن محل را با روغن
کنجد جوشانیده بریان کنند تا داغ شود و جراحت خشک گردد از
دیگر جان بسلامت برد انشاء الله تعالی و دیگر برای دفع کرمان
پیاز و بادرنجبویه سیاه یکسر و آنرا با روغن کرده و دو درم سیر کوفته خام و نیم

ایک همه را در دیگ بزرگ کساند از دو دست دیگ را با آرد ماش مهر کنند و خشک
کنند و بعد خشک شدن مهر بر دیگدان بندند با آتش اندک اندک بخته کنند
تا مادام که همه آب و رد یک خشک شود وقت فرود آوردن دیگ را بالا
گرفته بجنبانند اگر اولا نخود خشک شده آید از دیگدان فرود آرد و اگر
او از نیاید و آب در دیگ بود باز آتش کنند تا مادام که خشک شود بعده
فرود آرد و سرد شدن دهد بعده مهر و در کند و کوبد پاک کرده مستعمل
و هر روز نهار شش درم بخورد اول روغن ستور در دست خود بزرگ
و کله طلا کند بعده بخورد به شود دیگر مال کنکنی نیم سیر سوده و روغن ناگاو
یکنیم سیر و خیر ماد گاو و نیم سیر همه را فرعان بجوشاند چون شیر خشک شود
و روغن خالص ماند کف کند فرو و از دور روغن صاف کرده از دی بستاند
و هر روز قدری دو درم روغن مذکور در بینی او سعوط کند به شود
و کدو که بخته باشد دفع کرد دیگر بهناک سنبک شنگرف سنبل الطیب
جنگ بورت مازیونی کاتجلی همه را بر ماء آب بسایند و بر کدو بخته دهد
و بالا طلا کند ماس از فرود آید و درد دفع گردد و بخته کرد و درم
بر دو دوا دویه تا سه روز هم بر آن بخته طلا کند بعده ادویه که در
باب دمل مذکور است آن بکند تا خشک شود و فیه گردد و اگر کدو همه مذکوره
آغاز شده باشد سنای سوده بر وی بنهد و بالا سندهی بنبه کهنه بنهاده
بینی بندد کدو همه مذکوره دفع گردد دیگر انگزه صاحب کدو همه دهد ری
بادفرنگ نافع آید دیگر مرداسنگ سه درم سوده در ربع سیر آرد گندم
در روغن ستور خلط کند و غلوله و زن سپاری سازد و هر روز یکی بخورد
به شود و جدری و کدو دفع گردد انشاء الله تعالی باب نوزدهم
در دفع دبیله و خراج اما خراج اماسی باشد گرم که درد و خلش و ضخی
بود که مواد بجانب آن داخل ریخته باشد و بدبیله هر کسی که خراج رکیک
در امر مرض داو ملا داده باید که ضماد انجیر بود از خوردن تخم و تیز باز ایستاده
خ اما دبیله بعضی را ظاهر بدن پدید می آید و بعضی را در باطن بدن پدید

می آید

می آید تا دو دبیله هم شبیه خراج است الا آنکه گرم نباشد و نیز وی را درد
اماسی کمی پدید آمده باشد و ورم کرده باشد و ورم غفلت کند از شکافتن
وی و اگر ریم در وی بماند و خانه کند و گوشتی که گرد و گرد آن باشد آنرا
تباه کند و دو گهر افکند در یکی زرد آب فاسد کنده شده باشد و در
دوم شیر سیه و استخوان و ماند آن بود و دو گهیه را نبان تازی
دبیله خوانند اما هر چه از وی فربه اندام ریشه چون داو جگر بیند
و بنزد خصیتین بود باشد ورم دبیله که در باطن بدن بود از جهت
اجتماع رطوبت باشد که در آن موضع جمع شده باشد و ورم نشود
و رطوبت هر جا که در ماند عفونت پدید و گرم شود و چون گرم شود
و تباه ریم کرد و پس اگر از وی چیزی بیرون آید یا ماند و شاب و یا
لعاب لیج و یا مانند سفال و یا زرنیخ و یا مانند ناخن و یا استخوان و
هم بلون و بوی زرنیخ باشد و یا مانند دردی خمر و در بعضی از وی جانب
بوی کنده آید که در جهان هیچ چیز ناخوش تر از آن نباشد و آنچه از وی
در بوت بیرون آید علاج وی جز شکافتن چیزی دیگر نیست و او را
بیرون کشیدن باید و اگر او را شکافتن روزگاری دراز باید تا ریم
او را فرو شکافد و چون شکافتن کند باید که احتیاط آن کهیه را تمام
بیرون کشد و از وی هیچ نگذارد چه اگر از وی چیزی بماند باز معاودت
کند اگر بعد شکافتن دبیله که بر ظاهر بدن بود و ماند پیه چیزی بیرون
آید بنبه کهنه را هر روز در وی کشند نافع آید و اگر ماند روغن فقط
چیزی بیرون آید بر بنبه کهنه نمک سوده بر آن کشند و در وی نهند به گردد
اما دبیله که در باطن بدن بود چون بدست کاری کهیه تمام پیه و نیاید
و چیزی از وی بماند و بیرون کشیده نشود دارو نیز در وی کشند چنانکه
درون آن برسد بدین صفت پیاز و شحار و چونه کلی و زنگار کلیا سنگ
در پیه کهنه کرده در وی نهند تا تمام پیه و ریم بیرون آرد و اگر ادویه مذکوره
با عسل آمیخته در وی نهند بهتر باشد و چون گوشت مردار از وی پاک گردد بعد

سه روز برگ نیم سوده در جامه باریک کرده در وی کند بعد چهارم روز روغن
ستور در وی مالند و برگ نیم بخته بر وی بندند و چند روز ملازمت کنند تا گوشت
تازه برآرد و خداوند او را مغز خیار چنبر در آب حل کرده بار روغن
بید و هندوانگی روغن بید انجیر سه درم و شهد نه درم و آب یکجا
یکجا کرده هر روز بخورد و نیز نافع آید اما آنچه از وی اندرون تن افتد
و در ابتدا بود او را بدارو علاج کنند تا درد را بنشاند و زود
تر دبیله را بدراند و بشکاند بیارد تخم مرو و تخم خرد تیره و کتیرا
برابر گرفته با روغن بادام حب کند هر روز سه درم از این ادویه
در آب حل کرده تنها و نشانگاه خورد تا نافع آید و اگر خواهد که زود
تر سر کند هر روز نیم درم صبر سقوطری و ربع درم زعفران سوده با شراب
آمیخته خورد و دبیله سر کند چون سر کند بیارد اسبغول و تخم مرو
و گل ارمنی و صمغ عربی و کتیرا برابر سوده هر روز نهار بخورد بخورد
و اگر بیخ سوسن هر روز بجوشانده خورد نیز از این علت خلاص یابد و چون
ثر دبیله باشی زود بیله چون بدر وا فتاد از درد عتاب چرا از کنداده
تصمید کن از بوره و صابون و عسل اگر سوزنکند بخش نشسته استاده
صفت صماد مذکور بوره و صابون هر یکی چهار مثقال کوفته و بیخته
با دو مثقال عسل سرشته نیم گرم صماد کند باب سیم در دفع
آتشک و آنرا بهندی مهالکه گویند و این علتی است که
مثل آبله شکل سفید پدید آید و سوزش دهد و کند و بر جلدی نشین
از تایم خون و بلغم باشد که صفرا هم در عمل کرده و سوخته باشد
و علامتش آن بود که بر پوست دانه خورد و بسوزد و اندکی بگوشت
فرو رود و چون خشک شود و اغمان سیاه دام نماید و علاجش
آنکه چون بسیار شود فصد و اسهال کند و دیا دبوجه کرد هر کرد
جراحت زند و بارک مقت اندام بکشاید و با بستگی خون کم کند
نه پیوسته در حمام رود و اخلاط فاسد تحلیل باید و مطبوخ خیار چنبر

دبیله

و بلیله جامه بیزکرده با شکر بخورد خ و رزجوبه و بلال و حنا و گل سرخ برابر
ستانند و قدری کافور و زعفران با آب کند و با آب سوده طلا کند آتشک
دفع گردد دیگر اکیا نام کیاهی است اگر با آب کشنیز سوده بر آتشک
طلا کند دفع گردد دیگر حب لعل نذر حاجت ستده دیده کند و
پوست دور کند و در آب تر کند و هم با آب سوده قرص بندد و در
روغن کنجد بجوشاند تا مادام که بسوزد بعد روغن صاف بستاند
بدارو و هند کرت در اندام طلا کند به شود مجربست دیگر پوست
برگ بر وا گل نیلوفر صندل سرخ شکلکیج پیشکی اهل برابر ستده
نیم سیر از این ادویه در سی دو سیر آب بجوشاند و چهل شبانه روز بستاند و دیگر
روغن ستور در وی انداخته بجوشاند تا مادام که روغن صرف ماند جامه
بیز کرده بدارو هر روز اندام را با وی چرب کند به شود دیگر
بدنکیج پیشکی مهلهتی صندل سرخ با آب سوده با روغن ستور بیامیزد
و طلا کند به شود دیگر چوب کهیر مشک اذرک خیار چنبر و بنه از آب
سوده با روغن ستور بیامیزد و طلا کند به شود دیگر لسان العصافیر با
آب شسته بیخ سوده طلا کند به شود دیگر بدل صندل سرخ لودر
برگ جای برابر با آب یا روغن ستور بیامیزد و طلا کند آتشک دفع
گردد دیگر پوست سرس مهلهتی تگر صندل سرخ قاقله زرجوبه دارچینی
بالم سار وان سنبل برابر سوده با روغن ستور بیامیزد و طلا کند آتشک
دفع گردد دیگر کنپیله با برنگ دارچوبه مهلهتی تگر صندل سرخ قاقله
زرجوبه لودر تاکیر نیم سیر از این ادویه برابر ستده و کوفته در سی دو سیر
آب بجوشاند و هشت سیر بدارد و دو سیر روغن در وی انداخته
بجوشاند و روغن صرف بستاند و هر روز چرب کند به شود دیگر پوست
نیم برگ بر دل دارچوبه کدو تراهمان کلوی بیخ سوسن کاه سازد
سرد کنده شهد دو درم در وی یار کند بخورد به شود دیگر پوست طرفله
بیلیت پاره برابر کوفته هر روز چهار درم در چهار سیر آب بجوشاند نیم سیر

بستاند مرد کرده بخورد به شود و اگر درین علت تب باشد بهار و برگ برول
رجو کوفته هر دو نوبت نیم هم برابر ستده هر روز دارم ازین ادویه
در چهار سیر آب بجوشاند و نیم سیر بستاند و سرد کند و سه درم شکر
با وی یار کرده بخورد به شود و نیت دفع گردد و دیگر نوبت نیم درهم
برگ برول برابر ستده ده درم را کاده سازد و نیم سیر ستده سرد
کند و بخورد به شود دیگر برگ برول و همامه کلوی با نسه مشکه کوب
نیم جرایته طرنیل بیت پاپره هر ده درم را کاده سازد و سرد
کرده بخورد به شود و بلغم هم برود و اشتها غالب گردد و دیگر
دارچوبه رومی با بزنگ آلم مصطکی زرجوبه برگ حای هر روز دارم
کاده سازد و سرد کند و چهار درم شهد وی یار کند و با آن مضمضه
کند و قدری هم بخورد اشکال دفع گردد باب بیست و یکم در
دفع غده کلو که آنرا مندوی کلندر گویند و این علت بیشتری
در زمین فرود است بر سمت لک هوین حادث میشود و سبب حدوث
او خوردن ماهی با فراط است و با حتیاط ماهی را نمی شویند لعاب
که در ماهی است آنرا باحتیاط می باید شست زیرا چه از خوردن آن
لعاب بلغم تولد می گردد و تصعید میکند و در حلق می ماند و
باد بادی یار گردد و بلغم بسته گردد و روز بروز ورم زیادت
گردد در اغاز این علت دارو باید کرد علاجش بیارد بیارد خاکستر
جرچه بیخ سیر و شتار و سماکه هر یک نیم سیر و چونه کلی دو سیر و نمک شور
کاذران و شوراک و شیر قوینا یکان سیر و چوکه آب نیم هم بجا
سوده و آمیخته در طغار بزرگ اندازند و یک سبو آب در وی
ریزد و حل کند و هر روز تا سه روز سه بار حولی بجنباند بعده
در پتیل چینی تیزاب بجکاند بعده یک کتوره آهن بر آتش بنشاند
و این تیزاب در وی قدری قدری بریزد و زیر او آتش کند تا نمک
بسته گردد بعده آن نمک را هر روز قدر ربع درم در قند پیچیده

سه غلوله کند

سه غلوله کند و هر روز بخورد و بربع درم نمک مذکور هر روز سه وقت با آب
بیاشامد و بالای غده مذکوره بمالد تا ماوام که دفع گردد و از ترش شیرینی
و ماهی و گوشت گاو میش پرهیز کند دیگر تخم گدر و یک دانه هلیله کمر
با آب سوده در بینی سعوط کند تا آنکه جمله اخلاط سفید و غده مذکوره
فرو رشیند دیگر بیخ مهلهتی با آب برنج شسته بساید و جامه نیز کند
بخورد غده کلو دفع گردد باب بیست و دوم در دفع قولنج
یعنی نفخ که آنرا مندوی می گویند چه آنکه تولد نفخ از بلغم غلیظ اندر
است که با سودا مرکب شده باشد نفخ و طبیعت او اگر قبول کرده
در سوی پشت انداخته باشد ادویه و باد آنرا جدا کنند و کرده باشد نفخ و بخو
تمام قوت یابد از پشت بیرون آید و او را مکانی معین نیست
اگر رنگ سعید بود از بلغم است و اگر سیاه بود سودا غالب است
و اگر تیره رنگ بود مرکب است نفخ و چون نفخ در وجود بسیار بدلکد
و باد یکه بود و تمام تن را فرو دگیرند علاجش آنکه فصد کنند و رگ
اکحل یا حیل الذراع بگشایند تا خون تمام اندام بیرون آید نفخ و بعد چند
روز آن مسهل و بلغم سود آرا بر آنرا بدهند چنانکه هلیله مطبوخ و یا ترب
نایزه با شکر تری و بدرجون اسهال کنند و اسهال مراد شود بیارد
زاکره و مروارید سنگ با آب سوده طلا کنند و در آفتاب بنشیند نفخها
دفع گردد و دیگر کندر با آب جوند کلی یا در سیوالان گداخته
کنند و قدری سرکا سیخته در وجود مالد نفخها اگر چه دیرینه باشد هم
دفع گردند دیگر تخم تره یعنی جهار جزو زنگار یک
جزو یکجا کرده سوده در سرکه مخلوط کند و هر روز در وجود مالد نفخها
دفع گردد و مجربست دیگر کوکر ثمری و بانجی هر دو برابر سوده در
کنه با دکاو ترکند و هر روز بدارد و بعده با کنه مذکور سوده چند روز
متواتر در وجود مالد نفخها دفع گردد نوع دیگر تروز کشنیز آبی که اهل
هند آنرا کسر و کنند بدان آب نفخها بشوید دفع گردد مجربست نفخ

واگر زخم بسیار و باریک و در تمام اندام نبود بلکه چند زخم معدود و بزرگ
بود یا قصد و اسهال حاجت بود سیاه نمک سیاه بخوره که آنرا اروشی
گویند و کماره خوانند در آتش بدهند تا مادام که سفید شود بعد بیرون
آرد و قدر نمک مذکور چونه نیز اندازد و هر دو را بسایند بعده با آب
سیر یعنی لسن آمیخته مرهم سازد بر زخم بندد زخم مذکوره از زخم برآید
و دیگر شیر اگر دهاکه بسایند و بر زخم مالد دفع گردد مجرب است
دیگر توتیا نیز و جوک برابر سوده با آب [illegible] بر زخم مالد چون
خشک شود بار دیگر مستوجب کند زخم دفع گردد دیگر تخم دانتو
و تخم دانکه و تخم سرخ مرده برابر با کینه مادکاو بسایند و داخل زخم را
با پاچکه دشتی چنان خراشد که خون آید بعد ادویه طلا کند دفع
گردد مجرب است و اگر کنیر سکه با شکر سرخ بعد خراشیدن بمالد
همین عمل کند عم دیگر چونه و شنگار بعد بریدن و خراشیدن با آب
بمالد زخم بیفتد و باز نشود دیگر روز یکشنبه منگ نیز در برجاهه
بر گیر دو بدست بمالد و بعد خراشیدن با پاچک بر زخم بندد
چون باز کند زخم فرو افتد و اگر زخم بر قضیب بود همین ادویه
باید کرد زخم دفع گردد دیگر پنجال کنجشک خانگی با لعاب تر کند و
بعد خراشیدن بر زخم مالد زخم بریزد و بیفتد ماب [illegible] و سیوم
در دفع ثلع و آنرا فارسی [illegible] و هندی رسولی گویند و اکثر
اماسی بود بشکل غدود که اندر میان دو پوست بیرون آید و روز
بروز بزرگ شود و اورا اصلی نباشد که بر گوشت سخت شود و در جوف گوشت
بر وی تهی فرو هشتن از زیر پوست بگردد و بغلطد مانند یکی از مشکی
گردد نشان در خریطه بگردد و تولد وی جز از بلغم غلیظ بود
و از رطوبت سوداء باشد خود هم باشد و نزد کم هم شود و باشد که
خرد ماند و بزرگ نشود و باشد که روز بروز بزرگ هم گردد و لباس
جوز گردد و باشد که مقدار مادام یک خرد تر هم باند علاجش که اگر بتوند

نخست

نخست در آغاز رو داغ کند تا زیادت نشود و همان مقدار بماند و اگر بزرگ
شده بتدریج آنرا نیست که شق کنند و غدود را بیرون آرد اما باید که
نخست این ادویه کند اگر از این ادویه تشکافد غدود مذکور بیرون
نیاید بعده ضرورت با آلت آهنی بورت تشکافد و غدود را
بیرون آرد و در تشکافتن آن بر مردم چندان نرسد زیرا چه
آن غدود بر گوشت چسپیده نیست بمجرد تشکافتن پوست
غدود بیرون آید خلش معالجت تشکافتن اینست بسیار
صابون شنگار نوشادر بیکایی چونه کلی هر یک دو درم برشکوف
زردالی نیم درم همه یکجا بکوبند و در روغن کنجد خمیر کنند و بر وی بندد
و چند روز متواتر کند تبرا و یعنی بطرف غدود بیرون آید
دیگر جوک توتیا نیز نوشادر بیکایی هر یک یک درم شنگار نیم درم یکجا
سوده با روغن کنجد طلا کند رسولی بطرف تجدید شود و دیگر چونه
کلی بیهاک کرده نمک سیاه بخوره که آنرا اوس و کماره گویند هر یک پنج
درم اول نمک مذکور را در آتش بسوزد چون سفید گردد از وی پنج درم
بستاند بعده هر سه چیز یکجا سوده بر وی بندد اول آله شود بعده
تبرا و یعنی بطرف قدو بر شود دیگر خردل دیسه و چونه هر سه یکجا با آب
سوده مقدار نخود بر ثلع بدارد و تا بیست دو روز متواتر کند بعده
تمام گوشت برود و پایه سفید بیرون آید و به شود مجرب است دیگر
اگر آغاز بوده هر روز صابون تنها بر وی بندد نیز فایده دهد دیگر
قدری بشکاند و نرم کوفته بر وی بندد نیز دفع گردد و اگر آغاز بود
ش دیوچه بر وی زند بعده با شیر مادکاو بشوید هم شود و اگر با آب
پنج مهلهتی بشوید با غاز هم دفع شود دیگر قیر با بنگ بتول کوفته بر دل
زنگی مهارتی برابر سوده هم ورت او فتد انداخته عمار درم را
غلول سازد و هر روز یکی بخورد اگر آغاز بوده شود و اگر کهنه
شده باشد زور نکند و بزرگ نشود دیگر چونه کلی شنگار برابر با آب

سوده قدری بسواد بهند و تا سه روز هر روز دو سه کرت سخت کند و فتح کرد
مجربست م دیگر چوک بار یکسوده بار دغ غنچه و بول ماد کاو یکجا بیامیزد
و بر شمع کلک زده بمالد نفع وافر دهد استخوان افزودنی گوشت و
با دلوت هم دفع کرد بند باب بیست و چهارم در دفع
نقرس و اماس بود و باورد در بند پای و انگشت بزرگ پدید آید
ن و درد در بند پا و انگشت پای نیز بود و سبب حرارت نقرس بیشتر از ماده
حاره رقیقه بود م و یا از پایه دموی و یا از خلطی فاسد که در وی
ریخته بود پدید آید م و یا از افراط جماع و یا از رفتن راه بسیار
باشد و در بند دست هم پدید آید و خواجه سرای را و کودک و زن را
این علت نیفتد ح اگر در آینه زانو اماس پدید آید آنرا هم نقرس
گویند اما اگر در آینه زانو اماس بود و در بند پای بود آنرا نقرس
نگویند و اگر بند دست و یا انگشت دست اماس پدید آید آنرا هم
نقرس خوانند و نقرس بهیچ وجه تحلیل نیفتد و پخته نشود گفته
اند که هر پایه که بروزگار دراز جمع شود هم او را روزگار دراز باید
تا تحلیل شود و انتها نقرس روز جهل باشد خاصه در وقتی که پایه
بسیار و غلیظ بود و اگر پایه او اندک و رقیق بود پیش از چهل
روز به شود چنانکه در فصول بقراط آورده است و ماکان من
الامراض من طریق النقرس و کان معه ورم حار فان ورم
یسکن فی اربعین یوما و نیز گفته اند که اگر نقرس در دست راست
و یا در پای راست افتد زود تر به شود و بر جانب چپ دیر تر کند
و باشد که بدان در مردم هلاک گردد و آنکه گفته اند که عورت را
نقرس نشود تحقیق است اما اگر خون حیض او بسته شود و آنجا خون نقرس
باشد و بیشتر نقرس در فصل ربیع و خریف افتد زیرا که این علت
افتد باید که از غذا شریف چون عسل و شکر و میوه و مانند آن خاصه
چون خرما و انار ترش و شیرینی و شراب و گوشت و امثال آن همه

بدهیز

بدهیز کند اگر این علت از پایه دموی بود علامتش آنکه لون اماس
سرخ باشد و چون دست بر وی نهند گرم تر از اندام دیگر بود
اما درد و تمدد سخت و قوی نبود و اندکی رطوبت با وی یار بود
و هیچ نوع نقرس بی رطوبت نبود علاجش آنکه در آغاز علت
بعد گذشتن سه روز رگ باسلیق و باکحل بگشاید اگر علت سوی
چپ بود رگ از دست راست بگشاید و اگر علت سوی راست
بود رگ از دست چپ بگشاید بعد مشربت سکنجبین دهد و
گلاب و سرکه یکجا کرده جامه بدان تر کرده بران موضع نهد
و بپارد و ملازمت نماید و غذا آب مسک و یا آب ماش و آب
موتهم و یا شوربا گوشت حلوان و دراج دهد و قلیه و کباب
با تیر بهاد بدنافع آید دیگر صبر سقوطری تربد سفید یعنی دشتی
و سورنجان و بورت بلید زرد و گل سرخ هر یک نیم درم سوده در آب
خلط کنند و هر روز نهار بخورد مایه نقرس را قطع دهد و تحلیل کند
مجربست دیگر فلفل دراز دو درم سوده هر روز یک شیشه کوسفند
تازه خام ناجوشیده آمیخته نهار خورد به شود دیگر گاه گاه تحلیل
گرفته شیر داو با جغرات آمیخته هر روز نهار بخورد به شود
دیگر صندل سرخ و صندل سفید هر یک ده درم سوده صبر سقوطری
پنج درم سورنجان سفید سه درم زرد مرغ سه عدد موم دو از ده
درم روغن گل قدر کفایت هم را مرهم سازد و بر وی ضماد کند
و اگر بدین مرهم درد زیادت شود بعین معجون قدری با آب شربت
کرده بخورد درد فرو نشیند و اماس کم گردد و اگر نقرس از پایه مرطوب
و بلغم سرد و غلیظ و لزج افتد علامتش آنکه اماس هم نیک جود
او باشد و سرخی در وی نبود و گرم نباشد و گرانی نکند و درد با ضربات
و قوی باشد و هذا و تداد بیش قوی باشد و غذا ناهار و متقدم او
بیشتر سود بوده باشد چون نبات و مانند آن و این نوع بیشتر در نهایت

سنه کهولت و پیری افتد خاصه کسانی را که رطوبت دارند و تن قوی
و لون سفید بوند هوا و فصل سرد بود و بسیار باشد که در سنین
جوانی انکسانی را که مزاج ایشان سرد افتاده باشد و این نوع عارضه
بدشواری به شود و پذیر تحلیل بدپذیرد باشد که تحلیل نیستد و مردم
هلاک کردد نعوذ بالله منها علاج آنکه اگر علت مذکوره از سرشتا
افتاده باشد قی فرماید و اگر هوا گرم بود اسهال فرماید و اما
سازم تعلاج تنترس را. لون باشد که از این رطوبتی راه بیرون
قی مسکین درک می زن و مسهل مجوز که ماده صفرا بود و بلغم و خون
اگر صاحب تنترس صفراوی را اسهال دهد باید که با آب میوه دهد
و بعد قی و اسهال بر ماده بلغمی این علاج کند پارد دارچینی و
سلیخه و مصطکی و ساروان و زعفران و انیسون یعنی جوز
خراسانی و تخم والان و تخم کرفس هر یک پنج درم و سنبل و اذخر هر یک چهار
درم مویز طایفی یعنی دانه بیرون کرده سی درم همه را در چهار رطل آب
بجوشانند و یک رطل بستانند و پانزده درم صبر سقوطری خالص را چون
سوده در وی خلط کنند و پیش آفتاب دارند و هر روز بیست درم از آن
گرم کنند و سه درم روغن بادام تلخ در وی آمیزند و بخورند نافع آید و بعد از آن
ادویه در وجع المفاصل گفته شده است همان باید کرد و همان دوا
طلا می باید کرد بنرمان حق تعالی به شود و تحلیل بدپذیرد و اگر رطوبت
غلیظ با باد مرکب بود و بلغم کم بود همین علاج کندم و کاده را سناد کوکل
جو کراج نافع آید دیگر بیضهای مرغ را در آب بجوشانند و پوست ابیاض
کنند و سفیدی را دور کنند و با نخود و زردیها را خشک کنند و در یک زردیها
خشک یک درم لوح بلوری سوده اندازند و در فنجان را گرم کنند و بر
آتش برسانند و آتش نرم نرم کنند و روغن آنرا بستانند و بر تنترس بند
کرت طلا کنند صحت کلی شود دیگر اگر استخوان مرده بر ساق و ماورای
بند و نافع آید و اگر پیه روبه بر تنترس مالند نافع کردد و غذا گوشت

حلوان و دراج و قلیه و کباب و شوربا جوشیده با تیزبهار کیرد و اما آنکه تنترس
صفراوی را بعد قی و اسهال با آب میوه دادن بالا اما مس کل العلاج
صندل سرخ و سفید طلا کنند نافع آید و اگر عدس سوده با آب کشنیز تر
بیامیزد و قدری کافور در وی حل کرده طلا کنند هم نافع آید و اما تنترس
و روغن و ادویه قی و آن علتی است که رگهای ساق پای قوی کردد و بزرگی
کرد ظاهر کردد و سبب حدوثش آنکه چون ماده فساد در تن بسیار
شود و طبیعت آنرا دفع کند و اخلاط غلیظ و سودا بی طبیعی قصد
زیر کند رگهای از وی پر شوند و سطبر کردند و بیشتر این زحمت
کسانی را افتد که بار ماکران بردارند چون جمالان و مانند آن و کسانی را
که طعامها غلیظ سودا انگیز ملایم خورند و اصل سودا بر مزاج ایشان
غالب بودن و علامت ریختن ماده فساد در رگها از نشستن که رگهای ساق
پای سطبر بتواتر انگشت و بنرمی آنرا انگشت شوند و هم یافته در ساق
پای ظاهر کردند و لون آن رگها بسیاهی زند و با هم رنگ پوست باشد
فاما چون علت مذکوره از خون سوداوی باشد علامتش سرخی رنگ
مایل بسرخی است و رباعیه کردد و جود تواز دوای تخریز ثلاثه بسکی
بنفسه از کشت خون کلابی بقی و که بطریق اسهال میکنند بلغم و خون
خ اگر بغاز او علاج کنند نافع آید و چون دیرینه کردد علاج کمتر پذیرد
علاجش آنکه رگ اسلیق بکشایند اگر بر هر دو پای علت مذکوره علت
بود رگ مذکور بکشایند بعد از آن هر دو دست بکشایند و اگر بر یک پای
بود از یک دست رگ مذکور بکشایند بعد اسهال و مدت سودا و رطوبت
را بر اندازند و بعد از هفت روز رگ صافن نیز بکشایند و خون بسیار بدوانند
بعده رگهای مذکوره که سطبر شده اند بکشایند و انگشت بر وی آن شود و
می ارزد آنچه خون که در جوف وی است پاک شود و بیرون آید و چون
تمام خون از رگهای مذکوره بیرون آید سفید مرغ را با آب خیر و بیضه
یکجا کرده بر روی ساق طلا کنند و بعصابه محکم بندند و بنوشند و دیگر اگر

جرار مغی سوده بدهد و چند روز متواتر خورانند نافع آید باب بیست و ششم
در دفع داء الفیل یعنی بیماری که ساق پای و پشت پای چون پای
فیل گردد و این علت را بهندوی را بهمه گویند و سبب حدوثش
آنکه خون سودایی در پشت پای و ساق از هر جایی فرود آید و علامتش آنکه
اماس در ساق و قدم از هر دو جانب پای پدید آید و این علت را داء
الفیل بدان سبب گویند که پای حزاد ند علت از بسیاری ورم چون
پای پیل گردد اگر در اغاز علاج کنند نافع آید و چون دیرینه گردد و حکم
شود هرگز علاج نه پذیرد اگر این علت از خون بود علامتش آنکه رنگ
اماس لعل بود و بسوزد و سخت بود و اگر از سودا باشد علامتش
آنکه در وی حراحت پدید آید و بر پوست از بالا خشک و ام نماید و ورم
سست بود و شکم افتد و اگر بلغم باشد علامتش آنکه هیچ حراحت نبود
نه و اماس سفید و اندک سرد بود و گران و چرب بود علاجش آنکه در
آغاز زحمت چون افتد اثر و بدر پای و ساق پدید آید و ارکاسلیق
از آن دست که مقابل این پای باشد بکشاید و خون بسیار بدو اند
بعده بر ساق پای حجامت کنند بعد موقی و اسهال لازم گردد بجهت
قی جوزقی دهند و بجهت اسهال تربد نایزه با شکر تر کنند و هندوانه
بلیله بوزن برابر سوده با آب بران موضع بندند و دو کان روز رسته
دارند و بسیار ملازمت کنند و طعامها سبک دارند و از طعامها
سودا انگیز و ترشی باز دارند بدین شود و اگر علت مذکور از باد و بلغم
باشد بیارد سندی فلفلین کچور کوفتش شبت جوب تازیانه نسکه
بجه چرب فرنگ برابر سوده با عسل مخته بر علت مذکوره طلا کنند و عین
او دیه سوده هر روز با آب گرم تا یکماه خورده شود دیگر اگر رطوبت
و بارد غلب فقط طلا کند نافع آید بیارد سندی کلوی جوشانده روزه
درم در آب جوشانیده شیر گرم خورد و مدت طویل ملازمت کند اگر آغاز
باشد بهبود دیگر زنجبیل و مرزنجوش با آب سوده بر علت مذکوره طلا کند

بشود

بشود باب بیست و هفتم در عرق الطوی یعنی ناروه و این علت بیشتر
کسانی را افتد که بر خورد نجها گران بسیار نهند ناروه طعامها بسیار
خورد و عرق ملحی ناروه را از آن سبب گویند که در مدینه بسیاری
افتد خدا داند اما تعیین نیست بهر اندامی بیرون آید اما بیشتر در
ساق پای باشد و بعضی را چون کنت ارد اکلا افکند آن اکله در شکم
سرایت کند و مردم هلاک گردد نعوذ بالله منها و سبب حدوثش
از آبها غلیظ بود که در وی گرم بسیار بود و هوا گرم و سایه آفتاب
بر وی بتابد عفن و بگندد و آب حوضی که اسپان در آن خوض آب خورند
و سرگین و بول ایشان در آن آب می افتد و کاذران در وی جامه شویند
و نیل بشکنند شتر نر گوسفند که جامه در آن تر میکنند بوقت شستن در
آب می افتد بخوردن آن آب ناروه پیدا شود و بخوردن رکها در گوشت
علت مذکوره نیز پدید آید و بخوردن ماهی و غیر آنها نیز علت مذکوره
ظاهر گردد و نیز اگر بجا کردن آب هر دو در معده خلط غلیظ
تولد شود و عفن گردد و طبیعت آنرا قبول نکند و در اطراف اندازد
از آن ماده گرم ناروه پیدا گردد خ بعضی حکما گفته اند که علت مذکوره
از خوردن گوشت غلیظ نیز افتد و نیز تولد او در گوشت بود علامت
آنکه چون ناروه از گوشت در پوست سد بعضی را از تیزی وی در تمام
تن سوزاک و خارش و سوزش پدید آید و بعضی قی و قیب و تلوسه
کرد بعده در آن موضع اماس کند و بعد چند روز اماس فرو شیند
و آبله پدید آید بعده آبله بشکافد و ناروه سر کشد و بعضی را که سردی
در تن بسیار بود سوزش و سوزش در تمام اندام نکند بلکه همان موضع
بسوزد و بخارد و آبله شود علاجش باتفاق حکما آنست که مثل از آنکه
آبله پدید آید آنرا شق کند و بیرون آرد و اگر بیک شکافی بیرون نیاید
شش هفت شکاف کند و در زمانه واحد بیرون آرد و در کشیدن
احتیاط تمام کند تا نگسلد و اگر بگسلد درد بسیار کند و زحمت دیر باشد

ج و اگر موضع او نازک بود و ممکن مشکل بود و امله کند باید که جای خود را
از حرکت باز دارد تا الماس نجفت نکند و آب شش تبه هفت خورد
بیارد هلیله بلیله زنجبیل فیفل برابر سوده جامه بر کرده بدارد و هر روز
دو درم از این ادویه و شش درم شهد سبز شود قدر نیم سیر آب در وی اندازد
و شربت سازد تا سه هفته هر روز بدین قدر نهار خورد بشود و دیگر
چون نارو امله اندازد و دهن کند برگ تازی تر سوده بر دهن او بندد
و ساعتی بدارد و ازو بند کو رسخت خواهد گرفت و نارو را دافع خواهد
کرد مجربست و دیگر چون نارو درم کند در و سخت ارد کلک زند و یا
بدیوجه خون کشاند تا بخت نیارد بعده یکصد هشت ورق آکی بردی
بندد و سه روز بر هم بسته دارد و بعد سیوم روز بکشاید و بار دیگر
برگ همان مقدار تازه بندد و آنرا سه روز نیز بسته دارد و سه کرت
همچنان کند بخت نیارد و دفع گردد و اگر بخت آرد سهل آرد و زود
بشکافد و اگر درین علت هر روز شیر و روغن نهار بسیار بقدر وقت
خورد رشته او باسانی بیرون آید و ریخ ننماید دیگر شیره برگ پیل انجیر
نیم سیر و فلفل کوفته درم سوده و روغن مستور ده درم همه یکجا کرده هر
روز نان قدر نهار و خورد رشته باسانی بیرون آید و دفع گردد دیگر
شونیز کوفته در روغن بجوشاند و بر شکم بندد و دفع گردد دیگر چوبه نارو امله
اندازد و درم کند بیارد اسبغول و جزر و بیخی و صندل سفید و
آب برگ سوخ عرق و آب سکانکور همه یکجا کند و بر نارو نهد تا حرارت
مایه کرد و نارو سر بکشد و چون سر کشد میلی بیاندازد از سر بند نارو
را بدان بجنباند و آهسته آهسته بکشد اگر فی الحال تمام بیرون آید بهتر و اگر
زور کند و بیرون نیاید شیر و روغن خورد تا نرم شود و لحاف بر خود اندازد
و یکی اصل بغلطه تا عرق کند بعد لحاف دور کند نارو را آهسته آهسته
بیرون کشد چون زور کند و بیرون نیاید باز همچنان لحاف و شیر و روغن
استعمال کند و بدین نوع بطریق اول بهتری تمام بیرون آید

و بشود

و بشود ج دیگر بسیار دانه را با آب سیاه و باد و روغن کنجد و رادنه آسی بجوشاند
و گرما گرم بر نارو بندد به شود ش دیگر زر چوبه شنجار بکوبد شنگرف و مای
شیر اگر روغن تخم هم برابر با کینه آدمی سوده بر نارو و حنظل بر و خام
طلا کند به شود و دیگر اگر نارو بیرون آمده باشد در سرو فیش کردم
بخلاند و یک لحظه بدارد و بعده دور کند نارو تمام خود بیرون آید و اگر
نارو را امله بیرون نیامده باشد آن عضا که در وی نارو باشد در آن
ساعتی بدارد چون سر نارو بیرون آید بیش مذکوره را در وی
بخلاند تمام بیرون آید دیگر صد دانه سیر پاک کرده و نیم درم انگزه
خالص یکجا سوده بهم کند و بر رشته بندد و یک ساعت بدارد و نوشان
حی تعالی تمام رشته بیرون آید و در آن دارد به بعد مع و دیگر چوبک
قدری یکجا بسایند و اول در دهن رشته و امله آب سر قطره روغن
کنجد اندازد و بعده چوبک سوده اندازد و برگ پیله بالای آن بندد
و تا سه روز رشته باز نکند رشته دفع گردد مجربست و دیگر
اگر خواهد که رشته در حال بیرون آید چار درم سیر سیر پاک کرده اسی کند
و با ربع سیر روغن تخم یکجا کند و بخورد و بالای نارو شکه کوشفند شوره
کاز دانه و با تنگ شور یکجا کند و گرم کرده بالای نارو بندد در حال تمام
بیرون آید اما سیر در شکم بغایت خواهد گرفت و دیگر وقت طلوع
آفتاب بر سه کلوخ بخواند و گرد بر گرد نارو بباید و بر هر کلوخ هفت
بار بخواند به شود مجربست بسم الله الرحمن الرحیم الله اکبر الله اکبر انت
لا تکبر فات محمد صلی الله علیه و سلم فمت یا نارو باذن الله تعالی
و اگر وقت بیرون آمدن آغاز درم کند بر کهاد هموره بر درم بندد
درم فرو شنید و اگر بسبب سست شدن رشته و یا بسبب راه رفتن
محل رشته درم کند دیوچه و یا کلک زند و خون بیرون آرد بعده شملیت
سوده شیر گرم کرده بر بالای او بندد و الماس فرو شنید و رشته بی زور
شده بیرون آید و اگر صبر سقوسطری با آب سوده بر درم فرو شنید

و اگر حبه مذکور با یک مود بار روغن گاو بقدر نخود حبه حبه سازد و در سایه
و در سایه دارد و صاحب رشته را اول روز قدر نیم درم و دوم روز قدر
یک درم و سیوم روز قدر یک نیم درم حبها مذکور فرو برد و قدری صبر
مذکور با آب سوده بر جراحت نارو بمالد بکرم الله تا بر شود و باقی صبر
نارو بیرون نیاید و اگر خواهد که هرگز نارو بیرون نیاید آب پنج
درم در روغن مستور تازه قدری در وی اندازد و همین قدر تا هفت روز
هر روز خود پیش هرگز نارو بیرون نیاید مجربست دیگر چون آفتاب
در چیزی آید هوا شمالیست هر روز بخود آن سان او را نارو نشود و اگر
هم در آن وقت هر روز سه بار هندی پاچه درست فرو برد او را در آن
سال نارو نشود شش دیگر بوست بیخ اگر نرم پارد و بکوبد و در شیر
انداخته بجوشاند و جفرات بندد و جگر زند و روغن بسته هر روز
نهار با بیخ ستی خورد و در آن سال نارو نشود و دیگر قیر تعلب سنبل
چتر و قنبیل برابر سوده هر روز دو درم با آب گرم نهار خورد اگر پیش
از حدوث بکار برد نارو را بیرون آمدن بدهد و اگر با غره یعنی
اماس کند دور شود زرجوبه و گل پیله برابر با آب سوده انجا طلا کند
و همان بیخ تا هفت روز فرو برد شود و اگر بخته گردد یک درم مرداسنگ
باریک سوده در کتوره آهنی با روغن کنجد بجوشاند تا مادام که سیاه شود
بعده طلا کند بختکی دفع گردد و درین علت بای و حیا دویه سهل
و فصد بکار برد و بعد از تکاب ادویه سهل فصد اگر علامت
زیادتی خون موجود آب کزفنم کوفته و ماش مقشر و صبر نیز زود
کرده با پیه خشک کوفته با روغن گاو اقتصار نماید و پیه بز چهار درم
پیه سه شاخ خوا که خشک بود یک درم جدا جدا کوفته هم آمیزد
و صلایه کرده بر موضع جراحت نهد تا جراحت ریش را کند رشته
بتمام بیرون آید و هم شدن ندهد و هر صبح و شام روغن نارو گاو را که
پیه ریزه کرده و با پیه خشک گرفته در وی انداخته در سوجوش نهاده

باشد

باشد و صاف کرده بر سر عضو رشته بالد تا رشته قرحه کرده و بلند گردد
و بی رنج بتمام بیرون آید باب بیست و هشتم در شقاق العقب
یعنی در بدن باشد پای و دفع ترقیدگی دست خ باید دانست که
بعضی مردمان را در زمستان و پای بیشتر قدر بعضی را دایم می ترقد و پوست
می ریزد و رنگ در زمستان می ترقد سبب حدوث او آنکه گاهی دست
و پای را در آب سرد و گاهی در آب گرم بشویند اگر در یک آب بشویند هرگز
ترقیدگی دست و پای پدید نیاید و آنرا که دایم متقدا که از باد
و تلخ است علاج هر دو نوع یکی است بدارد قند و گوگرد قند مهر
و نمک و موم این همه برابر کوفته در کیسه با دگاو بجوشاند و گرم گرم بر ترقیدگی
مالد و ملازمت نماید به گردد دیگر مرکندی را در روغن مستور بگدازد
و گرم گرم طلا کند ترقیدگی دفع گردد مجربست خ دیگر قیر و قند هر یک ده
درم موم سه درم روغن گاو نه درم یکجا بر نان گداخته که طلا کند
به گردد شش دیگر گوگرد قند قیر موم شهد نمک سنگ مرکندی برابر کوفته در
روغن مستور بجوشاند و گرم بر ترقیدگی در شتی پوست دست و پای
بمالد به گردد شش دیگر موم نمک سنگ گوگرد خوردنی گل سرخ یعنی
گیر و شهد و روغن مستور هم کوفته با روغن بجوشاند و بر ترقیدگی مالد
به گردد دیگر قیر قونیا روغن کنجد و غنز و قیر گوگرد سفید بوزن
برابر بیامیزد و پوست بیخ سوس سوده در وی خلط کند و طلا کند
به شود و جوز از سیب بلقم دست و پای بارد هر روز نان گندم
با بریان گوگرد سفید بخورد تا تری و خشک گردد و بلغم را از دل
پاک گرداند و بتدریج ترقیدگی را باز دارد دیگر کیاه را در تنی چرب تعلیه
هر یک نیم سیر و فلفل و سندی هر یک ربع سیر و هم وزن همه ادویه
خشک تری یکجا کند و هر روز در کف خود بعده یک سیر شیر گاو خورد
و از ترشی احتراز کند در بدی بکرم الله تعالی دفع گردد دیگر قیر سوده
در روغن کنجد و آب انداخته در قدح گل مرهم کند و بمالد هم نوع

و هاهد و بدد دیگر مرکندی سنگ و مرکندی و آهو و در برابر
سوده بر رشته بنهد و هم نوع مرهم ساختن سوده
طلا کند

ترشیدگی دفع کرد و دیگر جوز قی و نمک سنده برابر سوده در روغن فام گاو میش
بیامیزد و اندر جرب کرده در هر بار هفت روز دفع کند بعده کشیده
بر در بار بر پوست دست و پای نالد و بیری بدارد بعده آب گرم بشوید
به شود و یکی این ترفیلی را با شیر اک تر کند به شود و اگر ترقیدگی از سبب
خون بود اول خون بگشاید بعده ادویه کند تا از دفع یابد چهار دیوست
درخت بسیل و بدو جوز و نغز کوامله در آب بجوشانند تا بنصف از
آید و در آب تنگ گرم پاشته پای نهد و یک ساعت بدارد بقوت بمالد
به شود **باب سیم در شکافتن ناخن** که آنرا بتازی اسنای الظفار
فی الاظافر گویند و این علت سزا خت را جو ندزان موش گرد انند فدان
علت از او تلخ است **علاجش** بیارد مصطکی نمک سنده هر دو بمساوی
سوده و طعام سرد خورد و طریقه برای سوده هر روز با آب سرد نهار
خورد دفع کرد و اگر در ناخنان غلیظ شود **علاجش** بیارد بیسه بط و بیسه
بوم و مغز ساق گاو در روغن بنفشه در روغن خیری و اگر این هم در روغن
نیابد روغن گاو در روغن بادام بکار برد این حلم را مرهم کرده بر
ناخنان بسیار روز بمالد به شود و اگر این علت ناخنان شکافتن
میکند ده درم مروارید سنگ رز سوده در سیصد درم روغن بید انجیر
دیا در روغن زیت کند ده درم بیرزه و پنج درم کنیز هفتد سوده
جامه بیز کرده هم را در ماوت بکوبد و مرهم کند بعده ناخنها را از
وی جرب کند دفع آید و اگر روغن سندرس طلا کند و ملازمت
بسیار روز نماید نیز به شود **باب چهارم در سفیدی که**
بر ناخن بدید آید و آنرا بتازی بیاض الاظافر گویند هر وقت که
نقطها سفید بر ناخن بدید آید باید دانست که ماده وی از جنس بهر
و برص است **علاجش** آنکه قدری تخم کتان و شلیت بکوبد و به یزد
در آنکبین و موم بسرشد و بر وی نهد و ملازمت کند دفع گردد و نیز اگر دیده

که در باب

که از دیگر باب بهو مذکور است درین علت نافع آید **باب پنجم در**
وفع ناخن و آن اماسی بود دموی که درین ناخن بدید آید و درد
سخت کند و اندام مریض را گرم کند و تب آرد و لون ورم سرخ
گردد و درد با ضربات و قوی خیزد **دفع** رباعیه در داخت بیان
کنم قاعده که از بهر شتا بود ترا باید بکشا رگ و مسهل خوردی ساز طلا
از سرکه و افیون که بری فایده **دفع** اگر داخل بر انگشت دست چپ
بود رگ انحلا از دست راست بگشاید و اگر علت مذکوره بر دست
راست بود رگ انحلا از دست چپ بگشاید و تخم نیک و افیون سوده
با سرکه و گلاب آمیخته بر وی نهد و چون خشک شد دارد فرو شنید و اگر باید را
دفع کرد اندر راحت بدید آرد بعد سیوم روز استعمال و سرکه
انگوری بسایند بر وی نهد و سه روز ملازمت نماید و چون سه روز
بگذرد انگشت در آب گرم نهد زود دارد تا پوست را نرم کند و
بخت بدید آرد بعده شهد و شکر تری هر دو یکجا آمیخته هر روز طلا
کند تا از و سر کند و دفع گردد و اگر از نهد و سر نکند هم بود
غوک چاه را دو بوکاله کند و گرم گرم از جانب شکم بر وی بندد درد
فرو شنید و در حال سر کند **مجربست** **باب ششم در دفع جراحت**
نه باید دانست که جراحت بر هفت نوع است یکی آنکه بریده شده باشد
دویم آنکه مثل زخم تیر و نیزه و کتاری و مانند آن بود که آنرا هندوی
آنی گویند و سیوم آنکه کشته باشد و چهارم آنکه صاف کرده و شکسته
و مانند آن زده باشد که آنرا هندوی بدکها و گویند و پنجم آنکه گوشت
و یا استخوان از سبب زخم شکسته شده باشد و ششم آنکه
گوشت و پوست سائیده شده باشد و هفتم آنکه موهه شده باشد
اما نوع اول آنکه بریده شده باشد و یا از زخم تیغ رسیده باشد و الله
بالله اول باید که آن زخم را تفحص باحتیاط کند و آنچه در وی از خون
و گوشت و استخوان و مو بود که از سبب زخم از تن جدا شده باشد و در

زخم مانده باشد بعد از آنرا باحتیاط تمام بیرون آرد تا بعد دوختن
درد نکند بعده لفوف را بر بدو برکالم کند و هر دو برکالها را
در دو تسکلا آهن از طرف پشت بخفاند و روغن بنفشه در فرعان
بجوشاند و این قطره لفوف را از طرف پشت در روغن مذکور که جوشانیده
است گرم کند و بر زخم چنانکه صاحب زخم طاقت آن دارد بجنباند
قدری گرم گرم نهد و زخم را از قدری مقدار یکدو ساعت گرم کند و یا
بانمک سوده گرم کرده بر تلی کند و زخم را با وی گرم کند یا سازد و یا از
چرب گرم کرده اول جامه بر زخم نهاده بالوند مذکور زخم را گرم کند و اگر
از طرفین زخم فوق بیرون آید مدد و نماید از طرف بانگلی گرم کرده داغ
دهد و چون تمام بعده زخم را بدوزد و وقت داغ دادن قدری
مصطکی انگشت نما از محل زخم پوست گذاشته داغ دهد و بعد دوختن بند
بر روی زخم جامه در روغن بنفشه تر کرده بنهد و بالای آن جامه لوبیری
از اجوان و آرد گندم بدارد کند و زرچوبه مساوی سوده باشد با
روغن بنفشه و آب آمیخته بر آتش بنهاید تا بشد آن لوبیری بالای آن جامه که
آنرا آنگلی گویند بنهد و بالای لوبیری مذکور برگ تنبول و یا برگ درخت بید
و یا برگ درخت پلنهد و بالای آن پتی محکم کرده بندد و تا دو روز
پتی مذکور بسته دارد و در روز سیوم بگشاید و جامه را در آب گرم گرم کند
و با بخار جامه مذکور بعد شبیلیدن زخم مذکور را گرم سازد و لوبیری
و پتی چنانچه اول گرفته بسته بود همچنان به بندد و در روز پنجم بسته
دارد و اگر زخم بسیار بزرگ و خون بسیار رفته باشد در بسته دوم با جامه
تر زخم را گرم نکند و بلکه همچنان پتی بالوبیری چنانکه اول بسته بود همچنان
بندد و بعد دو پتی بستن زخم مذکور را با جامه چنین گفته است گرم
کند همچنان سه پتی متواتر بعد مفاصله دو روز تر بندد و بعد سه
بسته برگشتم را با خاشاک او در جامه کرده بر دستن دیگ بندد و در دیگ
آب انداخته چندان به پزد که تمام برگ زرد گردند و بسیار تمام بجنبانند تا خاشاک

خود

خود بغیر جدا کرده جدا شوند آن برگها را بعد بخشتن نگاه دارند و چون
پتی سیوم باز کنند اول زخم را جامه که در آب گرم گرم ساخته است شبیلیده
با بخار وی گرم کنند بعده آنگلی جامه که با روغن بنفشه گرم تر کرده باشد
بر زخم مذکور و بر آنگلی جامه مذکور بر کهاز مذکور گرم گرم نهند
و اگر گرم نباشند دوم بار گرم کرده نهند و بالای برگ مذکور پتی محکم
بندند و هر چه از ریم بیرون آمده باشد آنرا با کف کنند و اگر بعد دوختن
زخم مذکور بطرق دیگر بسیار کشته شود بعده زخم مذکور دوم بار
بدوزند و پنبه را در روغن بنفشه تر کرده در محل طرف قبدی نهند و آنگلی
جامه را در روغن مذکور تر کرده بالای پنبه مذکور نیز نهند و بدین طریق تتبع
کنند و چون زخم مذکور تر کرده بالای پنبه مذکور نیز نهند و بدین طریق تا
در به شدن آید و انگور بندد باید که هر روز پوست درخت بادام و پوست
کنار را آب جوشانیده جامه در وی گرم کرده آن جامه را شبیلیده
بدان جامه و بخار آن زخم مذکور را گرم کرده بدین جامه کند و هر روز تر کنا
نم را که بخته کرده نگاه داشته است گرم ساخته بالای آنگلی جامه نهاده پتی
محکم بندد و این فعل مکرر کند تا مادام که زخم تمام نیکو گردد و چون
زخم مذکور به شود و انگور بندد و خشک شود پتی دور کنند و هر روز زخم
بگیرد بر زخم تر کند و پوست آنول خشک سوده و با سرد کهن سوده بر وی
بر آکند تا مادام که تمام به شود و اگر زخم تیر و نیزه و یا کتاری باشد اول
آنرا نیز تفحص کنند و هر چه در وی پیدا بیرون آرد بعده شهد را در روغن
بگدازد که قدر اندازد که غرق شود بعده بر آتش به پزد چندانکه مثل
قند شود و پلیته از وی راست بندد بعده از آتش فرود آرد و پلیته راست
کند و در دن زخم آرد آن قدر که در وی در آید باقی پلیته از بالای
بریده دور کند بعده بالای آن آنگلی جامه با روغن بگدازد تر کرده چنانچه
در زخم تیغ نهادن و لوبیری بالای آنگلی مذکور بستن بیان کرده بود
همچنان آنگلی و لوبیری را در زخم تیر و نیزه و امثال آن استعمال کنند و چنین

وبالا بر بوی مذکور برگ تنبول و یا برگ بد و یا برگ کهنا کهر که انرا ابلکویند
بهند و بر روی بخی محکم بندد و اگر ازین زخم خون روان شود از رفتن
باز نماند باید که کرم برگرد زخم داغ دهد تا خون از رفتن باز ماند و اگر
از جراحت خون نایستد صبر و کندر و هم یک جزو و عنزروت
نیم جزو سوده بر ریش نهد خون باز ایستد و اگر افیون خالص با آب سوده
طلا کند خون نیز بایستد و اگر جامه حریر و یا نمد و یا استخوان بکی ازین
سوخته خاکستش تو بر تو طلا کند همین حکم دارد و اگر بیکام نیز در زخم
مانده باشد و بیرون نیاید موی سر مادی جسته سوده بر روی زخم
بندد بیکام خود بیرون آید و از تلخی مالکانی با روغن مستور به نیز در زخم
بجکاند بیکام و یا سان و با استخوان شکسته که در زخم مانده باشد بیرون
بیرون آید و در زخم سد مجریت و اگر خروس و یا خرگوش و یا گنجشک را
دو بجکاله کرده بر انجا گرم گرم بندد و هفت بار این فعل مکرر کند آن محل
زخم گردد و هر چه در زخم مانده باشد بیرون آید و درد و سد مجریت
حق و اگر تیر پاره در استخوان مانده باشد بر دنبه بیدی و اگر با آب
سوده در جامه تر انها با لا زخم بهند تیر خود بیرون آید و اگر طحال
با در سنگ تمام ترا نمک سنگ و زیره سفید بریان کرده سه روز بخورانند طحال
کم سالها مانده باشد بیرون آید و اگر خون در شکم مانده باشد تا هفت
روز هر روز یک شربت آب مجدره و یک درم بوکهار سوده خورد خون شکم
را بر اندهن علاج کرم بخوردن اگر جراحتی زخم فراهم آید بان مهیهی
بوستی نیزه کاو سازد و نیم سر سر کرده خورد و در زخم را کم کرداند
و اگر طریقله کهر یا ده کاوی صندل با دل برگ نیم کریاته با نه کاوه کرد شیر
کهم خورد جراحت قدیم و ریم را دفع سازد و اگر کریاته و طریقله بر سر
کهر و کوکل بجوشاند و شیر گرم خورانند نافع آید علاج هم نوع جراحات
لش اگر زخم تیغ و تیر بود بر کیکسان و برگ کسوندی خشک برابر
سوده تراوی با بول بشر بر جراحت زخم طلا کند و بالا بر بخی بندد و بکشاید

بستهٔ دارد

بسته دارد و جد کرت ملازمت کند و اهم آید و به شود و اگر برگ
با آب سوده بر زخم بندد تا یک هفته به شود و اگر قند بر زخم بندد به شود
و هم زخم تیر را بکشاید و ریم بر رود و اگر دیر بینه باشد هم به شود
دیگر اگر زخم تیر و تیغ و کارد و جراحت خشت و چوب و سنگ و جز ان
بود برگ بهاتوری اگر نیز با بدی آب سوده بر زخم بندد و اگر برگ خشک
بود سوده بر زخم بر اکند زود فراهم آید و علی ایک تی و اگر نیز بی
هر رخی که بود با آب سوده طلا کند به شود و اگر کوشفندی را تیر زند چنانکه
کدار شود و همین بیخ نیز بسی که انرا بادهی هم کویند سوده هر دو جانب
زخم فی الحال نهد و با جامها محکم بندد کوسفند کاو جو و آب خورد و
شود و سکان فی الحال وصل شود و اگر در چوب در کمر کرا نرا عصا میکویند
میکویند کوشت کباب کرده بر بان کنند کبها یکدیکر بخند و هم
یکی کرد نوا این مجربست پس اگر چوب مذکور را با آب سوده در زخم طلا
کند به شود و شکاف وصل کردد شی اگر چه اما نکه سوده در زخم بجند
به نیز و بعد از زخم را چوب کنز آماس و بخته شود و اگر شیره کرکاو
با دست مالیده بر زخم نهد به نیز در حال بر شود مجربست اگر بعد
رسیدن زخم فی الحال بخون کرم روغن بجند و نهد چه چیز بدان نماند چون
تحمیت روغن بجند بدان رود دیگر محتاج نشود تا آخر جان و هدف
و بر روغن مذکور سفت بار بخواند و بدهد با لنبو حلیلو تو کنتو
بوت سر سیاه خشک سوده جامه پنبه کند و اول جراحت را با روغن
چوب کند بعده اثر ایرا کند و قدری عنبه تنک بهمن کند و بر جراحت
نهد هر روز با آب بوت درخت کنار جوشانیده بشوید و این
ادویه را اکر بمدت اقل فراهم آید و یک بیخ درم مروارید سنگ در
روغن ماکاو سیر سوده بجوشانند و با چوب بخنانند تا مادام که سیاه
شود هر روز بر جراحت طلا کند و کاغذ بروی بخنانند هر روز با آب
بوت درخت بغیلان جوشانیده بشوید و مرهم طلا کند فراهم آید شفق

اگر سفال نو آب نارسیده سوده و پخته با روغن مستور محکم مالیده مرهم سازد
و بر زخم بندد بهشود مرهم دیگر مرهم سفیدیه سوده و پخته با روغن مستور
مرهم و زن سفیدی کیتو بجوشانند تا یکی شود بعده در آب مرهم سازد
و اگر در جراحت و زخم خارش بود قدری سندور و کنیله اندازد
و خلط کرده بر جراحت و زخم مالد تا یک فراهم آید دیگر کوکرد خوردنی
با روغن کنجد چرب کند در صلایه بکوبد بعده قدری سندور و کنیله
در وی اندازد و بکوبد تا یکی شود و اگر جراحت دیرینه بود قدری دوده
مطبخ نیز اندازد و بروی مالد جراحتی که لیها او سر شده باشد بدین ادویه
به شود مجربست اما اگر خاکستر پر زاغ بر جراحتی که فراهم نیاید به بندد
به شود فی و اگر در جراحت عرچی افتاده باشد استخوان کوسفند پخته
بسوزد و خاکستر آنرا با شیر عورت مرهم سازد و بروی نهد به گردد و اگر
ورزکی و کانسر باخه و ادمی و یغلین کهنه سوخته و زبان بجه سگ
هم ادویه بالا را و بندار حال فراهم آید و به شود و اگر جراحت تازه
بود و خدر بجه نیاید و دو سه کرت هر روز طلا کند فون بایستد و درد
برود و زود منجمد شود دیگر روغن روئین دوا بتا نافع آید با سیسم
ورمونج بای و زخم عصا و سنگ و مشت اگر بای بغزد و بای را آزاری
رسد باید که فی الحال کلک زنند و باد بوجه افکنند و فون بیرون آرند
به شود اما اگر آزار سخت رسیده و بجز رسیدن آزار فون بیرون
نکرد بدفون یک روز بروی گذاشته باشد فون بر ندارند که آن بر
داشتن زیان کلی دارد و درد بسیار نماید و درد دیر مدت
نماند بلکه آن آزار را بعلاج دفع کند علاجش آنک کوی بر زمین
بکاوند بقیاس یک گز و با طول و عرض وی آن مقدار که پای و روی بگنجد
بعده در کو مذکور آتش تیز کنند و چون نیک گرم گردد آتش از وی
بیرون کشند تمام بعده چیزی که آب در وی بزنند تا تفش اندک گردد آنگه
برگ انگ بسیار در وی خود را تا حد زانو در وی در آرد و گرد بر گرد ساق

وشالنگ

وشالنگ برگ انگ بسیار کند و فون بشکافد و سه کرت بر این منوال
کند و آنرا خشک شدن ندهد و سه روز تمام تر بند بسته دارد و چهارم
روز بگشاید بعده زرجوبه و نمک سوده با روغن مستور آمیخته طلا
کند صحت یابد دیگر اولی آنچه روغن مستور با لد بعده قدری سفیدی
در زرجوبه با آب سوده خلط کرده آنجا طلا کند درد دفع گردد دیگر
صابون با آب خلط کرده بر آتش گرم کند و گرم گرم آنجا طلا کند چند
کرت کند درد دفع گردد مجربست دیگر وقت عصیر اگر بر موج طلا
کند و سه روز متواتر کند موج و کرک دفع گردد و اگر زخم سنگ
و چوب بر سد پارد کهربی و زرجوبه و صندل سرخ سوده بالای آن
زخم بندد به شود دیگر بر کعبه در خرج اندازد و به بندد بعده پاره
کند و شنا زرجوبه و نمک سوده بر آن بر اکند بعده شیر گرم بر زخم
چوب و سنگ رسیده بندد فون را باره کند و به شود و اگر زخم سنگ
رسیده باشد و انگشت شده باشد گل سفید با زرجوبه سوده با آب گرم
طلا کند به شود عمده و اگر بجز در رسیدن لت خورده باشد مقت رود
مومیایی خورد نافع آید عمده و اگر بجز در رسیدن لت بجز و بول بوده
و درد خواهد آمیخته تا سه روز خورد نافع آید عمده و اگر لکد آمده رسیده
باشد تا سه روز تر بند مسازد و مشک شدن ندهد زود درد بزود
و اگر استخوان کسی شکسته باشد خشت پخته با یک سوی قدری ادرشر
اندازد و با برج کمال پخته خوردا کند استخوان درست شود مجربست
و اگر از زخم سنگ و مشت و عصا بیرون نیامده باشد و زخم در یک
محل بود زود فون بیرون نیامده باشد و زخم در یک محل بود زود خون
بکشاید و اگر زخم مذکور در محلها متفرق باشد در جری اندازد و طرق
آن مشهور است و ادویه که در شکستگی اعضای بند و اندا استعمال
نمایند و بعد فون کشیدن در محل مذکور و سرشف و قسط و روئین و نمک
و گل سیاه سوده در آب بر دو بالای زخم مذکور بمالد به شود و بند خشک

شدن با خاک گرم اینجا گرم کند و با نمک گرم کند تا زود به شود در دفع
کرد باب سی و چهارم در دفع سوختگی آتش و غیر آن بدانکه
که مردم با آتش و یا با آب گرم و یا بروغن گرم سوخته شود باید کیفیة
الحال سفیده بیضه مرغ طلا کند نیز بسیار اکمل اگر سنگ بهری زرد
سوده با آب طلا کند نیک نافع آید اندک مجربست عین دیگر اگر ممکن باشد
در حال در اندام آدمی کلک زده خون بیرون کشد و آن خون تازه
بر سوختگی مالند در دهم بسیار اکمل و بجهت نکتر و ورم نیز انگیزد مجربست
دیگر اگر از سوختگی ریش افتد روغن ستور و روغن گنجد برابر هر دو مالد
و مرهم کند بعده ریشها جرب کند به شود مجربست دیگر سفیده
ارزیز و مروارید سنگ هر یک سه درم جیر یک درم همه سوده در پنج درم روغن
ستور خلط کرده اند و طلا کند و ملازمت نماید به شود صف شعر
کلوخونه در آب باران به پزد بسی ساعتها که صافش بریزد بعد از آن آب آمد دگر
دران جونه مخلوط کردان در سرا بیرون نوع شش دارش بیز جو بیفتاد ناملا در دانه
بهر تاب آنکه جلد جونه نستان لیکن روغن گاو دارا آن بالند آنرا بدان جایگاه
یک هفته آید حقیقت براه دیگر نیز نیز موز و ستان خاکستر یکی مرهم
آنرا بدین کنان بالند موضع سوخته که سوزاتش جون آتش افروخته
بفضل هذا و نه هر دو جهان شود سرد و راحت شد در زمان
اگر سوخته ز آتش اندر کاست عین دهن مذکور تنها بس است
خمن دیگر زیره سفید و سرسود جامه پنبه کند در روغن ستور انداخته
در فرغانا کنند و بجوشانند دو درم تیر محکم سوده دو درم موم سفید در انداز
بجون پخته شود بدارد و هر روز در ریش سوختگی بمالد به شود دیگر اگر
پیه شتر آنجا طلا کند زود به شود دیگر پوست انار یکسیر و سه زفیر
گز ماذون و خاکستر گاو خام هر یک ده درم همه باریک سوده در پنج سیر روغن
کنان و نیم سیر که مذی انداخته بجوشانند تا ماده آن که آب در خورد
دارد و سوختن گیرد و روغن بگیرد بر سوختگی طلا کند به شود دیگر سفید

در آن موضع که سوخته باشد طلا کند تا باز آمدن آن حال

بر روغن ستور

بر روغن ستور بر این کند و با سرکه مذی سوده طلا کند سوختگی آتش را فرو نشاند
دیگر جهار درم مرو ارسنگ سوده در دو از ده درم روغن ستور خالص
بجوشاند و با چیزی بخشاند جون سیاه و مرهم گردد هر روز طلا کند سوختگی
آتش را که کرده اند دیگر پوست درخت بید نیا پوست میوه او که
آنرا پیلی گویند با آب سوده طلا کند و روغن گرم کرده در حراحت به شود دیگر
برگ جون با آب سوده طلا کند سوختگی که شود دیگر برگ انار با آب
سوده بالای آن نهد و به شود و داغ نیفتد دیگر اول با سرکه بندیا
شوید بعده روغن کنان جرب کند به شود دیگر پوست خرما بندیا
و جوب کهیر با آب سوده طلا کند به شود و داغ نیفتد و اگر از آتش
سوزان یا از آب گرم یا از روغن گرم که بر اندام کسی ریخته شود
و آبله شکل برآید باید که او را فصد قیفال کنند و خیار چنبر جوشانیده
بخورانند اصفرا جوانند بعده مروارید سنگ و سفیده ارزیز به دو برابر
سوده جامه پنبه کرده با سرکه و روغن گل و اگر روغن گل نبود روغن ستور
آمیخته طلا کند به شود دیگر اگر بر سوختگی فی الحال شیر قوتیا طلا
بر نیاید و اگر نیک با آب حل کرده طلا کند همین حکم دارد و اگر در سوختگی
گرم افتاده باشد شاخ سنگ پستان تر در گردن بندد گرم دفع کند
و اگر از سوختگی داغ افتاده باشد طریقه بر ما آب سوده طلا کند داغ
دفع گردد دیگر طریقه جنبه دور کرد هر یک دو درم سیاه شیره
بشکره ده سیر و سرکه کهنه سیر اگر نیابد کهنه ندیک ضرورت بکار آید اندازه
دو در برکاله آهن نیز در وی اندازد همه را تر کند بجوشاند و غم بجوشیده
شده بکشاد و نه بدارد بعده باز بجوشاند و قدری روغن ستور از وی بیندازد
جون نیک جوشیده بر طریق مرهم شده باشد فرود آرد و بدارد در هر بار
بران سفیدی طلا کند داغ نیفتد بزمان حق تعالی سیاه گردند دیگر
هر علاجی که بجهت دفع آتشک گفته شده همان بهینه باید کرد و سوختگی
فنگرد باب سی و پنجم در دفع آبله یعنی سیل زخ و این علتی

است که یکبار بر اندام آدمی ظاهر گردد و بیشتر در سنه هوری ظاهر گردد
و اگر نه در نهایت پیری و آخر عمر بیرون آید و بعضی حکما بطریق
مبالغت گفته اند که اگر کسی را پیش از رسیدن اجل آبله بیرون نیامده
باشد بعد مردن در قبر پیش از ریختن گوشت آبله ظاهر گردد و سبب
حدوث آبله و حصبه جوشیدن خون است ولیکن ماده آبله بسیار تر
است و سیلان تیزی دارد و ماده حصبه اندک تر است پس باید که دانست که
آبله بیشتر در تابستان بیرون آید خاصه در سالی که حرارت سخت باشد و
باد گرم بسیار وزد پس حکمت آنکه در آن سال که آبله مردمان را
بیرون آمدن نگردد کسی را که این علت بیرون نیامده باشد فصد کنانند
و بهیچ حالت خون بردارند تا علت مذکوره بیرون نیامده و اگر بیرون
آید بی مخاطره و سهل بود و بعد از گوشت خوری و از رنج لازم
گیرد علامت آنکه کسی را آبله بیرون خواهد آمد نخست او را تب مطلق
گیرد و درد پشت و پهلو و بی خاری بدن گیرد و از خواب بجهد و ترسد
و سر گردان گردد و درد پی و چشمها سرخ شوند و ماس کند و آب
از چشم و بینی دویدن گیرد و جمله تن گران شود و فازه بسیار گردد
و اندام بشکند و مفاصل درد کند و نفس تنگ گردد و سرفه آغاز گردد
و بعضی را حلق و بر و سینه درد آرد و ناگوار و تنگ دلی و قلق
و غشی خیزد و چون این علامات ظاهر گردد بهاینه در عقب آن آبله پیدا
شود و با حصبه یعنی جدری که هندوی آنرا بوده گویند بدید آید نعوذ
بالله و فرق میان آبله و جدری آنست که تب با درد سر بود و گرانی اندام
با بیداری بود و علامات جدری در آبله بدین ترتیب است شعر
سفید است گرد انها و در تر نه پخته جمله با یک دگر بود
شود و بر نمشک و بر آید بزود نباشد تب گرم انور وجود
علامات جدری این پنج چیز است شعر درد و بی تابی نیز
سرخ و سفید و تر گرد بود و بر پخته گردن و با گون او سرخ بود

علامات

علامات سرسیه آبله کرمتی تافته درشب و قوی یکدگر یافته
بروان و بر آید نو و خشک زود بسوزد شب و روز راتب و دود
درین نوع تمکه زید آدمی بگر فضل رب سمار زمین
بدانکه آبله که
سطبر و سیاه بود و بر سینه و شکم بسیار بود و باهم پیوسته بود و بر
بیرون آید و زود پخته گردد و بعد بیرون آمدن تب زایل نشود و تا
او سیاه و سبز بود مهلک بود زیرا که این لونها نباشد مگر از خون
محترق و اگر غشی و خفقان با وی یار بود نزدیک تر بود که مناخ
دل بود و مانع پیک آن گردانیده باشد و یا ورم در شام بدید آید و باشد
از کثرت خون و آبله در گون متوسط بود میان نیک و بد و اگر آبله بسیار
که زیر یکدیگر بر آید دلیل کثرت باده اگرچه این نوع سلیم باشد خوش
بسیار شود و مردم از وی سلامت نباشد زیرا که ارسطالیس گفته
است کل کثیر عدو الطبیعه هر اگر درین نوع دیگر علامات بود زود
تر هلاک کند چنانکه دانست که آبله بیچ اندامی آن رنج نرساند که بر چشم
رساند بدان سبب که او لطیف تر است فساد در وی زود تر اثر کند
و طبیعتها بر وی زود تر سوراخ کند و هر آبله که بزرگ بیرون آید زود
هلاک کند و اگر آبله بیرون آید و باز ناپدید شود و در تن رود و تب در
اندام باقی بود و بیمار در آن حال هذیان گوید هلاکت وی نزدیک بود
اگر جولون او نیکو بود و بدایت حال در لون مفید بیش افتد از لون
دیگر و اگر در آن حال که بیرون آمده باشد یکی از اندامها درد گیرد
و ماس کند و یا سیاه شود و درد سخت خیزد و قوت بیمار ضعیف شود
و آن صنعت زیادت گردد بهلاکت نزدیک بود بگر در عقب وی قوت
زیادت شود و باید دانست که آبله که از روز نخست تب از اندام
بیرون دمد زود تر آن آبله بیرون آید و زود به شود و زود تر خشک
گردد و بر نزد اگر در سیوم روز از نخست آبله بیرون سلیم تر بود و متوسط
بود در بیرون آمدن و به شدن و خشک شدن و ریختن و اگر چهارم روز

یکدر بود آید بیرون نیاید آن آبله کند کرد و دو ایام و بیرتر کشد و اگر در روز
نجوان جدا آبله بیرون آید سلیم بود و بیمار زود به شود و باید دانست که آبله
از جمله بیماریها حارست علاجش آنکه چون علامات آبله پدید آید اگر
صاحبش خورد بود مثل شیر خواه او را حجامت کنانند و بعد آن با آب
آلود شکر و با آب میوه تا طبع او را نرم کنند و خوه فاسد و برا بصلاح
آرند و آن شربتها که در گرمی میدهند بدهند تا تری خون را تسکین دهد
و از غلیان قوی باز دارد و آبله آنکه بیرون آید و آب آنار ترو ترشی
تبرید نهند و اگر آبله کمتر و دیر تر بیرون آید علاجش گرمی تن از پوست
تن ساکن تر باشد و آنرا ابتدا بیرون آمدن آبله تا آن روز که روز
نجم باشد اگر رنج و قلق بجای بود هیچ حال خنک خنکیها و چیزهای مصفی
ندهند خاصه که فتنان با آن یار باشد که در آن حال آب گرم دهد و اگر
بلان کم بیرون آید پیش بیمار طاسی گرم نهند تا خلطهای درونی بدید آید
و آبله بیرون آمدن گیرد و در دی را از بخارات آن باز باید داشت تا
بر روی کم بیرون آید و چشم و بینی را فاسد نکند و صورت را نگرداند
تا اگر آب باره جنس و یا خیر رد باید دیبا اکلیل جوشیده بخورد بهتر آبله
زود تر بیرون آید اما اگر این ادویه نیاید باجام گرم او را بپوشانند بر سود
دارد و اگر هم دیر تر بیرون آید چار دانگ پانزده عدد مویز طائفی
دانه بیرون کرده پانزده درم نمکنک مغسول چار درم در یکنیم من آب
بجوشانند و نیم من بیاشامد یا آید تمر هندی زوی بسودم دهد اگر بیکبار بیرون
آید و این شربت را باندازه من و فصل سال بدهد و زبانش و مقصان
نهند و چون آبله بتمام بیرون آید باز هم شربت مصفی بدهند و چون حاصل
آبله بیرون آید چشم و بینی و حلق را نگاه دارند تا آبله درین سه جا بیرون
نیاید اگر در چشم بیرون آید چشم را بتباه کند و اگر در بینی بیرون آید راه
کار نفس را بگیرد و اگر در حلق برآید طعام و شراب فرو دن نتواند و آواز
را بگیرد و اگر باید که چشم او بدین ادویه نگاه دارد پیاز تری و در گلاب

بدور آن کلاب کشند تا خون او کم شود
و مرهمست آسان ریشه تری آن
از زاد و نسخ کردن و خواهد چشم

تر نهند و در روز چند بار قطرات و در چشم چکانند تا آبله در چشم بیرون نیاید
نیکا فور حمودانه قدری در آب کشنیز حل کرده در چشم اندازند تا آبله در چشم
در چشم بیرون نیاید و آب کشنیز تر در چشم او اندازند تا آبله در چشم
بیرون آید باید که سرمه را با آب کشنیز تر سوده در چشم چکانند تا آبله دفع
کند اما بینی را بدین طریق محافظت کنند بیمار قند سپید که با آب سرد
بیامیزد و بر کف دست نهد و در بینی در کشد تا در بینی آبله بیرون نیاید
و یا صندل با خود و گلاب بجی بیوباند و سرکه و گلاب یکجا کرده در بینی
مالد اما حلق را بدین طریق محافظت کنند بمان سرکه و آب سرد یکجا کرده
است با وی غرغره کنند و یا با آب انار ترش غرغره کنند تا در حلق آبله
بر نیاید و اگر آید اندک آید و او را در خانه که سرای آن خانه معتدل بود
نگاه باید داشت و تن او را با جامه پوشیده باید داشت و او را بعد بیرون
آمدن آبله آب خنک باید داد اندک و پیش از ظهور آبله این ادویه دهد
آبله بیرون آید و تب فرو آید بیارد ریوه سفید یکدرم و پوست کرنج نیم درم
با آب بیاید و خوردن دهد ص و اگر بعد بیرون شدن آبله آن وقت
بعضی آبله سر بیرون کرده باشد این ادویه دهد انفع تر آید ح و پیش از
ظهور آبله عدس مقشر نیز نخود بریان مقشر دهد تا زود تر آبله ظاهر گردد
و در اشتهاء تب غذا خنک دهد بیخ دهد یعنی بچه او دهد و چون تمام آبله بیرون
زند و تب بگسلد کهربای نرم و تنک دهد و چون آبله برآید حتی الوسع
دبر بیخ دهد و بعد کدشتن تب دانه انار اندک اندک خوردن دهد و چون
آبله بکشته کرد ذمان جوی باشد دهد ص و یا نافه چون باشد دهد تا آبله
خشک شود ص اگر تب غلبه بسیار کند این ادویه دهد بیارد بوستخ
کلوی خشک کرده با نسه و بیماهم کریاته چیت با سرکه بقدر کفایت ساخته
دهد آبله سیاه و سرخ و تب هم دفع کرد و چون در آبله تنگی بسیار بود
و آب بسیار بیرون آید بیمار را در شاکتر نرم که از آن باجاه سنی باشد
و یا در آرد ارزن جوش و یا آرد جو بنشاند تا آن تری آبله را جذب کند

آنچه در این کتاب مدرجه است عین ابداع
چیزی از حقیر مولف نیست بلکه نقل کرده شده است
باید بهاء صاحب کتاب

وخشک گرداند دیگر پیش از آنکه علامات آبله ظاهر شود دست بکرد این تعویذ را
گردن او بندد آبله بیرون نیاید و اگر بیرون آید اندک آبله و دو نکند زود
بشود آیت

ر	ح	یحیی	ب
ط	و	ایب	ز
و	ه	ا	ایل
م	ی	ح	یا

دیگر برای دفع آبله این تعویذ
بنویسد و در زیر
آنکه بیرون آید
و در نکند دفع هم نیفتد
و زود به شود انشاء الله تعالی تعویذ آیت

بسم الله الرحمن الرحیم و اگر آبله بخت بیارد باید که

الحمد لله	رب العالمین	الرحمن الرحیم	مالک یوم الدین
ایاک نعبد	وایاک نستعین	اهدنا الصراط	المستقیم
صراط الذین	انعمت علیهم	غیر المغضوب	علیهم
ولا الضالین	امین	یا عزیز	یا رحیم

روز سیوم و چهارم و پنجم آبله
آبله را با موزن طلا و با نقره
خالی کند تا روی بخشکی نهد و اگر
دیر تر بخته شود چون مثلا در
هوای گرم و چوب گز در هوای
سرد در زیر دامنش دور کند تا زود بخته گردد باب سی و ششم
در دفع جدری و آنرا هندی اچهیده و کاکرهم گویند و این علت
نیز مثل آبله است و دانه دور است و نیک با خطر باشد و بهتر آن بود
که دانه کم و اندکی سرخی زند و چندان که بیرون آیدن و آنچه بلون خون
نزدیک بود آن فساد زود تر کند و هر چه از لون خون دور بود بفساد
نزدیک تر بود و اگر حصبه بیرون آید و باز ناپدید شود و در تن رود
و بیمار در آن حال هذیان گوید هلاکت وی نزدیک بود و اگر چه لون
حصبه نیکو بود و این حال در لون سفید بیشتر از لونهای دیگر بود و بدتر
آنست که دانها بسیار و نزدیک و سفید رنگ بود و بعد بیرون آمده
تب زایل نشود و قوت لازم بود و در دشت باشدن و حصبه کشنده
تر از آبله بود بدان سبب که نوادری از خون حصبه بود و این علت هم
از حارات است شعر زجدری بجهد بسیکی مهلک بوده قوی بخت باشد که نیکو شود
و بهر بیشش ماه ای نیک نام ز دهن و ز گندم ز جمله لحام

خلد کن

خلد کن که تا که کتاب آورد محال است که جانب سلامت برود بلغاز هندی و خلد این چیز
هلیله و بلیله و کشنیز نیز بکن صندل و آمله یا راو با نداز این جمله اندر سبو
باندازاندر سبو گیاه بده صاحب رنج را جند کاه جوا و آب غوله بها ناکه وی
وجودش شود مفصل خوردند ج باید دانست که در آغاز این علت
خون کشاند تا نافع بود و صالح بخت او آنچه در باب آبله فرموده است
همان باید کرد بعینه اما صاحب این علت را غذا در ابتدا آب منگ و
برنج خشک بدیعی روغن دهد و بعد پخته شدن بغیر برنج بخت و روغن
بادکاو چیزی دیگر ندهد و اگر بیمار طفل بود مادرش بطریق
مذکور بهیزد غذا لازم گیرد و نزدیک مجهور حدری و آبله کف پایش را
حنا بندد و کافور و پاسرد در آب کشنیز ترحل کرده در درون چشمش چکاند
تا حدری مذکور در چشم بیرون نیاید باب سی و هفتم در دفع
در سکندری میآورد که جاورا هندوی بود دری گویند و آن سلها
خورد بود که در وجود مردم پدید آید و بزرگ سفید بود و گرد و بر گرد وی
سرخ بود و اما مس کند و از وی زرد آب و دم و این علت از
جوشیدن خون است جوشیدن تخم آنکه خون و طبیعت آنرا از خود
دفع میکند و در پوست می اندازد و میدگی پدید آمی آید علامتش
آنکه تا روز بتلازم بود و پری بعض و ترک و نیل و پر و خشکی بشره
و امتلا کهاو خاریدن حلق و شیرین دهن بود علاجش آنکه اگر پیش از
و میدگی واقف شود اگر بحر شیر خوار نباشد فصد رگ قیفال کند بعده
کشکاب و قرص کافور دهد و اگر طبیعتش قیفق بود بیار و خیار خیر
بجدرم تر تب تازه یکدرم در دو جزء آب جوشانیده چهارم حصه داشته
بخورانند تا صفرا و رطوبت را براند و اگر بیمار خورد بود ادویه مذکوره
بر اندازه طاقت دو بعده بیارد و افیون و پوست انار و کزاوزن
و صندل سفید و گل ارمنی همه برابر سوده با گلاب و سرکه سرشته طلا کند دفع
گردد دیگر افیون سفید از زیر کزاوزن پوست انار پوست هلیله آمله

برابر سوده هر روز قدری در سفیدی بیضه مرغ خلط کرده طلا کند دفع گردد
دیگر هر از گوشت و شربی و تردد و غذا لازم گیرد و اگر طبیعتش نرم بود ادویه
قابض کند مثل طباشیر و گل ارمنی و گل انار و صمغ عربی باید داد تا طبیعتش
را قبض کند و اگر چشم جگانه شود و غذا آب منگ و موهوبان منگ
باشد و نه برنج مسقی بخته و بنرید جرایی و یا سرخ سرد باید داد تا آن آید
باب سی هشتم در دفع کرمها تا بستان و اگر آبازی عفص
گویند و آن دمی بود باشد خورد که بر پوست پیدا شود خاصه در آن وقت
که اندام عرق بسیار کند و در قدیمی بستان بود و چون پدید آید خارش
کند بدان سبب که رطوبت تلخ با وی یار بود و بنا بجلد که گویی مورزنی طلا
و چون دشمال بروی فرو دان دمش و خارش برود و بوقت ادیم
فرو شنید علاجش آنکه اگر بسیار شود باز حد بگیرد نخست فصد قیفال
کند و یا میان دو شانه حجامت کنند بعده اسهال کنند با هر دارویی
مسهل که طاقت او تواند داد و بعده آنچه برای دفع حمره گفته شد و آب
همان ادویه کند بعینه باشد و دیگر از منگ با آب گشنیز سوده طلا کند
و تن را با آب سرد بشوید و شود دیگر صندل سفید و قدری زعفران
گلاب بر کافور بکما کرده سوده در وجود مالد و خود را با آب سرخ مرد
و یا با آب گل سیلو فر بشوید کرما دفع گردد دیگر زرجوبه ماذون پوست
کرده برابر با آب سوده طلا کند و یا آب سرد خود را بشوید به شود
دیگر شاه سپرغم با بزر بروی بمالد و خود را با آب سرد شوید کرما دفع
گردد باب سی نهم در دفع شری ان و آنرا کچه نیز خوانند زیهیدوی
بیت و جهیا که گویند آن دمیدگیها باشد بهن و گرد بقیاس درم مقارن
داند و عشی گردد در اندام هم گویند و علامتش آنکه یکبارگی پیدا گردد
و بعد ساعتی ناپیدا شود و این علت بر سه نوع است یکی آنکه در اغار
با نارد بر بدایه علاج آن در باب نارد طلب باید کرد دوم نوع از
کثرت خون مزاجی بود علامتش آنکه گوته او سرخ بود و در روز

کند

کند و در شب نکند علاجش باد کشنیز و آب ترکند چون نیک تر کرده باشد
بستاند و شکر تری در وی یار کند و بخورد و ملازمت نماید علت مذکور دفع گردد
دیگر تخم بنوار سوده در دفع مادگی و ترش کبخته سه روز تر بر دو وجود مالد
علت مذکوره دفع گردد دیگر خاکستر باجکه دستی بمالد در اندام مذکور نیز
دفع گردد دیگر نه درم آمله شب در آب تو یا یکسیر آب ترکند چون روز شود
آب بستد و نه درم شکر تری با وی یار کند بخورد در اندام مذکور دفع
گردد دیگر احمد دو درم برگ کمیا تری خشک دو درم در چهار سیر آب
بجوشاند نیم ستد و سه درم شکر کرده بخورد علت مذکوره دفع گردد مجربست
نهمان احمد تنها اسی کرده خشک در وجود مالد بر گرد و اگر علت بکوره
بعلاج دفع نگردد فصد کند و اسهال دهد دفع گردد مجربست و اگر این
علت از بلغم بود علامتش آنکه لون او سفید باشد و در آخر روز و یا شب
غلبه کند اولا اسهال باید داد بعده پیاز در نخیل فلفلین برابر سوده
دو درم باشد خورد کرده دهد و ادویه که قاطع بلغم بود علت مذکوره را
بعد از آن اسهال قطع سازد باب چهلم در دفع شرها
دمیدگی اندام بود که از خاریدن یکی شود و یا انها خورد بود در آن
آب دود و آنرا بهندوی بشه گویند علاجش پیاز در زهره دار جوه
و کمایشیل و مصطکی و برگ نیم و طریقله و روغن برابر سوده بر آن جراحت
طلا کند به شود دیگر تخم برگ که خشک تخم خلطه با روغن مستور برابر سوده
طلا کند به شود دیگر غذا بیخ سوسن و منگ بخته با منگ دیانا بخورد
شود خورد از جلد چیزی بر نیز کند باب چهل و یکم در دفع عنکبوت
و بدو گرد و سهوه و اثر کرفش اما بدو گرد اثر عنکبوت بزرگ را
گویند و سهوه در بعضی اعضا خطی دراز پیدا میشود علاج سهوه که آنرا
تنکه گویند اثر کرفش آنرا اندام بدید آید آنست عمل یکشنبه
یکدرم دبر و دو زیر بغل جبه بندد و او را نویسد که فردا از یکشنبه
است ترا خواهم ستد و روز یکشنبه بگاه رود و آن تیغ را طرف شمال ایستاده

بستاند و آن دانک کسی را صدقه دهد و بسیار در بسیار در لعل صاحب رحمت را
ایستاده کند و از تمار کسی را و تا از انگشت پای او از آن ریسمان لعل هویدا کند
و آن نخ را خود خود بهر دو بار ریسمان گره زند در گلوی صاحب رحمت
کنند تا لا از کرده کند باز از دور در عمل بر هر نیت تا آنکه این رحمت
بکلی دفع گردد و این کنند تا از گردن او دور نکند و چون صحت یابد
دور کند بشود محبت **عمل دیگر** نمایی است که آنرا سرون و بیقون
میگویند بر کهار او دراز می باشد و بالا بر که خط سفیدات بر گرد او
را تمام نمال او ما آب شسته نخ آسر کند بخورد و یک هفته ملازمت کند
بهشود و غذا نا خوشی سازد و از نمک و ماهی و ادویه مخالفها پرهیز
کند و اگر عنکبوت بزرگ که آنرا اندکره گویند در اندام پیدا شود بارد
و دفع تلخ و در و ماهی تمسکه انداخته بر دو آه روز از موضع زحمت
کند دفع گردد و اگر عنکبوت خود در اندام پیدا شود آن دانه باریک
بود زود بارد کهیل و زرجوبه هر دو سوده با آب طلا کند و یک هفته
ملازمت کند به شود و اگر مروه با زرجوبه سوده طلا کند هم نافع آید
باب چهل و دیم در دفع کلف و آن ذاغی است سیاه که بر روی
افتد و بیشتر بر رخساره پدید آید و این علت را هندوی چهائی گویند
و در سبب حدوث این علت از خون فاسد بود و باید دانست که اگر
کلف در شتی بسیار بود حجامت بزیر زنخ کند و ادویه که ذکر کرده خواهد
شد طلا کند دفع گردد و اگر کلف مذکوره اندک و تنک بود ادویه بغیر حجامت
طلا کند هم دفع گردد و اگر از سبب اندک کلف هم حجامت کند بهتر است
زیرا که این علت از خون فاسد است اگر چه یکدانه بعلاج به شود دیگر بر آید
آید مانند گیاهی که از زمین بر دفع آید تا که درخت او آب بود هر چند که
او را از بالا ببرند باز بر آید و چون آب از نخ او زایل گردد بعد بروان
هرگز نروید پس باید دانست تا غایتی که خون فاسد بیرون نیارند
کلف و هر درد و جذام و آبله بدین ماند اگر چه ادویه دفع شود اما باز حالت
کلف بسا اوقات تر است که اول فصد کنند بعد ادویه کنند تا موافق آید

اگر علت

اگر علت مذکور دیرینه بود هرگز از جای خود نجنبد و اگر آغاز علاج کند
زود به شود علاجش آنکه نخست بحجامت بزیر زنخ کند تخم مرو بارد
شیر خرگوش و گل بزدیه هر دو سوده بر کلف طلا کند و ملازمت کند دفع
گردد **عمل دیگر** عنزروت یک جزو کبر ایک جزو و شیر خرگوش تازه
و اگر نیابد شیر گوسفند هم آمیخته سه هفته بر کلف مالد دفع گردد **دیگر** سالنامه
گاو سوخته و کتیرا برابر سوده در زهره گاو خمیر آمیخته تا دو ماه هر روز بر کلف
مالد از بیخ برود **نخم دیگر** کنجد سیاه ۷ دانه تخم ترب دار جوبه نمک سیاه نوره
برابر با کف یکی سوده و از زهره گاو آمیخته طلا کند کلف تدریج هم
دفع گردد **نخ دیگر** زرنیخ با آب کشنیز اگر نیابد با آب سوده طلا کند بیخ
بهم گردد و اگر از این ادویه کلف نرود و آدر را سال داستفراغ دهند
و فصد کنند بعده با بخی نوبت تخم کمنه هر یک یکدرم هر روز سوده
با آب خورد و بیارد سفند سوخته و خنا و نمک هر یک واحد دو درم
هلیله سیاه عنزروت صبر هر واحد نیم درم همه خشک سوده در آب
غلوله سازد و هر روز بهار بخورد و با آب سوده هر روز همین مالد
بر کلف مالد دفع گردد **باب چهل سیوم در برش یعنی گلکه**
بهندی آنرا ایل گویند که نقطهای سرخ و زنگ باشند بر ظاهر پوست
و خیلان که مشابه بر کلف بود الا از جهله بلندتر باشند و کلف اندکی در
پوست باشد و سبب حدوث این امراض از کثافت ده شدن سر بود که
بود که در تحت جلد است **رباعیه** گر با مرضی کلف و گر با برشی و گر با خیلانی
و گر با غشی تا مسر تک داروی مسهل نشوی از جام دوا شربت صحت نخشی
و بعد از ارتکاب ادویه مسهل بر هلیله بورده مداومت نماید و غذا
آب مرغ جوان و ماش مقشر کشنیز تر خورند و چون شب نشاشتیر
و باقلی و پوست تخم مرغ و صدف سوخته و مردار سنگ و تخم توت و مغز تخم
خیار و مغز تخم خربزه و مغز ادام مقشر السوته کوبند و بر بندند و با آب
کشک جو سرشته هر شب طلا کند و صبح بحمام رود و علتها مذکوره دفع گردد

زیره سفید پوست دارفی سرس
بر سوده با شیر گاو طلا کند
تنگ هر دو دیگر سیاه مم

فرا گرد در بالا در موافق باشد
با آب سوده طلا کند کلف زدیم
هم دفع گردد م

ذ دیگر سفیدان سفید و زرنیخ سوده هر یکی برابر باشد طلا کند و دفع کرد
دیگر پیاز کوبی را با آب سوده طلا کند و ملازمت کند دفع کرد
دیگر هر ادویه که برای دفع کلف نوشته شده است درین همه انواع
نافع و دافع بود **باب چهارم در دفع بهق سفید و سیاه**
و بهق بیشتر رسید کانرا در سنه هژده و نوزده سالگی بود و زاید
سفید و یا سیاه بود بنظر هر جلد و گاه باشد که در گوشت نعوذ کرده باشد
و بنادی اگر اکرولیه و سیم و سوده فرا اندام و سبب حدوث او از بلغم
فاسد بود که در یوست آفتاب و بخار گند در تنگ یوست را بر نکشود گرداند
ف و علامت آنکه در گوشت نعوذ کرده باشد آن بود که چون سوزن در آن
موضع فرو برند حرارت بیرون نیاید و علاجش آنکه دل مستعفی را
نرم گردانند و ادویه که بلغم را بسبب و اماشش آن نرم گردان تلیح سه روز
کشند و سندهی بکار برد بعد طبیعت را نرم کند و اگر ریشه خود و
تنگ داند که باشد و در رو گوشت نعوذ نکرده باشد تا سال تا مشتغل
حاجت خود بدارو دفع کرد دل بار دهم الغار بار یکسود تدریج خود
در شش درم سرکه هندی آمیخته و بیاد رغیره لیمون آمیخته بر بهق طلا کند دفع
کرد و مجربست ذ دیگر شب یا چند بار زنگی هر دو سوده با سرکه هندی خلط
کرد و سه هفته بمالد بهق دفع کرد ع بیار و سیماب بیخ درم کوفته
درم املاره هر دو سوده در بنگان هندی با کف دست چنان مالد که سیماب
ناپیدا گردد و گرد بیت سیاه شود بعده در دو سیر شیره برگ تا توره خلط
کند و سه روز بر بهق مالد دفع گردد دیگر چونه قسط کم بخوار سیاه داند
زرچوبه مزول بلیله بلیله خاکستر پوست جوز هندی و خاکستر چوب بید جند
سیاه و بزنگ و اسد و بوست اندلو و بنگره هم برابر سوده در سرکه هندی
خلط کند و سه روز تا هفت روز بر اندام مالد بهق دفع کرد و
و اگر گوگرد شتری سوده با شیره لیمون بر اندام مالد نیز دفع کرد و سیاه
زنگ برود و اگر بعد اسهال نیز آب قارون بعد در بی مال بهق دفع کرد

هر دیگر زرچوبه یک هفته در شیر قوچ تر کند بعده خشک کند در کمزاد گاو کرده
در بهق طلا کند تا هفت روز تا مالد بهق بکلی برود دیگر کوکرد و قیه هر دو
برابر سوده در آن و غدکاس نهد و بالا آن قدری سرکه هندی انداخته
سه روز دارد و چهارم روز بر اندام مالد بهق دیرینه هم دفع گردد
ذ دیگر برگ شهدیوی و تخم ترب برابر با سرکه هندی سوده بر بهق بطریق
اوسته مالد تا سه روز ندارد بعده سیوم روز بشوید هم مالد نه بکبار
بهق دفع گردد مجربست اما در نقصان ماده این ادویه کند دیگر بوقت
خیرگی با سرکه سوده در بهق سفید و سیاه مالد دفع گردد و اگر آب پیاز
یک هفته طلا مالد نیز دفع گردد دیگر اول با ماجکه شتی بخارد بعده ریچوه
گلی و ترشی برگ جنگل که در باغهای کاری و ترشی لیمون هم خلط کرده
کند هم در یک روز یا دو روز دفع گردد اشیا خوردنی که صاحب بهق را باید
خورد بیار و تخم ترب و سبند انهم سوده برابر سوده با آب بخورد دیگر
بالجی و ترتیله برابر محکم سوده تا سه هفته هر روز با روغن ستور و شکر تری
خورد بهق سفید و سیاه و فتیر تر و با صرع و ماس در کاو در دهم دفع
سازد ع علامت بهق سیاه آنست که بعضی را از موضع تن پیدا آید
و لون پوست طبیعی را از حال خود بگرداند و سیاه کند و گوگردی از لون
سوادی بود و خرق میان گلفتم و بهق سودا و یا آنست که بهق سیاه در
ابتدا چون مزید شود در پوست بود و با خارش بود و چون او را بخارند
از وی پوستها بخرد اند سپس اول بخشت قصد اکحل کنند و بعده آنچه
در باب علاج جذام گفته شده است همان کنند و در علاج اول مال کنند
که آن متولد جذام است و اگر صاحب بهق سیاه را بلاد سازوار بود
با آب سوده طلا کند و ملازمت کند دفع شود ع دیگر معجون زکریا رازی
برای دفع بهق و برص او میگوید که قیمت این ادویه هزار دینار است
بیار و پوست بلیله سیاه و پوست بیخ خیرگی هر یک دو درم دار فلفل چهار درم
انجیر سفید یکدرم سوده پخته بیار و عزاد کاو و جرب کند و باشد مصفی شد

وشربت آن دو نیم درم بدهد باب چهل و چهارم در دفع شیر بیه و مندی آنرا
کبیل گویند و علامت آنکه بعد بلوغ علت مذکوره بروز کند مرد و عورت
بدید آید و لون او سرخ بود و تیره او فراخ تر از تیره شعر بود در طوبت که
از وی برآید لوح باشد مانند شد از بهر آن او را شیر بیه خوانند علاجش
آنکه رگ صافن او بگشایند و سر و ساق پای حجامت کنند بعده سار دسیدن
از زیره و مرو در سنگ و کاغذ خام سوخته برابر سوده با سرکه بیه طلا کنند دفع
کرد و دیگر یک گره زرجوبه را در خوس بزه تلخ دارد در سایه خشک کند بعد
خشک شدن گره مذکوره کشیده بلازورد هر روز و با هر شب بر روی با آب سوده
طلا کند شیر بیه دفع کرد و مرجان بسوزد با یک سیاه و با شیر طلا کند شیر بیه
و جلد کدو رات روی دفع کرد و دیگر کنجد با رد چهار پیچیده در گردن او
بندد شیر بیه دفع کرد و دیگر آب برگ ترب بر شیر بیه مالد دفع کرد و دیگر
لوزه یکم کشیده برابر با آب سوده بر روی طلا کند بعد زمانی روی خود را مالد
شیر بیه دفع کرد و در روی صاف شود دیگر کنجد سیاه و زیره و پوست درخت
سرش با شیر با کاو سوده روی خود را او شنه کند شیر بیه دفع کرد و پوست
روی نرم کرد باب چهل و ششم در دفع درد در سر کند بدو شاهی
او درد است که درد بر چهار نوع است سرخ و سیاه و سفید و کجد او و
مروف است و کجد او نیز بر دو نوع است یکی سرخ و یکی سیاه است
و او را جای معین نیست و آنکه سرخ باشد زود دفع کرد و سیاه بدشواری
رود و سبب حدوث او آنست که خون سوخته سودائی با باد در پوست آمیخته
و درشت کرداند و کجد او اغلب ناف بسیاری شود و بعضی را و اعضا دیگر
خنانکه درد پشانی و جا بهای دیگر میشود علامه دو نوع یکی است اول آنکه
اگر درد بسیار در جوده پدید آید باشد چنانکه تمام اندام را بر در گیرد او را تصد
کنانند و رگها هر دو بازوی او بگشایند و اسهال و استفراغ کنند بعده بالا
طریقه هر دو زرجوبه قند کنند تخم نوار قیر پوست بیخ کسوتدی جوکی برابر
کوفته در سرکه هندی یکی بیخ و ورق تر کنند و سه روز در آفتاب بدارد چهارم

روز

روز از سر کرده مذکوره بیرون آرد و بار یک بساید و از در سر کنار دارد بعد
بقدر حاجت کشیده بر اندام طلا کند و او بتنه سخت کنانند بمحنان کرده
طلا کند و او بتنه کند در یک مجلس بعده خود را با آب گرم شوید و یکهفته
ملازمت کند و در شام این ادویه خورد و پارد پوست درخت انار و پوست درخت
آزاد پوست درخت سهنجنه کلوی هر چهار چیز مساوی قدر مشت بر ستانه
و در نیم من آب بجوشانند و دو بیه بستانند و در او تند نو بدارد و هر روز دو
بیه بخورد ۵ تیار و نوار تخم بانگی کوته بدی سرشنج جبه سفید و سیاه برابر سوده
در روغن با کاو انداخته سه روز در آفتاب دارد بعده طلا کند درد اگر صد
ساله باشد دفع کرد و دیگر گل با مول مرها پانی با مول و هیچ مایله و مویز هر یک
ربع سیر بلیله ده درم شکر نود درم سه سبحی کرده دارد و هر روز سه درم با آب خار
خورد و درد دفع کرد و مجربست و غلبه بیخ سهتی و مشک و روغن با کاو
و قدری نمکسنگ کنند و با نان گندم کهنه با شهد خورد و با نان جو را خوبرین
کرده و آمیخته بخورد و پرهیز از ترشی و نمک لازم گردان و دیگر پارد
لاکرا بخته که جامه را بدان رنگ می کنند تخم نوار آمله هر یک یکسو در سرکه
هندی غرق کند و سه روز در آفتاب دارد چهارم روز بر درد مالد
و چون خشک شود باز طلا کند در روز این فعل مکرر کند و در شب اندام
شوید در سیاه برود مجربست نهم دیگر پوست جوز هندی دو بیه انجلی یکسر کرده
شربه ربع سیر شنجار پنج درم هم کوفته در شیشه کلی بطریق جوه بجگاند و محل
درد خراشیده بر او طلا کند و یک هفته ملازمت کند و جمله پوست در آبرم
و بخته کرد و بعده انجار و غن کنجد طلا کند و ماذوی دو دانگی سوده بر روی
پر کند به شود ۵ پارد تخم نوار و کنجد سیاه سرشنج پیل دراز
زرجوبه مشک برابر با کاو بساید و در محل درد را خاریده طلا کند درد
زجیدن و کرباطل شده که هیچ علاج نرفته باشد برود نه هر ادویه
برود مالد بعد خراشیدن و خوت آوردن بمالد و اگر نه هیچ فایده نکند
دیگر روغن گندم کشیده بعد خراشیدن بمالد درد دفع کرد دیگر شیر و قوغا

بعد خراشیده بمالد اول آن محل برآید بعده دفع گردد دیگر تخم انگشت با
آب لیمون سوده با آب مالد دفع گردد دیگر بلادر چهار عدد کوفته در روغن کنجد
انداخته موضعش خاریده بمالد دفع گردد بحریست دیگر سیر و خردل و قند
کوفته بمالد دفع گردد اگر در محل نازک بود هنانکه بر روی دیا بر پیشانی
اول انجا بخارد بعده فلفل گرد سوده طلا کند دفع گردد دیگر شاخ رقیم بریده
با آب بجوشاند و ریشاک بستاند بعد تخم خودرسوی در ریشا بستر کند داس
کرد سه روز طلا کند دفع گردد از سوده است دیگر هفت بار بخواند بران
موضع بدمد هر روز تواتر کند در دفع گردد انبت خدا من تبرک است تو
بزرگ منو خدای من پاک است تو از بیجا برو که بریدن گاه آب نیافتم خشک
شد بخ لا اله الا الله محمد رسول الله تو ایجا برو دیگر روغن پوست جوز
بند زیرا که تنها بالد بی شبهه دفع گردد از دیگر چیپال کوته و خردل هر دو را با بول
آدمی سوده در دار خاریده سرخ کرده طلا کند در دسرخ و سیاه انرخ برود
خ و اگر در سیاه و سطبر بود بیارد اگر گندم و شیر زقوم مرکند چون ناسا
و در آتش نرم بپزد بعده موضع درد را خراشیده مسح کرد اندو نان ندکود
با آب سوده انجا طلا کند بالد شود اگر بجدا بود نه پارد چوبه سیدرم تخم خیار
سی ششم درم امله سی شش درم کافور علی یکدرم همه سوده جامه پنبه کرده با کافور
علی بپاشد و یا آب برگ مستهی طلا کند بکلی دفع گردد دیگر پوست
جوز هندی کوفته با ریگ کند در شیر اگر غرق کند و خشک کند و با روغن کنجد ترکند
و جریب کند بعده روغن او بکشد و بعد خراشیده بر درد بالد در سیاه و کبود اگر
بزیر هفتین حادث شود در بوجه دفع گردد دیگر تخم لیمو با شیر لیمو بکوبد
بر درد خاریده بالد اول برآید بعده دفع گردد و اگر زیر هفتین
تبوده از روی رطوبت لزج رود و خارش آرد او را روغن بادام هر روز
طلا کند به گردد و یا روغن پوست جوز طلا کند که آن نیک نافع آید و اگر جت که با
آب سوده بعد خراشیدن طلا کند نیز دفع گردد اگر توتیا نیز بعد خراشیدن
با آب لیمون سوده سه کرت طلا کند در دی که هیچ ادویه نرفته باشد برود

دیگر

دیگر بیارد جهت سرخ زرنیخ کوکرد جهت پال کوته توتیا سیماب با بیخ کهنک
همه ادویه یا یک سوده هر یک یکدرم با پنیر دو جان سحق کند که سیماب ناچیز گردد
بعده در دو سه روغن تلخ انداخته در دیگ بخوشانند تا ملایم که همه ادویه نخشک شود
بعده یک عدد سام ابرص بزرگ کشته هم در آن دیگ اندازد و چند آن بجوشاند
که سام ابرص مذکور گداز بعده فرود آرد و نگاه دارد هر کرا بجدا دیگر
اول با چک اشتی انجا بخراشد بعده با برگ بو تو انجا سحق کند و در آفتاب نهند
بعده اندام با آب گرم بشوید و مرهم سلامت نماید شود دیگر
مهلاجی که در آب جذام مذکور فرا شد همان کند نافع آید دیگر
ادویه خوردنی بیارد ریش و پوست برگ نیم و طریفله و جوز و زرد چوبه
و دارچوبه و گلنار کند و جرباته و صندل سرخ و بابچی و چوب گیمه و بالنگو
یعنی مورد را و خیار چنبر و حنظل و قشر و زرک و با تهمه با برنگ توتیا
و توتیا ایزه و دهیا همه بر برگ برال و فانلین برابر کوفته جوشانیده
شیر گرم دهد درد مخالف و باطل شده و سر جاد و کوه غلبه خون بر بلغم و خار شیم
دفع گردد دیگر پوست درخت نیم که قریب صد ساله باشد نه درم با بیخ درم
کوفته در چهار سراب کاوه ساز و نیم سیر شتره بخورد دادو که کوفته شده
است در وجود مالد و یک چهل ملازمت کند به گردد دیگر راستگی دن
تا لکیسر برای دفع هم نوع درد بیارد تخم حماد و تودیا بوبا با بیرمان نیز
سوده جامه پنبه کرده بدارد بعده هر دو بریان و با بریان را وزن کند و هموزن
هر دو پوست جنبه خشک سوده جامه پنبه کرده در آن نلانداز بعده هر روز قدر
یک جب با در جب خورد و اگر بکیر و مغز بنه دانه سوده بدهد و بر کنیه بمالد
کند بشود دیگر هر روز هشت درم نبات رسوکه خالص شهد هر یک دو
درم و گلاب خالص چهار درم هم بکمال کرد بخورد درد دفع گردد دیگر مکرر
هر روز قدر دو جب تا مست یک روز خورد از ترشی شیر بخورد گوشت بکاو
و باد کین برنیه کند به گردد باب چهل هفتم در دفع پوست گل و اراد
و انرا هندی آکوته خوانند بیارد بروغن هستی قدر حاجت و هر شراکت کند

سیاه نیم را در سال بریان
کند و سوده جامه پنبه کند و هم
قدر تخم دانه زده هم

در دفع کردن آکوته
توتیا در بوجه با آب سوده طلا کنیم کرد

در دو بیست درم ارزد و بگل حکمت که در در آتش اندازند تا چون نیم سوخته شود
به دینار زر بقدر حاجت سه روز با آب شبانه سوده در آگونه طلا کنند تا
یکهفته بشود دیگر روغن سرکین خوک یا روغن عذره کشیده بالا دفع کرده
و بگل دل برا کونه روغن تازه طلا کنند بعد هیچ جبره و سوده بر وی پراکند
و بالای آن بر کیرد آنچه کرم کرده بند و قدری بدارد تا ادارد مذکور
تحت شود بعده بگشایند هم در آن ساعت بشود دیگر روغن کنجد و کچه یا کاکلو
یکجا کنند و چوا که یعنی چوک در میان آن اندازد و بران جراحت بگذارند
این داروها را ایزما نند اگونه باشد و افزونی استخوان و افزونی گوشت
و دل که آنرا لوط گویند هم دفع کرده و دیگر سرکین که در شکال بوده کنند
و آنرا هندوی کاهر گویند از آن سرکین خشک سوده قدری در آب حل کنند و
اگونه اول روغن تلخ طلا کنند بعده آن سرکین که سوده و حل کرده است
بمالد و سه روز همچنین کند اگونه دفع کرد دیگر سنا ابیض سه هفت
خاکستر آن با روغن کنجد هم مالد تا یک هفته طلا کند بشود دیگر آب کز
جغرات بیجکد روزی دو سه کرت طلا کند بشود دیگر چونه بغلیس و زاج
با روغن تلخ سوده در اگونه طلا کند بشود و بسر یعلتی است که آنرا
هندوی جیدن گویند آن هم بطریق در همین و بزر کرته بشود
علاجش بارد کسید سه دانه برابر سوده با روغن کنجد آمیخته بر وطلا
کند و ساعتی در آفتاب نشیند چون آفتاب بقبل نکند در سایه رود چند
روز همچنان کند بشود دیگر تخم پلیه با آب لنون سوده بر موضع بسر
طلا کند در حال بشود مجربست دیگر خورده مکس و غرول و جغرات ترش
سحق کرده طلا کند به شود و خارش او بگل رود باب چهل و شش
در دفع حمره یعنی سرخ باد و آنرا هندوی رکت وات گویند باید دانست
که این علت را خوانند اند که عاقبت بخدام کشد و در معالجه غفلت
نکند تشلعین و سبب حدوث آن گرمی خام و تیزی و جوش بسیار خورده باشد
و یا مرغ ابی و کیخد و ترب و ماش و شیر و شیرینی و نیشکر و شیره نیشکر خام و

شراب

شراب عصیر و دوغ و جغرات و سرکه هندی و ترشی بسیار خورده
باشد و یا طعامی خشک گشته و ترش شده و کهنه شده افراط نموده باشد
و یا روز بسیار خفته و شب بیدار مانده باشد و این عادت شده باشد
و یا غم و اندوه بسیار کرده باشد و خون در جوش آمده و در گوشت و پوست
افتاده باشد این علت پدید آید علامات همه نوع سرخ باده اگر در اندام
جای بجای چکد سرخ و سیاه و ام بیرون آید و اندام درد کند و آن موضع
سوزان و سیاه و ام و یا مزه ام آید و اکثر این علت بر زانو و بند پای
زانو پیدا شود و میان آن چکد و انها سفید بقدر سر شش بیرون زند
و اندر خارش بنا باشد که گوئی سوزن میخلد و اندوه و جوی شود که دست
شکل گردد و آن موضع سرد و جریب باشد و چون دست بر بندد درد
کند و اساس کبود بخته گردد و هر چه سرخ بود سهل تر باشد و بهتری از این
علامات ظاهر گردد و اگر سخت تر باشد هم علامات ظاهر گردد اگر سرخ
باده از باد بود شلعین علامتش آنکه جای بجای چکد سرخ و سیاه و ام
بیرون آید و نیان آویزد سفید بقدر سر شش پدید آید و خارش و درد چنان
بود که گوئی سوزن می خلد و آنجا که این علت باشد آن محل برآید و
پشته بر سر زانو و بند گاه و ران ظاهر گردد و اگر از تلخ باشد علامتش
آنست که جز این علامات که گفته شده است اندوه و جوی بسیار
آرد و دست شکل نماید و ران موضع اگر درست بند درد کند و اساس آرد
بخته شکل نماید و اگر بلغم باشد علامتش آنکه جز آن علامات که گذشته
است آن موضع سرد و جریب باشد و گران نماید و درد خارش بسیار کماید
و اگر از سنبات باشد هم علامات که اول یکجا گفته است پیدا شود
ف و طریق شناختن سرخ باده آنست که چون انگشت بر وی بند مایل
شود بر زدی و چون انگشت بردارد باز سرخ گردد بدانکه طریقت
معالجت وی آنست که اول طبیب اندام او را جریب کند بعده بسیار با روغن
اندک اندک بر اندازه قوت او جنانی باد غلبه کند بکشاند و اگر در این وقت

اورا در دو سرخی اندام و طریق خلیدن موزن و سوزش پیدا آید خون
بدو بوجه کشانند و اگر درین زحمت سوزش مانند مالیدن خردل پدید آید و خار
و درد نبود و ورم بتاشر خون باشاخ و گرو یکتا نند و اگر درین زحمت خونی
که نا سرشده است بسبب باد از محلی بمحلی رود و باید که خون بیشتر کشانند
و بارک بکشانند و اگر درین زحمت پژمودگی اندام ظاهر شود خون نکشانند
و اگر درونه مریض خشک باشد خون نباید کشانیدن زیرا که باد غلیظ و
زحمتیها و بادی پیدا کند انواع علاجی که برای دفع باد گفته شده است
بکنند و اگر ادویه اسهال باشد باید که اول اندام او را چرب گردانند بعد
ادویه اسهال باجزای دهند شلن بیارد چهار سیر شیر با دکاو جوشانیده یک
سنده پنج درم روغن پیلانجیر یار کرده خورد اسهال آرد و اگر درین زحمت
غلبه باد باشد باید که روغن بادکاو کهنه نخوراند و یا بیارد مویز دهد
از آن کاه سازد در روغن بادکاو و در آن اندازد و بپزد و با نبات خورانند
و با شیر بادکاو در شیره کلوی بجوشاند شیر گرم دهد و یا بیارد بلادر و سکاور
و راستاد و سمول و پیلو و نوشادر پیلانجیر و سلوتی نمک آب باریک
سوده در شیر بادکاو اندازد خته بریزد و بخوراند و با شیر بادکاو کازه
همان زمان بدهد و گرم با بول بادکاو خورد به شود شلن بیارد
هر روز ده درم مصلحی در چهار سیر آب جوشانیده نیم سنده سرد کند
و بنا شد شهد هر یک دو درم یار کرده خورد به شود و اگر زحمت مذکور
از غلبه تلخ بود بیارد ستاور گدو برگ پتوا طریقه کلوی همه کاه سازد
بخوراند و با رد به شیرین مانند مصلحی و جهونتی و ادویه تلخ مانند پتوا
و گدو و با آب باریک سوده در روغن بادکاو و با شیر بادکاو به پزد بخورد
به شود و اگر او را غلبه تلخ بسیار باشد اسهال شیر بادکاو در دهند
پیلانجیر دهد و بعد هضم شدن آدویه بدهد شیر بادکاو با برنج جهونتی
بخوراند و یا از خیار شنبر و کلوی و کتیلی کاه سازد و با روغن پیلانجیر
یار کرده دهد تا بخورد و با کاو دهیله را با روغن بادکاو و بریان کند بخورد

و یا بهتکی تربت نایزه بخورد و بالاران شیر بادکاو بیاشامد و با مریض نکند
را قدیم شیر بادکاو و روغن ادبکند تا غلبه زحمت برود زیرا که هیچ
علاجی در نفع سرخ باد بهتر از قدیم نیست و اگر سرخ باده تلخ بخشت
کرده در پوست اندر متفرقه شود و هنام گردد علاجش یار دهد با اصل
سفیدیج بهتی مشک باده همه یکسیر برابر کوفته در شانزده سیر آب جوشاند
و دو سیر بماند و سرد کند و نگاه دارد هر بار که خواهد که آب خورد از آن
آب بخورد به شود دیگر با نسه مویز کهی بلید کاده کرده سرد کند و نبات
و شهد هر یک چهار درم در نیم سیر کاده انداخته خورد به شود دیگر با برنج سفید
سفید ساروان نو در مهلتی بلیله دهانکی باله برابر کوفته هر روز ده
درم در چهار سیر آب کاده ساخته نیم سنده سرد کند و چهار درم نبات
بار کرده بخورد به شود و اگر این زحمت از غلبه بلغم بود بیارد مشک مویز
زرجه برابر کوفته کاده سازد و سرد کند و با شهد بیاشامد و یا از طریقه
کاده ساز و با شهد بخورد یا کلوی کلا بهر طریقی که موافق داند بخوراند و یا
جزوی که موافق داند از وی فی کنانند بعد از وی به دهد انگدرد و هر مضرا
انرکی خشک کرداند و با طریقه و سندهی و فلفلین و بترج و ایل و طباشیر
و چترک و وزرک و بابرنگ و پیلمور و بیاد با نسه و باله برنج و زرده
و کلهاری و چب با آب باریک سوده وقت با مراد بر کنوره آمیخته کند
و تا دو یا سه روز لطا کرده بدا و بعده بخورد سرخ باده که از هر سه
خلط حادث شده باشد و در آن خلط بود آنرا دفع کرداند و اگر
زحمت مذکور از غلبه خون بود بیارد صندل سرخ سنبل بود در
پنج پنهی بر یکسیر تا یکسیر پیل مشک نبات باله باده انار جو بوست کوه
سندهی تیسو دهانکی هدل زنگی خسته نفرکر خسته جمون سالوی کوندو
ودیرن گل نیلوفر ایدنا دانه دارچینی برابر سوده هر دو سه درم
شهد و آب تری بخورد سرخ باده خون و بلغم برود و اشتها غالب شود
و اگر عورتی را اسقاط حمل میشود این ادویه بهترین طریق بخورد کاکاو

نشود علاج صداع سرخ باده بعد فصد و اسهال بارد موزیکی دو درم
پوست هلیله یکدرم سوده آب گرم فرو تا شکم نرم گردد و علت تقصان
پذیرد و غذا نیم کجوری منک و یا موتمه علی نمک بخورد و هیچ دیگر بخورد
دیگر گلسرخ دهنکره و مسکه باد کاو هر یک سه سیر همسوی و پخته تا سه
درم را غلوله سازد و هر روز یکی نهار بخورد به شود خلو دیگر طریقه از جوبه
پنت پاره برگ نم جوب کهیر تاجی هر یک سه درم تربت نانه بکنیم
درم همه خشک سوده بدارد و هر روز چهار درم با شهد بخورد به شود دیگر
هر روز گلوی ده درم چهار سر ایسکان کرده نیم سیر داشته بخورد به شود
دیگر گل معصفر یکسر و نرسی ده درم سوده چند روز قدر طاقت بخورد
به شود و اگر زن حامله را این زحمت شود بیارد جوب کهیر و جوب بجا هر یک
پنج سیر کوفته هر روز یکدرم از دک یا دو درم شهد بخورد به شود و غذا ماش
کندم و کجوری موتمه و روغن گاو و شهد سازد و یا نی هم بپزیر کند و نمک
را هم بپزیر و اگر ممکن نباشد اندکی نمکسنگ خود را رات کردن
کیسو گلو گلی برای دفع سرخ باده بیارد و قتل سرخ که آنرا بهند گوگل
گویند چهار پل کوفته در دیگ اندازد و آب نو دو چهار پل دهلیله شکسته
باخته بهشت پل و بلیله و گلی هر یک کوفته هشت پل همه را در دیگ کند
و باتش نرم بجوشاند تا ملوم که بقوام چهارم حصه بماند و بجا مه بالا بد
در دیگ دیگر کند و بجوشاند تا ملوم که بقوام آید بعده طریقه سنوی
فلفل دراز تربت نانه زده بلیله کرده بهار نگ تربد و نمش گلوی هر یک
نیم پل سوده محکم باید جامه بپزند و در آب نوام آورده اندازد
چون مثل قند شود فرود آرد و سرد کند و در آن اندازد چرب دارد و هر روز
دو چهار درم با چهار درم شهد آمیخته خورد سرخ باده دفع گردد و اگر آنادم
از باد تنگ شده باشد آن هم شود و خارش برود و برص دانه بر تن
و اگر سرخ باده دو تب باشد بیارد طریقه جوارشه گلوی کشنای خورد
و هیاهم مشک کدو هر یک یکدرم در چهار سیر آب گاو کرده تیز کرده

خورد

خورد هر نوع سرخ باده و خفقان و اندوه و تب و سرفه و یا سوزش و تنگی
اندام که آنرا اشک گویند و هقفه و تنگی نفس و یرقان برود و لیبنب
هم او کهرت یعنی روغن نم بارد پوست تخم برگ بول دار جو بیاهم
کدو طریقه بیت پاره ترامان هر یک چهار درم کوفته در نیم من آب
بجوشانند تا پنج سیر بشانند بعد دبایل ده از ترامان مشک حریره آنرا در جوهر یک
دو نیم درم بود با دو سیر روغن گاو کاو در آن آب اندازد و باز بجوشانند تا
ملدام گردد صرف باید پالا بدهد روز با طعام بخورد سرخ باده و درد
دگر و اشکه غلوله شکم و قبض شکم و بهیو و اندوه و خفقان و تب و تنگی
نفس و یرقان همه را دفع کرد ادویه طلا کردنی بیارد مرزنگوش زیره
سفید برابر آب سوده چند روز مالد به شود خلو دیگر گل معصفر صندل
سرخ زد چوبه نایکیر رودن لودر برابر آب سوده در اندام مالد به شود
دیگر سرکه هندی یک آدهک یعنی چهار ده سیر شانزده درم و انوا
در روغ کنجد اندازد و چهارم حصه روغن مذکور فیر ا ایک باریک سوده
نیز اندازد و بجوشاند چون نیکو جوشیده باشد در میان آن آب بسیار
اندازد و بالد تا یکی شود بعد مرهم مذکور را فرود آرد و بر سرخ باده
طلا کند تب و سوزش و درد که از سبب سرخ باده حادث شده باشد
دفع گردد و اگر در روغن مذکور موم و روغن دقیه و سار دان ا ایلی یک
سوده اندازد و به بزد و بر اندام طلا کند درد که از سرخ باده حادث
شده باشد آنرا دفع گرداند و این روغن را اندوه بند تنگ گویند
دیگر پیه شیر در موضع سرخ باده بالد زرا آفتاب شنید در حال سرخ باده
برود و بحرست دیگر زیره سفید و برگ بکاین هر یک دو درم با آب
سرد سوده سالا بد بخورد و قتل او در موضع زحمت مالد و یک هفته
مدام کند به شود بحرست و اگر در سرد خانه و خلد باشد سار دو سوال کوفته
در شیر باد کاو کاده نازد و شیر گرم در محل خلد بریزد در زمان خلد دفع گردد
و اگر در حمیت مذکور و کرکی اندام و زحمتی که آنرا هندی اکهبک گویند

وخلط حادث شده باشد باید که شیر مادگاو و یا شیر میش و یا تربا روغن کنجد آمیخته
شیر گرم کرده در آن محل ریزد و قوی نافع آید و اگر نورش باشد یکی از شیرهای
مذکوره با روغن مذکور آمیخته بجهت آن سود بریزد نافع آید و اگر تخم مورد
با شکر یا شراب یا آب جغرات یا آب بیخ شتر یا شهد یا آب خیار شنبر
نبات بر حرارت مذکوره بریزد نافع آید و اگر زن جوان درد سینه دست
او صندل مالیده باشد و صندل تر بود او دست بر اندام مریض بمالد و کنار
که در سوزش و درد و پژمردگی اندام او دفع گردد و اگر در حرارت مذکوره
اندام سرخ شود و درد نیز باشد اول خون گشاید بعد از آن بیارد پریوندری
و روغن دوار بلد و مصطکی و صندل سرخ و نبات و پلپت جو و هندسه
و بیخ پنبه و بدمکه با آب باریک سوده بمالد که از آنجا خون کشاید و بعد
طلا کند و در سوزش و حرارت و سرخی اندام و اماس را دفع
سازد و اگر از سرخی باد آگاه رجولیت و زنا نکند بود و آب
رود بیارد شنگرف زوالی خالص و زرچوبه و زرنیخ و آب
نوفل و آب چونه بطریق چاشنی ستده قدر وجه هر ادویه سوده بکار
کرده دارد بعد از شیره برگ دهاتوره سیاه قدر یک شراب شده در آن
شیره مذکوره ادویه مذکوره انداخته بساید و در آفتاب نهد تا خشک شود
بعد خشک شدن هر آنچه سوده نگاه دارد و هر بار قدری از آن در
موضع زحمت بمالد و خود را از آن باد شرقی نگاه دارد به شود
دیگر این دعا بنویسد بر خود دارد سرخ باد دفع گردد بسم الله الرحمن الرحیم
الیه یحیی الحسین داخیه وامه وابیه وجده وبنیه فرج عنی بافیه وخشک
یا ارحم الراحمین **علاج دیگر** بیارد یک کارد آهن که دسته آن هم آهن
باشد اول این افسون بر کارد مذکور بخواند و بدمد و بر موضع خاراند
فرود آرد در وقت فرود آوردن نیز بخواند **افسون** بار عجنیس کنه تحقیق
صمت یا بدخ مجرست نیست ابو سرخ برآمد باران سرخ بیارید کیا سرخ
برآمد بر سرخ بخرید قصاب سرخ برآمد کارد سرخ پیاورد حلق بر سرخ بر

بریده

بریده اندام بر اندام بر اندام ح بله هو رونده بله هو رونده و ننزل من
القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین و بالحق انزلناه و بالحق نزل بله
هو رونده یا ایتها الریح الحمراء اخرجی فما لیس من زعم ان مع الله الها آخر
لا اله الا هو الحی القیوم **باسجل نهم دد دد جب** یعنی کر
و خارش اندام **خ** و آنرا هندوی کهس و لوکهس گویند در سکندری
و خ میآرد که این علت بر دو نوع است یکی خشک دوم تر آنکه خشک
بود اندام خشک بخارد و آن از باد خشکی پدید آید و آن معروف **ث**
و آنرا بهندوی لوکهس گویند در سکندری و خ می آرد که جالینوس
در کتاب فوشیق آورده است که حدوث آن از چهار چیز میشود یکی دست
باز داشتن از آب گرم که وجود را بدان نشوید دوم به بسیار کردن
که در تن مردم جمع میشود سیوم از بد هضمی طعام و چهارم از خوردن
طعامهای خشک تا آنکه از تنگی باشد نخست صاحب را بر غصه و
تعب و رنجها و پراکنده دست حادث شود و سبب حدوث آن
میوه‌های تر و تازه بسیار خورده باشد چنانکه نیشکر و نغز که موز و موز
و جز آن **ش** خون در تن زیاد شود و در پوست افتد و باد بدی بار
شود خارش آرد و با شراب بجام چنانکه عصیر و شیره نیشکر و شیرینی
افزاید کرده این اسباب گرد خارش بود **معالجه** علاج بیارد
کوکرد شتری و سیاه دانه و زرنیخ زرد و زرنیخ سرخ و زرد و سرشک
زوالی و زراک بسر یعنی کسیس هم هر برابر سوده بهر روز شغل و هم از تخم
ستور در رود مالد و در آفتاب نشیند و سه روز تواتر کند در روز
چهارم سر شوید گرد خارش هم دفع گردد مجربست **دیگر** تر و زرنیخ
و سیماب و کوکرد هر یک یم درم بساید بعده مشت ورق تنبول با چونه
نوفل در آنکه انداخته بساید قدری چونه زیاده انداز بعد ادویه
که سوده داشتم است در آن تنبول انداز و باز محکم بساید و شغلوله
کند و هر روز یک غلوله در ربع سر روغن تل خلط کرده بر اندام مالد و بخمیر

سه روز کند هیچ نشان کرم خارش نماند مجرب است دیگر هیچ چیز که جاری بود
در یکمن شیر ماده گاو بجوشاند و جفرات بندد و روغن بستده هر روز اندام
را جرب کند و آفتاب نماید و ابتنه کند بعد و با آب گرم شوید و بخفته
ملازمت کند که همه نوع برود و اگر هر روز قدری بخورد درد نه صاف شود
و اشتها صادق گردد و دوغ او همین حکم دارد و اگر این روغن بر درد و جیگر
و هر جراحت که بخته و باطل شده باشد برو طلا کند بشود دیگر مرهم
وارد میده هر یک پنج درم و جوک هفت درم هم باریک بساید و با آب گرم
آمیخته بر اندام مالد در آفتاب گرد و بوقت نماز دیگر ابتنه کند و با
آب گرم نه دارد بشوید سه روز متواتر کند کرم خارش دفع گردد اگر شنگرف
زرنایی صدف یعنی سنگ جو کهار کیسی کوکرد هر یک دو نیم درم باریک سوده
بمدر دو سیر روغن گنجد اندازد در دیگ آهنی کند و هفت شبانروز در آفتاب نهد
بعده اندام جرب کند و در آفتاب و یا پیش آتش بنشیند کرم و جذام
و درد اشک و کرم افتاده و بختگی همه برود و اگر آفتاب نماید بهتر باشد
و این را سندور تیل گویند دیگر زیره سفید هشت درم سندور چهار درم
باریک سوده در یکسیر روغن گنجد بیامیزد و بجوشاند سه روز در اندام جرب
کند و آفتاب نماید در حال کرم و خارش برود و اگر تیل گویند دیگر
مها سکند تیل پارد صندل سفید پنج منی برنگ هندوستانی روغن کنجد
طباشیر سلارس عود مشک کافور سیاس فوز پوه کشکول قرنفل سنبل
قسط گوشت ماهی یعنی ناخن کاذونه کل گیوه بارمک دیلک تکی پندرک
کجور خشک هر یک دو درم کوفته در دو سیر روغن گنجد و ده سیر آب
یکجا کرده بجوشاند و روغن صرف سازد بدان روغن اندام جرب کند
و آفتاب و بدو آب گرم بشوید کرد و درد و جهد نا یعنی کرم بخته و جذام
هم برود و اگر عورت عقیم بدین روغن اندام جرب کند و بشوید او را
فرزند شود و اگر کسی این روغن بپوسته بر اندام جرب کند و بشوید و پوسته
با صحت باشد و دیگر و جود تازه در دوش باشد و بوی مشک دهد

سندور یعنی سندور سرخ

دوغ

روغن بار نه سه روز در وجود مالد بشود دیگر برای دفع خارش یعنی
کرم کهس یا ردوز کرکیس بلبل دراز زرجوبه برگ نیم دارچوبه برابر
سوده سه روز در روغن مادلاو تر کند بعد بر اندام طلا کند یا سه روز
اندام خارش دفع گردد دیگر پیاز دیج دبرگ و شاخ کنیر لعل و انار بگوید
و بجوشاند و نیم تر فرو دنیه بدان آب شوید و لیکن نباید که بدان آب
تمام تن عزیز بلا بشوید که بیهوشی آرد و در خارش اندام از صفرا
انگیزد شهد و شراب و حلوا و مغز بسته بر هنر دراز گوش همه انواع
نمک ترشی نیز بپرهیز کند و غذا برنج مستی یا کهجری موتهه و گندم و شیر
سرخ مرده بکار دارد و قدر کما سهال آرد و در حمام رود و بعد
از تمام مهل هر شب آب لیمون با سرکه با روغن گنجد بکار کند و قدر کما طلا
در وی اندازد و تا سه شب بر اندام بمالد و صباح در حمام رود و بر شنگرف
کند و سرکه با لیده اندام را با آب نیم گرم بشوید جوانی و سرشنگرف
هر دو با سرکه اندی سوده در اندام بمالد خارش دفع گردد دیگر
کرکهنه را تخم خارشتر با آب سوده طلا کند به شود دیگر بوت دهیه
با دیگ کرده با شیر اگر جرب کند بعد خشک شدن با روغن ستور جرب
کند و در تیل جنته روغن کشد و با جرب سیشفا هم برین طریق روغن
کشد و برگ مالدا از بیخ بهر دو جرست دیگر آب پیاز با سرکه آمیخته
برگ مالدکرا با آسانی ببرد دیگر زرزک زرجوبه برگ حنا برگ انار همه
سوده با سرکه هندی آمیخته بر گرفته مالد دفع گردد ساختن روغن بسیک
برای دفع کرم درد گنجد رد و اکونته و بس بهو تکرد ماندان طلا
کرده هم دفع گردد و زهر هر جانوری که اثر مترخواند که در نفس
آدمی بدید آید بطلا کرده آگاه هم دفع گردد خاصیت این روغن
آنست که بعد طلا کرد اول روز بخت کند و برآید دوم روز قدری
هفت شود و سوم روز فرود شود و دیگر هفته بکلی دفع گردد و باز
شود جرب پیاز روغن تخ یکسیر و بجوش دهد بعده دو درم زمر

کسیر زراوند مستدیر

گلناف

پتال جنته یعنی بنفشه سرنگون ارجو بگرفته بیک سیم از

سوده در روغن اندازد و نیز در بعد بختن قدری یک سکوره شیراگ اندک اندک در روغن
اندازد تا آتش بخیزد و بعده همان قدر شیره مازو اندک اندک در روغن
اندازد تا آتش بخیزد و بعده همان قدر شیره مازو اندک اندک بعده
شیر زقوم نیز همان قدر اندازد بعده زرنیخ کوکب متوسط نیز نوازد رجوع
دارجوبه فلفل کرد منل سبند قسط ابهل کرمابی جوک هر یک درم
سوده اندازد بعده فرو دارد و در شیشه نگاه دارد وقت حاجت بکار
برد ساختن ادویه خوردنی که دفع امتداد برای دفع کرد خارش که عمل
طبیبان هندات بسیار دکلوکو بانسه تیوا مشکک جوب سادر جوب
کبیر جوب بیه بابزنگ پوست نم زرجوبه دارجوبه هر یک پنج درم کوفته
کاده کنند و هفت روز نوشد طریقه بابچی برابر سوده هر روز
در دو درم بخورد تا سه هفته کرد خارش و سرخبادها و غلبه خون و
بلغم هم برود و رجوع تازه و روشن شود دیگر پوست نم پوست بکاین
بابچی بلادر برابر سوده دو درم هر روز بخورد کرد خارش دفع کرد
برگ نم املیات مصری هر یک نیم سیر سوده هر روز سه درم بهار بخورد کرد
دفع کرد دفع داغ کرپار دلیدر اعدس بکیه روین دکل معصفر
هر یک ربع سیر در رجوبه و پوست درخت سرس هر یک نه درم هر یک جدا بسایند
و جامه بر کنند وقت حاجت با آب پاکی روغن سرشته آب پاک کنند و در اندام
بجای داغها بجو و بنشه طلا کنند در مایی در سایه بنشیند بعد بهار در
آن اندام دور کنند و اندام با آب شیر گرم شویند و بخانه نهفته روز کنند داغها
را بهر دجربت اگر خواهد که بهیچ وقت کرد نشود بیار دخاکستر جرجیه در
آن ندکلین نو کنند و آب در روی اندازد بشوید تا آب آمیخته شود بعده
بر اندام طلا کنند آن قدر روز که بر اندام طلا کنند آن مقدار سال او را
کرد خارش نشود بابت بجاه در بیوچی کرد در دفع نو قید کی پوست
که جرب باطل شده باشد و پوست بر تند و سوده را برای بیوچی خورانند
خ علاجش بیار بشک کوسفند در بول ماده گاو تازه بسایند اول آن

موضع

موضع با پاچک بخراشد بعده طلا کنند و دو هفته مدام کنند بیوچی سه سال
دفع کرد و دیگر شنگرف زرنیخ هر یک دو درم و روغن ماده گاو دوازده درم
همه یکجا بخشانند و مرهم روغن سازند و در بیوچی هر روز طلا کنند اگر چند
سال بیوچی باشد هم دفع کرد شنگرف زرنیخ هر یک دو درم روغن
ماده گاو دوازده درم الا دیگر کنیله در روغن تلخ به بزند بر بیوچی
مالد بیوچی بیست سال دفع کرد مجربست دیگر پوست روبیه را در
شیراگ تر کرده خشک کنند و در روغن بگداز تر کرده بطریق جوه جکانداگر
آن جوه یکبار بر بیوچی زرد سخت کند دفع کرد دیگر ملیله دانت
تربت نانزه با برنگ شمار برابر سوده با آب گرم خورد اسهال آرد
و درونه پاک شود بعده قند و جوند یکجا کوفته بر موضع بیوچی طلا
کنند بشود باب بجاه دیگر در دفع جذام جذام بیستی را گویند
و این علیست که نزدیک حکما هند در رجوع آدمی بهر دو نوع پدید می آید
و هفده نوع پدید می آید و هفده نوع از آن علاج پذیرد مگر یک نوع
که علاج کمتر پذیرد و این را حکما دار لاسد نیز گویند از آن سبب که
این شیر را بسیار می افتد چنانکه دار الثعلب روباه را بسیار می افتد
دیگر آنکه چون این علت بمردم حادث گردد روی او را چون روی
شیر گرداند و بهندوی آنرا کلت گشت گویند و بسبب حدوث شش نوع
نوع جذام و برص و جسیدن و درد و گرانست که شیر و ماهی تازه
در هوا تا بستان که آفتاب در برج جوزا و سرطان بود خورد باشد
و یا گوشت جانوران که شیر در یک مجلس خورده باشد و یا آنکه در آن
غلبه خون بود و در آن حالت ترشی افراط نماید و یا در گرما راه بسیار
رفته باشد و یا آنکه در خورد در آب سرد اندازد و یا بوقت آنکه
قوی کرده باشد و آب سرد بر سر زند و این فعل عادت کرده گیرد
و یا در آب بسیار ماند و جامه تر بوده پوشیدن افراط کند و یا اشیای
و اشیائی که خون زیادت کند در آن افراط نماید و یا چیزی که در معصم

گردد با فراط خورد و یا بوقت بول و غایط و شهوت و استفراغ بستم دایم
نگاه داشته باشد و یا طعامی که آنرا محافظت نکرده باشد بخورد و یا بر
آلوده چیزی بخورد و بر سر آن آب خورد و یا بشراب احوال ناشی تر بی تره
و برنج نیم جوشیده و نا خام و بخمیر و یا چیزی که از بخمیر سازند دایم غذا سازد
زیاد خوردن شیر و قند افراط نماید و یا بوقت صحت با عورت کند و یا
مثال بسیار اطلاق و استفراغ و فصد و حجامت کند و یا بوقت بهار نکحانه
بسیار خورد و یا در جاهای زمستان خود را با آتش گرم کردن عادت گرفته
باشد یا پوسته طعام سرد و خشک خورده باشد و یا گوشت گاو و گوسفند
دایم خورده باشد و یا بعد از نم رسیدن و نمناک شدن شیر نی خورده
باشد ش بدین اسباب خون در آن غالب شود و مخمر فاسد گردد ش
و باد و بلغم و تلخه نوت گیرد خون کم ف و خون بر ابوست اندازد
و یک نوع و یک نوع جذام از نه نوع پدید آید و اگر درین اشیا افراط
نماید ازین نوع هیچ علت نشود ش و این علت بر نه نوع
ظاهر گردد از آن هفده نوع را جذام گویند و یک نوع را برص خوانند
ن و ازین نه نوع یک نوع لادوا است و آنرا هندوی کلت گشت
گویند ع علامت نه نوع جذام آنکه نخست در اندامها الماس پدید آید
و سوزن پیدا شود پس از آن ریشها افتد و سفیدی چشم بکبودی زند
و در باد هوندان میگوید که سوزش و خارش در پوست پیدا شود و
علتها در پوست مثل درد و دمل و چکله پیدا گردد و اندام را خشکی
پدید آید و اگر جذام آنکه آن هم این علامتها نماید و موی اندام
بایستد و هر نه جذام را اول این علامات پدید آید ع و چون
علت مستحکم گردد نفوذ بالله اعضا را و بیفتد و حلق فرو نشیند و آواز
نیفتد و انگشتان شکافته گردند و موی پلک زبر دیرا کنده شوند
و بر بزند و بینی او فرو رسند و تحقیق این نوع که نه بود بعضی دیگری
سرایت کند از تو زنان رسد اما صحیح آنست که هفده نوع سرایت کند

و بدیگری

و بدیگری نرسد تا غایتی که حلق و بینی را نگشتان فرو نشسته باشد اگر
بدارو و تدبیر مشغول شود دفع گردد انشاء الله تعالی و الله باذنه
من کل بلایه و افتد ص شعر بگفتم حکیمان همه یک نفس که هر نه جذام است
دون برص بگوش را تا نکو شنود که هر نه از خون فاسد بود
نگه جنس از آن لاد و اکنته اند نباشد دوایی درو سود مند
ولی تا نریزد نه الف و نبات علاجش بگفتند بعضی کسان
حکیمان مجرب تیا ساختند از این جنس چون نیز بگرختند
بوش عیش مردم پریشان کند جدا از عیالی و زخویشان کند
و علامات هر نه نوع مذکور در کتاب مجموعه خزانة الفواید مفصل
گردیده است از سبب اختصار کردن درین کتاب بیان نکرده شده است
عمل بدانکه هر نه نوع جذام از چهار چیز حادث گردد یکی از باد دوم از
بلغم سیوم از تلخه چهارم از خون علامات باد آنکه پوست و دانها
در شت باشد و سیاه بود و درد کند و خشکی غالب بود و در باد هوندان
میگوید که خارش بود و در کهار و کند و دانها مثل چکها پیدا شود و رنگ
پوست مثل رنگ خرگرد علامات بلغم آنکه رنگ سفید رود و تر باشد و چهره
و مش بود بسیار باشد و چرب نماید و بخار و سرد باشد و گرمی خوش
آید و در باد هوندان می آرد که پوست اندام سبطه شود در روی که اندام ظاهر
گردد سفید گردد علامات تلخه آنکه خفتان بود و خشکی خواهد و در جها
در اندام ظاهر گردد و لون آن ورم سرخ بود و در باد هوندان میگوید
که سوزش و درد بود و رگها سرخ گردد و سبطه نماید علامات خون آنکه
در سیه گیها سرخ باشد و هر جا که بخار خون بر بدن آید و اندوه آرد
و مجنون شکل نماید یعنی چنانکه کسی غل خورده باشد همچنان نماید و از هوش
پوی خون باشد در باد هوندان می آرد که او را دانها مثل چکه که شده و
آنرا مندل گویند بر پوست پیدا شود و خشکی بود علامات جذام باد و بلغم
آنکه پوست او مثل پوست پیل شود و دانه او مثل مورچه بود شکم و گران شود

علامات جذام چهار خلط آن بود که رنگ او بلغم و تلخ است که بر تن
او را و سخت و قوی بود و مثل چکله بود و داغ و روی هم باشد و خارش
بر پوست نیز بود علامات جذام چهار خلط آن بود که رنگ اندام او مثل
رنگ زاغ شود و اثر جذام سیاه گویند و در دو چکله پیدا کند و پوست
او مثل زبان ریخته گردد ۵ دیگر از این هژده نوع جذام است که رنگ
اندام را سیاه کند و آن از باد است و یکی رنگ اندام را سرخ کند و آن از
خون است و یکی رنگ اندام را زرد کند و آن از صفرا است و یکی رنگ اندام را سفید
و تیره رنگ کند و آن بلغم است باید که بعد تحقیق کردن انواع مذکوره
علاج کند تا زود مفید آید باید که علاج کسی را نکند که انگشتان او ریخته
باشد و کلوی او نیفتاده باشد و پستی او بیفتاده بود و کم نیفتاده باشد
تا بفضل حق تعالی صحت یابد ش علاجش آنکه اول سرش تو بدر
با خن و سنها و با بها دور کند و دندانها بمسواک پاک کرده اند و جامها
سفید و پاکیزه بپوشاند خ بعده دو درم جوز قی و یک درم نمک نرم کرده
با آب گرم جوز تا استفراغ بسیار او شود و هر بار آب گرم گرد فرستد
چون ده بار قی کرده باشد بعده قدری برنج نیمپخته خشک خورد انگاه
آب سرد خورد و سه روز متواتر دوا کند یک درم جوز قی و یکان درم
نمک شکر بر نهجی که عرض کرده شد بخورد ن چون هفت روز بگذرد
بعده اسهال ۵ ۵ و طریق اسهال آنست که پیاز و ترنج تازه سوده
دو درم و شیر زنی و نیا امیخته خشک کند بعده آب سرد کرده با آب خورانند
تا اسهال آرد و چون اسهال بسیار او شود ده دوازده کرت برود غذای
برنج پخته خشک بخورد بعده آب سرد خورد و سه روز پیاپی اسهال
آرد ۵ و در مدت قی و اسهال برنج کهنه و مشکه پخته خشک خورد و بعد
اسهال چون هفت روز بگذرد از جو دانه ذرک بکشاید و خون سیاه بسیار
بکشد ۵ و دوا که از هر دو دست که آنرا سه بانگ گویند بکشاید و دوا از هر دو
پای از بالای استخوان شتالنگ از جانب داخل و بیرون بکشاید

ح در روز

ح در روز که ابر و باران و باد باشد ۵ بعده علاج کند در علاج کردن
بغیر منگ ریا موجه با نمک و خشک تا شش ماه چیزی دیگر بخورد و با برنج
و دلیده تخم بوار کبوتر کرده بخورد و از همه چیزها بپرهیزد و از گناه
کبیره توبه کند و بعد نصف هفت روز دارو خورد تمامی علاج جذام که از
باد باشد بسیار و جراثیه الطریقه سندی باده پوست درخت بر
با نسبه برابر جوشانیده کاده کند و یک درم بابلی سوده یار کند و سرد
کرده بخورد تا مادام که تمام علت برود ۵ دیگر اگر جذام بادی بود
رنگ اندام سیاه شود بیاد دهن سهم بیت سر بلادر و شیر اول
بلادر را بکلیه آبش سوراخ کند بعده در روغن مذکور بجوشاند تا مادام
که همه بلادر سبک شده آشنا شود و بلادر روغن آید بعده فرود آرد
و بلادر را از روغن مذکور بکشد و روغن بستاند بعده پیاده زنج بیست
درم و کوکرد المساره زوار جو بو و جوب ناز و بهرا دکسی و فلفل کرد
و سورا کهار و بدلون و تخار و کاجلون و جوکهار و قسط و سوبخلو
هیه لعل هر یک ده درم زنجبیل سرخ چرخ درم زوجوک و قسط و کنیله زنجبیل
و خیار شنبر و بیرا کسیس و رویین هر یک نزده درم و زراک بلوری و پوست
بلیله زاملهر هر یک شش درم و مالون بابلی و بلیله هر یک یکنیم سیر و قیر
و پوست چرک یکسیر و تخم دو نیم درم این همه را کوفته در شانزده
من آب بجوشاند و دو من بستاند بعده دو من کاده مذکور را با روغن
بلادر مذکور بجوشاند تا مادام که روغن خالص بماند بعده سرد کرده
بدارد و هر روز وقت بامداد مقدار سه درم و یا چهار درم از این روغن
بخورد و بالای طعام باجری و روغن کنجد و بادنجان خورد و نان گندم
خورد و ساک جولائی هم خورد جذام بادی دفع کرد و قوت ماه بسیار شود
دیگر بیارد بلادر بکیسه و زنجبیل و تنکار و کالونیه هر یک یکنیم درم و زنجبیل
سرخ نیم درم و زعفران و اکوتیله و صندل سفید و پلاس پاپره و قنبیله
نسوین و چوک هر یک پنج درم مالون بابلی و تخم بوار و پوست چرک هر یک نیم سیر

وافیون عدد چهار درم و کنجد یکسر ربع زیادت اصول ادویه بکوبد بعده
در تبان چیزی بکاند بعد رفع شده نگاه دارد تا هفت روز بر
اندام مالد و آنچه متعلق در شیشه مانده باشد باقند و اگر کسی میخته خورد
بعد یکهفته فایده بیند مجربست عین علاج جذام که از بلغم بود بیارد
برگ نیم تربیت عدد بلبل گرد و اکلیل هر یک پنج عدد هر روز تا
هفت هفته همچنین جمع کند و نباید خورد بر دوا گرها میدارد
تواند با آب سوده خورد و یا حلوه سازد و فرو برد بر دو شود
ع دیگر پنج بسکهپر دو حصه در سایه خشک کند یکحصه بلبل گرد دارد
بساید و هر روز دو درم از این با آب خورد اگر دو درم خوردن نتواند
یکدرم و یا نیم درم بخورد و تدریج زیادت کند و پرهیز لازم گیرد
و غذا نان جو و مشک و سوخته بی نمک خورد جذام بلغمی دفع گردد
دیگر اوندرکی که برگ او مثل گوش موش باشد بطریق تبریک
پخته خورد و یا آتش کرده با آب شیره او مقدار یکشرابه هر روز خورد
و سه هفته ملازمت نماید و پرهیز نگاه دارد به شود در این هیچ
شک نیست دیگر بیارد ده درم مس و از آن ده طبق باریک سازد و پنج
درم سیماب سوده آنرا با خشت سوده پاک کند و با آب کتوانی هم
مذکور سیماب برین طبقها بمالد چنانکه تمام سیماب را طبقها مذکور
در خورد بعده بیارد ده درم گوگرد زرد و بساید و طبقها را در دیگ
نهد و از گوگرد سوده فرش و بستر سازد و میانه هر طبق فرش کند
همچنان تمام طبقها را با گوگرد پوشد بعده دیگ را مهر کند و از
سرگین دشتی محکم بندد تا طبقها مس تمام بمیرد و بعده بیارد
چوب پیل و چوب اذخیر و چوب بید و بسوزد اول مس کشته
را وزن کند بعده نیمه آن خاکستر مذکوره بلبل گرد سوده با رکند
و چهار حصه بلبل گرد و زهر سوده اندازد بعده جمله یکبار بسایند
و جامه پر کند و بلوزن بلبل گرد جمع بندد و پیوسته هر روز یکحبه با برگ

تنبول

تنبول خورد جذام و برص و سبنات و زکام و درد و بهق و کلف و فالج
و لقوه و رعشه و قولنج و همه علتها سر درد را بر دو گیرد و اندام
را قوت دهد و موی دیر سفید شود و سستی نیارد از ترشی و بادی
بپرهیزد عین علاج جذام که از تلخ باشد بارد منقرحوب نیم صد
سالم بطریق صندل بساید مقدار نیم شرابه بستاند و شش درم گلکند
تو گرد پخته باشد سوده با آب باریک سوده یکجا میبالاید قدر
نیم شرابه از وی نیز بستاند بعده هر دو شیره یکجا کند بخورد و هفت
هفته ملازمت کند به شود و غذا و پرهیز همان کند که گفته شد و
دیگر بیارد اطریفل پوست نیم برگ بر دل رین کدو زرجو بهم
کوفته کاده سازد و سرد کرده هفت هفته خورد جذام تلخ دفع گردد
لس دیگر عمل عطارد که او پیت مطلق شده بود و او را جوکی دار گفته
بود و اعضا و انگشتان او می گلاخت و او را از خانه بیرون کرده
بود حق تعالی او را بدین ادویه صحت بخشید مجربست بیارد پیت
دیگر تخم درخت انار که در پختن و زرد شده باشد بسوزد نمکسان
در حصه کند یکحصه را و کند تکلین انداز و هم چنان در ستد آن مقدار
اندازد که بالا تخم مذکور باید و تخم مذکور بسته نگاه دارد و دیگر حصه دیگر هم
و یا باریک سوده و بیخته بدارد و هر روز از ادویه مقدار سه کتوا آب مذکور
بخورد و موازی آن یکسیر آب مذکور بالا آن بخورد و پیت یکسال ملازمت
نماید تمو سید جذام بکلی دفع گردد اول دو سه روز پهلوشی خواهد آورد
از آن نباید ترسید بعده رحمت خواهد داد و از این ادویه بغایت مجربست
عجم علاج جذام که از خون باشد بیارد گل و بار و برگ و پوست تنوره
که خشک سوده و کمان سر یکجا کند و یک هفته هر روز یکان درم با آب برگ
بعد غذا کاذو باشد هم خورد و دو درم هفته هر روز یکنیم درم بخورد
در سوم هفته هر روز دو درم بخورد و در چهارم هر روز تا آن گاه
خورد که ادویه تمام شود و بهر دو شش یکسر برگ نیم المیه مساوی با آب سوده

بخورد و ملازمت تا شش ماه کند بهم گردد و علاج جذام هم نوع مجرب دوا است بهر جذام ولی سهل دانند آن را عوام
بلیس آتش بکار زهره و تخم هم بلیس را نگاه با جامه انرا به پیر
بوقت سحرگاه کهنه بخیزند بخور تا شش ماه یک کف از آن
مجرب جذامیانی که کرام بیان بر بیضه از چرب و شیرین نمک
زرواج و هم تخم زیان زنگاه بخور منکر بی لم و پیر دکر اگر هوش مند کاشش مجرب
امید است از فضل پروردگار جذام و برص را کند تا روز تار
شغل بیار دکله چرک بهنگر سیاه کلوی با بنجی زرجوب بلیله منقی
تخم بهره و مغز تخم نم قسط سندی برابر شود مقدار هما دو به
بلاد در انداخته مجرب بود نگاه دارد هر روز دو درم با بکر مادکاو
بی ناغه خورد و هفت هفته ملازمت نماید هر ده نوع جذام با انگ
پیچی شسته باشد و موی تباه شده باشد بفضل حق تعالی به شود
اما پیچی باز بند نشود و وجود هم تازه گردد فص بیار دوست در رفت تخم
کهنه که عدد سال شده باشد و تخم جوار و زرجوب دار چوب و تخم بابچی هر یک
دو کان بر کوبند و در دهن آب بوشانند جوش داده بر بانه سود کرده
نگاه دارد هر روز نهار بقدر نه درم آب مذکور بخورد به شود و هم دیگر
بوست کیر لعل و موجرس برابر با آب سود بقدر شش درم هفت هفته
خورد و اگر علت زیادت بود تا شش ماه خورد هم نوع جذام برود و
درین شش ماه دو کرت نیکو شود باز پیل آید اما تا شش ماه بتمام دفع
کردن دیگر اطریفل چوب کبیر بوست نم برابر کوفته در چهار سر آنگاه
سازد و نیم سیر دکر دو خورد هم نوع جذام و بتدفع کرد و اگر
جذام از باد و بلغم بود بابچی سوده هر روز سه درم با بول مادکاو هفت
هفته خورد به شود دیگر دفع هژده نوع جذام بیارد چوب نار خیار شنبر
خیر کدا رجوب بوست کرمه بلاد طریفل زرجوب بیخ حنظل بلبر ستده
بوزن هم ادویه بابچی انرا از دو بیاید و نگاه دارد هر روز سه درم

با آب

با آب سود نهار بخورد به کرد و دیگر خیار باز کونه یعنی چرخیه با شاخ و بیخ
تازه در سایه خشک کند و بسوزد و خاکستر او را در سبو اندازد و در وی آب
بیندازد و آب هر روز قدری یک شربت بخورد و جذام و خارش که بهیچ
ادویه نرفته باشد از خوردن این آب برود و غذا و بر هیم نگاه
دارد و ساختن روغن بیارد بوست درخت انجیر دستی یعنی کتهری
دهیر و بکوبد در چهار من شیر مادکاو انرا در جزات بندد بعده
جکند و سکم کشیده روغن کرده نگاه دارد هر روز موازنه نه درم
با مسک دریا موتهم بخته بخورد هر روز قدری از آن روغن بر خود مالد
تا شش ماه بدین طریق کند بر اردی دیگر حاجت نبود اما طریق
نگاه دارد و الا هر کرموافق نیاید دیگر بیارد خاج بیدانجیر دستی
کما خرا کتهری کویند همچنان تر و تازه بکوبد بعده مسکم کاو مسش بسوزن
کتهری مرکب دیگر بیارد چرب کند و هفت کند چند کرت بدین طریق مسکم
دیگر چرب کند بعده در سبو بداخته فیرا و سوراخ کرده بالا و خمره
چرب نهند و سبو را چکیدن آن روغن بیالاید در شش هزار و بر
انداز موضع بیستی بیالد هر بیستی که پخته و گداخته باشد بی مکسه تمام
دفع کردن اندام صاف و پاکیزه گردد در مجموعه ابراهیم شاهی می آرد که اگر
اندام کسی باطل شده باشد انرا مندوی بر موت کوبند و آن زحمت چنانست
که پیش از آنکه زحمت شود چنان دانند که در اندام او خشکی موجه می رود
و چون چند روز بگذرد محلت علت تحصیل کرشود چنانکه اگر خاری یا سوزن
در انجا خلانند در دهن نکند این ادویه اگر سه ماه خورد اینه بتارک دفع
آن علت را دفع کرد انرا باید که اشراط و بهنه نگاه دارد و نمک و ترشی
و خردل و شیرینی نخورد و جماع هم نکند و مسک و روغن تازه و یا راست
کرده بخورد و نام این رس سر بسر کویند بیارد سیماب و دوا است
کن و نحاس کشته و سنگ ارمنی با روغن سر شتن در بوته کند و در بالو کا
جنته بر شاند تا آن زمان آتش کند که شالی بر بوته کل کند بعده سرد کند

و بپزد تا گشد پس زنجبیل فلفلین جزر کوبا برنگ بجهت کاطی کشته در زرک پیلیه
هر یک ادویه نیمه رسن یعنی بیاب چنانکه اگر بیاب چهار درم بود هر یک
ادویه درم بود انداز دو باشد حالا مهلکی اس کند بعده نگاه دارد
پس هر روز یک یا هم یا شهد و روغ بلسان دو ماه بر سانند بعده دو ماهه
هر روز بلسان بر سوزن دفع کرد و ش لادویه طلا کرد قیاید دلیل
کمد تربت نابز مشک زرنیخ مثل جوسه انزدار جوبه سنبل قسط صندل
سرخ حنظل بر کنیز برک زقوم نیاشیرا که هر یک دو نیم درم زهر چهار درم
روغن سوسن و کمیز مادکا و هر یک چهار سیر یکجا کنند و بجوشانند تا مادام که
روغن خالص ماند بیالایند نگاه دارد و هر روز بر اندام جرب کند جذام
و درد و اشک هم بود و این را بسکر هم تیل گویند تا دیگر او انکه با
شاخ زیخ تر تازه بر دو خرد کنند و در شیوا نداز دو مهر کنند و تیال
جنتر روغن کشد و بر جذام طلا کند تا مادام که به شود و غذا و پرهیز نگاه
دارد ش دیگر اشفار قسط قوتیا نیز با برنگ بلبل کرد مثل هر سیر
هم برابر سوده بدارد و هر روز قدری بار روغن شفت بیالیزد و یک
بار کند و بر اندام مالد هم نوع جذام برود دیگر برک زقوم نیاوبرک
اگه شبرک دبتوره و برک کنیز و زهر سنگی و بلادر و جنگ و نوشادر
و قوتیا نیز و زنجبیل و مثل و کوکرد تنزی و استخار و جوکنار کنیه بلیو کسو
و هدل زنگ و بول و فیه و چب و قسط و زرد و بدار جوبه و دلیل
و مشک و نکستک و بلبل دراز و کم تریب و فرول و شنگرف زرانی و زنجبیل
و بوست درخت املوا و انکه و کاکچنکه هم را بوزن برابر بکوبد و بشت
درم از وی در دهن آب بجوشاند و ده سیر بماند بعده سه سیر روغن کنجد
یا او بار کند و در کدامی آتش بجوشاند تا مادام که همین روغن کنیز ماند
نگاه دارد و هر روز بران روغن اندام جرب کند هر نوع جذام
و درد و چیدن و کرد و اشک و نیز علت جراحت برود و این را بسکر
بهر تیل گویند دیگر اگر اندام می گدازد و می ریزد یکدم با آب بساید و

جالام

طلا کند مدت

و طلا مدت و ساز کند به گردد در محمود عبد ابراهیم شاهی می آرد اگر اندام
کسی باطل شده جناح بوست او سطح شود و طریق درد در بوست پیدا
شود و خشک در اندام اثر کرده باشد این ادویه بر اندام بیست یک روز
مالد علت مذکوره دفع کرد و بیارد نیم بریشم از تنو نیاو دو بریشم جوز دو کرد
راست کرده چهار درم کرده چهار درم زیباب راست کرده یکدرم یکجا
سوده در ان شربت انداز دو چهار درم زرجوبه خشک سوده پانزده روز
روز در آفتاب نهد بعده بر اندام طلا کند علت مذکوره دفع گردد دیگر
برای دفع جذام که بر بوست پیدا می شود مجربست و از موده است
بیارد سهاکه بیاب راست کرده کوکرد راست کرده مس کشته بلبل دراز
قسط صندل هم برابر با آب ترشه ترنج آمس و بر اندام مالد و هر روز
تا سه ماه مالد و ناغه نکند جذام مذکوره دفع گردد در رست سر لوکی
میگوید برای دفع جذام مذکور که آنرا چه گشت گویند بیارد بوست کالو نیمک
سیاه و بوست درخت بلیله و کاده سازد و در وی قند و پانچ بار کرده
خورانده شود باب پنجاه دوم در دفع برص بدانکه حقیقت
برص آنکه لون بوست ادا ش لون طبیعی بگردد و سفید چون برده عنکبوت
شود و در دنجارش ارد ش و در اندام نقط خاک رنگ پیدا شود و هر چه بدو
رسد او را اثر نکند و روز بروز زهبی و سفید گردد و سبب حدوث این
علت از بلغم فاسد است که در بوست افتد و تجاوز کند و رنگ بوست را برنگ خود
کند انرا علامتش آنکه چکله سفید و گرد مقدار تنکه نقره پدید آید فاما اگر
بود و بعضی بشکل گل سلو فرسرخ هم می باشد ف برص سفید که با سیاهی
بود که از ظاهر جلد در گوشت نفوذ کرده باشد و استخوان رسیده باشد
ح اگر این علت را ابتدا دوا کنند شاید که به پذیرد و پذیرنده قابل علاج باشد
شخص نیز اگر موی آن موضع سفید شود علاج نباید کرد که نه پذیرد و اگر موی
سیاه بود علاج پذیرد ف نیز گفته اند که سوزنی در وی بخلاند و اکلک زنند
اگر خون پدید آید علاج پذیرد و اما اگر خون نیاید علاج نه پذیرد و اما علامت برص

و بعضی گفته اند که اگر آن محل را بپارچه جامه بهم مالند اگر بسخت مالیدن بقوت
سرخ شود علاج پذیرد و اگر سرخ نشود یا اندکی سرخ شود آن نیز علاج
نپذیرد اما علاج برص بمجرد علاج جذام است و بعد از تربیت نگاه باید داشت
در فصول سال و قی در این علت دارد جذام بلغمی باید کرد بعینه با تنقیه
عمل در این علت تنقیه مطلق نباید خواهش و غذا و پرهیز و اشراط
جنبانیدن ارباب جذام گفته است همچنان بکاری ارکه شخص بیمار
باید که در کیفیت جوشانیده سرخ نازا دیست یکدو روز ترکند بعده بیرون
آرد و نگه کند و مغز آن ستره در سایه خشک کند بعده مذکور و گشتری
و بوست سرخ و شاخ و برگ بارد کل نیم بوزن برابر خشک بسایند و چیزی
کوب کرده با آب بجوشانند و هفتم حصه آن بستانند و بدان ادویه مذکوره
را خیر کنند و بقدر سه درم غلولها سازند و هر روز غلولها را خورد بعد سه هفته
رنگ برص بگردد و در هفت هفته بر رنگ خود باز آید و بغیر منکه و ماهوم
و نمک چیزی دیگر نخورد برص دفع گردد و اگر تمام سال ادویه مذکوره
خورد انجام او روشن چون زرشود و اگر مردم تندرست این ادویه خورد
بغایت قوت دهد و با صحت ماند و رنگ روی و اندام چون زر شود عمل
و در مجموعه ابراهیم شاهین میگوید که بیارد کیسه کجرانی سیاه جذام و پوست
کجرانی با نزده درم و کتیجه سیاه یکنیم درم محکم بسایند و یکیک ازین ادویه جدا
کوده هر ده غلوله سازد و باقی ادویه نگاه دارد و هر روز یک غلوله خورد
و بالای غلوله یکشیر ماکا و خام و شیر گوسفند خام خورد و در آفتاب
نشیند بعد آنکه طاقت دارد و غذا کجری منکه و مومجو و برنج پخته سازد
و نان گندم بی نمک خورد هر جا که سفیدی باشد آنجا علاج خواهد افتاد و خواهد
طرفید و ورزد آب خواهد رفت بعده آن باقی ادویه که نگاه داشته
است در ده درم سیماب ده درم کبریت صاف کرده بحیلی کنند و سیلیمه
و قدر سه درم غلولها سازند و هر روز یک غلوله ازین غلولها با نبید بخورد
در مدت سه در ماه برص بکلی دفع گردد و مجربست اگر برص سالها برآمده باشد

شود دیگر

شود دیگر بسبل دارچینی با برنگ طرفیله هم برابر سود هر روز سه درم با دو درم
شهد و یک درم روغن شیرخشت بیامیزد و بخورد تا مدت هفته شود دیگر
بلادر نیم سیر تخم بادیجی در سه پاو آب کنند و در سه زیره سفید نیم سیر زنجبیل دیگر
هم برابر یکسو و هر روز یکیک خورد تا شش ماه بهار ملازمت کند و بجز
منکه و مومجو نمک چیزی دیگر نخورد و شود دیگر بلادر هر روز برابر کنجد خورد
و تا شش ماه پرهیز کند و شود دیگر طرفیله و پولاد مقتول هر یک نیم درم
و بهنکه سیاه دو درم سوده و پنجه روز دو درم بهار خورد یکسال
ملازمت نماید و پرهیز را شرط همچنانکه ارد برص دفع کرد و چنین
میگویند که خورنده یکسال را هرگز در عمر او سفیدی در روی پدید نیاید دیگر
بادیجی زرد با شرما و کاهو هر روز تا مدت یکماه خورد و برص دفع گردد اشراط
و غذا و پرهیز نگاه دارد و در مجموعه ابراهیم شاهی می آرد که بارد چیزی که
سبزی خلنجین جوانی و الان بزرگ زیره سفید تیس نمکسا و قسط
جوکتا قاقله چوکهار با برنگ اجمود دارچینی نیلکشر هم برابر سود هم وزن
ادویه مذکور مثل ازرق اندازد بعده وزن بلسله چهه کند و هر روز یک
جو خورد و اگر قوت دارد زیادت کند و تا دو و سه برساند و در عقب
ادویه با طعام زود تر بخورد هر ده جذام و برص و کرم شکم و دملها و کرمهای
دو شب او طاعون و صرع و برقان و استسقا و ناصور و باد و اسهال و همه
علت شکم برود و موی سفید شود و کرندگی در بوست بهند و این ادویه
صاحب ادباج و اسود و هند ترست مجربست دیگر بادیجی سرد در کیسه ملکاو
سرخ نازا و سه شبانروز بلادر بعده پهر و ارد در سایه خشک
کند و ارد سازد و جامه پر کند بعده شیر ماکا و گاو یا گاو میش کنیم من
چندان بجوشانند که یکمن باز آید بعده ارد بادیجی با قدری شیر خمیر کنند
و در دیگ برنگ طلا کنند و شیر مذکور هم در آن دیگ انداز و حضرت
بند دو سه روز نگاه دارد بعده چکه زند مسکه گردد هر روز با نان
جو یا با پهت برنج تسبیحی کهنه قدر سه درم بخورد و دفع او در اندام طلا کند

ناکیکسه

دینکو بکو بدو وقت کوفتن روغن
ماکا و گاو حاصل اندک روی
انداز م

یک جهل همچنین همچنین کند و بر جهل لانه ۵ روز بکلی دفع گردد بحرمت نقل از طب
نسخ ماروانداست دیگر بیارد زنبق بغدادی پنج درم کندر درم خواه
سنج بود خواه سفید فوه مازو کوه سفید چهار سر مار سیاه یکعدد جمله
را در دیگ کند و با نبات دیگر را مهر و بگلگلست کرده کوبی بر طریق نرم
کلاله بکاود و دیگ را سر فا او بندد و بر چهار طرف فرو دو بالا با چکه دخنی
نهند کوکب را بسیار بوشد بکلاوه کند و سوراخ جهت بیرون آمدن دود
بکلاوه آتش زند چون شب بگذرد و سرد شود بیرون
آرد بعد از ری زنبق بدنی امتحان بر آتش تهیه کرده و کند خام بود باید که
یکجا زخون ناگورا با دو بند کوره مدد درم یا زیاد کند با درم لا با یکسود
چنانکه دم تب دهد با تش دار باراط دود نکند بسنده است اهمه بار یک
سود بدارد بعد از اسهال و فصد استفراغ اول روز چهار حبه دهد و هر روز
قدری زیادت کند تا دو درم که یک ماه رسد بعده هر روز یک ماشه
خورد و از آن زیادت نکند و تا هفت هفته پرهیز و غذا بجای آرد تمام
حتی تقای برص دفع گردد و امتحان کرده شده است **نظم شعر**
مستانه چون کشتی سیاه بدار اندر سیاه انوانکه از وی درم رسی کرده اگر
بر نیز و بشیر بخر تقو جوانه شیر جنوبات بسته نوه نزد حکیم مسکه بر وی آورده
خورانند بروص را دفع تمام بالله مسکه بخرش تمام غذا منکه ملاور اندیده
بدین نوع شش سه مداومت کند بهر روز تا ز ماکند این دوا دو روز فساد آورد
کر این مسکه با منکه خورد روات بخر منکه چیزی کر بدانست بروص دفع گردد فصل
شود و نقطها سفیدش سیاه آورد طلا کردنی بیارد جیسنج و انزاد لبذ
کند در کنه مازو کوتر کند و باریک سابد و بر داغ برص خراشیده مالد
چند گاه ملازمت کند دفع گردد دیگر اگر یکدو داغ برص بود داغ را خراشیده
بعده داروش قدری با اسطلا کند خون کو عبیق افتد بعده هر روز بوست
در وقت مغیلان را بجوشانیده بدان آب بشوید فراموخواهد اگر
بدین ادویه داغ نرود دامن کرم گردد بر دیدن داغ دهد تحقیق که در دلا اگر

بلاد

بلاد ساز وار بود با لایدان مالد بر آید و دفع گردد و اگر شده که از دهن
نغز که وقت جدا کرده از درخت بردن می آید تر و تازه قطع برص بلد
داغ مذکور هم بر آید و دفع گردد دیگر کوکر دخوردنی و استخوان ماهی که
نه جوز بلی همه برابر سوده با آب اندک بجوشاند و از منا شکسته بر موضع برص
کلک بار بند زند و بر روی طلا کند آن موضع پخته گردد و بر آید و بزنگ قدیم
باز شود باید که آن زمان طلا کند که پخته گردد دیگر شیر زنو نیا بقدر حاجت نمک
و بلیل دراز بر آب سوده با شیره مذکور بیامیزد و بر موضع داغ را کلک باریک زند
و طلا کند آن موضع بر آید و به گردد دیگر تخم انگوره را بوست باز کند
و چون در طبقی بالدان تخمها یک طرف بیابد و در چون فرو برد همی از طرف
زیرین در آفتاب نهد زمانی بدارد دغ از وی پدید آید بیرون بسته
در صدف دیا شیشه کند و بدارد وقت حاجت با انگشت بر موضع برص
طلا کند تا سه هفته دفع گردد دیگر کزدم سیاه کشته خشک بساید و در
برص بعد خراشیدن بالدبوست بر خواهد آمد اما زحمت کواهد داد همچنین
سه چهار کرت تا برص دفع گردد دیگر ریوند با سرکه بساید و موضع برص با
جامه بخراشد و بالدبوست اثر کند در مدت سه هفته دفع گردد و در زنبق
بهتر است دیگر بیخ کرمابی سفید و چرک یکجا سوده بعده خراشیدن
برص بالدبوست بر خواهد آمد اما زحمت کواهد شد چند کرت کند
برص دفع گردد دیگر حب سرخ را لیه کند در بول با کاو ملازمت
کند تا زاده تر کند و باریک بساید و بر داغ برص خراشیده بالدبوست
ملازمت کند دفع گردد دیگر قیر که در سرمه و ماذون و استخوان ماهی پخته
و زاک تیک سرخ هر یک برابر سوده با سرکه بر داغ برص خراشیده طلا کند
اگر ابتلا باشد دفع گردد دیگر زنبق بلور در جام سود ماند از دو هزار
کرم کند و داغ برص را بدان جامه کرم هر بار بالدبوست چند روز بمنهن کند زنگ
برص بگردد دیگر صوره لیکن بشتر بر برص بنهد و بشود زنبق اگر پخته
کماله کند و کمار انگهانه با بیخ زبرک بکشد و کمار بوست خورما بندی هر برابر

دیگر

سابد و چون نکاح خالص بجا کرده در بنکان تهدید با کنوز محکم سختی کند بعده هر چه
برص مندلم کشیده بود با ماجک محکم کارد هنا کرد چون بیرون آمدن گیرد بعده
ادویه مذکوره بالا بسوده سه یار بالا مادیکه کنند مندلم مذکوره کشیده
از بیخ بیرون آید لیکن فواهم آمدن شدری مشکم کاو طلا کند بعد بیندن
زجوه و برگ جای سوده لیپ کند فیس مندلم بطریق وجود اصلی شود صاحب
دیگر معجون تربد تن را از رطوبت بدرباک کند و برص را بدرد

باب سیم در دفع رکتیت

در ماه اهوندان میکوید که
سبب حدوث رکتیت شدت گرمی حرارت آفتاب بسیار خوردن از بسیار
زور کردن و دوان شدن و مشقت کردن خیزد و از غم و اندیشه بسیار
و مجامعت کردن و بتنزو کرم و شور و ترش و تلخ و افراط نمودن از این
همه اشیا خون فاسد گردد و طریقش آنکه اول استیماذ کرده طرحادش
کمر اندوا کل کیلوس را بشوراند بعده کیلوس سوزیده تلخ را بشوراند
و تلخ شوریده خون را فاسد کند بعده خون مذکور در اندام بالا رود و درد
هم در اید و چون بالا رود در محل بینی بچشم و گوش و برادی خود را بنماید
لعابی زند و قدری اماس یعنی تمو پیدا کند و چون عدد اندام زیرین رود در
تنصیب منعقد و محل مخصوص نماید و چون از آنجا غلبه بسیار کند در بن هوا
تمام اندام اماس مذکور نماید و بعضی صاحب مذکور در این وقت گمان برد
که او را غلبه شکم و پیچش پیدا می شود و آن نباشد و در ابتدا این علت شب
خواب که کار نکند و شب تشنه ماند و در محل سرد ماندن و سرد خوردن خواهد
و حلق او چیزی از آمدن دود در دن حلق خارش پیدا شود و بجنبان
شود و قی آید و از دم او را بوی مثل آهن آید و این همه علامات وقت ابتدا
شدن پیدا شود و باید دانست که کیلوس شوریده و خراب شده چون تلخ
اماس را بشوراند چون که از وی شوریده شود در محل بالا رود و چون تلخ
بکواش را بشوراند خون که از وی شوریده شود در اندام فرود رود و چون خون
هر دو محل را یعنی اماس و بکواش را تلخ مذکوره بشوراند خون مذکور در هر دو

طرف

طرف مرایت گذر رخت پیدا کرد اندوه چون رکتیت مذکوره با بلغم مرکب
شده طرف بالا و با فرود رود علت مذکوره که از وی پیدا شود
سطبر نماید و تیره رنگ و چرب نماید و جدا جدا بود و چون با بادمرکب شده
طرف بالا و با فرود رود علت مذکوره هر جا که نماید سیاه و ام و سبز و ام
بود و مثل کف آب باشد و با رنگ مشکی بود و چون با بلغم مرکب شده طرف
بالا و با فرود رود علت مذکوره هر جا که نماید سیاه و ام مثل سوید آمیخته
و رود بود و اگر از سبیات بود علامات سوء عما در وی موجود شود و بدانکه
که رکتیت که طرف بالا رود آن با بلغم مرکب بود و آنکه بلغم و با بهر دو مرکب
شده باشد آن که در هر دو طرف یعنی بالا و فرود رود و آن که طرف بالا رود
نرود علاج بدیرد آنکه طرف فرود رفته باشد اما دام که علاج کند
غلبه کند و چون علاج بکند ارد غلبه کند و آنکه در هر دو طرف رفته باشد
آن را حکما لاد را گفته اند و آنکه بکنر فسد رفته باشد و صاحب قوی بود
در وی علت دیگر اشکار نشوند و آنکه ابتدا باشد و در هوای گرم برد
و خشک پیدا شده باشد و با یک خلط مرکب باشد علاج بدیرد و آنکه در
هوای گرم پیدا شده باشد و از دو خلط خاسته باشد تا ما دام که او را
علاج کنند فایده ندهد و چون علاج بکند ارد علت مذکوره باز گردد
و چون از سه خلط خاسته باشد علاج نه بدیرد و باید دانست که چون
صاحب رکتیت را آتش معده ضعیف بود و با ضعیفی او با پیری را
مرا آنرا که او چیزی نخورد این علت پیدا شود او را علاج نباید داد
که نافع آید و چون صاحب رکتیت لاغر گردد و سست شود و مدهوش
آید و پت و قی و سرفه و سوزش اندام و بی خودی و بعد خوردن طعام
در شکم سوزش پیدا کند و بر سینه درد کند و تشنگی بسیار بود و بر اندام
او چکله چکله بر آید و سر او بزرگ دارد و بلغم ماندیم اندازد و تشنگی
بر طعام که میخورد هضم نمی شود او را نیز علاج نباید داد که نافع نباید
و هر نوع رکتیت که رنگ چکله او مانند آبی که با وی گوشت شسته باشد

بمجنان بود و بوی مثل گوشت کنده شده باشد و دهد و انگ رنگ او مثل آب
خلش بود و انگ صاحب او را عادت میدهد با دیو و انگ بوی او مانند
بوی خود که در حالت بیم شده دهد بمجنان بوی دهد و انگ رنگ او مثل
رنگ میوه چون بمجنیر بود و انگ رنگ سیاه و سبز بود و انگ بوی او مثل
بوی مردار آید و انگ رنگ او مثل کانی آسمان بود و انگ صاحب آن
و هر چه در نظر او آید چون لعل بیند و از آن دوغ بوی و انگ او را نوعی
آید و انگ بیرون آمدن این علت چشم او لعلی زند و از آن دوغ بوی
خون آید و در آن دوغ آمدن خون هم بیرون آید و او را هم علاج نباید داد که
نافع نباید علاجش انگ و آب روغنها دوغ مهیا با فساد کهرت نوشته
است آن دوغ راست کرده خوراند رکت پت قوی و سرفه تلخ و غلوله
شکم و شکستگی او آورد و هلدر کند هم علتی که از رکت پت و بلغم پیدا شده باشد
آن هم را دفع سازد دوغ با فساد نوع دوم هم بر علت آمده است
آن هم دفع آید دوغ کهیر هم نافع آید و آسوکهر که از چندرت منقول است
برین علت هم نافع آید دیگر چون در رکت پت تب آید دوغ کهیر
کهرت هم نافع آید دیگر آسو بخلاد تل و قت سر شستن در سر و اندام
طلا کرده و مالیده سر شوید نافع آید دیگر آسو را که از چندرت برای
دفع رکت پت و وات رکت مطورت آن کنند نافع آید والسلام

الکتاب العاشر فی بیان الحمی باب اول در عدد تبها و انواع
حمیات شاعر حکیمان دانش که در برده اند چنین در کتبها پیدا و از نوع
که نه نوع آید بت اندر جوادی باب کرد اند گفت و شود آسانی در سر کیکر
بگویم بیش تو یک زمن حمی دم دوغ بت بلغمی مطبوع مرکب بیع منفعت
پت محرقه هشتم بت لاکلام نهم اشد سطر اللغه نام و لکن اطبا هندوستان
بسه نوع کرده اند تب را بیان از آن پنجاه تب بنات آن و کرده صد کرده اند
و کرهشت نوع است دیگر بنات که اندر کتبها و طب پیشین نوشته شد از آسا حمیات
که در بحر موزون نباید جناب ولی کز نوای بدانیش طلب پیاش طب شمسی تمام

از این

از این نوع نوعی زمستان دیگر که هر کنه باشند دارد بدیر مگر انکه فضل خدا نگاه
مذیاد کند عمر او در شمار جو تعریف تبها است مشکل بسی اند بنده حکیمان
مباشی جو در علم سنتی شناسی جو دانی کدام است تب لاد و اما اگر هوشمند سرشن
جلاکن بشیر فاقه زن جو در تب شوی کر سنای پیر بخواب سنگ طعامی مخور
جوار بتاز و جو در شن سبکی رود تا شاید که یکهفته روغن خورده
ناقه و آب کرم لازم دارد همه نوع تبها دفع گردد در اشاره تب جرش
در روغن مخورد که موجب هلاکت است مگر در تب بادی بدیهی سوش اما
هشت نوع تب مذکور آنست یکی از بادخیز دوانرا هندوی وات جور گویند
و دوم از تلخ است دوانرا هندوی پت جور گویند سیوم از بلغم است دوانرا
هندوی سلیکها جور گویند چهارم از باد و تلخ خیز دوانرا هندوی وات پت
جور گویند پنجم از باد و بلغم خیز دوانرا هندوی وات سلیکها جور گویند
ششم از تلخ و بلغم خیز دوانرا هندوی پت سلیکها جور گویند هفتم
از باد و تلخ و بلغم خیز دوانرا هندوی سنبات و تر دوکه گویند
هشتم از ناگوار دو خیز دوانرا هندوی اجیرن گویند در ترسنی سنبات
کل کامی آرد که سنبات جلاهیت و شش نوع است و سیزده از وی
مشهور است و سیزده دیگر هرگز علاج پذیرد دیگر عمر او باشد و حقایق
فصل کند و از جلد در محل سنبات با تفصیل بیان کرده خواهد شد
اما اسباب حدوث تب هفت نوع در بیانش شایع است که چون
یکی از روغنها با شیر و با حبوبات و با شیره نیشکر و با شیر انبوه و با
سندی و امثال آن با افراط خورد تب پدید آید و از زیادتی غذا
نان افراط خورده طعامی که در سه جنس بکما کرده پخته باشد چنانکه
بریسه و کچوری و جز آن و از بد هضمی طعام و از ترک چیزی که عادت
آن شده باشد هم تب پدید آید و چون آنچه بغیر منهضم شدن طعام
طعامی دیگر بر خورد هم تب پیدا شود و از غیر وقت طعام خوردن
و وقت طعام گذاشته طعام خوردن نیز موجب حدوث تب است و آنرا

کس باش
کتاب بلا تنقاد کند
باطلست

که یکبار طعام خورده باشد و بکطاس نکذشته باشد که باز طعام خورد هم تب
پیدا آید و آن چیزها که یکدیگر مخالف اند چون آن خورده شوند هم تب پیدا شود
و از نوشیدن آب تیره و کراه و یا آبی که در وی خاشاک افتاده بود و یا
از خلاص آب کنده شده باشد و یا در وی کساوت بسیار بود و یا آبی که
او را شعاع آفتاب و ماهتاب و یا از سرد و یا آبی که در وی کف بسیار بود
و یا کرمها بسیار افتاده باشد و یا از آفتاب کرم شده باشد و یا آبی که سخت
سرد بود که از سردی وی دندان درد کنند و آبی که در غیر موا باریده باشد
و آبی که در علو بکنشکال اینداباران دو سه بار باریده باشد این هم نوع
آبها نباید نوشید که موجب حدوث تب باشند و آبی که در بیابان آواره
شده باشد آن هم نباید نوشید که تب پدید آرد و از غذا و گوشت کنده
و یا خشک و یا سخت ملاقوم هم تب پدید آید و باید دانست که اشیا مذکوره
موجب حدوث تب از آن سبب است که چون آتش معده قوت تمام ندارد
و در آن حال از این پیدا شود آتش معده آنرا پختن نتواند چون آن کیلوس
که از این اشیا مذکوره پیدا شود آتش معده آنرا پختن نتواند
چون آن کیلوس خام اگر از طعامها نضاج بود و ناپخته در اندر تشکیل
و بادرا بشورانند و یا باد یار شود و باد مذکور با کیلوس مذکور شوریده یکی
شده در رگها در آید و از رگها تمام اندام و پوست افتد و تب پدید آرد
و اگر کیلوس مذکور از طعامها حار بود و آتش معده آنرا زود پختن
نتواند و کیلوس مذکور ناپخته و سرماند و بدان سبب تلخی گیرد و تلخ را شورانند
و با تلخ یار شود و تلخه مذکور با کیلوس مذکور شوریده در رگها در آید و از
رگها تمام اندام و پوست افتد و در تر شی سنبات کل کا میگوید که سبب حدوث
تب آنست که هر اشیایی که بل اغالب کند آن اشیا بخوردن آن
اشیا بل غالب گردد و بل مذکور در آتش در آید و با کیلوس خام که در
امعاش بود یکی شود و کیلوس خام را بگیرد و به بندد و آنگاه آتش در یکدیگر

انزامل

انزامل مذکور بیرون کند و بل و آتش هر دو یکجا شده بیرون آیند و تمام تن را
بگیرند و تب بدان سبب پیدا میشود و مثال دیگر آنست که چون طعام بسیار
خورده شود و بخار دیگر از دیگ معده بیرون افتد و بدماغ رسد و در پوست
هم افتد انرا تب گویند و این تب از ناگوار داشتن درین تب هیچ خورد
و ناقه کشد آنچه بخار ناگوار در پوست افتاده است بغایت جوع بخته
گردد زیرا که بسبب جوع آتش در تمام اندام خیزد و بسبب آتش بخار کیلوس
خام که در پوست افتاده است بخته گردد و عرق شده از پوست بیرون
افتد و صحت یابد و در غیاثی میگوید بباید دانست که تب از سبب زخم رسیدن
و جراحت شدن و از بیرون آمدن دمل و افتادن از محلی بلند بسیار گرفت
کردن و از دق و از زهر و از مخالفت هوای و از بوی گیاهها بیابان
و از نحوست ستارگان و از دعا بد و از سحر و جادوی و از نظر چشم کفار
و عورت را چون وقت زاد بجهت شدت بسیار شود و عورت که با سانی بچه
زاده باشد و هیچ پرهیز نکند و وقتی که عورت را شیر اغاز حاصل شود این
هم اسباب موجب حدوث تب اند و باد که مشرق و از اذا از خوردن هم
تب پدید آید و چون باد سخت و زد از آن هم خود را نگاه دارد که موجب
تب بود باب دویم در بیان علامات تبها در غیاث شاهی
میگوید که بباید دانست که چون کسی را تب آمده خواهد وقت شروع کرده
تب این علامات پیدا گردند اندام او سستی گیرد و بیقراری باشد و کوفتگی
شود و دهن بی نمک باشد و در چشمها آب آید و رغبت بسردی بیشتر کرده باشد
و با خوش نیاید و تازه آید و اندام به پیچد و گرانی باشد و در اندام خارش خیزد
و سخن کسی خوش نیاید و طعام خوش نیاید و از خاستن و نشستن تلوا آید
و سردی هم که در این علامات در هم نوع تب باشند شعر
تب از بادها دشت جو کمر دد اگر مفاصل کند در دیارخ سر
اگر فازه و لرزه تن بشکند گرانی و قبضی شکم هم بود
بر و خواب و عطشه نیاید کدر شود لعل بول و چشم ذهفر

تلخه

و دهن و لب زبان جمله گردد خشک و شود بول اندک و غایط جو پشک
و زندول بود خلط بلغم نبض کند شود بوی آید رود جمله حزاه
تب زلخه زرد گردد و خواب اندک بود و تلخ باشد دهان لب کام پیچ بخشد
عرق و خفقان سوزش و درد اندک مستی بخورد بول گوید بقرار اسهال آرد تشنگی
چشم و ناخن بول و غایط این همه گرداند زرد و پاینخدا گرم و از زرد دارد بسر
بخرد عسل بول باشد مندله خون در قوی باز گردن او تواند چشم باعری قوی
تب زبلغم گرم بود مزی پدید بنفشه او خواب نیمه سر فه قی گرانی سر از
بسته گردد حلق و سینه تن و پشتی از گاه سرد دست هم گرانی میل بر گرمی ملایم
لرزه عطسه عرق و بهاها ملالت و چشم خارش باشد اشتهای و سخن نابدار از آن
تب زاد و تلخ اگر تشنگی و دران راه در دسر بیهوشی سوزش و قی هم خارها
موه و تازه بی قراری ظلمت و یاد سخن خواب کم هم اشتها شکنند بند جمله تن
تب زاد تلخ بلغم اندک تن حرارت کم کند سر فه خلط هم زکام و در سر مفصل بود
قی قراری خواب غیر تن گرانی قبض شکم نبض و سوء مزی پدید اشتها کم لرزه دم
تب زلخه بلغم سوزش کند هم سر و تن که شکیب لرزه خفقان دکاه اگر دهنش
عرق لرزی و ابرار و از هم ساکن کند موه و سر فه خواب غیر قی از آن هر دو بود
زلخ مزه هم زمحنت تشنگی لرزی زبان اشتها کم مستی و دران و سستی و زعیان
تب زاد و تلخ بلغم بر دهم قرار مندله پیدا کند تن سرد گردد کاه چار
جنبش سر و هم سخت گران گردد زمان دمه سر فه سوزش و خفقان و بطش
سخت اندک نرم او از و طنین و خشک کام موه و دران تشنگی سر درد هم پهلو عظام
چشم تیره سرخ و گرد گرداند آب روان شود و کنایه بند کند مکرار آن
بلغم خون از دست پیچی بر افتد العابه بخت پیچی درد مفصل رقص خندیدن خواب
مست نباید دم انداز دیگر درد رنگ ازو ناشتا اگر دو و خر خر کند دم کام او
بول و غایط دیر آید تیر اندک هم کند بی خود بیهوشی و نزی شام عرق بود
گر بود دانه دین علت مرض دیر آورد و در نباشد بعد ناقه زود هم کمتر شود
لاد و اگر بیند انرا کوتاه کوته شود رنگ گردد ضعف موه و خواب هم اگر نه بود

دارجاد

دارجاد و معدنی مطبع دارد دل قرار کل علاماتش نباشد طالعش هم یک بار
بایدش داد ان علاجی زود تر تعجیل دهد خلط خامی پخته گردد تب نه اندامش دود
آیت هشتم راتب انکت گویند و آن تب جهار نوع است یکی از صحت صاحب
تب تیز و علامات او علامات تب صاحب صحت است و هر چند صاحب
صحت را باشد همان نوع این را هم بود دوم از نزدیکی درختی غیر وقت که آنجا
چنه باشد و نظر او بر و افتد و از نظر دیو بیرد و کفتار تب تیز و علاماتش
انکه چون صاحب تب را در محلی محافظت کنند آنجا نماند و بزور جایی دیگر
رفتن خواهد و چون تنها باشد خود بخندد و بگرید و دست و پای و سخن خیال
خود بجنباند سیوم از بوی زهر و گیاهها دیگر که در وقت شبانی نیز در شام
آدمی می رسد از وی تب تیز و علامات تب که از بوی زهر پیدا شود
آنست که اسهال آرد و چهره سیاه گرداند در سینه سوزاک پیدا کند و سینه گران
و پرشده ماند اما بوی بدگیاهها که در هوای شبانی بزور شام آدمی رسد و از
وی تب تیز و علاماتش انکه دوران آید و قی پیدا آرد و سر درد کند و علامت
سر گران باشد و اندام هم گران بود و دهن ترش باشد و باتلی تو و چون
این علامات در هوای شبانی پدید آمد باید دانست که تب مذکور از زهر
بوی بدگیاهها پیدا شده است چهارم از عشق کسی و از دعا بد کسی نیاز بیمر
و از نحوست ستاره و از اندوه و غصه تب تیز اما علامات تب عشق آنست که
خفقان بسیار بود و بر طعام رغبت نباشد و وی خبری باشد و خواب نباشد
و شرم نکند و خوف باشد و کاهی بسیار بود و سینه درد کند در روز پیروز
لاغر گردد اما علامات تب دعا بد کسی که آنرا بندی سراب گویند آنست
که آزار آن اندازی که آنرا نکند مگر خشنود کردن او و صدقه و دعا نیک گفتن و
خوانانیدن ختم قرآن و احادیث اما علامات تب سحر و جادوی آنست که
اول تب از دل پیدا شود بنده در تن آید و چون در اندام آید جوانب بیدارد
و تشنگی بسیار بود و تنها و طاباک باشد و بول آید و بند کردن علامت
دو بر و زیاد شد قوی گردد و تب هم زیادت شود و تب که از نحوست

ستاره پیدا شود و اینها علامات پدید آمدن اما علامات تب که از غصه پیدا شود
آنست که در دستها و پاها لرزه باشد و سر درد کند و سوزش در دنه پیدا
کند اما علامات تبی که از حزن باشد آنست که از هر چیزی که او حزن دارد
همان چیز از بهر وی فهمی یکایک بزبان گوید و باید دانست که هفت نوع
تب مذکور را چند قسمها میشود یکی گرمی و دوم بدنی و یکی از گرمی و یکی از
سردی و یکی از درونی و یکی بیرونی و یکی هوایی و یکی غیر هوایی و یکی بدوار و
یکی لاادوار باشد و یکی خام و یکی پخته اما علامات تب روحی آنکه اول چیزی
قرار شود بعده در تن خود در آید اما علامات تب بدنی آنکه اول تن را
بی قراری حاصل شود بعده جانرا بی قرار گرداند اما علامات تب گرمی آنکه
سوزاکی سینه باشد و دستها و پاها بسوزند و تشنگی باشد اما علامات تب
سردی آنکه هم علامات در تب باد و بلغم گفته است اما بدید آید
اما علامات تب درونی آنکه سوزاکی سینه باشد و تشنگی بود بسیار و بیقراری
قرار نباشد و سرفه و درد عقاب شکم هم باشد و این تب بدشواری
رود اما علامات تب بیرونی آنکه اندام سخت گرم باشد و استخوانها
بشکنند و تشنگی نباشد و جانرا بی قراری نبود و تب مذکور بتداول زود
کم گردد و دفع شود اما علامات تب که بسبب هوای پلید پیدا آید و اگر در
وقت شمالی بزیر را شود انرا فاقه بسیار باید کرد کنانند و از فاقه
کردن هیچ زیان نباشد و تب مذکور از غلبه تلخه باشد اما علامات تب
هوائیه بدانست که در هوا مذکوره تب بلغمی باشد اگر درین هوا تب بلغمی بود
هوائی باشد و اگر از چیزی دیگر بود پس غیر هوائی باشد و تب هوائی که
گفته شده است از آن جهت تب از بهر هوائیه یعنی بسبب دوم سرد
بتداول رود دفع شوند تبی که در این دو هوا باشند بدشواری روند
و باید دانست که در این تبها مذکوره هیچ نوع مهاد بکراست علامات
آنکه هیچ نوع نیز پیدا کرده می آید یک نوع را از هیچ نوع سنت گویند و آن بر
سه نوع است یک نوع از سنت آنست که تب از یک روز تا هفت روز مدام

ماند

ماند و بعد هفتم روز یک روز فرو آید و باز روز مدام ماند و دهم روز یک روز
فرود آید و باز پیدا شود بر طریق مذکور بماند و فرود آید دوم نوع از تب
سنت آنست که هفت روز یا ده روز و یا دوازده روز مدام گذاشته برود و باز
پیدا شود سیوم نوع از تب سنت آنست که در یکشبانروزی دو کرت پیدا
و در روز تا که یکایک تب آید و مقدار بسی و باز زیاد تر و باکم در ازدام
بماند و برود و دوباره در شب آید و مقداری بماند و باز برود دوم نوع را آید که
گویند و آنکه آنست که در شب آید و روز یک بار آید مقداری بماند و برود
و سیوم نوع را انتر تبک گویند یعنی تب یک روز که یک روز آید و باز برود
دیگر روز نیاید دوم روز باز آید و آنکه انتر هم گویند چهارم نوع را
تجاریه و نزیه هم گویند و آنکه مشهور است و پنج نوع را چاتر تبک گویند و آن
آنست که بعد چهارم روز پیدا شود یک روز بماند و باز برود و تفاصیل آن
این هر پنج تب در هفت نامه است و دو تب دیگر است که ذکر آنها بیشتر
خواهد آمد جمله هفت نوع می شوند و در هفت نامه می ماند و تب سنت
تا درون خون می ماند و تب تجاری و چاتر تبک تا درون مغز استخوان
میماند و از آنجا دو نوع سنت که می شود یک نوع آنست که دو روز متواتر
تب آید و سیوم او روز برود و دوم نوع آنست که یک روز تب آید و دو
روز برود و دو روز نیاید چون تب مذکور در آید می در آید اطبا نهند
آنرا ادوار گفته اند و این هفت نوع تب با لرزه آیند شعر
علامات لرزه هفتگانی عنی بدیگوم بهشت نگه دار نیز
پیدا نیاید با لرزه سردی تمام و بعدش نلیز کسی دوام
النفس بعد کرمی عرق او رنگ رخ گرده او را بیرون می رود نه
در آیند با زور در تن یقین خداداده خاصیت تب را چنین
بیان اوقات تب در روز شب از بلغم و تخمه و باد باید دانست که از
اول روز تا یک پاس و دو طاس یعنی ثلث اول که از روز است تب
غلبه بلغم است و در ثلث دوم که بعد از یکپاس و دو طاس تا دو پاس

تام شهابه

وشش طاس است وقت غلبه تلخ است و در ثلث سیوم تا نماز شام وقت غلبه باد
است و در اوقات شب از اول شب تا یکپاس و دو طاس وقت بلغم است
و بعد از آن تا دو پاس و شش طاس وقت تلخه است بعد از آن تا صبحدم وقت
باد است و از این سه چیز یعنی بلغم و تلخه و باد از غلبه هر خلطی که تب باشد
اگرچه علامات وی ظاهر نگردد تا از ذکر این اوقات شناخته گردند
بیان علامات تبی که در مزاج طبع آید و آنرا هندوی سیدو دهاتو گویند
باید دانست اگر تب در کیلوس در آمده باشد هندوی آنرا رس دهاتو گویند
شعر علامات رس دهاتو گویم بتو ٭ اگر عقل داری بگوشت شنو
مگر ای اندام و هم قی شود ٭ و بسیار شکستگی تن بود
شود دل غریب و نازه کنیز ٭ ز ضعف سستی بگردد اسیر
بلغت بخوردن ندارد یقین ٭ علامات رس دهاتو گفتند چنین
اما اگر تب در خون در آمده باشد هندوی آنرا رکت دهاتو تب گویند شعر
رکت دهاتو تب را توای گوهر ٭ علامات آن هم بتو گفتیم است
خوی چون بر آید نیفتد بخون ٭ و یا خون سپنی شود رهنمون
برآید با اندام مندل تمام ٭ بود لعل اندام هم سرخ وام
بود تشنگی یاوه گوئی کند ٭ و سوزاکیم استخوان بشکند
نتواله شود چشم بیرون فتد ٭ دگر هم بسختی پلک در زند
و اگر تب در گوشت آمده باشد هندوی آنرا مندو دهاتو تب گویند
علامتش اینست شعر تب چون در گوشت پایی برآرد نیکان ٭ نام او مندو دهاتو
گویند جمله کسان مندوان ٭ تشنگی سستی بدیرد از اسهالی شود ٭ دست و پا اندازد
و هم خوی اندامی بود ٭ بوی بد از عرق آید اندرون سوزاکیم هم
نتواله دوران باشد خاطرش زد برغم ٭ و اگر تب در سیاه آمده باشد
هندوی آنرا میدهم دهاتو تب گویند علامات اینست شعر
علامات تب گوبیه بود ٭ بگوش را تا نگوشتو
کند خوی بسیار اندام او ٭ رسد بوی بد هر کسی را ازو

جنان

جنان بوی کنده دهد آن عرق ٭ که دل تنگ گردند صاحب حرق
شود تشنه بسیار و هم قی کند ٭ گهی در سخن یاوه گوئی زند
دگر سست اندام باشد و وام ٭ رغبت نیاید گهی بر طعام
و اگر تب در استخوان در آمده باشد هندوی آنرا است دهاتو گویند
علامتش اینست شعر اگر تب در استخوان آید شش ٭ علامات سازوی چنین باید شش
همین روز و شب استخوان بشکند ٭ دگر درد مفصل در هم برد
از آن سیق شود نیز اسهال هم ٭ نفس تنگ گردد برآید دم
به بسیار اندازد او دست و پا ٭ بود تاش از درد اندامها
شناسا چو کشتی تب عظام ٭ دعا کن بایمان ابوجیو حام
الهی بگیری مرا این بنده را ٭ بخشا گناهان خواننده را
خدایا بحرمت محمد رسول ٭ دعا را ابوجیو بکن در قبول
و اگر تب در مغز استخوان در آمده باشد هندوی آنرا مجا دهاتو تب
گویند علامات اینست شعر چو در مغز آید تب اندر عظام ٭ شناز مغالت
ابوجیو حام ٭ علامات او آنکه بگهگه بود ٭ برون اندام سردی زند
دگر چشم تاریک گردد بروی ٭ بود سوزش باطنی هم درد
از و سر نه آید دو بسیار دم ٭ شود درد قطع محل سرم
و اگر تب در آب منی در آمده باشد هندوی آنرا ویرج دهاتو تب گویند
علامتش اینست شعر علامات تب آنکه اندر منی ٭ در آید نماید در آنجا چنین
بود ورم در تب او ای عزیز ٭ شود نرم او از و اسهال نیز
جنان چشم دارد کشان در آن ٭ نه چشک زند هیچگاه اندر آن
درین تب دوا نیست جز فضل آن ٭ اگر به کند می تواند بر آن
و باید دانست که تب خام است و او در بختن آمده است بدین علامات
معلوم تواند کرد شعر علامات تب خام گویم بتو ٭ اگر هوش داری تو از من شنو
شود روز بروز غالب حمایه بود زور اندام او هم بجا ٭ رود بول بسیار
و قبض شکم ٭ نتواسه نباشد و محنت و غم ٭ دگر سستی تن نباشد بدو

یقین باد خارج نگردد از وی ۞ درین وقت غایط جدا کم شود ۞
اگر میوه و غیره هضمی بود ۞ علامات تب یافته گردم ترا نگه دارد زدی دعا کن مرا ۞
هر آن روز در بخش اید هاه کند روز بسیار از روز ۞ ماشود تشنه بسیار تنوانشد ۞
سخن یاوه گوید قی و دم ۞ دو سه بار آب حاجت شود ۞ اگر بل بود در شکم آن رود ۞
کم از چهار ۞ روز تب خلط خام ۞ جو گردد مرتب بنزد والسلام ۞ و گر قول آنست که تب خام
یک هفته بخته بگردد تمام ۞ و گر تب سطح بود ای عزیز ۞ نزد خلط او هم نبه روز نیز ۞
تب از بلغمش چو نگاه شود ۞ تا یازده روز باشد بود ۞ بود خلط دو یا سه گر ۞
دو هفتاد از آن جمله روشن شمر ۞ وان چهار ۞ هفده بیستی دهار ۞ و تب تیز روز یا ۞
و گر تب نفته حیوتش بود ۞ نباید از آنکه گرفاقه کرد ۞ و باید دانست که هر نوع تب تا
تا دام که علامات فاقه پدید آید فاقه باید کنانید ۞ علامات فاقه اینست ۞
علامات که از فاقه حاصل شود ۞ بگوش دل را نیکو بشنود ۞
حواسی که خلل کرد ند صاف ۞ و مل را ز قبضی کنانند معاف ۞
سبک ناک نماید اندام او ۞ بود سینه و حلق صاف اندرو ۞
شود گرسنه نیز و راغب طعام ۞ بود میل بر جنبش و کار هم تمام ۞
و گر صاف از دغ و هم تشنگی ۞ تپش خواب کم گردد و کاهلی ۞
جو حاصل شود فاقه در ذات او ۞ علامات اینها نماید در او ۞
ولی غرغره پیش فاقه کند ۞ جو شیره ترش وادرک بود ۞
نکشنگ سود ۞ و بلبل دراز ۞ دران هر دو شیره بیامیز باز ۞
کند غرغره گر ازین شیره جند ۞ بتحلیل فاقه بود سود مند ۞
و گر سرد اندام و باشد گران ۞ و در تب بود تشنگی استوان ۞
باتش کند ریگ را سخت گرم ۞ ز هندی سرکه بیاشند نرم ۞
بکن پوتلی ریگ در جامه باز ۞ بدو سرد اندام را گرم ساز ۞
بغرمان آن جان ده هر بدن ۞ گرانی و سردی رود هم ز تن ۞
و گر بیهوشی سر گرانی بود ۞ ازین ادویه ناس پیدا شود ۞
نکشنگ و هم کاپهل فلفلین ۞ باب گرم سوده ۞ جانبین ۞

دگر بیهوشی

دگر بیهوشی سر گرانی بود ۞ غالبات تب بیزیت ۞ بمقدار دانگی درم جامه بیز
بود ۞ هر دو بیستی بدان نفع دهد ۞ بزمان حق زود هوش آید ۞ باید دانست که تب
جمله دو نوع است یکی نوع آنست که بتداوی دفع شود و آنرا هندوی سلاه
گویند و دوم نوع آنست که بتداوی دفع نگردد و آنرا هندوی ساده گویند
شوپت دو نوعست ای برادر بشنو یکی را ز سر ۞ باز گویم با علامات پشت آن ادراک
یک علاجی پدید آنکه از قوت بدن ۞ دارد و دیگر ندارد هیچ نشان بدن ۞
سر و غلبه بغالب ورم سینه یاوه گو ۞ بسکی از بول غایط سرد اندامی ۞
درد سر بسیار بیهوشی تا شد ای عزیز ۞ عرق دهاک جسم بسته گرم و قی بول
کثرت سستی تا شر تشنگی بسیار هم ۞ درد گوش و خون بینی بسکی خلقوم
نشکند اندام او بسیار گرم باشد جنس ۞ زود یا بد از علامات نماید او بالیقین
دوم نوعست آنکه اولا دو اکوه چیست ۞ دست خود کنا زدی گر توی دانا طبیب
سخت ضعف و بسکی حلق و سر درد سر ۞ ورم سینه غلبه دهشم بسته عرق تو
خلط غالب تشنگی بسیار تی و سرد تن ۞ روز سوی جهاری و ری نماید در بدن ۞
درد گوش یاوه گوی بیهوشی تبض شکم ۞ هکه گرم خلاطین سوزش و اسهال دم
بسکی بول بنگی نرم و در دی تب بود ۞ خون بینی درد سینه اشتها مطلق رود ۞
بعد رفتن خون بینی زود تا بد از ۞ جسم سرخ و لکنت بزرگ نماید شب برد ۞
ضعف هم غالب نگردد بعد از بسیار روز ۞ بد کند بسیار روز را تا ماه یا تب سوز ۞
دو سه شبانه زین قوی تر گر تن جدا شوند ۞ باندازه یکی نماز نمس بدر آرد اندر ۞
علامات فاقه چو دیده شود ۞ بشراب منگ یا کلته درد هد ۞
کند اندکی انار و ادرکی ۞ ز بعد دو پاس آن بده قدر کی ۞
ز گرایه هم نیز اشتا دهد ۞ شبینه شب روزه روز را ۞
چنین هفت روزی باید کند ۞ بشکاه پاچین مر او را دهد ۞
باب سیوم در دفع تبها ۞ بیب حدوث تب بادیانست ۞ گرته
چیزی را در محل خود مردم استعمال نمی کنند بر روز نگاه می دارد بسبب
غلبه آن چیز باد غالب میگردد و تب پیدا میکند چهار چیز از آن

هیچ چیز بزیر ناف تعلق دارد هیچ چیز دیگر ببالای ناف تعلق ندارد آنکه
بزیر ناف تعلق دارد یکی باد دوم بول سوم غایط چهارم شهوت اگر این
چهار چیز یکی را بوقت حاجت نگاه دارد غلبه از قوت او در بوت افتد
و تب حادث کند و آنکه ببالای ناف تعلق دارد آنست که وقت حاجت
طعام و آب بخورد و یا عطسه و یا کمک و استنزاع را نگاه دارد قوت
او در بوت افتد و تب آرد و بعضی حکما گفته اند که سخن بوقت گفتن
چنانکه کسی دشنام گوید و او را امکان باز گفتن و جواب دادن
و شنیدن طاقت نبود و خشم فرو خوردن و غم و اندوه و تاسف
کردن و یا نازه نگاه داشتن و شب بیداری بسیار کردن و سخن
بلند و بسیار کردن و بسیار گشتن و دیدن و مباشرت افراط نمودن
و شراب متواتر خوردن و اندیشه بسیار کردن و طعام بسیار
خوردن این همه اسباب حدوث تب باد است چون باد قوت گیرد
و زیادت شود و از حد اعتدال بگذرد تب انگیزد اگر بلا مذکور
بلا رحم اول بود در باد هوندان میگوید که علامتش آنکه خوب نباید
و باد از شکم بیرون نشود و اندام خشک گردد و در سر و اندام بود
و در صف خشک گردد و بی قراری و غلبه و گرانی شکم و نازه بود و
در ترسی میگوید که گلو و گوش و کتف و سینه و زیر سینه و محل خصیه
و دبر و ران در تن محلها از حدت باد بود و قبض شکم و کنیف
باد باشد و گلو و آب خشک گردد و چهار و پنج روز را یا زیادت
و یا نقصان و بخار بدان از اندام برآید و چشمها و ناخن قدری
لعلی زند گاهی کمر و گاهی پشت و گاهی دست و گاهی پای هم
درد کند و اندام بشکند و لرزه آید و از اندامی که باشد در دوم
اندام بعد دیگری آید یعنی از یک طرف گرمی باشد در دوم طرف
بعد دیگر گرم شود و گاهی تب با اول وقت شروع کند و گاهی آخر
وقت و چنان باشد که عطسه خواهد آمد و نیاید و قدری لعلی در تب

دیا در بول

دیا در بول و یا در غایط پیدا گردد و غایط خشک بود و در ترشی میگوید
چون معلوم شود که تب از بادات او را آب گرم دهد و در خانه که باد نباشد
آنجا بلا رود و باد خوردن نام ندهد و گرم دارد و در روز بلا بتدبیر ده فاقه
کنانند و بعد شش روز دوا دهند یعنی تهیکه دهد و تب یا در افاقه
کنانند و تب دق را وقتی که در وی گرسنگی بسیار بود در وی فاقه کنانند و
تبها که در آن هشت نوع تب اند آنرا فاقه نکنانند و زن حامله را و مردم
لاغر را و کودک خورد را و مردم پیر را و صاحب خوف را و آنرا که از تشنه
ماندن بسیار تب آمده باشد و آنرا که اردهه وات بود ایشانرا فاقه
نباید کنانید و تخم از منگ و کلته و موتهه و عدس و نخود دهند یا کنجی
غم دهد و خزانه ادویه دافع تب انیت کلوی تهیس و صاحب مانسه
چرایته کنکی شنگ پت پاپره هر دو نوع بالهه یعنی سیاه و سفید سده
یکمه مول بهارنگ ادهوکا پیپل کاکرا سنگه دسمول گنتا بی بورگه خورد
بلیله تربت بازه حنظل ترا بهان راسنا بتول جوب نانزرجوبه
جوکهار خیار چنبر سندهی بیل دراز اذخر پنج گره موشاکنی ساتهر
بابرنگ گرفش بدیکه صندل سفید کشنیز کچیل نمونیی رنیک لسان
العصافیر ابجوخ حنظله خردل بیخ بلیچ جوانی دارچوبه انگزه ادرک
انگور قند کنه بیخ دربهسناد چوکنا دران نمکنگ بیخ سنبل
بعد موکهه جیتهی علاه صندل سفید نیلو فر لودر کلاب ثابت مصری شهد
لبنی کونکه کلیان انچه خواسانی جواسه از خزانه دارو مذکوره
دوکان و یا بستان و یا دهکان و یا آن قدر که خواهد بلام طبیعت
مریض دیده اگر تب بادی باشد ادویها دافع باد مرکب کنند
و اگر تب از بلغم بود ادویها دافع تب بلغمی مرکب کنند علاج دافع
تب بادی نوع تب آنست که اول علامات فاقه نمودار کند و
نمودار شوند باید که آخر وقت هر روز آب منگ یا کلته یا ادرک
غذا دهد و آب گرم کرده که سرد کرده باشد روز را و روز شب را

شب بنوشاند و تا هفت روز این عملها باید کنانید و بعد هفتم روز کاده
پاچنا باید داد اما باید تب بدین نوع است هر روز دو ترشی هم میکوبد
بیارد بیخ سیوتر و ارنی و بیلی و تمتو و بادل یعنی پنجول بزرگ و آن
چوبی کرده در دو سه آب کاده سازد و نیم سیر جامه شیر کرده بستاند
و شیر گرم بخورد و دوم وقت بر کاده هم ساخته بخوراند شیر کرده بستاند
و سه روز کذ تب خام بخته کردد دیگر سندهی کلوی فلفل مورد کنتای
بزرگ هر یک دو درم کوفته بطریق اول کاده سازد و بنوشاند تا تب
بخته کردد و هر دیگر اول چون یکی کاده از این دو کاده سابق دهد بعد
این کاده دهد شوکر یا ته شکر کوکهر و کلوی کنتا یکدیگر بیخ پیل و بیخ
سیوتیخ ارنی و بیخ شیوتر راسنا سده و کلته هر یکی سه مول کاده بهم
تب باوری در حکیمان شد تیوله اردو کاده سازند اول یکی را از خورد
بعد از آن این کاده نوشد تا که خلقش را برد شکل استخوان انگشت بار و ترزه را
می برد با تب بادی تمر بشد بار نک و ورترشی میکوبد بیارد کنتیر خوب
کنتای سندهی کاوه کرده دهد دیگر شیره ستاور و کلوی با قند کنته دهد
تا تب مذکور بزد دیگر سارو امو نیز بلیل دراز نیک الان خورد کاده
کرده دهد دیگر مشکل دهیاهم سندهی کلوی کاده کند تمام زحمت تب
باد کاده را دفع سازد و هر چه کرست میکوبد بیارد کلوی مشکل دهیاهم
بانه سندهی را دکاه سازد و بخوراند تب بادی دفع کردد شغلش
بیارد ستاور و کلوی هر یک نیم درم کوفته کاده سازد و شیر گرم دهد و بیشتر
از ترشی و چرب و شیرینی لازم گیرد و سر نشوید و وطی نکند و باد نخورد
و خود را گرم دارد دیگر مویز کهن دهیاهم بلیله کلوی کاده دیگر کاده
کرده شیر گرم دهد تخم دیگر قط بخرد پوست نیم بلیل دراز چوب نانو
شکر تر زنجی کلوی کراته کاده سازد دیگر ترتب نانو سفید
بلیله دراز و زرک بجیس مهلهتی کاده ساخته شیر گرم دهد و تا مادام
که دو سه بار شکم نرم شود قوقنه کند بعد هر روز بیخ تنتی و مشکل جوشانیده

آب خورد

آب خورد تا آن زمان که اشتها صادق نشود هیچ نخورد هر شود دیگر شیره
مشکل برگ راسنا کدو جرایته کاده کرده شیر گرم دهد دیگر مویز کهن
برگ تول جرایته کاده ساخته شیر گرم دهد دیگر برگ راسنا خوشه
بیل دراز گل دهاتکی کاده ساخته شیر گرم دهد دیگر مویز کهن طرفله
دهیاهم کلوی کاده ساخته شیر گرم دهد اگر خواب خوش نبود و
آب خوش نیاید و شکم گران و در دنی بود بیارد و شعر
بهر تب باد کنتای کلوی کوایته دار بیاید یک وقت پاپره مشکل تولی کرباد
قسط بجرا اندر جو صندل سرخ هم پوست سندهی بهار نک دانه هم کدو کنته آن
هر دفع خوب خوش آید هم رطل کرا آن درد تشنگی بردن کاده نوشی هر دیبالا
نکدرم شد درین کاده بعد سرد شدن انداخته خوراند غذا بریخ ستهی
و مشک بانک جوشانیده دهد از جمله چیز پرهیز کند و اگر تب
باد بجز با حادث شود که فروزاف تعلق دارند یعنی داشتن باد
و بول و غایط و شهوت و یا در اطعمه افراط کرده باشد بیارد کنتای بزرگ
زنجبیل فلفلمور و کلوی کاده ساخته شیر گرم دهد و هر کاده مذکور در روز
دهد و اگر در تب بادی اسهال و کشاک بود بیارد سندهی جوشانده زرک
ملک اتبس لسان العصافیر کرفش پوست بلیله کوفته کاده سازد و سه
روز دهد تب باد و اسهال شکم و کشاک هم دفع کردند دیگر برای دفع
انواع تب بادی در هر هفت و ماته شوسده و کلوی دارچوب راسنا و شکر
بهار نک اندر جو تر بهمان کتابه سیلا بله نیز زنجبیل ساز کاده بهر دفع تب باد
هفت طبعی هر محلی یازده شد جلاجیرام اگر در تب عرق نیاید برگ نیم و برگ
پیدانجیر در آب بجوشاند و بر بغله شود و جلاجیر بر سر کرد چنانکه روی کشاده
باشد و خود را بآب گرم شیند و در طعام بزرگ آب سرد بریزد و سنگ آن
بخود که دخوی بر آید شود و کلد و تب فرود آید و اگر خوی بسیار شود
تشنه سندهی هر دو سوده در اندام بالا خوی باز ایستد و انور شود یا
تب صفرا یعنی تب که از تلخ خیزد سخت و سبب حدود شد اگر چیزها ترش

۱۴۱

و شراب بسیار و نمک خام و گرمی بسیار خورده باشد و چیزهائی که بر خوردن
آب حلق و سر دل بسوزد تناول کرده باشد و در آفتاب بسیار گشتن
و نزدیک آتش بسیار ماندن و خشم و غصه و بیدار کردن و بسیار راه
رفتن و شورها بسیار خورده و طعام بر سر سر خورده و در آخر تنگال
آفتاب بمیان رسد تخم قوت گیرد این همه اسباب حدوث تخم است
و در تشنگی میگوید علامتش نگذرد و آن وسیع و طریق سیاری حالتی پیدا
شود و مزه دهن تلخ بود و حقنا لاقی آید و قی هم تلخ بود و لب و پا
سپی و یا دهن بخشک گردد و رنگ روی ناخوش و جسم زرد و از روی خشکی
کند و خورده سرد تمنا کند و زود زود حاجت مزاج شود و تشنگی بود
و بول بازدمن آید و مثل لعل و یا سفید مثل دانه سرشوی خشتی شش
اندام او بر آید و اندام تمام گرم بود و چشمها و دستها و پاها گرم
باشد و گرمی تب بعد پیدا شدن تخم یکساعت تمام اندام را گرد دیگر قوت
یعنی پر لاب بود و خون در خوی بودن افتد و پوست چشم ناخوش
و بول و غایط چیزی زرد و چیزی سبز گرد و عرق آید و سوزش بود
و نبض شتاب رو و روی خودی بود شمه و سایه آفتاب را زرد
چند و اندوه آرد و سخن بیهوده و بیم گوید و بوقت خاستن از
جای نگاه تاریکی در چشم آید و بول بر تو آرد علاجش آنکه اول
او را قی کنانند تا مادام که علامات فاقه پیدا شوند و علامات مذکوره
بالا ذکر کرده شده اند و بعد فاقه غوغره شیره ترنج و ادرک و زیره
و نمک سوده و آنچه کنانند به شود دیگر چهار دانه جوز کاپلی مشکک
بادام کنکی یعنی کاو برابر کوفته کاده سازد و بعد سرد کردن یکدرم
نبات یا رد کند و کاده و برکاده به دو وقت برین طریق خورده شود
مجربست یا چون انگور کشش پاره پیله مشکک ایغوزه کنکی و خیار خر
جله را گویند نیز تشنگی سوزاکد دوران باده گوئی را بود سرد کرده
کو خورانند کاده این شش چیز دیگر بیست پاره برنگ جوانیه با نصه

کنکی

کنکی کاده سازد و یکدرم نبات یار کرده سرد کرده دهد تبی که از غلبه تخم و
بود و تشنگی و سوزاک بسیار بود آنرا دفع سازد و چیزی دیگر تیوار و خوبی
هر دو کوفته کاده سازد و بعد سرد شدن یکدرم شهد آمیخته خوراند
تب تخم که در وی تشنگی و سوزاک بود دفع گردد دیگر کلوا آمله
ماکاده سازد و بخوراند با تهامیت پاره را کاده سازد و سرد
کرده بخوراند تبی که از بسیاری غلبه تخم باشد و سوزاک و خشکی دهن
و تشنگی و دوران در وی بود دفع گردد و در ترشی میگوید بیارد
دهام پت پاره بالله کریاته کدو کاده کرده دهد دیگر مشکک
کدو اندرجو کاده کرده دهد دیگر کدو و شکر هر دو با یکدیگر دهد
سیون صندل او سرچیتی بده بچهاله کاده سازد و نبات یار کرده
دهد در هاریت میگوید کدو غلول کنپیلا دهم نوع تب را خصوصا
تب تخم را میبرد پیاز قنبیل ترتیب نایزه فلفل دراز هلیله سنبل
برابر سایده با نبات و قند غلولها سازد و با آب سرد خوراند
و تخم را دفع سازد و در جوک ست میگوید پیاز دهام پت پاره
کریاته مشکک کدو کاده سازد و بخوراند آنرا که تب از تخم آید لوزا
در جای خنک باید داشت و پیش نظر او بیوند برابر کرده بدارد
نکل در کلی سوبند دو کنیز که دوازده سیزده ساله را در نظر او
و در غار تیلی کرا طلاق کنانند نیک نافع آید دیگر دهلیا شیر یعنی
بش لوچن شخم دنی شکوا که کرده با گلاب تر کند و در محلی نهد که تمام
شب بر وی نم افتد زبان دادا آنرا قدری بخوراند و آب حوض
آورده شیر گرم کند و قدری نتره بغایت گرم کرده در آن آب اندازد
بعده پیاز دیخ تهی موتی کهی کشته هر سه گرم کرده در آن آب اندازد
بعده پیاز دیخ تهی موتی کهی کشته هر سه گرم کرده در آن آب اندازد
کهنه افکنده در آن آب اندازد بعده آب مذکور سرد سازد
و دهد که تشنه شود همان آب بخوراند و تا غایتی که تب زایل شود

آب مذکور بدل نکنند و غذا سرد دهد و علاج هم سرد کند تخم خیار و کدو
کهی بیت پاپره کلوی مشکه کدو و خیار چنبر کاده ساخته دهد خون بیچا
و تشنگی و دوران و سوزش هم دفع کرد کدو دیگر مویز کهی هلیله ترش
نایزه مشکه خیار چنبر کدو کاده کرده دهد شل دیگر بالوچ بهی مشکه
سندهی بیت پاپره صندل سفید کاده ساخته دهد بیت و تشنگی بماند و
خفقان و قی هم را دفع سازد در مجموعه ابراهیم شاهی میگوید که شعر
کشنیز و شکر و آب کوهستانی خنک آن آب جو ربع چو ماند آن بستانی
اگر آب تب تلخ بود وقت سحر صحت یابد نهار کن خوراني
شیخ دیگر دوازده درم بیت پاپره را کاده سازد دراز دو سیر بسوسته
شش درم نبات و یار کنند و بخورانند به شود دیگر مویز کهی هلیله مشکه
کدو خیار چنبر هر یک کدرم در آب جوشانیده نیم رسیده یکدرم بیت
نایزه سفید و یار کرده خورانند تبی که از تلخم دنا گوارد بود دفع گردد
خلص و اگر تب تلخم با خون بود یار و صندل سفید بالا مشکه تخم بهی
کهی کاکنج مشکه بیت پاپره تخم سوسن برابر جوشانیده ربع او مانده سرد کنند
و دو درم نبات یار کنند و بخورانند به شود الله کاده ماتا تبی که برای دفع تب
تلخم و خون و ریم و خلط را سهال و با ضمع قابض است و سود است که سنگی
پیدا شود در مجموعه ابراهیم شاهی می آرد که یار و مویز بیت پاپره کشنیز
جرایته تخم بهی بالا سیاه کلوی کدو کاده کرده دهد سوزش ذی خوری
و دوران و تشنگی و تخم بهوه و تب همه برود و غذا بهی نادر مشک
خشک سازد و دیگر دو درگدو سوده با دو درم شکر آمیخته با آب خوراند
زرد بیفتد و صفرا و تب دفع کرد کاده کدو و چاد شیر و ماشه
کاده کدو چاد ساز ندا از کلوی کشنیز و شکر و بالیل جرایته مشکه کشنیز و شکر و سه
بالا پاده دهد یک صندل و سوسن تخم شوفع تب سهال هم اشتهار افزاید
بهر خفقان تشنگی هم قی و سوزش سینه تن جلد دار و بر جوشیده خوراني دانمیه
کاده کدو چاد ساز ندا از کلوی کشنیز و شکر و بالیل کشنیز آب سرد

تب تلخم را غذا تلخ خفقان را در تلخ بقل سهال باشد کم کندی سرفه نیز
کاده شناد مشکه پاپره بالو تول ارنی جو کاده کرده دهد خیار
بهر تب تلخم و خون صندل دهد یک مویز تخم صندل تخم پیرزن بالا مشکه کشنیز
کشنیز بوست کاجر یاته کلوی دراز ده تخم نیلوفر هم خوش دارد و خوراند
لبن دیگر دو سیاه پاپره سندهی بدمک کدو کر یاته بانسه کاده دهد
کاده منفعتا و بهر دفع تب تلخم کاده کشنیز اد نیز بهر زحمت تلخم
بستی و سرخ باده رویز و صندل سرخ بانسه کدو هم بوست نم
تخم حنظل تنکه و ستاور از متکر یا دیار جنبر حسک بالا کدو کلوی تول
ساتهری مشکه کشنیز هم تپس و ترهلاد سرمه بهار تکه و سیاه سندهی جوز تازه
تر هلاند رجود ماهه کهر و زرجوبه قناد باده و فلفل طیار بدمکه جرایته قسط
بالکی تخم برنه ساد و ابیض و سواد مور و پاپره هم از بکانی ترهمان
چهار تخم از این چهار تند از بهر زحمت نیک باد کاده بتولاد بیک یار و تول
تخم سوسن مشکه بلیله کدو کاده کرده دهد دیگر اگر کشنیز باهی تر باید از
هما دیر اد تنها بسنده است یک اردهد تب دفع کرد دیگر برنگ
کشنیز سندهی پاپره تخم بهی بالا کاده کرده دهد دیگر مشکه و هما بهر بیت پاپره
جرایته کاده کرده دهد دیگر کر یاته بیت پاپره بوست نم کلوی مشکه
تخم بهی بدمک بانسه کدو کاده کرده دهد کاده کدو چاد ده درم نوع
کلوی بدمک صندل سرخ صندل سفید بوست نم کشنیز بالا کاده کرده دهد
کاده چند نادر نوع دوم صندل سفید بیت کلوی بیت پاپره کر یاته مشکه
کاده کرده دهد کاده برای دفع تب و ناداد و جنون که از تلخم حادث شده
باشد یار و مشکه بیت پاپره بتول رزجوبه کاده کرده دهد کاده برای دفع
تب تلخم و خون و جذام و سرخ باده و بهر زحمت که از تلخم باشد یار و
ترهمان بانسه کرنی نیز بلیل دراز رزجوبه پان تب بلغم شل و سبب حدوث
دیگر آنکه بسیار خسیده با خنکی و شیرینی و گوشت گاو و ماهی با افراط خورده
باشد و یا سرکه هندی و چیزهایی که از کنجد ساخته باشد و طعام مخلوط بکنجد

مال تغر

و شیره نیشکر خام و خیار شنبر کالی و نمک خام بسیار تناول کرده باشد و بعد
خورده شربتی آب خورده باشد و یا آبها مختلف چنانچه آب چاه و حوض
و جشمه کجا خورده باشد و طعام دیر پخته و نیک سرد گشته و مغرات
و دلیده و کوفته خام و غله و آب نور شیر و برنج و ترشه و بیخ ترب
و آنچه سرد و تر غلیظ بود اشیا مذکوره چون با فراط خورده شود
سبب حدوث بلغم گردد و دیگر آنکه در ایام بهار بلغم قوی گردد شل
و باید دانست که چون این بلغم خام بود تب در وی دارد و چون پخته
گردد تنگی نفس و کم اشتها و ضعف پدید آرد و چون بخشکی بلغم بسیار
شود و بلغم پخته از راه دهن بسیار افتد و در اندام خشکی و اسهوای نماید
اگر این بلغم بعلل هوفع شود و فیها و اگر نه خارش پیدا کند و علامات
این در باب دوم هم درین کتاب مسطور است آنجا یافته خواهد شد
علاجش آنست که اول تب بلغمی را چنین برین نوع کند بیارد سندی
فلفلین سه تا نمک سنگ زیره سفید نیمه خام و نیمه بریان کرده هر یک یکدرم
انگزد یکماهه هر را باریک سائیده و شیره ادرک نو درم و شیره تخم خواز
درم همه یکجا کرده غرغره کنانند به شود و دیگر کاینهل یکدرمول فلفل دراز
بهار نمک برابر بوده هر روز قدر دو درم باشد آمیخته بلیسانند تب بلغمی
و سرفه و زکام دفع گردد و دیگر کاینهل کاکراسنگ یکدرمول بهدر موکو
و هیاهم سده هم برابر بوده هر روز قدر دو درم با شیره ادرک و یا با آب
گرم و یا با شهد سه درم آمیخته بخوراند تب بلغمی و درد شکم و زحمت باد و بی
رغبتی طعام و قی و سرفه و دمه و دق همه را دفع سازد و دیگر فلفل دراز
و نمک سنگ هر یک یکدرم بوده باد درم شهد آمیخته بلیسانند سرفه و دمه
و پیچیدگی و هلکه تب همه دفع گردد و اگر دارو مذکور طفل را باید داد
تب بلغمی او هم دفع گردد و در ترشی میگوید پیاز خرفه سندی
فلفل دراز زراکاده سازد و سندی و جوکها برت و اسن کرده خورانند
تب بلغمی پخته گرداند و دیگر سندی فلفلین نانکیه زرجوبه کدو لسان

العصافیر

العصافیر برابر بوده با آب گرم خورانند تب بلغمی پخته گردد در روغن برت
میگوید بیارد مشکل یا نه سندی و هاهم گاده کرده بدهند باید که
طعام اصلا نخورد و چون اشتها صادق شود و نمکدان نتواند کلتهی
بخشاند و آب او خورانند و چیزی چند خوردن ندهد چهارم روز
تحقیق تب بلغمی زایل گردد و اگر تب زایل نشود آب استاد سا
روز را روز و شب را شب دهد شش روز علامات نافه ظاهر شود
و اشتها صادق گردد کلتهی و شکر نیم سیر یکجا کند و در چهار سیر آب بجوشاند
و نیم سیر جامه بیرون کرده ستاند و در یک بلیل دراز و نمک سوده بروی
پراکند و شکر کم خورد و زمانی توقف کند اگر اشتها صادق شود دیگر بار
هم خورد و اگر نه کفایت کند علاجش دیگر کاری بیخ کنتای تر هم
کنتای خورد و اگر چوب ناز سندی با نسکاده سازد و بیخ علاو
بلیل دراز سوده بار کند و شیر گرم خوراند شخص یکگاده کرباله
بجک بجای مشکل سندی انداخته دهد نافع آید شش دیگر سندی سبس
قسط چوب ناز سان العصافیر مشکل گاده کرده شیر گرم دهد دیگر
بلیل دراز سندی بوست نم چوب ناز کلوی یکدرمول گاده کرده شیر گرم
دهد دیگر بلیل دراز برت و اسن کرده شیر گرم دهد نافع آید یا گاده
کتهلا و شیر گرم دهد نافع آید و این سه گاده مذکوره در برت باد بلغم
مسطور است دیگر سبس چوب ناز و هماهم کنتای خورد کلوی مشکل
شنکو فلفل بول با نسکاده کرده شیر گرم دهد دیگر سندی فلفلین
مشکل کچور هیر کو با برنگ بر کنم قسط نمک سنگ برابر بوده بخته هر روز
قدر دو درم با آب گرم خورانند دیگر کنتای خورد سندی یکدرمول
گاده کرده دهد نافع آید تب بلغمی و سرفه و تنگی نفس را ببرد و اگر
دو درم بلیل دراز سوده با چهار درم شهد آمیخته بخوراند تب بلغمی و سرفه
و هلکه و تنگی نفس همه دفع گردد گاده بهوند اد شرگاده برت بلغم
دفع هم زحمت جهول ساز بهوند اد از جرباته سندی یکدرمول

بجکول گاده هم

پاپره مشک کشنیز خوردم کلوی کرده بانب بهار نک دو بیاله هر یکی را کنی حصول
اگر اسنگ و سنا در سده درهم فلفل پاپره بانزده جوشیده و تا صحتش باید خورانید
و در بدل میگوید بیارد بانسه بهار نک سندی کلوی جوشانده کبیبل
کاده کرده شیر گرم دهد به شود کلوی موقع رنگی خورد با نسه
سندی کریاته کاده کرده دهد درین کاده تا صحت تا بعقب مستدل است
دیگر رنگی خورد سندی یکدرمول جوب سنا زبانه کاده سازد شیر گرم
دهد تب بلغم و سرفه و صرع و درد سینه و درد سر دفع گردد دیگر
بلیله بلیله آمله هر یک نه درم و کمار و درخت بیله هشت درم زنجبیل
دو درم و صبر یکدرم همه را جدا جدا باریک سایده جمله بیز کند بعده در کاده
بلیله آمیخته علو او زن جمله بنده دو بار یک سر دو دهد تب بلغم دفع گردد
معقول از رسالهٔ نذر تلک سدها و سده و بهار نک طبری کاگر اسنا شکر تر
پهاده درکریاته کهیری رنگی و بیاه جنزه بهر دفع تب بلغم و درد سینه را
با انزر جو یازده شد کاده کن انجیر فیه کاده سده و ایکاد سادرم نوع
بیارد سده یکدرمول بهار نک بانسه کانیهل جوب ناز کشنای خورد کلاهو
رو بنس کاگر اسنگ سندی زرجوبه کاده کرده شیر گرم خورانند تب بلغم
و سرفه دفع گردد بیان تب باد و بلغم در ترستی میگوید علاش بیارد
خیار جنبر را سنا بانسه سار و اطریفل کاده سازد بخورانند دیگر کریاته آمله
مویز کلوی را کاده سازد قند قدری یار کرده بخورانند شود تخت دیگر
مشلک خیار جنبر بیخ بهی زرجوبه برک برول بوستنم مهلهی خلس باد
برکه بانسه دار جوبه کاده کرده شیر گرم دهد تب و درد را و بیخوابی
دفع گردد شود دیگر در کاده کرمالهٔ بیخ بلیله انداخته کاده کرده دهد نافع
آید خلع دیگر کلوی بیخ سوسن مویز کلی بانسه کانجنکه مشلک باله خیار جنبر
زرجوبه دار جوبه برک برول مورو ابوستنم کاده کرده شیر گرم دهد
شش دیگر منک دانه هر یک نیم سیر کوفته در دشت بر آب تر کند و دوازده
سر سرکه هندی در دیگ انداخته بجوشانند تا مادام که تمام سرکه از غوره و همین

آب بماند

آب بماند بپالاید و نگاه دارد و سر و اندام و کف دست و پای را بدان چرب کنند
تموسه را نوده بر دو دیگر کریاته آمله مویز کلوی را کاده سازد قند قدری
یار کرده به شود شمامه دیگر مشلک خیار جنبر بیخ بهی زرجوبه برک بوستنم
مهلهی خلس باد سوبرک بانسه دار جوبه کاده کرده شیر گرم دهد تب
و درد را نه بخورد دفع گردد شش دیگر در کاده کرده کرمالهٔ بیخ
بلیله انداخته کاده کرده دهد نافع آید خلع دیگر کلوی بیخ سوسن مویز کلی
بانسه کانجنکه مشلک باله خیار جنبر از جوبه برک برول مورو ابوستنم
کاده کرده شیر گرم دهد شش دیگر منک و آمله هر یک نیم سیر کوفته در دشت
بیه آب تر کند دوازده سیر سرکه هندی در دیگ انداخته بجوشانند تا مادام
که تمام سرکه در خورد و همین آب بماند بپالاید و نگاه دارد و سر و اندام
و کف دست و پای را بدان چرب کنند تلواسه و انزه بر دو دیگر سندی
کلوی مشلک بیت پاپره کریاته کاده کرده دهد به شود دیگر بتول سندی
کلوی بار نک مشلک پاپره بیخ بهی بید انجیر کاده کرده شیر گرم دهد نافع آید
درست سر لوکی میگوید بیارد رنگی هر دو سندی کلوی سالوی میتهونی
کوکهرو جرایته مشلک کاده ساخته دهد تب باد و بلغم را دفع سازد بیان
تب باد و بلغم علامات در باب علامات تب تا کد رشته در ترستی میگوید
که بیارد مشلک بیشتر جوب ناز بهار نک سندی بلیله کانیهل کلو رو بنس
بیت پاپره کاگر اسنگ را کاده سازد و قدری شهد و انگزه یار کرده بر گرم
بخورانند همه کم اشتها و سر زنه خراب یعنی تند را و کهسم و بیم و بیکد
تب باد و بلغم کم سخت بود و بستگی کلو و دم زخله سخت و گران و خلم
سینه و پشت و بالا دفع گردد شمامه در بیک مهلهی مغز جوب ناز
معصوه بلبل دراز مویز سایکی یعنی انگور خانه خشک کرده باشد خیار جنبر زیره
سفید سیاه دانه جوب ناز بیت پاپره بار نک مشلک طریقه کاده کند
و قدری انگزه بر آتش نیم بریان کرده سوده یار کند و شیر گرم خورانند
و نیز آب منک چیزی دیگر زهد به گردد دیگر طریقه سندی فلفل زیره کلوی

دیگر را سنا بانسه سار را
طریقه کاده سازد و بخورانند

بوست کره بزول خشک کاده کرده شیر گرم دهد تخم دیگر جوب سندی
مشک گل اذخر کاپیلی زرک کشنیز کاده کرده انگزه نیم بریان کرده یا کندر بخور
تخ دیگر سندی مشک جرایته بهار نکیه شادر کاده کرده شیر گرم دهد بشود
ز دیگر سده تخ حنظل کدو مشک قسط کرایه زرجوبه الوجوبه گلوی
توت نایزه تراهمان زرک تخ ارنی جوب نازکا کراسنک بهار نک
طرتیله لسان العصافیر راسنا بانسه دهیاهم کاده کرده دهد تب باد
و بلغم رسر زدرم و پنجدی درد اندام و بلغم سینه و حلق دفع گردد
دیگر سده مکهر مول بهار نک بادهم کاپیلی جوب نازکا اذخر کاکراسنک
کاده سازد شیر گرم دهد نافع آید دیگر راسنا سندی جوب نازکا اذخر
کاکراسنک بهار نک زرجوبه الوجوبه مشک کشنیز کاده کرده شیر گرم دهد بشود
دیگر بات گلوی سده جوب نازبادهم هلیله بهار نک کزشوخ پیدا خر
زنگی خورد و بزرگا کاده کرده شیر گرم دهد بشود دیگر راسنا سندی
گلوی کتکا هیله مشک هلیله جوب نازسده بانسه تخ پیدا خر هیله
دسمول کاده کرده دهد کاده بجهد رد کاده سازد از گلوی جرایته
تنکو مشک پیت پاپره را کرده شربت تب باد و بلغم و درد تن باد درد
میر دانشاد قوی دهد مصری درم و دیگر سده بهار نک جوب نازکا کراسنک
بانسه کرپانه دوزک زرجوبه راسنا بتول دسمول تخ حنظل سندی کاده
کرده شیر گرم دهد نافع فرد دافع تب باد و بلغم ایکاده جاتر بهدار شعر
بهر تب باد و بلغ کاده چاتر بهدار را زنگی خورد و گلوی سندی بهدار
دسمول جار
بهر دفع تب کهنه بود ز بلید دراز کاده برد بکاد هر گردد تخ دارو دار
و این کاده در جوک تب هم تنکو راست در رسکه در تب بلغم مطورست
آن هم نافع آید اگر در تب باد و بلغم باد انک بود بلغم غالب بود آن کس
جوه کاده کنند صلاح شعر کنند صلاح از کاپیلی بهار نک مشک تنکو
پاپره کاکراسنک جوب نازکشنیز در دراذخر پاپیلی خوشکو کرده بود

فلفل

فلفل جوکهار سوده بر تب و سرفه نافع دهم دعلت تب باد و بلغم درد رو رم
خلط پهلو و سینه دفع گردد جمله چیزها کاده کرده کالیه بنگ برای دفع تب باد و بلغم
و خلط ام باد است منقول از شیر سوری و در جوک تب چنین نگفته است که
اگر تب بر بعضی طعام تب آمده باشد و خلط بود باد و بلغم غالب شده باشد
برای آنرا نافع آید و تن را هوشیار کند و طعام را بخوبی دهد و آتش تنها
را زیادت کند یا رد خیار چنبر تلفلوده مشک کلو پلیکو خنکاده
سازد و شیر گرم دهد زدیگر سده کلو پلید تکی تخ سبخه بسطه جرایته راسنا
کچیل سندی دهیاهم سندی فلفلین تلفلوده جوک چیز کاده کرده
شیر گرم دهد تب باد و بلغ و خون دفع گردد کاده تخ کلو اذخر کول اذخر سندی
چره بلید دراز تخ فلفل کاده کرده غرغره بر اینک سازد باد و بلغم را بدرد و بلغم
صافی کند و سینه را کشاید ملغمی را کرده باز شم اگر در بینی عرق بسیار آید قرط
و سندی سده بهار نک کاکراسنک دهیاهم بانسه هر دو تکی کاده کرده دهد
زیرا کوبی یا رد زیره جوانی شنکو تخ بوست هلیله هر یک سه درم سوده
باد و جنوان تند غلوله سازد در آب گرم بخورد نافع آید کاده را
نیکاد دواد سابهوتیت تلخ بلغم از تراهمان بوست تخم خیار چنبر
پاپره کلو کدو دهیاهم بدهک و اندر جوجرایته بانسه هم بتول
هر دوازده را کاده کن زین دفع گردد نوزه غم شیاف تب تلخ و بلغم علامات
آن در باب علامات مسطورست در توسق میگوید علاجش بیارد
تراهمان و کنکی هر یک سه درم و مهلب آن شش درم جمله را جوکوب کرده
سه بدی سازد و در کاده قدری شهد یار کرده دهد دیگر بانسه بوست
کره بوست کلو کاده سازد و قدری شهد یار کرده دهد کاده دار دو سا
عو بر تب تلخ بلغم بانسه اندر جو عزیز ارید بدهک پاپره بتول دهم جرایته نیز
خیار چنبر بوست تخم کلوی تراهمان کرپانه پاپره دهیاهم کنکی در اکاده سازد
دیگر تخ سوسن بتول بدانه طرتیله کاده ساخته دهد نافع آید کاده را در تب سه
ایکاد ساد عو بر تب تلخ بلغم از تراهمان زیره تخ ها بشکار جو کلوی تخلیه ایکه کنج

بوست نم جرایته کدو دهیاهم پاره بازدیه را کاده کرده نوش بهریک دیگر
مشکک پاره سندی کلوی رنگکی خورده سده کاده دهد نافع اید در جوک است
مسکو بدیار و ترامان کشکی مشکک بتول جرایته کاده سازد و بخورانند تن را
خوشیار کند و علت شب بلغم تلخی را نیز انداز اید دیگر کرایته سندی
صندل سفید بتول بانه کفیر کشکک خشک رنگکی خورد کاده کرده نافع
اید دیگر کاپیهم کاز انجر کشیز پاره جوب از بهار رنک بلیله خشک سندی
نلنک کاده کرده دهد نافع اید دیگر دهیاهم پاره کرایته بانه کشکی کاده
سازد و قندری شهد یار کرده دهد بوست تلخی و بلغم ذاکرا دفع کرده
تخم دیگر جرایته کلوی مویز کبی امرکی رکد و بلیله مشکک پاره کاده
کند و قندری شهد بعد سرد شد نا ادر کرده دهد بشود خلص دیگر برک بول
برک نم کلو و کرایته زرجوبه مهلهتی مشکک بالم خیار چنبر کاده سرد کرده تا چاشنی
شهد و بدبوست تلخی و بلغم دفع کرده خلص دیگر بنبلند و زرک اپرکنیز
انکزه بلیله مشکک پوست درخت انکبر و سندی ال بلیله کاده کند و بعد
سرد شدن شهد یار کرده دهد بشود خلص دیگر بالم برک بول طرنقلم
بانه مهلهتی کاده سرد کرده با چاشنی شهد دهد بشود دیگر کدو بلیله مویز
کبی مشکک پاره کاده کرده دهد دیگر بنج بنجی مهلهتی خیار چنبر ترامان
برک بول کلو کرایته کاده کرده دهد بشود خلص دیگر بتول پوست طرنقلم
مهلهتی بالم کاده کرده دهد بشود دیگر ترمان کدو مشکک صندل سفید
بتول بالم ستاور پوست مهوه مهلهتی کاده کرده دهد بشود دیگر بتول بوست
بلیله کدو زرجوبه مهلهتی مشکک بنج بنجی خیار چنبر کاده کرده سرد کند
و چاشنی شهد داده بخورانند بدبوست تلخی و بلغم دفع کرده در بیان تب سنبات
و علامات او نیز در باب علامات مسطور شد و ترشی میگوید که اگر
در سنبات بلغم غالب بود ادویه تیز و ترش و شور هم جوشانیده بکجا
کرده عزعزه دهد و اگر خواب بسیار اید در بینی ناس دهد و اگر مده
دبی چیزی بسیار بود او را مسیل و مکشک و مهوسا و فلفل کرد

سرده و رجشم کشده و خلط که غالب بود در سنبات بعد تحقیق کردن مسیل
بموی او کند و در بی دفع کردن او کوشش کند علاجش بکند بعد تحقیق کردن
علامات فاقه چون بدانند که علت و بدبوست شد بیارد سندی کلوی
مشکک جرایته همه را کاده سازد و بخورانند چنانکه سیچانه مرغ خورد
را یکبر دو بخورد همچنان این کاده بت سنبات را بخورد و دفع کرداند
دیگر رنگی خورد زرجوبه جوب نازکشکی بتول بوست نم طرنقلم مشکک
کاده ساخته دهد تشنگی و عرق و سرفه و کم اشتها و سنبات دفع کرده
کاده همونم ادبرای دفع همه نوع تب و زحمت مجهول بیارد جرایته
سندی قسط بحری بهارنک مشکک کدو بیت پاره کشنائی خورد
کلوی بانه دهیاهم کاکراسنگ ستاور سده بلبل دراز کاده کرده دهد
تب و زحمت مجهول دفع کرده کاده اشتها دسا شعر
دفع موه زرد و سرفه و سرفه سوزکاره سوزسینه در سرفه باید و مضم اشتها کم
خواب نیز اشتها کمی خودی یاد بخش بی خوار دبت سنبای بروای یار غار
سندی جرایته تیز مشکک انار جوکرده و سمول بچیپل نره اول دیو دار
اشتاد سا نوع دوم برای دفع همه نوع سنبات بیارد کاکراسنگ سده
لسان العصافیر دهیاهم بدمک بتول کدو و سمول کاده کرده
دهد نافع اید و در چندرت از هارپت نقل کرده است که غلوله
تردرتا برای دفع بت سنبات نافع اید بیارد تربت نازه سفید
فلفل دران هر دو را برابر اکس کند و قند را حلاب سازد و در روی
غلولها بند و بخورانند ترکیب سومراجی کشتکه غیاث شاهی
برای دفع همه انواع بت و تیز و سنبات و بیهوشی و بت لرزه و بت
سوزان و بت باد و بلغم و بت کهنه و بت سنبات سرد یعنی در بت
اندام کسی سرد شده باشد این همه را حق تعالی دفع سازد بیارد
بلیله بچولی بهارنک پیت پاره کاکراسنگ کرایته فلفل ره کنین
مشکک سندی کاپیل دهیاهم قسط ورزک جوب ناز کچیپل رنیک باهم

سده لسان العصافیر بابونه تخم خطمی گلهای کرفس خیار چنبر خرفه تراشیده
تخم بالنج جوانی ارجوانه زرجوبه و سمولا انگزه و زنده که همه برابر سوده
سفوف سازد و با آب مخلوط سازد و با آب گرم بخوراند و اگر فتکاره
سازد و بنوشاند نافع آید انشاء الله تعالی دیگر دیگی بخورد کلوله سازد
بچهار مولا بانسه همه را کاده سازد و بخوراند بت جمیع انواع دبت که بسته
و سرفه و درد شکم همه دفع گردد انشاء الله تعالی دیگر کاده بهار نگ
سی دو ادویه که بت ابهیناس بتسنبات ذکر کرده خواهد شد
انرا جوشانیده بدهد نافع آید و هر سیزده نوع سنبات را و بهشاد
چهار باد را دکرانی شکم و خلط و دم و سرفه و باد سنده که را دفع
سازد بت که از ناگوار دخیزد شخص علامتش اکل کرفه ترشی آید
و شکم برآید و درد کند و اطلاق براو نباشد و تنگی نفس آرد و سرد
گردد گران شود و اندام بشکند و فاره بسیار آید و بیشتر خواهد
که غلطیده بماند و در استخوان و خلط تشنگی باشد و گرسنگی نبود و کسی
بسوزد و خفقان دقی و اسهال هم بود شخص علاجش بیارد کدو و نلقل
مورده خشک خیار چنبر هلیله کاده کرده شیر گرم دهد ناگوارد بخته شود
و طبیعت نرم گردد و به شود و درین سه روز فاقه کند و نیز آب گرم
چربی دیگر بخورد بگیر نمک سیاه زیره سفید پوست که انرا بجوره زیره
گویند و ترتب نایزه هر یک یکان درم سوده سه روز قدر یک درم با آب
گرم دهد و یا آب گرم مدد هم فرستد ناگوارد بخته شود و هضم گردد
و طبیعت هم نرم شود و سنگریزه هم بر دوش و علاج سنگریزه عیسی است
دیگر انگزه و سندی فلفلین نکسنگ چوکهار ترتب نایزه تخم خیار چنبر
هر یک دو درم سوده بدارد و هر روز قدر دو درم با آب گرم خورد آب
گرم مدد هم فرستد ناگوارد دفع گردد و درچه گرست میگویند که اگر بعضی
طعام آمده باشد و خلط و بلغم و باد غالب شده باشد برای انرا کاده
کرمالو بجنگ دهد که نافع آید و تن را هوشیار کند و طعام را بخورد

دانش

کتابخانه مجلس شورای ملی